کتاب تاریخ اکبری

قطب الدین میرزا تیمور گورکان
جلال الدین میرانشاه
سلطان محمد میرزا
سلطان ابو سعید میرزا
عمر شیخ میرزا
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
همایون پادشاه
جلال الدین اکبر پادشاه
سلیم
خسرو پرویز شهریار خرم

۴۰۱۷

شاه جهان محمد خرم پادشاه
دارا شکوه اورنگ زیب مراد بخش شاه شجاع

الله اکبر این چه دربابیست ژرف و شناختی شگرف که حقیقت پذیران دقیقه رس و روشن ضمیران
صبح نفس که باریک بینان جدول آفرینش و پرکارکشایان لوحهٔ دانش و بینشند در ترکیب عنصری
و پیکر هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری والا طبع که در کالبد قیمت نگنجد و میزان قیاس بر نسنجد و بمکیال
گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک و هوایی متموج نیافته اند
و چرا چنین نباشد که سرانجام دار الملک معنی بی دستیاری آن امکان نپذیرد و معموری خراب آباد
صورت بی مددکاری آن در اندیشه نگذرد نظم این چه سخن بود که شد آشکار • پرده برانداخت ز هر زده هزار
نیست درین بزم ببر مستیش • نیست حریفی بزبردستیش • کارگشا اوست درین کارگاه •
صدرنشین اوست درین بارگاه • هرچه در آمد بدل اهل هوش • دل بزبان گفت و زبان زد بگوش •
از در دل هم بدر دل رهش • ناطقه و سامعه جولانگهش • ماه سخن را برصدگاه هوش •
مشرق و مغرب ز زبانست و گوش • چنانچه سایهٔ والای آن بنردبان آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای
خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد آتشی مزاجیست بادنهاد خاکی طبیعتست آب نما
منبعش آتشکدهٔ دل اوج پروازش نزهتگاه هوا گرمی بازارش تاب آرامگاهش صفحهٔ خاک مرتبه شناسان
عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی بل خلف صدق دل دانستند موبد
موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بلی ابو الآبای ضمیر انگاشتند خاصه سخنی که زیب فهرست نسخهٔ مفاخره
و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح که خدای آسمان و زمین و حمد دادار جان و تن آفرین
هم آغازمایهٔ سرافرازی و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی هم قافله سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری
چراغ کلبهٔ تاریک نشینان انیس وحدتسرای خلوت گزینان دردافزای باطن مشتاقان کوی خدا
جویی مرهم بند ناسور خسته درونان کج ناشکیبائی نوشدار[و]ی شوراب نوشان اشک حسرت
مومیای شکسته دلان زاویهٔ خاموشی بزم آرای دلادران هنگامهٔ عشق بزم افروز معشوق مزاجان
بارگاه اطمینان تشنه لبان دریافت را استسقا بخش گرسنه دلان بادیه جویی را جوع افزا از اینجاست
که خودپروران بیداردل با همه سراسیمگی و بی آرامی شغف دست فکرت از دامن هودج کبریا کوتاه

داشته

داشته تشنه لب و آبله پای هزاران جوش و خروش فروخورده مهر خموشی برلب نهاده اند و بستاری
انصاف پای ادب در دامن عجز نچیده در آنچه ستایش آنرا از عطیه خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع
نکرده اند نظم راه کمال ترا حرف و نقط ریگ دشت • عالم علم ترا شهر سخن روستا •
بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند • لطمهٔ حیرت بروی سیلیٔ جهل از قفا • یعنی سپاس ایزد
بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست و ستایش خداوند بی همال از احصای اکوان افزون نظم
حدیث آنجا که از یزدان شناسیست • سپاس اندیشیٔ ما ناسپاسیست • تو جرأت بین که همت میزند جوش
که گیرد قطره دریا را در آغوش • نپنداری که حرفش در کتابست • که این حرف و کتان و ماهتابست
سخن را چند باشی محمل آرا • بدست آویز عجز اینجا بنه پا • هرگاه زمینیان را با آسمان ربط مناسبت
مفقود و خاکیان را با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیان را بلامکانیان چه نسبت خواهد بود تا حصهٔ
من ذرهٔ خاک نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد محبوس مطمورهٔ امکان و حدوث را
ببادیه پیمایی عرصهٔ وجوب و قدم چه حدود کدام یارا ذرهٔ سرگشتهٔ بی سر و پا را در شعشعهٔ نیر جهان افروز
بجز هواداری چه بهره و قطرهٔ شبنم را با بحر زخار بر مدار بجز لاف خشک چه نصیبه هیهات اگر ذره
از آن فروغ بخش انجمن هستی گوید اگرچه او را نمی شناسد و او را نمی گوید اما از و میگوید و او را میجوید
اما تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چه مناسبت آفریده
هرگاه از آفریده کامیاب شناسایی نتواند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدایع مکنونات او زند
یا قدمی چند در صحرای ادراک عجایب مخزونات او نهند و او را در معرض ستایش آفریدگار در آمدن
چگونه سزد بار نایافته را از خلوتسرای سلطانی سخن گفتن خود را در مضحکهٔ انام انداختن و سخرهٔ
عوام ساختنست نظم پای سخن را که درازست دست • سنگ سراپردهٔ تو سر شکست •
گرچه سخن فربه و جان پرورست • چونکه بخوان تو رسد لاغرست • ای برتر از کرسیٔ عقول و اوهام ای والاتر
از ساحت عاصرهٔ اجرام چون معرفت ذات و صفات نبخشیدی معلوم شد که سپاس داری
بر همت ما لازم نکردی و چون نعمت بی منتها عنایت کردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکرگذاری واجب
نفرمودی چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردار گشوده یافتیم یافتیم بخود بیخود گفتم که اگر توانایی سخن سرایی
نداری و بادپیمایی نمیتوانی گرد آزرده مباش که این طریق چرب زبانان تهی دستست که لفظ را بنفر
دلالگی بهای معنی فروشند حمدی که از روی فرمان جهانمطاع سلطان خرد بر ذمهٔ گرامی خانوادهٔ
امکانی واجب شمرند آنست که گوهر شبتاب خرد را از بخششهای مهیمن مبدا فیاضت چراغ

روشنایی ساخته در رفت و روب عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر
فردی از افراد بنی آدم را در لباس تحیر و تنهایی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود بندد
آنگاه در فلاح دیگران کوشش نماید و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکثر که در سلسلهٔ نظام کون و فساد
از آن هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمان رواست اصلاح دیگران را بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود
از شبانی پاسبانی رمه است و غرض از سلطانی نگاهبانی همه و اگر فرمانبردار است نخستین بر اولی
الامر منه الامر اقدام نماید پس نهانخانهٔ دل خود را از غبار خواهش گران پای و خشم سبک سر پاک سازد
تا باین زیست و رفتار بستایش داور بیچون و پروردگار درون و بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان
من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردان را منزل از دور نمود اندیشه را بوقت بقدر خوش شده خاطر حیرت
زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوش وقت
گشته بود که ناگاه دل دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که صفات
کمال او دریابد و او را بدرگاه او نسبت دهد با نعمتهای بی منتهای قدم را در شمار آورد و در برابر آن متاع
ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس ماندگان پیشگاه
سپاه گذاری باشد یا آنکه خویشتن آرایی خود را ثناخوانی الهی نام نهد و از تاریکی راه و باریکی مقصود
افکار خاطر گردد و طبع حیله جوی این را غنیمت دانسته از حمد باز ماند و آغاز در آنچه حیله ساز
وقت آن را مقصود و انموجه است نماید بلکه مراد از حمد آنست این نفس سپاس دوست خودآرای
خودفروش را بر آستان بندگی در پایهٔ نیاز و سرافکندگی داشته از طاق ظفر خودبینی خویش افکند
تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او بفردی و بی سرمایگی پیرایه گیرد
تا شایستگی کار مقصود را سزد و بحمد دادار جان آفرین گراید و چون این متاع سپاس گزاری در پیشگاه
بشری قرادان علی الخصوص در معامله جای این راقم بی اندازه است چرا از حمد ایزد باز مانم و از شکر
سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت مکراندوزی این خودسرای برآمد خود را آماده سپاس بلند اساس
گردانم از آنجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت نمیداد و دل معامله
فهم از حیرت سر بر نمی آورد و فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید بدستیاری حرف
و صوت در پیشگاه ثناخوانی خداوندی جل جلاله درآمده با ستعارات مستعار و عبارات مبتذل
خرسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی میشد که مثل دانایان کم حوصله دل از جست و جوی او
باز داشته لب از گفت و گوی او بر بندد و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر

دارد و عجز و انموده خود را از نیک اندیشان شکوی ظاهر کند زمانی دراز درین اندیشه ماندم نه سر خروشیدن
بود و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست دری از روشنایی کشودند و دل هرزه
گرد را کردن امید بکمند مقصود بسته آمد بپیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی
کتاب تصنیف نمیکنی که دیباچه را بحمد آرایش کنی حال فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان
مینویسی و سپاس ایزدی بتحریر میرود و نیایش خدای بتصویر می آید حمد را احمد نمیباید چه مصنوعات صانع
بر کمال حمدیست از دادار پاک که بزبان بی زبانی ادا شده آگاه دلان آباد باطن را بدریافت این پذیرای
نور مطلق میگردد و بپایهٔ بلند پایهٔ حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ نهاد و جوب وجود دست
میرساند و پیداست که در عالم عنصر عظیمتر اثری و شریفتر گوهری از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه
سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند و یقین که
کار جهانی به تنی سپردن و مهم عالمی بشخصی گذاشتن جهان معنی در و نهادنست بلکه خان جهان معنی ساختن
خصوصا گیتی آرایی که آهنگ دریافت شمایم نسایم بهارستان معنوی داشته بر سر کامروایی سربلند باشد
سیما خدیو زمانی که باین دو حالت شگرف از چشمهٔ باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود خاصه آن
قبله گاه خدا آگاهان که بتاییدات ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ آمیز نگارین خانهٔ معانی بزم افروز شبستان
حقایق محرم خلوتکدهٔ شهود انیس صفوتسرای وحدت گشته ببخت بیدار بر تخت اقبال نشیند و فرمانروای
صورت و معنی و عقده کشای ظاهر و باطن بدو تفویض یابد چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی و فرازنده
لوای ظل الهی زمان مسعود ماست که مجموعهٔ نقشبندان فهم و خرد بل کارنامهٔ صنعتگران ازل و ابد است
با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه در تکاپوی سرگردان مانده از شنیدن این پیام
روح پرور صبح دولت دمید و سرمایهٔ سعادت جاوید میسر شد دیدهٔ امید روشن گشت عالم صورت
رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت دامن مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد سبحان
الله این چه سریست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و درینجا
کتاب را برای ثنای ایزد جان آفرین می آرایند در صحایف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان
میرانند و درین شکرنامه مقصود را بطفیل ستایش میگارند و در روش قدیم ستایش حضرت
معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه خردشاهراه ثناخوانی کردار است سوابق در محامد الهی بسخن التجا
میبردند و درین دیباچهٔ بدیع رقم بانسان کامل که پادشاه حق پرست پناه میبرند یعنی آن خدیو
جهان که بدولت خداجویی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست و در فرقهٔ ارباب

تجرّد واصحاب تعلّق محبّت بدید آمد وحجاب از پیش صورت ومعنی مرتفع گشت غفلت که
راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعور ست تقلید که از اقلیم تحقیق بر آمده
شور انگیزی میکرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه هست خودپرستی کورگه
خداپرستی گذاشته خلق پرستی گردی چشم بینا یافته شرمنده وسرافکنده بعبادتگاه ایزدپرستی
درآمد حسد وناتوان بینی که باد مالیخولیا در سر سودای جنون در دماغ داشته باد ادار دانایی دم منازعت
میزد خرد رهنمای حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیت وطبقهٔ مساعدان جنود دولت
درد طلب که صحت ابد همان تواند بود از لنگی به بیکی آمده هم مقصودی وهم قاصدی مینماید وچرا چنین
نباشد که درین زمان دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار
غیبی چهره گشای صور بی عیبی است وچگونه در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی
قاسم ارزاق بندگان الٰهی باریک بین دقایق موشکافی صاحب عیار جواهر صرافیست تا در عالم وجود
پیشوایی ارباب تجرّد که ولایتش خوانند ومقتدایی اصحاب تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا
بود درمیان بنی نوع کشاکش اختلاف ببواطن سراسیمه داشت امروز که بلندیابی وبیش بینی وفراخ
حوصلگی وشمول مهربانی وعموم قدردانی وکمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که سررشتهٔ انتظام
صورت ومعنیست باین گرهگشای کنوز خردمندی وکلیددار خزاین خداوندی عنایت شده اگر وجود
مقدّس او این خاصیت بخشد هر آینه اندکی از بسیار مکمن بطون بمامن ظهور آمده باشد هیچ که این
شعشعهٔ عالمگیر بنفس نورانی کیست وقدم میمنت پیرای که این سعادت بخشید این بدولت
نورانیت وحقانیت پادشاه عالمپناه زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف سپاه مظهر قدرت
الٰهی مورد کرامت نامتناهی یگانه درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت گوهر معدن شهنشاهی
فص خاتم یداللهی فروغ خاندان گورکانی چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب مسند بیچون
وارث سریر همایون مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد کشورستانی غرهٔ ناصیهٔ صبح هدایت
قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت گرامی ساز گوهر آدم ولیعهد نیر اعظم انتخاب مجموعهٔ قضا وقدر
مقدمهٔ جنود فتح وظفر لب لباب امتزاج لیالی وایام زبدهٔ نتایج عناصر واجرام چشم جهان
جود وافضال خال رخسار سلطنت واقبال قوة الظهر تشخص خلافت مسرة الصدر عدل
ورافت فروزندهٔ گوهر تخت بختیاری فرازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری قدردان جوهر خردمندان
قیمت شناس گوهر همت بلندان گرهگشای کار فروبستگان مرهم بند ناسور دلخستگان

صاحب

صاحب دل روشن رای جانبخش جهان پیرای روح مصور وعقل مجسم عالم جان وجان عالم روشن ضمیر
حق بین طریقت پسند حقیقت گزین هشیار خرام دوام آگاهی بیدار نشین بخت صبحگاهی یکتای خلوتکدهٔ
نور نور افزای نهانخانهٔ حضور عارف اطوار سبل کامیاب صلح کل مورد غرایب کرامات صاحب اعالی
مقامات محرم اسرار سفیدی وسیاهی مظهر حقایق کونی والٰهی بینای روابط مقیدی واطلاقی دانای رموز
انفسی وآفاقی منهل معطشان زلال وصال مقصد متحیران طریق کمال مظهر نکات شگرف ومعارف
گرامی مورد علوم لدنی ورموز الهامی محمل آرای سفر در وطن شمع افروز خلوت در انجمن زودرس دیرگیر
بسیاربخش اندک پذیر دیدبان سفینهٔ گرم دریای بی سروبن دقیقه شناس حفظ مراتب موشکاف
تقسیم رواتب فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر بردبار گران سنگ صاحب فر عالی
فرهنگ خردآرای خرد نواز دوست پرور دشمن گداز ملک گیر عالم آرای عدو بند کشورگشای صاعد
ارایک عظمت وجلال رافع وساید حشمت واقبال پاسبان دولت ودین نگاهدار تخت ونگین
طرازندهٔ هفت اقلیم برآرندهٔ تخت ودیهیم شهسوار صف شکن شاهباز شیرافکن مجاهد میدان
جهاد اکبر مبارز جهان هفت کشور مشید بنیان سلطنت وریاست مؤسس ارکان تربیت وسیاست
معتصم عروهٔ وثقای عقل کامل مستوثق حبل متین عدل شامل در روی بزمگاه تمام نظر در دل رزمگاه
تمام جگر در بزم عشرت ابر دریابار در رزم نصرت دریای خونخوار در میدان جرأت سیف مسلول
در میدان جلادت رمح مصقول دریای موج انگیز عالم عطا سحاب آتشبار نیستان وغا انفاس
مجمره گردان روح الطافش مروحه جنبان صبح فتوح عدلش بر اعتدال پرورین از طبع خرده انگیز خلقش
برنسیم اردبهشت از خنده لبریز عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض ممتحن عقل سلیمش در کشف
معضلات مستشار مؤتمن ظاهرش فر جمشیدی وشکوه فریدونی باطنش دانش سقراطی
وبینش افلاطونی ظاهر وباطنش مرتاض چشم ودلش بامبداء فیاض دل را بازبان دمساز
ساخته وحدت را باکثرت انباز کرده بیداریش درپاس نفس گذشته همتش پای بر هوا وهوس
مانده صدق معامله اش دکانچهٔ تلبیس وتدلیس برانداخته عیار ذاتش قلب زر اندود از گوهر
آمود جدا ساخته جلباب تحیر بر مفارق غرایم دریده طیلسان عفو بر تارک جرایم کشیده
شعشعهٔ حیرت از پیشانی عاطفتش از ظهور بیرون داده بارقهٔ لطف از نوایر قهرش زبانهٔ نور برکشیده
صولتش جگر سنگین جانان گداخته هیبتش زهرهٔ آهنین جگران آب ساخته دلتنگی روزگار
اثری از گره ابرویش گشادگی زمانه پرتوی از شگفتگی رویش دعای بقایش بر زبان خرد وبزرگ

مقام گرفته، مهر و فایش در دل برنا و پیر آرام یافته، بلندی نامش ناموران اکناف را پست کرده، تمکین
دولتش سران اقطاع را از دست برده، طنطنهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده،
کوکبهٔ جلالش چشم اندیشهٔ ملوک طوایف فراز نموده، صیت بلندش در گنبد گردان پیچیده، آواز
شکوهش کران تا کران رسیده، صلای عطایش از اقصای شش جهت گذشته، درگاه والایش
وطن منجیان هفت اقلیم گشته، دولت روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده، طالع همایونش
دیباچهٔ سعادت ثابت و سیار نموده، نظم آن شهنشاه آسمان پایه ۞ چتر اقبالش آسمان سایه ۞
انجمن آرای دانش و فرهنگ ۞ پایه افزای افسر و اورنگ ۞ تخت قدرش بدولت ارزانی ۞
شخص بختش گشاده پیشانی ۞ حضرتش قبله گاه حق طلبان ۞ رافتش چشمه سار تشنه لبان ۞
زیر پا کرده از یک اندیشی ۞ تخت شاهی و نطع درویشی ۞ نه فلک بر مراد او دوار ۞
هفت اختر بکار او سیار ۞ بزم ساز زمان بهشیاری ۞ پاسبان جهان به بیداری ۞
مهر و کینش ببزم و رزم درون ۞ جام لبریز ده ز باده و خون ۞ بیم خاقان ز گرمی خویش ۞
و هم قیصر ز چین ابرویش ۞ آسمان جلوه و زمین تمکین ۞ صاحب عقل کل جلال الدین ۞
نور خورشید ذات ظل اله ۞ گوهر تاج و تخت اکبر شاه ۞ این جهان کهن ازو نوباد ۞
کوکبش آفتاب پرتو باد ۞ این تهی دست که از بی سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه
پای ایستادن داشت، بهمین نیت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین شد. بو العجب
خزینه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد. بدولت اخلاص کیمیاگر شدم. حرف سرا
بودم ثناخوان گشتم. بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودند. ساده لوح بودم، نکته نگار شدم.
در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد. سرافگندگی بسرفرازی بدل گشت. ناکردهٔ
من بکرده مجری شد. ناگفتهٔ من بگفته موبدی گشت. از بار عام بدولت سرای خاص آورده، من
بی زبان را زبان سخن سرایی بخشیده، رخصت سخن فرمودند. خواستم پیش از شروع در مقصود
چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوایف عالم است که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی
بدعای والانژادان قدسی و صاحبان ناموس الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت
افروخته، بنهانخانهٔ عدم فرو رفته اند بطریق عموم و چه بآیین خصوص مزین گردانند، این مجموعهٔ
محامد ایزدی را بران نمط پردازم و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس که بزرگی و خداشناسی
جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم، لیکن چون این پی بردهٔ حقیقت از راه مجاز میدانند که اگر

آشفته

آشفته رایی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که
بیگلربیگی آن دولت را رحمت پذیر فرمانروای زمان گرداند هر آینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند
نظم چه یارا سها را که رخشنده مه را ۞ سفارش بخورشید انور نویسد ۞ همین رفعت قدر او بس که خود را
دران حضرت از ذره کمتر نویسد ۞ در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش
نبخشیده اند و قدرت سفارش مورچه نداده از چون منی بر در مانده بل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدگان
آن درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و رضوان کند و اگر از نافهمیدگی زبان جرات
دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد. بنابرین
خاطر را ازین اندیشه باز آورده خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری
نماید احوال سعادت منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیا را نگاشتهٔ کلک بیان
گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب رزم و شرایف عبادات
و لطایف عادات این برگزیدهٔ الهی را بی شایبهٔ تکلفات نثرپردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق
عبودیت و ارادت نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت
گردانیده. هرچند یکی ازین چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از انجا که مقصد بلند بود
و همت کوتاه این دولت میسر شد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص
مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق میگزاری حق خالق نیز بجای می آری
اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا میکنی در معنی بخدای جهان آفرین قیام مینمایی
روز بروز این عزم مصمم میشد و نیکبختی را اسباب آماده میگشت تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص
تربیت این نظر کرده خود عموم مهربانی مستعدان سعادات برین بیش قدم سالکان شاهراه
ارادت نظر باخلاص و وابسترین قوافل ارباب سعادت نظر بعز مراد ابوالفضل بن مبارک که
کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل مانده و آستین هفت طراز عقیدت بر سجده هزار عالم افشانده
پرتو اشارات تافت که از سوانح احوال اقبال و دقایق فتوحات دولت افزای ما را بخامهٔ صدق
نگارش نماید. چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت
فرمود یا دل را سعادت بخشید واقعه نویس جلایل آثار ساخت یا زبان اعجمی را فصاحت گفتار
کرامت کرد یا نی سخن را بال و قلم را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ جانبخش رسانید
یا ناموس اکبر را از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست و جوی

درجمع کردن جرائد احوال و صفایح واقعات حضرت شاهنشاه بجای آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه و ندیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار میپرسیدم و بقید کتابت می درآوردم و باطراف ممالک بجمیعی که باخدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی و مظنون برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتهای خود را ببارگاه حضور فرستند هرچند ازین داعیهٔ سعادت افزا بتمام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال انصرام نگرفته حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آورده‌ای که بتسویه رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رسانم و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمهٔ این کتاب گرامی سازد و آنچنان تفصیل که از دقایق حقایق احوال و جزئیات امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهی است از اندیشه که مکنون ضمیر بود باز آمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحایف دولت تحقیق تواریخ و تشخیص سنی از سوانح گرامی نمودم و نیز جدی فراوان رفت تا اکثری از مناشیر معلّی که از ابتدای اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال است بحدود و اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست درآمد و بسا مضامین مقدسه او سرمایهٔ این شگرف نامه گشت و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بسیاری از عرایض که اعیان دولت و منتسبان عتبهٔ سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صوادر اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معانی شد و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که مسودات و بیاضهای هوشمندان حیرت گزین روزگار فراهم آمد و از آن نیز ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن برگرفتم و با این همه اسباب و گنجوری خزاین مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن سند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظهٔ کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح را از یک سالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بود تا امروز که بالاء عز قبلهٔ بالغ نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شنودهای خویش نموده در مجالس متعدده بصحت رسانیدم و شبهات و شکوک را بگزلک تحقیق محو کردم و چون باطن را اطمینان پدید آمد خاطر اخلاصمند را ببذل مجهود کارفرمای و ایقان این مطلب عالی گردانیدم امید که بتایید اخلاص این خدمت بانجام رسانم و آنچه از عجایب این

نوباوه

نوباوهٔ چمن کاینات و فهرست کارنامهٔ مکنونات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلان را شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیران را سرمایهٔ مزید آگاهی شود سبحان الله چه دولتست که عبادت الهی را در پردهٔ خدمت پادشاهی بجای می آورم و دستور العمل سلطنت صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کافهٔ خلایق از پادشاه تا گدا بترتیب داده سرمایهٔ دولت ابدی خود می گردانم و چون درین کتاب که محمدت نامهٔ ایزدیست هر زمان نام والا شکوه این پادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم و از پادشاه غفران مآب والد بزرگ آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمیکنم و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آن قدسی نژاد را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته اشارت مینمایم و از جد گرامی این خدیو جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان استار الهام و پرده گشایان عناصر و اجرام‌اند مختفی و مستتر نیست که بدایع حکمت غامضه و غرایب قدرت کاملهٔ آفریدگار جل جلاله اقتضاء آن میکند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پرده سرای بطون ببارگاه ظهور روی نماید و یکتایی از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملاء اعلی و سرانجام جهان ازین چگونه تمشیت واحد پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد و انانیت عظمی در هر سر و انصاف نایاب و محبت نابدید و خواهش در فربهی و شهوت در روزافزونی خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمان روایی که بتاییدات ایزدی مؤید بسعادات سرمدی مستعد باشد گزیر نیست و هوشمند خبیر شناسد که این دولت بنیروی بازوی معنویست و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در شیمهٔ معادن ببلوغ رسد تا لایق افسر شاهی تواند شد اینچنین گوهری بی‌بها و جوهری یکتا که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد دقیقه شناسان معانی دریابند مقدار مدت تایید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین

در افزایش و عظمت خدیو آن زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیانرا بدستیاری تایید آلهی بر فرق همت گرفته
فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد و گاه جهان و جهانیانرا بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد
و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن
در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشهٔ بشری
دایرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشن دلان کارآگاه زمان ما این دو عطیه کبری از سواد
پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز میگرایند و این طایفه را
همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک رتبه چنین خدیوی اندازهٔ
طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والاقدر تعظیم قدرت آلهی دانسته پرستش خدای خود
مینمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آینه مشتمل بر گردآوری رضای ایزد بیچونست مصروف
دارند کدام سعادت ازین بزرگترست و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر و روشن ضمیر دوربین که
چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد برهنمونی ستاره سعادت داند که چندین هزار
سال بطنا بعد بطن در مهد تربیت درآورده حضرت النقوا اطراز هستی بخشید تا شناسایان
آن نور عالم افروز که شرح آن شمه پیش طاق و آستانهای باستان و کتابه میانی تواریخ
راستانست گردیده و شناسد که همان نور که بی وسیله بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ
باطن قدسی مواطن حضرت النقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی
مظاهر برای استکمال دیگران سر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانهٔ یزدان شناس دادار
پرست ظهور میکند نظم چندین زمان بگردد چندین قران برآید ٭ کین اختر سعادت از آسمان برآید ٭
رسمیست قدیم و عادتی معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در هر زمانی
پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان بخت بیدار را پیوند
قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند چه هر امری در تتق وقتی مرصود و عقده زمانی مخصوص
محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر دریچهٔ از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میگشایند
و مواجه روزنهای شبکهٔ ادراکات میدارند گاه در عالم شهود مینمایند و گاه در عالم مثال که تمثالیست
از عالم ناسوت جلوه میدهند تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیز مقصود و مترصد
طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزایست و شوق دولت آرای و هر آنچه بعد از کشش
و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آنرا لذتهاست که در غیر این معنی

صورت

صورت نه بندد و مصداق این معنی حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر
خاک خاکساری تارک انکسار غبار آلود میداشتند و فرق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده و روی
امید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقه طالع همایون
و عمر روز افزون عبارت ازینست میفرمودند نظم خداوندا بنور شمع ذاتت ٭ بگوهرهای دریای صفاتت ٭
بآن پاکان که چون گل پاک رستند ٭ درون از چشمهٔ خورشید شستند ٭ که تاج دولتم را گوهری بخش ٭
سپهر رفعتم را اختری بخش ٭ زماهی ده شبستانم مرا نور ٭ که ظلمتهای عالم را کند دور ٭
زخورشیدی برافروزان وجودم ٭ که افتد نه سپهر اندر سجودم ٭ بقایی ده بجان غم پذیرم ٭
که گر صد ره اجل آید نمیرم ٭ الحق چیزی که حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذارنده را عوض
تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند شرف است که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانی
است که از زیت عنایت ایزدی مستضی گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقا عن طبق روشن
ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند
خصوصا چنین نادره ذاتی کامل و حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب اولیا گویند لایقست
و اگر عقده سلطنت عظمی را ابو الآبا و جد اعلی نامند بنفس امر موافق و هر آینه چنین پادشاهی که
سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروایی و جهانگیری و عالم آرایی ثابت و مطمئن باشد
بخلف گرامی سزاوارترست و در طلب این مطالب عالی از همه بیقرارتر تا آنکه چهارم ربیع الاول
سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبداء فیاض زمانی
سر ببالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پردهٔ خواب سعادت
احتجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی خلفی نامدار
کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او
فروغ دهد از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ
لیالی و ایام اضائت یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل
آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلادت انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر
بآن سربلندست و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی
بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر آلهی بتقدیم رسانیده
کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند نظم

این خواب که از پردهٔ جان پرده گسل بود ٭ خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود ٭

از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنی بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده صورت واقعه را برادر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعهٔ سعادت افزا خوش وقت شده چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شده در زمانی که حضرت مریم مکانی خلدت ظلال جلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین ایشان هویدا بود بسا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربانی مشتبه بآینه میشد چنانچه آیین خلق پوشان سرادق عفتست که نزدیک بر پیشانی آینه می بندند و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه می سرایند نظم براه بخت نهادم جبین ظلمانی ٭ هزار آینه آویختم به پیشانی ٭

روزی در نزدیکی ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودج میرفتند و در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است از انجا که طبیعت درین حال بشر بتهای میخوش و میوه های شیرین و ترش راغب میباشد بخواجهٔ معظم که برادری مادر ایشان بود فرموده ازان باغ انبه چند بیارد و خواجه انبه چند آورده بدست مبارک ایشان میدارد که در نظرش پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان با آیینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آینه بسته اید فرمودند که من آینه نبسته ام از کجا میگویید خواجه نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور تابان می یابد تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد و بعضی از محرمان درگاه این را نقل میکنند استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الهی که از جبههٔ انور می تافت خواجه را یاری نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از خدمت والدهٔ ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف اتابکی آنحضرت مشرفست شنیده شد که پیشتر از انکه باین دولت کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نور عظیم بمن روی آورد و در میان کنارم در آمد پنداشتم آفتاب عالمتاب در کنار من افتاد غریب حالتی روی نمود عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمدم و چاشنی آن لذت هنوز مو بمویم را فرو گرفته است و ازان وقت تباشیر این صبح جلال و جمال و گل این شکوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواند بود

تا آنکه

تا آنکه باین خدمت والا که سرمایهٔ دولت و دین و دنیاست سرافراز گشتم و بسجدهٔ شکر این نعمت جاوید سربلندی یافتم دولت آنست که بی خون دل آید بکنار سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال در بر گرفتم اگرچه ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم لیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من میپرورد هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد با قبیلهٔ خود روشناس هفت اقلیم شدم دیگر از مولانا نور الدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بودند شنیده ند که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانهٔ مسقف که دریچهای مشبک داشت عشرت پیرای بودند و صرف نمودار ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعهٔ نور الهی تابیدن گرفت چنانچه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نور جهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند که همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شگفت و از نهانخانهٔ جاه و جلال نگارین سرای عزت و اقبال نور پروردی بخت روشن سازی قدم در دایرهٔ وجود خواهد نهاد که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگذارد و این خاندان والا و دودمان عالی از سر فهمی و رونقی بدید آید بل شبستان عالم را از پرتو جهان افروزش ضیایی و بهایی تازه روی نماید دیگر میر عبد الحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شد بعد از زمانی سر برداشته فرمودند که الحمد لله والمنة که چراغ خانوادهٔ سلطنت ما بتازگی روشن شد من سر این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین نشاهٔ خواب و بیداری چنان نموده که ستارهٔ نورانی از فلان جانب اشارت بمعمورهٔ که مولد اشرف بود فرمودند که طلوع کرد و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را پرتو او فرو گرفت من از روشن ضمیری میپرسیدم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر از سطح غبرا که این نور جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته در تحت تصرف و تسخیر او در آیند و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و روز ازین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روی ملاحظه بوقت آن معاینهٔ روحانی و رؤیای صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود بزرگی را که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد این نمود و آگاهی جز کرامت نگند و آنجا که چنین موهبتی از دنبال بود امثال این مراقبه

واکشاف چه کونه روی نهد و بر ظاهربینان نقدپرست اکر امثال این سوانح شکفت نماید دور نیست اما پاک سیرتان دوربین را بظن قبل از وقوع و بیقین بعد از حصول متحقق میشود که این پرتو آن نجم عالم افروزست و آن مژدهٔ این نیر ظلمت سوز بر دریافتهای دولت دوام ملازمت پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رؤیای صادقهٔ قاجولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحبقرانی فرود آورده از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شده و از جیب قاجولی بهادر بدر آمد اشارت بر وجود صاحبقران کرده که جد هشتم آن حضرتست اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان علم مثال ظاهرست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که باکلیل فرمانروائی سربلندی نیافته باشند و بمتکای دولت آرائی ارجمندی ندیده از وادی تعبیر و اشارات مثالی دورست بلکه این هفت کوکب جهان آرای والاقدرند و مقصود از آن لمعهٔ جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهی است که بنورانیت وجود ارفع او عالم و عالمیان را روشن کردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبرست که از جیب آن برجیس سعادت سر زده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرتست از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که این نور شهنشاه گیتی افروز در جبههٔ حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن در میان این هجده کس بزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهی است که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلهٔ علیهٔ هجده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقایق آثار صدق این معنی مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والاشکوه درین شکرفنامه گذارش خواهد یافت و بر هوشمندان بیداربخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و حیرت مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتب درجات خدیو جهان مطلع گردد آفرین برین دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزهٔ عظمی ازین گزیده ترچه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقایق شده است و خرد نکته دان من مهبط این دقایق ربانی گشته ازین شتاب گوشوارهای گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پسند یادگار میگذارم ٭

ذکر طلوع اعظم و سطوع اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الهی ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی

ازخدر

ازخدر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب٭ عفت نقاب٭ تقدس احتجاب٭ تجرد انتساب٭ ولیهٔ عصر رابعهٔ دهر٭ صاحبهٔ روزگار٭ کاملهٔ آموزکار٭ قدوهٔ طاهرات٭ اسوهٔ زاهرات٭ صفیهٔ صافی نسبت٭ وفیهٔ وافی طویت٭ ملکهٔ قدسی ملکات٭ مالکهٔ سماوی برکات٭ صفوت زمین و زمان٭ برکت کون و مکان٭ موجهٔ دریای قدم٭ صدف محیط کرم٭ چراغ خاندان ولایت٭ فروغ دودمان هدایت٭ سراج حطیم عبادت٭ مشکوة حریم سعادت٭ ناصیهٔ طاعت ایزدی٭ باصرهٔ سلطنت سرمدی٭ قایمهٔ سریر سمو٭ قاعدهٔ کرسی علو٭ خاتون منصهٔ رفعت٭ بانوی حجلهٔ دولت٭ نقاب گزین هودج عزت٭ رفعت بخش طیلسان عصمت٭ عطیهٔ والای عالم بالا٭ خزینهٔ رحمت ایزد تعالی٭ نعمت کبرای مائدهٔ ربانی٭ دولت عظمای موهبت آسمانی٭ نقطهٔ دایرهٔ فضل و افضال٭ درهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال٭ شکوفهٔ بهارستان عدالت٭ لوحهٔ نکارستان جلالت٭ بارقهٔ انوار ولایت و الا٭ نایرهٔ نیر عظمت و اعتلا٭ زبدهٔ میامن کسبی و وهبی٭ نخبهٔ مکامن سری و قلبی٭ واسطهٔ عقد دانش و آکاهی٭ رابطهٔ انتظام سلسلهٔ الهی٭ شجرهٔ طیبهٔ صفوت و صفا٭ ثمرهٔ مکرمت کرامت و اصطفا٭ مرآت حقیقت نمای وجه یقین٭ مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین٭ اصل اصول دوحهٔ برومندی٭ نخلهٔ نضر روضهٔ ارجمندی٭ مستورهٔ معجر حلم و حیا٭ مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا٭ ذریعهٔ انجلای نور غیب و شهادت٭ وسیلهٔ انکشاف صبح دولت و سعادت٭ پرده نشین سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی٭ عصمة الدین والدنیا٭ حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها٭ نقد وقت قدوهٔ اولیای کرام٭ قطب اقطاب عظام٭ سباح بیداء ناسوت٭ سیاح دریای لاهوت٭ مصباح مکامن روح٭ مفتاح خزاین فتوح٭ کلچین بساتین تجلی٭ نخلبند ریاحین معنی٭ امام صومعهٔ ریاضت٭ ساقی میکدهٔ افاضت٭ دریادل مرحلهٔ تجرید٭ دریانوش مصطبهٔ توحید٭ مستغرق بحار مجاهده٭ مستهلک بوارق مشاهده٭ مشعله دار شبستان طریقت٭ قافله سالار شاهراه حقیقت٭ اکمل مظاهر تجلیات ذاتی٭ اجلا مجالی انوار صفاتی٭ صراف سرایر اصحاب کشف و شهود٭ نقاد ضمایر ارباب وجد و وجود٭ سیار مشاهد قلوب و ارواح٭ نظار بواطن قوالب و اشباح٭ واسطهٔ انجلای غمام ظلام٭ وسیلهٔ انمحای ارقام آثام٭ عارف روابط امتزاج ظهور و بطون٭ کاشف لوایح اسرار بروز و کمون٭

نظم

قطبی که بقصبتین فلک داشت پیام٭ شیران ادب را بهوس کرده لجام٭
در بیشهٔ دل هزبر سرمست خرام٭ دریاکش عشق زنده فیل احمد جام

قدس سره اتفاق افتاد بحسب ارتفاع شعرای شامیه که سی و شش درجه بود بعد گذشتن هشت

ساعت و بیست دقیقه از اول شب از ماه جلالی سال چهارصد و شصت و چهارم موافق
نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال نهصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال
نهصد و چهل و نهم هلالی ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نهم هندی شانزدهم تشرین
الاول رومی سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب
مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دوست و عرضش
در خط استوا بیست و پنج درجه و طول از جزایر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب
عالی روی توجه بتسخیر ولایت تته داشت و هودج اقبال دران حصن دولت و حصار سعادت
بجهت قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرایب امور که قریب بزمان ظهور
نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از سعود طبیعت را اقتضای ولادت شد مولانا چاند منجم که
بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی بر عتبهٔ عفت بود در اضطراب
در آمد که الحال وقت نحوست دارد و بعد از زمانی ساعتی فرخنده که بهزاران سال بدید آید میسر
چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش
دارد امثال این امور اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او
از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که در ان
هنگام دایه از ان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود و چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت
مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در طبیعت نماند
و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ان ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان قدس
گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن
لایق نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست در همین حرف
و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و دران ساعت آن گوهر
یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط بگستردند
و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم پادشاهی دیدهٔ امید
بسرمهٔ شوق مکحل کردند ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند چهرهٔ
آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند پای رقص بخلخال جلوه درآوردند بجولانگاه
عشرت و شادی درآمدند و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی درکشیدند مروحه جنبانان صندلی ساعد بعطرآمیزی

هوا انگیز گشتند لخلخه سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی
شوق را آبروی تازه دادند ارغوان لباسان نوشخند بزعفران تن سیمبرا زر در زر گرفتند گلبویان سمن عارض
بصندل کافور آمیز شدند گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در حواشی بساط بخورانگیز
گردند از عود سوزهای عنبرآگین سرپوش برداشتند خنیاگران پرده ساز جادویی بنیاد کردند و ترانه زنان
نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیدند نظم هم از هندی زنان نازک آواز * چو طاوسان هندی جلوه پرداز *
هم از چینی نوازان سبکدست * ز ساغرهای بی می گشته سرمست * هم از قانون نوازان خراسان
دل مشکل پسندان برده آسان * هم از دستان سرایان عراقی * نوا ساز نوید عمر باقی *
الحق مجلس شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفلی چون بزم روحانیان
تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشاییان ملاء اعلی بی واسطهٔ حس بصر تفرج کنان گذشتند
و نظارگیان عالم بالا بزبان بی زبانی باین ترانه تر زبان گشتند نظم این چه مستیست که بی باده و جام است اینجا
باده کز جام بنوشند حرامست اینجا * خوانهای میوهٔ رنگارنگ کشیدند و مائدهای نعمت گوناگون فرو چیدند
تشریفهای رنگ رنگ بخشش فرمودند و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند از ین شگفتگی و خوشحالی
چه گوییم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمهٔ باز گوییم که بس
از چندین تکاپوی و جست و جوی نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت
گرامی وجود پوشانیدند و از مهد بطون صانع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدایع و جلوات انسی
آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامرانی روحانیان تجرد نژاد از اندازهٔ گویایی بیرونست
همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب
مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ در میان داشت برسانیدن این خبر جانفزا
و نوید دلگشا شتافتند و فردای آنشب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق از ان منزل
بدولت کوچ شده بود و قریب بنیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکش و خوش هوا بود
و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده
بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند نظم تازه درختان بفلک چتر سای
سایه فکن بر سر ظل خدای * غلغل مرغولهٔ مرغان راغ * ریخته بر بزم نوای فراغ *
ناگاه از عقب سواری گرم رفتار رسیاهی گرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود و از
الطاف حضرت شاهنشاهی بعد از ان بخطاب صفدر خانی بلند نامی داشت از ین سیاهی که

سفید روی کونین در و مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار
نوید رسان ولادت نور دیدهٔ سلطنت باشد ترا امیدوار سازیم — نظم

پادشاهان جهان از سزد از هفت اقلیم * مژدگانی چنین مژدهٔ اقبال دهند *

ازین جانب نیز چابک روان باد رفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند
و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانیانرا
بشادمانی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند که سپیده دم صبح مراد
برحسب آرزو دمید و سروبن بهار اقبال بر طبق امید سر بر زد همان لحظه آن حضرت سر بسجدهٔ
شکر بر درگاه خداوندگاری ماندند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند — نظم

تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین * پای دولت بر سریر و فرق منت در سجود *

بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر والا شتافته بپارگاه سپهر کارگاه در آمدند جهانرا جشن عشرت
و آیین دولت تازه شد و نقارهٔ عیش و شادی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاهی
ترتیب یافته بآیین همایونی دلکشتر از جشن کیومرثی و بزم فریدونی — رباعی

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر * وین بزمگه از درون و بیرون بنگر * گر ذوق تماشای دو عالم داری
آرایش این جشن همایون بنگر *

جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت
فراموش کرده بیاد آورد — نظم — ساقیان دست بجام می بیغش کردند * خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند *
این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو * که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند *

مطربان دستان سرا و مغنیان
جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان
دست برشتهٔ مقصود در زدند عود نوازان غمهای جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف
مراد تار بر بستند نایان گرم نفس نفسهای راست آهنگ برکشیدند غچکیان دلها را بزلف
مطلوب در آویختند دایره دستان آینه اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شکرف از رنگ
آمیز ظرافت نکته سنجان سحر پرداز را زبان سخن آفرین بستند ندیمهٔ نادره حرف در بذله گویی
لبهای مجلسیان را بقهقههٔ شوق در آوردند و دانش منشان اسکندر پسند و اسطرلاب دانان
رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زایچهٔ طالع مولود
ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام
و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن جداول

برصفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی
پایهٔ بلند و فکرت فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آینهٔ دلگشای اسکندر و جام جهان نمای
جمشیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده
بودند با آنچه دانان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند
همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ این جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارات ربانی
چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحایف
سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق پیرای
بظهور پیوست تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا
فرود آمد و از مشرق تا بمغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از شرایف نام بدایع
انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابو الفضل
فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرایب مناسبت اسرار حروف که کلمات
عالیاتند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب
ظهور می یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافقست
بعدد اکبر — نظم — نوری که ز مهر عالم آرا پیداست * از جبههٔ شاهنشه والا پیداست *
اکبر که با آفتاب نسبت دارد * این نکته ز بینات اسما پیداست * انتهی کلامه و دیگر از لطایف
این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار تراکیب حروف و طبایع
شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبردارند و از عالم
نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از نقط و امتزاج بالفاظ آگاهند ازین حروف بیست
و هشتگانه ابجد هفت حرف بهر عنصری که از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج
این اسم گرامی جامع مراتب چهارگونه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه
میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسم بطریق سویت در عنصریت
از حروف فراهم آید که عنصری دران ناقص نبود و عنصر مکرر نیاید هر آینه آن اسم در حد ذات خود در کمال
اعتدال باشد و اعتدال نشاء ایست که آنرا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقاء دولت
و دوام مسرت خداوند آن تمام مدخل تمامست در ضمن این نکته دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شد که این سعد
اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراکنده گردند چه ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف

میانگی که آن کاف و باست کاف آبی است دشمن بالای خود را که آتش است بر میدارد باکه بادیست دشمن بالا را که خاکست پراکنده می کند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این سم بدیع خبردار گشته از فیض سعادت و کرامات مستی بهرمند کردند ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اسطرلاب یونان ثبت یافته بود ٭ نظم

بیا ای آسمان سنج رصد بند نگاهی کن بعقل و چرخ و پیوند بحسن طالع صاحب قران بین
سعادت نامهٔ هر دو جهان بین تماشا کن درین فرخنده منشور سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اسطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارست تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند او چنانچه بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اسطرلاب یونانی و حساب زیج کورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد و صورت زایچهٔ اقدس اینست

عطارد، مشتری، زحل، میزان، عقرب	زهره سنبله	راس سرطان
قوس		جوزا ثور
مریخ، قمر، جدی، دلو	حوت	حمل

اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباجهٔ اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامل بدو درجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجهٔ هفتمست از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر منسوب بارض است و این دو دلیلست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعد اکبرست چه مشتری که سعد اکبرست با اوست و عطارد کوکبی است با سعد سعدتر گردد و زهره که سعد اصغرست در خانهٔ اوست چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد و منسوب بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب تسویت در خانهٔ

دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد افاضهٔ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسر انگشت خرد بگشاید و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده و همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده میدارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته و صاحب خانهٔ معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبرست و منسوب بعدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دومست ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عافیتست اسباب عشرت و کامرانی بر وجه اتم تا عاقبة الامر مقارن حال فرخنده مآل آنحضرت میدارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت افزوده دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه فایق باشد و با ارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع او بندند و آنچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان کشاده در جمیع امور حفظ مراتب و دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارت عالی که در ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد و در آن عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذراند و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطاردست و عطارد در خانهٔ زهره و سه سعادت جمع شده یکی سعادت مشتری دوم سعادت زهره سیوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده و این بغایت نادر افتد و نیر اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانست علی الخصوص کرامت فرمائی جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد و شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظرست بخانهٔ نهم که خانهٔ سفرست همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد و خانهٔ سیوم که با قربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب خبر داده و زحل در آنجا

آن نزدیکان دور را بنحوست ونکایت بهاویهٔ ضلالت وملامت رسانیده وقوس وتد رابعست وآن
خانهٔ عواقب کارها ومشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد ومتصلست بعطارد مسعود ودر حدّ
خود مثلثهٔ خودست در هر کاری که توجه فرماید بآسانترین روشنی انصرام یابد وعاقبت کارش
بکامروایی باشد وخانهٔ پنجم که خانهٔ فرزندانست جدی است وآن برجیست بسیار فرزند ومریخ که
کوکب سپاه است در آنجاست وکدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست واز جلایل امور
آنکه این کوکب الجیش در بیت الشرف است در وجه ومثلثه ودر یجان وادرجان واثنا عشریه خود
از عمر دراز برومند گردد واز بسیاری اولاد واحفاد بهره مند سازد واز فرزندان برخوردار کامکار
اعتضاد بخشد وسپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر ونصرت دارد واز جملهٔ اتفاقات حسنه
آنکه در زایچهٔ طالع صاحب قرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته وحکمت پروران
تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند ودرین زایچهٔ قوی حال قدسی مثال زیادتی
از طالع صاحب قرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف باقوتها که گذارش یافت چنانچه
این معنی از جلالت قدر وبزرگی شان وبلندی رتبت در فتح ونصرت وتسخیر ممالک آگاه میسازد
وامینماید که صاحب طالع هر چند دراز عمر شود جاه او بیشتر وبهتر از ایام شباب باشد وماه که
واسطهٔ تاثیر علویات بسفلیات زاید النور آمده بدولت روزافزون رهنمونی مینماید وهیلاج هم
اوست که بمثابهٔ روحست ومربّی بدن در خانهٔ پنجم است متصرف از مریخ به تثلیث زهره واسطهٔ
دوام صحت وتندرستی مزاج وقوت بدن گشته وخانهٔ ششم دلوست منسوب بلشکر وصاحبش
که زحلست در سیوم واقع شده که خانهٔ اعوان وانصارست ورأس در وست لشکریان را از خیل
مخلصان وفداییان داشته ووتد سابع حوتست بدرجهٔ هفتم که جدرهٔ زهراست واز مثلثه
وادرجان اوست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضاجویی وآداب خدمتکاری ثابت قدمی
عطیه نموده واز نیکوخدمتی کامیاب دولت وسعادت ساخته وخانهٔ هشتم حمل است صاحبش
مریخ که سعادت مذکوره دارد وناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الهی نموده در مواقف
خوف ومکامن خطر وخانهٔ نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور
وجمعیت حضور در سفرهای دور آمده میدارد وموجب ازدیاد ملک میگردد وسهم السعاده در وتد عاشرست
خانهٔ دولت واقبال است وصاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث وهمچنین سعد اکبرست ناظر بنظر
تثلیث بر سلطنت عظمی وکمال عقل وعدل دلالت کرده وخزاین روزگار را در حیطهٔ تصرف وقبضهٔ

اقتدار در آورده وخانهٔ یازدهم که خانهٔ امیدست صاحبش قمر زاید النور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث
بطالع سبب حصول امانی وآمال شده ودر خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جا گرفته
در خواری ونگونساری اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد هر بی دولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان
شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته صاحبش که نیر اعظم است در خانهٔ سوم که جای اعوان وانصارست
جای گرفته بسیاری از مخالفان پشیمان ساخته در سلک بندگی وجانسپاری در آورده واز غرایب
این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت وسلطنت است جوزاست که خداوندش صاحب طالع است
ومقررست که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند لیکن بواسطهٔ موانع از قوت
بفعل نمی آید ودرین طالع مسعود آن خانه جای دولت وسلطنت واقع است هرگاه که دولت
در خانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد تصویر زایچهٔ طالع آسمان برای
حضرت شاهنشاهی مجمل از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان طالع سعادت
مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابتست وکمال غلبه واستیلا
وصولت استعلا دارد ونیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است
صاحب طالع واقع شده واین نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور وفرماندهان
بزرگ قدر غالب ومستولی باشد وروز بروز قوایم سلطنت واساس استحکام واستقامت
پذیرد وقواعد رفعت وشوکتش باستقرار واستدامت انجامد پنجهٔ قهرش دست گردنکشان
بدسگال تاب دهد وآوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیر مرد را آب سازد وصورت زایچهٔ
قدس بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتکرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهنشاهی بود در قرطاس
کلک تصریح می شود

مشتری / زهره / عطارد / شمس / زحل	اسد	سرطان / ثور
عقرب		
قوس / جدی / مریخ / قمر	دلو	حمل / حوت

باوجود کمال یقینی وبی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت وجبروت که از پیشانی
سطوتش می تابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع
باشد ودر کتب احکام این طبقه مقررست که صاحب این طالع بسیار مال وغالب بر دشمنان

وبخشاینده بر گناهکاران باشد وبآیین عدل وانصاف گراید وکارها بعقل قوی ورای متین خود
سرانجام دهد وبسفر مایل بود واز سفر بهره‌مند باشد وصاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود
ومشتری وزهره در خانهٔ دوم فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی وانواع دانشوری رهنمون
گشته وچون سعد اکبر در خانهٔ عطارد ست بعطیهٔ حسن صورت وتناسب ترکیب عنصری وسنجیدگی
سخن وآراستگی مجلس وخرد عالی واندیشهٔ بلند در خداشناسی ویزدان پرستی ونیکوکاری
وانتظام هرکاری از روی شایستگی ممتاز ساخته وزهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادق اقبال
وافزایش پیرایهٔ حسن وجمال اهتمام نموده ونیر اعظم چون در سوم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ
بی ملاحظهٔ کسی بجای آرد وتوانا باشد وبرادران بپایهٔ او نرسند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد
وجهانیان بر هواداری او متحد ومتفق باشند وچون عطارد در سوم است هنرمند وکاردان بوده
به بیکاری خوش نداشته باشد مشقت کش ودشمن کش گردد ودر الهیات ودیگر فنون حکمت فکرهای
دقیقش در مرتبهٔ ذوق ووجدان باشد وچون در میزانست مشهور آفاق گردد وکارهای پسندیده
فراوان میداشته باشد ودر ازمنهٔ ممتده جهانستانی وجهانبانی کند وتدبیرات صایبه وافکار دقیقه نماید
وزحل چون در سوم است آسایش وآسودگی فراوان بیند وخدمتکاران رضامند بیحساب داشته باشد
وباشجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند وچون میزان در شرفست صاحب خزاین عالم شود وچون
در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتابست خزاین بی کرانش مدتهای مدید وعهدهای بعید در قرار نماید
وسفرهای دلخواه بکامرانی وکامستانی کند واز وبزرگتر در روی زمین نباشد وجانوران سیاه رنگ
عظیم جثه بر درگاه او باشند هرچند بسن وسال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود وکثرت سپاه
وکمال دولت وجاه بی مشقت وترددِ او را حاصل آید ودولت واقبال دیرگاه بماند چه ازین بطی‌تر
کوکبی نیست بسط سعادت واستدامت سلطنت وامتداد زمان از عطیه‌های اوست ونیر اعظم
وعطارد در یک برجند دوست پرور ودشمن کاه باشد وآیین دوستی ودشمنی نیکو داند
ومریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلثهٔ طالع ودر بیت دوست خودست
دوستی قوی حال که آن سعد اکبرست اندیشها وغمهای طوایف عالم دور کند وخوشدلی وکامروا باشد
وبقوت صوری ومعنوی وذاتی وعرضی بزرگ بزرگان وپادشاه پادشاهان شود وپرتو شهرتش
عالمگیر گردد وصیت عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین وحکام در تحت حکم او باشند
واز و اندیشناک بوده مطیع ومنقاد گردند وچون در خانهٔ مشتریست ونیر اعظم برو نظر دارد سروران

جهان

جهان سر بر خط فرمان او باشند وخاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند وقمر در ششم است ه
دشمنان او بزرگان باشند اما باو نرسند وتاب بارقهٔ قهر وعظمت او نیارند وهمیشه دوستی او را
ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند وچون در جدی است وبال دلالت بر ضعیف
حال دشمنان کند وخداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل ومطابق نفس امر
کند وتحقیق ادیان مختلف ومشارب متفاوت نموده هر طایفه را بنیکوکاری راهبری نماید وخواهد که
عالمیان از نشیب آباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند وچون مشتری برو نظر میکند قدرت وقوت
پادشاهی او زیاده از اندازهٔ قیاس باشد وصاحب فرزندان شایسته گردد وچون زهره ناظرست
عفایف بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند واز رضاجویی فرزندان نیک نهاد
کامرانی شود وضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچه قدسی میکند
نیز ایراد می یابد چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد
وغبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد وچون در عین قوت بود وشهادت احتراز وسعادت شرف
داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد وبطول حیات ووفور برکات در منازل عالی اساس
واماکن والا بنیان مسرت آرای گردد وچون درین زایچه دوازدهم مریخ است حصول این معنی
بر وجه کمال رود وصاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن ودشمن فکن
باشد وبر هرکس نظر خشم اندازد گداختهٔ سطوت جلال گردد وچون دوازدهم نیر اعظم کوکبی
مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخن گذار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال
بود ودر جایی که دلیران نبرد ومردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد وپای
وقار در دامن تمکین وپردلی کشیده دارد وزایچهٔ توهم وشایبهٔ تغیر بساحت احتیاط او راه
نیابد ودرین زایچهٔ مقدس ورود سعدین در دوازدهم اتفاق افتاد افاضهٔ سعادات می نماید چون صاحب
طالع نیر اعظم باشد ودر سوم واقع باشد مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند چنانچه
درین دیباچهٔ سعادت پرتو ظهور دارد وچون مشتری وعطارد وزهره هر سه ناظر باشند بر کشور
کشایی وفرمانروایی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت
می افروزند واگر جزء طالع قمر در نه برج باشد وچهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست ودو سلطنت
بصاحب طالع متعلق شود وممالک فراوان در حیطهٔ تصرف وقبضهٔ اقتدارش استمرار پذیرد
ودرین طالع با وجود بودن جزو طالع وبودن قمر در نه برج خود قمر را پنج کوکب ناظرند نیر اعظم سعد اکبر

سعد اصغر زحل عطارد ودرین زایچهٔ اقدس صاحب طالع درخانهٔ سوم است مولود اقدس را اگر برادری باشد

دیر نماند و دوستان جانسپار بهم رسند و نیکوکار و بخشنده و قوی حال باشد و بسلطنت پی گزند

وسعادت بی منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سوم واقعست کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف

بوجود آورد واختراع قوانین دولت کند و بد اندیش را تنبیه فرماید و ازین هم اندیشه پیرامون ضمیر والا

نگردد صاحب سوم در دوم است بیچارهای یا افتاده را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند

بمهربانی پیش آید و سایر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره مند گردد و از حدایق افضال

واکرام او ثمرات برچینند و مقررست که اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا

رسد چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحب سوم سعد اکبرست هرآینه دلالت دارد بر خلافت کبری و آیات

عظمی و صاحب چهارم که مریخ است در پنجم جا گرفته و پدر والا قدر از وجود اشرف او مؤید بتاییدات

غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او عمر دراز باشند و دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم

که مشتری است در دوم است خزاینش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون

زهره نیز در دوم است بنکات موسیقی و دقایق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شکاف

باشد و صاحب ششم زحل در سوم است بعضی از ملازمان در کاهش اندیشهای ناشایسته پیش

گیرند و پایمال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم است امور شوکت و ابهت بتدبیر صایب

خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو کی جای کند که مرا برادری نشد که در خدمت من سربلند شدی

و صاحب هشتم مشتری در دوم است بتدبیر والای خود اموال فراوان و خزاین بی اندازه را

متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد و صاحب نهم مریخ در پنجم در خانه مشتریست

دلالت بر قوت حافظه کند و یادداشت قوی داشته باشد هرچه خلق کند شایسته کند

و پرستش خالق پسندیده نماید و بآیین نیکو و رعیت پروری و معدلت گستری بسر برد و اورا

فرزندان دولتمندان حق پرست شوند و متادب باداب اطاعت و رضاجوی باشند

صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و با بزرگسالان خویش باادب و رضا طلب باشد

و صاحب یازدهم عطارد در سوم است خدمتکاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و پناه

جهانیان باشد و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردد و صاحب دوازدهم

قمر در ششم است مخالفان و موافقان او فراوان باشند و از صدمهٔ صدای کوس دولت

و غلغلهٔ هیجای عظمت او سراسیمه و پراکنده گردند و خایب و خاسر روی بقرامش خانهٔ فنا نهند

و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز

هرگاه که قمر در جدی که خانهٔ زحل است وقوع یابد و در نه بهر زحل جای گیرد دلالت کند که اگر فرمان بردار مولود

محمود باشد و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او انبساط و امتداد

یابد و نیز مقررست که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهی بزرگ و عمر دراز

کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد ذکر زایچهٔ سعادت ارقام که

علامة الزمان عضد الدولة امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده اند در سالی که قدوهٔ علمای روزگار

و نقاوهٔ دانش اندوزان آموزگار قسطاس دقایق امور اقلیدس حقایق علوم مرتقی مدارج علیا مبین

حقایق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی پرده شکاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت

و سکون اجرام و اجسام عنقای اوج پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی

بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلا مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی

راقم این شگرف نامه مذکور ساخت که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد مامول آنست که الیشان

نیز بمودار صحیح غور تمام کرده و بمیزان تحقیق بسنجند خدمت میرزا کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین

یونانی استنباط اشرف نموده اسد قرار دادند چون باعتقاد محرر معتمدترین زایچهاست صورت

آنرا با انموزجی از احکام ایراد مینماید

مشتری عطارد	اسد الطالع	[illegible]
عقرب		ثور
مریخ زهره راس	دلو	[illegible]

مرکز طالع اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوار ثوابت و سیار است بیست و هشت

درجه و سی و شش دقیقه اسد ست و قایم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع

از خانهٔ نیر اعظم است هیچ کوکبی بشرف خانهٔ او نیست و حد مریخ است و رب مثلثه اش سعد اکبرست

هفت درجه ویازده دقیقه قوس است وخانه ونه بهر
رب مثلثهٔ اتش مشتری بشرکت شمس وخدمت زحل است
ونه بهر مشتری وهفت بهر زحل وهبوط راس ووبال
نحوست شرکتی از زحل واین درجه مذکرست وقیمه واز نحوست
ت وهشت درجه وسی ونه دقیقه وبیست وسه ثانیه
ثانیه جدی است مرکز خانهٔ ششم بیست وشش
ل وشرف وحد مریخ ووجه شمس ورب مثلثهٔ اتش
نه بهر عطارد وادرجان واثنا عشریه وهبوط مشتری
ریخ است بشرکت زحل وقمر واین درجه مذکر ونیره
ت ونه دقیقه وسیزده ثانیه دلوست وسهم الحبش
دقیقه جدی است وسهم موت الاخوة در دو درجه
وهشت درجه وسی وشش دقیقه دلوست خانه وحد
بشرکت زحل وخدمت مشتری ووجه قمر ودریجان
ووبال شمس است مستولی برین خانه زحل است
ل است مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد
دلوست سهم الالفه والبقاء والثبات والمحبه در بیست
تم بیست وهشت درجه وچهل وسه دقیقه حوتست
در یجان وادرجان ورب مثلثهٔ اتش مریخ است
اثنا عشریه زحل وهبوط عطاردست مستولی
از قمر واین درجه مذکر وقیمه وخالی از نحوست وسعادت
دقیقه حمل است وسهم الشجاعة در دو درجه وپنجاه وسه
ت درجه ویک دقیقه حمل است خانه مریخ وشرف
ووبال زهره است ورب مثلثهٔ اتش مشتریست
بهر مشتریست مستولی برین خانه مریخ است
جه مذکر ونیره وازدرجات اوبارست سهم الولد المذکر

ذکر زایچه اکبر بادشاه به رقم علامه عضد الدوله امیر
فتح الله شیرازی رحمه

م التزویج
م الولد
م الحیوة
م الخوف
م العلم والحلم
م عوائد الامور
م الاب
م الولد
م عدد الاخوة
م الموت الاب
م الاخوة
م النصرة والظفر
م الاسعاد
جزو اجتماع مقدم
م السعادة
م الرجا
م الخیر والصدق والکذب
م الاعراض
م الغیب
م العبید
م السعادة
م النطق والعقل
م الاعداء
م الامراض
م المرض
م الزهد والورع
م الولد المذکور علی قول
م السفر البر
م الحضور
م الموت علی قول
م الالفه والمحبة
م الملک والسلطنة
م الجسور والاسر
م الاطار
م الموت علی قول
م موت الاخوة
م الولد المذکر
م سفر البحر
م الشجاعة
م الام
م الشرف
مستولی بشرکت
مستولی بشرکت
مستولی بشرکت

بشرکت نیر اعظم و
مریخ واثنا عشر
طالع نیر اعظم اس
وسه دقیقه وسی
وپنج درجه وهفده دق
در هشت درجه وچه
مرکز خانهٔ دوم بیست
وحد زحل ورب مثلثه
عطارد وادرجان قمر
خانه قمرست واین در
وسیزده دقیقه وسی و
وسهم الرجا در دوازده
میزانست وخیر واجتما
بیست وهشت درجه
مثلثهٔ اتش عطاردست
عشریه وهفت بهر عطا
واین درجه موئث اس
وسه ثانیه عقربست وسه
الدین مغربی سجده درج
دوازده دقیقه وسهم الا
وچهل وپنج دقیقه وپنجا
ویک دقیقه عقربست و
ورب مثلثه مریخ است
ومستولی برین خانه مر
البرور دوازده درجه وبیس

بشرکت نیر اعظم وخدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری وادرجان و هفت سبهر
مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل است واین درجه مذکرست واز نحوست خالی و مستولی برین
طالع نیر اعظم است بنحوی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست
و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه وسهم الولد بقولی در بیست و سه دقیقه وسهم المال در بیست
و پنج درجه و هفده دقیقه وسهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه وسهم الاخوه
در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه وسهم عدد الاخوه در چهارده درجه و دوازده دقیقه سنبلة است
مرکز خانهٔ دوم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف عطارد است
و حد زحل و رب مثلثه اش قمرست بشرکت وخدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر
عطارد و ادرجان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم و هفت سبهر و هبوط زهره و وبال مشتریست و مستولی برین
خانه قمرست واین درجه مذکرست خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت و مشتری در یازده درجه
و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست
وسهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه وسهم النصره والظفر در یک درجه و هفده دقیقه
میزانست و خیر و اجتماع مقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانست مرکز خانهٔ سوم
بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست وخانه زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب
مثلثه اش عطاردست بشرکت زحل وخدمت مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه سبهر و اثنا
عشریه و هفت بهر عطارد و ادجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخ است و مستولی برین خانه زحلست
واین درجه مؤنث است و مضیه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی
و سه ثانیه عقربست وسهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه وسهم السعاده بر قول بطلیوس و محی
الدین مغربی بنجده درجه و نه دقیقه وسهم الاصدقا والخبر وسهم العبید بقولی در بیست و سه درجه
دوازده دقیقه وسهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه
و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست مرکز خانهٔ چهارم بیست و هفت درجه و بیست
و یک دقیقه عقربست واین وتد قایمست وخانه مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره
و رب مثلثه مریخ است بشرکت زهره وخدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری
و مستولی برین خانه مریخ است واین درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادتست وسهم السفر
البرور دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه قوس است وسهم الخصومات در بیست و هفت درجه

وسی

وسی و دو دقیقه عقربست مرکز خانهٔ پنجم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس است و خانه و نه بهر
مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس وخدمت زحل است
و دریجان شمس و ادرجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال
عطاردست مستولی برین خانه مشتری است بنحو شرکتی از زحل واین درجه مذکرست و قیمه و از نحوست
و سعادت خالی سهم السلطنه والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه و بیست و سه ثانیه
و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانهٔ ششم بیست و شش
درجه و چهل و هشت دقیقه جدی است خانه زحل و شرف و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثه اش
قمرست بشرکت زهره وخدمت مریخ دریجان و نه بهر عطارد و ادرجان و اثنا عشریه و هبوط مشتری
و هفت بهر و وبال قمرست مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و قمر واین درجه مذکر و نیره
و نحس است و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلوست وسهم الحبش
والاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است وسهم موت الاخوه در دو درجه
و یک دقیقه دلوست مرکز خانهٔ هفتم هفت و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلوست خانه و حد
و اثنا عشریه زحل و رب مثلثه اش عطاردست بشرکت زحل وخدمت مشتری و وجه قمر و دریجان
زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است
بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد
واین درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادتست سهم الالفه والبقاء والثبات والمحبه در بیست
درجه و هشت دقیقه حوتست مرکز خانهٔ هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوتست
خانه و نه بهر مشتری و شرف زهره و حد و وجه و دریجان و ادرجان و رب مثلثه اش مریخ است
بشرکت زهره وخدمت قمر و حد و هفت بهر و اثنا عشریه زحل و هبوط عطاردست مستولی
برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر واین درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت
است وسهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است وسهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه
دقیقه حمل است مرکز خانهٔ نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل است خانه مریخ و شرف
نیر اعظم و حد زحل و هبوط و ادرجان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثه اش مشتریست
بشرکت نیر اعظم وخدمت زحل و دریجان و نه بهر مشتریست مستولی برین خانه مریخ است
بشرکت مشتری و نحو شرکتی از زحل واین درجه مذکر و نیره و از درجات ادبارست سهم الولد المذکر

بقولی در بیست و سه درجه و نه دقیقه ثور است و سهم السفر البحر بیست در دو درجه و سی و شش
دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور است مرکز خانهٔ دهم بیست و هفت درجه و بیست
و یک دقیقه ثور است خانه وادرجان زهره و شرف ورب مثلثه اش قمرست بشرکت زهره و حد
مریخ و دریجان زحل و نه بهر و هفت بهر عطارد واثنا عشر بوحد و وبال مریخ است مستولی برین
خانه زهره است بشرکت نام قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و نیره و خالی از نحوست و سعادت
سهم السعاده برقول غیر بطلمیوس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزاست سهم
العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزاست و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست
و هفت دقیقه جوزاست و سهم الولد المذکر بر قولی در بیست و نه درجه و چهل و هفت دقیقه ثور است
و سهم الورع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه و سهم الاعدا
بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزاست مرکز خانهٔ یازدهم در بیست و هفت
درجه و یازده دقیقه جوزاست خانه و نه بهر عطارد ورب مثلثه اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری
و شرف راس و حد و دریجان زحل و وجه شمس وادرجان مشتری واثنا عشریه و هفت بهر زهره است
و این درجه مؤنث و قیمه و خالی از سعادت و نحوستست سهم العواقب الامور و سهم التزویج در چهارده
درجه سرطانست مستولی برین خانه عطاردست بشرکت زحل مرکز خانهٔ دوازدهم بیست و شش
درجه و چهل و شش دقیقه سرطانست خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر دریجان مشتری و حد و وبال
زحل است ورب مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر وادرجان واثنا عشریه و هفت
بهر هبوط مریخ است مستولی برین خانه قمرست بشرکت مشتری و مریخ و زحل و زهره و این درجه
مؤنث و نیره خالی از سعادت و نحوستست و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه
و سیزده ثانیه اسدست سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصره در هجده درجه و بیست و دو دقیقه و سهم الولد
بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و یازده دقیقه و سهم الحیوة
در دو درجه و نه دقیقه و سهم الاب در هجده درجه و بیست و دو دقیقه اسدست و درین زایچه هیلاج
اول خبر و اجتماع مقدمست پس سهم السعاده پس درجه طالع و کدخدا از قمر هیلاج اول زحل است
پس مشتری و از قمر سهم السعاده اول مشتری است پس زحل و از قمر درجه طالع اول شمس است
پس مریخ شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل یاوری انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است
چون اساس زایچهٔ قدسی استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچه

مقدسه

مقدسه ناگزیر است احکام خانهٔ اول چون مرکز طالع از اسدست که خانه نیر اعظم است دلالت میکند
بر علو فطرت و بها و بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و گشادگی سینه و قدرت
و سلطنت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع
از برج سنبله است که خانه و شرف عطاردست که در خانهٔ زهره در دوم طالع است و متصل بمشتری
و در حد و مثلثه خودست باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات درست
سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت
تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم
صاحب زحل است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که
عطاردست متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه ملک و مال باسانی دست دهد و بود
طالع و سهم السعاده و خبر و اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت
باشد احکام خانهٔ دوم چون مرکز خانهٔ دوم سنبله است که خانه عطاردست متصل بالشمس
و اکثرش از میزان که خانه زهره است و او در طالعست که خانه و شرف عطاردست دلالت کند بر آنکه
مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و پاینده منصب پادشاهی باشد و بودن مشتری
درین خانه در حد خود و اتصال عطارد باو مقوی این معنی است و بآنکه وزرا بقوت عقل و وافر این صاحب
طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر حدیو زمان
نماید و چون صاحب دوم در طالعست خزاین بی حساب او را جمع شود و چون مشتری درین خانه است
مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در مرضیات خدایی نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز
دولت افزا تر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی است چنانچه فرزندزادهای گرامی را
دریابد و این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است و در شرف
مرکز نقصانی بجز این معمورهٔ او نرسد و هیلاج که جزو اجتماع مقدم است درین خانه است درین مقوی
این معنی است و کدخدا که زحل است در شرف خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیهٔ عمر مقدس
از ممر دو کدخداه و سوم که مریخ است از عمر طبیعی که صد و بیست سالست متجاوز باشد بودن قمر
مستولی برین خانه مؤیدی دیگرست برای این سعادت احکام خانهٔ سوم چون صاحب طالع
در سیوم ست دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام
یکجهتی نباشند اما چون آن مرکزی که صاحب طالع در وست خانه مریخ و مثلثه و حد و وجه و دریجان

اوست واو در پنجم طالع است که خانهٔ فرح و شرف اوست و در مثلثه دو وجه مشتری واد رجان ودر یجان
اوست واو در پنجم طالع است و اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتیٔ جاه و سبب مزید
دولت صاحب طالع گردد و چون اوایل سیوم که تعلق برادران دارد و مورد سطوت نیر اعظم است
دلیل است بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از پیمانهٔ غصه
شربت وا پسین در کشند و اواسط و اواخر سیوم که تعلق باخوان و انصار دارد و محل سهم
السعاده است بقول بطلمیوس و نیز وجه نیر اعظم است و او شریک کدخداه است دلیلست
بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم
باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانهٔ سیوم
تعلق مریخ دارد که در شرف خودست و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخداه مقدمست و آن نیز
در شرف خودست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی برین خانه
که کدخداست و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل
بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل و حرکت نزدیک و دور بسیار روی نماید که موجب
انبساط خاطر گردد و از غرایب آنکه سهم الغیوب باتفاق سهم السعاده برقول بطلمیوس و محی الدین
مغربی در یک جا جمع شده که درجه هجدهم عقربست که داخل خانهٔ سیوم است و این در طوالع
کمتر افتد دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و هر آینه
دلیلی متین است بر اطلاع خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد ظهور معینات باشد احکام خانهٔ
چهارم چون صاحب مرکز این خانه مریخ است و در شرف و وجه مثلثهٔ خود و حد مشتریست
و او مستولیست برین خانه دلیلست بر آنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف در آید
و چون این خانه برج ثابتست و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف
اولیای دولت باشد و هر چه در تصرف در آید پایدار بود و چون هشتم چهارم باعتبار این درجات
که از اول عقربست جوزاست که صاحبش در تحت شعاع نیر اعظم محتقی است دلالت کند بر آنکه
چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود
درین هنگام روی بکمون بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانه
از برج قوس است و صاحب جد در دوم طالع مولود دوست دار و حق گزار پدر باشد و از ملک پدر
روزی مند گردد احکام خانهٔ پنجم چون صاحب اکثر خانهٔ سوم که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان

دارد یعنی مریخ در پنجم است و در شرف دلیلست بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط
ایشان و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه کدخداه خودست و مشتری
که در وجه مثلثه خودست و شریک باکدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان
مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند و نسبت طالع
که بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است و درین خانه دلیل
قوی بر فراوانیٔ صید مسرت و سعادتست احکام خانهٔ ششم چون صاحب این خانه که
زحل است در شرف خودست و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال
فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و احیانا اگر اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی
گردد بی شایبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل
و هر دو شرفند خدمتکاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند احکام خانهٔ هفتم چون صاحب مرکز
خانه هفتم زحل و در شرفست صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خلاندان
فرمان دهان هند باشند و چون زحل در بیت و دوم است دلیل باشد بر آنکه این عصمت آثار در دار
عفت از احکام مال گزار و خزانهٔ معمور ساز او باشند و چون سهم الالفه و المحبه درین خانه است
بر مزید التذاذ الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوتست که خانهٔ مشتری و شرف
زهره است احکام خانهٔ هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در دوم
است در حد و مثلثهٔ خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت
مریخ که در شرفست دلیلست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مأمون بودن احکام
خانهٔ نهم چون مرکز این خانه از برج حمل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی
برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهای دورش متضمن تسخیر ولایتی باشد احکام خانهٔ
دهم چون مرکز این خانه از ثورست که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه دلالت کند بر سعادت
تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است و آنکه این منصب والا در قبضهٔ اقتدار
صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر است و قمر ناظر باو و بطایع بانظر تمام
دوستی و چون سهم السعاده بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال طالع سعادت
و ازدیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل
والنطق درین خانه است دلیل است بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان

باشد و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط‌اند عنایت او فراوان باشد احکام خانهٔ
یازدهم چون مرکز این خانه از جوزاست و صاحبش در دوم که بیت المالست دلالت کند بر آنکه امید های
او بتدبیراتی که در ملک و مال خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیل است بر آنکه او را دوستان
یکدل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند برسند و چون سهم عواقب امور
درین خانه است دلیل است بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همراه بخیر و سعادت بر آید احکام
خانهٔ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیل است
بر آنکه اعدای دولت او پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهی که صاحب طالع از ان رضامند
شود و بودن ذنب در انخانه در درجهٔ اول مقوی این معنی است و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است
دلیل بر آنکه صاحب طالع با وجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد
و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال را
بفزون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصهٔ جهانداری و ملک آرایی و سبب
صید خاطر دوست و دشمن رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوامست بحمد الله و المنة
در مجموعهٔ اخلاق مهذب این مؤدب دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و متعاینست
و از اصل فطرت و مبداء طینت باین عطیهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق
آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته از سرچشمهٔ
معدلت بجداول بساتین استعداد ارباب افاضه جاری و ساریست نظم
همیشه تا که بر افلاک انجمند بدید ٭ همیشه تا که بر ارواح قایمند اجسام ٭ مباد جز بهوای تو گردش گردون
مباد جز برضای تو جنبش اجرام ٭ اینست انموزجی از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع و اگر
عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه
دفاتر بهم رسد و صحایف ساخته گردد نظم نمیرسد ز شمار دقایق شرفش ٭
مهندسان رصد بندرا بجز تخمین ٭ صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس
اردبیلی موافق زیج ایلخانی در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت
قرین بود زایچه بحفظ افادت و افاضت پناه نحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی
پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر
در آمد آن زایچه نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیوت و احکام چه بجهت اعتبار مستخرج

وجه باعتبار آنکه این زایچه برخلاف زایچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی است

مشتری مد عطارد که م الغیب کد لو میزان عقرب ح شمس امو زحل یا	زهره کو سنبله ه	م الفتوح ... ذنب سرطان ا اسد
قوس		م السعادة ده مو جوزا
مریخ مد راس دلو	حوت ه	ثور حمل

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت
شاهنشاهی گروهی از دانش منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف میان اختر شناسان
هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگر سنبله
قرار میدهد بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین و ارسطو
بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده و بطلمیوس
گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند
که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند و در بیست و پنج هزار سال و دویست سال دوره تمام سازد و طایفهٔ
از حکما میگویند که در شصت و سه سال یکدرجه قطع کند و تمامیٔ دوره در بیست و دو هزار و ششصد
و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض
و دقت انظارست و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطو مستشعر
نشده اند و سبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نموده
نیافته اند پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود
محاذی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جزء انتقال نموده بموضعی
که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان و
میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین است که
مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم
انتقال صورت اسد است بموضع سنبله و مقدار باب تفاوت در میان این دو حساب هفده

درجه است که هر برجی که هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که
حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یک درجه
قطع کند چنانچه اکثر حکما بر آنند بضرب هفتاد در هفده بقول بطلمیوس که در صد سال قطع یک درجه
باشد فاصلهٔ میان رصدین یک هزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقایق معانی و دقایق
شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادیٔ حیرت می افتد و اکنونکه
قدوهٔ حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط
طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار دادند چنانچه نموده آمد بوضوح می پیوندد که منشأ
اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای یونان بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه
در آخر این دفتر مشروحست بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس
میدان عظمت و خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم
از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنت
آشیانی که در تدقیقات اسطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سر آمد نکته شناسان نکته دانی و ثانیٔ
اسکندر یونانی با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند و همچنین
سایر رموز شناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند و با وجود
اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال این امور
کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت زایچهٔ مقدسه در نقاب احتجاب مانده
و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی از زایچهای طالع را که انموزجی در هر کدام گفته
آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزد شناسی و در جلالت
قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود اگرچه زایچها با هم اختلافی دارند اما
در دولت آرایی ظاهر و باطن متفق بوده و صاحب طالع را بمقتدایی صورت و معنی تهنیت
مینمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت مطالع را
در پیش نظر داشته تامل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص در ها بسته
از کمال شوق بزمی در آمدند و از غایت شوق جشن دوری مینمودند آری صدر نشینان بارگاه ذوق
حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت و سرمدی که از خلافت وجدان و عرفان الهی لذت پذیر
باشند چرا بشکر دریافت این لذات بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال

نکشند

نکشند چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الهی است و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را
از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقلهٔ ذات اقدسیٔ
شاهنشاهی بر مشاعر ادراک می تافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرآت
زایچهٔ بدیعه معاینه میشد و بارها بر مستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیر اقبال از مطالع
حضرت صاحبقرانی در بعض امور عالی بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیز بینان جداول احکام بوضوح
می پیوندد و چون این دو سعادت نامهٔ گرامی مقابله نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را
بمیزان تامل بر سنجند دریابند که زایچهٔ صاحبقران چه خبر میدهد و این زایچهٔ قدسیه از چه آگاه
میسازند سبحان الله با وجود تباعد مستخرجین از روی زمان و مکان و حال تخالف ضوابط
هر یکی از صحایف طالع فرخنده مطالع که صورت گذارش یافت توافق دارند که این مواد بپایهٔ
اعلای مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعهٔ مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام
کمالات ملکات قدسی و کامروایی صورت و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات
جهانبانی و درجات فرمان روایی و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی و درویش پرسی
و غریب نوازی و درازیٔ عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح خواص و عوام بودن و شکوه
صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سایر
امور ملک رانی و جهانداری و از غرایب آنکه جملگی این حالات که رموز دانان تنجیم و فکر بآن پی برده اند
ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحهٔ پیشانی احوال آنحضرت
میخوانند اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینماید نظم

ای صفات تو زبانها از بیان انداخته • عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته •

تصویر اسامیٔ گرامی دایهای سعادت پیرایه و قوابل روحانی قوالب پادشاهی •
همان زمان که آسمان بفر ولادت عالیش بر زمین حسد برد و زمین بمقصد کرامیش بر آسمان
فخر جست روز آفرینش نورانی شد پایهٔ دانش و بینش بلند گشت و بدست سایه پروردان
سعادت پرتو و نسرین بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوهر قدوسیٔ آنحضرت که بسرچشمهٔ نور الهی
و دریای معرفت ازلی شسته و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت
که شیوهٔ متصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت دایهای
معتدل مزاج روح امتزاج بقماط سعادت ارتباط که از پردهای دیدهٔ پاکان پاکتر بود پیچیده

آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام برکنار و کنف قدسی سیرتان پاک
ذیل نهادند و پستان مهربانی بنوشین لبش داده بشیرهٔ جان پرور شیرین کلام ساختند نظم
شیر زبهر لبش انگیختند • شیر و شکر را بهم آمیختند • شیر نه از دایهٔ امید خورد •
کاب زسر چشمهٔ خورشید خورد • چون از نقاوهٔ دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی
شایسته بتقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال
از شرایف مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که
کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز بجی جی آنکه بلند خطابست بسعادت دایگی آن نوباوهٔ
بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ سرابستان عظمت و جلال
معجر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد بنا بر آنحضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مائده ساز آسمانی را
طلب داشته مولود فیض ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او در آوردند و چون وضع حمل آن
دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفت مآب دایه بهادل که خدمتکار خاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بود بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول شیر داد و تحقیق آنست که اول شیر والدهٔ
ماجدهٔ قدسیه را میل فرمودند پس از ان فخر نسا آنکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد
سپس آن بهادل آنکه دریافت این سعادت نمود بعد از ان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند
عزت یافت از ان پس حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت از ان سپس عصمت مآب جی جی
آنکه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد از ان پس کوکی آنکه کوچ توغ بیگی و از گذشت اوبی بی
روپا کرد آوری این خدمت شایسته نمود آنگاه خالدار آنکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری
اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب بیجه جان آنکه والدهٔ شریفه زین خان کوکه باین دولت
بزرگوار استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان بخت ور
بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات و دیعت نهادن
مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج مشوعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات
الهی گردد یا رای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض
ایزدیست نه از ان باب که بتربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه
بر همگنان پیدا که در چه پایه است و بلندی رتبه قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه و از غرایب آثار آنکه
حضرت شاهنشاهی در بدو حال و این چشم کشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم

دلهای دانا را گل گل شگفته ساختند مستفرسان زیرک طبع این تبسم را فاتحهٔ تفأل ابتسام دولت
و اقبال شناختند و مقدمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند بعد از ان که بگهوارهٔ سبکتر از پیکر
خیال که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ برگ و گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت
گرانمایه از گوشه و کنار آویخته آن گوهر یکتای نه صدف را بخوبترین وضعی آرام داده بملایمت و رفق نرم نرم
بجنبش در آوردند و بجهت انس و آرام نام خجسته آغاز شایسته فرجام خالق ذو الجلال و الاکرام موافق
تالیفات موسیقی سرایدند عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظمان سلسلهٔ
زمین و زمان فراهم آرندگان دایرهٔ کون و مکانند کام روا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بآن جگر گوشه
آسمان باین تهنیت بلند آوازه گشتند نظم کای شرف عقل مسلم ترا • دور شهنشاهی عالم ترا •
روی زمین همچو تو باغی نداشت • طاق فلک چون تو چراغی نداشت • قلزم ابداع بسی موج داد •
تا گهری چون تو بساحل فتاد • خامهٔ تقدیر بسی نقش بست • تا ز قضا همچو تو نقشی نشست •
نسخهٔ کون آیت تلمیح تست • جلد فلک دفتر تشریح تست • ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی
بموکب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوت و قران سعدین
چون چشم جهان بین و دیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ دیدار
گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در حضانت
حضرت مریم مکانی متوجه سرادقات عزت و مخیم اقبال شوند و خواجهٔ معظم و ندیم کوکلتاش
و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت
شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود
از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند نظم
عهد گهواره ناگذشته هنوز • بخت والاش کرده تخت نشین • بر زمین پای نانهاده ز قدر •
طالعش خوانده شاه روی زمین • چشم نگشوده و بدیدهٔ دل • دیده در انتظار دنیی و دین •
دست نگشاده و دلش خواهان • که جهان را کند بزیر نگین • ناشگفته گلش یکی ز هزار •
عالم از باغ دولتش گلچین • چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت آلهی
بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان
دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت
ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند نظم

میرسد موکب شاه دوجهان دنبالش ٭ میرود قافلهٔ شوق باستقبالش ٭
ودر آخر شعبان که روز نزول اجلالی بود یک منزل از معسکر اقبال مانده میفرمودند که همانا
فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قویست وسعادت دارین در ذات او مطوی که هرچند نزدیکتر
میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میکردد ومسرتی تازه مشاهده می افتد از صفای
باطن ونور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقایق رموز آلهی ودریافت حقایق
کنوز آسمانی چه عجب واز کمال ظهور آثار شاهنشاهی ظل آلهی که نسخهٔ دیباجه های بدایع عالم
ومجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی آدم است انجلای انوار را چه قرابت ودر ساعتی که سعادت
قران سعدین ومیمنت اقتران نیرین داشت بدولت واقبال بسرادقات عظمت واجلال نزول
فرمودند وبحضور مورد النور مستسعد گشتند ودر سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند وتارک
مبارک حضرت شاهنشاهی همساس پای سریر فرسای حضرت جهانبانی بنیت برخورداری
ووصول بکمال پیری سعادت پذیر شد واز کمال عطوفت وفرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی
آن حضرت که لوح سعادت دوجهانی ودیباجهٔ دولت جاودانی است بوسه دادند مصراع
گاه برلب گاه بر دل گاه برسر داشتند ٭ بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی بادای
شکرگزاری حضرت باری عز شانه وجل برهانه مقرون ساختند وفرق فرقدسای را بسجدات
نیازمندی بر درگاه بی نیاز فرود آوردند بیت نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود ٭ که هر مو بر تنش در سجده خم بود
حافظان عنایت آلهی وخازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی وامانت ابدی را در کنف
عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی وترانهٔ آزادی مترنم گشتند که نظم
اینست امانت آلهی ٭ زین گنج بخواه هرچه خواهی ٭ اینست که در دلش نهادند ٭
ماهیت کنه حق کماهی ٭ اینست که کعبهٔ درش را ٭ گیرند شهان بقبله گاهی ٭
اینست که پای دولت او ٭ رونق ده تخت پادشاهی ٭ صفحه خوانان هیئت بشری
بچشم تعمق وتفکر نظاره کردند وقیافت شناسان هیکل انسانی بنظر تامل وتدبر مطالعه نمودند
چه دیدند دیدند نقشی که هرگز ٭ ندیدند در جدول آفرینش ٭ ز حیرت نگفتند چیزی وگفتند ٭
زهی نور دانش زهی چشم بینش ٭ انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرایش طالع ارقام ظل آلهی از خطوط
دست والایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلایل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش
باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا ارقوم صاحبقرانی

ازجداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نهادش مبرهن رموز دوربینی از چشم
تیزبینش واضح اطوار دور اندیشی از نگاه بلندش لایح وبجهت ولادت سعادت پیرای حضرت
شاهنشاهی نکته پردازان نظم ونثر تواریخ مناسب یافتند وقصاید تهنیت گفتند وهمه بعرض قبول
مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزه های
گرامی گشتند از انجمله این تاریخ را مولانا نور الدین ترخان یافته بتحسین واحسان ممتاز شده بود
چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ٭ آیات ابد را همه تفسیر نوشت ٭ از بهر ولادت شهنشاه جهان
تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت ٭ واین تاریخ نیز از غرایب اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر یافته
تاریخ دیگر لله الحمد که آمد بوجود ٭ آنکه از کون ومکان منتخبست ٭ پادشاهی که زشاهان جهان ٭
اکبرش نام وجلالش لقبست ٭ شب در روز مه وسال میلاد ٭ شب یکشنبه وپنج رجبست ٭
در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این شکرف نامه در نهانخانهٔ عدم بی مایهٔ هستی وپیرایهٔ ایزد
پرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چه گونه گزارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی
ومجازی که پیشوای صوری ومعنوی دریافته از نظر کردهای چشم التفات وتربیت است وصد شکر
دیگر آنکه پیشتر از آنکه زایچهٔ قدسی بنظر در آید وبدقایق شرایف وبدایع جلایل وارقام آن اطلاع
یابد کمال ایزدشناسی وملک آرایی که از پایهٔ شناخت منجم فراترست دریافته پرستار
قدرت ایزدی بود ولله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی
در حسرت صاحب وقت که انتظام سلسلهٔ صورت ومعنی را از ان گزیر نمیباشد چنانچه نگاشتهٔ
قلم حقایق رقم اوست نظم گویند که هر هزار سال از عالم ٭ آید بوجود اهل وفاتی محرم ٭
آمد زین پیش ومانزاده زعدم ٭ آید پس ازین ما فرو رفته بغم ٭ وبطرز دیگر میگوید نظم
هر یک چند از خسان جهان سیر آید ٭ روشن جانی ز آسمان زیر آید ٭ خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی ٭
بر ره منشین که کاروان دیر آید ٭ وباقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمان فرمای کل وعقده
گشای سبل گشته از دولت توجه والتفات عالی مزاج زمانهٔ عشوه ده دانا فریب را فهمیده
خاطر را که سرگردان بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشاهٔ تعلق جز تحصیل خشنودی او که
عین رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد ودل را از قیود تعلقات وتقیدات دنیوی آزاد
ساخته نه در حسرت گذشته ونه در آرزوی آینده دلخراشست چنانچه شرح احوال خود را
از استسعاد ملازمت واستظلال بظلال رافت وعاطفت وسربلندی از اوج عزت وارجمندی

بغرفهٔ معرفت در محل خود رقم زدهٔ کلک عرض خواهد گردانید ترتیب انساب معالی القاب و نسق اسامی
گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام
و امهات کرامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توأمانند
و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش پادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد و بینش حق بین
چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنهٔ نام نیکو را که عمر ثانی
است بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند باین ترتیب و منوالست ابو المظفر جلال
الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین بن محمد بابر پادشاه بن عمر
شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن میرانشاه بن صاحب قران قطب الدنیا و الدین
امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنکیر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن
ابن ایردمجی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دوتومنین
خان بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا بنت جوبینه بهادر بن یلدوز خان بن آی خان بن کین خان
ابن اغوز خان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن کیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن
ترک بن یافث بن نوح بن الملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن
شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهی است
احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف گزارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنهٔ مستحفظان
ارقام دهور محفوظ و مذکور است و از منکلی خواجه تا ایلچیان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود
بنظر در نیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از ایلچیان تا آدم که بیست و پنج تن اند ارباب تواریخ
ذکر کرده اند نگاشتهٔ کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمند دوربین که با دل انصاف گزین و دانش خداداد
بتتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسای سخنان راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانت خود ساخته
تکاپوی در سنجیدگی کردار درست می نماید پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع و الواح اخبار رقم
اشتهار دارد که آغاز آدمیان از هفت هزار سال میگویند اصلی که شایستگی قبول فحول و عقول و افکار
دانایان که تماشاییان بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند داشته
باشد و در امثال این امور عقل درست اندیش دوربین از راستیهای و درستیهای دریافت گاه انکار
میکند و گاه از احتیاط که موقف اطمئنان و مجلس ادراکست در رد و قبول آن توقف مینماید و بدستیاری
فروغ جهان افروز خرد و مددکاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمهٔ هندی و خطایی

وعمران

23

و غیر آن که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست و شواهد صدق و سداد
از نتایج آن پیدا و از ضبط تواریخ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثار ملاحق افکار این طبقهٔ مرتاض مفهوم می شود که
این عالم و عالمیان را ابتدائی و این مظاهر آسمانی و صفاتی را ابتدا پدید نیست تا بمعنی قدم چنانکه اکثر حکمای متقدمین
بر آنند یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدم می زند گروه سبور ها که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان
امتیاز دارند زمانه که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکی اوسرپنی یعنی زمانی که آغازش شادمانی
کند و آخرش باندوه انجامد دوم اوت سرپنی یعنی بر عکس اول و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته
اند و هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آره ها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه
چنانچه آره قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت و فرح
بر فرح می آرد و امتداد این زمان فرح بخش چهار کور اساگر ست و نام آرهٔ دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی
و فارغ بالی و مدت او سه کور اکور ساگر ست و آرهٔ سیوم سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی
اندوه و بدحالی طاری شود و مقدار امتداد این آره دو کور اکور ساگر ست و آرهٔ چهارم بلکهمان و سکهمان
مشهور ست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد و درازی این آره یک کور اکور ساگر چهل و دو
هزار سال کمست و آرهٔ پنجم کهمانست بر خلاف آرهٔ دوم که سکهمان بود و طول مدت این آره بیست و یکهزار
سال است و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اول و قسم دوم در نام و مدت متحد
است بارهٔ ششم قسم اول و آرهٔ دوم قسم دوم نیز متحد است بارهٔ پنجم قسم اول و سیوم بچهارم اول مطابق
است و چهارم دوم بسیوم اول موافق است و پنجم دوم عین دوم اولست و ششم دوم عین اولست و الحال
بزعم ایشان از آرهٔ پنجم قسم اول دو هزار و کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان
صد هزار را یک لک می خوانند و ده لک را پریوت گویند و ده پریوت را یک کرور نامند و صد کرور را
یک ارب خوانند و ده ارب را یک کهرب نامند و ده کهرب را یک بلکهرو ب گویند و ده بلکهرب را مهاپدم
و پدم میخوانند و ده پدم سنکه باشد و ده سنکه را سمندر گویند و کور اکور نامند و مخفی نماند که زعم ایشان
آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از شکلی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه در میان
عوام ما هم اشتهار دارد کمان این گروه آنست که از موی سر اینها که بجکلی موسوم اند چهار هزار و نود و شش
مقدار مویهای خردان آن دیار دهلی سطیر است و میگویند که موی طفل جکلی روزه که بغایت باریکست
تجربه بمثابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس اجزای موی مذکور جای را طول و عرض و عمق آن چهار
کروه باشد پر ساخت و بعد از گذشتن هر صد سال یک جزو از اجزای مذکوره را از آن چاه بر آورد این

چاه دران زمان خالی شود این مقدار از زمان که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلویم گویند و هرگاه دو سمدر که
شرح آن گفته شد انه پلویم گذرد یک ساگر شود و کیفیت ادوار مذکوره باعتقاد این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ
تبیان افزون و کمان این جماعه آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم
گرامی از دار الملک کون بعالم ظهور می آیند و سپری می شوند که نام اول او ناتست در کهونانه هم میگویند و روائی
دستور العمل این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کز در لک ساگر است و نام آخرین مهادیر است و مدت رواج احکام او
بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال ازو گذشته است و اعتقاد این جماعت آنست که چندین
بار بیست و چهار هزار کس از کتم عدم بوجود آمده اند و چندین بار خواهد آمد و براهمه هندوستان که جمهور اهل
هند تابع اقوال و اعمال ایشانند بر آنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور است دور اول را که
مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست ست چک گویند درین دور اوضاع جهانیان
فرداً فرداً بر صلاح است و ضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود
ساخته در مرضیات الهی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سالست و در دوم که مسمی
به ترتیاست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست درین زمانه حصه از چهار حصه
اوضاع آدمیان بمقتضای الهی است و عمر طبیعی مردمان درین دوره هزار سال است و دور سوم
که بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال است و درین هنگام
دو حصه از چهار حصه روش جهانیان در راست کرداری و درست کرداریست و عمر طبیعی آدمیان
این زمان هزار سال است و دور چهارم که بکل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دو هزار
سال است ازین دو سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی
مردم این روزگار صد سال ست و این گروه جزم دارند که هر یکچندی حضرت هستی بخش جهانیان
و پدید آرندهٔ عالمیان تجرد نهادی دانش نژادی را از ممکن سر خفا بموطن بروز جلا میدارد و از ساحت
غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود آورد و او را وسیلهٔ آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را
برهما نام باشد و اعتقاد ایشان آنست که برهما صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد و شصت
روز ست و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور و هر شبی بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطور است
و بزعم ایشان عدم برهما که بوجود آمده اند علم بشری احاطهٔ آن نمیکند و میگویند که آنچه از ثقات شرح
احوال برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم است و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال
و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامهٔ ایزدیست این دو روایت خود ترجمانی مردم دانشور

راستگوی نیکوکار هند از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته و آنچه در تصانیف ابن عربی و شیخ سعد
الدین حموی که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست
ازین عالم است چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مؤلف
نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطایی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابو البشر تا این زمان که هفتصد و سی
و پنج هجریست هشتصد شصت و سه ون و نه هزار و هشت صد سالست و هر ون پیش ایشان ده هزار
سالست و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت
صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشند چنانچه از امام جعفر صادق رض منقولست که
پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتهٔ
ربانی که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکی منقطع
شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد ولیس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموزجی از احوال برکت اشتمال
این پنجاه و دو تن که از آدم ع تا حضرت شاهنشاهی است اکتفا بکتب تواریخ مبسوطه نکرده درین شگرف نامه
در آرم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ ستناسایی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته
بر سم اجمال که شیمهٔ راقمست گزارش سخن کنیم ذکر احوال حضرت آدم علیه السلام مشهور چنانست که پیش
ازین بهفت هزار سپاه و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربانی بی رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی
معتدل پدید آمد و بقدر استعداد قابلیت جسم روح از مبداء فیاض فایض گشت و ملقب بانسان و موسوم
بآدم شد در زمانی که اول درجهٔ جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل در آنجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل
و قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان و بعضی گفته اند که درین هنگام جمیع کواکب
در درجات شرف بوده اند و ظاهر این کلام بضابطهٔ اهل هیئت و نجوم درست نباشد چرا که در عطارد
مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد سنبله است و عطارد از نیر اعظم
بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد پس در حین شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنین
در هنگام شرف عطارد شرف نیر اعظم چون واقع شود و همانا که نظر این گوینده بر آن مقرر منجمین افتاده
باشد که عطارد با هر که پیوندد حال او گیرد پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت
اتصال داشته باشد و او در از بالای گندم گون مجعد موی زیبا روی بود و در درازی قامت این ابو الآبا
اختلاف کرده اند بیشتر ازین بر آنند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از ضلع الیسار او حوا را بوجود آورد و با او ازدواج
داد و ازو فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند

اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما مردم معامله فهم مزاج روزگار دانسته کارآزموده
نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدر می ایستند منقول است که در زمان انتقال او
چهل هزار فرزند و فرزندزاده بهم رسیده بود و فرزندان بی واسطهٔ او چهل و یک تن بیست و یک
پسر و بیست دختر بقولی نوزده دختر و شیث از همه بزرگتر بود بعضی گفته اند که اورا از علوم غریبه
تصانیف است چنانچه علامهٔ شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان
اتفاق افتاد و بر کوه سرندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و اکنون بقدمگاه
آدم مشهورست بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد از و بیکسال و بقولی هفت سال و بروایتی بیست
از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی او بود اورا در جوار آدم دفن کرد و نقلست که نوح
در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی در آورد و بعد از آن در کوه ابو قبیس و بروایتی در بیت المقدس
و بقولی در نجف کوفه دفن کردند حضرت شیث علیه السلام اشرف فرزندان آدم است
بعد از سانحهٔ هابیل سعادت ولادت یافت آورده اند که هرگاه که حوا حامله گشتی پسری و دختری
آوردی مگر شیث که اورا تنها زاد و اقلیما خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم بهزار
سال رسید اورا ولی عهد خود ساخت و همه کسانرا بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم
انتظام عالم صورت و معنی برای رزین او استقرار گرفت و همواره در جمعیت ظاهر و معموری
باطن همت مصروف میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و اورا اوریای اول گویند
و اوریا بزبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال فرمود و اکثر اوقات
در دیار شام اقامت داشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت
بریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا بدرود کرد بعضی
بر آنند که نبیرهٔ آدمست پدر او صالحی بود و همانا که این قول از فروغ صحت ضیایی ندارد انوش
در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود گروهی از گزارندگان سخن
بر آنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود او بعد از پدر بموجب
وصیت مسندآرای خلافت شد و اول کسی که درین دور اساس فرمانروایی نهاد او بود گویند
ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنجاه
و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بطور قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و اورا فرزند
بسیار شد قینان از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیداربخت و فراخ حوصله بود این بزرگ نهاد

بعد از رحلت پدر بنا بر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت و بر شاهراه متابعت
و اقتفای آباء کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست ابداع بساتین و عمارات
باو نسبت میدهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکاروانی خود همه متفرق ساخت و خود با اولاد
شیث در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی بر آنند که
ششصد و چهل سال آب زندگانی میخورد و طایفهٔ بر آنند که قریب صد سال فراهم آور پریشانیهای
روزگار بود مهائیل بهترین فرزندان قینان بود و چون عمرش بنهصد سال رسید اورا بجای خویش
مسندنشین ساخت و او سیصد سال فرمانروای گیتی یافت عمر او نهصد و بیست و شش سال
بود و یا هشتصد و چهل و یا هشتصد و پنج سال برد رشیدترین اولاد مهائیل بود بحکم پدر گرامی
انتظام بخش جهان گشت رودها و جویها او بدید آورد و نهصد و شصت و دو سال و بقولی نهصد
و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژاد آن خانوادهٔ اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون
نیستی بظهور هستی آمده بودند نقوج که بادریس مشهور است فرزند گرامی بردست که بعد از گذشتن آدم
متولد شد اگرچه کوچکترین اولاد است اما بفرهنگ و رای از همه بزرگتر و بخت و دانش از همه بیش بود
و بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس نموده اوست و بعضی گفته اند که ادریس در وقت رحلت آدم صد ساله
بود و برخی سیصد ساله و شصت ساله گفته اند در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه [illegible]
بعضی جمیع علوم و صنایع را بادریس نسبت میدهند اما بقول اشهر اخترشناسی و نوشتن و رشتن
و بافتن و دوختن در میان آدم او آورده و از غازیجان مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش
آموخت و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است و اوریای سیوم نیز میگویند و اورا پایهٔ بلند
در خداشناسی میسر شد و بهفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد
شهر آبادان ساخت و کوچکترین شهرها مدینهٔ رهاست از شهرهای جزیرست بعضی آنرا داخل حجاز
میدانند و این شهر تا زمان هلاکو آبادان بود خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران
ساخت و هر گروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیان بروشی خاص باندازهٔ حوصله و دریافت آنها
هدایت نموده و آورده اند که در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بیشتری از دریافت فیوض انفسی
و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگزاری آن نور الانوار بجای نمی آوردند رهنمونی کرد و آنرا سرمایهٔ
صوری و معنوی میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض
خاص ست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب داد و چون کواکب سیاره که فیض

پذیران خوان انوار او بینند هرگاه در خانهٔ خود با شرف کاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع
آفرینش ایزدی بجای می آوردند و آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم و آلای حق میدانست و همگی روزگار
او بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه میگذشت و گنبدهای اهرام مصری که بگنبد هرمان مشهورست بنا کردهٔ
اوست و در آن بنای عالی جمیع صنایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود
و مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بر آن داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاده و سیر تمام
عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیارست اما افضل ایشان سه تن
اند اول هرمس هرامسه که آن ادریس است و اهل فرس بر آنند که نبیرهٔ کیومرث است دوم هرمس بابلی است که
بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورث از شاگردان او و بسعی این هرمس بابلی آنچه
از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر رونق گرفت وطن او مدینهٔ کلدانیین بود که او را مدینهٔ
فلاسفهٔ مشرق گفتندی سیوم هرمس مصری استاد اسقلینوس او نیز در جمیع علوم خصوصا
در کیمیا ید طولی داشت و اکثر اوقات عمرش بسفر گذرانیدی و مولد هرمس الهرامسه مدینهٔ منیف که الحال بمنوف
اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینة الحکمه گفتندی بعد از آنکه اسکندر
این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا باسکندریه آورد از سخنان اوست که بهترین نیکوییها سه چیز است
راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای
غم پیرا در تواریخ حکایتی بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی درین وقت هشتصد
و شصت و پنج ساله و بقول صد و پنج ساله و نزد گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود متوشلخ
ابن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانچه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد
و خلایق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بهنصد رسید او را پسری آمد ملک نام کرد و بعد از آن
دویست و نود سال دیگر بزیست ملک در علو مراتب و سمو منقبت یگانهٔ عهد بود و بعد از پدر
مسند سروری بدو ثبات یافت و مدت زندگانی هفتصد و هشتاد سال بود و گروهی او را لمکان
و لامک و لانخ نیز گویند نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد
متولد شد و او مجدد رسوم عبادت و مشید اساس دادار پرستی گشت و قضیهٔ دعوت خلایق
بر خدا پرستی و نافرمان برداری قوم و سنوح طوفان و غیر آن مشهورست و ارباب تواریخ سه طوفان
نشان داده اند اول طوفانی که پیش از ین آدم مشهور بظهور آمده بود چنانچه علامهٔ شهرزوری میگوید که
آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه

شد

شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود که هشتاد کس در کشتی بودند و هم ازین سبب بعد از بر آمدن جایی که اینها
مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد و سیوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود اگرچه نقل پرستان
روزگار که نقل طوفانی میکنند این دو طوفان را بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه آنچنان باشد چه در هندوستان که
کتب چندین هزار ساله موجودست از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن
کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا هفت کس نوح و سه پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان
نوح شام و جزایر و عراق و فارس و خراسان بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودان را
بحام عطا فرمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی
این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است عمرش چون بهزار و شش
صد سال رسیده یا هزار و سیصد سال درگذشت و اقوال دیگر از داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند
که بعد از طوفان دویست و پنجاه سال و یا سیصد و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و بیست
و شش سال یا در آخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه ساله یا دویست و پنجاه ساله
بر مسند رهنمایی خلایق نشست و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود اما حام را نه پسر بود
هند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند
و سند و کنعان را ذکر نمیکنند و نوبه را پسر حبش میگویند و سام را نیز نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر
ملوک عجم است و اسود که مداین و غیره از بنای اوست و اهواز و پهلو پسران اویند و فارس پسر پهلو است
و یقین که شام و روم پسران اویند و بوزج که در میان مورخان از و جز نام نمانده و لاوز که فراعنهٔ مصر از نسل
اویند و عیلم که عمارت خوزستان کرد خراسان و تنبال پسران اویند و عراق پسر خراسانست و کرمان
و مکران پسران تنبال اند و ارم که قوم عاد از جملهٔ احفاد اویند و بوزر که آذربایجان و اران و ارمن و فرعون
پسران اویند و بعضی سام را هم شش پسر میگویند و کیومرث و بوزج و لاوز را ذکر نکرده اند و بالجمله در فرزندان
این دو گروه اختلاف بسیارست یافث ارشد اولاد نوح است سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی
با وی میپیوندد و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد و او را ابو الترک گویند بعضی مورخان
او را ابولنجان میگفته اند و در هنگامی که یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال گرفت
نامزد او شده بود یافث از پدر التماس نمود که او را دعایی آموزد که هرگاه که خواهد باران بارد نوح ع م
سنگی را که خاصیت او آوردن باران بود باو داد چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده ام بجهت این
مصلحت که ساده لوحان پی بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند و با واقعا اسم اعظم برو خوانده و اکنون

آن سنک در میان ترکستان بسیارست آنرا جده تاش کویند فارسیان سنک یده خوانند
وعرب حجر المطر کویند واو بآنحدود رفته صحرا نشینی اختیار کرد وهر کاه که آب خواسته بوسیلهٔ آن
سنک ابر عنایت ایزدی در باریدن می آمدی واورا بمرور ایام فرزندان بدید آمدند وآیینهای شایسته
که هم تسلی بخش کوته اندیشان تواند شد وهم مسرت افزای خاطر بلند همتان والا فطرت تواند کشت
در میان آورد واز و یازده پسر ماند ترک وچین وصقلاب ومنسج که اورا منسک کویند وکماری که اورا
کیمال نیز خوانند وخلج وخزر وروس وسدسان وغز وبارج ودر بعضی کتب هشت پسر مذکورست خلج
وسدسان وغز را یاد نکرده اند ترک بزرکترین فرزندان یافث بود ترکان اورا یافث اوغلان
کویند وبهوشیار دلی وکارکزاری ورعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت
پدر بر تخت فرمانروایی نشست وداد مردی ومردانکی ومظلوم پرستی داد ودر جایی که ترکان
اورا اسیلول یا سلیکای میکفتندی وچشمهای آب روان سرد وخوشکوار وکرم عافیت بخش
ومرغزارهای دلکش داشت اقامت فرموده از چوب وکیاه خانها اختراع کرد وخرکاه بدید آورد
واز پوست بهایم وسباع لباس پوشیدنی دوخت ونمک در زمان او ظاهر شد ودر آیین او
آن بود که پسر را جز شمشیری میراث ندهند وتمام خواسته دختر را باشد وکویند که او معاصر
کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است واو اول سلاطین ترکستانست وعمر او
دویست وچهل سال بود النجه خان بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانهٔ زندکی ترک پر شدن
کرفت اورا بمشورت بزرکان بر تخت سلطنت نشاندند واو را خرد دوربین را پیشوای خود
ساخته در عدالت کستری روزکار کذرانید وچون پیر شد عزلت اختیار فرمود دیب باقوی
بعد از عزلت پدر باشارت عالیش فرمانروا شد کیوک خان فرزند رشید اوست پدرش
در هنکام بدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود واو قدرت سلطنت را دانسته
در لوازم آن اهتمام بجای آورد النجه خان پسر اوست در آخر عمر پدر ولی عهد شد واو داد ودهش را
از اندازه بیرون برد وترکان در زمان دولت او مست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند
وچون مدتی بر آن بکذشت واورا دو پسر یک شکم آمد یکی را مغل نام کرد ودیگری را تاتار وچون
بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد ونصف دیکر را
بتاتار وچون پدر بزرکوار ایشان ودیعت حیات سپرد بایکدیکر موافقت نموده هر کدام در ولایت
خود رارایی میکرد وچون این سلسلهٔ علیه را بتاتار وشعب هشتکانهٔ او نسبت نیست ذکر او را

مطوی نساخته بشرح احوال مغل وفرزندان کرامی او می پردازد مغل خان فرمانروای دانا بود
در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلک بندکی ورضاجویی او در آمد
وهمه در خدمتهای نیکویی کوشش مینمودند وشعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان وآخر آنها
ایلخانست ومغولان تقوز را ازین کرفته این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند واو را جهان
آفرین چهار پسر داد قراخان وآذرخان وکرخان واورخان قراخان هم در سال بزرکترین فرزندان مغل بود
وهم در شغل جهانداری رشد وامتیاز تمام داشت بعد از پدر بزرک منش براورنک فرمانروایی نشست
ودر قراقرم بحدود دو کوه که آنرا اریاق وکرتاق میکفتند جهت یورت ییلاق وقشلاق معین ساخت
اغوز خان فرزند کرامی قراخانست که در هنکام فرمانروایی از خاتون بزرک ولادت یافت ودر نام
نهادن ودر راه خدا پرستی کام زدن افسانه کزاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف
کزین بقبول آن چندان اقبال نمی نماید واو باتفاق فرمانروایی از خرد درست خدا پرست
ومعدلت کستر بود وقانونهای نیک وآیین خجسته که باعث انتظام احوال عالم کوناکون
وموجب التیام اختلاف روزکار رنکارنک بود در میان جهانیان نهاد واو در میان ملوک ترک
مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرهنک درست وهمت بلند وبخت ارجمند وشجاعت ذاتی ملک ایران و
توران وروم ومصر وشام وافرنج ودیکر ولایتها را در حیطهٔ تصرف در آورد واکثر اهل عالم در سایهٔ
عاطفت او در آمدند وترکان را بمناسبت مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردمست مثل
ایغور وقبچاق وقنقلی وقارلیغ وخلج وغیر آن واورا شش پسر شد کون آی یلدوز کوک طاق تنکز
سه بزرک را بوزوق میکویند وسه دیکر را اوچوق وفرزند وفرزند زادهای او به بیست وچهار شعبه
منشعب کشتند وتمامی ترکمانان از نسل این بزرکانند ولفظ ترکمان در قدیم نبوده است وچون
اولاد ایشان بایران در آمدند ودر ان سرزمین توالد وتناسل شد بتدریج صورتهای ایشان
مانند تاجیک شد وچون تاجیک نبودند تاجیکان ایشان را ترکمان کفتند یعنی بترک مانند
وبعضی برآنند که ترکمانان قومی علیحده اند وبترکان نسبت قرابت ندارند ومنقول است که اغوز خان
بعد از انکه تسخیر عالم نموده بیورت اصلیهٔ خود باز کشت بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه
ترتیب نمود وهر کدام از فرزندان دولتمند وامرای اخلاص اندیش وسایر ملازمان را بنوازشهای
پادشاهانه بنواخت ونصیحتهای بلند ووصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت رهنمونی باشد
فرمود ومقرر ساخت که دست راست که ترکان برانغار کویند وولی عهدی بر پسر بزرک واولاد او

28

مقرر باشد و دست چپ که جوانغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین
آیین ثابت باشند و ازین فرقه بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست چپ
و هفتاد و دو سال یا سه سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع کرده کون خان بموجب وصیت
بجای پدر بنشست و در فرماندهی و جهانداری با خرد دوربین خود و تدبیرات صایبه قیل خواجه که وزیر
اغوز خان بود کامروا شد و با برادران و فرزندان و برادرزاده‌ها که بیست و چهار کس بودند هر یکی ازین
شش برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته
در گیر و دار سلطنت مددکار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خان را ولیعهد خود
ساخت و درگذشت آی خان بنیروی بخت بیدار و دولت پایدار آیین پدر بزرگوار خود داشت
و عدالت را با خوی خوش آراسته بود و دانش را با کردار نیک فراهم آورده یلدوز خان پسر مهین
و جانشین او بود در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت منگلی خان پسر دوستدار او
بود بعد ازو بر سریر فرماندهی نشست و بنظر عنایت سلطان و ستایش ایزدشناسان امتیاز
یافت تنکز خان بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال
در مغولستان تاج دولت بر سر داشت ایلخان پدرش در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام
جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعذرخواهی ایام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست قیان
فرزند دلنشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد چون ایزد
دانا جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان
پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قضیهٔ ایلخانست
که چون نوبت سریرآرایی باو رسید بآیینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات
پذیرد زیست میکرد و دلهای پراکنده را فراهم می آورد تا آنکه تور بن فریدون بترکستان و ماوراءالنهر
استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت
ایلخان با تور جنگ میکردند و بسیاری از ترکان ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ
تور و تاتار مقاومت نکرده فرار را اختیار نمودند و بمکر و حیله دست زده از راه روباه بازی روی بگریز
نهادند و پارهٔ از راه رفته در نشیبی فرود آمدند و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخانی شبیخون آوردند و چندان
کشته شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او تکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان
پنهان ساخته بودند هیچ کس جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چون شب درآمد آن چهار کس

خودرا

خود را بکوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاری که در و چشمه‌های
خوشگوار و میوه‌های فراوان بود بنظر درآمد ناچار آن مواضع تیره را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح
اقامت انداختند و ترکان این جای را ارگنه قون نامند و گویند که این واقعهٔ هائله بعد از هزار سال بود از گذشتن
اغوز خان دانا داند که درین قضیهٔ بدیع تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فداییت
بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی
که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی اوست و سرمایهٔ این محمدت نامهٔ ایزدیست جامع مدارج اطوار
گوناگون شده و قدردانان طبقات انام که باین حالت باشند گشته کامروایی صورت و معنی گردد و باین طرز
گردی از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد و از ایشان
اولاد شد و قبایل پدید آمد جماعتی که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طایفهٔ که از تکوز بظهور رسیدند
درلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که ازگنه قون بودند که دو هزار سال التقریب باشد بنظر
در نیامده و همانا که در آن زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دو هزار سال
تخمینا در آخر زمان انوشروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارگنه قون گنجایش این مردم نمانده بود اراده
برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشه‌ها را کار فرموده از چرم بهم
کوره و دمها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست
تاتار و غیر او برآوردند و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال
پیش از آنکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آنکه آبای کرام بیست و پنج نفس چنان قیاس
کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرقست و از
آبادانی دور دوران هفت هشت ماهه راهست شرقیست تا سرحد ختای و غربی تا زمین ایغور و شمالی او
پیوسته بقرغز و سلنگای است و جنوبی او متصل بامست خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان
پوست بهایم و سباع است تیمورتاش از نسل سعادت اصل قیان خانست بسروری و فرماندهی سربلند
بود منگلی خواجه فرزند گرامی تیمورتاش است سرافراز تاج دولت و سعادت بود مسند ایالت و عدالت داشت
یلدوز خان خلف بزرگ منش منگلی خواجه است که در حین آمدن قیات و درلکین بامارت و سرداری سرافراز بود
و بعد از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن در ارگنه قون سروری قبایل داشتند یلدوز خان بمددکاری
بخت کوکب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود و الوس مغل را آبادان ساخت و فرمانفرمایی
والاشکوه شد و نزد قوم مغل آنکس درست نسب باشد و شایستهٔ خانی که نسب خود را بیلدوز خان رساند

چوبینه بهادر پسر رشید یلدوز خان است بعد از پر شدن پیمانهٔ عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت
حضرت عصمت قباب قدسی نقاب النقوا داد از بدایع آفرین هرچه از مکمن خفا بمجلای ظهور آرد بسیاری
از عجایب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی که در نشأهٔ کثرت و لباس تعلق ستون این
بنای عالی اساس است از دریافت آن باز میماند چه اگر این طور نشدی او را از نظارگی بودند فرصت نبودی
و بهیچ کار نپرداختی مبدع جهان آرا اکثری از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان میپوشد و بقدر احتیاج که
یکبارگی از تماشای غرایب مقدرات الهیه محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدسات مکامن غیب برمیدارد
و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیرست همان دید را پردهٔ تماشایی
میگرداند و پس از ان آفت عامهٔ الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از ان آگاهی غفلت زده های این جهان
است آفرینش دیگر بظهور می آرد و نقاب احتجاب را اندکی برداشته رنگ آمیز تعجب میگرداند از انجمله
احوال بدایع طراز حضرت نقواست و او دختر قدسی اختر جوبینهٔ بهادر است از قوم قیات از نسل برلاس
از زمان خردی تا پس بزرگی حسن صوری و معنوی او را در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا
یگانهٔ روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خردپرور خداپرست بود
انوار خداشناسی از چهره اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت
خلوت گزین مراقبات احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید
او را چنانچه آیین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است به ذوبون بیان که فرمانفرمای مغولستان
و پسر عم او بود پیوند کردند و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمان روای انس ساختند از انجا که او همسر نبود
بملک نیستی شتافت حضرت النقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی نیز گشت و بظاهر امور
پرداخته بسرداری الوس خود متوجه شد شبی آن نور پرورد الهی بر بستر راحت پهلو نهاده و بر بالش
استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن
سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد و آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بن عمران از ان نور آبستن
شد سبحان الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرور در نعمت و محنت و فراخی و تنگی
و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان
نور مقدس میساختند و بیشتر از انکه این نور اقدس از آسمان مقدس نزول اقبال نماید قیان را از تعلق آباد
شهر و اقلیم بر آورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد را بطن بطن در مدت دو هزار سال
در ان کوهستان هم تصفیه داده آشنای ملک تقدس میساختند و هم مرتبهٔ انسانی را جامع مراتب

کونی و الهی میگردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه یلدوز خان را از کوه بشهر
آورده سریرآرای گردانیدند تا نوبت این سلسلهٔ مقدسه بحضرت النقوا رسید آن نور الهی بمیانجی
چندین بزرگان دین و دولت بی واسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی
آن روز بود که بعد از سیر مدارج مختلفه از حد مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشأهٔ صورت و معنی بعالم بروز شتافت
افلاطون تجردی باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده آرای و زمانیان با در چشم و زخبر باطن
پرده درست و بالجمله بر سر سخن رفته باز گویم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت
قباب بفروغ آن نور روشن میشد و زمان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضاءت می یافت آنانکه از بال همت
بلند پروازی نموده از اسباب پرستی گذشته بسبب بلیند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع
و بعید نمیدانند و مستبعد عبارت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب
مانده پیشتر قدمی ننهاده اند لیکن بقلاوزی بخت بیدار از محاسبهٔ ظاهری گزیر ندارند آنها نیز در مبادی
حال توقفی نمیکنند خصوصا فرزند بی مادر که خوانانند پذیرفته اند فرزند بی پدر تنها را چگونه قبول نکنند
فکیف که مثل این واقعه در قصهٔ عیسی و مریم متیقن آنها باشد نظم حکایات مریم اگر بشنوی
بالنقوا آنچنان بگروی لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانهٔ ایجاد در سرانجام میدهد
بمقتضای تضاد و تباین اسمای جلالی و جمالی چنانچه گروه آدمیان را بدانش والا و تدبیر درست و فطرت
عالی و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همانطور
گروه آدم صورتان را بکم بینی و کوتاه یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی تصرفی اختصاص یافته
سرگرم کار میدارد اگرچه در هر دو طور پیمانهٔ استعداد پر میشود اما با حکمتها که درین شگرف اندراج
دارد بنا بر آن پیوسته که ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با قبال همقران میباشد و همواره
بی دولتان تیره رای سنگ تفرقه در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم
می شتابند و مصداق حال این سانحهٔ نورانیست که چون چنین امر بدیع بظهور می آمد جمعی از کوته نظران
ناقص خرد ظاهرپرست که از دولت حقیقت بی نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست
بخاطر در آوردند و آن مسندنشین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بی سعادت در وبال
این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر ساده لوح ناقص عقلی که
از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلیهٔ سوء ظن افتد و آیینهٔ دل را به زنگ
خیالات فاسده تیره رنگ سازد هر آینه آن از عقوبات ابدالآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که

ساحت اندیشهٔ ایشان از این دغدغه واپردازم و نظر برین مقدمه ضرورتست که بیداردلان حقیقت شناس
و معتمدان اخلاص پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل
ایشان بنور ارادت الهی و مشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی گراید و مظنهٔ اوهام فاسده از درون این تیره جانان
بیرون رود چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین در حوالی خرگاه بوده چون اختران شب زنده دار
دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهی است نور فروزنده چون ماه تابان بدستوری
که بانوی سراپردهٔ عفت فرموده بود از فراز بنشیب روی کرده بخرگاه در آمد غریو از حاضران آگاه برخاست
لختی در مقام حیرت بوده اندیشه های باطل از دلهای وسوسه خیز فرو نشست و چون ایام آبستنی
سپری شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قنقی و تمامست و قوم قنقین از نسل او بدید
آمد دوم بوسف سالجی که قبیلهٔ سالجیون از وی منشعب گشت و سیوم بوزنجر قاآن است و اولاد این
گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی بدید آمده از نور و ایشان را بزرگترین اقوام دانند بوزنجر قاآن جد نهم
جنگیز خان و قراچار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهی است
چون بسن تمییز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر
آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتکاری بمیان جان بستند و او بنیروی تدبیر پریشانیهای
روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و زبان دراز بمردانگی و فرزانگیٔ روزگار را آرایش
و آسایش بخشیده و او با ابومسلم مروزی معاصر بود چون رخت هستی بر بست ازو دو پسر ماند
بوقا و توقیا بوقا خان پسر مهین اوست که جد هشتم جنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیت
بجای پدر بنشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعده های تازه در جهانداری
و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت و با زیردستان چنان زیست
کرد که خواص و عوام ازو خوش وقت شدند دوتمنن خان پسر رشید او است پدر چون باگاه دلی زمان
گذشتن دریافت او را ولیعهد و جانشین خویش کرد و او در لوازم دارایی و ملک افزایی کوشش
نمود او را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته
بتربیت فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند او
بقتل رسانیدند و قایدو خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماچین رفته
بود نجات یافت و بدستیاری و مددکاری ماچین جلایر بر نادانیٔ خود معترف شده هفتاد تن را که
کشتن شریک بودند بخون منولان و پسرش کشتند و عیال و اطفال او را پیش قایدو خان فرستادند

خان

خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند قایدو خان
بعد از چندین وقایع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانیٔ عالم اهتمام نموده و قصبه‌ها آباد
ساخت و خیل و حشم او بسیار بدید آمد و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی و جهانبانی
باستقلال کرد چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند بایسنقر خان بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی
و رعیت پروری یگانهٔ روزگار بود بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت تومنه خان پسر گرامیٔ اوست
پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد و مسند شهریاری و جهانگیری بوجود
او فروغ یافت بامردانگی و خردمندی زینت بخش خانی بود و با بزرگ منشی و بردباری رونق افزای روزگار
و او بسیاری از ممالک مغلستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی
افزون ساخت و تمام ترکستان در هیبت و عظمت مماثل او نداشت او را دو خاتون بود از یکی هفت
پسر آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد و این توأمان را قبل نام بود که جد سیوم جنگیز خانست و دیگری
قاجولی نام داشت قاجولی بهادر جد هشتم صاحبقران است مظهر الانوار دولت وجود آثار سعادت بود
بزرگی از چهرهٔ او میتافت و شکوه بختیاری از پیشانیٔ او میدرخشید شبی بخواب دید که از جیب
قبل خان ستارهٔ رخشان بر آمد و باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین پی در پی سه بار
واقع شد و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور
او فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی روشنایی پذیرفت و چون
این کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار
غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد ناگهان باز خوابش در ربود و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت
بار ستارهٔ روشن بدید آمد و غروب کرد نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود تمام جهان را
ضیا و رونق بخشید و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هر یک گوشهٔ از عالم روشن ساخت
و چون این ستارهٔ بزرگ روشن شد همان طور روشن ماند و ستاره‌های دیگر روشنایی
داشتند صبحدم صورت واقعه را قاجولی بهادر بپدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد و پدر تعبیر فرمود که
از قبلخان سه شهزاده بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب
ایشان پادشاهی ظهور کند اکثر عالم در تحت تصرف خود در آورده او را فرزندان بدید آیند و هر یکی ناحیتی
داشته باشد و از قاجولی بهادر هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوایی و تاج فرمانروایی بر سر داشته
باشند بظهور آیند و نوبت هشتم فرزندی بدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری و سروری کند

وازو فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جایی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران
بفرموده پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبل خان مسلم باشد و قاچولی سپهسالار و صف آرای
و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن ببطن بدین طریقه و مسلوک دارند و عهدنامه بخط
ایغوری درین باب قلمی فرمودند و هر دو برادر بران خط مهر نهادند و به آل تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم
تا تومنه خان آبای کرام حضرت شاهنشاهی که مقصود از جنس این سلسله ایشانند بریاست مطلقه و سلطنت
مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند و طایفه ازین گروه والا شکوه مقتدایی ملک معنی
نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند چنانچه باستانی نامها از آن آگاهی میبخشد و حکمت الهی در ظهور
نشاه جامعیه مراتب کونی و الهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان
ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوه کاینات بودند طراز خلعت فاخره اوست بوده روز بروز اسباب
آنرا سرانجام میدهد و برای جامعیت و شناسایی قدر خدمت و دولت سریرآرایی شایسته قاچولی
بهادر را الباس وکالت مستعار پوشانند تا مراتب این حالت برای العین این سلسله علیه آید
و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود رشد و کاردانی و بزرگ
منشی قاچولی بهادر قبل خان ولی عهد شد اگرچه بظاهر مراعات کلمات من که منظور دانشوران
نیست اما در معنی کارفرمایی قدرت الهی نشاه جامعیت را سرانجام داد چون تومنه خان را ستاره
حیات در مغرب فوات متواری شد قبل خان بر تخت فرمانروایی متمکن گشت و قاچولی بهادر
بموجب وفا بعهد که سرمایه دولت سرمدیست در مقام موافقت درآمد بآیین دوستداری و شا
نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبل خان از دار الفنا بهستی بدار
الامان نیستی خرامید قوبله خان که در میان شش پسر او شایسته تاج و تخت بود بسلطنت
نشست و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول و پاس پیمان خود میداشت
و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمودند و قوبله خان به پشت گرمی
اینچنین مهربانی که هم عقل خدادانی نیست و هم تیغ کشورستان انتقام برادر خود را از التان خان
حاکم خطای کشید و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم
انداخت و محلی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه والا شکوه دغدغه داشتند
و همواره محرک سلسله دوستی بوده روزگار میگذراندند و چون دارایی خطا بخان استقرار یافت از استماع
شجاعت و تدبیر قبل خان بیشتر هراسان گشت بوسیله فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم

ساخت

ساخت بمرتبه که قبل خان را استدعای آمدن خطا نمود و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی
این دودمان والا نژاد است دار و گیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت و نقش صحبت دلپذیر
نشست و از آنجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التان خان که
تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایسته گفته مزاج التان خان را متغیر گردانیدند التان خان از وداع پشیمان
شد و کس فرستاده طلب داشت قبل خان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التان خان
خواند جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق نمیدانم چون خطا جو شنیده
لشکری نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگردانند قبل خان بخانه دوستی سالجوتی نام که در سر راه
مأوی داشت سردار خطای را فرود آورد و قرار داد که بر میگردم سالجوتی پنهان که معاودت را مصلحت
نمیدانم من اسبی دارم تیزگرد دور رو که هیچکس باو نتواند رسید بیم عنان احتیاط شدن و بران اسب
سوار دولت شده بیورت خود شتافت و فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک دستان
تیزپای از عقب درآمدند و جز در یورت خانی بجای دیگر نه پیوستند قبل خان این بداندیشان را گرفته
از هم گذرانید درین اثنا پسر کلان او قین برقاق که بحسن صورت بیهمتای روزگار بود در حوالی دشت هم نکی
غزالان داشت ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التان خان بردند خان بانتقام
آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیر برزاد راند قوبله خان که پسر دوم بود چون تخت آرای
سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمیع لشکر را کامشته متوجه التان خان شد و نبرد عظیم در پیوست
و شکست غریب خطاییان را داده اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد چون بر وتاخت سپاه اجل در رسید
برتان برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یساق پدر و برادر خود تازه گردانید
و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که دعوی مبارزت و سرکشی کند لاجرم لقب خانی او را در افواه
بلفظ بهادری زبانزد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت مسکوک ساختند و درین زمان
قاچولی بهادر که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار متوجه عالم بقا شد ایردمچی برلاس پسر ارشد
قاچولی بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت
بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت و او بآیینی که پدر بزرگوارش رونق داده بود
در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود و اول کسی که ملقب برلاس اختصاص یافت
او بود و معنی این لفظ معلی شجاع با نسبت و نسب تمام اوست برلاس باو میرسد و چون زندگانی برتان
بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین پیسوکای بهادر که پدر چنگیز خانست و بجوشش فرزانگی و مغفر

مردانکی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی کشت و درین هنکام ایردمجی برلاس
بشهرستان بقا اساس اقامت نهاد و از نوبیست و نه پسر یادکار ماند سوغوچیچن درمیان فرزندان کرامی ایردمجی
برلاس ببدل دلاوری ورای جهانداری وخرد کارسازی و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی
سال نیز بزرکترین اولاد او بود جای پدر عالیقدر کرفت بمعنی شهریار وبصورت سپهسالار بود و پیسوکای
بهادر برای جهان آرای سوغوچیچن لشکر بر سر تاتار کشید و خانمان دولت ایشانرا پی سپر غارت
ساخت و بیاری یزدان و بنیروی بخت پیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون بلدق
شدند چون بموضع سعادت افزای رسیدند در بیستم ذی القعده شکوز سل سال پانصد و چهل و نه
بلالی خاتون دی اولون آنکه که آبستن بود فرزند کرامی بزاد پیسوکای بهادر اورا تموچین نام نهاده
سوغوچیچن که خرد بلند و دریافت والا داشت به پیسوکای بهادر کفت که از رموز حساب ذاتی و نظرات
سعود آسمانی استدلال میتوان نمود که این ستارهٔ دولتست که در نوبت چهارم از جیب قبلچان
برآمده بود اکرچه در سلسلهٔ علیه حضرت شاهنشاهی که درین مجدت نامهٔ ایزدی سخن از آن میرود
احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجرهٔ قدسیه است لیکن چون پرتوی از نور مقدس
النقوای بود مجمل از ذکر آن ناکزیر افتاد طالع مسعود تموچین میزان بود و هفت سیاره در طالع بودند
وراس در سیوم و ذنب در نهم و بعضی برانند که در سال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس
وقوم تیران رسید سبعهٔ سیاره در میزان فراهم آمده بودند قراجار نویان فرزند کرامی سوغوچیچن
است پادشاه منش و شهریار نشان بود چون در سال تنکوزییل پانصد و شصت و دو پیسوکای بهادر
درکذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچن که مدار ملک و سلطنت و کیر و دار لشکر
و سپاه برو بود و دران چند روز باردوی فنا کوچ نمود قراجار نویان ایام سفر داشت قوم نیرون از
تموچین روی کردان شده بمردم تایجوت به پیوستند و تموچین محنتها کشید و در بند بلا افتاد عاقبت
بتایید آسمانی از آن ورطه های جانکاه و مخاطره های سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و نایجو
و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد وقتی که سال عمرش از سی در کذشته بود سردار الوس خود
شد و بنابر مخالفت بعضی از فرمان روایان ترکستان در چهل سالکی برهنمونی قراجار نویان
پیش اونک خان حاکم قوم کرایت که پیسوکای بهادر سابقهٔ محبت داشت رفت و کارهای
پسندیده برای او بجای آورد و دستبردنیکو نمود و رتبهٔ قرب منزلت و علو مراتب او بسرحدی
رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ اتحاد معطر کشت بنوعی که از امرای عظام و خویشان

برو

بروحسد بردند جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو پسر اونک خانرا باخود متفق کرده درباب تختان
ناشایسته وثقیقهای ناپسندیده برهم بسته خاطر اونک خانرا آزرده کردانیدند و این دشمنان
دوست نما بجرب زبانی اونک خانرا از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و تموچین اندیشمند
کشته باستصواب قراجار نویان و تدبیرات درست او از آن مهلکه برآمد و دو مرتبه درمیان ایشان
محاربات عظیم درپیوست تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالکی و بقولی در پنجاه سالکی در رمضان
پانصد نود و نهم بدولت سلطنت جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروایی و جهانبانی
اوکذشت شب تنکری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درکاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را
بخطاب جنکیزخانی مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان بروز نجم سعادت فروزانتر میشد سال بسال
برق دولتش سوزانتر میکشت بر تمامی خطا و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و بلغار و آس و روس
و الامان و غیر آن سروری یافت و اورا چهار فرزند بود جوجی چغتای اوکتای تولی ترتیب بزم و شکار تعلق
بجوجی داشت و بر غور رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرای بآن منوطست
برای رزین چغتای مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی و آن کدای اختصاص داشت و سرانجام
مهام سپاه و محافظت آرد بتولی متعلق بود در شهور ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه
بماوراءالنهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قهر بیاسا رسیدند چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آمویه
عبور نموده عنان کشورکشایی بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خانرا بالشکر کران بولایت خراسان
روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از انجا متوجه دفع سلطان جلال
الدین منکبرنی شد و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را
تا کنار آب سند هزیمت داد و از انجا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار کرفت
و در تنکوزییل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم در سال ولادت و هم سال جلوس
سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد و پیش ازین وصیت کرده بود که
چون قضیهٔ ناکزیر درین یورش روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد و در ممالک
دور دست فتوری نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند
تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از آن صندوق نعش اورا برداشتند
و روی براه آوردند و هر آفریده که در راه میدیدند از هم میکذرانیدند تا خبر باکناف و اطراف بزودی
نرسد و چهاردهم رمضان همین نعش اورا باردوی بزرک آورده اظهار واقعهٔ ناکزیر نمودند و در پای

درختی که روزی در شکارگاه جهت تربت خویش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک روزگاری از اشجار
گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد
و همانا درین معنی تربیت بدیع که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد یعنی چنانچه در زندگانی حراست
ایزدی بود بعد از آن هم در کنف نگاه داشت الهی در آید تا کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نشود
اگرچه بترتیب چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایی را بشیر
معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است و حراست ایزدی نگاهبانی این چنین
بزرگی نکند که عالمی در سایهٔ پاس او بودند اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خاص از مظاهر عظیمهٔ
قهر الهی بود امّا در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از مجلای الطاف ایزدیست چه در محکمهٔ عدالت الهی که
فرمانروایی خلایق بر توست از آن بیدادی نرود دستی بظهور نیاید و هر امری که در عالم کون و فساد
متکون شود مبتنی بر چندین خلایق معنویست که دیدهٔ ظاهر بینان را بکنه حقیقتش راه نیست و جز
ضمایر بیداردلان دوربین زان آگاه نی عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود از سال هفتاد و سیوم
اکثری سپری گشته از آنجمله بیست و پنج سال بفرمانروایی و کشورکشایی منقضی گشت و بملاحظهٔ تاریخ
ولادت وفات یافت و آنچه در تواریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد
و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مذکوره و مشهوره
و درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای قراجار نویان
رونق داشت و الا شکوهی را که چنین برادری بجان و جهان برابری و رهنمونیٔ دولت و اقبال کند.
چگونه بآن کشورستانی و سلطنت رانی تارک عظمت باوج علیین نساید نظم
قراجار و چنگیز ابن عمند ٭ بکشورکشایی قرین همند ٭ و هنگام نواختن کوس رحیل سرخانی
باوکتای مسلّم داشت و مجمل این قضیهٔ دلکش آنکه در یورش خطای شبی بر پیشگاه خیال او
بصورت مثالی چنان جلوه دادند که بدرود کردن این جهان سراب نما نزدیکست فرزندان گرامی
و قراجار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که
انتظام جهانیان از نتایج او باشد در میان آورده خانی را باوکتای مقرر ساخت و عهدنامهٔ
قاجوی و قبلخان که بآن تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامه‌های گرامی
خود را رقم کرده بود از خانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خوانده که من بقراجار نویان بدین وثیقت
نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین یوسون بسر برید و ثیقت نامهٔ دیگر میان اوکتای و فرزندان و خویشان

نوشته باوکتای سپرد و دیار ماوراء النهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر
و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بجغتای حواله کرد و گفت از استصواب قراجار نویان
تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر و فرزندی بست و بهمین
ملاحظه این سلسلهٔ علیهٔ قدسیه را جغتای گفتند و الا جغتای را آبای کرام او نسبت بحضرت
شاهنشهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهرت و خانزادها و تویشان
بموجب وصیت عمل نموده سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگ و انایی چنین نقض عهد شود
بایستی که آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنه خان مزین بود باوکتای قاآن میداد و تربیت و معاونت
او را برای رزین قراجار نویان می سپرد تا بآن عهدنامه میشد تا وثیقت نامه را حاضر نمیساختند
تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت و بدنامی درد فرد دانش او ملتبس بخط هوس
میشد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب باشره حرف سرایی و حرص نکته گیری
و دوزبانی بسر وقت ازین نرسیده اند و همانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس
مستعار سپهسالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگزاران ابداع نشاهٔ جامعیت
حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند و از قامت این سلسلهٔ علیه بردارد چنین سهوی از چغتائی
رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والا
شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجوی بهادر نشد تا چون نوبت سلطنت
از رشد ذاتی و مکتسبیٔ او باولاد قاجوی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت
گرده مطعون خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات طلوع اقبال حضرت صاحب قرانی بود که
وجود مقدسش طلیعهٔ دولت ابدپیوند حضرت شاهنشاهی است و جغتای خان بعد از سنفار
شدن پدر پیش بالیغ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاه و رعیت بقبضهٔ
اقتدار میر قراجار نویان گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکتای قاآن بسر میبرد و با آنکه
اوکتای بسال ازوی خرد بود و در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فرو گذاشت نمی نمود و با لخت
بیدار وصیت خان را پاس میداشت چون جغتای خان را مدت حیات بی ثبات بآخر رسید
جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراجار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را باو
سپرد و هفت ماه پیش از اوکتای خان در اودیل ذی القعده ششصد و سی و هشتم ازین
سرای گذران درگذشت قراجار نویان در قرار خود در نسق و ضبط امور مملکت قیام نمود و بعد از چندگاه

قراهلاکوخان بن موانکان بن جغتای خانرا بحکومت ولایت جدکرامیش ارجمند کردانید وپس از چند سال
چون کیوک خان بن اوکتای خان بر مسند خانی نشست دست قدرت هلاکوخانرا از تصرفات حکومت
باز داشته عزل نمود ویسوکای بن جغتای را بجای او بنظام بخش آن ملک کردانید پوشیده نماند که
اوکتای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرکتر خود را کوچو ولی عهد خود کردانیده واو در ایام حیات
پدر وفات یافت ولی عهدی بپسروی شیرامون که از همکنان دوستر میداشت ارزانی میفرمود
وهنکام حادثهٔ ناکزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس وچرکس وبلغار بود بعد از سه سال باردوی والا
رسیده مسندآرای سلطنت کشت ودر عدل ورعیت پروری اساس عالی نهاد وچون یسومنکای
بحجاب فنا مختفی شد قراچار نویان باز قراهلاکو را بفرمانروایی آن دیار نصب فرمود در ایام دولت او بتاریخ
ششصد وپنجاه ودوم آن نوآیین کامبخش وکامرانی هشتاد ونه سال شده رخت هستی بر بست
ایجل نویان بمزید دانش ومزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان قراچار نویان نشان
اختصاص داشت در عهد خانی قراهلاکو را از فرط دانایی وکمال توانایی رفعت بخش مقام پدر شد ودر سنه
ششصد وشصت ودوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن کشت والوس جغتای در ایام
دولت او خوش وقت شدند وچون در میان فرزندان جغتای خان خلاف ونزاع بسیار بدید
آمد از ارتباط واختلاف نفرت کرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار کرفت تا آنکه منکوقاآن بن تولی
خان بن جنکیزخان برادر خود هلاکوخانرا بجانب ایران فرستاد واز هر چهار الوس جوجی وجغتای و
اوکتای وتولی امرا ومردم همراه ساخت از الوس جغتای خان ایجل نویان را باستدعای تمام برسم
سالبوری تعیین نمود که مصاحب هلاکوخان باشد وخان مذکور مراغه وتبریز یا بوداد وبآداب بزرکی
سلوک نمود امیر ایلنکر نویان ارشد اولاد والانژاد ایجل نویان بود چون ایجل نویان با هلاکوخان
از توران بایران نقل کرد ودر الوس جغتای خان قایم مقام پدر کرامی شد وچون در ایران ایجل نویان
این جهان نظر فریب لابد رو کرد دواخان بن براق خان بن موتوبن موانکان بن جغتای خان بن
جنکیزخان باو رسیده بود او را امیر امرا ساخت وزمام حل وعقد سلطنت بدست تدبیر او داد
ومرتبهٔ پدران او باو مسلم داشت واو چنانچه مقتضای دانش وبینش بود در رواج کار مملکت
بکوشید واو بمهلت نهراهی احمدی درآمد امیر برکل عظیم قدر وقوی حال بود چون بزرکوارش
امیر ایلنکر نویان در زمان زمشرین خان بن دواخان ازین جهان بی مواسا درکذشت از وهمین
یک فرزند ارجمند ماند وهمواره در معالجهٔ نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت واز صحبت

خانان

خانان متقاعد بوده آیین پدر ارثه بنی اعمام کذاشت وفارغ البال در حدود کش بود ودر کرد آوری
رضا تکاپوی داشت ودر تحصیل مکارم اخلاق جست وجوی مینمود ودران نواحی بعض محال ومواضع
که از املاک قدیم بود صرف معیشت وکفاف میکرد تا آنکه بعالم تقدس وملک بقا پیوست امیر طراغای
فرزند کرامی نژاد بزرک منش امیر برکل وپدر بزرکوار حضرت صاحبقرانی ست از عنفوان صغر وریحان شباب
انوار دولت واقبال از ساحت احوال او میتافت وآثار عظمت وجلال از پیشکاه اطوار او میدرخشید وآن
بزرک منش را برادری بود خرد هیبت تام در حق شناسی وحقیقت طلبی کامل عیار اما فرزنکی صوری
ومعنوی بنام برادر بزرک افتاده بود چون والد بزرکوار همواره روی نیاز بر آستین ارباب ریاضت ومنظور
مقربان عتبهٔ صمدیت بود خصوصا قدوهٔ اصحاب وجد وحال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت
میداشت وبنظر تعظیم میدید وخدمت شیخ آن بزرک دورانرا از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید
سعادت جاوید رسانیده بود صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور
کورکان ارادهٔ ازلی ومشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست ولهذا
درین پنجاه ودو تن که درین سلسلهٔ علیهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد عبرت بخش هوشمندان است
ایزد متعال ریاست وحکومت وسلطنت وهدایت وعطوفت ورأفت وچندین جلال نعوت
وشرایف صفات را امانت سپرد سرانجام کوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود مکر از قاجوی بهادر
در هفت شخص بزرک را ازین سلسلهٔ قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری
وشاه نشانی داد تا این مرتبهٔ تابعیت را در مرتبهٔ متبوعیت دریافته سامان کارخانهٔ جامعیت بر وجه دلخواه
صورت دهد وآن بزرکان والا شکوه که در ازکنه قرون بسر بردند اکرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان
طور پدر بر پدر بزرکی داشتند اکرچه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت وآن همه بجهت
حراست عزت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور آوردوا کنونکه مراتب تجرد وتعلق سامان یافت واستعداد
قریب بفعل مهیا شد که کوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای
تومنه خان بظاهر درین سلسله درآمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برکرفته بزرکی بظهور آورد که
قابل ولایق خلعت والای سلطنت عظمی تواند بود ومصداق این معنی ظهور حضرت صاحب قرانی
طرازندهٔ هفت اقلیم وفرازندهٔ تخت ودیهیم قطب الدین والدنیا امیر تیمور کورکانست وآن والا نژاد
عالی قدر در شب سه شنبه بیست وپنجم شعبان سال هفتصد وسی وششم بحقان ئیل بطالع جدی
در ظاهر خطهٔ کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران از حذر مظهر دستر مصطفای حضرت عفت

وبرکت مرتب صفوت وطهارت ومنقبت عصمة الدنیا والدین تکیه خاتون درانجمن وجود قدم سعادت توام
نهاده جهان افروز گشت واین قطب دایرهٔ خلافت عظمی ومرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالست که
از بطن قاجوی بهادر بظهور پیوست وبدریافت والای خرد دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اول ودرخشیدن
ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً پرتو سعادت برین معنی تافت ودرین زمان مسعود که حضرت صاحب
سعادت ولادت یافتند در ماوراء النهر ترمه شیرین خان بن دواق خان بن براق خان بن ییسوکان بن
چغتای خان فرمانروائی داشت ودر مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته
وبدین واسطه هرج ومرج تمام دران سرزمین بظهور آمده بود وامیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب
همواره بآداب شکار وآیین رزم وپیکار اشتغال میفرمود وبسال هفتصد وشصت ودوم امیر طراغای
ازین مرحله رحلت فرمود واو چهار پسر ودو دختر بود صاحبقران در عالم شیخ وسورغتمش وجوکی وقتلغ
ترکان آغا وشیرین بیکی آغا وچون عمر گرامی صاحبقرانی بسی وچهار سال شمسی رسید بطالع خجسته
وبخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانی است در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد
وهفتاد ویکم سال ایت ییل در بلخ افسر فرماندهی واکلیل کشورگشایی وکامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت
وجهانبانی را پایهٔ بلند بخشید ومدت سی وشش سال که ایام سلطنت وجهان آرایی او بود ولایت
ماوراء النهر وخوارزم وترکستان وخراسان وعراقین وآذربایجان وفارس ومازندران وکرمان ودیاربکر
وخوزستان ومصر وشام وروم وغیرآن بهمت کشورگشایی ودانش فراخ حوصله در حیطهٔ تصرف
وقبضهٔ اقتدار درآورد ورایات استیلا واستقلال را در ساحت ربع مسکون وعرصهٔ هفت اقلیم
سربلندی داد هر که سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود بقدم اطاعت بسوی او درآمد گل سعادت
از فرق بخت او شکفت وهر که شآمت کردار وخامت عاقبت دامنگیر او شد وسر از گریبان انقیاد
بیرون آورد موی کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسید وخارستان نتایج اعمال در کنار خود
دید روز دوشنبهٔ ذی القعده هفتصد وهشتاد ونهم بواسطهٔ فتنه وفسادی که از مردم اصفهان واقع شده
بود آن شهر را قتل عام فرمود وازانجا عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت وآل
مظفر بخدمتش پیوستند وچون مخالفت توقتمش خان که فرمانروائی ممالک دشت قبچاق داشت
واز تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد ولوای فتح برافراخته مراجعت
نمود دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ وعرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده
از خس وخاشاک فتنه پاک ساخت ونوبت دیگر بایران نهضت فرموده در هفتصد ونود وپنجم شاه

منصور را

منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاده در شیراز بقتل آورد وآل مظفر را بر انداخت وبهمت والا کارهای عظیم که ناسخ
کارنامه های رستم وافراسیاب باشد دران مرز بوقوع آورد وگلزار دولت قاهره را بی خار ساخت وبعد از آن بنیروی
دولت واقبال فتح بغداد کرد چند نوبت بگرجستان درآمده بود همعنان فتح ونصرت برآمد ودوازدهم محرم هشتصد
ویکم دریای سند را جسر عالی فرموده وبسته عبور کرده فتح هندوستان کرد ودر هشتصد وسیوم بعزم شام
اقدام فرمود صبح اقبال بدمید وانوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم پیرای بافت آنگاه شهر حلب مفتوح
شد وازانجا لشکر بدمشق کشید وامرای شام را که در دل قید اسیر بودند خون آنهارا هدر فرمود ودر سال
دیگر بعزم تسخیر ممالک روم رایات جهانتاب نهضت داد ودر جمعهٔ نوزدهم ذی الحجه هشتصد وچهارم در حدود
انقره معرکهٔ مصاف آراسته ولوای نبرد را بهجهٔ فتح جلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود واز
تاییدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجندهٔ فتح وفیروزی ملازم رکاب معلی گشته
طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستان خوانده شد وایلدرم بایزید بدست سپاه نصرت اعتصام
گرفتار آمد واورا چون بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عطوفت واعزاز در زبر دست شاهزاده ها رخصت
نشستن یافت وازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود ویک سال وشش ماه دران حدود بعدل پیرایی مشغول
بود وسلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ وسفید بنام نامی
سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت وسایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت
برافراشتند ومنابر حرمین شریفین ودیگر اماکن شریفه ومشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروایی بنام آن حضرت
خوانده شد ودر ذی القعدهٔ هشتصد وششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد وبی توقف
واهمال در هماروز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت ودر غرهٔ شهر محرم هشتصد
وهفتم از راه نیشابور بماوراء النهر ظلال اقبال گسترد ودران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی
بزرگ که حیرت افزای ارباب همت وسماح باشد ترتیب داد وجهانیانرا بصلای انعام واحسانش کامیاب
ساخته وبتسخیر ممالک ختای متوجه شد ودر شب چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد وهفتم در موضع
انزار که از سمرقند تا آنجا هفتاد وشش فرسخست بفرمان قهرمان ایزدی بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده
رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاخت ونعش عرش پایهٔ آنحضرت بخطهٔ سمرقند بشکوهی که شایستهٔ
آن بزرگوار باشد رسانیدند ودر تاریخ ضبط سنین احوال جهان آرای گفته اند نظم

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفتصد وسی وشش آمد بوجود * در هفتصد وهفتاد ویکی کرد جلوس
در هشتصد وهفت کرد عالم بدرود * آن صاحب قران سعادت قرین را چهار پسر والاقدر بود اول غیاث

الدین جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و شش در سمرقند رحلت نمود از و دو پسر ماند
اول محمد سلطان که امیر صاحب قران او را ولی عهد خود گردانیده بود بعد از فتح روم در هفتم شعبان هشتصد و پنجم
در سوری از خاک روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولی عهدی بنام او سربلندی گرفت
و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود و در ان زمان او حاکم غزنه و حدود هند
بود و چهارم رمضان هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت و داغ لعنت
ابدیه بر پیشانی عمل آن نمک حرام گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقران میرزا عمر شیخ است که حکومت
فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو
درگذشت فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزا که مجملا احوال سعادت اشتمال او که در ین سلسلهٔ
علیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد فرزند چهارم میرزا شاه رخ است که ایالت خراسان داشت
و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالی مقدار بود بعد از حضرت صاحب قرانی باندک زمان فرمانروایی باستقلال
شده و ایران و توران و آنچه مسخر حضرت صاحب قرانی بود در حیطهٔ تصرف در آورد و چهل و سه سال
در سلطنت کامرانی نمود و ولادت روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفت و نهم است و در صبح
یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی الحجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت جلال الدین
امیرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهی است ولادت گرامی در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان
حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت چون حضرت صاحبقرانی
بهند متوجه شدند این ممالک بالکلیه بعهد اهتمام همت عالیٔ او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانیٔ سلطنت
دقیقهٔ نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر قوچ صحرایی را در تاختن گرفته بر داشته بود که اسب رم خورد و میرزا
از سر زین بر زمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روی او رسید اطبا و جراحان حاذق تدبیر و معالجهٔ موافق
بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرایید لیکن غباری از ان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از شنقار
شدن حضرت جهانبانی ابا بکر میرزا پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالی قدر کرد حضرت
میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذراند و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابا بکر سرانجام مینمود و در بیست
و چهارم ذی القعده هشتصد و دهم در محاربهٔ قرا یوسف ترکمان که در حوالیٔ تبریز واقع شد شهادت یافت
و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابا بکر میرزا النکر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا
ایجل میرزا سیورغتمش سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرانشاه است والدهٔ ماجده اش
مهر نوش نام داشت از قوم فولادقیا میرزا همواره او برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بوده اند چون میرزا خلیل

بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاه رخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیه دریافته بود بمیرزا الغ بیک گفته
اند و جلایل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده باداب برادری سلوک
میفرمود آن حضرت زاده فرزند سعادت مند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری که عالم را
بدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیک بپرسیدن آمده اند میرزا فرزند خود را ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند
لاجرم پیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت
و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد روزی یکی از مقربان بساط والا که راه
سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در جواب فرمودند که او
خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد و الحق میرزا از روی کمال دیده دریافت
بیان حال نمودند سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی
بر سریر آرای سلطنت شد و مدت هجده سال بفرمانروایی و کشورکشایی باستقلال اشتغال فرموده
ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آورد
و آخرها عراق نیز بحیطهٔ تسخیر در آمد و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایهٔ هزار گونه مستی
تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت میطلبید و در هشتصد
و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع اوزون حسن آق قیونلو رفته بود
و از غایت بی پروایی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان بر سر او لشکر کشید اوزون حسن
هر چند در صلح زد فایده نکرد ناگزیر از راههای آمد شد غلبهٔ نگاهبانی نمود تا در آمد و قحط عظیم پدید آمد برتبهٔ
که چهارده شب اسبان خاصه جو نیافتند و بتقریب آن سپاه پراکنده شد و اوزون حسن در میدان
جنگ غالب آمد و تاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست
مردم اوزون حسن در آمده بود و بعد از سه روز بیادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنقر
میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه اوزون حسن بود داده است و آن بی سعادت و کم حقیقت آن پادشاه
بزرگ قدر را ببهانهٔ خان گوهر شاه بیگم که کدبانوی دولت سرای شاه رخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت
رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان
ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر و از سلطان
مراد میرزا و الغ بیک میرزا و ابا بکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاه رخ میرزا کلانتر بود ولادت
آن والا نژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بود سلطان ابوسعید میرزا کابل را بمیرزا داده

بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بعد از آن بجهت طوی از دره گز گردانیده بردند پس از آن
جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان دادند و امرا و نواب مقرر ساخته تیمور تاش
بیک را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان
بودند عنایت شد فرط توجه در نگاه داشت ملک موروثی بود و چون حضرت صاحب قران این ولایت را
بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این
ملک را بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت کردند آورده اند که حضرت صاحب قران مکرر میفرمودند
که ما تسخیر عالم بقوت عمر شیخ کردیم که او در اندجانی نشست در میان ولایت ما و دشت قبچاق سدی
شد باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بر دارند و دست
فتنه و فساد بگشایند و ما بفراغ خاطر همت را در جهانگشایی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن
ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان
هرچند تدبیر انگیخت بر آن ولایت دست نیافت بجمعیت آن ملک خدشه آسیبی بتفرقه آشوبی نرسید
آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر بود توجه تمام بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق
بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب منظوم و تواریخ توجه میفرمودند در ملازمت او اکثر با
شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل
از کلام شعراء پیشین بر زبان گرامی او جاری میشدی همت بلند از لوحه حال او میتافت و جمال
اقبال از جبهه جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب فرمانروایی
و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مماثل نداشت سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته
و همت را با قدر همنشین گردانیده مسند آرای سلطنت بود چنانچه بخاری کاروان خطای در طرف
کوهستان شرقی اندجان فرود آمده برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر گرد چنانچه غیر از دو کس جان
بسلامت نبردند چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آن
قافله آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود و ارباب دیانت تعیین
فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد و باصحاب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثان را از مواطن اصلی
گرد آورده هریک را بحق خود واصل کرد و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت همواره
آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان خداشناس متوجه شد و در یوزه همت از در دلهای
خدا آگاه میکرد علی الخصوص ولایت پناه هدایت انتباه ناصر الدین خواجه عبدالله که بخواجه احرار مشهور

وبعد

و بعد از پدر عالی مقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت تاشکند
و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود و چند نوبت در سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت
چغتای خان و الوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد و هر بار که می آورد
ولایت عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت در نوبت آخر تاشکند را باو داد و تا ایام تاریخ
نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروان چغتای بود و خان الوس مغل محمود خان پسر کلان
یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر شیخ عمر میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور
باهم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمالی
سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیه ناگزیر از مکمن تقدیر بوقوع پیوست و تفصیلش بطریق اجمال
آنکه اخسیک که بحسن و جمال مشهور است یکی از بلاد هفتگانه فرغانه است و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت
خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است بحسب سرنوشت بتاریخ
روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از آن عمارت بود نشسته بتماشای
کبوتران متوجه بودند که یکی از استادهای بارگاه حضور را آگاهی یافت از گسستن جر خبر داد میرزا فی
الحال برخاسته یک پای را در کفش آورده بود که فرصت پای دیگر در آوردن نشد آن جر از هم جدا
شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بجست صورت قدم در حضیض سفلی نهادند و نظر بمعنی ارتقا
باوج علوی فرمودند سن گرامی آن حضرت سی و نه سال بود و ولایت مسعود در سال هشتصد و
وشصت و در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم قم است و در کنار معموره بعالم واقع شرقی آن کاشغر
و غربی آن سمرقند و جنوبی کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل
المالیغ و المالتو و یانگی که بانزار مشهور است اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده و غربی او که
سمرقند و خجند است کوه ندارد و غیر ازین جانب گذار بیگانگان صورت پذیر نیست و دریای سیحون که
بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمالی این آمده بسمت غروب میرود و از جانب شمال
خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد و از اینجا بطرف شمال میل کرده بجانب
ترکستان میرود بهیچ دریایی همراه نمی شود و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایت میگردد
و درین ولایت هفت قصبه واقعست پنج بجانب جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال
از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است و از قصبات شمال
اخسی و کاشان آن گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت

کیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بودند بعد ازان بدو سال خردتر جهانکیر میرزا
بود از فاطمه سلطان از امرای تومان قوم مغل و سیوم ناصر میرزا بدو سال خردتر از جهانکیر میرزا مادر
عصمت سرشتش از اندخان بود غنچه جی امید نام واز همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیکم
همشیرهٔ عینی کیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلانتر بودند دران هنکام که شاه اسمعیل
صفوی اوزبک در مرو زد آن پرده نشین محفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نمود و باعزاز
بسیار در قندز پیش حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات
واقع شد حضرت کیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش
روبرو رفتیم بیکم و نزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم بعد از مدتی بجای آوردند دختر
دیکر مهربانو بیکم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت جنت مکانی خرد بود دیکر یادکار سلطان بیکم
مادرش اغا سلطان غنچه جی بود دیکر رقیه سلطان بیکم مادرش مخدومه سلطان بیکم که قراکوز بیکم
می کویند و این هر دو دختر بعد از عمر شیخ متولد شده بود و از الوس اغا دختر خواجه حسین دختری شده
بود در صغر سن رحلت نمود حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
خداوند چار بالش هفت منظر، شهریار آسمان سریر علوی افسر، بلندی بخش همت بلند، سعادت افزای
طالع ارجمند، آسمان حوصله زمین وقار، شیردل اقلیم شکار، عالی فر والاشکوه، بیدار مغز دانش پژوه،
صفدر هزبر صولت، رفیع قدر قوی دولت، دریادل کوهر نژاد، پادشاه درویش نهاد، مسندنشین
سلطنت حقیقی و مجازی، ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی کوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه
بود بی تعینی و آزادکی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لایحهٔ اطوار او پرتو ظهور میداد فقر و فنای
جنیدی و بایزیدی با شکوه همت سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوال او میتافت ولادت
مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هفتاد و هشت از بطن مقدس و صدر مطهر افتخار عفایف
کرامی نژاد قتلق نکار خانم شرف وقوع کرفت و این کوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق
سعادت طلوع نمود و آن عصمت مفخر عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرک سلطان
محمود خان بود و نسبت عالی آن عصمت پیرایه این نمط است قتلق نکار خانم بنت یونس خان
ابن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن
بایسنغر خان بن دوا خان بن براق خان بن ییسون توا بن مواتکان بن جغتای بن چنکیز
خان و مولانا حسامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف کفته ع چون در ششم محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم ، هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و فکر را دران کنجایش نیست
اما غریب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش
عدد خبر نیز و تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب میکرد و یکی از غرایب جوهر حرفش آنکه آحاد
و عشرات و مأت آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که
چندین اسرار غیبی در ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد عمدهٔ اولیای کبار ناصر
الدین خواجهٔ احرار بر زبان فیض آثار خود اسم کرامی این مسعود طالع بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند
و چون بزبان ترکان این لقب کرامی از بزرکی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری
نمیشد بابر نیز نام نامی آن حضرت مقرر شد و آن حضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا
اند و در دوازده سالکی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطهٔ دلکشای اندجان
بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آنقدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را
پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آن حضرت
بنفس نفیس در معارک و مخاطره بر خود روا داشته اند مقدور بشر نیست در وقتی که واقعهٔ
ناکزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی در چهار
باغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه
باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعهٔ اندجان شده اند در محل رسیدن بدروازهٔ
شیرم طغائی جلوهٔ آنحضرت را کرفته بجانب نمازکاه روان شده که بطرف اوزکند و آن دامن
کوه ببرد خیال آنکه سلطان محمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می آید مبادا غدری نسبت بآن حضرت
اندیشیده ولایت برو مسلم دارند اکر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس
آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود النجه خان یا سلطان محمود خان مقدم
کرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی آکاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت
عمر شیخ میرزا بود پیش آن حضرت فرستادند دغدغهٔ توهم که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب
عالی بنمازکاه رسیده بود خواجه محمد بر کاب بوس والا مشرف شده و بمقدمات معقوله آن حضرت را
مطمئن باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخته چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند
جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شده و بنوید انواع تربیت کامیاب کشتند
سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا

می آیند که درین والا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شده و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت
از خرد و بزرگ که بیکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان
احمد میرزا او را تنبیه کرده خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هر چند
ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد چون تایید غیبی همواره قرین حال این دودمان دولت ابد پیوندست
در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و سنوح باد در اردوی میرزا
و سقط شدن از نشستن تنگ آمده از داعیه های سابق آگاه شد و صلحگونه در میان آورده بناکامی برگشت
و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را حصار کرد جهانگیر میرزا برادر
آن حضرت و جمعی کثیر از امرای خلاص اندیش آنجا بودند خان هر چند مرتبهٔ جنگ انداخت امرای اخسی
ترددات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد ازین خیال باطل عنان تاب
شده بولایت خود بازگشت و آن حضرت بقوت و همت بلند وارجمند مظفر و منصور شدند و آن
گیتی ستان مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین جغتائی و ازبک نبردهای عظیم روی داده سه
نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکی از سال نهصد و سه
از بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بود بنیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر
فرمودند دوم از شیبک خان از سال نهصد و شش و سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان
در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که
اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آن حضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کامبخشی رساند
در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادقست ابواب کلفت بر روی روزگار آن حضرت کشاده
آنچنان ساخت که بهیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت نمیدید ناگزیر با معدودی متوجه بدخشان
و کابل شده اند و چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته
اند و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این بی دولت سر حلقهٔ بی اعتدالان بود که
بایسنقر میرزا را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده و این هر دو میرزا عمزادهای
آن حضرت بوده اند و در هنگام فراقی که عبور موکب عالی آن حضرت در بدخشان شده بود آنهمه بی آزرمی
و نامردی ازو بظهور آمده درین ولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت از ان بی سعادت
روی گردانیده بود آن حضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرموده اند که
از اموال خود آن مقدار اختیار کند برگیرد و بخراسان رود او پنج و شش قطار حجره و شتر از مرصع آلات

طلا

وطلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون
کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ بیک بن میرزا بن سلطان ابوسعید که عمزادهٔ حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی میشد گرفته بود طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از چند روز
امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیک رخصت یافتند و کابل در
اواخر ماه ربیع الآخر سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد بعد از ان آن حضرت
در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از انجا
بجهت مصالح ملکی فتح عزیمت قندهار فرموده بجانب جنوب آن توجه نمودند و قوابل و افغانان و سواسنگ
و الاتاغ که تاخته مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهای
قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانه های موضع بیمغان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه در یک
روز تا بیگاه شب و روز یک دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم فرو ریخت در میان
بیمغان و بیک توت پارچهٔ زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت
و از جای بریده چشمه ها پیدا شد و از استرغج تا میدان قریب بشش فرسنگ باشد زمین
آنچنان شکافته که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها
برخاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان
لشکر فراهم آورده توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته
متوجه دفع او شد و سید افضل پسر سلطان علی را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس
مکانی فرستاد آن حضرت در محرم نهصد و دوازده بکمک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند
و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی
رفتن حال بهتر از سابق دانسته متوجه خراسان شدند و پیشتر از انکه موکب عالی بخراسان
رسید باتفاق کوته اندیشان نا معامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند دوشنبه هشتم ماه جمادی الآخره سال مذکور آن حضرت
در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهراة توجه فرمودند در فرزندان میرزا
آثار رشد و دولت مشاهده نمودند و معاودت کوکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان
این سال متوجه دار الملک کابل شدند و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا غلت

وسلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده وخان میرزا را بزرگی
برداشته کابل را قبل وارند ودر میان مردم عوام این خبر را شایع کردند پسران سلطان حسین میرزا
نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا بالی بتاعری وامیر محب علی خلیفه وامیر محمد قاسم
واحمد یوسف واحمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود ودر لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع
این واقعه پرتال واسباب را بجهانگیر میرزا که قدر بیماری داشت سپرده با معدودی از عقبهٔ هندوکوه که
پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیدند مخالفان هر یکی از صولت صیت قدوم
موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر
کلان سببی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود درآمده وزانوی ادب برزمین نهاده ملاقات
فرموده اند واز روی تمکین ووقار وبزرگ منشی از راه عرفان درآمده بحسن ادا ولطف سخن عرض نموده
که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن وچه حد سر از حکم
پیچیدن باشد وفرموده اند که بیدار بوده ام وراه بسیار آمده سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند وبرای
تسلی بیگم که بس مضطرب ومتوحش بود انواع مهربانی بظهور آورده وهنوز خواب نرفته بود که مهرنگار خانم که
خاله زادهٔ آن حضرت باشد آمدند آن حضرت بسرعت تمام برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را
گرفته آوردند وآن حضرت ازانجا که معدن مروت بوده اند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند وبعد
ازان خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش حضرت آوردند وگفتند ای جان مادر برادر گناه کارت را آورده ام اشارت
چیست آن حضرت خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش وپرسش نمودند وبعد ازان بودن ورفتن
مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودند بخود قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت واین
قضیه در همان سال واقع شد وبعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند وبحاکم آنجا شاه بیگ
ولد ذو النون ارغون ومحمد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد وخان میرزا سعادت ملازمت
دریافت وآن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول
فرمودند وشاه بیگم وخان میرزا را ببدخشان رخصت دادند واو بعد از سرگذشت بسیار پیرایی را
گشت وحکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرف او درآمد وهمواره تارک سعادت برزمین فرمان
برداری میشود تا آنکه در سال نهصد وشانزده مرغی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ
خان کشته اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند بنا برآن در شوال این سال بنیروی توکل
نهضت عالی فرمودند وبا اوزبکان محاربات عظیمه بوقوع پیوست وهمواره فتح ونصرت همعنان

موکب

موکب عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب نهصد وهفده بدولت وفیروزی سمرقند را تسخیر فرموده
اند وهشت ماه بفرمانروایی آنجا سایه گستر گشته اند ودر صفر نهصد وهجده در کول ملک بعبید الله خان جنگ
عظیم در پیوست وباآنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم زخمی رسید عنان جنیبت جهان نورد
از حصار منعطف ساختند وبار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست
داده نجم بیگ کشته شد آنحضرت متوجه کابل شدند دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را برطرف
کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا ساختند چهار نوبت بتسخیر هندوستان
متوجه شده اند وبجهت شیوع دواهی مراجعت فرموده اند بار اول شعبان نهصد وده از راه بادام چشمه
وجگدلیک از جبر گذشته بجم نزول اقبال نموده اند ودر واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشته
خامهٔ صدق نگار آن حضرت نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بادینه پور رسیده
شد ولایت گرمسیر ونواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر راه
ورسم ایل والوس بوضع دیگر حیرتی روی داد در فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل
بعزم باطوس استدعای یافت در منزل جم مجلس کنگاش منعقد شد موکب عالی از دریای سند که
مشهور به نیلابست بکدام گذر رسیده بگذرد ولیشومی باقی جغتایان گذشتن سند در توقف افتاده
بجانب کهت توجه فرمودند بعد از تاختن کهت بنگش دیوور را تاختند وازانجا عیسی خیل رفته بچند منزل
در ظاهر تربید که قصبه ایست برکنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرمود وازانجا
بحدودی که نزول اجلال روی نمود وپس از چند روز مولتان مقر موکب سلطانی شد ودر ماه ذی الحجه
ساحت کابل بقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی در جمادی الاولی نهصد وسیزده از راه کابل
متوجه فتح هندوستان شد از نواحی اول بغزو شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت
دست داد واز عزنگیر ونورگل عبور واقع شد واز کثرت رجال نشسته باردوی ظفر قرین رسیده براه
بادیج ظلال افضال بر ساحت کابل انداختند وبر سنگی که بر بالای بادیج واقع شده تاریخ این عبور
بفرمودهٔ آنحضرت کنده اند وهنوز این رقم غیبی هست وتا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحب قران را
میرزا میگفتند درین تاریخ فرمودند که آن حضرت را پادشاه می گویند ودر سه شنبه چهارم ذی القعده
این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق
افتاد چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبهٔ سیوم دوشنبه غرهٔ ماه محرم سال نهصد
وبیست وپنج که بجانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیمه شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی

در نظر آمده گیاه ودرخت بر دوش دیگر
وحوش وطیور آن بعالم دیگر صح

کشید و سلطان علاء الدین سودایی معارض سلطان و لیس سودایی بسعادت ملازمت مشرف شده
بودند و باندک زمانی قلعهٔ بجور را بتصرف در آورده بخواجه کلان بیک ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان
دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجهٔ مذکور را نسبت قریبی بآن حضرت بوده است شش
برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودیٔ آن حضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل
و فراست منظور نظر حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آن حضرت را یورش ولایت سواد
و تسخیر یوسف زهی پیش دید ضمیر انور بود طاوس خان برادر خرد شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زهی بود
دختر او را آورده زبان عجز و انکسار کشوده و عسرت غله نیز دران مساکن روی داده بود در اصل یورش
هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد باز گردانیده هر چند استعداد
سرانجام سفر هندوستان نبود و امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بطلب زدایی
سواد هندوستان متوجه شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم باسب و شتر پر بال از آب عبور کرده
اردوی بازاری را بجاله گذرانیده نزدیک کجه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره بهت کرده جانب جود
کوهی است که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آن حضرت
در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین
از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگری را جنجوهه و بجهت دلاساء عبد
الرحیم شقاولی را بهره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند و آخرها روز خود بدولت و اقبال
در شرقی بهره در کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار صد هزار شهرخی مال امان از بهره گرفته بهندو بیک
عنایت فرمودند سر آرایی این ولایت برای رزین او قرار گرفت و خوشاب بشاه حسن سپرده
بلکک هندو بیک مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر
لودی که پنج ششماه شده بود که بجای پدر فرماندهیٔ هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند
نماید دولتخان حاکم لاهور ایلچیٔ مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد جمعهٔ
دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفال گرفته بموجب الهام
غیبی هندوال نام نهادند یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندوستان بیک را سرانجام
بهره وداع کرده بصوب کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت
گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیک از بی روایی بهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ
توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که درین یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند و از تاریخ

فتح دیبالپور که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است چون هر کاری
در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف میبود و سستی رایٔ امرا و ناموافقیٔ
برادران سبب ظاهری میگشت تا آنکه مرتبهٔ پنجم برهنمونیٔ توفیق ایزدی و سپهسالاریٔ اقبال ازلی
روز جمعه غرهٔ صفر نهصد و سی و دو بود که نیر اعظم در برج قوس رایات انوار بر افراخته بود بطالعی که
ظلمت شکاف مواد عالمی تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان
شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداریٔ کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش بشگون
و فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرف اولیای دولت
قاهره شد و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم اقبال سرادقات شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر
الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بقرب بساطبوسی مشرف شدند و خواجه کلان بیک
هم از غزنی درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غرهٔ ربیع الاول این سال از آب سند
نزدیک کجه کوت عبور فرموده سال واجب دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر
و غیر آن بقلم عرض در آمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک بهلول پور از آب
جناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای
ظفر شعاع بر افراشتند و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته بهلول
پور را آبادان سازند درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آن حضرت بکلانور نزول
اقبال داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الاول
قلعهٔ ملوت بدست اولیای قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهایٔ غازیخان
که درین قلعه بود آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانیٔ کامران
میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرات دو سه
منزل پیشتر آمد یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده
بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیک و امیر
سلطان محمد و امیر ولی خان و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان
مانده بودند چون هندو بیک و عبد العزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را
ملازم درگاه ظفر اعتصام فرمودند امین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان
بوس مفتخر شد و حضرت جهانبانی بهمعنانیٔ بخت بیدار و همرکابیٔ اقبال بلند و باندک توجهی لوای

فتح برافراشته روز دوشنبه بیست ویکم بهمن ماه بمستقر مسند عالی شتافتند آن حضرت حصار فیروزه را
با توابع ولواحق که یک کرور باشد ویک کرور نقد دیگر درجلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود
بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند وبطالعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند وپیوسته خبر میرسید که
سلطان ابراهیم بایک لک سوار وهزار فیل از پیش می آید وترک وسر ساده مخیم اقبال شده بود
که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک بزبانگیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان وحاتم خان
باپنج وشش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده وپیشتر می آیند بنابرین روز پنجشنبه
هجدهم جمادی الآخره چین تیمور سلطان میرزا ومهدی خواجه وعادل سلطان باتمام مردم جوانغار
که سلطان جنید وشاه میر حسین قتلق هم قدم بودند بعولی هم یونس علی وعبدالله واحمدی
وکتته بیک وجمعی دیگر را تعیین فرمودند که پای مردی نموده دستبردی بآن جماعت خون گرفته
نمایند واین بهادران نبرد طلب ودلاوران معرکه جوی تند وتیز رفته بعد از آیین جنگ وروش
پیکار بران فرقه مظفر ومنصور شدند وجمعی کثیر را اسیر کردند وگروه عظیم ببرق شمشیر وباران
تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیری کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند ودر
اردوی معلی بیاسا رسیدند وحکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند
استاد علی قلی مامور شد که بروش روم عرابه ها را از زنجیر وخام گاو که بصورت عجمی ساخته
بایکدیگر اتصال دهند ودر میان هر دو عرابه شش هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان
بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت ودر پنج شش روز این معنی سامان یافت آنگاه روز
پنجشنبه سلخ جمادی الآخره بشهر پانی پت همای دولت باجنحهٔ اقبال سایه گستر گشت
وصفوف عساکر بآیین شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور بر شهر ومحله واقع شد
وعرابه ها وتوره ها که ترتیب یافته بود در پیش غول استقرار گرفت جوانغار بخندق ودرختان
استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم بالشکر گران در شش کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته
بود چون هفت در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه وپیران کارآگاه بکنار
اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعهٔ هشتم
رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران وفیلان پرشکوه متوجه عساکر معلی شد وحضرت گیتی ستانی نیز
افواج قاهره ترتیب دادند میدان معرکه را باصفوف آنچنان بیاراستند محاربهٔ گیتی ستانی فردوس
مکانی با سلطان ابراهیم وفیروزی یافتن چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک تنگنای پیشین نماید

وبکامروایی تلافی مشاق گذشته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد واسباب آنرا سرانجام نماید از آن
جمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار وفوج آراستن حضرت گیتی ستانی است با وجود کثرت مخالف
وقلت موافق چون تایید ایزدی همراه واقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن وآرامیده توسل
بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف متوجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند
بردست راست غول که ترکان اورا آون غول نامند چین تیمور سلطان وسلیمان میرزا وامیر محمدی
کوکلتاش وامیر شاه منصور برلاس وامیر یونس علی وامیر درویش علی وامیر محمد ساربان وامیر عبدالله کتابدار
قرار یافتند وبردست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه وخواجه میر میران صدر وامیر احمدی پروانچی
ومیر تردی بیک برادر قوچ بیک ومحب علی خلیفه ومیرزا بیک ترخان را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر وبفر
وشکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگی پذیرفت وامیر خواجه کلان بیک وسلطان محمد دولدی
وامیر هندو بیک وولی خان وپیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای شمشیر کشیدند
جوانغار محمد سلطان میرزا وسید مهدی خواجه وعادل سلطان وسلطان جنید برلاس وخواجه شاه میر حسین
وامیر قتلق قدم وامیر جان بیک وامیر بخشی ودیگر بهادران نامی قرار یافتند وهراول خسرو کوکلتاش ومحمد علی
جنگ جنگ بود وامیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد در اوج برانغار ولی قزل وملک قاسم بابا قشقه با مغلانش
بهر تولقمه قرار یافت وچنانچه راه ورسم دلاوران کارزار وبهادران پولاد تیغ بود پای استقلال در عرصهٔ نبرد
محکم ساختند در مقام ثبات ایستادند وبنیرهٔ جانستان وصمصام خون آشام داد شجاعت وشهامت دادند
بیت دلیران ستادند با گرز سخت * ستادن در آموخت زیشان درخت * تا آنکه بعد از حملهای
عظیم وصدمهای قوی تاییدات آسمانی همعنان قلب وجناح موکب عالی شد وتوفیقات ازلی باعث
فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد وفتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام
روی نمود سلطان ابراهیم نادانسته دریک گوشه بقتل رسید وجمعی کثیر از سپاه افغان علف
تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند واین قوافل بشهرستان عدم بیدرقهٔ سپاه منصور وشعلهٔ
تیغ جهانگشای بمنزلگاه پیوستند وقریب بقالب سلطان ابراهیم دریک گوشه پنج هزار کس کشته افتاده
بودند آفتاب عالمتاب یک بالای نیزه ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات اقبال شعله افروز نبرد شد
وآغاز مصادمه ومقاتله اتفاق افتاد ونیمروز نسیم صبح نصرت وشمال نهار فیروزی وزیدن گرفت
شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد وخردمند تا در سخن بچه آیین از عهدهٔ
تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرونست در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمده

خراسان را در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک
بیش بود و هندوستان یک فرمانروایی با ستقلال داشت شاه هندو را جابجا پای ثبات
افشرده بایکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن
پوش و برگستوان دار بتسخیر هند آمده است دران وقت نیز سواد اعظم یک فرمانروایی که مستقل توان
گفت نبوده خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود و حضرت
صاحب قرانی در هنگام فتح و نصرت هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند
مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آنحضرت که جای ایستادن نوکرست شش فرسخ
بوده بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند پس سوی
هفتاد و دو سوار بوده باشد عرضش که محل ایستادن نوکر است دو گروه بوده و مخالف ایشان ملو خان
ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی
جمع کثیر اندیشناک بوده است و آنحضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده بعضی کوته اندیشان
کم همت حرفهای نامناسب و بنیروی همت صاحبقرانه بجهت اطمینان خواطر شرایف احتیاط مرعی
داشته فرمان دارند که از شخهای درخت فرا روی لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن
خندق کندند و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار مقابل یکدیگر داشتند گردنهای ایشان را
بجرم گاو برهم بستند و گاه خشک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه داشتند
تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از چهارم گیتی نوردان هندوستان
اند درین فتح بزرگ که از جلایل عطیات والای ایزدیست از سپاه غیر آن دوازده هزار سوار زیاده نبود و غریبتر
آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود و باز ازان ولایت فائدهٔ متعدده عائد نمیشد که مدد خرج
لشکر تواند شد بلکه محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده
میشود و با مثل سلطان ابرهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت
تصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال می نمود
بمحض توفیق غیبی و فرط تأیید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند کارشناسان فراخ حوصله
از تحسین و آفرین این کارنامهٔ اطوار ادوار عاجز نداری ذات مقدسی که حامل نور جهان افروز حضرت
شاهنشاهی است اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طلوع انوار فتح آیینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشید عالمیان را بانعام عام صلا دادند

واولیای

واولیای دولت قاهره را در اطراف واکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری که بهمم
عالیهٔ سلاطین کشورکشای که بنیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فرونی تواند کرد فتح حضرت
جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهر بد واقع
شده است چنانچه بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان محمد
سکندر شود که از هشتاد هزار کس زیاده است استخلاص فرموده اند ازین بدیع تر کارنامهٔ اقبال
جهان آرای حضرت ظل الهی است که بتاییدات ایزدی هندوستان را باندک مردمی از دست چندین
سران گردنکش چنانچه بر آورده اند که زبان روزگار در چه گونگی بیان آن لال است چنانچه مجملی ازان در جای
خود رقم پذیر خواهد شد نظم کرم بخت امیدواری دهد • فلک فرصت و وقت یاری دهد •
بگرمی هنگامهٔ راستان • طرازم همه داستان داستان • درین جدول دیر پایندگان •
کشم نقشی از بهر آیندگان • در همان روز فتح بموجب پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبد
الله کتابدار و امیر ولی خازن بایلغار بصوب دار الملک اگره که پای تخت سلطان ابرهیم بود
نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت
اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس
و امیر قتلق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ
آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند و هم در آن روز فتح نامه نوشته اند
مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت
روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دار الملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینهٔ بیست و یکم
ماه بدار السلطنه اگره چتر اقبال افراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا
شدند و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص
یافتند و از شمول عاطفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابرهیم را مشمول عنایت
ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشان را بدیشان مرحمت فرمودند و اضافهٔ آن هفت لک تنکه
سیورغال از ممر اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد و همچنین اقربای او برواتب و وظایف
و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراکنده را جمعیتی تازه و آرامش شایسته روی داد
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که بیشتر بدار السلطنه اگره نزول اجلال فرموده اند الماسی

که بیست مثقال وزن داشت و تخمین مبصران جواهرشناس بهای آن صفت خرج روزمرهٔ ربع
مسکون بود و می گفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاء الدین افتادست از اولاد بکرماجیت
راراجه گوالیار بدست او درآمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان
قبول نمود باز بایشان عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین
و دفاین که گرد آورده چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک تنکهٔ سکندری بحضرت جهانبانی جنت
آشیانی مکرمت شد و یک خانهٔ خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند و بامرا
بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنکه بخشیدند و تمامی نوکه جوانان و سایر
ملازمان زمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت
از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند و هیچ کس از اردوی معلی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ
وافره بی بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامکاری در کابل و بدخشان و قندهار بودند بترتیب
و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساختند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنکه و بمحمد
زمان پانزده لک تنکه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و درای
آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشهٔ
نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران عواطف
پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد
قدسیه و مزارات متبرکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود در انزور و هدایا ارسال داشتند و فرمان
شد که بتمامی متوطنان کابل و ضده درسک و خوست بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی
رسانند جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره‌مند شدند نظم

زافشاندن دست گوهرنگار * نشاط نوانگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور * که مه برزمین آید از چرخ نور

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهری
از برگشیدهای خود را ظاهر کرد کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردانگی
به ثبات پایی و دوربینی در خاطر همگنان جلوه گر آید از انجمله این سانحهٔ غرابت انتماست که با وجود
فتح چنان و بخشش چنین قلت مجال است علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت
از اختلاط اجتناب مینمود اگرچه دهلی و اگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان
داشتند و قلعه های نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام

خان

خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت دهولپور را
محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تاتارخان سارنگ خانی استحکام داده
بود و راپری را حسین خان نوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان زا محافظت مینمود و مهان
که متصل باگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم میداشت و قنوج و سایر بلاد که از اطراف
دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان نوحانی و معروف دهلی که با سلطان
ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده بهار خان پسر دریا خان
پادشاه را برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصهٔ اگره مخیم سرادقات اقبال
شده افراط گرمی هوا و شایبهٔ سموم و باضمیمهٔ کوته حوصلهای اردوی معلی گشت و جمعی کثیر از توهم
ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروائی راهها و دیر رسیدن
سوداگران و تنگی معیشت و فقدان اجناس بدید آمد و کار بر خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار بر انتقال
از هندوستان بکابل و آنخدد دادند و یکه جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت
رفتند اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت
و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که
بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان
و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بی مزه بظهور آمدن گرفت
علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و عجبتر آنکه خواجه کلان بیک در جمیع معارک و مراتب
خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه و عالی همتانه میگفت راه او برگشت و طرز او
دیگرگون شد از همه بیشتر چه بصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آن
حضرت اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته انواع نصایح خردپسند که طغرای
منشور سعادت تواند بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن چندین محذورات بود از پردهٔ خفا
بیرون دادند و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده
باشیم و باندک تعب و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آیین سایر
هوش پذیران دولتمندست شادی و غم و فراخی و تنگی با هم می باشند چون این همه محنت و صعوبت
بنهایت انجامید و یقین که راحت سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین
توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز و هم افزا نگویند هر که میل رفتن ولایت داشته باشد خواه که

جوهر خود را ظاهر سازد و مضایقه نیست برود ما تکیه بر همت والا که مؤید بتاییدات ایزدیست کرده بودن
هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تأمل و تدبر قبول و اذعان نموده
که حق سخن آنست که حضرت پادشاهی فرمودند که سخن پادشاهان پادشاه سخنان است و از مغز دل و صمیم
جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران
گرمتر بود رخصت آنجا فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادگان کامکار و دیگر خاصان درگاه
جدا کرده بودند همراه او گردانیدند و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او بود مقرر شد
و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میر میران نیز رخصت کابل یافت و روز پنجشنبه
بیستم ذی الحجه خواجه مذکور را رخصت شد که رفته همانجا باشد و از صحایف بینات پیداست که
هر نیکو اندیش اقبالمند که کار را بمشورت خرد خرده دان نماید هر آینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه
رسیده کامیاب دولت شود و مراتب این معنی احوال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
است درچنین تذبذب خواطر سپاهی و فروغ مخالف توسل بهمت کشورکشا جسته و توکل
بعنایت خداوندی کرده روی توجه بر کشاد کار و حصول مراد گماشته شهر اگره را که مرکز ولایت
هندوستانست مستقر سریر خلافت فرمودند و بنیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دانش
انتظام اشتات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سران
و سرداران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از آنجمله شیخ گهوران دولت ملازمت
دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورده و هرکدام زیاده از حالت
خود رعایتها یافتند دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا که از سرداران
نامور بودند شرف خدمت یافته بمقصد فائز گشتند و فیروز خان از جونپور یک کرور تنکه و چرخی
جاگیر مقرر او شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و محمود خان ارغازی
پور نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد در اندک فرصتی بواعث امن
و فراغت و دواعی عیش و عشرت بدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابد پیوند
باشد آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه اگره در خانهای سلطان
ابراهیم جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن خواص و عوام ریختند
و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشتند اضافهٔ سرکار حصار فیروزه که
سابقا بجلدوی آن حضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آن حضرت امیر هندو بیگ بحکومت

آن

آن حدود نامزد شد و چون بعمل آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مزبور و کته بیگ و ملک
قاسم و بابا قشقه و برادران و ملا اباق و شیخ گهوران با سپاهیان میان دواب بایلغار
فرستادند جمعی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بعن بجنگ پیش آمد و شکست خورد و چون این
حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دگر روی بهبود ندید ٭

کنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق رو به بر دفع اخلاف

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بدار الخلافه کامیاب و کامبخش بوده خاطر جهانکشا را
از انتظام ممالک بپرداختند و موسم باران که بهار هندوستان است و زمان طراوت و نضارت
و انبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوهٔ کشورکشایان و جولان بادپایان
درآمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی
بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اند اندیشهای تباه داشتند
با غریب رویه بجانب رانا سانکا و استیصال آنکه بس قوی شده بتازگی حصار کنزار را بقبض خود
درآورد کلهگوشهٔ نخوت کج مینهاد فتنه و فساد داشت درمیان آوردند کنکاش با امرای عظام و کبرای
کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف
اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکو خدمتی زد و از تنکه چندگاه عرضه داشت او نیامد با قلعهٔ
کهندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته تا دولت خواهی او
مشخص نمیشود یا بفعل بجانب او نباید شتافت و مردم کاروان فرستاد بر چگونگی احوال او
پیش ازین مطلع باید بود و تا ظهور حقیقت کار دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرقی نهضت
کرد رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت
جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ
من مقرر شود امید چنانست که باعتضاد اقبال روزافزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر
اقدس تواند بود بتقدیم رسد آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روی
دلکش وگشاده پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآیین نطاق همت
باقدام این خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش
و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر ولی و امیر جان بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین که
بتسخیر دهولپور و آنحدود تعیین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس

سپرده بر سر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باسند و کابلی احمد قاسم بقدفن مأمور شد که
امرا در قصبهٔ چندوار بعسکر والای آنحضرت رسانند و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا
و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العزیز میرزا آخور باسایر عساکر که بدفع قطب خان افغان
که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند روز پنجشنبه
سیزدهم ذی القعده بساعت سعادت قرین از دار الخلافه اکره در آمده در سه کروهی بشهر نزول اقبال
فرمودند و از انجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسایم مرغزار نصرت اقبال
روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان جاجمو لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت
اقران فرار نمود و از آب گنگ گذشته بولایت خربد در آمد و موکب عالی نیز روی توجه بخربد آورد و آن
دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور و آن حدود را
بداد و دهش معمور و مرفه گردانید و در لوازم ملک ستانی و ملک داری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان
کوشش فرمودند و هنگام مراجعت دملو فتح خان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او
از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست او را
برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او بتارک سعادت
شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور
و شش لک تنکه زیاده از آن تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر
سرافراز شود اما بخطاب خان جهان ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پدرش
بدام ملازمت سرافرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافه اکره بصورت و معنی کامکار
و کامبخش بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی
و مهد علیا ماهم بیگم والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی
ستانی او را محمد فاروق نام نهادند ولادتش در بیست و سوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع
بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود
کرد ذکر بعضی سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سنگا و وصول حضرت
جهانبانی و گیتی ستانی روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت
جهانبانی صادر شد که جانپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور
نمایند که رانا لشکری گران از هندوستان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است و باین

خدمت

خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار تعیین شده درین حال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت
منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعهٔ بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد
و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ
جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صدمات
حوادث بیغم گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ بادرجان
قصدی کرده بود بخیر گذشت و بداندیشان از این خیال خام ناکور افتاده بسزا رسیدند چون فرمان عنایت
بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و میر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده و قاضی
جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمصاحبت این دو امیر گذاشته متوجه استلام
اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را باوده تعیین فرموده بودند و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشت
و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوب کالپی انداختند
و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی
پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه اکره
که بهشت موسوم و بتازگی ترتیب یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت حضرت گیتی ستانی
مشرف شدند و در همین روز خواجه دوست خداوند از کابل آمده و بتلقی اکرام معزز گشت و درین
ایام پیوسته دربیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانکا و پای جهات نهادن بر پیکار
خبر رسید مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانکا و رایت فتح افراختن
دولتمندی که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ
داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدایی اهتمام نماید هر آینه نقد آرزوی را در کنار نهند و کار او از اندیشه
مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت
قرین حضرت جهانبانی فردوس مکانی است که هر چند دولت افزود هوشمندی زیاده شد و هر چند
اسباب هستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر یافت پیوسته بجناب کبریای
احدیت ملتجی بوده بداد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری سر مویی از شاهراه عقلی
تجاوز نفرمودند و درین ولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده بود سودای نخوت
در دماغ او پیچید و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک
آمد آن حضرت همچنان عنایت خاص ایزدی را حصار ساخته و از هجوم عام اندیشه بخود راه نداد

متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند روز دوشنبه نهم جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار
الخلافه اگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمی منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که ابن سیر روز
با لشکر گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده
برگشته اند و سنگر خان بشهادت رسید و امیر کته بیگ زخمی است درین منزل چهار روز توقف نموده
روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصه مندآکر که در میان اگره و سیکری است نزول اجلال اتفاق افتاد
و در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آب بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبه سیکری که
بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم ساخته شکری پیشین منقوط نام فرموده اند
و الحال بیمن دولت روز افزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش دلهاست مشهور است
آبی دیگر نشان نمیدهند و دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شوند بنابر این
اندیشه صایب روز دیگر بآیین عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد ساربان را بجهت
تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول فتحپور که غدیریست پهناور و آبگیریست
دریا صفت جای شایسته قرار داد و آن عرصه دلگشا مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از آنجا کسان
بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند و بیگ میرک ملازم حضرت جهانبانی
و نوکران خاصه خود را جهت زبانگیری فرستادند صبحگاه فرستادها رسیدند بموقف عرض
رسانیدند که لشکر مخالف از بساور و یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین بجده
کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده
بدولت آستانبوس سربلند شدند و درین ایام هر روز میانه قراولان جنگها میشد و بهادران
پیکار طلب داد دستبردی داده مورد آفرین پادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی
الاخری نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانواده از سرکار بیانه حوالی گروهی مخالفان مخیم سرادقات
اجلال بود رانا سانگا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان
فرموده اند که بقاعده هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار کروری را ده هزار سوار اعتبار
میکنند ولایت رانا سانگا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سران
و سرداران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او
شده بودند چنانکه سهلدی حاکم رای سین و سارنگپور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت
دراول اوی سنگ باگری دوهزار ده هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده سوار و بهارمل

ایدری چهار هزار سوار و نربت هاراو هفت هزار سوار و ستروی کیچی شش هزار سوار حاکم چرچل و برم دیو حاکم
میرتهه چهار هزار سوار و برسنگ دیو چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد اسکندر اگرچه ولایت نداشت
اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را همراه ساخته بود و جمعیت گروه مخالف بدو لک و یک هزار سوار
کشیده چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند بموجب
خاص پادشاهی در غول متمکن شد و دست راست آن تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست
خداوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا
و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بر دست چپ علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ
زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوج بیگ و شیر افکن ولد
قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند
و برانغار بوجود دولت پیرای حضرت جهانبانی آراسته شده در یمین نصرت تکیین حضرت جهانبانی
قاسم حسین سلطان و حسن یوسف اوقلاجی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه
و ولی خازن و قراقوز و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور
آیین تعیین شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر همه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار
نامزد گشتند و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرمانی و شیخ
گهورن بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار رسید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل
سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارگی و جان
بیگ و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان
بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند و جهت تولقمه تردی بیگه
و ملک قاسم بهادر با بابا قشقه و جمیع مغول در جانب برانغار تعیین یافتند و مؤمن آتکه در ستم ترکمان با جماعه
از خاصان پادشاهی در طرف جوانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پیاده
تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه دولت بودند صفی از عرابه ترتیب نموده با زنجیر اتصال
دادند و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان
و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی که بالهام ربانی پیوند
داشت در حضور اقدس ایستاده بود و طواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد و احکام
و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران میرسانید و چون ارکان لشکر بآیین شایسته

قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننماید و بی رخصت
قدم در میدان محاربه ننهد از روز یکپاس گذشته بود آتش جنگ اشتعال یافت نظم

سپاه از دو سو جنبش انگیختند ٭ شب و روز را در هم آمیختند ٭ سم بادپایان پولاد نعل ٭
بخون دلیران زمین کرد لعل ٭ دهاده برآمد ز هر دو طرف ٭ دو دریای کین بر لب آورده کف ٭

در برانغار و جوانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و دلوله در زمان افتاد جوانغار مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم باباقشقه حمله آورد چنین تیمور سلطان بحکم عالی بکومک ایشان رفت و مردانه دستبردی نمود و مخالفان را برداشته قریب بعقب قول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی عرابها را پیش آورده بتفنگ و ضربزن آنچنان صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای برادران بزدود و خود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده بر باد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا از پی هم میرسیدند حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده عیده از پی هم بکومک سپاه منصور میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را فرمان شد و دفعه هندو بیگ قوچین مامور گشت و محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکومک مامور شدند و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورد و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد و بعضی را تیرباران بلا در میکردند و برخی را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر می ساختند و مؤمن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آیین شتافتند و ملا محمود و محمد علی اتکه باشلیق ملازمان خواجه خلیفه بکومک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یارکی مغول غانچی سلطان بمحاربه کشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعه دیوانیان بکومک ایشان رفتند و همه بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند لوای گرامی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمهٔ امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند نظم

گره بر گره دست پیکان زنان ٭
زره بر زره پشت رویین تنان ٭ ز هر سو سنانهای خارا گذار ٭ فرو بسته راه سلامت بخار ٭
درخشنده شمشیرهای بنفش ٭ ز دیده بصر میربود از درفش ٭ غبار زمین کله بر ماه بست ٭
نفس را درون گلو راه بست ٭

و چون زمان کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت

ملازمان

بملازمان خاص پادشاهی که در پس عرابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از چپ و راست غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان راه گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارت والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آیین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند چکاچاک تیغ و شباشاب تیر بافلاک رسانید و نادر العصر علی قولی با توابع خود در پیش غول ایستاده بودند و در انداختن سنگ و ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید بمقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد شد که عرابهای غول پیشتر روانه شوند و آن حضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالی این معنی را مشاهده نموده بر تموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالف آوردند و در اواخر روز نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ لشکر خذلان نوردا ربوده و رانده با قلب تیرهٔ مخالفان در یک محل فراهم آوردند و از صولت صدمات دلاوری بران گروه پریشان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی در بر گرفته بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله آوردند و بغایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات بهمت والا پای ثبات و قدم استقامت استوار داشته اطمینان نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار نمانده تا آن تیره بختان سیه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند و ازین مصاف مرد آزما نیم جانی بسلامت برده مغتنم خود دانستند نسایم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار وزیدن گرفت و غنچه های نصرت و تائید از اغصان توکل و تودد بشکفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت و خون گرفته چند که بقیة السیف بودند رخسار غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گمگشتهٔ صحرای آوارگی شدند حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت و راول اودی سنک و مانکچند چوهان و چندربهان و دلپت رای و کنکوه و کرمسنک و دونکرسی و بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیست و نابود شدند و محمد کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضی دیگر را بتعاقب رانا سانگا تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیهٔ علیا شکرگزاری حضرت باری عز اسمه که کشاد دست صوری و معنوی بر بسته

سلسلهٔ تقدیر اوست بجای آورده بنفس نفیس یک کروه از جنک مخالفان پیشتر بردند تا آنکه
شب در آمد و روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت بر دوستان همت ارجمند از کار اعدا
خم ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند بعد از کذشتن ساعتی چند از شب
بمنزلکاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفته بود که آن مخذول دستکیر شود از آن مردم که در پی مردم کریخته
نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیامد آن حضرت میفرمودند که وقت نازک بود بامید کس
نکذاشته ما را خود بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل کرامی قدر بود تاریخ این فتح
عالی را تاریخ پادشاه اسلام یافت و میر کیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود آن
حضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح دیپالپور شده بود که
وسط ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند چون فتح چنین بهمت کشورکشایی روی نمود و تعاقب
رانا سانکا نموده بولایت او شتافتند موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا
شد و محمد علی جنک جنک و شیخ کهورند و عبد الملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند
که در میان دو آب سر فتنه بر افراشته قصبهٔ کول را کرفته و کنجک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون
لشکر منصور نزدیک آمد و تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه
اکره رسید آن شوربخت پریشان روزکار را کرفتار ساخته بدرکاه معلی آوردند و بیاسا رسید
و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد و چهارشنبه
ششم رجب بر نواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام
حضرت جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت
انتظام شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود رخصت حضرت جهانبانی بکابل
و بدخشان و نهضت موکب جهان نورد حضرت کیتی ستانی بمستقر خلافت ٥
چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیا لازم
بود وقت مقتضا و در سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم
بر بست حضرت کیتی ستانی بدخشان را بآن حضرت مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان
دران خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی کوهر تیغ اقبال
فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال بی مثالی قرة العین السلطنة والخلافه
ابو النصر نصیر الدین محمد همایونی را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت

آن

آن ممالک فرمودند و در همین زودی توجه والا بر استیصال بین افغان که در زمان آشوب رانا لکهنو را
محاصره نموده کرفته بود مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو محمد نیزه باز
و حسین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک داد کررانی و تاتارخان جهان را
بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن برکشته بخت باستماع نهضت مواکب عالی
اسباب و اشیای خود را کذاشته نقد جان در کف ریخت و آن حضرت در اواخر این سال
سیر فتح پور و باری فرموده بعز قدوم عالی دار الخلافه اکره را پایه آسمان بخشیدند و در نهصد و سی و چهار
بسیر کول کوج فرموده از انجا بشکار سنبل توجه کماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده
بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیکم و خدیجه سلطان بیکم از کابل
سعادت تشریف ارزانی داشتند و آن حضرت بر اسپی سوار شده استقبال فرمودند و لوازم
فتوت بجای آوردند و چون خبر متواتر رسید که میدنی حاکم رای چندیری جمعیت میکند و رانا نیز
استعداد پیکار مینماید و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین لباعث سعادت افزا
متوجه چندیری شدند و شش هفت هزار جوانان جان نثار کارکزار را همراه چین تیمور سلطان
از حدود کالپی بر سر چندیر فرستادند و صبح چهارشنبه هفتم جمادی الاول فتح چندیری بر وجه دلخواه
نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تأییدات الهی است و بعد از حصول این مأمول چندیری را
با محمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی مراجعت
اتفاق افتاد از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رای
تا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید و چون بایرج رسید افاق نام ملازم حضرت کیتی ستانی
فردوس مکانی آنرا محکم ساخت و آن سیه بخت آمده محاصره نمود شبی یکی از بزرکان اورا
در خواب بصورت مهیب ظاهر شد تهدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار
شد و لرزه بر اعضای او مستولی شده تب کرد و بدان حال مراجعت نمود در اثنای راه سپاه اجل
برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد و عساکر فیروزمند از آب برهانپور میکذشت
بمسامع علیه رسید که معروف بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درکاه قنوج را کذاشته
برابری آمدند و قلعهٔ شمس آباد را از ابو محمد نیزه دار بزور کرفته بنا بر آن عنان عزیمت بآن حدود
منعطف شده جمعی از بهادران کارزار طلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سپاهی
زبانکران بسر معروف از قنوج کریخت و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را

شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بنجال گذر بندی نشستند رایات عالیه
کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سوم محرم نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت
ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز
جمعه که عاشورا بود الیار مخیم سرادقات اجلال شد و صبح آن تماشای عمارات راجه کرماوجه خشک
فرموده متوجه دار الخلافه شد پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافه بعز مقدم گرامی مورد سعادات شد
دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرایض متضمن انواع خوشدلی
آوردند مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیه یادگار طغائی در خانهٔ حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام آنرا
الامان نهاده اند این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارت ناسنجیده میشد خوش نیامد و نیز چون بی استرضای
خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد رضاجوئی پدر دانکه چنین پدر و چنین پادشاه مثمر سعادت صوری
و معنویست و نارضامندی باعث صدگونه ناپسندیدگی ظاهر و لهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن
نوبادهٔ سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج دانان روزگار
چه دور باشد و چون دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد با سلاطین دولت و اساطین عزت
از امرای ترک و هند بآیین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیهٔ شرق و اطفاء نایرهٔ تمرد و عصیان
ارباب کنکش فرمودند و بعد از گفت و گوی بسیار قرار بر آن یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات
میرزا عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود و آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده
درین خدمت جهد عظیم رسانند و بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت
یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند و در سیوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود
پسر اسکندر بهادر را گرفته سر شورش دارد از شکار مراجعت نموده بدار الخلافه اگره نزول اقبال
فرمودند و قرار دادند که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان
آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را بخود همراه ساخته با چهل
و پنج هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در ساعت منشور عنایت
شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه
نمایند و در فرمان عطوفت بنیان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته
بودند که ان شاء الله سبحانه چون کار هندوستان که قریب اختتام است بانجام رسد
مخلصان هواخواه کاردانان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد

بایدکه

بایدکه استعداد این یورش را جمیع بندهای آن حدود نموده منتظر لشکر عالی باشند پنجشنبه هفدهم ماه
مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند درین روز ایلچیان نصرت شاه
والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و نوزدهم دوشنبهٔ جمادی الاخری در کنار دریای گنگ
میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود از طرف آب فرود آمده باشند
و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان پسر سکندر رسیده تا حدود غازی پور شتافته بهوجپور
و بهیه نزول اقبال فرمودند و در آنجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه
از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شر ببن و بایزید بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد مخالفان
با فواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود
جمع ساخته بایلغار متوجه دار الخلافه اگره شدند و در اندک زمانی عرصهٔ آن مصر اقبال را از فر قدوم والا
غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی یکسال در بدخشان عشرت
پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات
صوری و معنوی گریبانگیر شده بی اختیار عنان تماسک از دست داده و بدخشانرا بمیر سلطان ویس
و میرزا سلیمان که بدامادی انتساب داشت سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند
چنانکه در یکروز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه بملاقات آنحضرت
شرف استسعاد یافت و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا
کشان کشان میبرد هر چند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای
جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده مینمودند اما رتبهٔ بیان را چه حالتیست که به بیان بکنه آن نتوان
رسید و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند و از آنجا قدم عزیمت در رکاب
همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافه اگره که از فر
مایهٔ اورنگ پادشاه سجده گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود رسیده بسعادت ملازمت
کامیاب گشتند از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته
بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال
نجم سعادت فروزان شد دلها گلشن و دیدهها روشن گشت مقررست که هر روز شهریاران عید است
اما آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ
دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال

نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان
شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا الور برحمت ایزدی پیوسته
بود و آن حضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روی داده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر
اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهرمندی دین و دولت بودند و آن حضرت
با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند بارها بر زبان مقدس ایشان میرفت که همایون مصاحب بی بدل است
والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند
سلطان سعید خان که از خواقین کاشغر است و نسبت خویشی دارد و با این همه بملازمت حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان
بخیال خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از انکه او بدخشان آید میرزا
هندال رسیده قلعهٔ ظفر عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بی بهره
بکاشغر مراجعت نموده و در هندوستان بموقف عرض گیتی ستانی چنان رسید که کاشغریان
آمده بدخشان را متصرف شدند آن حضرت بجهت مهام انتظام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن
فرمودند خواجه از معاملهٔ نافهمی تقاعد نمود آن حضرت با حضرت جهانبانی که با بخت جوان و دولت
بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض
کردند که از محرومیِ امتثال حکم اقدس را چاره نیست بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان
فرمودند و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود
اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق را منظور داشته
بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارند بدهند بموقع خواهد بود و الا اما از ذمت
خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش ازانکه
بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه
گذارش یافت و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را
بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد و آن حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه
که در ملازمت بودند بسنبل که بجاگیر ایشان شد مقرر بودند رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل
کامیاب عیش و عشرت بود تا آنکه عارضهٔ تب بر اعتدال مزاج ایشان طاری شد و رفته رفته
با متداد کشید و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت

فرمودند که

فرمودند که بدهلی آرند و ازانجا به کشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر
از اطبای دانا که در پای تخت حاضر ند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه
دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هرچند اندیشه در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیحه نمودند مزاج از انحراف
بصحت زایله رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی در انطرف آب چون نشسته با تفاق دانایان
عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند میر ابو البقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردان بروزگار
پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای صوری از معالجهٔ آن عاجزند چارهٔ کار چنین
دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه آلهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی
کشورگشایی فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهتر و شریفتر از من همایون چیزی ندارد و من
خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف
رسانیدند که ایشان بعنایت آلهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایهٔ دولت آن حضرت بعمر طبیعی
خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود از انچه از بزرگان پیش نقل افتاده
آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بی بها که از مواهب غیبی در جنگ بدست
افتاده بود و آنرا با ایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا چه وقع دارند و عوض
همایان چون تواند شد خود را فدای او میکنیم که کار بر وسخت شده و طاقت ازان گذشته که بیطاقتی
او را توانند دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات درآمده شغل خاصی که
این طبقهٔ قدسیه را میباشد بجای آورده سه بار برگرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند
چون دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم فی الحال حرارت
غریبه بدان حضرت عارض شد و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانکه در اندک وقتی
صحت کامله روی نمود و ذات معلی صفات گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد
تا بحدی رسید که اختلال مزاج تزاید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال
هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار باطن و حقیقت بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده
دست بیعت خلافت را بر دست همایون نهاده بجانشینی و ولی عهدیٔ خود نصب فرمودند و بر تخت
جلوس داده خود در پایهٔ سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیک و هندو
بیک و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایهٔ دولت ابدی و پیرایهٔ
سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای آلهی و رعایت

رعایا و نگهبانیٔ خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذراندن جرایم گناهکاران و رعایت حزم کار آگاهان و از پا
انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند و بزبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد برادران
نکنند و هر چند سزاوار آن کردند و الحق پاس وصیت آن حضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین
جفاها که از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در هنگام اشتداد
مرض حضرت گیتی ستانی جنت مکانی میر خلیفه از انجا که عالم بشریتست بواسطهٔ توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر
او راه یافته بود کوتاه اندیشی گشته میخواست که مهدی خواجه را سلطنت بردارد و خواجه از تباه رائی
و بدمستی و نامعامله فهمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگام هجوم گرم میساخت آخر الامر بوسیلهٔ
درست گویان دوربین میر خلیفه براه راست آمده ازین اندیشه باز آمد و خواجهٔ مذکور را منع کرد که بدربار حاضر
نشود و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود و بتأیید الهی کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم
جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در چهار باغ که برلب آب جون در دار الخلافه آگره سرسبز کرده آن بهار اقبال
بود این عالم بی وفا را بدرود کردند فضلای عهد در تواریخ و مراثیٔ آن حضرت قصاید و تراکیب گفتند از انجمله
مولانا شهاب الدین معمایی این مصراع تاریخ یافته   همایون بود وارث ملک وی   و مجملست که
کمالات ذاتی و صفاتیٔ آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته اند مجملش آنکه احوال هشتگانهٔ جهانبانی را که
اول بخت بلند باشد و دوم همت ارجمند سوم قدرت کشورگشایی چهارم تدبیر ملک داری پنجم کوشش
در معموریٔ بلاد ششم صرف نیت بر رفاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی هشتم ضبط ایشان
از تباهی بتمام کمال بروجه مستوفی داشتند و در فضایل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ روزگار نیز سرآمد بودند
و آن حضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود خصوصا در نظم ترکی و دلاوریٔ ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت
و عذوبت واقع شده و مضامین تازه دران مندرجست و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور
و نزد زبان دانان این لغت بمرتبهٔ تحسین مذکور و رسالهٔ والدیهٔ خواجه احرار را که دردانه ایست از بحر
معرفت در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود
تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته است که بدستور العملست بجهت فرمان روایان
عالم و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار
و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتی که
رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بودند میرزا خان خانان
بفارسی ترجمه نمود تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات سعادت فائز شود و گنج پنهانیٔ او

درنظر

درنظر تهی دستان دانش آشکارا گردد و آن حضرت در فن موسیقی نیز دستگاه والا داشتند
و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از انجمله از واردات طبع فیاض آن حضرتست رباعی
درویشانرا گرچه نه از خویشانیم ٭ لیک از دل و جان معتقد ایشانیم ٭ دور است بگویی شاهی از درویشی
شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم ٭ و این دو مطلع نیز از شرافات ضمیر انور است نظم
هلاک میکندم فرقت تو دانستم ٭ وگرنه رفتن ازین شهر میتوانستم ٭ تا بزلف سیهت دل بستم ٭
از پریشانیٔ عالم رستم ٭ و آن حضرت را در عروض رسایل شریفه است از انجمله کتابیست مفصل که
شرح فن تواند بود و آزان حضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت
جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا
چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم هر سه از یک والده اند و از
اجلهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت
بودند یکی میر ابو البقاست در علم حکمت پایهٔ بلند داشت دیگر شیخ زین الصدر نبیرهٔ شیخ زین الدین
خوافی بود و واسطه علوم متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت و از نظم و انشا آگاه بود و بدوام صحبت
آن حضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود
شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعری میگفت و دیگر سلطان
محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معزز میزیست
دیگر مولانا شهاب معمایی حقیری تخلص از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب
او را از خراسان طلب فرموده بودند و در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر سرح
وداعی کهنه شاعر بی تعین بود بفارسی و ترکی شعر میگفت و دیگر ملا بقایی در شعر سلیقهٔ درست داشت
در زمین مخزن بنام نامیٔ آن حضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت
و محرمیت و رصانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت و از فضایل و کمالات
بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجهٔ احرار در خوش صحبتی و فضیلت
امتیاز داشت و درگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر میرخواند مورخ واو فاضل خوش صحبت بود و تصانیف
مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ
از امرای بزرگ و اهل نشست بود و در سنجیدهٔ اطوار و شایستهٔ فضایل ممتاز بود برادرش کیچک خواجه
مهردار و معتمد خاص بود و دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ اخلاق پسندیده داشت چون

مقصود ازین شکرف نامه احوال سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی است از احوال دیگران باز مانده شروع
در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده
احوال نویسی بزرگ دین و خدیو صورت و معنی میسازد حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین
محمد همایون پادشاه غازی مظهر کرامات عالی مصدر الهامات متعالی رافع سریر خلافت عظمی
ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان موسس
قوانین نصفت و عدالت مرتب براهین عظمت و جلالت منبع رأفت و احسان مورد انهار
علم و عرفان ابر مدرار صفوت و صفا بحر زخار فتوت و وفا حق گزین حقیقت شناس
کثرت آیین وحدت اساس هم پادشاه درویش نصاب هم درویش پادشاه خطاب
چمن پیرای نظام دین و دنیی نخلبند بهار صورت و معنی کرسی کره اسرار ابدی و ازلی عضادهٔ
اسطرلاب حکمت علمی و عملی درصعاب ریاضت و مناهل افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت
و مسالک همت اسکندر ثانی گوهر هفت دریا و فروغ چهار گوهر مطلع انوار اعظم و شرق سعد اکبر
همای آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی انار الله برهانه
سبحان الله گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته بودند
میدان عبارت در تکاپوی مدایحش شکست و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ
در فرسنگ لله الحمد نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسلهٔ علیه باز داشتم و در دامن
مقصود حقیقی آویزم الکنون شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنت آشیانی
مینمایم که هم مقدمهٔ نزدیک مقصد دوربین است و هم شرح احوال پدر پادشاه مرا متضمن
هم خدای مجازی این خدیو آلهی را پرده کشایی کرده تشنه دلان دانایی را بزلال معرفت سیراب
میسازم و هم خود را تشنه جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیهٔ این کامل الذات نزدیک
میگردانم حاش حاش بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید ثناگوی او مثل او میباید
های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را مثل کجاست سخن خود را آبی میدهم و برای خود کاری
میکنم دل را آشنای معرفت میسازم و زبان را جلای معنی می‌بخشم ای جویای دریافت سوانح
آگاه باش و پذیرای سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب
سه شنبه چهارم ماه ذی القعده نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب
پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف

خراسانند

خراسانند و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شد که نسب عالی
ایشان چنانچه نسب والای والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی
سمات نیز بهمان سلسلهٔ مقدسه منتهی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتی که بپرسش
فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد
درآورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت آن حضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر
و پادشاه صف شکن و کلمهٔ خوش باد تاریخ زمان سعادت قرین میشود که افاضل عصر یافته اند
و خواجه کلان سامانی گفته سال مولود همایونش هست زاده الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تاریخش تا کشم میل در چشم بدرا جلوس فرماندهی بر سریر نهم جمادی
الاولی نهصد و سی و هفت در دار الخلافه اکره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده
و بعد از چند روز سیر دریا فرموده اند و سفاین طرب در بحر شوق آورده یک کشتی پر از زر در آن روز
انعام کرده اند و بدین زر بخشی بنیاد دولت را اساس زرین نهاده آری کسی را که فرمانروای جهان
گردانند اول داد و دهش را باو کرامت فرمایند نظم به هر مردمی سر فرازی کند
سر آن شد که مردم نوازی کند دد و دام را شیر از آن کشت شاه که مهمان نوازست در صیدگاه
و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریر آرایی که سن
اشرف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا و انوار بزرگی
و سروری از لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش
پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف آلهی بودند و همین نور بود که در فتوحات
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری
حضرت صاحب قرانی جلوه گر شده و همین نور بود که از صدف بحر عفت النقوا در نقاب موالید
از اصداف لآلی شاهوار نمودار گشت و همین نور بود که بروشنایی آن اغرخان دولت آرای
شد و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعداد نور افزای شد اسرار سواطع این نور
و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصا بیرونست هر کس را قوت شناخت کنه این
معانی نیست و قدرت دریافت این دقایق نی و مجملا حضرت جهانبانی بنیروی نور ایزدی که
چندین دهور و اعصار بروشی خاص لباسی مخصوص پوشیده جان افروز بود نزدیکست که
بظهور اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری و معنوی از پیشطاق پیشانی نورانی آن حضرت

پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی مصروف
رضاجویی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند
و باین بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود بینداختند و خود را در میان ندیدند و لهذا بیمن نیت درست
و همت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مأمور گشتند فیروز گشتند و فیروز آمدند و در تمامی عمر
سعادت قرین دانش را با دولت و دل را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند در اقسام
علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات
عالی سمات فراهم بود چون در متابعهٔ مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت
کار فرمودند و کمال انصاف بلکه وفور تفضل و احسان بجای آوردند بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی
همان تواند بود آن خود عطیهٔ الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک را از خوان
از نعیم آن موائد میراث بهره نرسید و هر یکی از منسوبان درگاه مواجب و مناصب عنایت فرمودند
محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت
و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و با این همه
درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصوره در قید اطاعت
و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفتی میزد مثل محمد میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که
در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص
بینی آستین منازعت می افشاند کمر خدمتکاری برمیان موافقت بست و آن حضرت بدولت و اقبال
بعد از پنج و شش ماه بتسخیر قلعهٔ کالنجر متوجه شدند و قریب یکسال آن قلعه را محاصره داشتند چون
کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاده
و آن حضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از علم مراجعت افراشته متوجه
قلعهٔ چنار شدند و افواج گیتی ستانی آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعهٔ محکم
اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی بحراست
او اشتغال داشت بعد از قضیهٔ سلطان ابرهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بداندیشی لبریز
خود را او پر شد شیرخان بفنون و فسانه کوج او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز
بود بزنی خواست و با این حیله اینچنین قلعهٔ عالی را بدست آورد شیرخان چون از آمدن افواج شاه
جهانگشا آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در ان قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان

کاردانرا فرستاده در گذرت سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را بموقف
قبول داشتند و او عبد الرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات
مواکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته
در ملازمت بوده دایم خدمت کردی و در هنگامی که رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان
بهادر بمالوه رسید آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و در نهصد و سی و نه که بین و بایزید
از گروه افغان سر فتنه برداشته بودند آن حضرت متوجه شرق رویه شدند و بایزید در مبارزت
بهادران اخلاص گزین بنشیب عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک
ساختند و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مراجعت نموده چون طنطنهٔ ملک گیری
و فیروزمندی آن حضرت باقطار ممالک بلندی یافت و در نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان
بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص شد و آن حضرت
فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن
فرمودند و هم درین سال قریب دار الملک دهلی برکنار دریا شهری اساس فرموده نام آنرا دین پناه
آوردند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان
میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند آن حضرت عنان عزیمت بجانب این گروه
منعطف ساخته بر کنار گنگ نواحی بود جیور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر
گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستاد و بتایید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا
و محمد سلطان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر کرده از بند برآمده گریخته بطرف
گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معمورهٔ دلگشای هندوستان که در زمان سعادت پرتو
حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح شده بود ببازوی دولت
و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند ذکر آمدن میرزا کامران از کابل چون میرزا کامران خبر شنقار شدن
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی بی حوصلگی میرزا عسکری را قندهار سپرده
متوجه هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش برد هرگاه تاج دولت بتارک دولتمندی یافته
حمایت ایزدی و صیانت الهی نگهبانی او کند اندیشهٔ تباه او جز تباهی شدن چه گریز و چنین روایت
کنند که در ان ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران
این اراده بخاطر آورده با قراجه بیک از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرده سخنان درشت با او گفت

وقراجه بیک شب دیگر با سپاهیان خود ازاردوی میرزا گرفته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم اورا
گرامی داشته کمال مردمی بجای آورد واکثر اوقات اورا بمنزل خود میطلبید وباهم صحبت دوستانه
میداشتند وقراجه بیک منتظر فرصت میبود تا آنکه شبی در مجلس شراب درهنگامی که سپاهیان
عمدهٔ او بجاکیر رفته بودند گرفته در بند کرد کسان خود را در دروازهای قلعهٔ لاهور تعیین کرده بتعجیل بطلب
میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر فرصت این معنی بود ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید
وشهر را متصرف گشت و میر یونس علی را از بند برآورده عذرخواهی کرد وگفت اگر اینجا میباشید
حکومت لاهور تعلق بشما دارد و میر یونس علی قبول خدمت نکرد وازو رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیین نمود تا کنار
آب ستلج که پایاب بود یا نه اشتهار دارد بتصرف درآورد و از راه گربزت ایلچیان کار فرستاده
اظهار عقیدت و اخلاص نمود و استدعای مقرر داشتن این محال کرد و حضرت جهانبانی نیز
از آنجا که دریای جود ایشان موجخیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهر و پاس نصایح
دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی مقرر داشتند معلی در مسلم داشت کلیل وقندهار
وپنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب شکر آنها بجای آورد و پیشکشها بدرگاه
والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ارباب رسل و رسائل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانبانی
گفته فرستادی از آن جمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد نظم

حسن تو دم بدم افزون بادا • طالعت فرخ و میمون بادا • هر غباری که زراهت خیزد •
نور چشم من محزون بادا • گرد کان از ره لیلی آید • جای او دیدهٔ مجنون بادا •
هر که گرد تو چو پرگار نگشت • او ازین دایره بیرون بادا • کامران تا که جهان راست بقا •
خسرو دهر همایون بادا • دهما تا که دعای او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی

ازدایرهٔ اعتبار ملک ازدایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه درجای خود گذارش یابد وبالجمله آن حضرت
بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته اورا محمول مراحم خسروانی میداشتند و بمحض التفات
جایزهٔ غزل تغریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته
در موقف فرمانبرداری می ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد و در نهصد و سی و سه
هلال ایالت قندهار میرزا کامران بخواجه کلان بیک داد و باعث بدین آنکه میرزا عسکری بکابل
می آمد در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمده قندهار را

ازو تغییر کرد نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت
و مراجعت بمستقر خلافت چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ممالک محروسه
فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که بنیروی اقبال ممالک
بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبهٔ کنار که در حدود کالبی است رسیده بود بمسامع علیه رسیده که
سلطان بهادر قلعهٔ چتور نمود و جمعی کثیر همراه تاتارخان کرده است و باندیشهٔ تباه خیالات محال آن
داد آن حضرت باستشارهٔ بخت بیدار در جمادی الآخر نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته
کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشهٔ
بلند پروازی میبود خار آرزوی تباه در حال شکسته میداشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجروحانه
میگشت و بچشم غیرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که سلطان ابراهیم واقع شده
دیده بود بهیچ وجه مقابل سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد و این معنی را مکرر بمحرمان خاص
خود اظهار میکرد چون تاتارخان آمد و اورا دید همواره مقدمات خاطرهٔ باطله خاطرنشان میکرد و پیش
از آمدن از حریم ادب آستان وا مینمود و سلطان بهادر چندان مقید نمیشد تا آنکه روزی پوست کنده
بتاتارخان گفت که من تماشا گر دستبرد این سپاه شگرف بوده ام لشکر گجرات حریف ایشان نیست
من بتدبیر و حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب خزاین گشاده زربخشی کردی
وازین جنس لشکر که حکم نمود بی بود داشت تا ده هزار ملازم خود ساخته بود درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق
نوکران یادگار بیک طغایی که نگاهبان او بودند از بندخانه برآمد یک جرات رفت و والی آنجا بمقتضای
سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او می پرداخت حضرت
جهانبانی بسلطنت بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعهٔ حقوق خدمت بعقوق
مبدل گردانیده و بآن صوب گریخته رفته گرفته اند بدرگاه معلی فرستادند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج
نمایند تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی یا مستی دنیا جواب نوشت
اگر بزرگزادهٔ پناه بما آورد بقدر شش رعایتی باید بقاعدهٔ محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعهود و مواثیق
مضرتی نمیرساند چنانکه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر
از کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین اورا و چندان سلاطین نژادان بتقریبات از آگره و دهلی
بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور در مواد مودت نگشت حضرت جهانبانی
منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پیمان غیر

ازین نیست امری که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد مطلقا بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن
خلاف خراشیده نگردد واین دو بیت دران جریدهٔ اقبال درج بود نظم ای آنکه لاف میزنی از دل که
عاشق است ⁂ طوبی لک ار زبان تو با دل موافقست نظم درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد ⁂ زنهار وصد هزار زنهار پندها را بگوش هوش شنیده آن
مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از تربیت او باز داشته دران ولایت نگذارند
والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد وعجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاء الدین وامثال او
کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایهٔ قول آن چیز دیگر بود واین طراز دیگرست وشاید از جرایدِ تواریخ
معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم
مائل نبودند چه مشار الیه بجنگ اشتغال میداشت اما قره یوسف ترکمان وسلطان احمد جلایر گریخته
پیش او رفتند آن حضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول
این امر سر باز زد آنچه مقدور همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از ننگ مغروری وبدمستی جواب
هوشمندانه ننوشت درین میان تاتارخان سخنان دور از کار که فریبندهٔ کوته اندیشان تواند بود بسلطان
بهادر میگفت ودر روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت واظهار میکرد که لشکر
پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست شده است وآنچنانکه سلطان دیده بودند نمانده
بنابر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آماده ساخته
بیست کرور قدیم گجرات که چهل کرور معمول دهلی است بقلعهٔ زنهبور فرستاد که بصلاح تاتارخان درمواجب
سپاه نوخرج کرده شود وسلطان علاء الدین پدر تاتارخان با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که
دران ناحیت رفته شورش افزاید وبرهان الملک بنانی وطایفه از گجراتیان نامزد ساخته که بحدود
ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند وبخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را
متفرق ساخت هرچند تیزهوشان کاردان گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید سودمند نیامده
ونیز بی مَنتی پیمان شکنی را برمز وتصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند فائده نکرد بخود اندیشهٔ نادرست
راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان
مضرتی ندارد ونتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد تاتارخان را بعزیمت بی اصل روانهٔ سمت
دهلی داشت وخود را خارج وداخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چتور پیش گرفت تا هم قلعه را بگشاید
وهم در وقت حاجت بامداد لودیان میان بندد پوشیده نماند که سلطان علاء الدین عالمخان

نام

نام داشت او برادر اسکندر لودی وعم سلطان ابراهیم بود وبعد از قضیهٔ سلطان سکندر با سلطان
ابراهیم مخالفت نمود ودر حدود سهرندی دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت
وباتفاق جمعی از افغانان دوری متوجه اگره شد وسلطان ابراهیم بقصد پیکار بر آمد ونزدیک بود دل چون
هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ را در خود ندیده شبیخون آورد وکاری نساخت
وخسران زیاده باز گشت واز راه سالوسی وبد درونی بکابل رفت ودر جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور
بود تاتارخان بگجرات شتافت وسلطان بهادر او را اعتبار کرد وحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد
از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی یافته به بدخشان فرستادند وبدستگیری افغانان سوا کر
از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد واز آنجا ببلوچستان پیوست واز آن دیار بگجرات شد القصه چون
این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمیع لشکر پرداخت وقریب چهل هزار سوار از افغان
وغیره بر وی گرد آمد تا آنکه آمده بیانه را گرفت وچون حضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده
بودند این خبر رسید عنان توجه مصروف ساخته در زود ترین هنگامی بدار الخلافه اگره نزول اقبال فرموده
اند ومیرزا عسکری ومیرزا هندال ویادگار ناصر میرزا وقاسم حسین سلطان ومیر فقیر علی وزاهد بیگ ودوست
بیگ را با هجده هزار سوار بدفع این فتنه روان ساختند وفرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال دهلی و دید
می آید در معنی استیصال فوجهای دیگرست پس همان بهتر که همت بر دفع همین فوج گماشته شود چون
افواج قاهره نزدیک مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا می شدند
چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی بسه هزار سوار کشید چون با برام تمام این لشکر که اختیار
کرده بود ومبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت ونه روی جنگ کردن آخر دست از جان شسته
در مندرایل بمعرکه در آمد وچندانکه توانایی داشت دست وپا زده آخر کار بی دست وپا شده هدف تیر
هلاک وعلف تیغ مبارزان سفاک گشت واز پراکندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو
افتاده بود بظهور آمد وآن دو فوج دیگر از صیت نصرت واقبال لشکر منصور خود پراگنده شدند
ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات وشکست سلطان بهادر وفتح
آن ممالک هرچند خاطر جهانگشای از اندیشهٔ تسخیر گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق
واخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بعز قدوم وادگری آرایش بخشد ناگزیر اسباب
آنرا آماده سازد ومصداق این معنی کردار والی گجرات است واز غرور ذاتی وهجوم خوش آمدگویان وفزونی
مستی ومستان وکمی هوشیاری وهوشیاران بی جهتی نقض عهود ونقض روابط صوری

نمود و مصدر چندین امور نا ملایم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد
بنا برین در اوایل جمادی الاولی نهصد و چهل و یکم بتایید دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت
در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه رایسین نزول
اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که این قلعه از قلاع پادشاهست و ما بندهٔ
پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات
بود بآن مقید ناشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش
جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره و بسلطان بهادر که قلعهٔ چتور را محاصره داشت از خواب
غفلت بیدار شد بملازمان خود مشورت نمود جمعی بران متفق شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است
و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمیرسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته روی بردی
لشکر پادشاه شویم صدرخان که سرآمد طبقهٔ علم و فضل بود در حرکهٔ سپاهیان صاحب منصب والا
گشته باصابت رای و تدبیر منیر ست گفت مناسب آنست که کار قلعه را نزدیک رسانده ایم
باخر رسانیم و ماکه بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ
با او معذور باشیم این رای پسندیدهٔ خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم
ورزید در سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعهٔ چتور را مفتوح ساخت و بصوب موکب
عالی روان شد مخیم اقبال عرصهٔ چین بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت
نیز تیز تر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات الوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری
دریایی بود از دو جانب این دو لشکر فرود آمد و در میان هراول حضرت جهانبانی بخیکه بهادر و جمعی
و میان هراول سلطان بهادر سیه علیخان و میرزا مقیم که خراسان خطاب داشت کارزار پیوست
و مخالفان را شکست افتاده و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان و صدرخان باو گفتند لشکر ما
بتازگی فتح چتور کرده و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده بدل قوی بکار جنگ خواهند پرداخت
توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپخانه حوالهٔ او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند توپخانه
عظیم همراه داریم با وجود چنین استعداد و آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که
حصار کرده عرابه بیرون خندق زده اول این سلاح را در دست کار فرماییم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص
پذیرفته از هم پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجای خود ست آخر بر همین قرار ایستادند همواره هنگام جنگ
گرم میشد پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکه جوانان بزم باده

بیمایی

بیمایی گرم کرده بودند هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراندند یکی را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت درآمد که
از گذشته تا کی حرف سرایی شود امروز که غنیم در برابر ست متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت
وبی آنکه بهوشیاری لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان میگسار که قریب بدویست کس بودند
مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قرب هزار کس
بیرون آورده آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نیاید گجراتیانرا
دل از دست رفت و انهزام یافته باردو درآمدند و این رزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند صیت
این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن از قلعهٔ عرابهٔ خویش کم کسی برآمده و پیوسته
سپاه نصرت قرین باطراف رفته راه آمد شد غله میزدند تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد
روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قوم جرأت پیش نهاده برآمد و ازین طرف نیز
جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند و بحیلهٔ روباه بازی عساکر فیروزی مآثر
پادشاهی را بر مجرای طوپخانه رسانیدند و یکبار طوپها را آتش دادند آنروز بعض مردم پادشاهی را زخم چشم
رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر
رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر میکشید و بی دولتی را اسباب
آماده تر میگشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر
خود ویران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلان را پر دارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکنند چون شام
درآمد سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش کس از نزدیکان خود از فرجهٔ سراپرده بیرون آمده
رو بجانب اگره کرده بجهت بی غلط کردن بجانب هند روانه شد و صدرخان و عماد الملک خاصه خیل هر دو
باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه هندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب
لاهور رفت آن روز قریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود
و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور تباشیر فتح غیبی داشتند
تا آنکه بعد از یک پاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب هند فرار نموده است بهادران لشکر فیروز باردوی
سلطان بهادر درآمده دست بغارت گشودند و اسباب و اموال و فیل و اسب فراوان بدست درآمد
و خداوندخان که هم استاد بود و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آن حضرت او را بنوازشهای
پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر
هندو بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند آری هر کس بتیره رایان نشیند تیره رای شود

خصوصا عهد و پیمان شکستن با چنین خدیو جهان که قبلهٔ صدق و سداد باشد شعبده بازانه پیش آمده نرد مخادعت
بازد هر آینه او را چنین روز پیش آید مجمل آنکه چون صدرخان و عماد الملک از آنجا روان شدند راست بقلعهٔ
هندو بر آمدند و حضرت جهانبانی متعاقب عساکر منصوره آمده در بغلچه نزول اجلال فرمودند و دور قلعه مخیم
اقبال کشت و رومی خان از لشکر مخالف کریخته بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت و روز
چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف کشته از طرف دروازهٔ جوری مهبر بر قلعهٔ هندو
بر آمد و سخن صلح در میان آورد که کجرات و چتور که الحال بدست آمده از سلطان باشد و هندو و آنحدود
بملازمان حضرت جهانبانی متعلق شد مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت جهانبانی و صدرخان از طرف
سلطان بهادر در نیلی سبیل با هم نشسته قرار دادند و در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد
مانده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت طریق بمقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده برخی بطنابها
دست زده بقلعه در آمدند و از دیوار حصار خود را پایان انداخته دری از قلعه که در ان سمت بود کشودند
و اسبان را در آورده سوار شدند و سپاه دیگر از راه دروازه در آمدند و خبر بصاحب مورچل که ملوخان
بهندو والی بود و لقب قادرشاهی داشت رسید خود را بر اسب کرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد
سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار شد در میان خواب و بیداری رو بکریز نهاده
و با سه چهار کس بیرون شتافت و در اثنای راه صعوبت رای ولد سهلدی که از جملهٔ مجلسیان او بود
با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازهٔ سرمیدان رسیدند از سپاه نصرت
قرین قریب بدویست سوار روی بروی آمدند سلطان خود اول بر اینها تاخت و چندین دیگر متعاقب
او تاختند آخر فوج شکافته با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعهٔ سونکیر آمد و اسباب را طنابها
بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه کجرات کرفت در نواحی قلعهٔ قاسم حسین خان
ایستاده بود بوری نام اوزبکی از نوکران سلطان کریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را
نشناخت و بخان کفت خان از کهنه عملی شنیده را شنیده انکاشت تا آنکه سلطان نیم جانی
بسلامت برد و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند و چون بقلعه
رسیدند از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد سخن چون باینجا رسید اندکی
از آغاز این فتح سعادت انجام کفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیز دستی
نموده بالای قلعهٔ هندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند در ان سحر خبر مشخص بیرون نیامد چون
دو ساعت از روز کذشت خبر در آمدن جنود اقبال در درون قلعهٔ هندو و مفتوح شدن آن بموقف

عرض حضرت جهانبانی رسید آن حضرت سوار دولت شده متوجه کشتند و از دروازهٔ دهلی در آمدند صدرخان
همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنک میکرد و هرچند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم
اعیان عنانش کرفته بجانب سونکر بردند و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شدند و سلطان عالم
نیز آنجا رفت ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد بعد از ان حکم بر منع یغماکران شرف نفاذ یافت
و معتمدان از پیش صدرخان و سلطان عالم فرستادند این کاردانان بنصایح کرامی دلهای ایشان را اطمینان
بخشیدند و پس از درازی کفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان
عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده بود او را پی کرده رها کردند و اشفاق خسروانه دروازه صدرخان صدر پادشاه بظهور
آمده بعد از سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه کجرات شدند
و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی مآثر بجانپانیر نزدیک شد بجانب
دروازهٔ نیلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروه دورهٔ اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر سلطان
بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیکر که بجانب شکر تلاوست بیرون آمده بجانب کمبایت
فرار نمود و با شهر باشارهٔ او آتش در کرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را آب
رحمت فرونشانند و میر هندو بیک و جمعی دیکر در حد و د جانپانیر کذاشته مقدار هزار سوار با خود همراه کرفته بجانب
سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکمبایت رسیده بجانب دنب شتافت و صد غراب
جنکی را که بخیال فرنک ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که
او بدنب رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از آنجا
جمعی را بتعاقب سلطان بهادر را بکمبایت روانه ساختند سلطان چون بدیب بر آمد بهادران نصرت
قرین از نزدیکی دیب بغنایم بسیار بر کشته بکمبایت آمدند و بتاییدات آسمانی نهصد و چهل و دو فتح هندو
و کجرات روی نمود و آنرا که با خدای بازکشت است و معیار آن نیت درست هر آینه مقصود را در کفایت او
نهند و در غرهٔ شعبان این سال میرزا از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی
جنک عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرکذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد و قندهار را
خواجه کلان بیک استحکام داده بود تا هشت ماه نکاه داشت درین اثنا میرزا کامران با ستعداد تمام
از لاهور نهضت نمود و میانهٔ میرزا کامران و سام میرزا جنک عظیم در پیوست و اغرلو از خان که از امرای
کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنک دستکیر کرده بقتل رسانیدند و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای
عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید و شورش محمد زمان بر طرف شد

وشرح این داستان اقبال ورسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بودند که میرزا محمد زمان بعد از شکستن
سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشار الیه بحدود سند آمد شاه
حسین ولد شاه بیک ارغون والیٔ سند در پیش خود جای نداده رهنمونیٔ لاهور کرد که میرزا کامران
متوجه قندهار شده است وملک چنین معموره خالیست آنجا باید شتافت میرزا بخت برگشته
عرصه را خالی خیال نموده درین اثنا میرزا کامران در حوالیٔ لاهور آمده کوس سطوت زد ومیرزا محمد زمان
سراسیمه وار چارهٔ کار خود غیر از آنکه باز بگجرات رود ندید محروم ومخذول برگشت باز بآن دیار رفت
ودرین سال میرزا حیدر کورکان از کاشغر راه بدخشان سرکرده میرزا کامران دریافت در بهار دیگر
شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه ورکابخانه
وغیرها را باین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه وکارخانها را پیش شاه فرستاد وگفت سامان
قلعه داری ندارم وتوانائیٔ نبرد نیست وآمده دیدن در آیین نمک شناسی ودر ملت حفظ حقوق صاحبی
ونوکری روانی ناچار خانه آراستن وبمهمان سپردن وخود را کناره داشتن مناسب میداند وخود
براه تته واچه بلاهور آمده میرزا کامران یکماه کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاه داشت که خود را میرسانیدم
وبعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نمود بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را
بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان را که از امرای بزرگ بود
بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده
رفت ومیرزا قندهار را متصرف شده استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود بکجا کشید
همان بهتر که ازین دست باز داشته بسررشتهٔ مقصود بپیوندم القصه چون حضرت جهانبانی برزم
تم بحدود کمبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد ورکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند
بنزدیک کولی واره بسر میبردند بگولیان وگواران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی
مردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبیخون باید آورد باین قرار مستعد شده اند که واز آثار
بیداریٔ اقبال آنکه پیره زنی ازین معنی خبردار شده خود را بحوالیٔ سراپردهٔ پادشاهی رسانیده وبیکی
از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست میخواهیم بی واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه
از حد متجاوز میکنید وآثار راستی از پریشانیٔ حال او ظاهر بود رخصت باریافته شبیخون را بعرض
اقدس رسانید آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی او را البته استخلاص نمایم واگر دروغ گفته باشم
پسر مرا سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند وبهمراه او دو موکل گذاشتند واز روی

احتیاط

احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساختند خود را بکنار کشیدند نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار
بهیل وگوار بر سراپردهای دولت ریختند وحضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده
بودند گواران آمده بتاراج اُردُو پرداختند واکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند با خود داشتند تلف
شد از آن جمله تیمور نامه بود بخط سلطان علی وتصویر استاد بهزاد واکنون در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهی
موجود است القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید وبهادران جلادت آیین رو بر آن
بی اعتدالان آورده بشبه تیر همه آن بی دولتان سیه بخت را منهزم ومتفرق گردانیده وآن پیره زن سفید روئی
یافت وبکام خود رسید وسطوت غضب پادشاهی وصولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن
کمبایت نافذ گشت وبعد از آن قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی
شده تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند واختیار خان که از قاضی زادهای قصبهٔ نریاط بود که
از قصبات آن ولایتست ومرشد وکاردانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه
سعی بلیغ بجای آورده وبا این محافظت واحتیاط گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت وانبوهیٔ
خارزار گذار پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع
خود منفذی پیدا کرده در قسم غله وروغن بقصد گران فروختن در پای قلعه میروند ومردم قلعه طنابها فرو
هشته زر پایان میفرستادند ومتاع ببالا میکشیدند چون مدت محاصره بدور ودراز کشید
روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت واقبال میفرمودند ومحلی که جای درآمد عساکر
ممکن باشد می جستند یک مرتبه از طرف هالول که باغستان بود سیرکنان بیشتر رفتند جمعی که غله
وروغن فروخته بودند از میان جنگل برآمده بودند بنظر اشرف درآمدند حکم شد که تحقیق کنند که این
جماعت چه کارند گفتند هیزم کشیم چون اسباب هیزم کشی از تبر وتیشه همراه نداشتند سخن ایشان
بصدق مقرون نگشت حکم اشرف شد که براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند ناچار
اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند وآنجایگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که
شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت هموار که برآمدن در کمال دشواریست بحکم عالی میخهای
آهنین هفتاد هشتاد حاضر سازند وبفاصله یک گز چپ وراست در دیوار فرو کوفتند وجوانان
بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند سی وسه نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که
برآیند بیرام خان بموقف عرض رسانید که اینقدر توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند آنگاه
خود متوجه شوند این بگفت وخود پیش واز عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت

واقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سیصد جوان از این سلّم فولادی
بسلامت بالا رفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند بر جا تعیین یافته بود حمله کنند مردم درون غافل
ازین واقعه بجنگ مردم رو نهاده سر از کنگره های حصار فرو میداشتند که ناگاه سیصد جوان از عقب
آمده بشبه تیر اهل قلعه را بی پا ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس
بر مدارج فتح و دولت و اقبال متصاعد گشته اند از مخالفان تیره رای هر یک را بسوراخی فرو رفتند
و نقارهٔ فتح بلند آوازه شد و از جایی که اختیار خان بوده بالاتر بر سر کوهچهٔ که آنرا مولیه گویند بر آمده متحصن
شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند او باوجود دانش و سربراهی مهمات سلطنت از علوم
حکمت خصوصا از هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند بود و در مجلس عالی
برخصت نشستن در جمیع مجلسیان دانشور سرافراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل
مقربان عتبهٔ سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این هفته مه صفر یافته است و چون ولایت گجرات
تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت در آمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود
بسلطان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسید و عاملی که بمراسم تحصیل قیام
نمود از دو چاره نیست اگر کسی تعیین شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند سلطان به هر یک از ملازمان
خود که این مقوله حرف میزد که همه را خاموش میبافت عماد الملک قدم جرأت پیش نهاده استیفای
این خدمت نموده بدین موجب بمقتضای بر آمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن
نباشد عماد الملک با دویست سوار متوجه احمدآباد شد در راه بمردمی که می داشت مواجب چند
نوشته میداد چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار در وی گرد آمد هر که دو اسب داشت یک لک
گجراتی باو میداد در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد و مجاهد خان حاکم جونه گر با ده هزار سوار آمده باو
پیوست و دران ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح چانپانیر بدست افتادن اسباب و اموال
فراوان ببزم خسروانه اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض دو رویه چشمهای بادشاهی
و بزمهای رنگین ترتیب میبافت و از جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتکاران خاص و ملازمان
قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعیین فرمایند
تا همواره از نشست و خاست مانده بود و آمد و رفت این گروه خبر دار بوده از صحبت بدکه بدرو مادر
اندیشهای تباه است نگاهبانی مینماید علی الخصوص وقتی که خدیو زمانرا کثرت مشاغل برده بر
جزئیات امور کشیده باشد و باید که باین اکتفا نفرموده منهیان راست گفتار درست کردار

تعیین

تعیین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز و مقاصد این جماعت بمسامع اقبال میرسانیده
باشد و اگر بسیاری از تنگ حوصلگانرا بواسطهٔ دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر مخلوط
باشد و بادهٔ تقرب از هوش برده در بالغز خسران ابدی اندازد و فسادهای عظیم ازین بدمستی
روی نماید چنانچه درین والا سانح شد و شرحش آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای
دولت روز افزون بود چندین کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل باریافتگان حواشی
مجلس شده بود از کتابدار و سلحدار و ادوات امثال آن اتفاق نموده بباغستان هالول که بوی
گلهایش سودای جنونرا تازه سازد و هوای دلکشایش خون خفته را بجوش آورد بزم صراحی و جام ترتیب
دادند در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه در میان داشته
مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغاز بهادر دولت از مخلصان
جانسپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفتند و یکجا بسته بهر یکی دادند که
بشکنند هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد و چون این تیرها از هم گشوده و هر یک را دو تیر
داده هر کدام تیرها شکستند آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم
بهر کجا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد باین اندیشهٔ درست و خیال بلند کمر همت چست کرده
متوجه ملک گیری شده بودند این بیخبران بی خرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر که
ازین چهل تن لشکری بود از تأیید آسمانی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند
و خودها را چون شمردند چارصد بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد
و چهارصد اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستی ساحت و فراز و نشیب
راه اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هر چند ازین نزدیکان دور نشان جستند اثری و علامتی نیافتند
عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعیین فرمودند در اندک
زمانی آن بخت برگشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند روز
سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سفید رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند
و زمرهٔ گناهکاران را می آوردند و در حق هر طایفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم
میفرمودند بعضی را دست و پا بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب
بیرون برده اند به برداشتن بار سر از تن اختصاص دادند و جماعهٔ که دست از پا نشناخته
بخیال فاسد دست زده بودند بی دست و پا گشتند و فرقهٔ که از خودبینی گوش برای اوامر پادشاهی

نداشته بودند گوش و بینی را برجای نیافتند و طایفهٔ که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده
بودند نقش انگشت بر مشت ندیدند بعد از اختتام این قضا و احکام وقت نماز شام در رسید امام که
خالی از سادگی نبود در رکعت اول سورهٔ الم ترکیف خواند بعد از فراغ سلام حکم انتقام بنفاذ پیوست
که امام را به پای فیل اندازند که او عمداً سورهٔ فیل را بکنایت خوانده و این عدالت را بظلم فرود آورده
فال بد زده است مولانا محمد پرکلی معروض عرضه داشت که این امام معنی قرآن نمیداند اما چون سوره
آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی امام
بر حاشیهٔ ضمیر قدسی تافت و اشتعال نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده
تمام شب را برقت و بکا گذرانیدند بعد از انصرام این امر تردی بیک خان را در چانپانیر گذاشته رایات
نصرت را متوجه احمدآباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری
کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی نیز کوچ میکرد میان قصبهٔ نریاد و احمدآباد با میرزا عسکری که
هراول بود چند منزل پیشتر می آمد در برو شده جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که
ناگاه ناصر میرزا و قاسم حسین بیک و هندو بیک با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته
طنطنهٔ وصول کوکبهٔ عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی میرسد
این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاً روی نمود
یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی و جندی
دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برد و درویش محمد قراشیر پدر شجاعت
خان دران جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات پادشاهی شد و فتح بر فتح روی نمود
درین هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته
افتاده بود از خداوندگان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده یا نی او جواب داد که اگر آن غلام مبروص
خود درین جنگ بوده جنگ آخر شده و اگر او خود نبوده است ظاهراً یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است
بتحقیق این معنی مردم تعیین شدند دو کس زخمی که در میان کشتگان نیم کشته افتاده بودند از ایشان
بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب والا شکوه کوچ کردند نزول
اجلال فرمودند و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت و چون این طرف
حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردوی بشهر در آید بعموم خلایق
آزار خواهد رسید و حکم شد که یساولان بر سر هر دروازهٔ شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم

میرزا

میرزا هیچکس دیگر بدادن نگذارند و چون بسعادت کوچ فرموده در حوالی سرکیج که معموره ایست دلکش نزول
اجلال فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر درآمدند و بعد از آن بمهمات گجرات توجه مبذول
داشته سرانجام شایسته دادند و هندو بیک را با جمعی کثیر بکمک گذاشتند که بهر جا احتیاط کمک شود
خود را بآنجا رسانند و بروچ را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان از بروج و نوساری
و بندر سورت مکرمت نمودند و دوست بیک ایشک آغا کنبایت و بروده یافت و محمود آباد بمیر بوچکه بهادر
اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیب شدند در وقتی که
موکب عالی از دندوقه که از سی کروهی احمدآباد است گذشته بود عرایض دولتخواهان دار الخلافه آگره رسید که
چون رایات عالی از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود بغی و تمرد برداشته دست افساد
گشاده اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار
سرکار هندیه آمدند و او اموال خود را گذرانده باجین آمد و جمیع سپاهیان که درین صوب جابجا تعیین بود
در اوجین فراهم آمدند و ارباب فتنه بجمعی فراوان آن شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اوجین
بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیدند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت
فرموده چندگاه در مالوه بود و گجرات را بمیرزا عسکری بگروه از امرا سپرده هندو را مستقر اورنگ اقبال
گردانند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که بتجدید مفتوح گشته بضبط در آید و هم
نایرهٔ فتنه و فساد که در حدود مستقر خلافت اشتعال یافته منطفی شود و بنا بران عنان معاودت
معطوف داشته بکنبایت نزول اجلال فرمودند و از آنجا به برودة بروج و از آنجانب سورت تشریف
اعنهٔ اقبال نموده از آن راه بسیر اسیر و برهانپور توجه فرمودند و هفت روز در برهانپور توقف نموده از آنجا
کوچ فرمودند و از پهلوی قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم اقبال ساختند و فتنه دران بمحض صیت
معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکی بگوشهٔ خزید و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه
مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و در های کامرانی
و کامبخشی بروی روزگار گشودند گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد بزرگی که قدر نعمت
و دولت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آینه بدست خود تیشه بر پای خود زنند و بزور خود در بادیهٔ
هلاکت افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای گجرات است که از تنگ حوصلگی باندک
کامیابی اندیشها بخود راه دادند و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر بدید آوردند و غبار نفاق
ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانکه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند

خون جهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعهٔ سورت بنا کردهٔ اوست با یکدیگر اتفاق
نموده ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خویش قاسم حسین خان اوزبک بود آن نواحی را گذاشته
بیروج شد و رومی خان از راه دریا بر قرابهای جنگی سوار شده با طوب و تفنگ بروج آمد و مقارن
این حال بندر صورت نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانه بروج آمد قاسم حسین خان دست و پا
گم کرده بجانپانیر شتافت و از آنجا باحمدآباد پیش میرزا عسکری بهندو بیگ آمد که کمک گیرد سید
اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتافت خانی داشت کتایب را بتصرف در آورد و یادگار
ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمدآباد رفت دریاخان و حافظ خان از رایسین برآمده
پیش سلطان بدیب میرفتند پتن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی تدبیری
حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان
بهادر رفت و محرک آمدن سلطان شده و نوشتهای دولتخواهان او پی در پی رفت تا آنکه سلطان
بهادر متوجه احمدآباد گشت و بزودی نزدیک سرکیچ فرود آمد عسکر میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو
بیگ و قاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار از عقب یساول روبروی سلطان رفته
فرود آمدند تا سه شبانه روز مقابله داشتند و از آنجا که نه حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند
و نه سودای پاک از تبه رایی و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند
و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرضهٔ
تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهرست که بچنین روشها ند گرفتم که دل اخلاص گزین که
گوهریست بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند نقد معامله دانی و سوداگری که رایج
این چار بازار است چرا از دست داده بودند القصه سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه مندی
داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری هراول سلطان بود نزدیک بلشکر
چون پادشاهی رسید چند اول یادگار و میرزا مراجعت بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری
از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم بمحمودآباد ایستاده و میرزا
مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل پای داده بود از آب مندری که پیش راه بود
بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مندری
آمد میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان حال آمده ایم و لشکر
بدحالست از خزاین قلعه پارهٔ برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست

کرده

کرده بدفع خصم مبادرت نماییم و بمندو که معسکر والاست قاصد بشش روز میرسد عرایض می فرستیم
تردی بیگ قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند و سلطنت را
بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر بهادر دست و پایم بهتر و الا چون حضرت جهانبانی را هوای مالوه خوش
آمده است و حدود دارالخلافه آگره خالیست بآن صوب توجه کنیم تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده
بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان
فرستاد که بودن شمایان باینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما میرویم تو بیا تا وداع کرده
بعضی سخنان گفته روان شویم او بر منصوبهٔ ایشان اطلاع داشت جواب آنچنانچه بایست داد و صباح قرب
انداخت میرزایان بخیال فاسد از آنجا کوچ کرده از راه کهات کرجی بطرف دارالخلافه آگره روان
شدند و تا لشکر فیروز بمندو در حدود جانپانیر بود سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی جانپانیر است
ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سر جانپانیر آمد و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام
لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت و در مندو بشرف بساطبوسی مستعد گشت
و صورت ارادهای ناصواب میرزایان را بعرض اقدس رسانید که حضرت جهانبانی بملاحظهٔ آنکه
میرزایان بی اعتدال نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راه چتور بایلغار نهضت فرمودند و از اتفاقات حسنه
آنکه در میان راه در نواحی چتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شدند بدولت ملازمت مشرف شدند
و آن حضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو جلی اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته
و لطف عمیم را عذرخواه گناه ایشان ساختند اصلا بر روی نیاوردند و فیض احسان را ضمیمهٔ عفو کرده سینه
بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از ناسازگاریهای زمانه که باعث توجه موکب عالیحضرت
جهانبانی ازین دیار بحدود آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاهراه
اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بود چنانچه سابقا گذارش یافت
در سوالا بازار بی سعادتی از کنج خمول برآمده سر بشورش برآوردند و همانا جمعی که برای نابینا ساختن
او تعیین شده شرایط احتیاط بتقدیم رسانیده بودند و پرگنه اکرام یافته بقنوج رفتند و پسران
خسرو کوکلتاش که در آنجا بودند امان طلبیده قنوج را بانها دادند میرزا هندال که در آگره بود بدفع این فتنه
برآمد و حدود بلگرام از آب گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون رواج کار
فتنه سازان حوص ناشناس بشعلهٔ خس مانده و در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله
فرونشست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده باو در آمد و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران

او جمع شده باز آمده بپیکار شدند درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه رسید مخالفان
او بار دیگر باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ
والا دریافت و چون موکب همایون حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگد قلعهٔ مندو را
خالی یافته دلیرانه در آمد و قادر شاه نیز بمندو متعاقب رسید و میرزا محمد فاروق نیز از برهانپور آمد و سلطان
بهادر قریب دو هفته در جانپانیر بوده بار بدیب رفت چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی قهرمان
اقبال این دودمان عالی دولت از و برگشته بود کاری که برای سود خود می اندیشید مایهٔ زیان او میگشت
چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهدات صدمات جنود عظمت کسان را با تحف و هدایا پیش
ورزیٔ فرنگ که امیر الامرای بنادر بود فرستاده استدعای آمد خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات
گذاشته رفت و سلطان بدیب آمد روزی با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیب آمد و احوال معلوم
او شد بخود اندیشید که درین وقت سلطان از مدد ما مستغنیست مبادا بعد از دیدن بعذر پیش آید
خود را مریض وا نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام در سیوم رمضان نهصد
و چهل و سه اواخر روز با معدودی بر غراب سوار شده بپرسش ورزی رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت
و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در قید ما آمد
اگر بنادری چند از و بگیریم بر جای خود دست ورزی بر سر راه آمد اظهار نمودند که آن مقدار توقف نمایند
که بعضی تحف بنظر در آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود
شد قاضیٔ فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روی بی تحملی شمشیر کشیده
او را از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب جست غرابهای فرنگ که در دور ایستاده بودند
نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند
رومی خان را آشنایی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد
و همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی میگفتند
که سری بر آورده بساحل نجات یافت بعد از ان در گجرات و دکن هر چند گاه آواز ظهور را در میان مردم
می افتاد چنانچه در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوگان باخت و ازدحام
در گرد او شد از ین هجوم نظام الملک ملاحظه نمود قصد او کرد و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد مردم
خبر کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت روزی میر ابو تراب که از اکابر گجراتست نقل کرد که ملا قطب
الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت دران ایام در دکن بود بقسم میگفت

بیقین

بیقین که سلطان بهادر بود بعضی سخنان که در میان من و او گذشته بود غیر از و کسی نمیدانست مذکور ساختم
و نشانها در دست آمد و در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گرفت باری چون
سلطان آن روز بآب فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت
سلطان پوشید در لباس رزاقی خزاین گجرات بعضی بدست تصرف خود در آورد و بعضی بدست فرنگ
آمد و جزوی بغارت رفت و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان
دعویٔ خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرهای خطیر و پنهان پوشیده بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه
بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند و مدتی بلوندی همانجا بسر برد تا آنکه عماد الملک بر سر
او لشکر آورد و هزیمت داد و از انجا بیچاره و خجالت زده روی امید بر آستان بوس حضرت جهانبانی
آورده چنانچه مجملی در جای خود گذارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریب از تذییلات مقصود
و محسنات کلامست در نورد دیده شروع در اصل مقصود می نماید چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار
الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بی باکان سر تمرد بر داشته گردن تنازع افراشته
دیده در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند و کافهٔ
ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت نهضت موکب جهانبانی جنت آشیانی
بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود چون خاطر جهان
آرای از مهمات این حدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت
بآن صوب معطوف دارند و برخلاف سابق ممالک بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت
در مملکت داری هویدا باشد و تبدل احوال و توسط اختلال بمیانهٔ اطوار ایشان راه نیابد بسپارند
و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند
و درین اثنا خروج شیر خان و فتنه انگیزیٔ آن حدود شرقی بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله که بر پیشگاه
خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره کش بود و بجهت دواعیٔ مذکور پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت
آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت قرار یافت که درین نهضت
والا دفع شیر خان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند و این شیر خان از طبقهٔ افغانان سور بود نام قدیمش
فرید ست ابن حسن ابن ابرهیم شیر اجل و ابن ابرهیم پیوسته سوداگری اسب میکرد و در زمرهٔ سوداگران
تعینی نداشت در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود و پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری
بسیار هیکری آمد و مدتی پیش رایمل جد رایسال درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی

شرف امتیاز یافت نوکری میکرد و از انجا بموضع جونه از اعمال سهرام پیش نصیر خان نوحانی که از امرای اسکندر لودی بود رفته ملازم شد و بخدمت کاردانی خودرا از همسران گذرانید و چون نصیر خان در گذشت پیش دولت خان برادر او کمر خدمت بست از انجا در سلک ملازمان بهن که از امرای بزرگ سلطان سکندر بود منسلک شد و کار او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهام بتدبیر او صورت می یافت فرید پسر او از زیاده سری و بدنهادی پسر خود را رنجانیده جدا شد و مدتی از نوکران تاجخان لودی بود و چندگاه در اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس بتقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت بدو افتاد بر زبان مقدس گشت که سلطان جنید چشمان این افغان واشارت بفرید فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت و آن دو دیگر را نوازش فرموده فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان جنید هم خود بسپارد فرار نموده درین اثنا پدر او را اجل در رسیده و اموال بدست او افتاد و در حدود سهرام در جنگلستان جونه که پرگنه ایست از رهتاس براه زنی و دزدی و مقدم کشی و سر فتنه برافراشت و در اندک زمانی بروباه بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار گذرانیده چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش طلبید او آن را دستمایهٔ فساد خود ساخته در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود و در اندک فرصت بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند درین میان حاکم بهار که یکی از امرای نوحانی بود رخت زندگانی بربست و کسی که سر رشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود شیرخان با اوباشان خود بایلغار رسانید و مال فراوان بدست آورد و از انجا باز برگشته بجای خود آمد و بر سر الغ میرزا که نزدیک سرو بود ناگهانی ریخته بحیله پردازی برو غالب آمد و از انجا برگشته بپارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به ته رفته آنجا و در آنجا متصرف گشت و در سورج گده که سرحد ملک حاکم بنگاله است با لشکر آنجا کرده تصرف یافت و آنجا و در انبز بتصرف در آورد و تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل مینمود مدتی مدید محاصرهٔ گور داشت و از غرایب آنکه شیرخان منجمی ممتاز را شنیده که راجه اودیه دارد او را طلب نمود که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد راجه او را رخصت نداد ولیکن منجم نوشته فرستاد که یکسال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آن روز در پای گنگ کلیسا

پایان

پایان خواهد شد قضا را آنچه نوشته بود همانطور بظهور آمد نظم شنیدم زدانا که دانش بسیست
ولیکن پراکنده با هر کسیست ۰ و درین ایام که رایات نصرت بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سری را از اندازه گذرانید اینست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمهٔ کار و عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقیر علی که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی بود بضبط دار الملک دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه اگره بعهدهٔ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت کابلی که جایگاه او بود رخصت یافت که در انجه و دبوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نور الدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بحراست او نامزد گشت و فی الجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه بصوب شرق روی بنهضت فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرای بزرگ بیگ جابوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ و ابراهیم خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و میرک بیگ و حاجی محمد باباقشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از راه بر و بحر لشکر فیروزی اثر میرفت و آنحضرت خود گاهی بر کشتی نشسته و گاهی بر اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ چناده که شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و از انجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب عالی در نزدیکی جناده رسید گرد خجلت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا بیاید همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید جمعی را از امرای معتبر باستقبال فرستادند و چون آن مسافت یکروز در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا را از راه احترام باوردوی معلی آوردند و آن روز میرزا بموجب حکم پادشاهی بخیمهٔ خود فرود آمد و روز دیگر بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت امتیاز یافت و دو مرتبه در یک مجلس

بخلعت خاص و کمر و شمشیر و اسب سرافراز شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیئات را حسنات
خریداری کنند و بدیها را در عدد نیکویی بشمارند در خانهٔ کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او
فراخور عصیان میرسد هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند این صفت نسبت
بسلاطین که ظل الله اند مناسبتر و مطابقتر است که درگذشتن از گناهان ضرری بسعت رحمت
و فسحت دولت ایشان نمیرساند و نامرادی که شرمندهٔ افعال ناشایسته است او را از وبال
عقوبت پروانهٔ نجات می بخشند مخلص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان
بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی بنیکویی پیش آمدند
والحمد لله که حضرت شاهنشاه زمانرا این خصال شایسته و اخلاق سنجیده بلکه فطرت عالی
و ذاتی عنصر قدسی است و در اجرای سیاسات چندین بملاحظه و تأنی است که هیچ پادشاه
والاشکوه از دور آدم تا این دم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شگرف نامه
اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی آن نسبت را روز بروز افزون گرداند و بنتایج این شیمهٔ کریمه
بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو
اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناده گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب
بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار بدست آورد و چون موکب گیتی ستانی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناده نزول فرمود رای عالم آرای بر تسخیر قلعه قرار
گرفت و رومی خان که در فتح حصون و قلاع ساودی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از فتح مندسور
از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میرآتشی سربلندی
داشت بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعه های پخته بر روی تخته آنچنان سطحه
مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شکاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت
حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که باتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه
آمد قطب خان پسر شیرخان از انجا فرار نموده و سایر اهل قلعه امان طلبیدند و قلعه بتصرف
اولیای دولت برآمد و امان یافته ها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی
خانرا معتبر داشته باو بخشیده بودند اما مؤید بیگ دولدی از نزدیکان بساط عزت بود قبول
دستهای ایشانرا که بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهی است اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد
حضرت جهانبانی ملامت فرمودند رومی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و اعتبار و جاه

وافزونی

وافزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب سرنوشت محسود روزگار
شده و مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغت یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت
والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیرخان استغاثه نمود و این
معنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعی توجه عالی آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر
ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز یافت بخشید و چون این یورش والا مصمم گشت جونپور
و آنحدود بمیر هندو بیگ که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند چناده به بیگ میرک عنایت شد و سامان و سرانجام
آن دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصهٔ تنیه مضرب خیام گردون
قباب شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آن
حضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آیین ملک گیری بروش فیروزی یافتن
بر حصول مأمولی هر آینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است و باعث
ویرانی و تباهی سپاهی والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در
بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد
بود آنحضرت بجهت نگاه داشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت کنکش او بر حکم نهضت
رایات جهانگشای فرمودند در بهاگلپور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار
کس از آب گذرانیدند که از ان طرف آب میرفته باشند چون ساحت کهگر معسکر اقبال شد خبر آمد که
جلال خان پسر شیرخان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود با خواصان برمزید و سرمست خان
و هیبت خان نیازی و بهادر خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبهٔ گوهی که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله
است مضبوط کرده آهنگ فتنه دارد و حقیقت معامله آنکه شیرخان باستماع توجه رایات
عالیات جنگ را بهیچ وجه بخود قرار نداده راه چاره کند پیش گرفت که چون موکب عالی به بنگاله
درآید ازین راه بهار و آنصوب رفته شورش افزاید و هم اموال بنگاله را بمامنی رساند و جلال خان
و جمعی را نزدیک گدهی گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی کشا نزدیک رسد بشیرپور
برسم اینها خود را بایلغار بمن رسانند و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی
از بهاگلپور ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرام بیگ و نهال بیگ و درویش بیگ
و کرک علی بیگ و بجله بهادر و با جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیین فرمودند چون عساکر
پادشاهی بنواحی گدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر اردو آمد

این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قایم سازند
لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه بیر امتحان چند مرتبه بر کشته بر سپاه
دشمن تاخت و روی سپاه را از هم کسلانید و جنقلشهای دلیرانه کرد از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی
کوتاهی شد و کارها بر حسب دلخواه انتظام یافت علی خان مهادنی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت
بپایهٔ والا شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسی رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند و در عین
توجه کشتی بحرآرا که بجهت سواری خاصه بود در کهلکام غرق شد و چون موکب عالیهٔ پادشاهی نزدیک افغان
تبه روزکار رسید این سیه بختان فرار نمودند آنحضرت میرزا هندال را که نزهت دیرینه باو نامزد شده
بود بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجاکیر تازه خود رفته بسامان لایق از انطرف بنکاله درآید
و حضرت جهانبانی از انجا کوچ بکوچ متوجه بنکاله شد و شیرخان با سایر افغان خاصه خزینهٔ بنکاله را گرفته
از راه جهارکند بحدود رهتاس آمده بروباه بازی قلعهٔ رهتاس را متصرف شد و مجملی ازین سرگذشت آنکه
چون بحدود رهتاس که قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام رسید براجه جنتامن برهمن حاکم قلعه
کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داده و طرح یک جهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار
افتاده است میخواهم که مردی بجای آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان
خود سازی و بصد زبان جاپلوسی و نیرنگ سازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد
این بیگانه ملک ششصد دولی سرانجام داد و در هر دولی دو جوان مسلح را در آورد و بآن طرف دولی
کنیزانرا کماشت و باین حیله را سپاهی را در آورد قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را دران قلعه
کذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنکاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنکاله را خوش
کرده بعیش و شادمانی نشستند و عساکر اقبال ملکی معمور و وسیع را در یافته انصاب بی پرواتی
سرانجام دادند و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود
راه داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دار الخلافه اکره شد هر چند مناشیر نصیحت فرستادند
سودمند نیامد پس از روز چند در دار الخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد و در خلوتخانه دماغ بی فر
ایزدی سودای سلطنت می پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد کشودند و آمده بنارس را
محاصره کرد و باندک فرصتی بنابرین را تصرف خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از انجا روانه جانپور
شد جانپور را بابا بیک جلایر پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت میر هندو بیگ باو مکرمت فرموده
بودند در قید ضبط در آورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیک پسر ابراهیم بیک جابوق از اوده

عزم بنکاله کرده میرفت آمده همراه شد پیوسته اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبکار نبرد و پیکار
میبود جلال خان این خبر را شنیده با دو سه هزار کس ایلغار کرده رسید و یوسف بیک سپاهی لشکر دیده
مستعد جنگ شد هر چند همراه کرفت مخالفان و قلت خود را کفتیم فایده نداشت و در نواحی جانپور مردانه
شربت واپسین درکشید مخالفان روز دیگر آمده جانپور را قبر کردند و بابا بیک جلایر در نکاهبانی داد مردانگی
و کاردانی داد و حقیقت احوال میرزایان و امرا نوشت و عرایض متواتر نیز بدرکاه معلی ارسال داشت
و میر فقیر علی از دهلی بدار الخلافه اکره آمد و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد و بعد از گفت و گوی بسیار
میرزا را از اکره برآورده آنطرف آب کذرانید و محمد بخشی را بران داشت که آنرا در وقت کبجا امداد میرزا نماید که
بزودی بجانپور خود را رساند و از انجا میر فقیر علی رخصت گرفته بحدود کالپی رفت که یادکار ناصر میرزا را
مستعد لشکر سازد و در حدود میر بازان باهم اتفاق کرده پیشتر روانه شوند و مقارن این حال خسرو
بیک کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیک و میرزا نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنکاله
فرار نموده پیش میرزا نور الدین محمد که او را در قنوج کذاشته بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا
هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان نمود میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوب
محمد غازی توغبای که از معتمدان میرزا هندال بود فرستاده شرح آمدن امرا بیادکار ناصر میرزا و میر
فقیر علی نوشته روان ساخت و امرای خود پیش میرزا نور الدین محمد انتظار جواب نبرده بکول که
در مواجب زاهد بیک بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت کوته اندیشان تنک
بحرام زبان هذیان کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اید
بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم و اگر نه پیش کامران
میرزا میرویم و آنجا کامروایی و دستکامی در کنار ماست محمد غازی توغبای آمده پیغام امرا بمیرزا هندال
رسانید و گفت یکی از دو کار ناچار است یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نوازش
یا بهانهٔ امرا را گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسودای محال میخارید این معنی را از
مغتنمات دانسته بوسیلهٔ مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته
دلاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد چون تفرقه بنارس و جانپور و آنحدود بمسامع علیهٔ
حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادهٔ طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعاظم
مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف پادشاهی بود از بنکاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را
بدار الخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده را باز آورد بزودی در استیصال

افغانان یکدل و یکزبان سازد در چنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای سودمند پیش دارند و نزدیکست که میرزا هندال را از جادهٔ قدیم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رصد میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال منزل خود درآورده شیخ سخنان سنجیدهٔ دولتخواهانه گفته میرزا را بالعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی آورده که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسب و یراق جنگ را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست خزینه نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوانست همه را بدلخواه سرانجام میدهند چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نور الدین محمد از قنوج بایلغار آمده و بهانه که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت امرا شد و مرتبهٔ دیگر محمد غازی توغبای را پیش امرا فرستاد امرا همان سخن معاودت نموده گفتند و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را که فرستادهٔ پادشاهست و صلاح کار ما بر هم میزند علانیه بقتل رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکرو شده اید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمده و باتفاق میرزا نور الدین محمد داعیهٔ ناخجسته مصمم شد و میر نور الدین محمد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته در آب گذرانده در ریگستان که نزدیک شاه باغی بود گردن زدند و امرای مخذول العاقبة آمده میرزا را دیدند و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و بیشتر کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار اغاچه والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد و زبان حال این مضمون میسراید که

باد ست نصیحت کسان در گوشم ° اما بادی که آتشم تیز کند °

چون میرزا خطبه بنام خود خوانده پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت قباب جامهٔ کبود در برداشت میرزا گفته باشد که در چنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که در بر کردهٔ آن عصمت قباب از روی دوربینی گفت من ماتم ترا میدارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم کردهٔ کمر بر هلاک خود بستهٔ محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشید در بارهٔ من چرا توقف دارید میرزا استمالت نموده همراه گرفت و یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی این قضیهٔ ناگوار را شنیده از حدود کالپی براه گوالیار ایلغار کرده و خود را بدار الملک دهلی رسانده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز آباد است رسیده بود که ایلغار ناصر میرزا و میر فقیر علی بجانب دهلی رسیده میرزا و امرا اکنکاش کرده و بتصرف دهلی متوجه شدند اکثری از جایگیرداران حمد از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ بکوچ

رسیده

رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی در قلعه داری کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقعه نوشتند التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شد چون بحدود قصبهٔ سهنت رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود دار الخلافه اکره شتافته میرزا کامران چون قریب بدهلی رسید میر فقیر علی آمده میرزا کامران را دید و میرزا یادگار ناصر میرزا باکره آمد از عصمت قباب اغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن کدبانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد و میرزا بآیین لایق پیش آمد و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنهٔ شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمای این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت بیداری نیافتند الحاصل چون بمیامن تأییدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جایگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه فسحت آباد عالم از آن قسم بی باکان خالی نباشد سر آشوب و شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنهٔ غنوده مژگان فرو هشته را بالا کند اختلال در مبانیٔ اختلال احتیاط راه یافت چنانچه چیزی که اعتماد را شاید بمعسکر اقبال نمیرسید و اگر از بسیار معلوم یکی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رسانید چه نقش چنان نشسته بودند که حرف ناملایم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنهٔ هندوستان بوسیلهٔ دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروف موقف عز حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعا هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ میفرمودند آن بیدولت روش کهنه عمله باطل اندیش در میان آورده ارادهای تباه پیش گرفت و از تیره رایی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را معاونت او گذاشته و در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازهٔ مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دار الخلافه اگره شنود از جونپور دست باز داشته متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکهند که

آمده بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید و اگر نقش چنین ننشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد و از عقب
درآید و قصد شبیخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی به نزهن رسید شیرخان یکی لشکر و بی سرانجامی
اردوی معلوم کرده شیرک شد و بالشکری فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک لشکر از ظهر
قابو میطلبید و هیچ کس را مجال آن نمیشد که از نیرنگ سازی غنیم واقف شود این علی قراول بیکی رفته
خبر متشخص آورد و بوسیلهٔ میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی از آب گنگ
عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر
اقبال شعله افروز نایرهٔ غضب پادشاهی شد از کمال سطوت قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند
هرچند بعرض معروض شد که درچنین وقتی که بی سامانیٔ عساکر اقبال که بادپایان گیتی نورد چندین مسافت
بعید را پای در گل پیموده اند در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم
استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است لایق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته
و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب
گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند و باید دانست که رسمیست قدیم و قاعده ایست
مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه بیکی مقرر ساختند بیشتر از آن ابواب ناکامی
کشاده زکشاکش اندازند تا خوشحالیٔ آن گوهر یکتا از جا ببرد و بتدارک آن عزم پرداخته کار باعتدال آرد
بنابران چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانبانی که از جیب قابلی بهادر در عالم مثال آگاه دلارا
نموده بدولت انتظار سرافراز گردانیده بود نزدیک رسید هرآینه اگر بیشتر از آن نامرادی چند بظاهر
روی نماید چهرهٔ تأمل خردپروران دوربین خراشیده نگردد و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان
کرد از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد بنابران برخلاف مصلحت دید اولیای
دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد و در موضع بهتیه از مضافات بهوجپور با شیر
خان تقابل اتفاق افتاد در انجا سیاه آبیست کنباس نام درمیان دو لشکر واقع شد موکب عالی
آب را پل بسته عبور فرمودند هرچند لشکر پادشاهی اندک به بی سامانی بسیار بود پیوسته در قراولان
طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره میبود و افغانان از هر طرف بقتل
میرسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید و برادران گرامی که هر یکی گشایش اقلیمی را سبب
بود از کوتاه بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فائز
نگشتند و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد هرچند مناشیر

نصیحت

نصیحت می آمد نقش آن الواح الٰهی در ضمایر این آهنین دلان صورت نمی بست و شیرخان از روباه بازی
کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده گاه در صلح میزد و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد
تا آنکه بغیرت و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را باسباب آتشبازی او برگذاشته خود منزل عقب رفته
نشست و عساکر پادشاهی که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات مکرافزایی آن حیله اندوز واقف
نشدند و پس رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امری میخواهد که طاری شود بی پروایی بارکان کارآگهی ملحق
میگردد و ازین سبب در شرایط نگاهبانی تهاونی عظیم راه می یابد تا شبی که پیش محمد زمان میرزا بود از رو
غفلتی تمام واقع شد آن روباه باز که فرصت را در کمین بود شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی
پیدا شد لشکر خود را سه طوب داشت یک طوب خود و یک طوب جلال خان و یک طوب خواصخان
لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن اسب و جبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه
اطلاع یافته حیران نقش نگارگاه تقدیر شدند سررشتهٔ تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری
بابای جلایر و تردی بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را
برآرند آن دو و فاکیش غیرت اندیش بر در سراپردهٔ عزت شربت گوارای شهادت درکشیدند و میر
پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپردهٔ عزت توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شده
بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از انجا که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن مآل بود
ساحت حریم حرم عفت را عواطف خیال بداندیشان نتوانست پیمود غبار اندیشهٔ تیره جانان
بر حواشیٔ سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس آلهی از تقدیس
رفعت بدورباش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوتخانهٔ عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر
آن تیره درونان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قبا را در کمال صیانت و پرده پوشی با بروی تمام
روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره
چون نهنگان دریانورد بآب زدند قضا را از اسب جدا میشود مقارن این حال چون نگذاشت ایزدی
حافظ احوال آنحضرت بود سقایی خضر راه ایشان گشت و به دستیاریٔ شناوری او ازین گرداب
فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا ازوی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید
نظام فرمود که نظام اولیایی و عنایت و مرحمت بجای آورده باد وعده فرمودند که چون سلامت بر تخت
سلطنت نشینم تا نیم روز ترا پادشاهی میدهیم و این قصهٔ پرغصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش
بر ساحل آب گنگ بر گذر جوسه از ممکن تقدیر پرده گشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد پرعلی و مولانا

قاسم علی صدر و مولانا جلال سوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا
عسکری و معدودی انعطاف کرده بدار الخلافه نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران بآستانبوس عالی
سرافراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده سر افکنده
از الور آمده ملازمت آن حضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او
نیاوردند و بتفقدات بی پایان که زیاده از اندیشهٔ بشری باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی
بی تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سرانجام آلات و
ادوات تلافیٔ اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبهٔ علیه
مشرف میشدند و درین اثنا سقاءِ پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی در پای تخت حاضر گشت
حضرت جهانبانی که تاج ده تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقاءِ بی نوا را از دور
دیدند فی الحال خسرو عهد خود را بر سریر وفا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آنحضرت را
راه خالی ساخته سقا را بموجب وعده تا نیمروز بر تخت نشاندند و با تخت نشین ملک نیمروز
برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را که ظرفش گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته
بحکمرانی پایهٔ امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او
و قبلهٔ او بر داشتند هر حکمی که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت با مضا
مقترن گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایات ظاهر ساخت
و خاطر آزارجوی را بهانه بدید آمد و بعد ازین قضیه از روباه بازیٔ شیرخان قصد بنگاله کرد
تا حد بهار آمد متوقف شد و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتی
با جهانگیر قولی بیگ جنگ در پیوست داد و داد جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدم شجاعت پیمود اما از انجا
مشیت الهی و حکمت ازلی نقشبند صورت دیگر بود تمامیٔ امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته ننمودند
و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قولی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه
نتوانست قدم ثبات افشرد روی گردانیده بزمینداران پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست بر آمد او و جمعی
کثیر بصحرای نیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده دست فتنه دراز ساخت بحدود جونپور
آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود در آورد و قطب خان که پسر خرد او بود با جمعی کثیر از اوباش
بر سر کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین
خان اوزبک که آنحدود بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی

مجال

مجال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیرمردان معرکهٔ دلاوری در برابر آن روبه صفتان حمله کرده
در آمده جنگ عظیم کردند و بتاییدات فتح غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی
در دار الخلافه آگره بسرانجام سپاه نصرت قرین و گرد آوریٔ دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح
بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود میرزا کامران بزلال نصایح شستند
چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود و چندانکه زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آیینهٔ روزگار او
بهیچ روی بدید نیامد و در چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش بود در چنین
هنگامی که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود از دولت تفضل و احسان حضرت
جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب رویه در حیطهٔ تصرف داشت با چنین پادشاه
مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متقدر و مقصر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت
و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کردار بر وعاید
ساخت چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از ان بطرز اجمال بقلم توضیح
در جای خود گذارش یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد ع چو اختر میگذشت آن فال شد راست
بیماری چند مزمن پیش آمد و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه نگشته بر مهلک ناخشنودی منعم و ولی
مفضل خود اصرار ورزید اولاد خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و از قبلهٔ اقبال گردانیده انداز
او خود روان شد و وبال خسروان که جلب مضرت دوست و جذب منفعت دشمن باشد باعث ویرانی
گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و اینچنین قانونی از دست میدهی
مردم خود را همراه کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم پادشاهی بدراهی داده همراه
خود ببرد و میرزا حیدر بن محمد حسین گورگانی که خاله زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و همراه میرزا
کامران بدار الخلافه آگره آمد شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز
گشته میرزا کامران بیماریٔ خود را بهانه ساخت و او را بهمراهیٔ خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا
کامران میل نموده در مقام عذرخواهی شد و از بی فکری حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی
فرمودند که اگر نسبت خویشی منظورست از طرفین علی السویه است و اگر ارادت و اخلاص است
این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و مردانگی است خود باید که همراه شوی که ما بر سر غنیم
میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری مینماید تو طبیب نیستی و دارو شناس که همراه روی و آنکه
میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسدست چه از بار پس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود

کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت و نیز از دو بیرون نیست اگر ما را فتح شمایان را چه رود
کدام اثر که از شرمندگی سر از زمین بر نتوانید برداشت که مردن برای زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله
حال برخلاف اینست بودن شما در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغ
خبط یافته یا خیانت ورزیده وحق را ازو پوشیده از راه خوش آمد در آمده است الحاصل میرزا بدلالت
بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی معزز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت
خود سه هزار کس را بایاشلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت
توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه اگره بسمت ممالک شرقیه بدفع شیرخان
و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافته چون کارآگهان بدایع طراز
نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر بند اکنون کار بر مراد نشود جای شکر ست نه مقام شکایت
ولهذا ایزد جهان آرا اتفاق ازچنین برادران گرامی برداشته و جمعیت را متفرق ساخت و آن حضرت
با لشکری اندک متوجه بسیاری از لشکر دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود
قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشت و چون موکب عالی ببهوج پور رسید شیرخان با لشکر
انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند
و در اندک زمانی برگذشتند ببهوج پور پل بستند بسته شد و جمعی از یکه جوانان تره جلو قریب صد و پنجاه
نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسبان بی زین سوار شده بآب زدند و مانند شیران دریا
از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان دریانورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته
جمعی کثیر را منهزم ساختند و داد مردی و مردانگی و پهلوانی داده بر سودای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند
چون نزدیک بآب رسیدند افغانان فیل کرباز نامی را که در جنگ خوسه بجانب فوج عدو مانده بود
بشکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا در هم شکست در آن
وقت از اردوی معلی رها کردند که قوایم فیل کرد باز را خود ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بودند
هزیمت یافت و جوانان فدایی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح در آن دیدند که کنار آب
گرفته بقنوج روان شد بملاحظه وتأنی کوچ بکوچ میرفتند و در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد
طوبی از طوبخانهٔ پادشاهی سر دادند کشتیٔ کلان مخالفان در هم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر
شد و مدت یک ماه زیاده در نواحیٔ قنوج تقابل نمود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران اولغ
میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان بحضرت جهانبانی صاحب قرانی منتهی میشود و نبیره و دختری

سلطان

سلطان حسین میرزا اند و بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلندی بوده و بعد از
شنقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند چنانچه ایمائی برین
معنی گذارش یافت چون ستیزه باطل را رونق و بهایی نباشد و ستیزه کار با ولی نعمت کامروا نه کار ناساخته
باز بعتبهٔ علیه حضرت جهانبانی آمده سجدات عبودیت بتقدیم رسانیدند و آن حضرت از کمال مروت و فتوت
گناهان کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی
این ناسپاسان بدنهاد افتاده بودند باز از بی دولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دایرهٔ
قرار و اصطبار بیرون نهادند و راهنمای گریختگان دیگر شده راه گریز به بی دولتان نمودند و بسیاری از مردم
طریق حرام نمکی سپرده خود را بکناره کشیدند رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنین مقتضی
گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتی که از پردهٔ غیب چهره کشا باشد جلوهٔ
ظهور نماید و اگر درین مقصد تاخیر رود کاه طور دگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهمین
عزیمت که سد راه رفتن مردم نماید پل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندق زده ارابها طوبخانه در جای
خود انتظام دادند و مور چلهای قسمت فرمودند شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق
زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف بر آمده کارزار میکردند درین اثنا تحویل سرطان شده موسم باران در رسید
و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام عالی
بود از آب باران لبالب شد ناچار فضایی بلند که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد طلب
کردند تا سراپردها و طوبخانه و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت صباح که روز عاشورا است
افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق بر آمده پیش آید بجنگ پردازند اگر بحال خود بماند
بجایی که جهت نزول مقرر شده فرود آیند دهم محرم نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها
آراستند محمد خان رومی و پسران استاد علی قولی و استاد احمد رومی و حسن خلقات که سرکار
داران طوبخانه بودند هر کدام کردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند قول بوجود شریف
آن حضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری برانغار سرگرد
و یادگار ناصر میرزا جوانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدیٔ خود می نویسد که آن حضرت در آن
روز مرا جانب چپ خود که یمین من بر یسار آن حضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند
شیرخان نیز پنج طوب ساخته بر آمد و جوق که در کمیت بیشتر بود بیرون خندق ایستادند و سه جوق
متوجه لشکر شدند جلال خان و مست خان و تمام نیازیان روی بروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان

وبهادر خان ورادی حسین جلوانی وجماعهٔ کرامی مواجهٔ یادکار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند
وخواصخان برمزید وجمعی دیکر مقابل میرزا عسکری شدند اوّل جنک میان میرزا هندال وجلال خان
اتفاق افتاد وجلقتهای دیکر بظهور آمد جلال خان از اسب افتاد وجوانغار پادشاهی غنیم خود را برداشته
برغول ایشان زد چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد خواصخان وهمراهان
او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند وبمجرد حملهٔ افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند
وآنحضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هر چند حسابی نیست پادشاه
خود مرتکب جنک شود امّا درین وقت مرد آزمای جودت جلالت وحدّت شجاعت کجا میکذارد که عمل
بر قانون شود چنانچه دو تیره درین کارزار بدست آن حضرت شکسته شد وداد مردانکی دادند اما برادران
برادری بجان نیاوردند وامرا قدم رسوخ در دایرهٔ ثبات نکاه نداشته از وخامت تقصیرات خود واهل
شدند وچشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند وآن بزرکوار صورت ومعنی که بدیدهٔ حقیقت بینا
وبمشاهدهٔ اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم پر نفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند
همانا که بخاطر غیور عبور کرده باشد که بیارکی ومردانکی بشهرستان عدم شتافتن وسمند حیات را بمنزل
فنا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا بدشمنان دوست نما وبایشان بنفاق در ساختن ونرد رد
وبدل بحریفان کنج باز باختن از آبی که باین بی آبرویان خورده شود سراب اولی چنانچه از روش تاختن
بنفس نفیس خود در نظر اهل روزکار صورت این معنی غایت ظهور داشت وبعضی از دولتخواهان
یک جهت دست شفاعت والحاح در رکاب دولت زده بروز آوردند این حرف نظر بوسایل
عالم اسباب میکوییم والّا در عالم تحقیق بر آرندهٔ ایزد جهان آرا سبب چون صعود کوکبهٔ ایجاد
وعلو طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص ومکان مخصوص نزدیک شده بود دادارِ
بدایع آفرین اینچنین نیرنک هویدا ساخت کروهی از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید
آکاهی وتنبیه احرارست نه از قسم پاداش که دار چنانچه نزد حکما مقررست که حوادث روزکار نسبت
بخواص بمنزلهٔ صیقل است ونسبت بعوام بجای زنکار طایفهٔ از روشن ضمیران پاک طینت وسیرت را
مظنه آنکه این سانحه نقش تربیتی است چون کارکنان کارکاه تقدیر مستعدی را بپایهٔ بلند میرسانند
نخستین اورا جامع مراتب کونیه از شادی وغم وصحت وسقم وراحت ومحنت وبسط وقبض میکردانند
تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود وبرخی از تیز روان عرصهٔ شهود بر آنند که غرض ازین ابتلا آنست
سنّت الهی بران رفته که هرکاه سعادتمندی را عطیهٔ عظمی کرامت میشود وزمان حصول این دولت علیا

نزدیک

نزدیک میرسد در پیشکاه آن وقت مورد محن ومصروف فتن میسازند وکرد نقصی بر اذیال جاه
وجلال او می نشانند تا چون بر درجهٔ کمال وذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او
کردد وروشنتر بیان کنم که چون اوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسی ومطالع بشری که طینت قدسی نسبت
حضرت النقوا حامل آن کشته بود ودر مکامن بطون وظهور افراد مشوع جلوه کر شده قدم در عالم
ملک وشهادت می نهاد بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف تربیت میافت واکنونکه
زمان ظهور مقصود اصلی از ان نور که وجود اقدس حضرت شاهنشاهی است قریب شد قضیهٔ نامرضیه را
سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای کارکاه ابداع چنین کار فرمایی کرد اکنون از پرده کشایی
باز آمده وبسر سخن می آید وبالجمله چون شکستی که درستیِ جهانی را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنارِ
آب کنک که تخمینا یک فرسخ بوده باشد امرا بی جنک رو کردانیده شتافتند جزای کافر نعمتی وحق
ناشناسی یافته غریق کرداب ناکامی شدند وسفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بموج
خیز فنا دادند وحضرت جهانبانی بقدم ثبات وتمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند وبکنار دریا
از فیل فرود آمده راه بر آمد ملاحظه مینمودند چون کناره بلند راه بر آمد میسر نمی شد یکی از سپاهیان از غرقاب
نجات یافته در آنجا رسیده دست مقدس آنحضرت را کرفته بالا آورد ودر معنی بدستیاریِ سعادت
جاودانی بخت دولت بخود کشید آنحضرت نام ومولود او می پرسیدند او بعرض رسانیده که نام من
شمس الدین محمد ومولود من غزنی است از ملازمان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک
جمعیت یافتکان نوید دولت درج ساخت وباین نیت اسب خود را پیش کشید وبمواعید الطاف
پادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی از انجا متوجه دار الخلافه اکره کشتند ودر اثنای راه
میرزایان آمده همراه شدند چون بحدود موضع بهنکانور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید وفروخت
بر مردم پادشاهی بسته در مقام بی هنجاری در آمدند چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او مینمودند
حقیقت این معامله چون بعرض معلّی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری ویادکار ناصر میرزا وهندال
میرزا رفته باین کروه شقاوت پیشه دستی نمایند وتادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار وپیاده ازین
کروه شقاوتمند فراهم آمده بود حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود ویادکار ناصر
میرزا قمچیِ چند انداخته میکوید که از بی اتفاقی شمایان کار باین جا رسید هنوز متنبه نمیشود ویادکار ناصر
میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند جنک عظیم در پیوست وجمعی کثیر از کوران بی سعادت
بقتل رسید ومیرزایان سه نموده مراجعت کردند ومیرزا عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد

وازانجا حضرت جهانبانی ایلغار فرموده باکره نزول فرمودند اطراف ممالک برهم خرد بود فتنه از هر طرف سر
برداشته صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سادات صفوی بکمال عقل و علم متفرد و باکرام
واجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای قرار بآن یافت
که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی
وتدارک درآمده کمر نیکوخدمتی بربندد و هر آینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد و باین عزیمت صایب از انجا متوجه
لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل شتافت و میرزا هندال بالور رفت و هجدهم محرم این سال
قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساخت دهلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعی
کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور از انجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه
در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اقدس دریافتند و در بیست و سیوم ماه حضرت
جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند اهل قلعه در بروی آنحضرت بستند و ابواب شقاوت بر خود
کشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در هفدهم صفر
موکب والا بشهر مند ورسید و در بیستم این ماه میر فقیر علی در اثناء راه محمل حیات بربست و چون موکب
عالی در حوالی لاهور قریب وادی دولتخواهان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت آنحضرت
در باغ خواجه دوست منشی که دلکش ترین منزل لاهور بود بدولت فروز آمدند و میرزا هندال در باغ
خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل
رسید در خانهٔ امیر ولی بیک نشست و درین والا دولتمند سعادت منش شمس الدین محمد بر کنارهٔ
دریا دست داده بود آورد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و در غرهٔ ربیع الاول نهصد و چهل هفت
تمامی برادران گرامی و امداد با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه
نمیشدند و کمر صدق درمیان همت نمی بستند و در هرچند گاه ملازمت حضرت جمع آمده کنکاش میکردند
و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند و اکثر اوقات خواجه
خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق و میر ابو البقا داخل کنکاش میبودند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان
دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی بران محل سعادت
ثبت نمودند و چون این وثوق و اختتام رسید شروع در کنکاش کردند آنحضرت در هر باب نصایح بلند
و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طایفه که از جادهٔ قویم اتفاق
عدول کرده اند بر همکنان روشن است علی الخصوص درین نزدیکی سلطان حسین میرزا در خراسان

کوس رحلت زد هجده پسر کامکار اقبالمند گذاشت با چنان دولتی مستقل و سامان موفور بی اتفاق برادران
ملک خراسان که چندین سال بیامن معدلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته
بشاهی بیک انتقال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری نمانده و همه فرزندان
میرزا بالسنه رفت و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستان
بدین وسعت ز ابچه مشقت گرفته اند اگر از بی اتفاقی شمایان از حیطهٔ تصرف برآمده بدست چنین ناکسان
درآید دانایان شما را چه گویند اکنون درین باب سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون
باید آورد تا درمیان خلایق سربلندی حاصل آید و موجب گردآوری بر رضای ایزدی گردد و هر یک از اصحاب
عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهد قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس خود حرف
سر انگشت میرزا کامران گفت آنچه بخاطر من میرسد که آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند
در خیال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم راضی برداشته بکابل برم و بهامنی رسانده باز آمده ملحق گردند
و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان صورت نمی بندد و مناسب آنست که
بحدود دیگر رفته آن ولایت بدست آریم و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد
کار ما با نتظام آید و تخلیص این ملک باحسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که
تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه سارنگ دامنها را محکم ساخته بنشینند و من متعهدم و باندک تقویتی
در دو ماه کشمیر را متخلص سازم چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی
محفوظ تر از ان نیست چهار ماه می باید که شیرخان برسد با کردونها و ضربزنها که اعتضاد و محاربه دست
بر کوهستان نمیتواند در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافق نبود
سخن ناتمام شده مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن درمیان می آمد آنحضرت نصایح ارجمند میفرمودند که
شاید میرزا کامران از چراغ خرد روشن شود و از تیره رایی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود
برنمیگشت و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفته که گوشهٔ عشرت را غنیمت
شمارد پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را بیدار نمی ساخت
بظاهر دم از موافقت میزد و میگفت بفلان ساعت مسعودی برآییم و از یکدلی و یکرنگی به پیکار مخالف
کمر همت می بندیم و از راه باطل اساس مخالفت را استوار میساخت تا آنکه از حیزکی و تیره رایی قاضی
عبد الله صدر خان را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد استحکام دهد و پیمان محبت با و
بندد و کام خود را از مدد دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر بدستور سابق بر من مقرر

مقرر دادند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانید شیرخان بعد از ین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش
نمی نهاد و این قضیه را از مساعدات بخت خود می شناخت و اندیشه مند بود که اگر پیشتر رود
مبادا کار بر او تنگ افتد و از جمعیت که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس داشت
درین اثنا صدر بدر قدر که با دنائت فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان که بدار رشد
برو بازی بود صدر را گرم را دریافت و از مژده بی اتفاقی و اریکه دل بهزار دل شده جواب
او را موافق مدعای میرزا گفت و این بی دولت تحریص پیش آمدن مخالف نموده مقدمات
خذلان درمیان آورد شیرخان حیله سازی را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته
باز گردد میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دیده و در آنروز جشن داشت و حضرت
جهانبانی نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای کوته اندیش خام طمع با رهنمائی سعادت را
پیش شیرخان فرستاد درین مرتبه این نمک بحرام بکنار دریای سلطانپور رسیده
صرف نادولتخواهی درمیان آورد و شیرخان را برگذشتن آب دلیر ساخت درین اثنا مظفر
ترکمان که بقراولی بنواحی آب سلطانپور تعین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان
پور عبور کرد جلیده بیک برادرزاده من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بوده
بشهادت رسید اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که پایان بود
عبور فرموده کوچ بکوچ تا کنار آب جناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم
یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند و در آن
هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت
لاهور گذاشته بود خواجه حاجی محمد ابدال ماکری و ریکی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالفت والی آنجا نموده
بحدود لاهور آمده بودند که با آشنائی میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را
در تصرف خود درآرند و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نبست و در وقتی که میرزا
هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره توجه نمود
میرزا بکوشش تمام از دار الخلافه بیاشلیقی با جو چک که از عمده‌های میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که
بدرقه امرای کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند با جو چک در رفتن مساهله
نمود تا آنکه قصه پر غصه گذر جوسه که چشم زخم دولت ابد پیوند بود بزبان عالم افتاد مشار الیه فسخ
عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهره و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر امری می بودند آن

ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر مرغبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت
جهانبانی میرسانید و خاطر اقدس را روز بروز بسیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود درین ولا موجب
آن رخصت دادند که اولاد میرزا با جمعی بنوشهره و راجور رود اکثر امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر
میکردند آمده ببینند سکندر توبچی با مردم خود که جاگیردار نزدیک آنجا بود در دست آمده ملحق میشود
و چون بقصبه رسیدند میر خواجه کلان بیک که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکومک رسانید و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیک
بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب گردیدند و آن حضرت
در کنار دریای جناب بودند که میرزا کامران عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه
کابل شدند و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا در حدود ملتان صیت تفرقه شنیده
برلب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب نهصد و هفت حضرت جهانبانی را که
عزم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده
بجانب سند بردند خواجه کلان بیک که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده
بود از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه شد و سکندر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید
و در رجب نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند
و بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی قابلی باغوای بیک میرک که از ملازمت شده
بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبدالله
با چندی از افغانان رسید و قراولان میرزا هندال ایشان را پیش میرزا آوردند افغانان رسید و رکار بقتل
رسیدند و عبدالله تیره بخت که بنفس نفیس عمرش مانده بود بشفاعت میرزا با دوست از سیاست نجات
یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمیدانستند که چه کار کنند و کجا روند
از بخت و سعادت جدا گشته و هم صحبتی دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه مقصود را
پی نبرده ماتم و متحیر میگشتند و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند و بتخمین و قیاس راهی
میرفتند آب نایاب و غله هیچ جائی بدرقه تحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل میشد با آنکه روزی
آواز نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا
قدمی در وادی طلب میزدند حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را که از همراهی میرزا کامران جدا درین یورش
مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام

ده و سخنان سعادت بخش خردافزا گفته میرزایان را باستلام عتبه علیه هدایت بخشید میر بموجب اشارت
عالی میرزایان را اندرز پذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه
ولایت بکر شد و خواص خان و فوجی عظیم از افغانان در دنبال می آمد هر چند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود
دلیری نمی کردند و در اواخر شعبان که اردوی والا به ... رسید امیر سید محمد باقر حسینی که دیباچه سادات
و علمای عهد بود رحلت فرمود و همانجا مدفون شد و آن حضرت بر فوت او تاسف عظیم فرمودند و چون عالم
کون و فساد نشاه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا که شیوه بالغ نظران مقام تسلیم است داده
بحکم ایزدی راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشو لنگاه که از زمینداران اعیان آن سرزمین بود
مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب بیک محمد بکاول
و کچک بیک فرستادند و او را بخطاب جانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی
و خدمتگاری و فرستادن غله باردوی معلی امر فرمودند بخشوی لنگاه استقبال فرستادها
نموده تسلیمات بجای آورد و باحترام پیش آمد اگر چه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد
اما در آنچه مامور شده بود فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید پیشکش لایق فرستاده هم
سوداگران را سر راه کرد که اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب
عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم بروال پیش می رفت و در بیست و هشتم رمضان
نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی که از انتساب این
دودمان عالی داشت و بفضایل و مکارم متحلی بود بمنصب صدارت ممتاز فرمودند چون بتوفیق ایزدی چندین
اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبه لوهری که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع
شده است مضرب خیام عالی گشت آن حضرت بنفس نفیس خود در باغی که در احوال آن قصبه در نزاهت
و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در انجام تعمیر یافته بود بذات اقدس
حضرت جهانبانی رونق پذیرفت و سایر بساتین و منازل بملازمان و ارکان دولت تقسیم یافت
میرزا هندال چار پنج کروه گذاشته فرود آمد و بعد از چند روز آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا
نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت و سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود
ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر
قلعه لنگر کرد و این شاه حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغونست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود ته و بکر افتاد و تمام آن ناحیه را در تصرف خویش در آورد

در آورد و چون موکب همایون بقصبه لوهری فر نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده جبهه
از سعادت آستانبوس نماید و قلعه را بملازمان درگاه سپارد و او معروض داشت که من نوکر میرزا
شاه حسنم مادام که او بملازمت نیاید آمدن من درین نمک خوردن پسندیده نیست
و بی رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نی و امثال این ضعیف نالی نمود و آنحضرت او را
معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسن به تحقیق
فرستادند و بمواعید عنایات اشرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسن فرستادها را آداب دید
و بینش مذکور اراده و اعتقاد داشتند برسم رسالت پیشکش لایق مصحوب ایلچیان
بادشاهی بدرگاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر و حصر کم دارد و ولایت خانجگان
در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است مناسب دولت آنست که عنان
عزیمت بآن صوب منعطف سازند و آنرا در تصرف در آرند که هم سپاه دولت را فراغت خواهد
بود و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد دولت بمن قرین سعادت همنشین آمده که آنحضرت
بآن حدود نزول اجلال ارزانی داشته اند و بمرور و تدریج دغدغها از خاطر زایل کرده بسعادت
رکاب بوس سرافراز خواهم شد و هم معروض داشت که چون من بعزم بساط بوس مستعد گردم باید که
توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد آمد و بعد از انتظام مهام بر
ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدل ساخته و اراده در
مکر و تدویر در آمده سخنان دروغ را بصورت راست جلوه میداد آنحضرت میرزا هندال را بآنجانب پاتر و آنحدود
تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود در منزلگاه لهری بسر بردند که شاید حاکم ته راه سعادت پیش گیرد
درین اثنا بجبهه سرفرازی میرزا هندال هیوت او بحدود پاتر تشریف ارزانی داشتند و بمقدم
دولت فرا پایه سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال آن
زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید اسباب حصول
این دولت عظمی و سایر وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده تر گشت که بفیض قدوم آن نور پرورده
ایزدی انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد و مشام امید زمانه از پرتو نور مقدم
آن دره اکلیل خلافت ضیا صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و خوشتر زمانی
در نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت
و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید و بآیین پادشاهی و روش بزرگی در حباله عقد

عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینه انعام آن قدرها بر فرق روزگار ریختند دلها را بغم
و دولت را مسرور و معمور ساختند و خواجه بحری حاجی درین امر سعادت اثر اکمال خدمت و عبودیت
بجا آورده از آنجا هم عنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مدتی در حدود بکر مخیم سعادت بوده
رفته از بید ولتی زمینداران گرامی غله و ویرانی ولایت روی داد و پیوسته در خواطر میرزایان که
هم رکاب و همعنان بودند اندیشه‌های سست و فکرهای نادرست که در مشرب افغانان کوراو مطبوع
تواند بود میگذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعیه مخالفت
بود بتحریک قراجه خان که از جانب میرزا کامران بالت فتنه‌ها بر خاسته بقندهار رفت و کس
پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید چون این خبر بمسامع قدسیه
آنحضرت رسید روز سه‌شنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا
تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میرزا عسکری یادگار ناصر میرزا برسم
رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاه خطا بمسلک مستقیم صواب آورده بسعادت رفته میرزا را
بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمونی
کرد بدین عقیدت و آیین خوانده از اندیشه‌های نادرست باز داشت و مقرر داشت حضرت که میرزا از
آب گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمت کاری و جانسپاری ثابت قدم باشد
مشروط بانکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از و باشد و چون بکابل نزول اجلال
واقع شود غزنی و چرخ و مواضع لوهگر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا انعام
فرموده بودند باو تعلق گیرد در روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت
نمود مردم قلعه بکر از رفتن میر واقف شده جمعی را بر کشتی فرستادند بر سر میر باران تیر کردند
زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه
غم اندوز رفت تمام روی داد و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان آن حضرت گذشت که
از مخالفتها و سرکشیهای برادران حق ناشناس نمک پرورده‌ها و مددی یاران و دوستان که ملک
هندوستان از دست بیرون رفت و چندین تلخیها روی نمود همه یکطرف و واقعه میر یکطرف بلکه هنوز
آن حوادث طرف این نمیتوان شد و الحق بزرگی میر بهمین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند
لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق‌شناس ودیعت نهاده
دست قدرت بود در چنین موقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولتست قرین عقل کامل بود و برضا

و تسلیم گرایید و همه آینه در امثال این سوانح دانش ربانی که بسا مردم را پای صبر از جا میرود هوشمند
خداپرست با عقل خداداد مشورت فرموده برضا گراید و اگر بواسطه هجوم عوام و استیلای
طبیعت باین رتبه گاه نتواند رسید جزع و فزع که شیوه دلبستگان عالم صورتست
گذاشته بتنگنای شکیبایی در سازد و لله الحمد که آن حضرت اگرچه بمقتضای بشریت
در اول حال قدری مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل بطرزی که بالغ
نظران خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بندند و میوه چین باشند بسوانح
گونا گون خرسند گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و بدیده حقایق بین تماشاگر شقایق
این حدایق شدند بعد از پنج شش روز این سانحه عزت بخش یادگار ناصر میرزا از آب
عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت آن حضرت او را بروابط
مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته منشور علی فرستادند
آنچه التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده ملازمت کنند
و الا ترددی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او از چراغ صدق بی فروغ بود پرتو وقوع
نمییافت تا آنکه حضرت جهانبانی بکروان حدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غره
جمادی الاخری نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند و آنچنین ولایت خراب
که میامن عدالت پادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجه اعلی رسیده
بود بمیرزا داده بیشتر عزیمت فرمودند نزدیک قلعه سهوان فضیل بیک برادر منعم خان و تردی بیک
برادر بزرگ شاهم خان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سوار میرفتند که جمعی از قلعه بر آمده قصد
این جماعت نمودند اینها باتفاق از کشتی بر آمده بجانب مخالف تاختند مخالف دیگر بر نهاده
بقلعه در آمدند چندی ازین شیران بیشه مردانگی نیز بقلعه در آمدند چون از کمک نومید بودند
مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت
و اقبال رسیده قلعه سهوان را محاصره فرمودند پیشتر از آنکه موکب همایون گرد قلعه نزول
فرماید محافظان حصار حدایق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند در ایام محاصره کار تنگ
پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره و کم رسیدن
و کم رسیدن غله بمعسکر اقبال فرومایگان بتحقیق راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان که
گمان حقیقت بایشان برده می‌شد پای صبر از جا می‌لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین

جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی و فقیر
علی بیک و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند درین اثنا بمسامع علیه رسید
و منعم خان و فضیل بیک و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بر کنار کشند آنحضرت
از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده انها بود مقید ساختند سخن باین سر بند داشته شرح
شمه احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنرا بیکر گذاشتند بخواهی از جانب میرزا
مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی قابوچی و شیر دل که هر دو با منعم خان قرابتی داشتند
مردانه شربت خوشگوار شهادت کشیدند بار سیوم دلیرانه از کشتی برآمده در ریگ رسیده
جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردی نموده که قریب سیصد و چهار صد کس
مخالف بقتل رسید و آن ریگ تفتنده بخون فاسد این جمعی گرفته سیراب شد و آنچنان
ترس فرو گرفت که دیگر اراده پیش دستی نکردند و دیگر میرزا شاه حسین بیشتر از بیشتر داعیه قریب بخود قرار
داده میرزا را از راه راست بیرون برد و بابرقلی محصردار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام
و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم دختر این بتو میسپارم و روزی چند که از حیات
مستعار من باقیست رایگان از دست نمیدهم و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد العرض
آن ساده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت و از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین
حال خود نهاد اگر عرقوب کار بزرگان بسند ذره از مروت و شمه فراست در جبلت او تعبیه میبود
در تقدیر صدق مواعید مرکز قدم در دایره بیوفائی نمینهاد و بر سخنان عوض آمیز عذر اندیشان گوش هوش
نداشته بحقیقت و زری خود را سر بلند میداشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش
یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رسانند تا معسکر اقبال
از تنگنای ضیق بتوسعه گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر نموده پیشخانه خود بیرون
فرستادند و در روان شدن بر سبیل خیال خام تعلل و اهمال مینمود درین اثنا حضرت جهانبانی
شیخ عبدالغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود و آن حضرت او را یکی از پیرمالان خود ساخته بودند
فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد و این مستعاد چنانچه گفته مصرع
کمین ره که تو میروی بترکستانست ها کج روی کرده برعکس مدعا چندان سخنان ناشایسته
خاطرنشان میرزای کوتاه بین کرد که از کاظ هر سر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیشخانه را که بیرون
فرستاده بود برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که

روزگار هم چنان بسر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه بیشتر در توقف در حوالی قلعه مناسب
وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذی القعده بجانب بکر توجه فرمودند در خلال این حال یکی از اعمال
نامرضیه آن بود که باغوای حاکم تته گندم دیها که از زمین داران دولت خوانده بودند و در کشتی بهم رسانیده
و غیر آن دولتخواهیها بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس
آنها را بجرم توفیق این خدمت بقتل رسانید و آنحضرت این عمل ناشایسته او و صد مثل آنرا
گذرانیده همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صحیفه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک
درآید چون رایات عالی بحدود بکهری رسید یادگار ناصر میرزا بجمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه
گشت آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیک که از معتمدان
خیراندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاهی یافته خود را بسرعت بمیرزا رسانید و جلو میرزا را
بعنف گرفته تا بی ادب و انواع سرزنش و نکوهش کرد تلخ و درشت گفت که بکدام راه و رسم مروت
و شرم و آداب ادب از رسم اعلام بر افتاد چنین سبکسری کردن و با ولی نعمت خود برابری
نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقلی و حکمت داشته شعر نکو مثلی زد آن سپهبد راد
کاندازه کار خود نگهدار بر پایه قدر خویش نه پای که بر سر آسمان نکنی جای
هر مرد که شغل خویش بگذاشت بر خود ز هرچه در جهان کاشت هر سال این سخنان هوش
افزا گفته میرزا را بیدر بکهری آورد و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی پیش گرفته
از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت
ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد بسرانجام می یابد در دیار سند نقش مراد ننشست و عیار
جوهر نامردی هر مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بد عهدی برادران و بی خردی اقربا و ناساعدی
روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرد و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدای
رسند و حلقه کعبه مراد و سر رشته دامن مقصود بدست آرند تا آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویه فراغی از دنیا
اختیار کنند و این جهان آسیب و جهانیان پر فریب برکران باشند جمعی از همراهان خیراندیش که
در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند بالحاح و زاری درخواست
ترک این اراده نموده بعرض اقدس رسانیدند که مصلحت در آنست که درین ولا سایه همای دولت
بر سر ولایت مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده بندگی زده است
و لشکر سامان دارد و ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمرده در رکاب دولت بود مصدر خدمات پسندیده

کرد و بتدریج آنکه مکنون و مامول خاطر دولت خواهانست صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر
ارباب اخلاص آگاه داشته بآن صوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت فزا
مصحوب ابراهیم ایشک آقاسی یادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شنیعه خود واقف
گشته ملک ندامت پیموده باشد و از آیین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید
و در آن فرمان عطوفت نشان این بیت سمت رقم زده کلک عنایت بود بیت ای رخسار چو مه چشم و چراغ دگران
سوختم چند شوی مرهم داغ دگران ها میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت
در مزاج او کارگر نیامد بهمان خام طمعی طریق بیوفایی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود حضرت
جهانبانی از بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و آنجا سیم ربیع الاول
بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه دیوز اول نزول اقبال
فرمودند و در بیستم ساخت واصل یوریضرب سرادقات رفعت اعتصام شد و هفدهم ربیع الاول
در دروازه اول گروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راه دوربینان مجلس قدسی از مکر و غدر مالدیو اندیشه
مند بوده سخنان که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند و پیوسته مضمون احتیاط که عنوان منشور
دولت است آگاهی میدادند تا آنکه سیر سمندر که از هوشمندان سرآمد بحکم عالی پیش مالدیو شتافت
و بر مکنونات ضمیر و منویات خاطر او اطلاع یافته معاودت نمود و بعرض اقدس رسانیدند که هر چند
مقدمات اخلاص تمهید میدهد اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد چون رایت اقبال نزدیک
بولایت او رسید سنگباهی ناگورک که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی سلاح بسیار
گرانبار از مقام جست و جوی خریداری بر آمد چنانچه از اوضاع او بوی خیر استشمام نمیشد حضرت جهانبانی
فرمودند که باین مشتری خاطر نشان کنید که امثال این جواهر گران بها بخریدن هم نمیرسد تا بجوهر شمشیر
ابدار بدست افتد که رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد تا بعنایت یزدان و الامید میشود و بالجمله آثار
این امروز اندیشه سمت ترشح گرفت و بر دریافت سمندر تحسین نمودند و باز از روی حزم و احتیاط که دام کار فرمایان
است علی الخصوص در هنگام فرصت و تنگدستی ایمل سوقی را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رسانیده
و آنچه بفروغ فراست دریابد عرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد با بشارت معهود اعلام نماید بشارت
فاد و فاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها
بگیرد و موکب عالی از قصبه پهلودی که در سی کروهی جودهپور که مولد و موطن او بود دو سه منزل گذشته
بکنار کول جوگی نزول اقبال فرموده بود که قاصد ایمل سوقی رسید و انگشت خنصر را گرفت

و از این اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصحیح نیز انجامید که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار
مکر و غدر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد آن حضرت عنان
عزیمت بصوب پهلودی منعطف گردانیدند اگرچه گروهی از مردم بی دین که مالدیو در بدایت
حال در مقام خیر اندیشی و خدمتگاری آمده بواسطه اطلاع بر پریشانی سپاه و قلت لشکر از نیت
اصلی برگشتند یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیر خان و ملاحظه استیلای او بسبب تحذیر او از اعانت
و خدمت بر بهر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده ورق گردانید جمعی اتفاق دارند که
از مبدا تا مختتم اظهار بندگی نمودن و عرایض عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق
بود القصه چون در آن هنگام جهان آرایان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کاری که
پیش گرفته میشد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می آمد
و چون فرا اندودی این سیاه تا سنر در محک تجربه رسید عیار این نادرست در پیشگاه خاطر مقدس
ظهور یافت سردی بیگ خازن و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس را حکم شد که بیشتر رفته بیرون را
بد اندیشان گرفت نگذارند که بار اردوی معلی را جرات بعضی دست اضرار رسانند
و همچنین ملاحظه کرده میآمده و محذرات باشند و اگر قابو باشد دستبردی هم نماینده و آنحضرت با معدودی
از جان سپاران حقیقت گردا و محذرات سرادقات عصمت روان شدند و از سپاهیان
ظفر پیکر شیخ علی بیگ جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد
ایشان تا به بیست نفر میکشید دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشه‌ها و کمیش از طبقه اهل
سعادت ملا تاج الدین و مولانا جاند منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند چون موکب عالی از پهلودی
گذشته بستاتیم رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امرایی که بدفع این مردم واقع شد
آن حضرت که کوه شکوه جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار آورده با عقل خداداد
و خرد مادر زاد رجوع فرمودند و اکثر از غلامان پیاده ساخته اسپان ایشان بمردم جنگی دادند و فوج
ترتیب داده رو بقیشم آوردند شیخ بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده
بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی درآمده بوده تاختند تا حاجت بسیار بود و برداشتن همان جمعی کثیر
از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بعد از آنکه
مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند غره جمادی الاولی حوالی جیسلمیر موضع مورد موکب عالی شده بود در بین منزل
امرا که راه گم کرده بودند و از راه اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافته گرد موکب

عالی شده درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از راه اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت
دریافته گرد موکب والا را توتیای چشم اقبال خود ساختند رای حیله گرای لوکرن نام داشت
از بی دولتی در مقام بدمدی شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب بادشاهی که محنت تشنگی کشیده
و از بادیه سراب فریب این مرحله خراب رسیده بود و از بی آبی در آزار باشد بیشتران بشبه حقیقت
پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بد شکوه را شکست دادند و انجا نهضت فرموده بتوجه
حصار فیض انحصار امرکوت گشتند دهم جمادی الاول بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن که
حصین که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه را که
نابرساد نام داشت قلعه و علم را پیرایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانیدند
و از برکات وجود اقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده روشن زمانه گشت آنست که در همین ایام
سعادت بخش که حضرت مریم مکانی با آن یگانه در کارخانه تکوین حامله بودند روزی که در حوالی در آمده گرم
گرفتن بودند میل اقدس با نار شد در آن صحرای بی آب و دانه نشان آن غله بدشواری بهم رسد متنعم جا نارکها
مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصی ابتیان از جواری بقر و ختنی آورد چون از در بارگاه مقدس خاطر
ساخته در مقام بر آوردن شدند ناگاه از میان آن طرف آثار کلاف سیراب پدید آمد و موجب عشرت
و انبساط گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند چند روزی در آن سرزمین دلگشا توقف
افتاد و درینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر که مال و متاع و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابد قرین
بهم رسانیده بودند در چنین عسرت و تنگی بشدت از آنحضرت با وجود اظهار طلب دریغ میداشتند
باتفاق رای امرکوت کسر اندند و آنحضرت از کمال مروت و غنوت و از غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال
ایشان بجهة مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند و اکثر آن بهما بستگی تا آن
سنگ حوصله باز دادند و بعد از یمن برکات ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردن ابنای جهان
و رقبه اهل روزگار در ربقه کمند ارادت و اخلاص آمده است که در آن روزگار امرای عظام و امنای کبار
بادنی درجه اخلاص مشرف نبودند و در مالی که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند در چنین
وقت احتیاج خست نمودند و امروز محرمان دور ایستادگان بارگاه عبودیت را در صف جان نثاری
شوق عروج بر اعلی مدارج کمال حاصل است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند فکیف حاضران درگاه
و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده ازل را برای انتظام احوال جهان و جهانیان
بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد و چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در زمان

صایب تمکین داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار سعادت
آنا غره رجب نهصد و چهل و نه موج عفت و محل عصمت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانسپاران
در آن حصار سعادت اساس بجهانداری جان آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند
درین هنگام که چشم امید سپیدار نشینان شب انتظار باز بود و بر امیدی بر روی روزگار فراز شرف
ولایت حضرت شاهنشاهی ظل الهی روی نموده در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور
پرورد الهی چنانچه بسمت گذارش یافت از نظر مکون بعالم ظهور آمد تا همه غلغلهای جهانیان بشادی جاوید
انجامد و دل حضرت جهانبانی که آبله زده کلفت بود مرهم آسایش یابد و آشوبخانه صورت نظام گیرد
تفرقه را ره معبر جمعیت گراید نظارگیان قوت از تماشای فعل کامروا شوند منتظران ملک
و معنی کامیاب گردند خرد را صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عقل
پادشاه راستین یابد عطوفت را جوهر شناس خرده بین کاینده گردد والمنة لله که در شب یکجور تفرقه را
سحر جمعیت ظاهر ساطع شد و شام اندوه را صبح شادی طلوع نمود از روی آسمانیان بنا بید و بر روی
زمینیان پیدا گشت و چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس بر آن گل زمین پرتو
پرورده کشایی نموده مژده رسانان تیز رو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند که در اثنای راه که
چشم دوربین حضرت جهانبانی از ظهور لایحه غیب نگران بود از ین مژده جانبخش تنگ دلی
سجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شگفانده و در تنگی بستر ناکامی هزاران کام
در کنار نهاد بجای آورد و درون و بیرون جشن شادی ترتیب داده بنثار پرداختند و وضیع و شریف
و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشاندند و پای عشرت کوبان در آن جشن عالی اقبال نگاه همایونی الطاف
بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمانیان و نوروز روزگار بود و وصول مهد عزت
حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت
عنوانی این امثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه از تنگ معنوی
در نگارش بدایع واردات شریف و واقعات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهی
انتظام می باید از ابتدای شرف ولادت اقدس هر چه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی است
و سیرابی سخن و پیوند معنی بر آن باعث والمنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام از آدم
تا این دم بطرز بسط بطریق اجمال گذارش می یابد و تا بیرون نقاب از چهره تفصیل
القصه از انجا که عنصر مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود

برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص
این معنی است در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو دیومال دو دو مسیرت قدر این دولت بیدار که
بخواب نتوان دید نشناخته آنچنانکه شایسته بود پیش آمدند تا گریز باز گشت جان نثار آن بارگاه سلطنت
متوجه شدند که شاید حکام انجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هر چند رای
جهان آرای بدینموال نبود لیکن حال از حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی
نزدیک بانجا دور رسید معلوم شد که اغونیان در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند
حضرت جهانبانی شیخ علی بیک جلایر را که اباعن جد بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت
دولت جهانگیری حضرت صاحبقران علم امتیاز می افراشت با جمعی از دلیران مردانه در آن پیش
فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون پشت شیخ علی بیک بموکب منصور
قوی بود در آن معرکه نبرد شیر مردانه نهاد و بانگ کس داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامه آن جماعه
متفرق و منهزم ساخت بیاشیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید و خورشید اقبال ظلمت
سوز آن عرصه عبرت شد و ساحت قصبه چون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع عتبه درود
هودج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد اشرف
بود بسعادت و اقبال و اتفاق افتاد چنانچه تفصیل این طراز عنوان کلام شد و چون این معموره بر کنار
آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز
داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چند گاه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح
اقامت اتفاق افتاد و در آن اطراف و جوانب پیوسته با اغونیان جنگ می شد و آن جماعه شکستها
درست می یافتند و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بوده درین ایام بدرجه شهادت رسید
روزی شیخ علی بیک جلایر و تردی بیک خان و جمعی بتاخت تا صیننی نامزد شده بودند سلطان محمود بکری
و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیک خان در جنگ مساهله نمود شیخ علی بیک ثبات قدم ورزیده
در آن عرصه رزم که بساط بزم شیر مردان بود شکفته روی شربت شهادت چشید خاطر مقدس
حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از
بکر بر داشته اراده توجه بجانب قندهار مصمم ساختند و در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرم خان
از حدود گجرات تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانید مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس
و الفت گشت و از غرایب آنکه چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد پیش از آنکه

سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه
نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است و چون ظاهر شد که بیرم خان است تحیر نواز استادگان
مصاف نصرت بخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت این تقریب چند روزی
در آن کل زمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرم خان آنکه در قضیه نامرضیه فتوح جانسپاری
کرده سنبل رو به افتاد و براجه متر سین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبه لکنور
التجا برده مدتی در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت
راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسیده در اول مجلس شیر خان خاسته
دید و در طلب خاطر سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار نمود که هر که اخلاص
دارد خطا نمیکند بیرم خان در جواب گفت چنین است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد
و از نزدیک بیرها بنور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابو القاسم حاکم الیار قرار نموده روانه سمت
گجرات شد در راه ایلچی شیر خان که از گجرات می آمد آگاه گشته کسی فرستاد و ابو القاسم را که بصورت
وجیه نمودی داشت گرفت بیرم خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرم خانم
ابو القاسم مردمی بجای آورده گفت این غلام منست که فدای من میخواهد شود زنهار دست
ازین باز دارید و همان معامله که مصراع: مرا بگذار و دست یار من گیر. در میان بود بیرم خان از این طریق
نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابو القاسم را که پیش شیر خان آوردند از ناشناسی
از معدن مروت را بشهادت رسانید و بارها شیر خان میگفت که همان زمان که بیرم خان
در آن مجلس گفت که هر اخلاص که دارد خطا نمیکند فهمیده بودیم که با ما نمی آید و سلطان
محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرم خان قبول ننمود رخصت سفر حجاز گرفته به
بندر سورت آمد و از آنجا بولایت هردوار شتافت و از آنجا بزیارت صاحب خود و ولی نعمت
جهانبانی در قصبه چون رسید سربلند گشت ظهور خارق عادات از حضرت شاهنشاهی که
عنوان کرامات و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت بر صحیفه علم
ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابدیست چنان ثبت افتاده که چون جهان آرای را افراد کائنات
در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش بنهند از مبادی سعادت
ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور
یابد هر یکی از آن منهی غیبی باشد ببانگ بلند طنطنه علو مدارج قدرش گوش هوش زمانیان

رساند و باظهار این معنی سعادت افزای جهانبانان گردد و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان که
هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری عجیب
از آنحضرت روی نمود شاهکامی که پرتو بشاشت صبح دولت داشت عفت قباب جیجی انکه را با وجود باغ قدسی
شیر میداد و از مخالفت عصمت قباب ماهم انکه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت و از اینکه بعرض حضرت
شاهنشاهزاده جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میرغزنوی سحر میکند که حضرت
شاهزاده عالمیان غیر از وی شیر دیگری میل نمیفرمایند بغایت دلتنگ بود درین اثنا وقتی که کس آنجا
حاضر نبود آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند و زبان کرامت خود بتسلی خاطر محزون جیجی انکه بجواب
گشودند و فرمودند که خاطر خوش دار که نگین آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه
ترا الفر شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز را آشکار نکنی و این اسرار قدرت الهی بوقت شهرت
ندهی چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج است جیجی انکه میگفت که مرا این نوید
جانبخش عظیم در شگفت آورد و عقده اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت و این راز نگاهداشتم که کفالت
جنان نور پروردای و حضانت جنان فیض گستری بی مشارکت منازعت دیگری از درگاه صمدیت
حواله بمن شد انشراح خاطر یکی بصد و صد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط بر روی
روزگارم گشوده میگشت و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم و
دولت دو جهانی بمن روی آورد و این از سر بمهر نهان نمیداشتم تا آنکه نونهال دولت از ملک
کشورکشائی گشته روزی از عرصه دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند و از انجا ماری بغایت
بزرگ و مهیب بسر راه پیدا شد که تهور دل از جای رفته بود و آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته
بی اندیشه که بخاطر عاطر رسانند ید بیضا نموده متوجه مار شدند و ببشارت غیبی الیه دم بدست اقدس گرفته
زبون ساختند محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت مشاهده کرد و از روی تعجب بیم آمده نقل کرد
در انوقت آن از سر بسته و سر پوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد
و گفت آنحضرت که در صغر سن آن عجوبه را نموده در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست چه هر عقل را
و تفتیش سر قولی با محل این از سر بسته که تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که
میگفتم باور نمیکردند بلکه مدعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند و چاشنی این سخن در کام
مرام ایشان تلخ مینمود و نیز مرا از اظهار آن حصفت نبود اکنون فرزند من چون این سخن تو باز
شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشأ خردسالی بود و این بجاز کلام سالگی فرزند گرامی

از آن مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرف نامه ابوالفضل این دو قضیه را اگرچه
از مردم ثقه شنیده بود اما از آن عفت مآب بی واسطه نیز استماع نمود و آنچه راقم از کمالات
قدسی و خوارق عادی آن نور پرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود سنجیده از اندازه
بشری و حوصله انسانی بیرونست که الحق آنچه از والده ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش
اصحاب ظاهر است و آنچه مسکین مشاهده نمود غیرت افزای ارباب باطن بعد توجه موکب حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از انجا و سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق شنیدن
ارادت ازلی و مشیت الهی برین رفته که پادشاهی خلعت و الای دولتش را بطراز جلوه و بقا مطرز ساخته
و قوایم سریر عفت و سلطنتش بقواعد ارکان استمرار و استقلال مستند و معمور گردانند
بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انتما میش را او هم آرند و فی الحقیقه آن نمود نیست
بی بود و عقده است عاقبت محمود که کوته نظران از آن اسبابا منقصت دانسته در حیز اعتبار
فرو آرند و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میشمارند دولتمندان را
آنچه ناملایم طبع بیشتر آید از آن نسیم کمال میشمارند دولت خسروان دین و دنیا خود داسته
بگریبان اندوه فرو میرود رجعت کواکب سیر آن هفت اقلیم افلاک نمودار لیست ازین حال
و تمثالیست ازین نقش هر چند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر نهان گردد در حقیقت آن
پرده بینش نیست که در چشم جهانیان فرو هشته میشود و منقصتی که بآن بارگاه علی نمیرسد اما چون
بظاهر سبب خفا میشود تند باد سطوت الهی غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاهی نشانند
و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم راهبر لیست مشعله در دست چه همان السبب و حالی که آن گنج انوار را
در مشرق قست همان بنسبت و حالت در تلتق مغرب حاصل و همان حالتی که در حین سمت الرأس زوال
نصف النهار است در نقص کمال همان حال در وقت رابع نصف اللیل متحقق و این تفاوت بنسبت بانیان
خاکی نژاد و ساکنان نشیمن گل منحیلست و الا ذروه جلال او از آن مقدس تر است که اندیشهای ارباب
نقص پیرامون آن تواند گشت بنابرین مقدمات هر که بصاحب دولتان تاجدار و از صاحبان اقبال
بد اندیش بود و سر انجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود سبب از اعظم باشند
و مرآت این حال واقعه عبرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانیست که اندک فرصتی از
اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود بسر چشمه افضال شست و شو یافت جمیع کافر نعمتان
بسزای نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الهی سوخته باد افشان

ونشان هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب و متاعب عسر و موارد
مطالع یسر جابجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گذارش می یابد و بالجمله چون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیای ناپایدار افسرده گشته بود
و از ولایت سند توجه عالی بر خاسته بخاطر اقدس رسید که بحاکم تته صلحگونه فرموده بقندهار
نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه
بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند و بارتقاء مصاعد شوق و شغف هماوار
اوج عشق را زیر پر و بال همت گیرند و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته
اند محمل بکعبهٔ گل نیز برده صورت بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن بسرانجام یافته صورت
کدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تألیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقی بسا
لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تته این معنی را دریافته سعادت خود
دانسته عرضه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت شاه باز بلند پرواز همت بصید عنقا برگشاده
بود نظر دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد
ارغونیان کار بر ایشان تنگ شده بودند ارفرده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و آن معنی را
نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند و انواع
معذرتها خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبهٔ جون
بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری خبر توجه موکب پادشاهی شنیده
بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعلی خود باستحکام قلعه نموده با جمعی کثیر نااندیشیده نادرست متوجه اردوی
معلی شد که بپای مردی سعادت رفته دستگیری کند درین اثنا میر الله دوست که از فضلای
عصر بود و چندگاه وکالت میرزا کامران باو تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ پوران
از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون بسر رفته اند خبر موکب
عالی شنیده در قلعهٔ سیوی محصن شدند حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال عالی فرستاده
طلب فرمودند او از سعادت حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا
نمیگذارند چون حضرت عالی بحدود شال که از قندهار قریب سه فرسخست نزول فرمود جلال
الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و جاگیر در آن حدود داشت بر ناگیر کسان گذاشته
بود دو کس از ملازمان پادشاهی را که پیشتر بسرچشمه رسیدند دستگیری کرد نیکی از آن دو کس قوی ضعف

یافتند از جنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قرار این احوال دریافته بود از
زبان آن جماعت شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمتی کرده
این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار بر طرف ساختند و بجانب مستنگ
عنان عزیمت منعطف فرمودند یا بنده محمد ویسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او
منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادر کم مهربان
ارادت معلوم نمایند نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند اما گوش حق شنو و دل
دانای درست فهم کجا آن نصیحتهای ناشنیده انگاشته بیش از پیشتر در مقام اقدام استعداد
شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که
مبادا درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی
دهد ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه برانداز که بظاهر صورت دارد و بباطن
خبر خرابی و ویرانی میفزاید گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمم ساختند صبح آن روز که شام او بازد
بود میرزا بخیال فاسد متوجه مستنگ شد یک دو کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه که
دیده است جیجی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود و درین ایام نوکری میرزا اختیار کرده بود
وگفت این راه من بواقعی میدانم و مکرر آمد و شد کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید جاگیردار
اینجا بوده است او را فرمودند که پیشتر میرفته باش و راه سر کن او اظهار کرد که یابوی من لنگست
میرزا بجانب ترسون لاس که یکی از ملازمان او بود اشارت کرد که اسب خود را باو بده بعد از تعلل کار خود را
بدرشتی رسانده اسب داد جیجی بهادر که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی
منسلک شده بود برهنمونی سعادت از آنجا پاره پیشتر آمده جلوه ریز خود را بجاد ربیرام خان رسانیده
پرده کشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمده از عزیمت بد
ان حق ناشناسان آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تردی بیک خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند
که اسپی چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته اباء نمودند آنحضرت
خواستند که خود بدولت سوار شده انهارا ادب کنند و سزای کردار در کنارشان نهند
بیرام خان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمیتابد کافر نعمتان را
بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه ارادهٔ خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت
با معدودی از مخلصان جانسپار راه راست پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده

بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق شدند خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر
غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف
الهی است غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد بهر طوری که باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی
بموکب عالی رسانند این سعادتمندان کرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند قدری راه
طی شده که شبی تیره تر از دل کافر نعمت حق ناشناس روی نموده بیرآفغانان بموقف عرض رسانیده
که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور لایحست درینوقت میرزا بخاطر جمع و دل
آرمیده با دو سه نویسنده خود در ضمیر نشسته تفصیل اشیای اردوی معلی را می‌بیند لایق
دولت آنست که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن قلعه حصیر برسانیم و کار او
بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک پروردان درگاهند ناگزیر آمده ملازمت
اختیار میکنند آنحضرت از روی حساب معامله این کنکاش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیر
اندیشی گرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهاده‌ایم و رای در از پیش گرفته‌ایم اگر فتح
آن نمیکنیم مجددا حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافات است
سپرده و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده بر توسن همت زین دولت
بستند و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند و میرزا عسکری که باندیشه تباه نزدیک
بمستنگ رسیده میر ابوالحسن صدر را پیشتر ساخته که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته
باشند بحرف و حکایت نگاه دارد در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور برسد و میخواهد که از جانب
میرزا سخنان چند ساخته بگذارند و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی سخنان او نشنیده متوجه شده
گرم رفتن میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را
از دور فرستاد که از دور محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو بجایی رود حقیقت گریختن
حیبی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد و تردی
بیگ خان و سایر ملازمان بحقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را با مردم معتمد خود سپرد و کوته
اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشند راه نامردی و بی آزرمی پیش گرفته در معسکر تیشه بر پای
دولت خود میزدند و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میکردند چنانچه بر مطالعه کنندگان
اوراق روزگار پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری ملازمت کرد میرزا گفتند که
ما بجهة دیدن پادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه حول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی

حضرت

حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از کارخانه سرکار هم
فرستیم و شب در خیمه خود یک دو نویسنده بعضی از اسباب که از کار پادشاهی آورده بودند میدید
و می نوشت و صورت حال بعینه هم چنان بود که بیرآفغانان بتفرس صایب دریافته معروض داشته بود فردای
آن روز در چاشتگاه بلند میرزا نواخته بمنزل خود باردوی معلی آمد بر در دولتخانه حضرت جهانبانی
نزول نمود جمیع مردم را یک یک از خورد و بزرگ که اند تردی بیگ خان را با شاه ولد سپرد و هر کدام از
مردم و ملازمان را بیوفایان مردم حواله کرد و بغفلت ها بردند و جمعی کثیر را لعین بشکنجه هلاک ساخت
مبلغ کلی از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی پاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان
گناه را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر گرد این منزل پاداش نام نهند هنوز گنجایش
ندارد نظم اگر بدکنش مرد بد روزگار نکو کرد از پند آموزگار سرانجام را آشکارا کنند
جهان گوهر خویش پیدا کنند بر باریک بینان صور تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی
از برگزیدگان ازل را بتمکین سلطنت بر آراید و تارک دولت او را بتاج خلافت بلند بخشید
لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرایب بشارات غیبی و تفالات
آسمانی گرد و پیرامن الانسب بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری باردوی
معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش
عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا هر چند روی توجه بجانب آنحضرت که در آن هنگام مجموعه
کمالات سال خوردان جهان بودند با وجود خردسالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیه حال
آن حضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت میدانیم که فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود
و بعد از زمانی انگشترین میرزا که در گردن و حمایل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادت اطفال
فی الحال بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن
بر آورده بحضرت شاهنشاهی دادند دقیقه شناسان محفل این معنی را تفال بر سعادت نمودند که
عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار الهی آب رفته بجوی
باز آید و از آنجا حضرت شاهنشاهی مؤید بتائید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند
در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروایی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید
و انوار خداشناسی از لایحه اطوار و آثار او هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از معتبران
میرزا عسکری بود نزدیک کجاوه حضرت آمد میر غزنوی گفت که اگر میرزا ابن همایون بحضرت

پادشاه سرسامانم سربلند گرد جواب داد گفت که چون حضرت پادشاه خود نیز روند بنا بر مصلحت
در گذاشتن بود و تیزی حکم عالی این دلیری از من نیاید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت
کرده ام که در چنین ایام شبهای لوازم خدمتکاری بجای آرم و می خواستم که این خدمت را بتقدیم
رسانم اکنون که مرا باین سعادت سرافراز نمیسازند توقع دارم از حضرت شاهنشاهی که بحضرت
گذرانم میرغزنوی طالقانیه آنحضرت که اکلیل سعادت بود بنهاد در داده او را باین دولت
سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را آنجا هم بنصف نهصد پنجاه بقندهار
آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا و جیجی انکه ادکه خان خدمت کامیاب سعادت
ابدی بودند و فاضه انوار قدسی میگردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی
نشو و نما یافت سلطان بیگم کوچ خود سپرده و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم
خدمت اهتمام مینمود بظاهر نگاهبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته
روشنی پذیر بود و روز بروز بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میشد هر کرا آیات
الهی پرورش نماید و در خود ذات نور پرور ایزدی باشد اندیشه را در حق او جز نیکی در خیال
نگذرد و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که
عطوفت پدری و رافت مادری باید که تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش میداد
تا دوربینان ملک دانائی ارادت مستحکم شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست
افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد و از زبان اقدس حضرت
شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص در آن هنگام که حضرت جهانبانی
متوجه عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال و سه ماه بودم بنیک بخاطر دارم روزی ماهم انکه
والده ادهم خان بمیرزا عسکری معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را رفتار روان
شدن بپای رسد پدر باید یا کلاه یا کسی که در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را
از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بر زمین می آمد
اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند مناسب آنست که این شکوه که بمنزله سپند چشم
زخم است شما بجای آرید میرزا دستار خود گرفته بسوی من انداخت من از پای در آمدم میفرمودند که آن
زدن و افتادن تشخیصه مرا بخاطر است و نیز در شمار رفتن ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی
موی سر بمطاف بابا حسن ابدال بردند آن رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است کسی که

در مهر سرای دل چراغستان افروخته باشند صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور مانده چون سررشته
سخن باینجا رسید برای سیرابی سخن از بقیه سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و کامران
میرزا که بکابل رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده
ماندند ناگزیر است تا جویای آگاهی را برای عبرت گشته بنیروی بخت بیدار از گرانی را هشیار گرداند
و نیک عملی سیری کند پوشیده نماند که شیرخان پیاده گذشته با آهستگی قدم پیش مینهاد و باچندین آب
بنزد و ملاحظه تمام میبود و هراس عظیم داشت که مبادا از ینجانب بهادران موکب پادشاهی
قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغل بازیهای تدبیرنمای او را یکبار بهیچ آرند جمعی
کثیر را بیشتر روانه ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت بعد از چند روز که از اتفاق
میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد و از آنجا تا خوشاب
رفت و در بهره و آنجود و در دره جنبه کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم که از زمینداران
معتبر آنجود و فرستاد چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این
دودمان عالی عمری گذرانیده داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیرخان از آنجا بهتیا که از محال منسوب
گکرانست شتافت و جمعی کثیر را بسر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست
دادند و افغان فراوان در بند ایشان افتاد و بفروخت رفت شیرخان میخواست که خود بسر ایشان رود باهوا خواهان
خود مشورت نمود صلاح در آن دیدند که کار آن گروه که کوهها محکم و زمینهای قلب دارند بتدریج و تدبیر باید
ساخت مناسب آنست که درین حدود لشکر گران گذاشته شود که هم فکر ایشان منصور شده باشند
و هم در حدود ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج دراز کنند و قلعه مستحکم بجهت انتظام این کار بنا
باید نهاد تا مرور ایام این مردم از زمینهای خود به تنگ آمده سر گردنکشی فرود آرند و خود بازگشته بانتظام
مملکت وسیع هندوستان پردازد بنابرین مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد نهاد و جمعی کثیر را گذاشته
بکوچ برگشت و باگره آمد از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود و میر بیچاره ارقی بند
دید شیرخان در مقام ضبط و ربط هندوستان از سوی بنگاله تا بجهل و هفت اقطاع قسمت کرده و
است و سپاهیان آورده اند که از تدبیرهای سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروزشاهی بتفصیل آمده است شنیده
بعمل آورد و از آنجا بسر پورنمل که قلعه رایسین و چندیری رفت و بعهد و پیمان از دست راجه از
قلعه برآورد و بسعی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار آن را داده خویشتن را از هم گذرانید و از آنجا آمده بطرف حکام
سراها که بطرق و مسالک بمفاصله یک کروه بنا کرده بعد از بیماری جانگاه که در آگره بر وی طاری شد بر سر مالدیو که از حکام

اجمیر و ناگور که بسیاری از محال و امصار بدولت گرفته و کار آنجا را بفریب و فسون ساخته بنواحی شهور رفت
وازانجا نیز بنگ سار رها نموده نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند که با جمعی گذاشته در میان
ولایت هندیره در آمد و از انجا روی بقلعه کالنجر آورده آن را بند کرده ساباطها برو ترتیب ساخت
و نقبها زد و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعله آتشی که خود افروخته بود از دود آه مظلومان سوخت
و تاریخ سوختن آمد از آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار حصین جان آتش از چار
دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد و پنج سال و دو ماه و سیزده روز به رنگ فریب حکومت
هندوستان و بعد از آن جلال خان پسر خرد او هشتم سال روز جانشین پدر شد و سلام
خان نام نهاده اسم شاهی بر خود بست و او هم در ماستاشی اعمال از پدر خود گذرانده بود چون
تسلط این دو فتنه پر شر خداع منش در جنب شعشعه مهجه جهان افروز رایات این دولت
ابدی مانند فروغ کرمکان شبتاب حکم نمودی بود داشت حکمت عاطفه ایزدی بجهة
مصلحتی چند که در مکامن علم او مطوی بود روزی چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت و روزگار
از شکال وجود این معاندان تیره و کار وارست و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تأیید حضرت
جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گذارش یافت چون بنوشهر درآمد امرای مذکور که سابقاً به
بیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و راه و رسم درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطرنشان نمودند
میرزا آنکه به نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طرف عقبات کشمیر قدم پیش نهاد و درین اثنا تفرقه
در عسکر پادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت اکثر کلانان بیک به میل خود با سعی میرزا کامران
آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شدند و مظفر توپچی خود را بکوه سار زنگ کشید و غیر از
چندی از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکومک نامزد فرموده بودند
همراه نشدند اما چون در کشمیر اختلال عظیم بود و هرج و مرج بیحد و بیشتر گردی مرعیان کشمیریان
در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه بنوج درآمد و بی جنگ و جدل کشمیر را تسخیر
نمود چه در آن ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم خالی بود و امرای آن ملک را بتغلب در تصرف
خود داشته و بر یکی از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک را فی بیکدیگر در
زمان نازک شاه نام شخصی را به اسم بی مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با این حالت هر گاه در میان
بیکدیگر اتفاق تدبیر عقل و رای نباشد هر آینه کار ملک باین سر حد کشید موسم چله دی بود و باران باشد
آدمی را دید کاجی چک چون فهم استعلا از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که

کش

کشمیر از آنجا گریزندار از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کام روایی
خود بود چون آن امید نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین بار داشته در اندیشه
دیگر شد و طرح دیگر خیال کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را ببنیز خان داده بان وسیله خود را مقبول
ساخته و حسین خان سروانی و جمعی دیگر را با مقدار دو هزار کس فته بکشمیر آمد درین اثنا ابدال ماکری که
استظهار او بود بعلت استسقا در گذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول که
استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند
و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل
و هشت جنگ دست داد و بتایید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان چه از افغانان و چه از
کشمیریان در حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان به بیوفایی و حرام نمکی مبتنی بود کاری
از پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهی اسیر شدند و کشمیر باستقلال
در تصرف میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود
و تکرار این فتح اگرچه در همین فتح میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ میفرماید
آنست که یکبار دیگر میرزا فرستاده سعید خان حاکم کاشغر از راه در لار بکشمیر آمده و در چهارم شعبان
نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت
بنام او بود صلح نموده کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان برادر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت
کرد چون درین نوبت فتح غیبی دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت
سعی بلیغ نمود و آن عرصه دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانیدند و اقسام معترفه
و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در استقامت رونق و رواج ملک شد علی الخصوص موسیقی که
بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد و مجملاً صورت ظاهر آن مملکت که نشأه دنیای اوست
معنی پیدا کرد اما بواسطه تعصبهای جنگ بی نمک میرزا که منشأ آن نارسایی با دعوی کیست
متاع معنی که عالم بکیک و دیگر را دست کساد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت ایشان
تا زنیر عظیم است سیما اطوار فرمانروایان که قوی از بیشتر باشد امید که بیمن انتشار حقیقت و حقایق منزلت
حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد یافت پذیرد و متاع حق پرستی و خداشناسی
بی شایبه تکلف و تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا از روی واداد میمنت نداشت آن بود که
با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه بدست امرای کشمیر ساخت با بستگی که حق نمک حضرت

جهانبانی بجای آورده وجود در اسم و نام میر بر روس منابر بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف
میساخت تا آنکه بازمانده ادای میکردند از اخلاص ارواح سید اداء و لطف داد از آن ایام که فتح
کابل شد خطبه را بنام مقدس حضرت جهانبانی ساخته سربلند شد و در تاریخ هشتصد و پنجاه و هفت
هجری در شب پنجشنبه که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی شد و مجمل این سانحه آنکه میرزا از آئین
عدالت که نگاهبان ملک و دولت است عدول نموده بمقتضای هوا و هوس ضبط و ربط کردن گرفت
و هشیاری و بردباری که دو بازوی بختیاری است از دست داد و مکر و غدر کشمیریان هند سپرده هوشمندی
میرزا از یاد رفته بود و باز سپرده باشند و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته
در لباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عمده این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها
از و جدا کردند و مردم کار آمدنی او را متفرق ساختند طایفه را بجانب تبت و برخی را بصوب بنگاله
و جمعی را بطرف اجوری فرستادند و عیدی رینه و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی نقال
کشمیری که سرکرده مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند جمعی کثیر بخود همداستان
گردانیده بر سر میرزا روان شدند و غازی چک و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و قریب جانبور که
میان شهر پور و سرینگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است بعد سر میرزا شبیخون آوردند میرزا
نزدیک بخانه خواجه حاجی رفته بود که تا فرا اطرار را که در بند بود خلاص سازد ناگاه بدست کمال تیری
حیات را سپری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون مجملی از حال میرزا
حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدائی اختیار کرده
بصوب کابل روان شد چون بحدود خوست رسید بسروری را بخود داشته و زمان لعبت بازی را
بکام خود پنداشته خطبه و سکه بنام خود ساخته هر که خرد دوربین و مصاحب مصلحت آموز و همنشین
دلسوز نداشته باشد هر آینه کارهای ناشایسته از و بظهور آید نه حق محبت شناسد و نه طریق
مروت داند بدی مکر از اینکی خود انگارد و تخم بدی در زمین بیکار افشاند ظاهر است که از کشت
و کار چه بدر و د و درخت امیدش کدام میوه مراد بار آورد روزگار بی عاقبت اندیشی را لقابه
نه بی دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون منار برف
زود از هم پاشد و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهم زدن فرو نشیند
چون طراوت گل زود بزوال و دولتش چون نسیم بهار سریع الانتقال و بالجمله از راه دکنوت بکنار
آب سند رسید و در اینجا محمد سلطان و الغ میرزا که بجد و ملتان خود را کشیده بودند از آنجا

خود نتوانستند گرفت برخاسته بر کنار دریا میرزا کامران را دیدند و میرزا مدتی در انجا توقف نمود
و چون عسرت غله بطغیان کشید بل ستان آب گشت از آنجا بکابل آمد و ابواب کامرانی
بر روی روزگار خود گشاده بمقتضای هوا و هوس پرستکاری پیش برد و مشتی که از حمیت و مروت که
تا شیر از بیشه بر نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود و تا باد در آتش نیاکر تیز نکند دراج را پریدن آسان نگردد و در این
واقعه بظهور آمد غزنین را بخود و بعسکری داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا
ببدخشان فرستاد و خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبه او نیز در بدخشان باشد
میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر ببدخشان
برده در نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ در پیوست میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود
و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاد در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت
و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داده مقصود
روا گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد
میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه
محاصره قلعه نمود و از بی آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبید و دید و قلعه را سپرد
و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نموده میرزا هندال را همراه
خود آورد روزی چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری تفاق ملابس اتفاق معمور
جوی شاهی که اکنون بنسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است
بمیرزا داده حاکم ساخته را اطاعت نمود و روزگار را با سباب غفلت آماده میکرد تا آنکه میرزا
سلیمان آنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود و میرزا کامران
بار دوم لشکر بآن صوب برد و در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست خورده
بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و از آمد و آذوق راه ها مسدود
ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاه خود که چشم
وفا داشت ناامید شد و نیز از بی آذوقی کار بدشواری کشید باختیار آمده دید میرزا کامران
قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس نامی در بدخشان
گذاشته خود مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی

یافته بود میرزا سلیمان را با والدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و چون بکابل رسید تا بحمام شهر را
آیین بست و روزگار را بغفلت میگذرانید نه یاد معبود میکرد و نه داد مظلوم میداد تا آنکه
کواکب اقبال فلک صعود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده
سزای او را در کنارش نهادند چنانچه گذارش خواهد یافت هر که بولی نعمت خود طریق بی حقیقتی سپرده و مسلک
بی اخلاصی شتافت هر آینه در همین نشأ باداش اعمال خود دیده و هم برین منوال است احوال
میرزا هندال که چون در چنان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی
بیوفایی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود
آمدن میرزا را شنیده از قلعه برآمد و با احترام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرده روزی
چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمد آن را بتصرف خود درآورد و میرزا را مقید داشته
تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان
مردود و ملعون است هوشمندان از اعتبار نباید از اعتبار نگرفته در انتظار خبر این
ناحق شناسان و باشند تا بسزا رسیدن که اقتضای عدل حقیقی است شکر گذار تربیت
پذیر شوند که هم سرمایه عبرت جهانبانی می‌شود و هم بدست آویز ندامت بی سعادتان
میگردد و از آن جمله چون یادگار ناصر میرزا که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست
انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در آن حدود بود
آخر بر و ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغ ندارد و همه از مقدمات
حیله بوده مبتنی بر کذب و سفاهت است ناچار از آن داعیه باز آمده بصوب قندهار
روان شد هر چند هاشم بیک که از دولت خواهان راست و هواپرستان رضاجوی
او بوده گفت که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی
پسندیده نیست و دنیا جای مکافات است اندیشه آن باید کرد از آنجا که امریست
ثابت هر کرا روزگار ادبار پیش آید عقل تیره گردد و بازار ولی نعمتان جرات نماید و نصیحت
خیراندیشان را باد شمرده بگوش هوش در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران افسانه
پندارد بنابران یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی که میرزا کامران
قلعه قندهار را محاصره بتنگ آورده بود آمده میرزا را دید و همراهی میرزا بکابل آمد و میرزا

میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حاکم حضرت بلقیس مکانی شهربانو والده سلطان میرزا اسنجر که از کار
ناصر میرزا جدا شده در حدود دیگر مانده بودند بلوازم ادب روانه سازد و حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر که از
حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدایی اختیار کرده در آن حدود بودند با تابین لایق روان ساخت
و خطایی یا عمدی که واقع شد و آن بود که این مردم را از راه بیابانی بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر
تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند در یک دم بتر افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند
و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند معدودی جان بسلامت برده خود در قندهار
رسانیدند نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه
درین سفر روی نمود چون جواد قلم سوانح پیمای بنهان قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد
اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از امیر دو و مجملی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت
جهانبانی را روی نمود و بمدرقه عنایت ایزدی قطع قیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید
و آنچنانست که آنحضرت چون بمشیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پر خطر اختیار نمودند
ملازمان رکاب سعادت را بخطاب جولی مشرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین چول پر هول
ملک هایی که قافله سالار راه زنان بود در بر زمین بوس شرف اختصاص یافت و آنحضرت بمنزل خود
برده در لوازم خدمتکاری کوشید و از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرمسیر آورد و میر
عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم
مهمانداری و آداب خدمتکاری اهتمام تمام بجای آورد و در آن حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری
جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش فرستادند تا رهنمای سعادت
او گشته بملازمت آورد و در خواجه این را دولت عظیم دانسته شناخته بملازمت شتافت
و آنچه که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی
او را نوازش فرموده سامانی سرکار خاصه را بر این زرین او مفوض داشتند و روزی چند
در آن سرزمین بوده با دولت خواهانی که در یورش اقبال اسما ملازم رکاب معلی بودند
نصایح دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند و بیوفایی دنیا و اعتبار سلسله ظاهر را بچندین
دلایل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را بتکاپوی این بار داشته متوجه مقصد حقیقی
و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود می‌ساختند و همگی همت بلند آنحضرت مصروف
آن بود که چون اسباب تجرد و مواد تغیر پذیر روز بروز در تزاید است گوشه خمول گزیده و ظاهر و باطن را

از غیر باز داشته یکتای بیهمتا بر دارند لیکن مروت مردی نمیگذاشت که دلهای ملازمان کار
دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و آن گروه و قافله‌ها از آن رهگذر دست از حد
باز نمیداشتند که چندین ذات کامل که شایان خلیفگی حقیقت و در انتظام معموره ظاهر و باطن
مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل یکبار کی دست از جهانبانی باز دارد و سلسله
سلطنت ابد قرین را منقطع نیارد و همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق
بوده بمقتضای نشأه جامعیت کار فرماید والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت
شاهنشاهی این ملکه بر وجه کمال حاصلست با وجود پرداختن بخیر و در عالم ملک و شهادت
استغراق بحر امواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسر و قدم همتش بر مسعود مدارج علیا
مقرر و مسلم القصه بمقتضای ارادت ازلی و فتوت فطری گونشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای
ایران و عنان عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حکام
ایران حقوق موروثی منظور داشته در لوازم محبت و فتوت تقدیم رسانند هر آینه یکبار دیگر
سلسله ظاهر پرداخت دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود والا در اختیار باشد
بنابرین روز پنجشنبه غره شوال نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب خوبی بهادر فرستادند باین
مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر که در چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده‌اند
سببی انگیخته آمد که ملاقات کرام نزدیکی میر آمد و مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت
در ضمن آن مرقوم ساخته بودند نظم گر گذشت از سر آنچه گذشت تا چه بدریا چه بکهسار و چه بدشت
آنحضرت میخواستند که روزی چند ولایت گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسان
فرستاده عرضه داشت چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است
مبادا باین حدود برسند و کار از علاج بگذرد اگر بالکهای سیستان و اخدود که حاکم ایران تعلق دارد
توجه فرمایند هر آینه از اندیشه آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد آنحضرت قلت
ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف در آن ولایت
از طریقه حزم که راه خرد پرورانست دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از هلمند عبور کرده بکنار
کول آن آب که آنرا درمی آمد نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود بمقدم گرامی
دولت ناگهانی شمرده با آیین نیک بختان ملازمت کرد و بوظایف خدمتگاری و آداب میزبانی
اقدام نمود روزی چند در آن سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصه اقبال بود تشکار

فسقلی اعلام اشتغال نموده‌اند و برای تسلی خواطر همراهان و فالاندیشی خود را باشتغال اسباب تعلق مشغول
داشته تماشای بدایع تقدیر بودند و از آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند
احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش همعنان
اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود فرستاد و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت
اندکی از آن بجهة انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانیدند و درین منزل حسین قلی میرزا
برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود رخصت از ایشان گرفته عازم سفر حجاز
گردد و بشرف بساطبوس مشرف شد آنحضرت از و در باب مذهب و ملت سخنان پرسیدند بموقف
عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب فریقین بمطالعه
میرسد آنکه شیعه اعتقاد دارد که آنست لعن و طعن اصحاب موجب درجات ثوابست و معتقد سنیان
آنکه سب اصحاب کفرست بعد از تأمل و تفکر خاطر بر آن قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد
آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد و از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف
ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احراز این دولت
متقاعد ماند و در آنجا حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی
پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که
امیر بیگ حاکم قلعه بست احراز سعادت خدمت مینماید و نبودن اکثر مردم میرزا عسکری که جدا
شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و اخدود در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد و خواهر
احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند بملازمت اقدس آمده
از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بجاذبه علیا الارادت این
گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده
و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جا کرده بود سخن او بمعرض قبول پیوست و برین گنگاش
عمل نموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی حاجی محمد مردود که سلطان قرب بود احمد سلطان
ملازم رکاب معلی بوده میخواست که از راه او طبس گیلکی هرقه باشد آنحضرت را چون
سپهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه متوجه آن سمت شدند چون مکنون مودت
و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحضرت آرای ممالک ایران شاه طهماسب رسیده
مقدم سعادت التزام آنحضرت بنعمت غیر مترقب شناخته خوش وقت که سایه فر همای سعادت

همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت عنوان کارنامهٔ افتخار خاندان خود سازد و شکر
این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال
توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور را بسرع ازمنه با الوف اثنیه و صنوف تحف و هدایا بجهت مصحوب
مقربان خاص ارسال داشت و این بیت عنوان مکتوب ثبت نمود بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و انواع اظهار
انواع شکر گذاری بر حق ناشناسی بدرگاه محبت قدیم نموده جلایل التعظیم و الاکرام بجای آورد و بحکام
ولایات و بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و شهری که موکب همایونی نزول فرمایند شرف روزگار
این خاندان دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بلفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم
ضیافت پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اسبابی لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه
منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف کردند و منشوری که بمحمدخان حاکم هری نوشته بودند بجنس
در سلک تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بر آن فرمایند و بنیاد
مروت فی داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از ادای
فتوت فرو گذاشت ننمایند فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان فرمان همایون
شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایالة و الاقبال محمدخان شرف الدین
اوغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هراه و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی
سرافراز گشته بدانند که نسخهٔ مضمون واجب العرض او که در ینولا مصحوب کمال الدین شاه قولی بیک برادر عمار
پناه قراسلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ ذی حجه رسید و مضامین فرخنده
آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید
قباب گوهر دریای سلطنت و کام و کامکاری دوحهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم افروز
ایوان سلطنت و اجلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت ثمرهٔ شجرهٔ
خلافت و نصفت پادشاهان بحرین تیز کامیاب عالمیاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت
و جهانبانی قدوهٔ قبلهٔ سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین سپهر یار عالی تخت
سرور پادشاه والاحسب ملک نصفت گستر خاقان سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت
نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت
نور حدیقهٔ سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار مؤید عبدالله نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله

تعالی عزه حسب الآمال الی یوم المآل نوشته بودند چگوید که چه مقدار حضور سرور روی نمود بیت
مژده ای دل که صبا کرد خبر مقدم دوست خبرت راست بود همه جا محرم دوست
باشد آن روز که در بزم وصالش گویم بنشینم بمراد دل خود مقدم دوست اقدام
بی‌هلا و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که بمتعلق آن خجسته اثر
ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم دار و غیره زر
خود را بداند که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب
لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری که در این نشان نفقت مذکور شده
مفصل بفصل روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و با پانصد کس از مردم کار
روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و براق در خور آن داشته باشند یقین بداند که
باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بدو که از درگاه معلی مع زین
طلا جهت آنحضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسب
بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده
باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عبایهای زربافت و زردوز که لایق آستان
وسواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای اسبان کور نهاده هر اسب با دو نفر ملازم خود داده
روانه گرداند و کمر خنجر خاصه شریعه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله
برهانه شاه بابام بنواب همایون ما رسیده بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر خنجر
مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی جهاز
صد توپ مخمل و اسب و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه
آنحضرت است و تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و قالیچه مخمل دوخوابه طلاباف
و نمد تکیه کرکی و سه زوج دوازده زرعی گوسفندانی خوش قماش و دوازده چادر قزلباش سرخ
سفید که با روغن و شیر و خمیر کرده باشند و از زیانه و خشخاش داشته باشند مکمل نموده جهت
آنحضرت میفرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فرد ارسال نموده
باشد و آنچنان قرار دهد که فردا در منازل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای لطیف بصفای
سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را
مرتب ساخته تصنیف نمایند که در کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت

و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیموی خوش طعم ساخته و به برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت
مرباهای سیب سکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شده حاضر
سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه درآید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند
و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که کشیده باشند و ایالت پناه قزاق
سلطان و امارت مآب جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را با کسی بعد از سه روز که آن پانصد کس
رفته باشند باستقبال فرستند و در آن سه روز امیران لشکر مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورند
و اسبان و یراق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود سپرده بدهند که هیچ زینت سپاهی را از آن
خوبتر زینت و سر و پای آن همراه کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون
این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت
نمایند و سواری و غیره گاه گاه میانه ملازمان آن حضرت گفتگوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه آزردگی
بنوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت کنند و نوبت
کشیک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی که قرار یافته باشد سر ترد نمایند و دو کشکت
خدمت و دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاهان خود کسی خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه
باشد منظور داشته بعمل آرند که هر ولایت که برسند همین فرمان بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند
که آمیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار
و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی اندکی تعلق
بدان ایالت پناه دارد چون امرای مذکور بملازمت برسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان
که لایق خوان پادشاهانه باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی گذشته شود و هر یک از امرای مذکور در روز
مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نمایند که سه اسب حاصلکی باشد و دیگر با میر معظم محمد میرزا خان بهادر
داده شود و پنج دیگر با امرای مخصوص بهر کس لایق باشد و نه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر
نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب نسبت هر یک که قبل از آن قرار یافته باشد که از فلان و فلان
امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست لایق خواهد بود بد نخواهد نمود و هر دستوری که
مقدور باشد ملازمان ظفر رکاب انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد
بظهور آورند و خاطر آنجماعت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری
و غمخوارگی که در این نوع اوقات لایق و خوش نماست مسرور گردانند و این دستور هم و فتح

منظور باشد بحضور ما رسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام تنقلات
حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و باهای منوع در رشته خطایی خاصه که بگلاب و مشک
و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت
آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقایق خدمت
و ملازمت نامرعی نگذشته و چون بدروازه فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه
یکی از اویماق کاروان خبردار در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت یار کرار ذکر از شهر و خدمت
آن فرزند خبردار باشد با قرب لشکر ظفر اثر شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره تا هر کس که
بشماره صحیح رسد از ملازمان و کومکی آن ایالت پناه اثر همراه برداشته استقبال نماید و چادر
و سایبان و اسباب ضروری از شتر و از استر قطار همراه ببرد چنانچه اردو آراسته بنظر سعادت
اثر پادشاه درآید و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایات از جانب ما دعای
بسیار رسانند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد نزدیک و قاعده لشکر وارد نزول
نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده و سه روز در آن منزل مقام
کنند روانه اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دارایی
مشهدی و فرنگی خوانی باشد مخلع سازند و مجموع را بالاپوش مخمل بدهند و بهر نفر از لشکریان
و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و طعام مهمانی الوان بدستوری که مقرر شده سرانجام
نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زبانها بتحسین آن گویا باشند و آفرینها بگوش عالمیان رسد و
تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویل
سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور رسید بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و
نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و بشکرانه این نوع پادشاه
که هدیه ایست آن هدایای الطف مهمان ما شده در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردد باشد
بجای آورند و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول
بکشند و باید که در مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت
بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آرند و تقصیر ننمایند و هر چند انواع جانسپاری
و خونگرمی با آنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا الشهر خواهند رسید
مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میان کرباس

و در هر زمین که [illegible]
صح

طلبسی بالاستقلالی صفهانی درین ایام اهتمام نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر
خاطر آنحضرت مسرور باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم از بر سینه
نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب خود در سر راه
و کوچ و مقیم دم خاطر اشرف را بهر بابی در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل
مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند اعزاز شد کرد و دو صباح
آن فرزند را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورده سرایاکی که در نوروز پارسال بدان
فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از سفید ریشان او و یماق تکلو که پسندیده
و معتمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنة مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند
و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب اردو و چادر و شتر و اسب
گذارند که فردا چون نواب کامیاب سوار شوند و نیز کوچ کنند و ایالت پناه مشار الیه باشد و چون
فرزند مذکور از شهر بیرون آید غدغن نماید و جمیع لشکریان مقرر سوار شده متوجه استقبال
شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد و چنانچه میانه ایشان یک تیر
پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیاید اگر قبول
کنند در ساعت باز گردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته رکاب
آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور
آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورده
و خدمت کنند اول آنحضرت سوار کرده دست پادشاه بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سوار ساخته
و دستور سوار گردانیده و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود
نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخن و حکایت از فرزند ارشد
استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه خطاب جواب آنچنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق
عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون جا بنشستگاه نزول
نمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ماحضر بمجلس بهشت آیین آورند و بین الصلوتین
یکهزار و دویست طبق الوان بر طبقهایی که مشهور است بر محمد خانی و دیگر اطباق چینی
و طلا و نقره و سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوان نهاده بمجلس آورند و بعد از آن مربیات لذیذ
آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت سر اسب لایق و رعنا از طویله آن فرزند

ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل منقش و تنگ سفید
بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی
و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خوافی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده
و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هر گاه پادشاه خواهند بی توقف
و نغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود
در خدمت از دور نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته
ساعات ایشان را بهر نوع که تواند شکفته داشته باشد و دیگر تنقار و بازو چرق
و باشه شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد او بوده باشد پیشکش
نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده فراخور آنکس از الوان
مخمل خارا آلکمه کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان آنحضرت را بنظر
خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد او است
بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سر و پا داده است فراخور هر کس بعد انعام زیاده
از سه تومان ننمایند و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و بافته
شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش
مذکور پیشکش کنند و بلشکری بهر نفری سه تومان تبریزی که ششصد سیاهی باشد بدهند و
روز در خیابان و کاذرگاه سیر نموده باشند و درین سه روز در باغ جهان آرای شهر که
منزل پادشاه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق
بندی و آیین شیرین بندند و بهر صنعتگری یکی از امرای مذکور را شریک سازند تا بتعصب
یکدیگر بصفت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند آنست که چون آن پادشاه مرز و بوم را
بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول بشهری که آن نور چشم عالمیان است بوجود خود
آن را مشرف خواهد ساخت نظر کیمیا اثر ایشان را از مردم خوش طبع و شیرین گوی که
در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سیوم که این چهار طاق و
خیابان شهر و صفا دادن چار باغ و فراغ خاطر رو نموده باشد چار خیابان را در شهر
و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح

در روز چهارم در سر خیابان حاضر کردند و بر هر دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس فراش انداخته باشند
عورات و بیگهان نشینند و چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقام شیرین گویی درآیند
و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال
فرمایند بعد از آن بادشاه البغرت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند
و فرزند در پهلوی آن حضرت چنانکه سر گردن اسب ایشان پیش باشد براه روند و آن ایالت پناه
خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک سیر فته باشد که اگر از عمارات و منازل و بساتین چو هر پرسند
جواب دانسته و سنجیده و عرض نماید و چون بسعادت در شهر درآیند چار باغ سیر فرمایند و در باغچه که
در هنگام سکنی نواب همایون ما در آن بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق خواندن تعمیر
یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و
پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدن باشد روز
اول فرزند طعام وافر مهمانی نماید و چو ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین
دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت
نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معز الدین حسین خان کلانتر دار السلطنه هراة
دو می خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نماید که تا آن روز
که بشهر درآیند روزنامچه منقح نوشته مثبت بمهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایت
و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی
گرداند که بر جمیع اوضاع نواب کامیاب را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که
طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور
سر براه نماید اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابنه که جهت خاصه ترتیب نموده
عرضه کرده بود و با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و هفت ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی
و نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی را سرپوش
سفید قلعی کرده و پاکیزه داشته باشند و قطار استر و تقوز مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرا
مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یک هزار و پانصد
طبق بکشند و سه اسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه اول انرا دیده و پسندیده

باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز
در جام مهمانی نمایند انتهی چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه
رسید ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جهانبانی آمد و حقیقت مغتنم دانستن مقدم گرامی
و مسرور شدن او بوضوح پیوست آن حضرت را که معدن مروت بود از رفتن عراق و دل
همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده
بعزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزل از آن نواحی که نزول اجلال می نمودند یکی
از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت
میکرد و صیت موکب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق را
از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین بهمراه آمده انتظار مقدم عالی میبردند
و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند بمحمد خان
اعلام نمودند که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیک است محمد خان با اعیان امرا مثل ولیس سلطان
و شاه قلی سلطان و اکابر و فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سایر اعزه و
اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هرات است
بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق
شاهی و آداب تواضع که جوهر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند
و مقرر شده بود که از پل تا چهار باغ جهان آرا راه را جاروب کرده و آب زده دارند
و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف رهگذر آمده منتظر باشند و چون رایات پادشاهی
بمنزل در فرا رسید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص
و احترام بظهور رسانید و آیینی که مامور بودند شاهزاده کامکار سلطان محمد خان
میرزا و دیگر امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز
و اجلال بتقدیم رسانیده و از زیارتگاه پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا که سه چهار
فرسخ مسافتست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشایی بودند و اجتماع
خلایق بشادمانی بر نهجی بود که مگر بر ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه
بهمراهی در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده
پیشکشهای لایق بنظر اشرف درآورد و در مجلس اول صابرقاق که در خوانندگی یگانه

وعراق بود در مقام کاه عدل امیر شاهی خواند که ارکان وجود از وجد و حال در تزلزل آمد و الحق
بسیار مناسب و بتاثیر خواند که مطلعش این بیت است بیت مبارک منزل کان خانه را ماه چنین باشد
همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد و چون باین بیت رسید شعر
ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد
حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و الغ محمد را در دام امید آویختند
چون هری سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی
چند آنجا توقف افتاد و هر گاه آن حضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان که در ملازمت بود اداء
نیکو بندگی بجای آورد و از هر دو جانب آن حضرت زر بانثار میکردند و هر روز بمقامی مشهور
سیرگاه میبود و هر وقت محفل تازه عشرت گاه میگشت و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود
مقرر بود و گاه عشرت سرای کارزرگاه منشاط ابرای ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد و هم چنین باغ
جهانآرا و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر اقدس بخش تماشا فرموده بود و در هر گل زمین
صحبتهای رنگین میداشتند و در همین ایام بزیارت اولیای عظام خصوصا پیر هرات
خواجه عبد الله انصاری قدس سره بهمت نثار فرموده تجرد منشان خداندیش از
بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاده خوش فهمان روزگار و فضلای نامور
صحبت از فیض موهبت مستفید شدند بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت
گاههای عشرت افزای اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند
درین روز احمد سلطان حاکم سیستان بود که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود
مشمول توجه و التفات پادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال
بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک
مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استاجلو که ایالت آن حدود داشت با اکابر سادات
بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه
و یک بمشهد مقدس رسیده و بزیارت روضه رضویه و علی ساکنیها التحیة فایز گشتند و چند
روز در خواستن آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشابور شدند شمس الدین
علی سلطان که حکومت آنجا بتعلق بود با اهالی و موالی آنجا بیشوا آمده آداب عبودیت و انواع خدمت
و ارادت بتقدیم رسانید و آن حضرت سیرگاه فیروزه که در آن حدود است فرمودند و از آنجا

بسبزوار روانه آنجا بدامغان رسیدند و از عجایب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسم در آن
تعبیه کرده اند که هر گاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پدید میشود و از شورش
باد و خاک هوا تاریک میگردد و این را بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانه قادر حکیم و صنع
حکیم بدیع خواص و تاثیرات اشیا چنین اند که بخیار ترا دراکات و افهام و اوهام احاطه آن
نتوان نمود آنگاه از دامغان ببسطام توجه ارزانی داشتند و روضه مقدسه بحر طام شیخ
بایزید بسطامی قدس سره در سر راه بود عنان مرکب بمنصرف ساخته زیارت فرمودند
و از آنجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی است قدس سره نزول فرمودند
و در سفر و حضر طریق انیق آن حضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسل میجستند
و بظاهر و باطن از طوف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل می رسیدند حکام و اکابر
آنجا بخدمت بکمال اهتمام بجای آوردند و در اکثر اوقات رسایل بشوق و جلایل هدایا از جانب شاه
می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون
برآمد و حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین که درین نزدیکی پای تخت شاه شده بود نزول فرمودند
اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند
روزی چند در آنجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند و در خانه خواجه عبد الغنی
که کلانتران دیار بود در اوایل شتا آنجا میبودند منزل داشتند و از آنجا بیرم خان را پیش فرستادند موکب
شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرم خان تبلیغ رسالت نموده از همانجا منزل بتقدیم مسرت
معاودت نمود و از آنجا توجه سلطانیه واقع شد مخیم شاهان میان ابهر و سلطانیه بود و چون موکب عالی
بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا
برادران گرامی شاه استقبال فرمودند و در جمادی الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال
فرمودند با مرعا قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرایط توقیر و تعظیم و
تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که مدت مدید تشنه هیبت آن نقاشان با یکدیگر بین
در صنایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند اول مجلس آرایی آن نگارخانه خاطر فریب باتفاق
حضرت جهانبانی چهره گشا گشت و محل پادشاهانه انعقاد یافت و بقانون بزرگی و لوازم مشتهیانی
کرام همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت دلنشین
گشودند و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند و میرزا قاسم گنابادی در کتاب مثنوی که

از احوال شاه انتظام داده در باب ملاقات آن دو شهریار کامکار چنین گفته نظم

دو صاحبقران در یکی بزمگاه ... قران کرده با هم چو خورشید و ماه ... دو نور بصر چشم اقبال را
دو عید مبارک مه و سال را ... دو کوکب زینتشان فلک راستین ... بهم در یکی عرصه چون فرقدین
دو چشم جهان‌بین بهم همعنان ... بهم چون دو ابرو تواضع کنان ... دو سعد فلک را یکی برج جای
دو والا گهر را یکی درج جای

شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهانبانی آفرین جهانبخش جهان آفرین شما را کلید گنج
کشورگشایی گردانید و هر قصوری فتوری که در مملکت‌داری جهانبانی در این ولا پیش آمده از ناسازگاری و
بی اتفاقی برادران بی اخلاص بوده و شما را در آن اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت
برادران امری مهمست که کارهای بسته گشاید و اکنون که برادر خرد خود تصور فرموده محمد و معین
دانند که سنت بر جان خود نهاده و آنچه شرایط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد حسب آرزو
بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک که در کار باشد سرانجام نمایم
والا خود ما را باید رفت بطریق کمک برویم و بسیاری از سخنان حقیقت‌بیان که بزرگ منشی را
نشانها باشد فرمودند چند روز جشن خسروانه داشتند حضرت شاه هر روز خود بنفسه
کار و بار روا رسیده مجلس عشرت دیگر آراستند و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز
بروز در صداقت و محبت می‌افزودند ترتیب مجلس آرایی میکشتند که چنان شاهی بذات خود
مباشر نشود و چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانه‌های زربفت مخمل و تاجه‌باف سراپای میکشیدند و
خرگاههای منقش و خیمه‌های معلی چه مقدار نصب می‌شد گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آنقدر که نظر کار
میکرد در آن سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند چه شرح دهد که در لوازم گذرانیدن
تحف و هدایا که امریست ضروری بچه آیین خود توجه فرمودند و از اسبان عراقی چیده با زینهای
مطلا و مرصع و غاشیه‌ها و زین‌پوشهای گیش و جلغاوه و سنجاق و تیغ و جامه‌های پوشیدنی
از اجناس زربفت و مخمل و تاجه‌باف اطلس و سنجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین ظرفهای آفتابه و شمعدان از
زر و نقره مرصع و بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلا که
در گرانی و خوبی نادره روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه یکیک بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع
ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند مراسم ادب پادشاهانه از طرفین بتقدیم
رسید حضرت جهانبانی در روز جشن عالی التماس نمودند که خراج ملکها و اقلیمها بود دو دست

و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغانی بنظر شاه درآوردند و بی شایبه تکلف از وقت درآمدن حضرت
جهانبانی بالکای پادشاهانه تا زمان برآمدن بهر اسم و رسمی که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج
شدن زیاده از آن باضعاف مضاعف مضاعفه یادداشت نهید و از آنجا متوجه سلطانیه شدند
و از آنجا بعیش بزمهای خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات قران سعدین باغوای
بعضی اهل فساد غبار خاطری از جانبین حادث شده بود آن کدورت بامتداد نکشید و بزلال صفا
مصفی گشت و حضرت شاه همه روز اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند از آنجمله
بجهت نشاط و تفریح خاطر صفاگستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روز راه لشکرها جانوران صحرایی را
رانده در چشمه که او را ساروق بلاق گویند که اول منزل سلطانیه است شکار مجتمع شد حضرت
جهانبانی و شاه گرامی قدر با هم در شکارگاه آمده آیین بست تاختن و شکار انداختن بر تازه گردانیدند
و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا و الکاس میرزا و حاجی محمد کوکی و شاقلی محردار و روشن کوکه
و حسن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن در درون قمرغه شد و از
امرای شاهی مثل عبدالله خان استاجلو که بدایادی شاه والاشکوه شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم
خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استاجلو و چندی دیگر نیز بموجب حکم درآمدند و بعد از
سپاهی رخصت عام در دادند هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستن شکار اشتغال نمودند در این
اثنا بهرام میرزا که خلفا بود در شکارگاه دانسته تیری بر فرق دما و رخت سستی بر بست و بملاحظه
خاطر میرزا کسی آن سخن را بشاه نگفت و بعد از آن عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض
سلطانیه بار دیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد با این بزرگان شکار کردند و در منزل چوگان
بازی و قبق اندازی نیز شطری از اوقات گرامی صرف شد و در بزمی که بار رفیق گرم بود بیرام بیگ
بخطاب خانی و حاجی محمد کوکه بلقب سلطانی سرافراز شدند و در آخر آن مجلس طوماری دوازده هزار
سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی مراد میرزا بکومک نامزد شده بودند با طوالهای اسبان کارخانهای
بهم رکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر درآوردند اسامی امرا که در این کومک عالی مقرر شده
بدین تفصیل میرزا مراد و بداغ خان قاجار لله میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان
شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فره یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی
قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا طغایی سلطان خواستند و سلطان حسین قلی شاملو
برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دیو میرزا اتمامق میرزا ولد دیو سلطان

حیدر شیبانی علیقلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود میرزای اخته بیکی ولد میرزای زین الدین
سلطان شاملو محمدی میرزا ابنیره جهانشاه میرزا مشهور بشاه بردی بیک کچل استجلو علی
سلطان چلاق خواهرزاده محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسین سلطان شاملو
یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش اغلی استجلو صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو
علی بیک ذو القدر کش محمدی بیک کتابدار قاجار و سیصد قورچی صاحب سامان شایسته
نیز تعیین یافتند و بعد از تمام این مجالس عالی حکم شد که در آق زیارت که آخر منزل ییلاق
بسر تقسیت سیوم باسکار قمرغه در هم آورند و انواع شادمانی و کامرانی فرموده
آوردند و انواع شادمانی فرموده آداب خاطرجویی بتقدیم رسانیدند و در عرصه دلگشای
میانه که در لطافت هوا مشهور آفاقست شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف
آوردند و بمشایعت مبادرت جسته با جمیع وجوه ایشان آداب بساعت مسعود وداع
یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب التماس الساکنین سینه حضرت
صاحبقرانی از انجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند و هودج اقبال حضرت مریم
مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد
خان را با لشکر ساخته و خدمت اقبال عقب قباب گشتند و دوازده هزار
سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافته بجهت سامان سرانجام
خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی جنت آشیانی آب سهند شنید
شانزده عالیمقدار با لشکر مقرر ادراک ملازمت نمود و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز
عنان عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تا بلدی
که میر امیر انشاء و بر رود خانه که از دامن سهند تبریز می آید بسته اند باستقبال آمده عز بساط
بوسی یافتند حاکم شهر بموجب فرموده شاهی شهر را آیین بسته و در نظر انور آن حضرت
جلوه داد و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید و گرگ دوانی و چوگان بازی که در تبریز مشهور
و معروف بوده در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بوده بجهت مزید نشاط خاطر
اقدس بامر شاهی بازی درگرفتند آن حضرت عمارت عالیه آن شهر را که از آثار
قدیمه سلاطین ماضیست و سیر گلهای آن شهر را تماشا فرمودند و مجدداً از آثار رکن شکستگان
خاک و سر شکستگان خانه افلاک و گذشتگیهای عالم بی ثبات و شکستگیهای جهان بی مدارا

بخاطر حقایق مآثر آوردند و در گرد آوری رضا افزای گار سخنان حقیقت تبیان بر زبان اقدس آوردند
و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند شعر
ای افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد ٭ وز دست اجل بسی جگرها خون شد ٭ کس نامد از آن جهان که پرسم از [illegible] ٭
احوال مسافران عالم چون شد ٭ ملا قطب الدین قلنجوی بغدادی درین بلده فاخره بشرف
ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بودند و در کار سحر آفرین خواجه
عبد الصمد شیرین قلم نیز دران مدینه فاضله بملازمت استسعاد یافت آن قدردان
بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و از عوایق روزگار نتوانست همراهی گزیده از نوادر
اتفاقات حسنه در شگون و تفال نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند و از انجا که توجه
اقدس با سطرلاب و کره و سایر آلات رصدی در درجه کمال داشت بیک محمد اخته بیکی را فرمودند که
درین شهر که محل آثار قدیمه است کره تفحص نماید آن ساده لوح کره چند را با مدیانها آورد
آن حضرت انسب فرموده بجهت تفال خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل
توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبه شماسبی رسید جمیع شیخاوند که نسبت خویشی بشاه
عالیقدر داشتند با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند بلوازم خدمت پرداختند یک
هفته در اردبیل تشریف داشتند انجا بخلخال و انجا بطارم آمدند و از انجا بخر زبیل تشریف بردند
و چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بی دانه سه روز توقف
فرمودند در سبزوار باردوی معلی خود ملحق شدند و درین منزل از حضرت مریم مکانی
صبیه قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بتایید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند
بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر انجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشهای لایق
میکشیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته
بجای آوردند و در روز مهمانی سیل باران آمده کار بر دادن بها کردند و چون رایات عالی بمشهد
مقدس آمد حاکم و بزرگان انجا بیشتر از بیشتر در حفظ آداب کوشیدند و تحفهای
لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یک چند درین شهر
توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب بیاوری که بر هراة نوشته بود عبد الفتاح گرکیراق را
فرستادند و مشار الیه در وقت مراجعت خفت سیر بربست و از همین حدود مولانا
محمد خان را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس که فضایل صوری و کمالات معنوی

آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این عزیز
بسیار منبسط و منشرح گشتند و تذکره کتاب درة التاج در میان آوردند و درین مرتبه که
در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا که بملازمت میرسیدند و از صحبت
اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغول حاصل میشد مولانا جمشید معمایی که مجمع فضایل بود و مکرر
بشرف بساطبوسی رسید روزی ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت درآورده
نظم که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد همچو پروانه بشمعی سر و کارست مرا
که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد آن حضرت خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند
چه نیکو تصرف که فرمودند مصراع میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد مولانا از اکسیر اصلاح
آن حضرت سجده اخلاص بجای آوردند و از مشهد بکاروانسرای طرق و از آنجا براه قلعه گاه سیستان
نزول اجلال فرمودند و در آنجا خود و شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند و از آنجا که میرو رود
اقبال روی نمود میر عبدالحی گرمسیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت
کورنش شتافت و عذرخواه تقصیر و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم
مانده بود بعرض رسانید و از آنجا که خطاپوشی و عطابخشی شیمه کریمه آن حضرت بود معذرتهای
او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت چون سخن باینجا کشید ناگزیرست از آنکه
مجملی از اعیان که در غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید سر حلقه حقیقت گذاران وفا
کیشی کسی چون سعادت همواره ملازم رکاب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان و
وخواجه معظم است که نسبت اخوت حیاتی بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال حالتی
از شورش دماغ و گرمی مزاج بود در فتنه سفاکی و بی باکی او با فراط کشید و خاتم کار او در محل
خود رقم پذیر خواهد شد دیگر سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده
از نبایر سلطان حسین میرزا است اگرچه در اوایل حال بوظایف خدمت اشتغال داشت
اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر کوکی است که
از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در هر دو انگی تفرد داشت
شاه بکر را میگفت که پادشاهان را این طور خدمتکار میباید در روز قبق اندازی و قبق زد
و از شاه خلد و گرفت دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بود درین راه با جواهر بسیار سپرده بودند در آن ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم

چند روز در بند بوسیله عفو خلاصی یافت دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاش
کامران میرزا بود اما مدام بملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش
خلق بود و محرم در گذر جوسا غریق رحمت شد دیگر خواجه مقصود هروی است او مردی پاک
طینت پاکیزه روزگار بود با امانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده
صفات حضرت مریم مکانی بود علی الدوام در حوالی هودج بود و آن حضرت بوده التزام خدمت
داشت از دو فرزند سعادتمند شد ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت مریم شاهنشاهی دارند
یکی سیفخان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت
چشید دیگر زین خان کوکه بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک و فرط
فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای کبار
منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام
داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف
یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب شرف دیوان یافت و بعد ازان
مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر که قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبه
درگاه والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی است که
در فن سیاق فرسان قلم و در حساب بود و خط شکسته را بغایت درست مینوشت و در کتابت
و درایت محاسبات موشکافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند
و در عهد سلطنت ابدپیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه جهان سرافراز شد دیگر بابا
بخشی است او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات
دیوانی صنوف کاردانی بظهور می آورد دیگر درویش مقصود بنگالی است او از نگاه هراتست مردی ساده
ضمیر درست جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند و از تمام مردم او تنها بسلامت
بر آمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی با او عنایات خاص داشتند
و بعد ازان بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمری دراز در طبقه دعاگویان میزیست دیگر حسین … است
در شجاعت و جلادت امتیاز داشت و خدمات لایقه پسندیده کرده بود و بواسطه آنکه یعقوب نامی که
از منظوران حضرت جهانبانی بود و حرفی نامناسب از زمین ساخته بودند بعضی قزلباشان پای آن جوان را در موضع
خرابه نزدیک تبریز کرده پنهانی کشتند و چون حسن علی ایشک آقاسی بود چنین اشتهار یافت که بسعی این عمل

تشنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود و در عراق ماند و چون کابل مستقر
سریر سلطنت شد باستانبوسی فایز گشت دیگر علی دوست یار بیگی است پسر حسن علی ایشک آقا
از عقب آمده در مشهد مقدس همراه شد از اول تا آخر در همراه بخدمتکاری و جانسپاری
اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقاست و از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف
خوافی است که از اولاد شیخ احمد یسوی بصفت مردی و آراسته بپسندیده اخلاق بود
دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میگرفت خدمتکار شایسته بود دیگر مولانا
نور الدین که از هندسه و هیئات و اسطرلاب خبری داشت همراه قاسم برهان خانی تشرف
بساطبوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافته از مجلس نشینان
حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی او سربلند ساخته بودند
دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
قیام مینمود خویش میر محمد جاله بان بود در بدخشان خدمت حضرت جهانبانی جاله بانی داشت
و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر بحر شد و در کنار آب
جون منزلی دلگشا داشت و همانجا سفینه عمر بساحل فنا رسانید دیگر حمید محمد اختر بیگی است
از خدمتکاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد بکنه است جوان مردانه صاحب قبضه
بود در هراة قبق انداز دیگر سید محمد قالی هرویست در بکر چند روز او را امیر عدل ساخته
بودند از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمد در لباس
فقر ملازمت نمود و دو بیت دلنشین میخواند رفته رفته داخل الکلمان شده
بود و در عهد دولت ابد قرین دولت حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سهرند
باغی ممتوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیک بلوچ که پدرش در خراسان هزاره
بلوچ بوده دیگر ولد او میر حسین و این هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر
خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای معتبر گیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت
شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از زبده داران هودج اقبال حضرت مریم
مکانی بود دیگر عارف توشکچیست که در سلک ممالیک بود و دعوی سیادت میکرد و بندگان
حضرت شاهنشاهی بهادر خان خطاب یافته بخدمات عالی ممتاز بود و از بندگان
خدمتکار و غلامان وفادار مهتر خان خزانه دار و مهتر جاضر توشکچی و ملا بابای کتابدار

و مهتر تیمور شربتچی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیل خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل آن
بودند دیگر میر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر
بهادر دیگر توکل از سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست
و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و موافقت ابتلای الهی
خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند نظم ندانم رفیقان چه اندیشه‌ها
که مردان بخدمت بجائی رسند مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل چون آوازه
سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم
شد و در کابل و قندهار و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از نسیم این پیام
بهار نصرت گلبن غنچه امیدواران شگفتن گرفت و آب رفته بجوی قرار بیقراران
آمد بنیاد نهاد شعر فیاض ازل بفیض ابر انداخت آوازه
شد کشت امید بامداد آن خرم ها شد باغ مراد با نواران تازه‌ها میرزا کامران را این طنطنه
حال دیگرگون گشت و در هنگام که نزاع اکابر و ندامت گذشته بود از سر اعاده معاملگی
پیش گرفت و خیال تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قرابان قراول بیگی را
از کابل فرستاد که آن نو عزیز دولت الهی را بعزم حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل
آورند و فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری و آنحضرت
بازندگان خود کنکاش کرد جمعی که عقل درست داشتند گفتند که فرستادن
لایق نیست مناسب آنست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک
رسید آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیله
جمیله این گلدسته چمن سعادت و اقبال استغفار جرایم خود نمود و بعضی گفتند که
لایق آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا از دست ندهند چون امور
کار از شما سر زده است سود آن نمانده که حضرت جهانبانی بالتخصیص سیلی نتوانند
دریافت میرزا آخر بدی صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را این
زمستان و برف و باران روانه کابل ساختند همشیره قدسیه حضرت
بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود و ماهم انگه و

او همچنان و حیجی انکه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف
بودند و بجهة آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک
میخواندند و همشیره شریفه را بیچه میگفتند چون بقلات رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند
از فر بزرگی و شکوه دولتمندی که از ناصیه اقبال آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را
مردم شناختند و صباح آنکه شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را
هم اینجا فرود آورده بودند چون این سخن را از صاحب خانه شنیدند فی الحال
از آنجا روان شدند و بسرعت بجانب غزنین شتافتند و ملازمان رکاب دولت ساعت
بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده میفرمودند و اوضاع غریبه از
احوال کرامت آن حضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از انجمله چون از غزنین کوچ
کردند بمنزلی که فرود آمده بودند دران خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آن حضرت
که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند انگها
و دایها باقسام مهربانی دل آن حضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت
همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آن حضرت آرام
پذیرفت و انوار شکفتگی از وجنات احوال صفحات اطوار درخشیدن گرفت گویا که
دلیلی بود ساطع بر نور افزایی و ظلمت زدایی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی
از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقه اقبال را
بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود
آورد و روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی آراسته آنحضرت را آنجا دید غلبه حضرت
شاهنشاهی از کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقاره اقبال
نواختن چون میرزا کامران آن سرو پیراسته گلستان اقبال را در باغ شهرآرا
دید از نظاره پیشانی نورانی آن حضرت که فر دولت و سعادت جاودانی
از آن میتافت از ناساعدی سعادت درهم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر
اولیای دولت میخواهد و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا سرانجام
میدهد هر چه میرزا آنرا سرمایه خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد
چنانچه درین روز که میرزا جشن در نشسته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده

بود اتفاقا در آنجا نقاره منقش برای ابراهیم میرزا فرزند خویش بتقریب شیرابات که متعارف
و معمولست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقاره
دولت جهانگیری و کشورکشایی بنام نامی ایشان بلندآوازه ساختنی بود میل فرمودند میرزا که
حق ناشناس نخواست که بدهد بتصور آنکه میرزا ابراهیم سال از آن حضرت بزرگتر است
و بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقاره را معلق بشرط زورآزمایی کشتی گرفتن داشت
که هر که غالب آید نقاره از او باشد آنحضرت که از تایید یافته ایزدی و تقویت دیده
ازلی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم منظور نداشته
از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایه خوشی گردانیده بود خوشحال شدند با همت عظیم
افزایی میرزا گردیدند و ببازوی قدرت که بقوت سماوی مؤید و معتضد بود با وجود
صغر سن که امثال این امور در آن حالت کسی بدیع نماید و بالقای الهی و تعلیم ربانی
همچنان دامن بر زده و آستین بالا مالیده شیرمردانه قدم پیش نهادند و بقانون ناآموز
و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر در آمده دست بمیان کمر ابراهیم میرزا زده
چنان برداشته بر زمین زد که غریو از اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعره آفرین بلند شد
این اول نقاره فتح و نصرت حضرت شاهنشاه ظل الهی بود که بر سطح قمه غبرا و زیر قبه خضرا
نواخته شد میرزا کامران که این جنگ را جهة امتحان مال صحبت کار و بار خود با حضرت
جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهده این صورت شکوه بد گرفت بخود فرو رفت و هواخواهان را
و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شکفته فالهای خجسته فرا گرفتند و آن حضرت نقاره را
بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این صدای دلکشای باعث شادمانی اولیای دولت گشت
و میرزا از آنکه طرق شده بود و فال او را نقش گفتن بر خلاف مراد نموده بنسبت بآن
قبله اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد از انجمله آن حضرت را که هنوز
هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود فرمودند که از شیر باز گرفتن و از این غافل که شیر خواره ضرع عنایت
ایزدی و کامیاب قابله ترتیب آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حرج است یافته حافظ حقیقی این
فکرهای باطل چه خطر وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم
مسیر و فتح قلعه بست بر مترصدان اخبار و مستبصران سوانح که دیده حیرت
گشاده و سرمه عبرت کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات عالیحضرت جهانبانی و کومک ایران

بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از ایکها بجهة تسخیر قلعه بست که داخل ولایت گرمسیر متعلق
قندهارست تعیین فرمودند شاهم جلایر بیک تیمور جلایر و میر خلیج که دران حدود از جانب میرزا
کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نموده
در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان
پسر دوازده ساله او را بجای پدر بکلانی برداشته و در لوازم خدمت بیشتر اهتمام نمودند
و حقیقت درگذشتن علی و برداشتن پسر او بر جای پدر بموالی پیرا نوشته فرستادند و بعد از چندگاه
در امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جانبی
نرسید متحصنان قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد حضرت جهانبانی
بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند و شاهم علی و میر خلیج ترکشها بگردن
انداخته بشرف زمین بوس رسیدند آن حضرت بموجب رأفت ذاتی جرایم ایشان را بخشیده
در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری
خزانه خود گرفته میخواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجد و دست شده بقصد او رخصت
گرفتند هر چند حضرت جهانبانی را کذب این خبر و عزم حزم میرزا عسکری بر قلعه داری
قندهار بوسیله خبررسانان درست متیقن بود و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی
بر تقدیر صدق آن نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینها
بی جویی کرده رخصتی گونه بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال
عجلت بی توزک بخواستی قندهار رسید خبر رفتن میرزا دروغ واقع شد و جمعی
بر آمده جنگ کردند و ضرب زنها و توپها را از بالا سر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر
ایشان بباد فنا رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد
بابا قشقه و علی قلی بارنجی و جمعی از بهادران جغتای و دلاوران قزلباش داد دلاوری
و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند و هر چند جمیل بیک که از معتمدان
میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را برداشتیم دیگر کار بر ما آسان
خواهد شد میرزا سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که اینها کمک حقیقت کشیک
ما را سید انشاء الله آینده محض در همین جماعه نخواهد بود بلکه کومک ایشان خود کمینگاه ها
خود را نگاه داشته باشد که کار ما بساز دبازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته

جنگ با من میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی موید و معاون
لشکر نصرت اعتقاد و حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا صورت نیست
و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روی داد و در آن روز اهل قلعه کلید
بابای سهندی که از یکهای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید و رسیدن موکب
مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار محاصره کردن
و فتح نمودن چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت
جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز این قضیه
مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب
انتظار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی قندهار
رسیده در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی صفی
قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جا بجا تعیین
شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد اندازی برآمده کارزارها میکردند یکروز حیدر
سلطان و دولپس شش علی قلیخان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر
غنیم را برداشته تا فراز که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود بردند و کارهای نمایان
نمودند و حیدر سلطان از همه پیش بود و پیش تاخته بود و از غرایب آنکه با دوست
یساول با جمعی در فرازت ایستاده تیراندازی میکرد حیدر سلطان نیزه خواست که
کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر سیغل او رسیدن همان اسمعیل سلطان
جایی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج آنچه که در برابر مقابر است پیش میرزا
عسکری بوده تماشای جنگ میکرد و باوجود آنقدر مسافت که تشخیص چهره هم ممکن نبود
بعرض رسانید که این مرد از دست او نیزه افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل
از این با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم من حیدر سلطان همراه یافته بودیم و او نیز
دو انگشت من انجا افتاد از نوشتن باختیم قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که آن تیر را
آوردند اسم نوشته بود و خوانده بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد و در آن
نبرد دراز کاری اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت
نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا او مکدری مجتمع شده نشسته

بیرامخان و محمد میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگی و ولد زین الدین سلطان شاملو و جمعی
بر سر ایشان تعیین شدند قدری جنگ بپیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار
شدند و بسیاری از مواد استعداد و آلات و ادوات ضرب و مواشی و دواب بدست
اولیای دولت افتاد و بقدر عسرتی که در اردوی ظفر قرین شده بود به یسر مبدل گشت
و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها
نموده کامیاب میشدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رشته کار از دست داده در
مخاصمت اهتمام نمود بمقتضای رأفت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه یافت که
منشور نصایح شاهی را با فرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال فرمایند
شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات
خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیله اتفاق برادران کارهای
سترگ که مکنون ضمیر صواب اندیش است ظهور یابد بنابرین داعیه بیرامخان را برسم
رسالت بکابل فرستادند چون بچتل دغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین
است رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند آخرهای روز جنگ در پیوست اولیای دولت
قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بیدولتان
راه نیستی پیش گرفتند چون بیرامخان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده
بیرامخان را بردند میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرامخان از طلیعه
اندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت بمیرزا که نشسته باشد
دادن مناسب نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد بسیار دور که از دانش
درست و بخت بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحف بدست گرفته برسم پیشکش آورد
و میرزا مصحف گرفته بجهت تعظیم آن ایستاده در اثنای این دو مثال اقبال
گذرانید و آن فکرهای صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف
بادشاهی و هدایای شاهی را باین ستوده در نظر او رد و با میرزا نشسته سخنان
اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت
شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا
و الغ بیگ میرزا گرفته آن ساخت و آمد و بابوس مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد

از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران که درین طوایف پنهان میگردد و اسباب تفرقه را آماده
میسازند بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر برکنده می آید حضرت جهانبانی را این رای
قوی تر نمود و این سوق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقه فتح و نصرت سوار شدند دولت و اقبال شدند که
ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند و جمعی از بهادران متهور
و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد قراول و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را با شیلقی سلطان
حسین خان مقرر فرمودند که بیشتر بگردانند و آن شب هوا بغایت برودتی داشت و راه دور بود بجهت
خدم و حشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند و چون قبایل جابجا
پراکنده فرود آمدند معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این راه ماهم علیقلی خان و بابا جراری
از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوری میرفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا
استفسار نمودند که در کدام قبیله است ماهم علی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در آنجا بود
نشان داد بابا گفت او ترسیده است نمیداند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده میبرم
در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند
و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بند کردند و در خیمه که
میرزا بخواب رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی است که
در آینده آن خیمه من بودم و دو کس دیگر از اهل خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون
انداخت چون بر تیغ صبح در برده دری آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیک ملوک است که میرزا را با و نظری بود
و میرزا بدر رفته بود و چندی از افغانان اوباش مثل شیخ یوسف کرانی و ملک سنگی و چندی دیگر بجنگ
ایستادند و خاک سوالی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت
افتاد و بیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتح چنان روی داد و میرزا بخود قرار بودن آن حدود ننموده متوجه
هندوستان شد و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب فراغ یافت و بعنایت ایزدی
فتحی غریب که مقدمه فتوحات تواند شد میسر آمد ازین سرزمین ظفر آیین دوستکام مراجعت نموده بمنزل
بهسود زود اقبال فرمودند و چون بیقین پیوست که میرزا بجای بینراوار ناسپاسان حق ناشناس که
تواند بود بر آمده متوجه هندوستان شده است حضرت جهانبانی از آن منزل بسعادت کوچ فرموده
بباغ صفا که بهار چمن آرایش طرب فزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن تواند گفت بزم افروز
جاه و جلال گشتند چون ایام شکوفه بود و آغاز کوکبه بهار و طراوت خیابان و لطافت نمو بسیار

کره کشای ضمان جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علیقلی اندرانی بدار الملک کابل فرستادند که آن شکوفهٔ بهارستان
اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس
آورند تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدایع نوبهار و مطالعهٔ صحایف گلزار بسر پردهٔ شناخت نقشبند ازلی
محرم گشته اساس شکر تمهید دهند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور ورود سعادت
فرمودند و آنحضرت شکر مواهب شهنشاهی که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی است بجای آوردند و بعد از بسط بساط
انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعودترین ساعتی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند

توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسمان بخشیدن

چون حضرت جهانبانی روز بروز لایحهٔ رشد و کاردانی از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می‌دیدند
و درین ولا که زمان آسایش روزگار بود رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباوهٔ
چمن خلافت را بظاهر روزی چند از خود جدایی تجویز فرمایند تا هم عیار بزرگی این گوهر والا گرفته آید و هم فراخی
حوصلهٔ سپهر وسعت معلوم همگنان شود و هم در آداب فرمانروایی و ورزش بهم رسد چه در هنگام صغر سن
و آنگاه در ایام جدایی آنکه در هوشمندی را پیش رو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگان نماید و بزرگی خود را
منظور نداشته بخردان و مسکینان طریق نصفت و معدلت بسپرد و باتصال معنوی اکتفا فرموده از دوری
صبوری ملال خاطر نباشد بهر آینه آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود و چون جلایل صفات مذکور
از لوح پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی
بدولت و سعادت بغزنین فرستادند و اتکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال
درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بود سر رشتهٔ سرانجام جمیع مهمات صوری برای رزین
خواجه مفوض بود مدت شش ماه باگاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوایی صوری و معنوی از ناصیهٔ
اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که در سن بزرگی از سال خوردان جهاندیده
بوید نیاید از آن جوانبخت فرخنده طالع بظهور می‌آمد و پیوسته بنیت درست از حق پرستی گرد
دلها میکنند و همواره بگرد آوری پراگنده دلان سلسلهٔ صورت توجه عالی میگماشتند و پیوسته
در استرضای طایفه که در شهرستان تجرید نقد عظیم داشتند در تهذیب اخلاق و شناخت ایزد
کمر اجتهاد در بسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از راحت و الم و مدح و ذم عالم یکسو شده معاملهٔ
خود را با یکتای بی‌جهت درست کرده اند آهنگ سیر فرمودند در غزنین در آن زمان بابا بلاس از مجذوبان
حق شناس مستغرق بحر شهود و تمام محو استغراق بوده در کنج عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد

مکرر

مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانهٔ تقدیس پیشوایی صورت و معنی از سطوع پیشانی
معاینه نموده بپادشاهی ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود و بشارتهای طول بقا و مژده‌های علو مراتب میداد
چون خاطر اقدس از سیر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بمستقر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی
پیوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده علیحده از روز و شب بمطالبات
و تعلیل مصروف میساختند و با وجود دادبخشی و دلجویی شکسته دلان و سایر کار و بار سلطنت بملاحظهٔ مزید تنوعات
و انبساط بسیر و شکار نیز توجه میداشتند روزی کهدوره که بوصف از مواضع دلکشای کابل
بعزم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر از آب جدا شدند عنصر مقدس آنحضرت آزردگی تمام دریافت
از آنجا که هوشمندی قرین دولت و ارجمندیست از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی
در ساعت غرا اصدار یافت فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد که جمیع سعادات در قدمش تعبیه
نموده اند عنصر قدسی آنحضرت را کمال صحت و عافیت کرامت شد نهضت موکب مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب کردن گردن کشان و لوای عزیمت افراختن
بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران و مراجعت بکابل و دیگر سوانح در زمستان اواخر
سال نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت ببنگش روی مصمم گشت که آنحدود و بنست کابل قشلاق عزیمت
و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر مطوی ضمیر جهانگشای بود و بجهة
خجستگی و فرخندگی امور و فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت اقتدای
چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متمرد بتنبیه بایسته
شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقران افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت
قبیلهٔ افغانان عبدالرحمانی و آن افغانان بر فرزندی بود و فتحشاه افغانان که از احمقی و نادانی گمان
دانائی بر خود کرده در اضلال گمراهان بود در صدمات افواج قاهرهٔ پادشاهی خوار نموده با جمعیت خود
بدر میرفت و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دوچار شد جمیع اموال و اسباب او نصیبهٔ این
دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت و در اثنای زد و گیر تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکهر که سرور سردار
گروه گکران بود عرضه داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند مضمون آنکه میرزا کامران بر بستان
و سرگردان باین حدود آمده است و مرا که هوای دولتخواهی در سرشت نمیخواهم که میرزا در آوردگی اوقات
بسر برد اگر این حدود مخیم سرادقات اقبال گردد او را بشرف بساطبوس مشرف ساخته جهت تدارک

جرایم گذشته ملازم عتبهٔ دولت گردانیم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکر از طوایف بسیار است
و در مابین آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم
کابل نسبت داشت آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان میگرفت و بعد از و ملک کلان پسر او جانشین پدر شد
و بعد از و پسر او بیر نام کلانی الوس خود یافت و بعد از و تتار ناظم قبیلهٔ خود شد و او را با شیر خان افغان و سلیم خان
پسرش منازعت عظیم روی داد و خود را از منتسبان این دودمان میدانست وجه در زمانی که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم
رسانیده علی الخصوص در جنگ رانا سانکا جانفشانی نموده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان
آدم و بعد از سارنگ کلانی آنگروه بسلطان آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و کمال الخان گکر جا بعضی نفاق
میکردند مقارن ایلچی خان آدم ججکی خانکه از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضداشت میرزا
مشتمل بر چرب زبانیهای نه گذرانید محرر این مجموعه هو شیخ ابو الفضل که جبانشر تسوید واقعات این دودمانی
کرامت چون همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت برای حضرت شاهنشاهی بسته و از جهت سیر آبی
تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد ولی عهد سلطنت از سلسلهٔ علیهٔ این دودمان خلافت
بطفیل می آرد که مجملی از ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات یافتن او از کردار خویش ناگزیر است اگر چه این گرف(?)
نامه را پایه از آن بلندتر است که امثال این امور در آن اندراج یابد اما برای سرانجام سخن در تشیب و فراز آن
ناگزیر سخن آرایست بر مسامع مستمعان این سوانح عجیبی که هر یکی از آن واعظ عبرت است پوشیده نماند که
چون میرزا کامران در آن سحرگاه که در پیش بلاغ شکست یافته در هزاران تنگ بدی خود را از دست تیغ
هزاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت دیگر بخود قرار بودن نداد و از تباهی خود که نتیجهٔ حق ناشناسی است
با وجود چندین هزار ادبارات که هر یکی هادی شاهراه سعادت تواند بود خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان
بسیار بخش نرسانید و در این هنگام که بایستی گرد ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ احوال او نشست و بوسیله
عجز و خجالت خود را باستان بوس مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود و از بخت واژگون متوجه
هندوستان شد که پیش سلیمان پسر شیرخان که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت و سرجوش غرور
آشفته دماغ بود رفته کومک ادبار خود آورد سبحان الله چه غفلتست این که بدشمن جانی خود رجوع
کرده که کار چنین دوست بزرگوار تباه سازد و خوار بها بخود قرار داده پیش کی ورد که خواهد بود کاری او با ولی
نعمت خود ستیزه گاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشه‌های نادرست میرزا را بر آن آورد و با معدودی راه
هندوستان گرفت و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبه بن از

قصبات

قصبات پنجاب بود فرستادهٔ میرزا آنجا رسید و ادای رسالت نمود سلیمان انجام مرام میرزا از حوصله
خویش افزون دانسته مدارای پیش گرفت و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت و قرار داد که در همان
حدود بوده انتظار برند که کومک از دنبال میفرستیم و خزینه بتعیین میکنیم هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده
بود که علی محمد اسب را نیز پیش سلیمان روانه کرد و بعد از درازی سخن که کوتهی از آن لایق چون میرزا بجهار کهی و
رسید پسر او از خان و ملا عبد الله سلطانپوری و جمعی از امرا باستقبال فرستاد و بر بیتی که لایق دشمنان و سگان
درگاه تواند باشد میرزا را با عاقبت اندیشی آن وضع سرکرده افغانان در یافت همراهان میرزا بابا کوچک بود و ملا
نثاری و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم شاه و رحمن قلی خان و صالح دیوانه و علی محمد اسب و تمر تاش و محب
خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار رفتهای روزگار که با مهای لئیمان نابرده بود چون کردار ناحق شناسان و اندیشه
کافر نعمتان بر صوب نیست عاقبت وخیم دارد و هر چه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود میرزا از بدسلوکی
این گروه بی دانش آزرده بود و همواره در خلوت شاه بداغ را که بتحریض و ترغیب در آمدن گروه بود سرزنش
کردی و چون سلیمان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا که بچشم نگاهبانان میداشتند
و پیوسته اظهار رخصت میکرد و صورت نمی بست بر اعوان نادرست همراه گرفته روان شد باندیشه
آنکه در یکی از قلاع حصینهٔ هندوستان مقید سازد میرزا از کومک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که
حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد و جوکی خان را که از معتمدان میرزا بود پیش راجه بکهور که در دوازده
کروهی ماچیواره بود فرستاده در استخلاص و استعانت زده او فرستاده راجه پنگلی پیش آمده
پناهی بمیرزا قرار داد روزی که سلیم خان از آب ماچیواره گذشت میرزا در جامهٔ خواب خود یوسف آفتابچی
را گذاشته بیابا سعید قرار داد که تا زمان دراز چیزی منجوانده باشی تا میرزا دانند که میرزا در خوابست
و خود تغییر لباس داده و برقع بر رو افکنده از طرف سراپرده بدر رفته بجا من قرار داد دستار
و راجه او را با آیین لایق دید و چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنید پیش راجه کلور که در آن نواحی
محکمترین محال بود فرستاد و او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت
و راجه جمو از دور در اندیشه‌های زمین دارانه میرزا نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سراسیمه گرد
متوجه ولایت شد و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد با تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانان که
اسپ حلب بودند بجانب کابل روان شد و باندیشه‌های ناصواب سلطان آدم گکر را دید که شاید این
جماعه را بخود متفق ساخته کار را ساختگی نماید پیش برد او دولتخواهی درگاه منظور داشته بلطایف الحیل
میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد میرزا نیز چون علامات نومیدی از جبههٔ احوال این

الوس مشاهده نمود تا گریز براه گریز نشتافته از راه احتیاط عرضه داشت چنانچه گذارش یافت ارسال
داشت و هر چند میرزا را تدبیرها انگیخت که شاید گلی از در رفته اندوزی با خود متفق سازد صورت نبست
لذبور رفیق او دشوار میدانست ناچار همت در تدبر این طلبی کرده جسته جوی مکان میکرد راند و بیرات
دولتی را که تا سیار دستبرد آوارش در مهد حمایت الهی نگاهبانی نماید بدخواه تیره رای و اندیشه تباه که در حق او نماید
خایب و خاسر گشته در نکال ابد فرو ماند و هر چه آنرا سود خود داند بشنید زیان بیند و مصداق این حال احوال
میرزا کامران است چنانچه مجملی گذارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش
هندوستان تا ولایت گکران مصمم شد و خولهٔ جلال الدین محمود در الحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده
خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای تثبیت مهمات صوری و معنوی و تحقیقت
دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند
و عالم را از شر و شور او ایمن سازند و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسید قاضی حامد را قاضی
اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایه قدر او را با دراک بساط طبوسی سربلند گرداند و میرزا
نصایح و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و شقاق از آیینه دل او بزداید خاطرنشان سازد و بعد از آنکه
رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد همانا که اندیشه های زمین دارانه
ناصواب پیرامون خاطر او میگشت آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا
نموده بیشتر بملازمت آورد و میرزا نیز سخنی چند که راهبر سعادت او بود رساند و مکنونات
ضمیرش را از چهره حال الغرض نموده حقیقت جنایات سرایر را معروض دارد منعم خان رفته کارنامه
دانش خود بظهور آورد و بعد از افسون و لفت سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته و زلوحی برآمد بدولت زمین
بوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند و میرزا کامران
بوجود چندین جرایم که هر یکی را مستوجب عقوبت عظمی توانند بود مشمول انواع التفات شدند جمع امرای دولتخواه
و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی
و عطوفت والا همین تقاضا میکند که گناهان بزرگ در کارگاه معلی طیلسان عفو پوشد اما عاقبت اندیشی
و کار پرورش حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او
از چهره مسالمت عالمیان رفع شود دستانیخته و دوراندیشی و دوربینی است که آسایش ظاهری یکی را که
بدخواه باشد بر آسایش چندین خلایق که بشرف دولتخواهی اختصاص یافته باشند ممکن نبیند اگرچه خیر خاطر
شکسته دلان داند تا جراحت سینه ریشان نفتی یا سد طلمی از نگارخانه عالم محو سازند دیوار سعد لیت را

چه اختلال

چه اختلال خصوصا در ضمن این صلاح هزاران کار مندرج باشد هر آینه محو ساختن این صورت بطلان
مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود آن قدر کفران نعمت و طغیان فتنه که شده است که
باامید بهبود بار محال او پرداخته کرده را ناکرده دانگاشته از اندازه گذشته است و طاقتهای
طاق شده لایق بحال او خلایق آنست که او را مسافر ملک عدم باید ساخت تا خلق خدا از هزار گونه بلا
نجات یابند و نامه اعمال او سیاه تر نگردد چه مدتی مدید بگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت
اموال خلایق در معرض نهب و غارت حادثات آمده و عرض و ناموس عالمیان بباد فتنه رفته و جان چندین
مردم خاک بها گشته و جوهر اخلاص که زیور اعناق زمره خواص است در غبار آشوب نا امید شده
اکنون صلاح وقت که اینچنین کسی را از چنگال وبال این عقوبات خلاصی بخشیده خلایق را در ظل معدلت
آسایش بخشید حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین اقدام تنفر فرمودند که صنع
جهان آرا با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نماید البته مبنی بر غرض و مصلحتی است و با این همه
باریک بینی نصایح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این
معنی نمیدادند و امرا ازآنجاکه انواع خونریزی و فتنه انگیزی از آن سفاک بیباک دیده بودند مکرر در مجلس
خود اهتمام و اصرار نمودند درین باب استغنا کرده بسجلات فقیهان مسجل محضرها بخط اکابر دین و دولت
و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس درآوردند حضرت جهانبانی از آزار میرزا کامران و ستاندند
میرزا چون نامه اعمال و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم که امروز
بر قتل مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز نشانده اند حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده تکید داشتند که
بهجوم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدتی مدید سر مکرمت بجیب تأمل و تفکر داشتند
عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حق او حکم خاص واقع شد و او را از نظر انداختند و تجربه این
کار علی دوست باربیگی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشت مأمور شدند اینها بخیمه میرزا درآمدند میرزا
تصور کرد که بقصد کشتن می آیند در ساعت فریاد کشیده دوید علی دوست گفت میرزا آهسته
باشید حکم بر قتل نشده اضطراب از برای چیست بمقتضای عدالت که شما پیش از این سید علی و جمعی دیگر را
بیگناه نابینا ساخته بودید بچشم خود آن مکافات را ببینید میرزا که این سخن شنید حکم آنحضرت
را بنده وار قبول کرد و دم درکشید تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا را که دیدبان دل فتنه سرشت
او بودند از بینش معزول ساختند و این مخلصان فرمانبر جهت احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند
میرزا با شکرانه جان بخشی دم نزد و آنحضرت از عطوفت ذاتی رفتها فرموده بیشتر روان شدند و ب

سخنان بلند مهر افزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند و این قضیه در آخر نهصد و شصت بوقوع آمد
و خواجه محمد مؤمن فرنخودی تاریخ این قضیه نیشتر یافته بود و میرزا را همان روز کس پیش منعم خان فرستادند که میخواهیم
بهر نوعی که دانی و بهر روشی که توانی بیک سلوک را برای خدمت من از حضرت التماس کنی آنحضرت هم ملتمس
میرزا مبذول داشته داوطلب خدمتش ساختند و میرزا کمال توجهی که باو داشت دستهای او در گرفته و در چشم
نابینای خود نهاد و این بیت خواند شعر هر چند که چشم بر رخت پرده کشید بیت ●
بیناست بچشمی که بسی روی تو دیدست ● و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس بتنبیه زمره
بیراهه جانوی همه که سنگ کرده بودند مصروف داشتند و کلی بیسعادتان گردنکش گردن ارادت را
از قلاده اطاعت حاصل داشته و بهادران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانه عدم آواره گشتند و از
عساکر اقبال خواجه قاسم مهندس و چندی دیگر بپایه شهادت سربلندی یافتند و چون خاطر ازین صوب
جمع یورش کشمیر که سالها مکنون ضمیر انشراح پذیر بود مصمم گشت و امرا مصلحت رفتن نمیدیدند بجای زندان
تنبیه داده در خدمت کشمیر سخنان میگفتند که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید درین وقت که
از استماع طنطنه عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده سلیم خان با استعداد فراوان
متوجه پنجاب است و ازین طرف استعداد جنگ چنانچه باید و شاید بعمل نیامده اگر بکشمیر رویم
و لشکر افغان نزدیک رسیده او را گذاشته رفتند و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد شاید کار کشمیر
پذیر نگشد و درین صورت اگر افغانان تیره رای سر و را استحکام نمایند کابلجای انجامد لایق دولت
آنست که از اندیشه این یورش بگذرند و چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند متوجه دارالملک کابل شوند
و بر اصل تهیه جنگ نموده قدم همت در رکاب نصرت درآورند و بنیروی اقبال روزافزون باساس
دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآرند آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا بگوش بر کنگاش و مصلحت
بینی گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی را بجهت حراست دارالملک کابل با جمعی از اعیان دولت
وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بکشمیر معطوف داشته متوجه استند که نهضت فرمایند بدآموزی امرای
سوداگر مزاج جز بر منفعت خود نظر نبیند از نداگر ملازمان و سپاهیان او اصاحبان خود را گذاشته
متوجه کابل شدند و در ملازمت حضرت غیر از اشنای صد را دیگر کسی نماند ازین حرکت شنیع که از راه اخلاص
و انقیاد بس دور بود جمعیت آبای خاطر اشرف متفرق گشت و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام
نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند و درین اثنا تفال بقرآن مجید جستند
قصه یوسف صدیق برآمد و از رخصت یافتهای سخن که در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر این سخن

میکردند

میکردند و تأملی داشتند خواجه حسین هروی بعرض رسانیدند که آنچه در باب کشمیر میگفته اند حکم چاه
و زندان داراست بوده است چه قصه یوسف ازین هر دو معنی مخبرست روشن چون بی اتفاقی همراهان
بوضوح پیوست بی اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون بکنار دریای
اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود و چون درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای
بود مرخصی ساختند بشبی که رخصت میفرمودند از آنجا که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوش نمایست با جمعی
از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواندند
نظم کلاه گوشه درویش بر فلک ساید ● که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او ● و بعد از آن
این بیت بر زبان میرزا رفت بیت بر جانم از تو هر چه رسد جای منتست ●
گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم ● اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریابد که از
شکایت لب ریزاست آنحضرت که جان مردی و مهربانی بودند اینها منظور نداشته رقتها فرمودند
و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار والخفیات آگاهست که این کار نه باختیار من واقع شده
بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت نسبت بمن پیشتر ازین شدی میرزا از خواب غفلت بیدار گشته
اندازه گناه خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت و در مقام نیازمندی و شرمندگی درآمده از جای سعی
رسید که در اینجا در جرگه بندها و حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ
و خواجه حسین هروی و میر عبدالحی و میر عبدالله خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران همه گواه باشید
که من اگر بیگناهی خود را دانستمی درچنین وقت شریف که آنحضرت تشریف دارند بحل کردمی یقین
نیست که مرا استحقاق هلاک بود جانبخشی کرده رخصت سفر حجاز میفرمایند بر تفضیل و منت آنحضرت
هزار شکر بجای می آوردم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من اگر مکافات نه فرموده اند بعد از آن سفارش
فرزندان خود بر داخت و آنحضرت بگشاده رویی و خوشخویی قبول نمودند و میرزا را مشمول عنایت
پادشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور الهام رفتن نکنند خود را
حفظ میکرد و همین که حضرت متوجه دولتخانه شدند میرزا های های بگریست روز دیگر حکم شد که هر کدام از
ملازمان میرزا که همراه میرفته باشد ممنوع نیست درین تنهایی همراهی نماید هیچکس اقدام ننمود آنانکه لاف
دوستی میزدند ترک آشنایی کردند جلد کوکه که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی
خطاب خان عالم یافته رخصت هستی را وقف کار ولی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح
آن در جای خود گفته آید ایستاده بود و درین ولا سفر حجاز آنحضرت و منظور عواطف خسروانی

عواطف

حضرت جهانبانی فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا عسکری بود با وجود سبق خدمت بدرگاه و فرط
عنایت پادشاهانه طریق وفاداری بر لذت صوری مقدم شناخته بعرض رسانید که لایق بحال خود چنان
می بینم که درین مدت یک روزهای بی نوائی و تیره شبهای تنهائی در خدمت میرزا باشم آنحضرت که در محک آدم
شناسی و میزان حقیقت سنجی بودند حرف وفاداری او را پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او
پسندیده بود رخصت دادند و آنچه در نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا مقرر یافته بود حواله او فرموده
پیش میرزا فرستادند و بیک ملوک با آن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسیده
و برخاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتی که داشت مردود نظرها شد و میرزا از راه
دریای سند به تهته رفت و از آنجا بمقصد شتافت و سر حج دریافت و در یازدهم ماه ذی الحجه
در منا سال نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست
چون سلسله سخن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که چون
موضع بگرام که به پشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را افغانان بد نهاد
ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده جمعی از دولتخواهان گذاشته بجانب کابل
نهضت فرمایند که سرانجام این قلعه مقدمه فتح هندوستانست و امرا که مشتاق کابل بودند
نمیخواستند که بهیچ وجه در اینجا توقف واقع شود حضرت جهانبانی توجه پادشاهانه برین کار گماشته
در اندک فرصتی آن قلعه سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر حکم عالی مرحله ها را بجمیع امرا
قسمت نمود و بزودی صورت اهتمام پذیرفت سکندر خان اوزبک را بحراست گذاشته خود
بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان بهجوم عظیم بر آن قلعه آوردند و سکندر خان
داد مردانگی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره پریشان گشتند و چون اوایل سال نهصد و شصت
و یک کابل بعز قدوم پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت
امتیاز یافته مبارکبادها فرمودند آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی و آمدن دیدن
یکدیگر بجای خود است اما قضیه میرزا کامران مبارکبادی ندارد که بدست خود قصد چشم خود کرده ام
و با اولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت و بعبد الرشید خان حاکم کاشغر که
پیوسته مذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال نوشته مصحوب
کاردان روان ساختند و در همین ایام که آن حضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرمودند و بلطف
و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گرد آوردن رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه
پانزدهم

پانزدهم جمادی الاولی این سال بعد از گذشتن ده دانگ بطالع قوس از ستر معلی ماه چوچک بیگم فرزند
گرامی متولد شد آنحضرت او را محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابو الفضائل
یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی و مسرت گشاده مراسم شکر ایزدی
بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدسه دودمان عصمت جانشین حبیبه خوجوق میرزای خوارزمی
فرزند بوجود آمد نام او سلطان ابرهیم نهادند او بزودی آهنگ عالم قدس نمود نظم
بود برقی ز آسمان کرم زادن و مردنش بهم نزدیک
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بقندهار و مراجعت بدولت و اقبال در عنفوان زمستان این سال بجهة آنکه جمعی از فتنه
اندوزان جانب بیرامخان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بوده اند رفتن
قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند و حکومت کابل را بعلیقلی خان اندرابی
تفویض فرمودند و نور پرور ایزدی قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی
تا غزنین متابعت تشریف سعادت ارزانی داشتند و وکلای آنحضرت که منتظم مهمات
غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند و چون رایات اجلال از غزنین پیش نهضت
فرمود آن تازه نهال حدیقه اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت
ساختند بیرامخان که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موکب گرامی پادشاهی را از عطیه های
عظمی داشته آداب شکر بجای آورده با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بده فرسنگی قندهار بموضع شور
اندام بشرف زمین بوس سربلندی یافت و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشته
و در ساعت مسعود قندهار از فرط موکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای دلکشا ترتیب
یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابو المعالی و منعم خان و خضر خواجه خان و محب علیخان و
میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد اخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروی
و ملا عبد الباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرامخان در آداب خدمتگاری و لوازم
نیازمندی دقیقه فرو نگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و درین مدت
آنچه بجهة سرکار خاصه پادشاهی در کار بوده بود همه را بیرامخان سرانجام نموده منت بر جان خود
میداشت و جمیع ملازمان درگاه را بمنازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان
منازل مخصوص ساخته بود و همیشه حضرت جهانبانی دران چند گاه در نزهات حسی و عقلی و ظرافت
صوری و معنوی بوده التذاذی گرفتند و همواره بزم آرای خاطر بعیش و عشرت بهای موضع دلکش بوده

زاویه‌های درویشان و کلبه‌های صفاکیشان را باقدام عقیدت می‌پیمودند و فراخور حالات و مقامات
افاضات و استفاضات روحی داد و از آنجمله مکرر بصحبت مولانا زین الدین محمود کمانگر که از کبار زمان
سرشکن نفس اماره بود رسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و اشارات و بشارات
بر حصول مهمات و مرادات عاجله و آجله میگرفتند و خواجه غیاثی که برسالت ایران رفته بود و پیشتر از قدوم
موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود بشرف ملازمت سربلند گشت و ازین گونه خدمتی بمنصب
اشراف دیوان امتیاز یافت و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف شد
و مهتر قراکه از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود نیز پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود و عرضهٔ عقیدت
بنظر اقدس درآورده مشمول جلایل التفات شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور اندام
طرح شکار قمرغه انداختند و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد و تفال بصید مرادات گرفتند و از
قضایای ناملایم که در قندهار سانح شد کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی و مجملی ازین
سانحه آنکه در آن نزدیکی شیرعلی بیگ پدر نظر بیگ میرشکاری بی رخصت از والی ایران شاه طهماسب
آمده ملازمت کرده بود شاه ابوالمعالی بدست بادهٔ تعصب و مدهوش جام غرور و شجاعت خود شده
و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده بدمستیها کردی و از آنجا که تعصب جنگ اهل خروج دماغ عقیدت
او را پریشان ساخته بود مکرر در مجلس حضرت جهانبانی بر غلامی گفت که من این رافضی را
خواهم کشت و آنحضرت از توجهی که داشتند این را مطایبه پنداشتند التفات نمیفرمودند
تا آنکه شبی آن بدمست بادهٔ تعصب قصد آن بیگناه کرده و خون آن نامراد بخاک ریخت و آنحضرت را
بسیار ناخوش آمد لیکن علاقهٔ خاص مجازی که ساتر عیوب است آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار
متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرامخان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد که بر جادهٔ اطاعت
و نیکو بندگی ثابت قدمست قندهار را که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمقتضای مرحمت شود از
اندیشه عنان گردانیده به بیرامخان مستقیم داشتند و زمین داور را از خواجه معظم تغییر فرموده
ببهادرخان برادر علیقلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت که
سرانجام این یورش نموده بزودی ترویج وقتی خود را بموکب جلال رسانند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی
را که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می‌آوردند قرین مکاتبهٔ دولت ساختند
و نزدیک بنعزیمت حضرت شاهنشاهی نور پرور سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند
و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمدقلی خان برلاس و آتکه خان و جمعی دیگر بشرف ملازمت

استسعاد

استسعاد یافتند و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدوم والای
آن فرمانروای زمان و سعادت بخش زمین خراسانی گرفت و در آن ایام منعم خان را باتالیقی حضرت
شاهنشاهی پایهٔ امتیاز بلند ساختند اگرچه بنظر رسم و عادت این نام بران برنهادند اما در معنی آن برا
طفل وار بوامن دانش آموزی دولت پیش آن فطهر عقل کل فرستادند منعم خان آداب شکر این عطیهٔ عظمی
بجای آورده جشن دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را
سرانجام داد و درین سال الغ بیگ پسر میل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسیده و تحف و هدایا
بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته
در سرانجام یورش هندوستان بود در اثنای این اندیشه جهانگشایی از درویشان که بولایت اشتهار داشت
جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان
تفال گرفتیم چه زبانزد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پاست و فرمودند که
این تفالیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بوده‌اند و آن چنین است که در آن سال از ماوراء النهر
بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور باندخود رسید شکلی تا نام درویشی در آن قصبه بصفای
ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده‌اند درویش سینهٔ گوسفند را
برسم ماحضر آورده پیش آن حضرت گذاشته است آنحضرت بمقربان بساط عزت فرموده‌اند که ما ازین
سینه بفتح خراسان تفال گرفتیم چه خراسان را سینهٔ زمین گفته‌اند و دوم عید رمضان بود که بیرمخان از غزنین
بشرف ملازمت استسعاد یافت و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو داشتند مراسم
عید را اعاده فرموده دلکشتر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افروز که عیار چابک
سواران و بادپیما و تیر اندازان موشکاف میگرفتند آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان
جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را بقبق اندازی مشغول
دارند و تیردستی و تیر اندازان خود را بر ظاهربینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی
بشاهراه عقیدت خوانند دفعهٔ اول قبق را که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند نشانهٔ تیر
توجه ساخته عقد گوی زرین را بخدنگ موشکاف دوختند از وقوع این امر غریو از حاضران بارگاه
عزت برآمد امثال این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید اما آنان که با بخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای
اسرار معنوی این خدیو عالم می‌نمایند از دیده امثال این امور چه تعجب آنکه معدن بوالعجبهای معنی باشد
از ظهور عجایب صوری چه قدر گاه باشند و بیرامخان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی

قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانیده این مطلع این قصیده است بیت
عقد گیتی نمود خدنگ تو از کجک ٭ کرد از هلال صورت پروین شهاب یک ٭ و در همین ایام
انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد عرایض از ارباب اخلاص
از هندوستان آمد و خبر گذشتن سلیمان و سایر هرج و مرج آن ممالک مسامع عز و اجلال رسید
مجملی از سوانح و حوادث هندوستان در ایام هرج و مرج روی نمود چون رشته کلام
باینجا کشید ناگزیر همت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ گذارش یابد
باسخن رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول
نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه
شتافت پسر خرد او سلیمان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت سال و دو ماه
هشت روز تکاپوی ریاست می نمود بیشتر اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان خواصخان پرداخت او
از غلامان شیرخان بود و با ملاطراری و گریزت و تصرف کردن اموال مردم و اندوختها عالم را بابادانی و اسافل
دادن در خاطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود و چون فی الحقیقت با آقای خود هر چند او باطل
باشد میمنت ندارد ارباب خلاف را کار بجایی نرسید و زبان با طبقه نیازیان که ایالت پنجاب
داشتند و سرکرده آن مردم هیبت خان افغان بود روز گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب
جبال کشمیر در هلاکت فرو رفتند و شطری از اوقات بنزاع طبقه گکران مشغول بود و چون این طایفه
از ملازمان این طبقه متغلبه نبودند و تیر مردم از دو لتخواهی این دودمان مقدس میزدند کار بمساخمت
و دستی برایشان نیافت و بنای قلعه رهتاس که اساس شیرخان نهاده بود باتمام رسانید و در میان جبال
سوالک فال بد بخود زده مانع بنا یاهی انگاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد و زمانی دراز او باشتی افاغنه
و بد معاشی خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر میبرد و اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد اما سپاهی
را بغایت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذی قعده نهصد و شصت بسبب ریشی که در جبهه
دیگر از اعضای سفلی از انصباب ماده حاده ردیه بود رخت هستی بربست بوصیت او فیروز خان
نامی پسر او که خرد سال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارز خان که خالوی این فیروز خان بود مر این
بیگناه را از زاویه عدم فرستاده خود دم حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد او پسر نظامخان که برادر خورد شیرخان
مذکور بود از غرایب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود و پسر بحکومت رسید و شوهران آن سه دختر بپایه
ایالت رسیده اعتلا یافتند یکی سلیمان مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگری ابراهیم سور که احوال

این دو

این دو برسم اجمال مذکور خواهد شد و هیمو که از بدگوهری و بداندیشی و سعادت در مزاج رؤسای جهان که
متفحص احوال جهانیان میباشند خوش می آید بمرتبه که آن خوش آمدن عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را
از نظر دوربینان می پوشد از بادیه ادنی بمدارج علیا رسیده بود و کمالات این ستم پیشه را که پیوسته
بلهو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد
و سخن باینجا گذاشته مجملی از احوال هیموی مذکور بیانزاشتا واب کردن مناسب مینماید ای جویای بدایع قدرت
الهی نظری دور انداز و عبرتی از احوال هیموی مذکور بیانزاشتا واب کردن او نه ظاهر ند حسب داشت
و نه نسبت نه از صورت بهره و از سیرتی همچون او را بجهت کمال معنوی که از دیده وری بالغ نظران روزگار
پوشیده بود بپایه بلند رسید یا بواسطه سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت آن بدقیافه
کوته قد را از اندیشه در ریواری که از قصبات میوات است در زمره بقالان فرومایه منسلک بود و از روی
نسبت در جماعه دهوسر که فروترین طایفه بقالان هندوستان اند انتظام داشت در پس کوچها بهزاران
پی نمک شور فروختی تا آنکه بلطایف الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیمان که اندکی از احوال او گذارش
یافت و بهار ناحهای گریزت رفته بسلیم خان خود را بدگوهری او بکاروانی روشناس گردانیده داخل ملازمان
گشت پیوسته مردم را در بلا انداختی بظاهر وانمودی که برای صاحب خود دولتخواهی میکنم و بباطن برای خود
باز از اخذ و جرم گرم میداشت و خانه خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا که برای
آقای خود اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد اینجا بزرگان فهمیدنی را بسیار
خطا می افتد چه این کرده فراوان شعله چون پای احوال مردم مفسد بر ذا آمان سخن چنین را چه برای دانستن
احوال مخفیه مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگرچه عهدی در باطن خود می کنند
که بوسیله سخنان اینها قصد و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود اما این طایفه ظاهر آرای حرام
باطن اوقات را دریافته برای فایده خود بچرب زبانی قصد دولتخواهان مینمایند و این طبقه علیا
احیانا بواسطه افزونی مشاغل از آن عهد غافل شده بگفت و گوی این بدنهادان بددولت خیر اندیشان
بدگمان شده در انهدام اساس دولت خود میکوشند و بالجمله این بدنهاد با اندک فرصتی از کمال
غلط نمایی در خاطر سلیمان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخلی پیدا کرد و چون پیمانه عمر سلیمان
پر شد و نوبت ریاست بدکاران هندوستان بمبارز خان مذکور که پسر عم سلیمان بوده قرار
گرفت این مرد بی خبر از کار جهان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید
و از مبارز خان که در افواه والسنه بعدلی اشتهار دارد و جز نامی نماید نصب و عزل و داد و ستد

از پیش خود گرفت و از دو ربیهها که داشت خزاین شیرخان و سلیمان و فیلی نه اینها را بدست آورد
در پراکنده ساختن اندوختهای آنها بی محابا دست دراز کرد و زر بندهای پست فطرت معامله نافهم
او را پرستش نموده در رواج کار او سعی میکردند روزی چند بخطاب نسبت رای سر نخوت برافراخت
و لختی اسم راجگی دانسته بهیم نامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی و کوته حوصلگی نام بزرگان
بر خود بست و از دور اندیشی نام سلطنت بر عدل ابقا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد از جرأت
و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمده کارنامهای شگرف در مراسم پیکار از و بظهور پیوست و بشجاعت
و کار سر کردن زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجایی کشید که روی جرأت و جلادت
بجانب موکب عالی حضرت شاهنشاهی آورد و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادان است
عیار این قلب گرفته آمد و بانوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرو نشست چنانچه بجای خود
گذارش خواهد یافت و چون از نهار یکی از احوال خسران مآل هیمو گفته آمد اکنون بشرح تتمه احوال
هندوستان میپردازد که چون مهمات خلق به مبارزان مذکور قرار یافت کار هندوستان از آنچه
بود بیشتر مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام احوال روزگار سلیقه موافقی داشتند حیف که
در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بسر بردند اگر این دو کس از ملازمان عتبه علیه اقبال حضرت
شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض شدی و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد می بود هر آئینه
مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش از حیات
شمارند یافتندی آنچنان کار که نه از اینچنین کار فرمای بایستی و ریاست عامه که بچنین حرام نمکی
بدست آید دانایان کارشناس زیستن چنان را برابر کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار
مینمایند و بالجمله چون سلیمان بعدم خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظاهر کرد که کسی نماند احمد خان
سور سرنه سلیمان که ریاست پنجاب باهتمام او بود مدعی فرمانروای شد و خویشتن را سکندر
نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب بشیرخان داشت و حاکم بنگاله بود سر بریاست عامه برافراخت
و ابراهیم خان سور او هم بنسبت ایالت هندوستان از در تلاش شد و شجاعت خان که بسلیجی دل خان
در السنه عوام اشتهار داشت در مالوه سر خود سری بلند کرد و اوباش افاغنه با هم افتاده در شورش
و آشوب کشادند سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده قصد دار الخلافه آگره کرد
و مبارز خان و ابراهیم نیز بهمین اراده برآمدند آخر روباه بازی هیمو مبارز خان و شرق رویه را
شتافت و نزدیک آگره میان اسکندر و ابرهیم جنگ در پیوست ابرهیم شکست یافته

بگوشه

بگوشه بدر رفت و پدر او غازی خان سور که بولایت بیانه تسلط داشت بقلعه رفته متحصن شد
و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ بتصرف در آمد لشکر فراوان فراهم آورده
میخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید درین هنگام
طنطنه توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد
و تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعیین نموده و محمد خان حاکم بنگاله بقصد دفع مبارز
خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان در حدود چرکنه بعد از چندین سرگذشت محاربه عظیم
روی داد و قضا را محمد خان در گذشت و خزاین شیرخان بدست هیمو افتاد و او در متمتعات جسمانی
و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت و درین میان او را با ابرهیم مذکور
و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد و همه جا غالب آمد با وجود آنکه سواری اسب نمیدانست
و همواره او را بر صندوق فیل بار کرده میبردند بوسیله جرأت جسارتی که داشت زرهای مفت
بدست افتاده را بی تحاشی صرف میکرد و کارهای شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد بپیش میبرد
و چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضر خان ولد
محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را بسلطان جلال الدین ملقب
ساخته در انتظام بنگاله همت گماشته و مبارز خان و هیمو قصد بنگاله داشتند سنوحی از
اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفصیل این سوانح که گرای گفتن نکند در نهانخانه اهمال
گذاشتند بمقصود اصلی چیره دیورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر
هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روزافزون شاهنشاهی بر منتظران بدایع آثار
و مستمعان جلایل اخبار پوشیده نماند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب آن
مرکز امن و امان که اندکی برخی از آن ایما گذارش یافت مکرر بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید
یورش هندوستان که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات
تتق عصمت را در دار الملک کابل بحمایت ایزدی سپرده و شاه ولی ایکا ولی بیکی را که حیدر محمد حکیم ساخته
در خدمت گذاشتند و خدمات حضرت و مهمات صوبه کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده
در اواسط ذی حجه نهصد و شصت و یک در ساعت مختار روز زمان منتظر که حرکات افلاک با آن اقتضا
نمایند و نظرات کواکب بدان مباهات کنند عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان
معطوف میفرمودند و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری آنحضرت در آن هنگام

سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود و عقل کامل آن بزرگ‌ترین از احاطهٔ احصا افزون مقدمهٔ
جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادپای اقبال بجولان در آوردند در روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب
تبرک و تفأل جستند چون امری عظیم از پردهٔ غیب و جلباب خفا جلوهٔ ظهور می‌نماید منادیان بشارت
از انفس و آفاق بهزار زبان بلند آوازه میکنند از آنجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر صفحهٔ ازلی که
سرنوشت پیشانی دولت تواند شد عنوان منشور فتح بود که بیت دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او
زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود اگرچه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را
بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند
اما دوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژدهٔ سلطنت عظمی حضرت
شاهنشاهی دریافته بود در انتظار طیران علو این طایر قدسی اقامت فرمودند و حضرت جهانبانی اعتصام
بعروة الوثقی عنایت الهی و استمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با اندکی از مردم که بشمار
نکشند بمعاضدت بسیاری از جنود رحمی که در شمار محاسبان عقول نگنجد نهضت فرمودند بیرامخان
استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان رای خود رخصت یافته بدار الملک کابل ماند حضرت
جهانبانی ارتحال بآیین عیش و عشرت بحاله سوار شده از آب گذشتند و سلخ محرم سال نهصد و شصت
و دو عرصهٔ پگرام مضرب خیام اقبال شد سکندرخان اوزبک که خدمات پسندیده کرده بود مورد
جلایل عنایات گشت و در آن روز بمنصب خانی امتیاز یافت و پنجم صفر این سال دریای سند که
بنیلاب مشهور است که مستقر رایات نصرت شد و سه روز درین منزل خاطر کشا مقام بود
و درین مرحلهٔ عشرت آرای بیرامخان از کابل آمده سعادت بساطبوس دریافت و در همان روز
مبشران اقبال نوید دولت آوردند تاتارخان کاسی که با لشکر گران بحراست رهتاس متعین بود
با وجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه بمجرد شنیدن طنطنهٔ ارتفاع رایات نصرت
بحدود سند پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است و آنحضرت بنیکوخدمتهای قدیم
و جدید بسلطان آدم گکر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند
از آنجا که طالع بلند داشت عذر رنگین دارانه آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است
و پسران لشکری تمام همراه خود برده اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض کرده باشم و هم پسران را
بیم هلاکت اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن می‌نماید که لشکر فیروزی اثر را
حکم شود که اول فکر او کرده بیشتر نهضت فرمایند که خودسری چنین را در میان گذاشته پیش

رفتن

رفتن از دوراندیشی دور است آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند چون از قدیم باز سلسله
جنبان عقیدت و اطاعت بوده است و مجدداً خدمتی شایسته چنانچه سابقاً گذارش تاریخ یافت بظهور
آورده درین وقت تنبیه اولیای دولت روز افزون نمیدانم خصوصیت که در ملایمت و معذرت
میزنند چون مواکب همایون سطوت تمام دریای سند را عبور فرموده افغانان که در حدود رهتاس جمع
شده بودند پریشان شده هر کدام هر کدام را بناحیتی کشید و موکب عالی البقا پر اقبال متوجه پیش شد
هر روز جای دلکش و سرزمین نشاط بخش پیش می‌آید و بلاد و قریات در ظل عدالت آمده لذت آرامش
و مسرت آسایش در می‌یافت و چون سخن باینجا رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی همراهان رکاب نصرت اعتصام
که بغایت منزلت و علو مرتبت اتصاف داشتند نوشته میشود و بیرامخان شاه ابوالمعالی خضر خواجه خان
تردی بیگ خان خضرخان هزاره عبدالله خان اوزبک میرزا عبدالله مصاحب بیگ علیقلی خان شیبانی
محمد قلی خان برلاس خواجه معظم علیقلی خان اندرابی حیدر محمد اخته بیگی بابوس بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسن خان
میرزا نجات محمد خان جلایر سلطان حسین قندوق سلطان محمد امین دیوانه شاه قلی نارنجی توکل خان
کاکر علی خان باقی بیگ تابتش بیگی لعل خان بدخشی بهبک محمد اخته بیگی خواجه بادشاه مریض کچک خواجه عبدالباری
خواجه عبدالله میر معین میر غنی شاه فخرالدین میر حسن داعی خواجه حسین مروی میر عبدالحی میر عبدالله آقانوری
خنجر بیگ عارف بیگ خواجه عبدالصمد میر سید علی ملا عبدالقادر ملا الیاس اردبیلی شیخ ابوالقاسم جرجانی مولانا
عبدالباقی افضل خان میربخشی خواجه عبدالمجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم مخلص خواجه عطاء الله
دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی خواجه امین الدین محمود ملک
مختار و چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین محمود احمد خان و اشرف خان
و فرحت خان را بلاهور فرستادند که رؤس منابر و وجوه دنانیر را والا فروغ بخشند و متوطنان آن
شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد و منشور نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرامخان و تردی
بیگ خان و اسکندرخان و خضرخان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج بهیه
کرده در قصبهٔ هریانه اقامت داشت رخصت فرمودند و خود بتایید اقبال متوجه لاهور شدند
و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند و
وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند و دوم ربیع الثانی
این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستان است بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی
یافت و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود دکه

عمری بشاهراه امید انتظار آن داشتند رسیدند و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی
جمعی انبوه افغانان را متفق ساخته در دیبالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد حضرت جهانبانی
شاه ابوالمعالی و علیقلی خان شیبانی و علیقلی خان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی از یکههای کارطلب را
بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاصره را گرم ساخت و از طرفین بهادران
جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند و کار بر سید زاده ابوالمعالی که بدمستی دنیا و غرور حسن بغایت
تنک شده بود که علیقلی خان و یکههای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوری او جانبازی
کارنامها بتقدیم رسانیدند و گروه متغلبه را شکست داده و بسیاری را از آن مجمع بخاک نیستی
برابر ساختند و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آورش شدند سامان سخن آن
می خواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال که بتاشلیق بیرامخان
تعیین یافته بود نوشته قلم وقایع نگار گردد بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرامخان
نزدیک برکنه هریانه رسید نصیب خان اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود و غنیمت
فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد و عیال اینها تمام گرفتار شد بیرامخان بواسطه اندرزی
که از حضرت جهانبانی شنیده بود چون بتأیید الهی فتح هندوستان میسر گردد بنده‌ای واقع شود و بندهای
خدا بنور در قید اسیری مردم در نیاید خود سوار شده عیال افغانان را تمام جمع کرده مصحوب معتمدان اختفا
پیش نصیب خان فرستاد و از حصول اینچنین فتح که مقدمه فتوح بی اندازه تواند بود تحف و هدایا
از فیلان نامور و سایر نفایس غنایم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهانبانی فرستاد و شکرانه این نعمت
گوار بجای آورده از اینجا روانه پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود
دانستند و بواسطه منازعتی که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمد اسباب و اموال بتفرقه در اینقدر
جان همواره بدر بردند و اندکی از آن سرگذشت آنست که تردی بیگ خان میخواست بیشتر رفته
با افغانان گریخته خود را برساند بیرامخان صلاح در آن ندیده رخصت نداد و تردی بیگ خان بجهة این
معنی بالتوخان را پیش بیرامخان فرستاد که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند بالتوخان آمده پیغام
گذاری نموده خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامی چند داد و بالتوخان نیز جوابها سخت
گفت خواجه شمشیر انداخت که بدست بالتوخان رسید چون این خبر بمسامع علیه پیوست منشور نصیحت
نگارش فرمود تمامی سخن را حواله بنقد افضل خان نمودند او رفته شرایف کلمات و نصایح هدایت افزای
بادشاهی ابلاغ رسانید و انجمن صلاح و فراهم آورده و بیرامخان در جلندر طرح اقامت انداخت

و هر کدام

و مهتر سکائی که بفرحت خان مشهور است آمده آن بیدولت را که نزد میرزا بخانت است ابلهی که
سوار بود بنظر اقدس در آورد و آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسب خود را بمیرزا انجات
عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب که از یساولان معتبر بود آمده شرح بدمستی های میرزا کامران را
معروض داشته جلوها صدا گرفت که چه وقت تا ختم است از ازل آن ازل چنین آمده که گاهی داد
از زلال آمال لالامال است و گاهی از گردش چرخ دولابی گشته روی بزیر شدن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسله
درویشی و پادشاهی و مرتب دایره سفیدی است بسنگها را کلید کشت دگرها داشته و سربلندها را نتیجه
افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذارند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب
ندانند تا لب تشنه سراب فنا فی الطلب نگردند بسرابی چشمه مقصود نرسد مصداق این حال و منطوق
این مقال واقعه است که روزی که سانح احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد و آنحضرت بجانب
ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند عبدالوهاب
و فرحت خان و محمد امین خان و سید لطان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند محمد امین
و عبدالوهاب متکفل شدند که چنداولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف بسیاری تردد اسپی زیر جنیبه را
از بالای والای خود آورده و لسید لطان سپردند و ساده لوحی داجیبه خاصه را انداخت روز دیگر
بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی شاه بداغ خان
و تولک قوچین و مجنون خان قاقشال که مجموع آن ده نفر بودند بجهت دلی خبرگیری کابل روانه دوستان دیدند
بعد از تولک قوچین هیچ یکی برنگشت و در آن روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب
قوربیگی سرافراز شد و جمعی از معتبران اطلب داشته کنکاش فرمودند حاجی محمد خان که عزیمت جاکیر بود و نفاق را
پخته تر از دیگران در کانون دل امید داشت رفتن قندهار صلاح دید و پایه قبول نیافت و گروهی از درست
بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر
نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طایفه از بهادران جان نثار فراخور مردانگی و قوت نسبی عقیدت
سخن کردند که امروز میرزا کامران از باده در آمیز نفاق کوته اندیشان تنک حوصله مست و مدهوش
غفلت است و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری و فدائیان عرصه حقیقت گذاری در قدم حضرت
هستیم دیگر کدام روز بکاری می آییم لاجرم دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت
متوجه کابل شویم امید واثق که بی زحمت بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون غریب و نفاق
جمعی کثیر از تیب یافتگان درگاه تبادلی معلوم شده بود داعیه آمدن برین رای نفرموده حزم و احتیاط

در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد
برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت یافته بغزنین فرستاد و آنحضرت بخط مقدس خود منشور
سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند که بهر وضعی که تواند رساند و بزبانی نیز پیغام مهمات
فتح و نصرت و مواعد وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند و تا هنگام مراجعت
ماکران شاء الله بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید هر چند مخلصان صادق بعرض
رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتی جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بی تباهان
سپردنست و صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن و همه یکبار و صریح معروض داشتند که او برادر خود را
پیش میرزا کامران میفرستد و خود میخواهد که جاسوس درخانه و در نیت ده ساده لوحان عقیدت شود آنحضرت
برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف
داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند و جمعی که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس
حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان وفا و درزی بستند درین راه بعد
از سه روز کلانتران ایماق ترکلیجی و سایقانجی که دران حدود توطن داشتند از اسب و گوسفند
و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شب نزدیکی
یورت آن مردم اتفاق افتاد و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم دیبر گردکی میر سید علی
سبزواری رسید سوداگران عراق و خراسان از افتادان همراه داشته بعزم سفر هندوستان
کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز عمدهای کاروانی بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند و ورود این
وفود عینی مقدمه فتوحات آسمانی شد و سوداگران هوشمند عاقبت بین معاودت و امداد اینچنین
والاحضرتی را سرمایه سعادت روزگار خود شناخته همه اسباب و اسباب را پیشکش نمودند و آنحضرت
این را از تأییدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیاء را بقیمت ده چهل و ده پنجاه معتبر فرموده گرفتند
بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را
نیز جدا فرمودند بهمان جماروا گذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بروند روز دیگر کهمرد مورد موکب
شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قوم کرچی او نعمت عظمی شناخته بخدمت شناخت اما از حسنی داشت
یا از سامانی که نداشت داد آب ضیافت عرق شرمندگی را از چهره عبودیت پاک نتوانست
کرد و از آنجا شب در میان کنار آب تنکی نزول دولت فرمودند و دران منزل از اطراف آب
شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاهست چون این آواز

بسمع

بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از خبر مگویید و ازو بپرسید که توجه کسی و فرستاده کیستی و در میان
شما از پادشاه چه خبرست او جواب داد که من فرستاده نظری حال الملک که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده
و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخم از معرکه بر آمدند دیگر کسی ایشان را ندیده مردم میرزا
کامران جیبه خاصه پادشاهی که در آن روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه
خرمیها کرده و نوبتها آراسته حضرت ادام الحضور اشرف طلب داشته فرمودند که حراجی شناسی بعرض رسانید که
فوایزدی پوشیده نمیماند گفتند برو و خبر خوش سلامت ما بگو که مستعد و آماده باشند که وقت مراجعت
در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوی
صحان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش
سرافراز و از آنجا اندرآب مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش
مشرف شدند و لوازم اخلاص عقیدت بجا آوردند و چون سخن باینجا رسید بیشتر از آنکه حضرت
جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای
فریب تا بر آمدن آواز کابل که حقیقت جزای کار اوست ناگزیرست تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل
این چه سیرابی حاصل شوند چون کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی تخریب
بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتح در لباس کسر و آن طور شادی در روش غم از مکمن بطون بوقوف
ظهور آوردند و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا
کامران از سنوح این امر غریب که در مخیله او نگذشته بود در عجب ماند و اهل نفاق توب توب
آمده میدیدند و آن معامله نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم بوخوشی وقت گشته دست
جفا بر اهل کلام اعتصام بندرد که اخلاص پادشاهی داشتند که دراجه و چنان محله محاربه با سعید
قرابخت را زخمی پیش میرزا آورده و میرزا بیک پیش آمده از حقیقت حال و خاصه تالح برسید
جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی رساند آخر تفقدات تا پایداران بکار بیعد
تسلی داد و بعد از آن حسین قلی سلطان مهردار که از مخلصان قزلباش و بابا دوست یساول قمچی گرفته
آوردند و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود کردن تشهیر کرد و فرمود تا در حضور او
پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص بدر راه ولی نعمت خود جان رفتی و حیات ثمانی را
بعقد وفا بیع نمود و تا ابد بابن سعادت سرمدی بزم آرای مخلصان حقیقت منش گشت
و تاجی بیک را که از امرای معتبر صفتی در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند بی ملاحظه او را نیز

بتیغ گذرانید و بعد از آن بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از
تنگدلی شگفته شد پس دولت و مقدم کوکه و جمعی متعاقب تعیین و قاسم حسین سلطان که
داد حرام نمکی و کوردلی دران روز داده بود از ترس و وهم که موافقان نادرست را دامنگیر است پناه بدامنهٔ
کوه برده ایستاد و از سراسیمگی نه سر رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاده
بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا از جنگگاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد و در آنجا شخصی جبّهٔ خاصهٔ
آنحضرت پیش میرزا آورد و میرزا ازین آوردن جبه اندیشه‌های تباه پی‌تهرا بخاطر راه داده از فرط شوخی
در جامه نگنجید و از آنجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی
بود و از استحکام مبانی قلعه‌داری اهتمام نمود و هر چند میرزا او را بوعید کاذبهٔ صدق نما فریب میداد
حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نگسیخت تا آنکه اراجیف جانکاه را درین حیات
شهرت داد و جبّهٔ خاصهٔ آنحضرت را فرستاد و بصد عهد و پیمان نادرست و حرف و حکایت فریب
آمیز بازی داده قلعه را گرفت و این نوباوهٔ چمن کائنات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی
را که بروایح اقبال روزافزون مشام امید روزگار را عطرآگین بخشید و انوار خلافت ایزدی از مرآت ناصیهٔ
اقبالش می‌تافت از نافهمیدگی و کوتاه‌بینی مقید ساخت اما حمایت ایزدی مقارن دولت آن حضرت نسبت
برسم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی اعلا در کنف حمایت و نه از روی صورت در پناه
عاطفت خود داشته بپیوسته نگاهبانی میکرد و میرزا کامران در دارالملک کابل بود مشغول انتظام
احوال خود و سرانجام لشکری بود و میرزا عسکری حویلی شاهی که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی
حضرت شاهنشاهی یافته بکلان‌آباد مشهور است جاگیر کرد که این موضعی است دلکشا و برزخی است میان
هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرّا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام آن منسوب ساخته
معموره و آلاکر دانید عزیمت آنکه خود را بقراچه خان داده عوض بند و آن نواحی به بسی دولت معمور ساخت
و همین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و با اولیای دولت پادشاهی در مقام کرفت دگر شد خواجه سلطان
علی دیوان را مقید ساخت و دست تطاول گشاده بزور و جبر از مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بدسرانجامی
خود شد و پیوسته از توجه موکب پادشاهی اندیشه‌مند بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات
بر خواجه قاسم میر بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی سامانی که سر بی‌سامانیها باشد بهم رسانید
غافل ازین که بیت درم ز زورستانان زر بنیت ده * بنای عمر کج نه و بام قصر اندای * قریب سه ماه
باین حال گذرانید تا آنکه طنطنهٔ نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل

بلندی

بلندی گرفت میرزا از سپاهی زمین داور از هزاره و غیر آن فراهم آورده با استعداد تمام روان شد
بابا جوجک و ملا شفائی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال
از ناصیهٔ دولتش بمثابه هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد
القول و متفق الکلام بودند بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت احتیاط و مصلحت دیگر همراه
لشکر گرفت و ندانست که ایزد جانبخش جهان‌آفرین خجستگیهای کونین را که در ذات اقدس
ودیعت سپرده برکات آن بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوردل از توتیای فروغ چون کلام طولانی
بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح قدسیهٔ حضرت جهانبانی را برشتهٔ اجمال
کشیدن ناگزیر است معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح و نزول اقبال بکابل سعادت روزافزون
و همت جهانگشای عرصهٔ اندب مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان برهنمونی سعادت
کونین مقدم والای آن حضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند چنانچه
نگاشته یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان و سرانجام کار میرزا نموده با خاطر حق‌شناس و نیکی‌اندیش
از راه کوتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند چون گروهی از منافقان تیره‌رای قرین رکاب دولت بودند
آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان نصرت فرود آمده بر زمین طبیعت
روزگار نشسته سوگندی که در ظاهرپرستان سلسلهٔ صورت معتبر است در میان آورده
در مقام آن شدند که هر گروهی بطرز مخصوص سوگند دهند که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و نیرنگ
اگرچه نگارندهٔ صور حقایق اشیا قلم صنع الهی است و بوبی دارندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت
و ثبات بر جادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمعیت لیکن میخواهم که
دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر ندارند کی بحقیقت گراید و چهرهٔ راستی در آیینهٔ احوال این جمع
جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه زعقل و ادب شناسی داشت و نه دل اخلاص گزین
بعرض رسانید بطوری که حکم میشود همه سوگند دهند لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه ما دولتخواهان
از عالم خیراندیشی صلاح دولت در کاری به بینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته بعمل درآرند
میرزا هندال که از عالم عقیدت بهره و از درک معامله فهمی نصیبه داشت گفت حاجی محمد این چه طرز
حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدنست هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این
سخنان گفته‌اند آنحضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد

هرطور که خاطر حاجی محمد خواهد و از عالم دولتخواهی بعرض رساند آنچنان کنیم بعد از شنیدن مبانی
عهد و تاکید معانی میثاق از آنجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک بشهر
کرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نامعامله فهمی آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده
روی بموکب عالی آورد و چون مسافت اندکی ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور
داشته میرزا شاه خویش میرزا برادر که از اجله سادات ترمد بود پیش میرزا فرستادند و نصایح
ارجمند که گوشواره گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند خلاصه اش آنکه همواره طریق
مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگی دور است حیف باشد که بر سر کابل
این همه نزاع شود حقوق قدیمه و جدیده را مرعی داشته طریق مصالحت و سبیل مخالفت پیش گیرد
و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی کند این سید آداب رسالت را بوجهی ادا نموده صلح و صلاح را
اقرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندهار با آن حضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط و عهد
در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام رأفت و عطوفت
بودند فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبد الباقی صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی
و دوستی را آهنگ مصلحت میخواهی که راه یکجهتی سپری صبیه رضیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در آر تا کابل را بدیشان عنایت فرماییم و ما و تو از روی وفاق
و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را که محل شرور و آفات شده مقام امن
و امان سازیم هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان میرزا میخواست پذیرای نصایح هوش
افزا گشته مواعظ دولت افزای بادشاهی ابگوش و جان جای دهد لیکن قراجه قراجخت مدار کار و یار
میرزا بر بود قبول نکرد و گفت سر ما و کابل القصه دیگر روز چون لشکر یلدوز مقابل میرزا بود که
بتجارب دانایان اختر شناس مواجهه این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادن است
میرزا او بود که بتجارب الی بلطایف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر فیروزی مند خواهان جنگ بود
لیکن حاجی محمد خان نمیخواست حضرت جهانبانی را مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند
و دو تن خواهان جنگ بدان همت در نصرت بسته عرصه آرای نبرد را سعی می نمود درین اثنا خواجه عبد الصمد و جمعی
دیگر که در جنگ تیجاق از ملازمت دور افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند
و تذبذب و برهم خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند یعنی از روز گذشته بود که قدم و توجه
در رکاب عزیمت آورده بتسویه صفوف و ترتیب جنگ از میمنه و میسره و قلب و مقدمه توجه نموده

سامان شایسته فرمودند غول عساکر والا بوجود مقدس بادشاهی مجد و اجلال یافت و بانغار
باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جوانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت و هراول
بشجاعت دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد و التمش بترد و حاجی محمد و جمعی دیگر از بهادران کارآزمای استحکام
گشت و از آنجانب قلب میرزا کامران بود و میمنه میرزا عسکری و میمنه آق سلطان و هراول قراجه
خان افواج طرفین برمثال کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند مترسیها که و جمعی از ملازمان اخلاص
انتساب که بضرورت بعد از قضیه تیجاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند جلو ریز بیک سر رانده
داخل لشکر ظفر انتظام شدند نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی
نمود بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب در آمدند و سپاهیان جانسپار از جانبین در آویخته
بحملهای مردآزمای سرگرم کارزار شدند درین اثنا سر قراجه قراجخت برید و پیش رخش جهان نورد
در آوردند و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشید حکم عالی شد که سر شوریده این
حرام را از دروازه آهنین کابل بیاویزند که موجب عبرت خودسران نفاق پیشه گردد و آنچه
او بزبان خود فال بد زده بود که سر ماست و کابل آن قول بعمل در آید و از ثقات چنین مسموع شده که
مخذولی از مخاذیل میرزا این فقره اند و زارگفته چنین است که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی
آورد که قنبر علی سهاوی که از ملازمان میرزا هندال بود در قندهار قراجه برادر او را کشته بود از عقب
میرسید و طاقیه او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند و مسکا عذر بر سر او را بریده بملازمت می آرد
درین عرصه دار و گیر و مصاف زد و برد که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجانبازی کمر همت بسته
بودند میرزا کامران تاب صف و صفوت نیاورده روی بفرار نهاد و از کوتل بادج بجانب افغانستان
آواره شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان آورد و اعدای دولت
اسیر کمند سطوت و قتیل قهرمان گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت فرو هشته و انگشت ندامت را
شفیع خود ساخته بهزاران ملامت در زمره اولیای دولت انسلاک یافتند و میرزا عسکری
بدست بهادران عسکر اقبال افتاد و چنین فتحی که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند شد
بتایید کارساز از پرده غیب روی نمود و سرمایه هزار گونه بادشاهی شد اما خاطر قدسی مناظر
از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری و اکلیل تارک تاجداری حضرت شاهنشاهی بغایت نگران
بود که بسمع اقدس رسانیدند که این نوبت میرزا کامران آن والاقدر و عالی شکوه را همراه
آورده است و باطن اقدس از توزع بهیچ نوع تسلی نمی یافت تا آنکه حسن اختر آن گلبن گلشن اقبال

وسرو چمن سلطنت را بنظر اقدس در آورد مقدم آن نور دیده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته بر سلامت
حال و حصول آمال سجدات شکر بجای آوردند و از غایت شوق بی اختیار آمدن نور بصر و دلهای را در بر
گرفتند و بعد از ادای ادای شکر گذاری بصدقات و خیرات که شکر عملی است اقدام نمودند و دلهای
غربا و فقرا و ارامل و ایتام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بندهای جانسپار را
چه از همگنان کامیابی دیدار آن قرة العین خلافت و چه بجلدوی نیکو خدمتیها بتفقدات خسروانه
پایهٔ امتیاز بلند ساختند و زبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش
ازین نوباوهٔ چمن خلافت جدائی نکنیم که قدم سعادت اثر و هزاران دولت و میمنت مطوی
است و درین یورش این فتح ارجمند از میامن قدوم این گوهر والای نمیدانیم و مقارن این حال شتر
طراز دو شتر صندوق با دو ساربان در جنگگاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس آنچه میگوید
آنچه ما همین دو شتر باشد بس خود بدولت متوجه شرح مهمات گرفته فرمودند که شتر از آن ایشان باشد
و بانگشایند و ببینند که درین صندوقها چیست از اتفاق حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی که در جنگ
قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق بود و باعث هزار شادمانی شد و خواجه قاسم
میر بیوتات که از فروزندهٔ آتش فتنه بود در اشتعال نایرهٔ این قتال با آتش اعمال خود سوخته
تسکین سورت شور و شر گردید و در آن روز فتح و فیروزی در باغ جاریکاران مجلس آرای عشرت بودند
چون بمیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت و شورانگیزان فتنه اندوز سر انداختند
بساعت خجسته دیگر روز کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادت جاودانی شد اول در ارک کابل
نزول سعادت اتفاق افتاد و مخدرات شرع عصمت سعادت حضور یافته شادکامیها بظهور رسانیدند
و بعد از آن بطرح باغ بهشت دارند باغ را از قدوم میمنت بخش طراوت بخشیده بسرانجام ولایت و رعایت
رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکول و برانداختن منافقان دورویه اهتمام فرمودند درین
وحیدر دوست و فتح علی خانجی و مست علی قورچی را که بکرات از آنها حرام نمکی ظاهر شده بود صلاح حال آنها
در دم منظور داشته بیاسا رسانیدند و جهت ذالابدا و هوش بگماشته معدلت بر آگنده
و میرزا سلیمان را مشمول شرایف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را
بجهة عنایت خاص چند روز نگاه داشته بعد از تمهید بساط نشاط بسر افرازی مقررات مواصلت
اختصاص بخشیده ببدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بآیین شایسته عفت
قباب بخشی بانو بیگم را که صبیهٔ قدسیه خاندان خلافت لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید

جهان آرا

جهان آرا بتمشیت انتظام مهام حال و مآل داشته هر کدام از ملازمان عتبهٔ خلافت را بفنون مهربانی
شرف اختصاص بخشیدند اختصاص یافتن موضع جرخ بحضرت شاهنشاهی و قفال نو
دور بنیان بساط آگاهی درین ولا که بتأییدات الهی دار الملک کابل مقر آرایک سلطنت و مهبط
انوار خلافت شد بجهة انبساط خاطر موضع جرخ را که از نو من لهوگرست نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته
بان نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند کارشناسان آگاه دل ازین عطیهٔ غیبی بفرمان روائی جرخ
فال زاده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند و وکالت در خانه که اعظم ترتیب و اشرف خدمات
بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او بودند اما از آنجا که رو از تنگ حوصلگی بدمست شجاعت
و مغرور اعتبار شده بود اندیشهای نادرست او را همواره در زندان غم میداشت و پیوسته
ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار که کار رستانست بظهور می آورد و حضرت جهانبانی
از علو همت و فراخی حوصله که جهانی بیکران بود میگذرانیدند چه نیست جز آن فرمانده کاردان بود که نهال وجود
انسانرا که دست پروردهٔ صنع یزدانی و نهال بومندی چارچمن تقدیرست بر نوعی از پای نتوان افکنند
علی الخصوص کسی که در میان اقران بفزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه
امتیاز داشته باشد اما آن بد گوهر بد دولت از تیره بختی بنجرد رای آنرا زبونی انگاشته از اسباب
مزید جنون خودمی ساخت و آنحضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند
و بالجمله در آن ایام سعادت فرجام بپیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر که سرشته
نظام عالم و عالمیان بان مربوط و منوطست گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بود سریرآرای
فرماندهی و فرمانروائی بودند و میرزا کامران بعد از شکست در موضع اشترگرام ببدترین حالی که از
نتایج ناحق شناسی توان شمرد و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت با هشت نفر که آق سلطان برادر خضر
خواجه خطان و بابا سعید قبچاق و تمر تاش اتکه و قتلق قدم و علی محمد و جولی خان و ابدال و مقصود قورچی
باشند از جانب ده سبز خود را سراسیمه در میان افغانان کشید و میرزا هندال و حاجی محمد خان
و جمعی که بتعاقب آنها شتافته بودند اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان
سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند و میرزا را باندیشه آنکه کسی نشناسد چارضرب زده
بلباس قلندری خود را بملک محمد مندراوری که از لب معتبر لمغانات رسانیدند و او حقوق پیشین
میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد و میرزا این حوادث که هر یکی نزد هوشمند
تازیانهٔ ایست قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلاً متنبه نشد

باز بر سر غفلت خود بشتافت و طایفه از سباهیان آدم صورت که دل حق‌شناس داشتند
و نه چشم حق‌شناس داشتند و نه چشم حیا سرشت و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی
بود از راههای او بازگرد و میرزا فراهم آمدند چون این خبر باردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را
جگر خون شد در چنین وقتی که آتش آشوب و فتنه زمانه آورد بود حاجی محمد خان بی رخصت ساخته بغزنین
رفته حضرت جهانبانی بمقتضای زمانه سازی و کمال قدردانی اینچنین حرکت شنیع و ناهنجار آن
انگاشته التفات نفرموده بودند و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبه علیه مثل بهادر خان
و محمد قلی برلاس و جمعی کثیر از بهادران جانسپار را تعیین فرمودند چون لشکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید
میرزا خود را بسرورهای علفکار و علیشنگ کشید امرا بتعاقب افتادند میرزا آن حدود را گذاشته
بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد و چندی بدیشان روزگاری چندکه برگرد آمده بودند باز از هم پاشیدند
و افواج قاهره از موضع غوزشمیان بفتح و نصرت مراجعت نمود و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت
میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی نسبتی بخاطر اشرف راه
یافت خواجه جلال الدین محمود و عصمت‌مآب بی‌بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان
بصوب بدخشان فرستادند که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان
مطمئن میشود و میرزا سلیمان اتفاق و التیام بتازگی استحکام یابد و میرزا عسکری را سپردند که
بمیرزا سلیمان سازند و میرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمول سفر حجاز سازند
و میرزا سلیمان مقدم فرستادهای گرامی را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال
امر عالی نمود و میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت چون میرزا از خجالت بودن این دیار بخود قرار
نتوانست داد و براه دور احله ناشکیبایی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت
و پنج در میانه شام و مکه پیمانه عمر او پر شد و مسافت زندگانیش آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان
این نسبت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدسات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و وکلان بسال
شدن آن عفت قباب قرار داده باز عرضه داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آینده را با احترام باز گردانید
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفای نایره فتنه میرزا کامران بار دیگر از آنجا که
عادت را که طبیعت خامسه گفته اند هر که بعادت بد معتاد شده مثل کژدم در نیش زدن بی اختیار است
فکیف جمعی که در نهاد خود بداندیشی و شرارت انگیز واقع شده باشند و در مزاج ایشان عادت بالطبع
اتفاق نموده باشند بنابرین مقدمه حسب اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته

حرکات ناخوش خود را وسیله سرای خویش گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباش که
ننگ از بد جدا نتوانند کرد بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج در آمد و حضرت جهانبانی که
آرامبخش زمین و زمان بودند وقوف یافتن این شورش را از عبادت دانسته عزیمت توجه را اصل
قرار دادند خواجه اختیار و میر عبدالحی را که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که منشور
عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق‌شناسی هدایت بخشند و تا متوجه شدن
و قدم در رکاب عزیمت اورنگ بسایم عزت و جلال رسید که میرزا کامران با چندی از اوباش بی سر
و پا قلعه را که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال‌آباد است محاصره نموده آنحضرت بآمدن حاجی محمد خان مقید
ناشده بسرعت تمام بصوب جلال‌آباد توجه فرمودند میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نموده
و باد خود را بسر درهای کوه کشید و از آنجا براه بنگش گردن شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند رساند
آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکی داشت و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید
اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از بیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادهای پادشاهی را
بحرف و حکایت ناراست و وعده آمدن دروغ رخصت داد و قاصدی پیش میرزا کامران فرستاد که
تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید زود خود را باین حدود رسانید تا باتفاق کاری ساخته آید
قضا را بیرام خان که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان عدو بود
تو خان بود باستقلال رفته کوزانه اظهار محبتی نمود که بهانه ضیافت درون قلعه برده بند نماید خان
متوجه قلعه بود میرجبش که همراه حاجی محمد خان بود اشارتی بخان کرد از آن اشارت بر غدر و کید اطلاع شد
عذری پیش آورده فسخ رفتن قلعه نمود و سپردن شهر بسر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطایف حیل
مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشتمل بر آمدن خود و آمدن حاجی محمد ارسال داشت
و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کامران بیک منزلی کابل رسید رسیدن خان خانان
و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید روزی حاجی محمد خواست که از درون
آهنین بکابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل را مفوض بود نگذاشت که درون قلعه درآید و سخنان
درشت پیغام داد و آن خیره روی و تیره رای را وهم غلبه کرد و به بهانه شکار راه الاغ روان شد از کوتل
گذشته بنا با توجه قرار رسانید و از دامن کوه هزاری و للندر بطریق الفار بغزنین شتافت مقارن
حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود
در سیاه سنگ نزول اجلال فرمودند و بیرام خان بعزم طواف سربلندی یافت حضرت جهانبانی

حکم فرمودند که بشهر کسی رنیابد که تعاقب میرزا مینمایم تا یکبارگی خلق خدا از تفرقه هر روزه نجات یابند
لیکن چون خاطر از حاجی محمد خان جمع نشد و اتفاق اهل دولت برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار
میرزا کامران باید شد آنحضرت بشهر نزول دولت ارزانی داشته بیرام خان را بجانب حاجی محمد تعیین فرمودند
و چنان ظاهر ساختند که بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برنگیرد بهر رنگی که برآید حاجی محمد را باردو آرد
بیرام خان بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع گلکار آمده خان
خانان را دریافت و خان او همراه گرفته ملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذر خواه آورده استعفای جرائم
او نموده بعد از ان بچهار پنج روز بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد
با وجود آنکه تبارکی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بود آن قبایح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه
در کلام جرأت نهاد و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت و آنحضرت
بحلم عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند و چون رایت اقبال بکلال آباد رسید میرزا بتنگنایهای کنر نورگل بخت و بهر
کدام از متمردان فتنه اندوز نکوهشه خزینه خان خانان را بجمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بهر
در حدود کنر نورگل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت و خان خانان مراجعت نموده در ده که بزمین لمغ
کامیاب شد و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن اندوخته و حاجی محمد و برادرش شاه
محمد که در بدآموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد توانند شد حکم گرفتن فرمودند این دو برادر حق ناشناس که
در خدمات جز بطال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناشناسی سپرده و در عوض کالای کاسد خود بهای
فراوان چشم داد از کفران نعمت می نمودند گرفتار و باز خود آمدند آنحضرت بمقتضای عدالت فرمودند که
این خدمت فروشان بسبب فطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی کرده باشند در طومار تعلیم آرند
و یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرم و گناه ایشان را در کتابت آرند تا بمیزان عدالت حقیقت آیین
دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد نامه اعمال حسنه احسان نانوشته ماند و از سیئات انچه در محفظ تحریر آمد
صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد سبحان الله
یک آدمی است که از نیکو خدمتی سرافکنده لرزان می باشد که مبادا در راه خدمت نظارش بر کار افتد و یا
ساده لوحی دا فطنه خدمت فروشی بایستی در حق او استوار گردد و هر چند شایستگی خدمت افزوده تر آید
این گارخداوان نزدیک آدمی است که ناکرده را بهای کرده میفروشند بدکرداری را نیکوکاری ادا نموده
و از ابله طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خودآرای درآید و چون باین محاسبه حقیقت نفس الامر بعالمیان
ظاهر شد که این دو بدنیت سزاوار اقرار بدیهای خود شدند و وقت است که از خبث وجود ایشان

دامن روزگار

دامن روزگار پاک شود نقش بهیمی و سبعی را که در پنجره هیولانی انسانی ایشان سراپای داشت
ببندید کنند از پیکر آدمی صورت انفتاح داده بمحل الایق حاجی دادند و ایشانرا بلکه عالمی را از خبث طبیعت
خلاصی بخشیدند و غزنین ببهادر خان قرار گرفت و تیمه جاگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت
و آن زمستان در آنحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و ترتیب افزای اهل عقیدت
و اخلاص بودند و در اوایل موسم بهار که هنگام اعتدال مزاج عناصر بود افغانان بی اعتدال که بهوا زده
در آن حدود سر بر داشته فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند جمعی با دراک دولت ملازمت
و احراز سعادت آستانبوسی سرافراز گشتند و گروهی بوسیله عرایض و پیشکشهای لایق
در زمره اهل طاعت درآمدند و گرد فتنه و آشوب میرزا فرو نشست حضرت جهانبانی از راه
بادیج بآب باران نزول سعادت فرمودند و در آن شب که موقف عالی بنواحی بادیج بود برف
و باران عظیم شد و جمعی را آسیب رسید و بعد از آن استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقر
دولت شد بیرام خان با نتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت
والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام خان مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و ترکان
بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و قندوز که میرزا داشت بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت
میرزا هندال بغزنین مرخص شد و میر برکه بقندوز رخصت گرفت و جوی شاهی و آنحدود بخضر خواجه
خان قرار یافت پیشتر از آنکه میر برکه بآنجا رسید میرزا ابراهیم قندوز را بمحمد طاهر خان بفسون
فسانه گرفته بود میر برکه برگشته بکابل و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا شفیع معالی
او ساخته آنمحال را باو واگذاشتند و درین ایام بوسیله خواجه عبدالسمیع شاه ابوالمعالی
در مجلس معلای پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمد
انتساب میداد و حسن صورت او و نیک سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می انداخت
و بی باکی او بر شجاعت محمول میشد و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی
گشت چنانچه مجملی از بدمستیها و از سر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت نهضت
موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران بار دیگر
و شهادت میرزا هندال میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و گمنامی بسر می برد تا آنکه
در بیع الاول باز بخاطر آرمیده از خبر شورانگیزی و به هم خوردگی پیدا کرد و از صادر و وارد بمسامع
علیه رسید و بازار حدود نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه افغانان در حدود جاهای

سر فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جایگیر دران نزدیک را
حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعزّ بساط بوس مشرف سرافراز گشت و فدائیان
حق شناس و نعمت شناسان لشکر برای کرد آمدند و حضرت جهانبانی بتقویت اطفای غنغنه
بصفت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران بناکامی خود را بگوشه کشیده
بود در زمانی که رایات اقبال نزدیک بسبز خواب رسید حیدر محمد اخته بیگی را با اکثر مردم از یکهای اخلاص
پیشه بمنصب هراولی اختصاص یافته بیشتر از اردوی معلّا در کنار آسیای آبی که در میان سبز خاب
و کنذکتل واقعست فرود آمده بود میرزا کامران که در مقاومت جنگ صف نبندید بر او شبخون
آورد حیدر محمد از روی هنرپروری خود داد دلاوری و مردانگی نموده کارزار مردانه نمود و زخمهای
نمایان که طغرای سرخ روئی صوری و معنوی باشند باو رسید و ثبات پای نموده جای خود را نگذاشت
اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری ساخته سراسیمه گشت و بعد از چند روز که
موضع چرباریکه از توحش یک نهارست مضرب خیام دولت شد از آنجا که حزم و احتیاط از لوازم
آگاهیست مرحله‌ها قسمت شده خندقی و دیواربستی سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر
آوردند که امشب میرزا کامران با گروه افغان قصد شبیخون دارد و حضرت جهانبانی آیین آگاهی
بجای آورده هر جا مردم تعیین فرمودند که شب پنجشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه
و هشت ربع از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان باردوی ظفر
قرین بریخت حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند ملازمان عتبهٔ علیه هرکدام در مرحل خود قواعد
حرام است و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند و پای تمکین مستقیم داشته اهتمام کردند و آتش محاربه
و قتال اشتعال داشت و در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب یساول که در ملچارها گشته
اهتمام میکرد تیری باو رسیده شهید گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آئینه دار
عالم است از مطلع اقبال سر برکرده روی زمین را به پرتو شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت
و نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت از درخشیدن گرفت و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده
هرکدام پریشان و پشیمان از گوشه بکنار بدر رفت و اولیای دولت کامیاب و کامکار گشته
لوای جمعیت برافراختند خواطر همگنان باطمینان گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بر رود کردن
میرزا هندال خراب آبادی جهان را باستماع عز و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل
گشت آدای رسم این جهان همین است اگر نفسی بشادی برآمد زمانی دیگر دودهٔ اندوه از سینه

سوختگان

سوختگان علم برآرد نظم فلک چشم از صبح روشن نکردد • که شام از شفق خون بدامن نکرد •
نه شادی را دران مجال مهلتی و نه اندوه را دران مهلت اقامتی میرزا اگرچه ازین جهان بی ثبات
گذاشتی و ازین سرای بی بقا گذشتی درگذشت اما سعادت شهادت دریافت هم نیک نام
ملک صورت شد و هم در عالم معنی بلند پایه گشت زهی اندک بذر بسیار بخش که برفتن جان مستعار
چنین دولتهای پایدار بخشد آنحضرت که معدن حق شناسی بود از فوت چنین برادری ارجمند
آنمقدار متحیر و متأثر شدند که عبارت و اشارت در نیاید و از آنجا که خرد والا و دیدهٔ دوربین
قرین روزگار آنحضرت بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گرائیده و بنزهت سرای رضا و تسلیم جاده گرای
خود آمدند و شرح این سانحهٔ جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون اهتمام مرحله‌ها کرده
سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست در هر قبیلی چند از افغان پیاده هجوم
آورده بود که بکلفت در نگنجد و جمعی کثیر از افغانان دران مرحل میرزا در می آمدند شب تاریک بود
میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام مینمود و سراسیمه بخبرداری اسبان خود شتافتند
و درین اثنا میرزا خود رو بروی افغانی شد و لوازم کوکه و چیزی دیگر شرمندهٔ نامردانگی
و خجلت زدهٔ بدخدمتی گشته و کار از تیر و کمان گذرانده بتیغ بنفس نفیس آویخته بزور بازوی
همت آن ازنا و در بر انداخت و برادران تیره بخت جرنده نام افغانی از قبیلهٔ مهمند میرزا را
مسافر ملک تقدس ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغانان بدگوهر
آوازی که شستهای خاصهٔ میرزا لایی در آنجا بود گرفت و پیش میرزا کامران بردند و بدانست که
با که این حرکت بد بمیدولتی باخته است و تقدیر واقعه نمود میرزا اگر نظر بران شست آویز افتاد
دانست که قضیه چیست دستار بر زمین زد که میرزا هندال تنها ست رسیده است القصه روح میرزا
دران تاریکی شب نیا دانستگی بعوم آبای شمشیر بلند کرد و همان طور قالبش افتاده بود درین اثنا بعضی
از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را منظر در آمد که افتاده قلماقی سیاه
در بر دارد چون شب تاریک و شورش باقی چنانچه باید متوجه نشد باز بخاطرش رسید که میرزا هندال
جبهٔ سیاه پوشیده بودند میگردد و ملاحظه میکند میرزا را می شناسد از روی صبر و آهستگی نعش
خردمنشان نعش میرزا را برداشته بخرگاه ایشان آورده در انزوای سپردند و از حسن تدبیر
در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشیدند تا در چنین شورش و آشوب و آخر وقت وجره دست نشوند
و اولیای دولت بی دل و خاطر شکسته نگردد و اظهار کردند که میرزا را زخم بسیار کرده اند و ضعف دارند

و بقدر زخمی رسید کس درین نواحی شور و غوغا نکند و خود بر بلندی برآمده از جانب میرزا مبارک بادی
فتح میرساند و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتو این معنی تافت القصه تابوت میرزا در جوی
شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند در گذرگاه نزدیک بمرقد مقدس حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بابان آنحضرت مدفون ساختند و ملا خدر رکه از منتسبان میرزا بود مرثیه گفته
مطلعش اینست نظم شبی چون جگر بر مردم چشم شبیخون کرد ٭ سپاه دیده از آمد شد خون خیمه بیرون کرد
و این تاریخ نیز ازوست شعر هندال محمد شه فرخنده لقب ٭ ناگاه ز قضا شهید شد بر دل شب
شبیخون بشهادتش چو کردید طلب ٭ تاریخ شهادتش ز شبیخون طلب
و میر امانی میخجه بطریق تعمیه این تاریخ گفته ع سروی از بوستان دولت رفت
و ولادت میرزا در نهصد و بیست و چهار بود درین باب گفته اند ع
کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال ٭ و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا که بهبود نزول اقبال
فرمودند که خاطر جهان پیرای بیکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دار الملک کابل را
بفر موکب عالی مهبط امن و امان سازند اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی
و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا چون آثار بزرگی و فرمانروایی از ناصیه
نورانی آن نوباوه شجره سلطنت و اجلال گلدسته حدیقه خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی
از اصغر سن و ریعان حال ظاهر بود درین زمانه که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال دهم بود جمیع ملازمان میرزا
هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر آن نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمانروایی
نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوی استعداد
آگاهی کل باشند و از غرایب قضایا آنکه بیش ازین بچند روز در شکفهای از وقایع که در ملازمت حضرت
جهانبانی سواد دولت میرفتند دستاران نور دیده دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود
گذاشته بود میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود دران اذدحام عام از سر خود برگرفته بر فرق
فرقدان سای آنحضرت نهاده و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه بفال خجسته ایام تاجداری
و فرمانروایی شاهنشاهی را نزدیک شمرده حسرت پیرای خاطر بودند حق جل و علا از یمن این خجسته عمل میرزای
فرخنده مآل را بدرجه شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آنست سربلند گردانند و حضرت
شاهنشاهی را که نور پرورد آلهی اند در گرد آوری دلهای مردم جهان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی
بظهور آوردند که آن مرحوم داغ غم میرزا هندال از خاطر برآمد و بسعادت جاوید کامیاب شدند بیت

آله

الهی تا جهان ز آب و رنگست ٭ فلک را دور و گیتی را درنگست ٭ ممتع دارش از عمر جاودانی ٭ ز هر چیزش فزون ده زندگانی ٭
و عمده ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص
منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علی خان ناهر و لی خواجه ابرهیم مولانا عبدالله
آدینه تغبای جامجی غزنوبچی خان محمد توقبای و تاج الدین محمود داربیکی و تیمور تاش و مولانا قانی که ثانی الحال
بخطاب ثانی خان سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو توجه تمام داشتند
و میر جمال که او نیز نظر کرده های میرزایی بود خالدین دوست بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود
لیکن چون در قانون ترتیب هیچ چیز بدتر از محبت بد نداشته اند او را از خبث طینت همراه نساختند
و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قندوز را نتوانست نگاه داشت
مردود نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ بخش
گیتی معیار جوهر انسانیتست ازین مردم هر که نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود کارش روز بروز
بهتر شد و بمقاصد عالیه خود رسید و امید چنانست که دران نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام
شد و هر که بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد و کارش بجایی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان
غفلت گشت و چون موضع بهبود مخیم سرادقات اقبال شد مستحکم اساس نهاده فرمودند و حضرت شاهنشاهی
را برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت فرمودند که از عشرت سرا بوده ورزش داب سلطنت
صوری و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته دران حدود کامیاب بنصرت ایزدی بوده
از احوال میرزا کامران متفحص گشته و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود میرزا از
بی استطاعتی هر روز مهمان قبیله می شد و هر شب بزمینداری پناه می گرفت و از منقصت فطری
در حجاب بیدار مانده و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمتی محروم بوده همواره اندیشه‌های فاسد
و خیالهای محال بخود راه میداد و درینولا طایفه ظاهر بینان که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی
بودند از دانش آگاهی باطن غافل بوده کلمه حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و آنحضرت
با وجود آگاهی دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر شیوه ظاهر انداخته منشور عنایت و نصایح
و مواعظ که مدلول آن محض رافت و عاطفت و منصب ابوت باشد نیز در جهت تنبیه و احتیاط
رقم زده کلک عنایت چه ترتیب یافته و بستان ایزدی را بنصیحت جهانبانان چه احتیاج و خدا
پرورد را با امثال این پندنامها چه رجوع و دران منشور عاطفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود بیت
غافل منشین نه وقت بازیست ٭ وقت هنرست و کارسازیست ٭ و اول پیش ملازاده

ملا عصام الدین درین میخوانند آخوند چون بعشق کبوتر مشعوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ حضرت شاهنشاهی
ازین آخوند شکایت کردند آنحضرت او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند
و او باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این آداب پرورد خاص خود را نمیخواست
بعلوم صوری رسمی آلوده کرد خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمی ساخت و ظاهربینان
تقصیر ارباب تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم چون خیراندیشان نیک ذات
بودند سخن شکوه بدرجهٔ قبول نمیرسید تا آنکه در سنه لا از پرتو اشراقات الهام ربانی چنان بخاطر رسید که
بجهت تعلیم آن آداب آموز مکتب ربانی قرعه در میانهٔ ملا عبد القادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا
بایزید اندازند تا نقش دولت بنام هر که برآید او را آخوندی مقرر بوده بسعادت این خدمت سربلندی
یابد مقتضا را قرعهٔ سعادت بنام مولانا عبد القادر افتاد و فرمان مطاع بعزل مولانا بایزید و نصب
مولانا قادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که
تعیین معلم درینجا از باب رسوم و عادات است نه از قسم اکتساب کمالات و اگر نه دانش پرورد
ایزدی را بتعلیم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدس متوجه تعلیم صوری نشود
و عمده حکم و مصالح این عمل آنحضرت بحرف آموزی و رسمی آنکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی
بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست داد الهیست که بکار بوی
بشری را در آن مدخل نبوده و آنحضرت در آن زمان بیخت وری ظاهری و فراوانی دولت صوری
اختصاص داشت از اظهار کلمات معنوی خود بجاهل عارف نموده اکثر اوقات ببازی می پرداختند
و در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند بطوری که دوربینان روزگار را بر آن نظر نمی افتاد و از آنجا که همت
بلند است نقاب کمال خود را از امور عظیمهٔ ظاهری می ساختند و دل در کاری می بستند که اگر بیش
اهل ظاهر حسن آن هویدا بود اما اهل معنی از آن حکمتها می دریافتند از آنجمله پیوسته بر خلقت شتر عجیب
فطرت نظر گماشته تفرج گری عجایب قدرت میکردند و در شکل و شمایل اعجوبهٔ شتر که بزرگترین جانوران
آن سرزمین است نظارگی و تماشائی مسعود بودند و در اطوار سلوک در روش نهادانهٔ او از بارکشی
و بردباری و فرط رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد و اگرچه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت
بر خار خوردن و صبر کردن بر بی آبی اندیشه‌های معنوی در صورت بازی و پردهٔ مجازی می فرمودند
و همچنین خیل خیال بر عشرت اسب تازی که اعظم اسباب ریاست و سرافرازیست میگماشتند
و گوی کمالات و هنر پروازیهای صوری و معنوی بچوگان امکان قدسی و تربیت ازلی می ربودند

وگاه

وگاه از بال گشاییهای بهجت در فضای هوای حق شناسی هوس کبوتربازی بخاطر ملکوت مناظر آورده
جهت دلربائی دلهای رمیده دانه می افشاندند و از شوق و وجد ظاهری این مشتی بال و پر بمواجید ذوقی
شهودی ارباب کمال پی برده شوق پرداز عالم معنی بودند و از طیران این طایران اوج علو دل بر بلند
پروازیهای تیزپران سمای مقدس داشته در لباس تازی کار عبارت سامان می فرمودند و گاه بسگ
دوانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند بصورت سگبازی بود و بمعنی نفس آرائی بظاهر دل
بسگ بسته بودند و باطن او را اخلاق ملکی او حاضران بساط او هبر میگشتند و هرچند در پردهٔ بیگانگی
تکاپو میفرمودند و خود را بلباس ارباب ظاهر جلوه میداشتند اما خوشبوئی و روشنائی را نتوان
پوشید پیوسته فتح ایزدی از ناصیهٔ سعادت پیرای آنحضرت می تافت و شمایل پیشوائی صورت
و معنی از چهرهٔ نورانی آن برگزیدهٔ حق هویدا بود روزی بدامن کوه سفید سنگ بشکار اشتغال
داشته بدست هر یکی از خدمتکاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تسقاول باشند
و چندی را بر بالای کوه تعیین فرموده بودند که آهوان را رانده بیابان آرند و چون آهو بتسقاول
رسید جمعی کثیر که بسگ نفس شوم گرفتار بودند از کوتهی دریافت صغر سن صوری را پیش نظر داشته
بخوردنی مشغول شدند و سگان را بوقت خود نگذاشتند چون بحقیقت معامله آگاهی شد
سلطنت معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته
در تمام لشکر بگردانند و چنان بر مسند قهر نشستند که کهن سالان کار دیده متنبه شده
انگشت حیرت در دهان ماندند چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف
انبساط عظیم یافت که عنقریب بسلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جاودانی می شدند
شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی بمن حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال
بهارستان اقبال چه میکنند و در چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند و روی
نورانی آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند و در باطن
با مقدسان ملاء اعلی در گفت و شنودند دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می درآید
چنانچه از ارباب شهود بحالت مواجید بظهور میرسد و گاهی در همان حال از زبان گوهرفشان
بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر درآورم و حاجت مستمندان
هفت اقلیم برآرم خان مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش
هوش رسیده فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد آنجا نتوانستم ایستاد و گوشه گرفته

منتج بوده و چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرایی فرمودند و در آن ایام وضع پسندیدهٔ آنحضرت
از کمال دوربینی و بلند فطرتی بود چنانچه هرگاه کسی از خوش آمدگویان تیره رای که جز سود و زیان خود
نشناسند بلکه سود خود را زیان خود دانند اظهار کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شود
با فرمانروائی زمان کردند بغایت ناخوش می‌آمد و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود را دولتخواه
می‌نمایند حاشا که از خانهٔ دولتخواهی چیزی داشته باشند بشتقار رسیدن حضرت جهانبانی
بدنمی اندیشند و سود دنیای مرا زیان دین می‌اندوزند بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته
سرشور افزا امیدوارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندانست که همیشه نیت و خواهش و اعمالشان
در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هرکس با خدای مجازی درست
معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنازند خرد والا که طینت پاک
و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را و بالجمله بزرگی و بختیاری از طرز عالم بود و نشست
و خاست آنحضرت می‌درخشید آنچه بزرگان بتجربهٔ امور بسعی و فکر و نظر دریابد و بدست آرند
ازین پرورش یافتهٔ نظر ایزدی را بادنی توجهی در بدیهه میسّر بود و هر دانش و حکمتی را که آموختگان
و ورزش کنندگان ابدشواری فراهم رسد این مظهر غرایب قدرت را بی تأمل و تفکر دست میداد
و حکمت بالغهٔ این نور باصرهٔ سلطنت و خلافت چشم امیدوار روزگار را روشن میساخت
و براستقامت طبع و متانت این نور پرورد آلهی ثناخوان بود و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر
و مکامن متنوعه محتجب و مختفی بوده همواره درین حصن حصین معنوی و حرز آلهی از وصمت مکر و کید
بدخواهان ایمن زیست میکردند عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود
برسر قبایل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان
چون در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید و صولت سرما بانتها پیوست و معلوم شد که
میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان بسر می‌برد اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را قوت
مقاومت و قدرت منازعت نمانده مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه جهان
سپاه را کار دار گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند و فرقهٔ از دوربینان
بساط قرب معروض می‌داشتند که چون هوا رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت ارتفاع
نهضت یابد و قبایل افغانان بتاخت و تاراج روند هرآینه مصلحت وقت خواهد بود و تا
این گروه بداندیش که سرمایهٔ فتنه و فساد اند تنبیه بر اصل ننمایند بصوب کابل توجه نفرمودند

از صلاح

ساده لوح نفکر ناقص زمین دارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود و بعد از جها لغه بجنگ در آمد
میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دستبردی عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستانبوس والا رسانید
و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود و سرشغالی
را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند مشتمل استمالت و تشریف
عالی برای برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت و دولتخواهی موروثی تو مکشوف
ضمیر اقدس است چون رایات نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی
یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند جلایل اشفاق بادشاهانه را شامل
حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمیع لشکر و نظام مهام سر دبار د
منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال
بحدود طالقان رسد باستلام عتبهٔ عالی مبادرت نماید و حضرت مهد علیا مریم مکانی و حضرت
شاهنشاهی نور دیدهٔ سلطنت و گلبن بهار خلافت را از موضع گلبهار رخصت دار السلطنهٔ کابل فرمودند
و محمد قاسم خان موجی را بوار و علی کابل نامزد کرده بهمراهی حضرات قدسیه رخصت دادند که بدوام
خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در
نواحی موضع بازارک از تومان تجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد قاشقه و قاسم حسین سلطان و تولک
بیک و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان میر لطیف و حیدر محمد جوقی را برسم منقلای فرستادند بمجرد آنکه فوج منقلا
از کوتل هندوکوه گذشتند تردی بیک و محمد جنگ جنگ و طایفه که در قلعهٔ اندراب بودند روی گریز
نهادند و بموجب حکم مطاع تردی بیک و محمد قلی برلاس بجوست شتافتند که اهل و عیال این جماعت تیره
روزگار که فرار نموده بودند آنجا بدست آورند میرزا کامران سرمست بادهٔ غرور بود در قلعهٔ ظفر بود
و امرا قرار نموده در طالقان هرچند میرزا در حفظ مسالک و سد کابل طریق اهتمام مینمودند
بجالی خبر رسید و ملا احمد درزگر که در انولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت
و فتنه بود درین باب هرچند کوشش عظیم نمودند سود مند نیفتاد آخر قراچه خان آن جماعه پیش بینی
کرده مصاحب بیک را فرستادند که عیال را از جوست بطالقان آورد که مبادا لشکری باز
کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیک و محمد قلی بحوالی جوست رسیدند مصاحب
بیک عیال را بیرون آورده بطالقان برده بود تا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند و چون
رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استعداد یافت

وشیر علی را مقید در نظر آورد حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات گوناگون عزت بخشیدند از آنجمله
حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و مجملی ازین سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه
نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیر علی عسس باغ فتنه
از هستی عوز پیوسته بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال بر آوردن
اهتمام مینمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت
شرحش آنکه شبی پیاده بسیار از لشکر قندوز گرد خانه او گرفتند و او گرفته خود را در جوی آب
انداخت و یک دست او شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت
جهانبانی آورد آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخت بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند
و خلعت خاصه مکرمت نموده عوزی را تا عزاد فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی
و دریافت اندازه کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی سر برای یافته بودند از جمله
تقصیرات عظیمه که هر کدام که مستوجب سیاست بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند
چه در زمان قدر شناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش فزون یافتند بعد از آنکه بمیرزا هندال
بتوجیه پادشاهی مقرر شد حکم جهانمطاع بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برسم منقلای
پیش روند و میرزا سرکرده آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه موید بدولت خواهد
بود عدول ننمایند و در لوازم نیکو خدمتی بتقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی فراخور همت
و قدمت بار زوی خود بهره مند گردد در اواسط جمادی الاولی نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیان
که از مواضع اندرابست مضرب سرادقات مجد و اجلال گشت قاضی اندراب و مردم تولقای و سایقای
و بلوج و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوسی دریافتند
و مشمول عنایت پادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوچ بنهضت موکب عالی بطالقان روی نمود اکثری
از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند میرزا
هندال و امرائی که همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد که از آب بنگی گذشته دستبردی
شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بالغار خود را باین گروه وخیم
عاقبت رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که او و اجلیان حیکونید در میان
این مردم جنگ شد و هنوز موکب پادشاهی از آب نگذشته بود و بقدر مفاصله در میان
هراول و قول مانده بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت

وگروه

وگروه مخالف دست بغارت و تاراج کشادند و میرزا کامران با معدودی بر سر هامون بلندی ایستاد
درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف
از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جمجمه است
نیم کروه از آبی بالاتر آسیا نیست و آن زمین سنگلاخ است عبور از انجا بسهولت لاجرم
بدولت و سعادت بآن سمت متوجه گشتند چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخ خواجه
خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند بجمعی از نظارگان که سر جلوه میرفتند حکم شد که
این حرام نمک گریزپای را بزنند چندان پشت و لگد زدند که بر نظارگیان تعیین شد که جان
بیره اش را تعلق ببدن نماید آنگاه اسمعیل بیگ دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند
آنحضرت جانبخش فرموده بشفاعت منعمخان جرایم او را بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که
میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعی از فدائیان
بها و بیشتر فرستادند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله از اسب جدا شد و مقارن این حال
کوکبه پادشاهی که مقدمه جهانگشائی و طلیعه کشورستانی است پیدا شد و میرزا بی دل از دست
داده تاب مقاومت نیاورد و فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی
ضبط کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر سر آسیاب کار قلچیان
بنزاع کشید آنحضرت حکم بیرول فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست افتاده از و باشد و دیگری طمع در آن
ننماید و درین فتح هیچ کس را سر موئی زخم نشد مگر علیقلی خان را که زخمی باو رسید و اسحاق سلطان
و مردی بیگ ولد بیگ میرک و ماجوجک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش برده
بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب
قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص
دادند و سجدهای نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جواد بی ضنت و مفیض بی منت است
بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرایط محاصره پرداخته مرچلها قسمت فرمودند روزی از مورچلی
که منعمخان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بندوقها بمردم قلعه می انداختند
بندوقی بمبارز بیگ رسیده قالب تهی کرد آنحضرت که معدن رحمت بودند تأسف عظیم
فرمودند و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ بجای او کشته میشد و آنحضرت بمقتضای
شفقت برادری بل بموجب رأفت عامه با وجود تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات

آمدند بفرمان موعظت نشانی که تعویذ بازوی دولت و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت
تواند بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصایح بزرگان این عبارت مسطور شده بود که ای برادر
بخود آی غرض چیست از تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است
باز آی و بر مردم شهری و لشکر زخمهای ایمروز این همه مردم که کشته میشود فردای قیامت نظم
بود خون آن قوم در گردنت ٭ بود دستشان جمع در دامنت ٭ همان به که بر صلح رای آوری ٭
طریق مروت بجای آوری ٭ و مضمون نصیب و مآل این منشور سعادت فرستادند
چون میرزا مست غفلت و گردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادت لوایح
مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت این بیت بر زبان آرند
نظم عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ٭ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد ٭ تفصیل حقیقت
ادبار میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته
بعواطف خسروانه شرف سعادت امتیاز یافتند و چاکر خان ولد ویس قبچاق با مردم کولاب
نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت و درین مدت بیگاه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی
اولیای دولت گشوده تر میشد و عقده مهمات میرزا کامران بسته تر میشد و کارها بر وی
تنگتر میگشت تا آنکه در اقسام حیله گری و کید روزی نا امید شد و از کومک پیر محمد خان اوزبک که
از کوتاه بینی چشم میداشت مایوس شده بی اختیار دست تعلق از طاعت انقیاد زده بوسیله
این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر بکنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل
نجات رسانید و باین قصد انواع الحال و استعداد پیش آورد روزی خطی بر سر تیر بسته در اردوی
معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از کرده
پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کفران نعمتی پاک شده
خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امیدوار از عواطف آنست که این دولت
بوسیله میر عرب مکی متشخص شود میر از جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت بکعبه گرامی
منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وی توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت
اعتصام بود لشکر دعا آرایش میداد و چون عرضداشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میرزا طلب
فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم و این
عبارت نوشته اعلموا یا اهل القلعة الاخلاص السلامة فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی
یعنی

یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در طاعت و انقیاد و سلامت بر کسی که راه راست
را بیرون نماید میرزا کامران از مضمون این نوشته اطلاع یافت باز بطریق سابق نوشت که
هر چند میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی را که از آنجا که کرم و مروت
لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میرزا رخصت فرمودند که میر بقلعه رفته لوازم تبیان
حق که در مشارب عقل از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم
تلخ تر داشت بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سخن نشنی که
میر کرد میرزا چون از صداع خمار بدمستیهای خود بهوشی یافته بود سر تسلیم پیش افکنده
تقصیر تقصیر میگفت و هر چه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفتند چاره این کار آنست که
برخیز بدو بال اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت دریابند میرزا از
راستی با حیله پردازی روان و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود دید
که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست ایستاد و بمیرزا گفت
چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید از دائره عنا در آمدید و از بغی نجات یافتید اکنون
لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید
و خود خطبه آن حضرت بخوانید و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت
پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که
از قدیمیان منست میخواهم که تلافی آن که یاد کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده
بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرایم میرزا نمود و آنحضرت
بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیده بر آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند
روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعه مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه
بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباغی که در آن نزدیکی بود نزول
اقبال فرمودند مورچالها بر طرف شد بدر رود و تا بر آمدن او قلم رد حافظ حدود کردند و علی
خان بابیکی و عبدالوهاب و سید محمد علی شیخ کاه و لطفی سهرندی و جمعی را تعیین فرمودند که
دروازه قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند
بموجب قرارداد میرزا بر آمد در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابرهیم اسب خود را شناخت
یکی از خدمتکاران میرزا کامران سوار میرفت و این را بمیرزا ابرهیم گفت میرزا کامران

فرستاد که این اسب کشیده آورده اند چون بسمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی
ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابرهیم از خجالت و تنگ مزاجی بی رخصت بخانه
بجد و دکشتم رفت و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی تو این بیحرمتی بمیرزا رسید فرمان
عطوفت که متضمن مقدرت باشد با خلعت و اسب مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات
فرستادند و چون برخی از شب گذشت قراجه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند
چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آرند و گناه او را بخشیده بزمین بوس
مقرر ساختند و به ترکی گفته عالم سپاه هکیدیب امثال این خطا شده آمده است
و در پایان دست چپ تردی بیگ خان ایستاده حکم شد که بایستد و بعد از آن مصاحب بیگ را
ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند چون نزدیک مشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر
فرمودند و همچنین سردار بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست چه دان
چه گناه دارند و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت می آمدند نوید بخشش می شنیدند آخر
همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرده
حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد و به چه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد روی
جمعی را که دست قدرت ایزدی سیاه کرده باشد از آنها چه باید رسید و حسن قلی سلطان مهردار
که همه وقت راه سخن داشت این بیت را در آن مجلس خواند شعر چراغی را که ایزد برفروزد * هر آنکس
پف کند ریشش بسوزد * و تمامی امرا بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند
روز دیگر آنجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که الکای کشتا بود نزول اجلال واقع شد
و روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت
بساط بوس مشرف شد و شرح این قضیه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با
میرزا عبدالله زبان از کر عنایت پادشاهی التذاذ داد و از چندین ادبها که از حوصله
میرزا بیرون بود گذرانیدن و از جرایم درگذشتن مسبب تعجب شد میرزا عبدالله پرسید که
اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آید میرزا عبدالله
گفت اکنون فرصت کاری که پاداش آن توان شد در دست ماست که اگر بجای آوریم چه شود
میرزا گفت آن کدامست گفت امروز بجایی هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد مناسب
آنست که با معدودی الغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آورده

عذر

عذر گناهان بخواهیم و خدمت پسندیده بجای آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودی
روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد پابوس را بملازمت فرستاده از آمدن خود خبردار
ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تمودی
بیگ خان و میر منشی حسن قلی مهردار و بالتو بیگ توالجی بگی و قاجر بیگ و جمع دیگر بروند و بعد از آن
قاسم حسین شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علیقلی خان و بهادر خان
و جمعی دیگر بشتابند و سیوم مرتبه میرزا و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در همین
روز میرزا عسکری را بند از پای برداشته بودند و صباح آن بقانونی که حکم عالی نفاذ یافته لوازم احترام
بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای عالم دولت بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران
بعد از آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص
بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره بتقدیم رسید دیگر بیا که
برادرانه در یابیم و بعد از آن از روی فرط راحت و شفقت میرزا را که در بر گرفتند و گریهای
زار زار کردید چنانکه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا را بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب
اشارت عالی در جوانغار نشست و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینید و میرزا سلیمان را
اشارت برانغار شدن و همچنین میرزایان بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار نشستند
و جمعی از نزدیکان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ رخنه
در دنبال جوانغار گرفتند و جشنی عظیم انتظام یافت قاسم جنگی و کوچک عجلکی و مخلص قنبری و حافظ
سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جادو منش نزدیک
بقور نشسته نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاهم بیگ جلایر و تولک قوچین
و جمعی دیگر عقب قورجای یافتند و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیده شد درین
مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده ام که در حضور شما مذکور می شد که بیرم محمد
خان میگفته اند که هرکه یک تاریخ بغض مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده
باشید که خدایا بنده باشد که برابر هند و انبغض داشته باشد میرزا ابسی درهم شد و گفت بس
مردم مراغارجی بتصویر می کرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت و حضرت جهانبانی
بنوادر کلمات گوهر فشان بودند تا آخر روز از مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط
میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود

خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه ایستاده شد روز دیگر
درباب رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی
درمیان آورد حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناری رسید هرچه صلاح باشد بتقدیم
خواهد رسید و ناری موضعی است از بدخشان که یک راه ببلخ دارد و یک راه بکابل روز چهارم
ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب درمیان بسر چشمه بندکش که نزدیک اشکمش است
نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط ترتیب بعیش و عشرت گذرانیدند و دران سرمنزل عبدت افزا
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درباب نزول اجلال باین موضع فرحبخش و آمدن برادران
واطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آنرا بر تخته سنگی نقش فرموده اند حضرت جهانبانی
جنت آشیانی که باین نزهتگاه رسیدند بر سنت سنیهٔ حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن برادران
واطاعت نمودن ایشان برسم نشان خود ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در
آنجا نیز ثبت فرمودند و این هر دو تاریخ از پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگی بر مثال کتابهٔ ایوان
روزگار ماند بر صفحهٔ لیل و نهار است در کردن یکدیگر یادگار است و از آنجا بموضع ناری ورود سعادت
فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را مشهور بکولاب است تا سرحد کوک
و قرانکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکرخان را امیرالامرای میرزا کامران مقرر ساخته
بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری را نیز همراه میرزا ساخته قرانکین بجاگیر او اختصاص دادند
اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظهٔ اینچنین جانبخشی چندانی مضایقه نکرد
و قلعهٔ ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر داشتند و قندوز
و کوی و کهمرد و بغلان و اشکمش و ناری را که بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیر علی را همراه میرزا
ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات پادشاهی
گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار سلاطین عالی سلسله صورت
درمیان آورده هر کدام را بجدایی انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت
برادری پیالهٔ شربت طلب داشته اندکی از آن تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که
هر کدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند و پیمان یکجهتی و یکدلی را رونق
بخشند و بموجب امر عالی با وجود تحقق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بستند و هر کدام از
میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار بشرف و عزت و کرامت استظهار بخشیدند

و میرزا

و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطوع طوع اختصاص یافتند و میرزایان ازین منزل
بجاگیرها رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شد و در آنجا که نزهتگاه عشرت بود
اقامت فرمودند و از راه پریان متوجه کابل شدند و بپریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی
بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت بتازگی نظر بتعمیر انداخته نام آنرا
اسلام آباد نهادند و رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر آخور حکیم شد که
شکست و ریخت قلعه را اصلاح و اهتمام آنرا قسمت کنند و روز آن حدود معسکر دولت
بود تا آنکه باهتمام پهلوان در یک هفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت
اتمام گرفت و آنحضرت بتیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم
قلعه جمع شد بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان برابر نمی آید و از آنجا
لب آب پنجهیر نزدیک کوتل استرگرام محل سرادق دولت اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از
برف بنیاد روی سفید کرده بود عرصهٔ حدود دارالملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی
فروغ یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر
توقف افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آنحضرت اقبال وار
استقبال فرمودند آتکه خان و جمعی از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت
بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبههٔ
ایشان میتافت مبتهج و منبسط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند
و در جمعه دوم رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایه ورود بر شهر انداختند و بر زمین
نیاز جبهه سای گشتند و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسید و در همین ولا سمندر را از کشمیر
عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد و در عرضه داشت تعریف
و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبارتی دلکش اندراج داشت و در التماس
سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشای مبالغه پرداخت و درباب تسخیر هندوستان
سخنان درست موزون داشته تحریض همت جهانگشای نموده بود و آنحضرت از افراط سعادت
منشور منیع و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطن
بتسخیر هندوستان دران دیباچهٔ هوشمندی ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره بر تمشیت
امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزی که دواعی اوقات مستدعی بود و مصالح ممالک مقتضی برای

صاحب همت گاشتند از انجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه موافقان توانند بود و مستوجب
انواع سیاست شده بودند ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید در اوقات غربت که سوکان
دل ناهمواریهای نفس ایشان از ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای
بد باز آیند و ایشان روان شده در میان تیراهها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی
عذرهای نامسموع این گروه ناسپاس را بپایهٔ قبول بخشید و در همین ایام بتجدید مبانی مودت و تأکید
معانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف
و هدایا رخصت عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ ولد میرزا محمد سلطان
و مجملی از این سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی
بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون
نزدیک رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را جدا کرده بر سر هزارها برد که
تاخت و تاراج این گروه که همواره بر رهزنی و غارتگری اشتغال دارند نماید و از بی تدبیری که منشاء
غرور جوانی و جنون بعد از رشد آیین بیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام
شمشیر شربت واپسین در کشید آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آنحدود بجاگیر او
مقرر ساختند و بجهه انتظام و استحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند و در همین سال ایلچیان عبد الرشید
خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول
عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه
بود با استانبوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و سر او را بلند ساخته بعقد
قباب کلچهره بیگم که همشیرهٔ خود آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایع که درین سال روی نمود
شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از استرگرام که جاگیر او بود عزیمت استانبوس داشت
چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان میرزا
محمد سلطان کشته کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد و میرزا از آن عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل به بلخ و رجوع عالی

از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرای کابل هر چند تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن
خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم این امر بجمیع امور بر همت ملک گشای از واجبات اقبال
روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که

سابقا

سابقا تصمیم یافته بود و تهیهٔ آن فرموده قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل
سال نهصد و پنجاه و شش که هوا را اعتدال آورده بود بالتونبیک را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا
کامران فرستاده پیغام دادند که موجب قرارداد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را
پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایهٔ سعادت جاوید دانسته هنگام وصول رایات عالی
ببدخشان خود را با استعداد تمام قرین موکب والا گردانند و فرمان شد مطاعه بمیرزا هندال و میرزا
عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آماده کی سپاه و بزودی خود را رسانیدن
شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد و بجهت ترتیب امور
و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین عزت کابل بگاه در یورت چالاک توقف اتفاق
افتاده و از این منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را بار دوی معلی رسانند
و خواجه قاسم بیوتات سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان طال بود از بی
رشدی او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود علی که رتق و فتق
مهمات میرزا کامران بود چندی دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و میر روح الله کردند و منعم خان
و محمد قلی برلاس و فیروزان خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهة تشخیص معامله تعیین شد و حسن قلی سلطان
که از مقربان درگاه بود محصل این مهم شد و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی تعیین نمودند و خواجه
سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خان ممتاز شده بود از مستوفی بیوتات
بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم الیغار دریافت آستانبوس
نمود و بعنایات ممتاز شد و بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریهٔ این یورش موکب عالی با استالیف
نزول اجلال نمود و در ینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان
آهسته میرفتند چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و اجلال رسید
از راه پنجهیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلی
که حضرت صاحبقران در آنجا اساس نهاده بودند سه روز برسم تبعیت آنحضرت کامروایی فرمودند
و انجا نماز روی اتفاق منزل افتاد و از کوتل بازی گذشته بسیر درخت نیل که بهاران در ولایت بدخشان
امتیاز اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی این کل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت
بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نمودند و سزاولی سپاهی این دیار نیز کنند و از نواحی طالقان
میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از بهادران کار طلب را بیشتر روانه فرمودند که

ایبک را که از توابع بلخست و بمعموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان
مستخلص سازند در اثنای آن شیر محمد بکنه که یکی از بیساولان بود بلنکی را بتیر زده ملازمت آورد و حسین قلی
مهردار بعرض رسانید که ترکمان بر سر لشکرها زدن پلنک را خوب نمیدانند و معروض داشت که
چون بیرام اغلن معتمد ساختن بیش کیستن قره حاکم بلخ آورد در چچکتو امینه استعداد رفتن
بهری مینمود شخصی پلنک زده آورد بجهت همین لشکر در توقف افتاد و حضرت کوش بابین سخن نهاده
همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیش خود را با یبک رسانید پیر محمد خان
حاکم بلخ خواجه اج اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل ایل میرزا و حسین سعیدی و محمد قلی میرزا
وجوهک میرزا بجهت احتیاط با یبک فرستاده بود که در آن حدود لوازم احتیاط بجای آورد
رسیدن ایشان با یبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد اعز العز از در آمدن در قلعه ایبک
و مستحکم کردن چاره دیگر نبود آنحضرت قوم کرامی از رانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش نمودند
مرحلها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده بآستان بوسی والا شتافتند
و ایبک بدست اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب
تسخیر ماوراء النهر کنکاشی طلبیدند اتالیق بتوقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه
کنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست آنچه بخاطر تو رسد بی ملاحظه بعرض رسان اتالیق
معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته
قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بی جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد
آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آیین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصا
از سلاطین عالی قدر که از ایشان ناپسندیده تر مینماید این گروه را امان داده ایم دیگر خلاف آن چگونه
در معدلت سرای ضمیر کنجایش باشد اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاشت درست و رای
متین را بعمل نمی آرند پس مرا نکاه داشته مصالحه فرمایند که از خلم اینجانب بملازمان درگاه مقرر باشد
و هرگاه یورش هندوستان شود جمع در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون
مشیت ازلی و ارادت قیومی بر خلاف این دو شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل بینش
آراسته تر نبود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف اما عمده
آنها اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حساب از روی یقین می گفتند که
اگر این توقف نمیشد پیر محمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هر آینه مستاصل
میشد

میشد یا بر حسب دلخواه صلح میکرد چه عبد العزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه بکومک نمیتوانستند رسید چون
توقف بامتداد کشید آنجماعت فرصت یافته بکومک غنیم آمدند و امرای اوزبک را که بدست افتاده بودند
مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم
متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال فرمودند روز دیگر
نزدیک آستانه که سرمنزلی است مشهور معسکر دولت آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از
اوزبکان بسرکردگی قاسم سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده اند آنحضرت فوجها آراسته
قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد در رسیدن موکب عالی شاه محمد
حصاری باکروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد
بکنه و محمد خان ترکمان بنوایی عمردانه قدم پیش نهادند و ترددی پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد و مخالفان
تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و اوریکن اغلان را که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند
میان محمد خان ترکمان و سید محمد بکنه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکرد حضرت حقیقت حال
از اوریکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد اشارت بمحمد خان کرد که اول این شخص شمشیر انداخت
از هول شمشیر این مردانه از اسب جدا شدم و چون خود را راست کردم و ایستادم این مرد دیگر یعنی سید محمد
بکنه کرد و شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته محمد خانست تو بی
مردی کرده که بصید دیگری شمشیر انداخته جلد و محمد خان عنایت فرمودند و اوریکن را به پیر محمد اخته
سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت
بی اخلاص اظهار دلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور می ساختند
و در میان خود شهرت میدادند اگرچه نقیقه که بمیرزا نسبت کنند که از پس که آماده کابل بود راست
مینمود اما اینها خلاف واقع سخنان بر روی بستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام دکمال آماده
جنگ و مستعد پیکار شدند عبد العزیز خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطان
حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را بجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا
سلیمان را در برانغار و میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراجه خان و حاجی محمد خان و تردی بیک
خان و منعم خان و سلطان حسین بیک جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از تیمور تسویه صفوف
و آراستگی افواج با تمام رسید و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت بیموده داد
دلاوری داده هراول مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه بند بلخ در آوردند

وحضرت جهانبانی بمقتضای فطانت متانت آرای خود خواستند که تعاقب نموده رایات را از جویبار
گذرانند رفیقان کوتاه اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دستان
نادان نیز از بی امدادی تقویت گونه بنیان بی دولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از
جویبار بگذرانند و سخنان نادرست کم همتانه در میان آورده گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف
و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ اسیر شدن اهل و عیال و سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا
کامران و امثال این خیالها را سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند و آخر با هزار مجاهده بالنفس خود باین
راضی شدند که بجانب دره کزک که از کتلهای محکم است شتافته روزی چند در آنجا باشند و اویماقات آنحدود
و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد شد
و بر تقدیر وقوع یافت رفتن میرزا بکابل علاج را بآن حدود کافتن غالب وقت نیست و بعد ازین بجانب
جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراءالنهر بآسانی میسر خواهد شد و بتائید الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب
و همعنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید بهر حال جنگ از دست باز داشته بجانب دره گز توجه
چه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاه داشت خواطر جمهور را علاج شده بآن صوب توجه فرمودند
و بلخ گرفته را ازین اتفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگرداندن از آب گذشته و اوزبک را رانده
در شهر بند در آورده بود فرستادند میرزا سلیمان و جمعی کثیر از بهادران نامی را چنداول تعیین فرمودند
و چون همگی نیت حق ناشناسان تیره درون بر هم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب تقدیر
خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقا رو بکابل داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا
کامران در السنه عوام مشهور شد مردم روی در پریشانی نهاده سوبسو متفرق شدند و هر چند حضرت
جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود و جمعی دیگر از مقربان را جهت برگردانیدن
آنجماعه پریشان روزگار تعیین فرمودند و چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیفتاد و الحق
رقم مشیت حکیم قدیر بدین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب
خطا پیشگان محفوظ گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی
ظل الهی گردد و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا و در ریاض آمال مخلصان فشانده آید و خلاصه
سخن آنکه ایزد جهان آرا این چنین نصرت را در لباس خلل که موجب ازدیاد عبرت و حیرت هوشمندان
گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد چه اگر این واقعه ناملایم بظهور نیامدی در مرحلهٔ
تسخیر ماوراءالنهر بیچارگان هندوستان در تعویق ماندی و سرانجام این ممالک که مابین متوجهان

هفت اقلیم

هفت اقلیمست در حجاب تاخیر افتادی و بالجمله چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت مهم بر هم خورده
خود را انتظام داده بتعاقب درآمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس جلادتهای شگرف و محاربهای
بزرگ که وصفش کارنامهٔ اقبال روزگار را بیاعلی بخشد بظهور آوردند و در آن بیشه شیران نبرد
بختی جهان کرد ازین نام که تسلی الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هراه پیشکش کرده بود و آنحضرت بران
سوار بودند زخم تیر افتاد و حیدر محمد خان اسب خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نمود و باین
خدمت سر بلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر سروری را نگاهبانی کرده بمامن رسانید و اکثر
همراهان آثار بدبینی را بچشم خود دیده بر خاقتیت فطرتی و دون همتی بهر طرف پراکنده شدند
تفصیل عمدهای موکب عالی رقمزده کلک بیان میگردد میرزا هندال میرزا سلیمان خواجه خان حاجی محمد خان
تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلی خان جلایر سکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته
بیگی عبدالله خان اوزبک حسین قلی خان مهردار محب علیخان میر خلیفه سلطان حسین خان ملتو سلطان
مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر محمد قاسم موجی شاه قلی نارنجی لطف الله سهرندی
عبدالوهاب اورچی باقی محمد برونجی خالدین و بعد از سه روز بر سر چهار چشمه اتفاق نزول افتاد
و درین منزل محمد علی شیخ کمان که براه راست افتاده بود خبر موکب معلی یافته ملحق شد و درین منزل منشور
عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تتق عصمت که در دارالامان کابل بودند و فرمان
عنایت مصحوب بیگ محمد اخته بیگی روانه ساختند و برشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان
عقیدت و اخلاص بود و حفا و صحیفهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر
بدنیت محمد کامران بمقتضای طبیعت مبنی نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهی
بالکلیه فرو گذاشت و بسیاری از همراهان را جهت یاوری نگرد لاجرم ازین سفر بخاطر خواه احبای
دولت میسر نشد بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر دیده و شکر از سپاهی کرده نصیحتهای ارجمند که
تسلی بخش خواطر محبت اشتمال تواند شد دران معاوضه قدسیت اندراج یافته بود و ازانجا بحث فرمان
بغوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و ازانجا بقراباغ و از
آنجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل
ادراک ملازمت گرامی فرمودند مشمول نظر عنایت شدند و ازانجا بساعت مسعود بمستقر اقبال سایه گستر
دارالملک کابل گشتند و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعم خان نیز
بهمراهی میرزا بقندوز آمد و امرا همه پی هم بکابل رسیدند و شاه بداغ که داد جلادت و مردانگی داده بود

در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیک داروغه
و خواجه محمد امین کینک را که نیز همین حال پیش آمده بود و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند
و چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه که در ایبک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند
و انواع عواطف و مراحم پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده بمردم پادشاهی که پیش او بودند
بسلوک آدمیانه روانهٔ دار الملک کابل ساخت و آنحضرت بمستقر خلافت متمکن گشته این
مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه
عالی مبذول داشتند. و خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند
و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستاده او را برطرف کرده باز پیش طلبیدند
و خواجه عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند بمصحوب خواجه
سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه سلطان علی را که بخطاب افضل خانی
اشتهار داشت از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند
و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیک قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط
شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را مرحمت فرمودند و چاکر بیگ
کولابی ولد سلطان ویس بیک را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند فرصتی
بگذشته که میرزا با چاکر بیگ بدسلوکی نموده او را از آنجا اخراج کرد و آهنگ بدخشان و [illegible] میرزا سلیمان
نهاده اندیشه‌های تباه را بخود راه داده مترصد فرصت بود در هنگامی که حضرت جهانبانی در کابل
عدالت پیرای بودند همیشه بوعده‌های دروغ آمدن خود را معروض میداشت و آنحضرت از صفای
طویت و نیک گمانی که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادانست سخنان او را راست انگاشته
متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ کابل را بخاطر غدار خود جزم ساخته
و اندیشهٔ بغی و فتنه که مخمر طینت او بود نزدیک بظهور رسید و سلسلهٔ مکر و امرای تنگ مایهٔ اخلاص
و تنگ حوصلهٔ ارادت در آن یورش چنانچه گذارش انواع نفاق بعمل آوردند و چون آنحضرت مراجعت نموده
ظل عدالت بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال
میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بی جنگ از طالقان بقلعهٔ ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیک را
طالقان سپرده خود متوجه قلعهٔ ظفر بدخشان کشیدند و بموضع حرم رفته منتظر پا داشتن آگهی نشستند
میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بنحوی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد و بمیرزا هندال اولا از راه

فریب

فریب دوستی نما در آمده حرف یکجهتی در میان آورد و میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات
عهد خود ایستاد و میرزا کامران با استعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا هندال در مراسم جنگ
و قلعه‌داری دقیقه فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت باوزبکیه متوسل گشته
از ایشان کومک خواست و جمعی کثیر از اختلال بکومک روآمده شریک محاصره شدند میرزا هندال
بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان در صفحی رهنمونی بشاهراه مقصود دست تدبیری پسندیده انگیخت
خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و ترتیب دادن اوزبکیه
و بر دوش بحته کامران آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمدا خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از
کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را
هدف تیر بلا و سپر گند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره گذاشتند
و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را
محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا سلیمان و اسحق سلطان
یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرف خود آورده و اسحق سلطان را که با و متفق شده بود مقید ساخته میرزا
کامران ازین خبر سراسیمه شده و از کار قندوز ناامید گشته پس دولت بابوس را با جمعی بسر
میرزا سلیمان فرستاد و خود بجود کولاب شتافت چاکر بیگ خود را بکناره کشید میرزا عسکری
بر آمده میرزا کامران را دید میرزا موی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک [illegible]
فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید بر پا ولی آمده بودند گذر اینها باردوی میرزا
افتاد و تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل با معدودی بطالقان
آمدند و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اغرق را با عزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش
میرزا فرستاد و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست و میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت
دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا هندال بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده
بکدست متوجه شدند که از راه ضحاک و بامیان خود را بر میان هزاره کشد و از آنجا حال کابل
بواقع دانسته آمدن بکابل یا رفتن بجود و دیگر قرار دهد و امرای نفاق پیشهٔ حضرت جهانبانی
پیوسته میرزا را بتحریض آمدن کابل میکردند و از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت
جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود از آمدن من آنست که از گذشته عذر خواهم و حمد
آنحضرت از سر کرم امید که تقصیرات و جرایم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد

بیت باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم • گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم •
امید که درین مرتبه بوسیلهٔ نیکوخدمتی از ذخایر کران شرمندگی نجات یابم آنحضرت از صفای طینت محو
از انده و او را بعیار زر خالص فرا گرفته بصدق مقرون نداشتند نهضت موکب
مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای
چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دوربین بموقف عرض رسانیدند که
پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین
مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده و حکم شود که
سراپرده اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین استعداد
بر استیصال نماید هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردهای
ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بعزت طبوس استعداد یابد هر آینه بقبول عواطف
پادشاهی اختصاص خواهد یافت اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکن است
ازین طرف مراسم احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس
عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط نهصد و پنجاه
و هفت هلالی از کابل رایات عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والاگوهر
گرامی محض یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی از فرط مهربانی در کابل صدرنشین اورنگ
راحت و مسندگزین جهانبانی عافیت ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض
فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون که بوسیله انگیختن
شورش و آشوب پیش نهاد همت فتنه سرشت ایشان بود خود متدل شده مقدمات حق ناشناسی
نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل محذر ساختند که ما با جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم یکجهت پادشاهی
را با اندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و پاسبانی ملک کابل خواهد آمد بوالعجب کاری که از کمال
نا انصافی و آنچه از اقران و همسران را بخود روا نمیدارند از عهدشکنی و بداندیشی و نادرستی همه آنرا
بی محابا بصاحب دولی عهد خود بعمل می آرند و چشم نابینای خود را بر قبح آن نمی گشایند بلکه آن
قبایح را از محسنات می شمارند و از تدبیرات و گریزهای خود را بر قبح آن نمی گشایند بلکه آن قبایح را
از محسنات می شمارند حساب می کنند هر چند اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود
چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته اینچنین تمرد و تغلب و بیوفایی با چنین

صاحب

صاحب با کیاذی می بازند عجب صد هزار عجب آنچه تدبیر دولت و آنچه خیره رای انگاشتم که جلایل
خوبیهای و شرایف بزرگیهای این ذات قدسی را در نمی یابند معامله فهمی رسمی چه شد آنچه از ملازمان خود
توقع دارند بآن مقدار احسان خود را که مورد چندین الطاف و عنایات اند که یکی از آنها را تمام
عمر برای حق گذاری کافی نیست با صاحب دولی نعمت برخلاف آن سلوک میکنند و از بی فکری و بدرایی
در برابر چنین پیش می آیند آری کسی که بمخالفت و شرارت سرشته شد ظهور امثال این امور از وجه بعید
و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چه طرب و چشم اخلاص این قوم بسبل نفاق بی نور شده و سینه
محبت این فرقه بودم عرق غرور زنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت و قدر جهانبانی
ولی نعمت را کی توانند ادراک کرد چه جای شکر آن نعمتهای ناپیدا هوس نفس اماره این خودکامان آنجا
خودرایست که بزور بازوی سرزنش لجام او را توان کشید یا به نیروی سرپنجه نصیحت عنان اراده توان
تاب داد باری بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده قوایم محیط موکب مقدس ساختند
و از آنجا بچاریکاران و از آنجا بآب نهضت فرمودند اتفاقا درین منزل جوی لی بود حضرت سواره
اسب راندند و جمعی از ملازمان آنحضرت این یورش ناخوش پسند نیامد بجهة سرزنش این فرقه توفیق آیین
شرح اخلاص جانبازان فدایی شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگذشتن ردبایی
بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامی و جانسپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت
گشتند چون زبان اقدس راندند گمان صالح آنحضرت در حق بندگان خود دران مرتبه و نیکوکاری کوتاه
خویشتن داری تیره روزگاران و باین درجه القصه قراچه خان و مصاحب و حاجی و گروهی دیگر
که شعله افروز شرارت بواسطه و بی واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله گروه دریافت
و شغب جمال صعده میرزا با معدودی خواهد بود دولتخواهان جانسپار را براههای مختلف
یقین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و همگی خیال آن بداندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراگنده
سازند تا کار میرزا بان سرانجام پذیرد حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت
در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند تدبیر این خام طمعان ستوده یافته برصواب پنداشته حاجی محمد خان کوکه
و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادرخان و خواجه جلال الدین محمود جلبی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ
بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و باجیان فرستادند و منعمان و جمعی کثیر از ملازمان
عتبه اخلاص را براه سال اولنگ تعیین فرمودند و قراچه و مصاحب حسین سلطان و جمعی که در ملازمت
اقدس مانده بودند روز دیگر که احوال اقبال تزیین پادشاهی را نوشته روز بروز میرزا کامران خبر رسانیدند

و پیوسته با هر رنگ فریب و فسون و عرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا درین مرتبه خیر
نیت خدمتکاری امر دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامه اهل نفاق که
در لباس اعتقاد حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه پادشاهی و دولوای لشکر در تیه
حیرت سرگردان بود و نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت از نفاق این گروه بی شکوه
آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره قبچاق که از توابع غوربند است توجه
نمود و پس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخت و خود در غول شد و مجموع مردم خود را در نوبت کرده
روان شد نیم روزی بود که یکی از رعایای گذرد از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع اجلال رسانید که
بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث
توهم آن جماعه میشود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آینه چون این خبر بمیرزا
کامران رسد از داعیه ملازمت ممتنع خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد بد نیت
او بتواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق و نه دل این منافقان تاریک درون برات باطن پرتو
اشرف بیفکنده و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت
مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعی که همراه‌اند سوار شوند و خود بدولت پای همت
در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصتی معرکه قتال گرم شد بیر محمد اخته که از فدائیان درگاه بود و محمد
خان جلایر و جمعی دیگر از یکه‌های جانسپار بیشتر روان شدند و بیر محمد اخته که تشنه جگر زلال جانسپاری
بود قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در جان ستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که هم در سر این
کار رفت و دیگر میرزا قلی رخش رستمی در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره بی دولت
برآورده دست در ازدحام کشاکش زخمی از اسب جدا شد دوست محمد او را بکام دشمن نتوانست دید
بضرورتش دید و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت و انتقام از تردد و چپقلشی نمود که خود هم مصحف ... آلام
گشت و حضرت جهانبانی بر بلندی برآمده اندازه کار سپاه موافق و مخالف می‌نمودند تا آنکه از طرز کشتن
ملازمان درگاه و روان شدن ایشان توپ توپ بجانب مخالف و حقیقت مکر و فریب آن سپاه
بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمده سنان
جان ستان از سر قهر و غلبه غضب فرو گرفته خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت و مهابت
آن پادشاه والاشکوه متفرق شده از گوشه تیری بر آن خاصه رسید و بیک بابای کولابی دسته از
عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت رکشته نظر قهر بر انداختند و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرد

و مهم

حسین خان و محمد خان جلایر و محمد ترکمان و میرزا قلی جلایر برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی بکیه
بر فتح غیبی نموده بجانب میرزا ابیک تاختند بیاری مردی عنایت ایزدی از صدق گذشته
شمشیرها علم کردند و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالفان تاب مقاومت
و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت دانسته
هزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کارزار و هنروران بیشه روزگار
قدم بعرصه گاه فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده
بودند که طنطنه فیروزی بگوش هوش رسیده و زبانه زمان بتهنیت مبارکبادی گشوده
میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند و از راه ماری و اسکمش متوجه تنگی خوست شد و ...
طالقانی و میرزا ابیک برلاس و اوس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان
جدا شده باستان بوس سعادت پیوستند میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گریختها امر
فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسب بدخشی فراوان بدست شیر دلان
معرکه افتاد و آن حضرت با این بزرگی از راه کتل شاشان بدره خوست درآمدند میرزا
سلیمان با معدودی چند او را که پیش بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان
و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده و احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت
هر کدام را فراخور قدر استمالت فرموده بعواطف خسروانی اختصاص فرمودند بتقریب
میوه پنج روز در خوست عشرت پیرا گشته کامبخش خلایق گشتند و شکار مرغابی و
ماهی فرموده متوجه درسک شدند و در آن حدود شکار کبک نیز که مخصوص انجاست
کردند و از آنجا بکلادکان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد موکب
دولت شد میرزا سلیمان در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از آب آمویه گذشته
با خبری در آن حدود سرگردان ماند از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو ... از ملازمان
فرمانروایی ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود و خاطر
حرف نامناسب بنسبت بشاه سرزده بود و غازی بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب
معلی بودند شنیدند این حرف را بار گشتم بخسرو رسیده کردنش زدند آنحضرت
این حرکت بیجا ... آمد انها را گرفتند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان
مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان خاطر خواه فیصل یافت

دولت صورت بست قندوز و آن حدود را بمیرزا هندال کرامت فرمودند و اکثر بدخشان
بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس
بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرا بر آن قرار یافت که بجهة سرانجام
مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود با این عزیمت
صایب متوجه آنحدود شدند چون بموضع ساخذان که ما بین کشم و قلعه ظفرست نزول اجلال
شد مزاج صحت امتزاج آن حضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد و باین تقریب قرب
دو ماه در ان منزل اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض
شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراکنده گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته
آمدن گرفتند و میرزا هندال از محال خود با اندیشه ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا لب آب
کوکچه رسید و هواخواهان میرزا سلیمان جابجا سر برداشته و قراجه خان باتفاق جمعی از نیکخواهان
آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بوده مقید
ساخته در خرگاه خود آورده فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود
و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمیرفت روز پنجم که غشوه آن
صحت اقامت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد چون نظر آن حضرت بر او افتاد
میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود بشکرانه صحت بظهور آورد و آن حضرت فرمودند
که میر را خدا بما بخشید میر ابراهیم درکی روزگار و استقامت قراجه خان نیز بعرض رسانیدند آن
حضرت قراجه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند و از شناخت حق خدمتش اظهار
خشنودی نمودند و در همان نخط منشور عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار
سلطنت سرو بن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی بقرذه الثفات ساخته
مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبرهای ناخوش انجا رود و موجب ملال خاطر اقدس
ماثر آن نور پرورد الهی شود و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه
همانشب که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان
رسید و از شمایم نوید صحت مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام و استقامت
احوال همگنان شد و نایره آشوب فرونشست میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود
شتافت و هر کس بجاگیر خود معاودت نمود و از سوانحی که درین سال واقع شد

کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین سانحه
آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود و سخنان
تعصب نشان مذهب و ملت بدمذهبان ناقص اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه که
غوری در اصل مقصود ندارند و بمناقشات لفظی در پیچیده اند نه مشام جان ایشان را
از رایحه حقیقت و انصاف خبری و نه بمذاق فهم و ادراک ایشان را از ازهار معرفت ثمری
در میان آورده و بمقتضای تعصب دینی آرا دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال
در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه کشادن از آب شمشیر ناروانی شربت
واپسین افطار داد و از قهر پادشاهی که انموذجیست از عقوبات الهی اندیشیده
راه فرار پیش نهادند و چون این خبر بمسامع قدسی رسیده مردم بگرفتن آن بی
اعتدالان معین شدند و فرمان قضا اجرا بمتصدیان مهمات ممالک کابل که از مقر
آن بداختران بود صادر شد محمد علی طغائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت
شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع مضمون
برفرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع ساخذان
آثار صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی طاری شد در محفه محفوظ الطاف الهی نشسته
متوجه قلعه ظفر شدند مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود و بمعالجی حضرت شاهنشاهی
نامزد و جد او در ملازمت سکندر مکانی ارسطو ثانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشته
از جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم
رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس بحد اعتدال
طبیعی رسیده از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان
در آمد و حسب الحکم خانه نحمان عمارت و اکثر اوقات درین منزل صحت فزا بوده کامروائی
و داد بخشی فرمودند و از انجا شیر افکن ولد قوچ بیگ را که هر دو ضحاک و بامیان عنایت
فرمودند رخصت نمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی
بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جاگیر تو خواهد شد و آن حضرت بشکار سقاو
که بزبان بدخشان شکار نهلم گویند انبساط میفرمودند و از هیبت اقامت آنحضرت در بدخشان
در تمام توران زمین خلل بر فتیت اوزبکیه باجمعهم جمع شده اندیشه بودند و بهیچ تدبیر موافق

جنگ نمی افتاد پرده کشائی اسرار حکمت در کردهٔ انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل
قانونی است قدیم و عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده برقرار سند فرمانروائی
جهانبانی جا دهد و بر سر آرائی ملک متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضهٔ قدرتش سپارد در جهت
مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجهة او آماده عالم غیب است در مبادی آن احوال او را دستمزد
مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوایب نشناسائی مراتب گشته در سلوک خود
اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی
و شناسندگان اسبابهای دیرین پوشیده نیست و چون ذات قدسی ارادت این مجمع بحر بخشش جلالها
و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب شناسائیها
دانائی است و ایزد جهان آرای منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد دانادل روشن
ضمیر دور بین آفریده است ظهور این حوادث بجهة آداب لطف و قهر آموختن و ممارست نقشها
و بشت سوختن نبود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای کمال
الکمال پرده کشائی داشت و لهذا سنوح این وقایع در عنفوان ضعف سن بظهور آمد که در آن وقت خاطر
قدسی مآثر از دریافت ناملایم فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمند عبرت گزین
واضح میگردد که نظر ظاهر بینان این سوانح را از افاضات تعلیم و افاضات تفهیم است و دیده
بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم و هرگاه یکی از درماندگان
درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته بمخافه بلا کاوش بر زند بیشتر چنین شکوه در بارگاه صحه
قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند و مظهر اقسام بیداد و ستم گردانند
تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این تمثال حال میرزا کامران است که با ولی نعمت و برادر بزرگ
ساخته و برگزیده حق پادشاه وقت و فرمانروای عادل بر وی افتید و جان و مال و عرض و ناموس
چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد مجملا درین هنگام مسرت که وسعت آباد خاطر انواع
خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغبالی گلستان آرای عیش بود چشم خرمی غریب رسید و خبر وحشت اثر
آمد که میرزا کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دار السلطنه کابل
ریخته و آن را در تصرف خود آورده شیر افگن با عاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است
خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت غمخوارگی
سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرین اند و در نظر عدالت ترتیب اینها کمتر از ترتیب اولاد

و اولاد نباید از هم طغیان میرزا و امور مرتبه بران بر هم زده گشت و همت آسمانی در تدارک این تفرقه
مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند در اقسام شکرفنامه ابو الفضل
بجهة استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از سمت
امتداد طول کلام نموده بجانب عرض میشتابند بنابرین مجملی بطریق جمله معترضه بتحریر
مینماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح
قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم
میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج
فوج و جوق جوق بدرگاه والا سر تسلیم و انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جاده
ارادت و اطاعت منحرف گشته و در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه
غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت مشعر شده فرار نموده میرزا هندال
و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون
اثری از میرزا پدید نشد و گردی از راه او بر نخاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی
مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید
اهالی و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهش بر وی نگشودند
هر چند میرزا آمد و بر گردید جائی نرسید از انجا بخانه حضر خان هزاره شتافت حضر خان آداب
و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را به تیری آورد از انجا بزمین داور برد حسام الدین علی ولد
میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و میرزا از فتح قلعه
نگاه داشت چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین بمیرزا هندال کرامت فرمودند و در زمین
داور و انجد و در ا بمیرزا الغ مقرر ساختند و علم و نقاره و توسن طوق ضمیمه تفصیل ساخته
او را بدان صوب تعیین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار
ناصر میرزا که بدولتخواهی انجا آمده است او را همراه الغ میرزا نموده بر سر میرزا کامران فرستند
و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنه
میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مساعد تلافی تقصیرات گذشته
متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن
عساکر فیروز نمید با رودی میرزا رسید بهزار پراکنده شده بدامن صحرا زدند و میرزا

کامران خود را بکناره کشیدند بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا بردند و میرزا الغ
بیک بجای که خود داشت قرار گرفت و یادگار ناصر میرزا را احراز ملازمت اقدس را احرام بست
و در دار السلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانچه گذارش یافت و میرزا
کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد
خود در آورد و روزی چند آنجا در فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت
جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنود و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت
میرزا از حاکم تته کومک خواسته اراده رفتن کابل نمود حاکم تته این افواه عظیم دانسته
جمعی را همراه میرزا کرد بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن متوجه
کابل شد چون قندهار با اهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود
ساخته بپای بی باک شتافت و بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر که اسپ می برده اند
رسید و از بی اعتدالی اسپان آن کشیده بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین
شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه و مستی میکرد زاهد
و در آن شب که میرزا بغزنین آمد مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا کمند
بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود در آورده و زاهد بیگ را مست بخصوصیت الهی و رندی از آن
بدمستان او را در عین مستی از فراز هستی بنشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان
داماد خود را بغزنین گذاشت جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم
بود بکومک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید اول
بدروازه طاقیه در آن آمد از محمد طغایی که بحکومت کابل نامزد مقرر شد خبر گرفت که
در آب و آتش حمامست همانا که اینجا نیز شاه بدمستی او را بجام غفلت کشیده بود علیقلی که
از قورچیان میرزا بود درون حمام در آمده محمد علی طغایی را برهنه از حمام بر آورد و میرزا
او را بتیغ شیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان دشت که دروازه آهنین با اهتمام
ضبط او بود بموجب قرار داد کشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران
در آمد و در آن سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون
رفتم و آمدم و جواب داد که شام رفتند و صبح باز آمدید میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت
شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را باین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران

آورد میرزا کامران آورد میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی احتیاط در رفق ملایمت شد
و انواع مهربانی کرده آن حضرت را که در کنف حمایت چنین جانبخش مطمئن خاطر بودند
از کوته رایی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد و چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود
در آورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون
خلایق دست تطاول کشاده مهتر واصل مهتر وکیل را که غلامان خاص پادشاهی بودند
میل در چشم کشید و حسام علی ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و حاکم
او را بمیرزا الغ داده منتقل شده و درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام و استحکام رزین
داو را عطای محسنه او را قطع کرد و بناخوشترین وضعی در جنگ اجل داد و چون بهادر آنکه
از دولت خواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان جامی
و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و بال صوری و معنوی و بدنی
دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت پیوسته بارتقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد
و از آنجمله شیر افکن را بخداع آورد و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را نیز و سر جدا ساخت و آن بی
حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده حماک زرکار در کاسه طمع خود کرده
راه بی حقیقتی نمودن گرفتند و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاق مردم و غفلت
و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد در آن زمان محمد علی طغایی از جانب حضرت جهانبانی
داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجا نمی آورد و فضیل بیگ
نیز در شهر برای خود دکان علی حده برچیده بکمال استقلال میبود و با یکدیگر از کوتهی حوصله و نا
رسایی معامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند چون کابل بتصرف میرزا در آمد بیگه
در پی جمع سپاهی و سر انجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی در بالای
ارک نشسته بود و ولد بیگ و ابو القاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته
عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پر نور خود بزم فروز
میرزا بود و معتمدان و مخلصان میرزا آمد و رفت از خود خبر شتافته و مردم اطراف که در مغز...
و کانچه جلوای اند بر یکدیگر میریختند ابو القاسم نیکو خدمتی بخاطر رسید بولد بیگ آهسته گفت که حق
نمک خوردن آنست که ما سی جوان بکدل عزم دلیرانه بجا آورده کار میرزا تمام سازیم و

و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بزرگی برداریم و نگه
مرد بهر دبنود از این اندیشه تعاقد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را باین فضولی چه کار و چون سر رشته
هر کاری بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که بیشتر از وقت بظهور رسد نهضت موکب
مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن
چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید و باوجود
شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای
نایره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند
و آن حیرت زده تیه اوردگی را بنوازش خان و مان کرامت فرمودند و همانحال که گیتی ستانی
که گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان کرامت فرموده بودند ببخشش آن میرزا
فرق عزت برافراختند و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آن حدود بجاگیر میرزا
هندال مقرر گشت و بدرقه توفیقات الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب
کابل معطوف فرمودند و چندروز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان شد و آمد نکیه
مراجعت آن حضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام
گرفتند و در تمام توران از هراس مواکب عالی بیغمی روی داد و آن حضرت بعد از تخفیف
برف از طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهة
گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از
عید قربان از آنجا براه کوتل شیر تو گذشته بکوتل ریگک عبور فرمودند و در خواجه
سیاران نزول اقبال روی نمود شیر علی که خود را از معتمدان و سرداران میرزا میگرفت
تنگی آب دره را عظیم محکم کرده اما از و ظاهرا تائید باطنی چکار کند و قوت بشری با عون
ایزدی چه مقاومت نماید آخر کار پیش میرزا هندال و قراجه خان فرار نمود و چون موضع
چاریکاران مخیم بارگاه اقبال اردوی ظفرقرین عبور فرموده از عقب آمده بر بنگه و بر تال
پس مانده دست درازی نمود و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد از این
موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق مؤکده مجدد و منظور نداشته
از نخبت برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که در معنی درکات
نزول بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس والد سلطان جنید برلاس خواهرزاده

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آن حضرت در حدود زره توقف فرموده در تمکین
در تمکین خواطر متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خواطران بی سرمایه حقیقت
کوشیدند و پیمان و عهود خاطر و امانده ایشان را بجای آورده مجلس کنگاش منعقد ساختند
رخصت یافته های سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهربند کرده خود
متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بجد و دبوری و خواجه بسته نزول اقبال
واقع شود تا ازوق بعسکر فیروزی اثر نیز رسیده باشد رای همه برین قرار گرفت و از زره
سوار دولت شدند بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آن حضرت چنان رسید که
رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست که اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بسیاری
بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار
قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته شهربند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ
پیش آید بهتر و اگر نه هم مردم از ما جدا نمی شوند و هم از آسیب تنگی بقدر پناهی
حاصل میشود حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون باطن را با او در میان آوردند او نیز این
رای صایب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روانه
شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدود
ده افغانان نزدیک روضه بابا ششپر رسیده بود که شیرافکن اکثر مردم کارآمدنی میرزا
کامران را سرکرده بجنگ آمد و جنقلشهای نمایان از جانبین واقع شد و اکثر
مردم پادشاهی را قدم تمکین برجای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد استاده
و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراجه خان
و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آن را اشارت عالی بنفاذ پیوست
که کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند این جماعت بمقتضای اشارت مقدس متوجه گشتند
و میر برکه از همه پیش تاخت در این اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که از راه تعیین شده بودند
بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد و شیرافکن را دستگیر کرده بملازمت
آوردند آن حضرت که معدن مروت و فتوت بودند میخواستند که او را روزی چند در بند
و زندان پند حقیقت پذیر ساخته در سلک ملازمان در آرند بموجب التماس قراجه خان و جمعی از دولت
خواهان که از کافرنعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست

رسید و آن حضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب پادشاهی بتعاقب
گریختها نموده بدروازه آهنین خود را رسانیدند میرزا خضر خان و جمعی از غوریان راه هزارجات
گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آن حضرت آنروز در باغ قراجه
خان نزول اجلال فرمودند و خیلی از مفسدان بدسرانجام که در جنگگاه بدست اولیای
دولت افتاده بودند بیاسا رسیدند شیرعلی از راه بقلعه درآمد و مضطربان قلعه را اطمینان
حاصل شد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی از آنجا بسیر انواع دیوانخانه و ارتباع باغ
نموده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرف است نزول اقبال فرمودند و توپها و ضربزنها
نصب نموده بودند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده جنگهای مردانه میکردند مهدی خان
و چلمه بیک خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا ابتلالی اوروجی و بیره بخشی چند دیگر از لشکر
منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان
و جمعی دیگر فرمودند که از روبروی دروازه باریک جای اردوی معلی بیند که آنجا نزول اقبال
صلاح دولتست و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مرچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر
باید گرفت فرستادها در جست و جوی منزلگاه بودند که میرزا چهل کس یکبار از دروازه
باریک آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب
مقاومت ایستادن نیاورده بقلعه گریختند درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده
بحاجی محمد خان جنگ نمایان کرد و بدست او زخم کاری از دست شیرعلی رسید دریز
زد و خود مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزانیدند حاجی محمد خان را بسیار بناتوانی
و ضعف برداشته بخانه او بردند و مدتی بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات
سپرده است حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بمرچلها خود را موجب اشارت
مقدس سوار شد و باز از شماتت اعدا کسادی یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان خنیکه
داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت آسیتیج جلو بود
او را برداشته تا باغ بنفشه آورد و قوی بازوان حقیقت درزاد را دستگیر کرده
بحضور اقدس آوردند و آن حضرت جان بخشی فرموده بزندانخانه فرستادند محمد قاسم
و محمد حسین که خواهرزادهای پهلوان دوست میربر بودند و الحال کدام درخور استعداد
و ترتیب یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص

دارند و بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود
خود را انداخته در عقابین بپای بوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بسعادت
جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بی غایت گشتند و در عین جنگ و جدل
قافله کلان از ولایت بخار بکاران آمد و اسب و اسباب بسیار در آن قلعه بود میرزا کامران
شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند تردی
محمد جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و نصیح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند
و مردم را فرستاده سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشد
و هم حال ما بتباهی میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش در نیاورد لشکر را
بسر کردگی شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد با بن حلقت
مقرر شد که آن ظلمه را از تن تعدی و تاراج باز دارد حاجی بابا محمد بعرض اشرف رسانید که
آنجماعت شبا شب رفته اند و کار خود ساخته اگر تعاقب کنیم و با ایشان نتوانیم رسید
از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مرچلها و سر راهها و گذرها را استحکام کنیم تا نتوانند
بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از
کوه فرود آمده در استحکام موارد و مخالف اهتمام فرمودند شیرعلی و تردی محمد جنگ
جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب مردم ایشان را بزور کشیده گرفتند
و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه
درآیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیرعلی را هم گفت که در آمد
و تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من پیش راه آمد هر چند بجیب ورا لست نگاه کردند را
که توانند بقلعه درآمد نیافتند سرگردان شده خود را بکنار کشیدند و منتظر فرصتی
شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی باقی صالح که از یکه جوانان مردانه حصاری بود بجد
شده میرزا کامران را نزدیک دروازه آهنین آورد و بگزاف گفت یک حمله شیرعلی را از
همین دروازه درون می آرم چون دروازه گشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند
مردم مرچل محمد قاسم موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند
سنبل خان با شصت هفتاد تفنگ غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد و جمیل بیگ شهادت

وسر راهها

شهادت سید باقی صالح که باعث این فتنه بود بتیر بندوق آتشین به زخم بستر افتاد و جلال الدین
بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسیده اکثر مردم زخمی شدند و از اراده
خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر از در آمدن قلعه مأیوس شد و بجانب غزنین شتافت
حضرت جهانبانی حضرت خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر بر سر ایشان
تعیین فرمودند که بپای مردی همت رفته این بد و تباه را دستگیر کنند فرستادها
در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر پادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب
و اموال و اسباب بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزار
جات رفته بخانه خضر خان پناه برد فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیدند
مشمول عواطف نامتناهی گشتند و سوداگران تاراج شده که التجا بدرگاه مقدس آورده
بودند حکم شد که هر که اسباب و اسب خود بشناسد بگیرد و اکثر اسباب و اسباب بصاحبان آن رسید
و این باعث تازگی و اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر مرچلها آورده علانیه بعقوبتهای
گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر غفلت شود میرزا کامران چون از همه
دروازهای تدبیر آمد و شد نمود و از هیچ بابی بر کامران خود ظفر نیافت و بجز ناکامی راهی نگشود همت
ناقص خود در آبر سیاست کوچکان معصوم در طفلکان بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف داشته
زن یوسف را با آن … اسیر دو خورنسه پسر او را که یکی هفت ساله و دوم پنج ساله و سیوم سه ساله
بود بعذاب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مرچل قراجه خان بیگ و مصاحب بیگ انداخت
و سردار بیگ پسر قراجه بیگ و خدادوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت و پیغام
فرستاد که آمده مرا ببینید یا مرا راه دهید تا بدر روم یا پادشاه را از محاصره بر خیزانید و گرنه تیر از
شما را همچون پسران یوسف خواهیم کشت قراجه خان که در آن زمان وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته
گفت حضرت پادشاه بسلامت باشند جان و مال و فرزندان ما که عاقبت در عرصه تلف اند و نابود
شدنی اند ایشان اگر زیاده ازین بهتر که در راه صاحب ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشد که جان ما
فدای آن حضرت ازین اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی در آمده طالب
کن که سرمایه تجارت و پیرایه حیات تو همان میتواند بود با آنچه زخیرخواهی تو از دست ما بجان کوشیم
و اگرنه ما را بکشتن فرزندان چه میترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن با تو میرسیت
آن حضرت قراجه خان و مصاحب بیگ را طلب داشته بلطفهای نمایان خوش وقت ساختند

و بعنایتهای تازه نوازش فرمودند میرزا در عوض ناموس مردم دست داده بفرزندان و زنان مردم
بغایت ناشایسته پیش آمد آن محمد قاسم خان موجی … ایستاده بسته آویخت و چون میرزا ظاهر بیمار کج
و حسد بود و هر مخالفتی که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت
با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود و این چنین ستیزه کار هر کاری که اختیار کند لا محاله
بهیچ وجه درست نیاید و بسر در افتد و سر انجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود
ظهور کرامت علیا از حضرات شاهنشاهی در فتح کابل میرزا کامران از بیهوشی و بی
خردی برای محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت و باکوره بهارستان خلافت یعنی
حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده چنان مقامی که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را
عبور دشوار بود نگاه داشت این همه آدمیت و مردمیت دائین کدام دیو سار است زبان گوینده
این گفتار چگونه لال نشد و دست این کار چرا از کار نرفت که این دو جواب اقبال را این
نیت بر گیرد و با این قصد بنشاند چشمی که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای
پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند نه بیند جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در قباب
عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبا تواند دید و اگر از اندازه حسد پایمال عمی بوده
با خدای بزرگ در پیکار عتب باشد سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود و چون در یابد
کسی که راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر
انوار غیبیست در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان
سلامت و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه
شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت سزای اعمال و جزای افعال خویش رسانند
بلکه اراده مشیت پروردگار در حق آن ناشناس بر بین وجه مقدر شده بود که در کشاکش
روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام و درجه درجه مرتبه مرتبه در گداز … آورد
و کردارهای ناهموار آن سم اندیش را بتدریج در کنار پاداشش نهد تا از مشاهده آن
عقوبت عاقبت عبرت سایر حق ناشناسان گردد و هر آینه چون بدیده بصیرت
نظر میرود این قسم مجازات و مکافات که بتدریج و مراتب بظهور آید در القاب و ایلام
سخت تر و بنگاه ترست و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه بی باک بظهور آمد دست
قدر اندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت و فتیلهای توفنگ افسرده گشت سنبل جان

میر آتش در مزاج حرارت امتزاج خود نیز برودتی تمام احساس کرد و بخود بسنجید که این از چه رهگذر تواند
بود سبحان الله آنچه بدکاران تبه رای آن را منقصت خیال کرده در تشهیر میکشایند آن
وسیله کمال و دست آویز راحت میشود چنانچه این حال مصداق آنست اول در چنین جای
خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرداز در حفظ ایزدی
بوده سرمایه خجالت بداندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون شود و ثانیا
باعث ظهور چنین خرق عادت گردد و آتشها سرد نماید و فتیلها در نگیرد و چون سنبل خان را
نظر بر مسقط تیر افتاد حدید البصر بود و حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از هیبت
این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این
معامله بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده در ساعت
دست از کار توپخانه باز داشت و فرقه باغیه زمانی از توپخانه عالم نجات گونه یافتند و هر جا که
حفظ الهی حارس حال برگزیده او شود مکاید بشری را چه یارای آنکه با او ستیزه نماید اگرچه بیچارگان این
شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت
بود که بر عالمیان کشف این حکمت کرامت گردد تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود در کنه
آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله بدنقشان این عمل را وسیله تخفیف
شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه بود گردانیدند و دوربینان حقیقت شناس این
حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم
حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که برادر
محمان خوشی داشت از قندهار و جمعی از بدخشانیان بملازمت شتافتند آن حضرت مورچل این مردم
در جانب دروازه بارک عنایت فرمودند و این جماعه سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام
بستند و بعضی از آن حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از بیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند
و چون همه اندیشهای او نادرست آمد از راه تملق پیش آمد و بوسیله قراجه خان بموقف عرض
رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی
و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گذار آن حضرت را بخود مهربان
گردانم اکنون جایزه ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت
آن حضرت باشد آن بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را بپایه قبول آراسته

در مهام اهتمام سخت گیری بخود تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و قراجه خان و مصاحب بیگ
و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام نداشتند بقصد گرمی هنگامه شعار
کهنه عمله آشوب طلبیت نخواستند که میرزا بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چه گوییم که آن گوهریست
بی بها و جوهریست کمیاب اگرچه تنها که آنجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که از سود و زیان
ظاهری خود دست نداشت تا با دانش نیکی میکردند این کوردلان در برانگیختن اسباب بدی سرانجام
دادند و ازین زیانتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی با حق آماده ساخته باندیشه
تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود روزی فراخ سرمایه آشوب و فتنه گشتند که عقلها هم آغوش
ایشان بود و چه خیالها همراه داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص می دانستند که چه دولتها در دست
هر آینه این نوع زیان بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبری نداشتند از بازار معامله دانی
چه شد که بدین گروه خبری نرسیده اگر گوش هوش ایشان نمیشود کاشکی وبال دل آزادی دانستندی
ما ... تر چنین بر پای خود نزدندی باری این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را امید دادند و گفته
فرستادند با امید که در قلعه و بکدام بدرگاه الهی روز بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میشوند باید که
خود را از فلان مورچل و بمورچل حسن علی آقا نشان دادند بیرون میرزا باشاره این جماعه از دروازه
دهلی برآمده بهمانجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار طریق
فرار نموده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد بامداد ازبکیه کاری
تواند ساخت حضرت جهانبانی جهت دولت و اقبال حاجی محمد خان را و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند
و خود بتائید ایزدی دار السلطنه کابل که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت
سرای آشتی گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامت نامتناهی اقبال دار استقبال فرموده بدولت
ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف اختصاص
یافتند و حضرت جهانبانی را دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده دل نوری و صعودی تازه
روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیرد و کدام
راحت ازین بالاتر که بوصال چنان جگرگوشه دل چنین صاحب دلی را جگر در شکر سلامتی ذات
قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذر نیاز و صدقات اخلاص تقسیم رسید که بر دلهای افگار خلایق که از
آسیب حوادث خون بود مرهمی تازه آماده و هر یک بصد گونه پرسش و نوازش آرامش دلها
یافت و باکند کیهای دلهای دردمندان بفراهم بدل شد و بر سریر نصرت و مسند عزت بعد

دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند حاجی محمد خان و مردم دیگر که بمعاونت
کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باد رسیده بودند اما با فسون افسانه کهنه عمله بد دولت او را نادیده
انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما ان سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت
افتادند و از روی عدالت حقیقی بار پرس یک یک فراخور جریمه بسزا رسید آقا بجلم سلطان علی آتکه و ترسون میرزا
خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی بیرغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سرفتنه و فساد بودند
بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و بمردم خود قرار داد که بکوه استالف رفته پناه میگیریم
و لشکر آماده کرده اسباب جنگ آماده می گردانم و خود با علیقلی قورچی آخر شب از راه سنجد دره پنهان
متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزاره جات با هزاران خواری و رسوایی راهی بپیش گرفت
میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیر علی با جندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسیده بحاکم آنجا
میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند او در جواب گفت فرستاد که از من حرام نمکی که شعار بدگوهر نسبت
نمک باید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از دلقچیان میرزا را دشنام داد که همراه زن چه میشنوید و اشارت
بمیرزا کرد که اگر نسبت بنوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری با این زبونی نگذاشتی
و او را هفت نگذاشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بی صرفه گویی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی انجامی
شما آن اندیشه مند شده باین روش میکنم اگر در شما سامان جنگ کرده شکست از جانب حاکم غوری افتاد و غوری
بدست میرزا درآمد و میرزا بقدر سامانی درآمد بهم رسید شیر علی را آنجا گذاشته ببدخشان متوجه شد و کس پیش
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که آنها بمعاونت و امداد که موافقت بربستند ایشان برهنمونی عقل صائب و دولتخواهی
پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران ببدرقه اوهام
باطله متوجه بلخ شد که بپیر محمد خان التجا برده بکومک و بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراجه خان را
ببدخشانات تعیین فرمودند که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته
میرزا کامران را بدست آورند قراجه خان ببدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شده و درانجا
آورده ساخته
شیر علی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه در پیوست و جوانان بیک از طرفین
کشته شدند از انجمله خواجه بوزکه از موکب بهادران کارزار میرزا هندال بود افتاده و ملا میرک که بزرگ
از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر ببدرقه محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند
و قلعه بدست اولیای دولت درآمد و درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید
میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراجه خان بصوب کابل روانه شد و حضرت

جهانبانی

جهانبانی بهرج و مرج بدخشان اطلاع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون عبور
بند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراجه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود جهت آنکه اسباب
قراجه خان در مراجعت بتاراج اوباش رفته بود رخصت دار السلطنه کابل گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی
بپیوندد و آنحضرت بجهت خاطر او از عبور بند کوچ کرده بموضع کلهها نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان در آن
مشغول سیر و شکار داشته باشند و بعد از آنکه قراجه خان آمد اگرچه وقت گذشته آن حضرت بهمان عزیمت اول
راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی با این یورش رفته بود کوتل هندوکوه از برف
سنگ راه شد و شورش عجیبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند
و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند مکتب نشستن
حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام روی نمود چون در مکتبخانه علم آلهی که لوح محفوظ
رقم ازلی و ابدیت و جمیع معقول و منقول دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم آمد مثبت و مرقوم شده که صاحبان
عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف و کلمه و اکتساب علوم مکتسبه ملاحظه افکار و تجارب اوهام فراهم آمده
درآرند و بتدریج و ترتیب خاص بسر در مسالک مأثر معقول فرمایند و در هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت
شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود بآیین رسم و عادت آن آموخته درسگاه آلهی و مورد
دلستان ربانی را در مکتب بشری را درآوردند و ملازاده ملا عصام الدین ابرهیم را باین خدمت گرامی شرف
اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دیده دوربینان بارگاه ظهور آن [illegible]
بپایه والای آموزگاری بردند و از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بر دقایق نجوم
میرسیدند باتفاق ستاره شماران باریک بین و اسطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح
آنحضرت تعیین فرمودند که در آن ادوار و اعمال بهم نتوانند رسید چون ساعت مختار رسید آن مؤدب با داب
آلهی در لباس بازی درآمده در پرده احتجاب مختفی شدند و بآن همه توجه و اهتمام پادشاهی هر چند تکاپوی فرمودند
پی بآنحضرت نبردند و آنگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند فر و والا
که مقصود تعلیم ایزدیست بعلوم رسمی و روزگار مشوب و منسوب لشکر تا هنگام ظهور این خدیو نکته شناس
بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبی است نه از جنس مکتبی و با وجود
این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش جزئی و علوم رسمی که هر آنچه رقم زده قلم اهل فنون شده و جدا از نکات و اسرار
از مبدأ فیاض توسط تعلیم و تعلم بر باطن انوار فایض گشته جلوه ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت
و صاحبان علوم ظاهر و از ماهران صنایع کلی و جزئی چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسایی خود [illegible]

بکریمان تأمل فرو بوده حیران می مانند القصه چون چندگاه پیش آن اوادت اسباب بخوانی زبونتران را خواندن
اشتغال ورزیده گذشتند اهل ظاهر بعدم کوشش آخوند ملا گردد تغییر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساختند
خدمت خود را بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند ضمیر الهام پذیران نوف
بر ورد ایزدی در محل انعکاس نقوش مبادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی
درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورگشای بیورش بدخشان
با فر رسانید کار میرزا کامران چندان می خواستند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال
ناامید شده بخیالات فاسد متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان بدخشان بتصرف درآورد چون
بموضع امید رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه داشت و حقیقت حال به پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم
دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورد و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید
و خود همراه میرزا شده ببدخشان آمد میرزایان بقرارداد خود بجهت بدخشان رفتند و اکثر بدخشان
بتصرف میرزا کامران درآمد پیر محمد خان جمعی را بکومک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا بحدود کشم
و طالقان آمد در رفیق کوکه و خالد سروی را با جمعی از جغتای و اوزبک بر روستاق تعیین کرد و میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و خملنگان رسیده
با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسرنوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحدود کوهستان کشیدند
حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل مسرت پیرای باطن انور بودند و قرارداد خاطر قدس آن بود که بصوب
بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهای ملازمان بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این
یورش در پرده تعویق و توقف می ماند درینولا که قراچه خان خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت
بی غایت شده بود از آنجایی که ظرفش تنگ بود و باده فراوان و پیمانه حوصله اش لبریز شد و حساب
کار و بار و پایه حالت خود و مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جاده اعتدال بیرون نهاد تا آنکه
بمقتضای کم خردی که لازم حال طول لباسان بی اعتدالست سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از
نشاء غرور بر زبان آورد از آنجمله استدعا نمود که خواجه غازی را بجایزه نیکوخدمتی و کافی
اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نوازش خسروانه بفرق تربیت او رسیده بسته
پیش من فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولچی عنایت فرمایند چون امثال این امور از
حضرت جهانبانی که مصدر عدل و رأفت بودند صورت نمی یافت از آنجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت
قاهره می دانست از نیرنگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد و با توس

مصاحب بیک

مصاحب بیک و اسمعیل بیک دولدی و علیقلی اندرابی و حیدر دوست قبل و شیخ خواجه خضری
و قرابان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی که از تربیت دادهای او بودند از راه کوتل هندوکوه
بدخشان ببادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس
نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را که از قبله اقبال سعادت روگردان شده اند تأدیب
فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال
را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان بکجهت می آمد فوج فوج روانه می ساختند
چنانچه دردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند
و تردی بنیم روز که ساعت مسعود درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار شده نصرت
شدند از بکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بجنداول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردی نمایان نمودند
آخرهای روز در سر جوی موری قراچه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان حال این
تاریک دلان درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند
و جمعی که تعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستانبوس سعادت
یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بر آن قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید از آنجا سامان و سر
انجام یورش والا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند که آن اندیشه ناقص از بوده تمر علی شغالی را که وکیل
قراچه خان بود در پنجهیر گذاشتند که در آن حدود باخبر بوده اخبار کابل می رسانیده باشد
خود را از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا ملحق شدند و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده
از قراباغ بعزم قدوم گرامی ظاهر دولت بهار بخشیدند و جمعی از ین شوربختان که حقوق موائد تربیت پادشاهی
نشناخته بحرام نمکی سر بر داشتند لقبهای مناسب حال نهادند چنانچه قراچه را کجبخت و اسمعیل را خرس
مناسب منافق و بابوس را دوس مناسب اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که
استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود خود را
بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه بوقت بکهن
سالان خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان می تافت مشورت
میفرمودند جمعی که نه دل شجاعت تربیت و نه خرد دوربین داشتند برفتن قندهار ترغیب میکردند تا از آنجا
سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع میرزا کامران شوند و گروهی که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی پیوست
داشتند در رفتن بدخشان رای جهانگشای پادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان

برسیدند که توجه میکونی او بعرض رسانیدند که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان معذور
شده است همانا که در آمدن این حدود پیش دستی نماید چنان بخاطر میرسد که اگر مواکب پادشاهی
بیشتر از کوتل هندوکوه کذرد فتح از جانب اولیای دولتست و اگر نعوذ بالله نقش بطور دیگر
خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت معذوران اگر مشاهده همگنان
شده اگر او معذورست ما بدرگاه الهی نیازمندیم و این بیت بزبان حقیقت بیان راندند نظم
مبادا کس بزور خویش مغرور * که مغروری کلاه از سر کند دور * و فرمودند توقف ما چه صورت دارد
انشاء الله تعالی درین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود نهضت موکب جهانگشای
و جهانبانی حضرت آشیانی به بدخشان و [illegible] رجوع بکابل چون پیش نهاد
همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقریر این یورش نصرت قرین
بهمراهی لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب
صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولیای جلال مخیم اقبال بنده و بعد از دو سه روز
از انجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت مصالح ملکی درین سر منزل اقامت شد
و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی و اشتهار یافته بود بهواخواهان بشرف ملازمت رسید و قاسم
حسین سلطان که در حدود بنکش بود نیز باستانبوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب
شدند و درهمین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان الغار کرده بدولت بساطبوس
معزز گشت و انوار عنایات خاص بناصیه روزگار دولت او تافت و از عجایبی که [illegible] رو داده بود
فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده
آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بودند ناگهانی بخاطر قدسی آنحضرت خطور نمود که اگر این مرغ سفید آن مرغی بود که
همواره درین کارخانه می‌شنود برکتف ما برآید او را بکنند نشان فتح و اقبالست بمجرد خطور این
نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد و همای وار بال زنان برکتف عز و شرف نشسته سایه سعادت
بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقه نقره انداختند و از سوانحی که
مقدمة الفتح را سزاوار باشند و بیان اقبال روز افزون دولت بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم
بنواحی تنجهیر رسید تمر شغالی سر راه میرزا گرفت و ملک علی تنجهیری با قوم و قبیله خود با میرزا اتفاق نموده
و میرزا ابراهیم با تمر شغالی جنگ مردانه کرد و بشمشیر خون آشام کام او تمام ساخت و ملک علی
تنجهیری را بجهة احتیاط همراه گرفت که بملازمت حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواه

از انجا پیر محمد خان اول بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستانبوس حضرت شاهنشاهی شد که
خانهای مقدس رونمای او سر شد آن حضرت در باغ کیت پیش حضرت عفت قباب
خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی می‌بودند ماهم بیگه که انکه آن حضرت
بود آن انور پرورد الهی را از درون و بیرون آورد رسیدها بآیین بندگی ملازمت نموده تبلیغ
رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آن حضرت
پیر محمد خان و سایر همراهان را انبساط عظیم روی داد و مشاهده آن نور الهی که جبین مبین آن حضرت
ظاهر بود جلا بخش بصر و بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز بجای آوردند و از انجا
رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل دلدار بیگم والده ماجده خود میبود در بختم نگاه داشتند
دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسب خاصه که بمیرزا انفاذ شده بود رسانید
و بهمان دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم مخلص درون
قلعه مقید بودند متوجه شد و در آن روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از انجا آورده
در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآرا است برده بودند و پیر محمد خان این دو بزرگ را درین باغ
دریافت و از عنایت و التفات پادشاهی و شاهی آنچه آورده بود رسانیده خوش وقت
ساخت و از انجا مرخص شده بحلکه سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا انجا فرود آمده بود رفت و او را
بعفو تقصیرات و مجوزلات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا
و سایر بزرگان بآیینی که خورد سید اثراسند و لایق حزم بیدار باشد یکیک را پرسش نموده
امیدوار مکارم عالیه گردانید آنچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و
وفا تواند بود بجای آورد و میرزا کامران پیر محمد خان را یکماه بیشتر داشت که نه در خود قوت تقابل و
مساوات و نه از بی توفیقی بصوب خدمت می‌توانست قدم زد درین اندیشه سرد خاطر در مانده
بود تا آنکه بصد ابرام بعد از یکماه و نیم رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده
بقندهار روانه ساخت بظاهر آنکه برای میرزا عسکری را که گفت من نیست رفته نصیحت فرمایند
و قندهار را از و گرفته بملازمان حضرت جهانبانی بسپارند و در باطن آنکه میرزا عسکری که
بفرموده میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام نماید
اگر او را ضرورت پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهة
استشفاع و استخلاص میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و عنان ارادت

خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام
تمام کرده بود و توپ و تفنگ فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم
افتاده چه آن قلعه‌ایست از کل قلاع آن بغایت مشکل عرض آن دیوار شصت گز است و بهادران
لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه ترکمانان
در مقام تحیر بودند و از تحیر راه حیرت بوادی عبرت می‌آمدند و حضرت جهانبانی صحبت
خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایت گشوده و از هر شور رشته روایتی
بدست آورده صحبت الحکایات دلاویز و نقلهای نشاط افزا گذرانیدند کرم داشتند و از
آن سخنان دلاویز نقد ارباب شجاعت را عیار می‌افزود و نشاء تاکان مردانگی را سرمایه همت بهم
میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی از کمال شوق بیاد آوردند که آیا این تازه سرو جویبار خلافت
جدا از دوستان و در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان بیخرد و بداندیشان تیره رای در باره
آن گلبن سعادت چه خیال باطل در دل دارند و خاطر بر امید و بیم بدرگاه کبریا که کامبخش شکستگان
بیقرار است دست نیاز گشاده بدعای برخورداری و جان درازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول
شدند و باین مضمون گره گشای آبله دل گشتند شعر خدایا تو این گوهر شاهوار را
ز آثار بدگوهران دور دار ز دریای دانش باو آب ده ز خورشید بینش باو تاب ده
بسی دور زد بر فلک آفتاب که این تیر آمد برون از نقاب بسی کرد انجم نظرهای سعد
که این مه طلعت برافکند جعد بسی چرخ زد آسمان بلند که آفاق ازان نور شد بهره‌مند
فروغ از دل پاد منظور او مبیناد تاریک دل نور او و بجهة تسلی خاطر فیض مآثر خود را
بچه طالع آن بلند بخت خجسته روز که لوح محفوظ اسرار غیب است طلبیده بنظر تامل و تعمق
مطالعه نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی
اعدا و ناکامی بدخواهان و کج اندیشان ناراستان ازان دیباجه سعادت معلوم فرمودند
و باستنباط سر آورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله که خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد
امید که عنقریب بدیدار آن نور پرور دلها خوشوقت شویم و یمن طالع آن سعادت
پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام
فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری بکمال ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرجلها هر روز برج
تغییر میداد که مبادا جمعی از مرجل خود صرف یک جهتی در میان انداخته خللی در مبانی

نگاهبانی اندازند و چون محاصره بامتداد کشید و از ملازمان پادشاه گیتی آمده ملحق شدند امرای قزلباشیه
از اهتمام خود باز مانده در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی اینمعنی را
از روزنامچه احوال ایشان خواندند در گرفتن بیشتر از پیشتر سعی اهتمام فرمودند و ازانجمله
که مخیم اقبال بود شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته
اینمقدار که سنگ دستی میرسید و آنجا را چهار ده میگویند مورچل مستحکم ساختند صبح
آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل از گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف بر خاسته
پیش آمدند و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و بعد از اضطرار
و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می‌آرند تا آمدن ایشان مهلت
دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه داشت خود مصحوب
میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاد و حضرت جهانبانی که
معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جای داده چند روز مهم قلعه را
گذاشتند میرزا از تیره رایی بظاهر روش عجز پیش گرفته در باطن باستحکام قلعه کوشید
و چون حضرت عفت قباب و بیگم جان آمدند باز بر سر آن آیین مخالفت پیش گرفت هر چند
حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشه ناصواب باز داشته بتقبیل عتبه
مقدس مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود نصایح گرامی بهیچ وجه در نگرفت
و بر همان خشونت و سرکشی ایستاد و از فرط عناد حضرت مهد علیا را نگذاشت که
از قلعه بیرون رفته باردوی جهانبانی تشریف آورند بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی
ازین ناراستی میرزا اندازه شقاوت و مقدار مخالفت او نوعی دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایات
الهی که متکفل مهمات ارباب توسل نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند در میان الغ میرزا
ازین محمد سلطان میرزا که از بنات دختری سلطان حسین میرزا بود و شیر افکن بیگ
ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسین خان پسران عبدالله
که از سادات بنی مختار سبزوار اند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمایی طالع بیدار ادراک سعادت
آستانبوسی نمودند و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را
در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد چون نوبت بشیر افکن رسید
او هم از میرزا هراس داشت باتفاق جماعت الغ میرزا گرفته بدر آمد و دولت ملازمت

ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند و میرزا
داور یار مزد الغ شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه اینها بود آمده شبی راه را گم کرده در میان
هزاره افتاد بعد از چند روز غارت زده پیاله و آبله پای رسید آن حضرت فرمودند که
هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچنین بلا مبتلا شدی بعد از آن دو ده بیک
هزاره با خیل و حشم خود آمد و عرایض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعت و آمدن
عرایض اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم و سرور بی معلی پیدا شد و قزلباشیه
که متردد خاطر بودند مطمئن شده جد و جهد تمام از سر گرفتند و تنزلی در ارکان قلعه داری افتاد با
ثبات از کنگره محافظت نغرید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری را نوشته از سر
دیوار قلعه می انداختند کار بر قلعه نشینان دشوار شده در کیر و دار خود هر دانه باشید و در قلعه
کشایی کمر محکم ببندید و دست از اهتمام باز ندارید که اهل قلعه تنگ آمده اند عاقبت کار بجایی
رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان
و پیاده ها از بالای افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک مورچل که مخیم اقبال بود از قلعه خود را
انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد
و بعد از آن موید بیگ ریسمان از قلعه پایان آمد و تشرف زمین بوس بلند شد و بعد از آن
اسمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنکاش مسلم
بود رسید و ابوالحسن بیگ برادرزاده قراچه خان و سنور بیگ سرنور بیگ همراه او آمدند
و بسعی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت و سه هزار هزاره او را پشت گرفته بجانب کوه لکه
روان شدند که چون کار قلعه از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نیز راضی بودند در قلعه
داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنابر آن خواست که خود را برآورده عاقبت شنید
و از بین مخاطره بر کنار بوده روزگاری بسر برد صبح آن در آورد ظفر قرین خبر رسید که خضر
خان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده جمعی تفحص او شتافتند و او مقداری راه رفته
در پس سنگی پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفتند که چهل
چند مرتبه مردی که جهته گرفتن من تعیین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه یکی خیال
کرد و دامن مرا میگرفت از ترس دم بخود کردم چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده
بمیان جمع ذشتافتم چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی را خاطر نشان ظاهر

بیان شد و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان
اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت و بیدار شده
سراسیمه و مضطرب شد نه پای رفتن و نه جای ماندن اول التماس نمود که فیلبانها را با اولیای
دولت می سپارم مرا راه بدهید که بکابل روم حضرت جهانبانی با آن راضی نشدند
و خیال خام او صورت نبست بضرورت مهد علیا خانزاده بیگم را بالخصوص اقدس
فرستاد تا استعفای گناهان جرایم نمود و بوسیله استدعای آن خلاصه دودمان
عصمت رقم عفو بر جریده جرایم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخری
سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه
بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرا صفوف عزت بودند و امرای جغتای
و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج مراتب بسمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم پادشاهی
میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود چندین منت
جانی که از میرزا معاینه شده بود قطع نظر از مصالح ملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف
ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق
شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیده مخفوف سرادقات التفات و مشعوف اجلال
عنایات ساختند و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف ایزدی بجای آورده حکم فرمودند که
شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی امر بنشستن اصدار یافت
بعد از آن محمد جلایل و شاه هم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی با سی کس را
شمشیر و ترکش بگردن کرده بکورنش آوردند از مردم مقیم خان و شاه سیستان او فرمودند
زولانه در پای تخته دارند از آخر روز تا سفیده دم سحر که هنگام فیض در دو عالم
بالاست صحبت دلگشائی داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر
و سایر گویندها و سازندها بنغمه سازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت
نوشته میرزا عسکری که در عین توجه آن حضرت براه جول و اختیار عالم غربت
با حشام و بلوچان فرستاده بود بحضور احضار نموده ایستادگان بساط عزت حسب الحکم
اشارت عالی بمیرزا دادند نگاهی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای وقت

حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بگویندش عمر آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده
شد چند روز در بند بند پذیر گردد و روز دیگر با آنچه رایات فتح شب افروز تاریک شبان ارک شد
و محمد مراد میرزا و امرای جغتای و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی مستبشر آمدند
و سه شبانروز بعز مقدم همایونی آن بلده فاخره مورد امن و امان بود و روز چهارم موجب
مکنون خاطر شهر را بمحمد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ خضر
فردوس مکانی که در کنار غندب واقعست نزول اجلال فرموده از اشجار لطایف آثار استلذاذ
و استظلال نمودند و دران منزل بر الکشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد
آورده روزگار آن بود متصدیان اشغال نوشته بنظر اقدس در آوردند آن حضرت آنرا از چشم
اعتبار در نیاورده بهما دران سپاه که رقم تنگدستی بر ناصیه احوال داشتند مرحمت فرمودند
چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا
متوهم و متذبذب شد حضرت شاهنشاهی را از خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود
آورده بکوچ کلان خود خانم سپرده و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جای
نالایق نگاه داشت و از امرای خود کنکاش طلبیده که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا
عبدالخالق که بمیرزا نسبت استادی داشت و باو پس که در امور ملکی دخلی میکرد گفته مناسب
آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع
سلیمان آنکه پیشتر ازین چند روز میرزا نظر علی میرهزاره تیشکانی و شیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق
کرده قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام
دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد و الا این
این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابرین میرزا ابراهیم
و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزایان بنابر موضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران
از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است
شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاد معذرت نامه در جواب نوشت که چون
در ساعت نیک رخصت یافته ام مراجعت لایق نمیدانم چشم داشت از الطاف آنکه آن سخنان را
نوشته مصحوب یکی از معتمدان بسابق ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید و بخود بسرعت

متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان و در خلال آن احوال یادگار ناصر میرزا
از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات
تدارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا
کسی گرد او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار
ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیاورد و بوعده موکده قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم
و همچنین من بعد هم هرچه بتصرف در آید سیوم حصه از ان تو باشد و باین قرار میرزا را
که بچشم نگاه میداشت رخصت داد میرزا هندال که از بد سلوکی او بتنگ آمده
بود بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته
سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث این وقایع سراسیمگی
سراسیمگی روی نمود سررشته صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسی
که بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده
و چشم حیرت از زهر غفلت خوابیده بود و سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی را
که صلاح حال در یافته قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند و این از دو سه کس بود و بعضی را
یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه خاطر میکردند و اظهار حق صلاح
وقت نمیدیدند چه یقین ایشان بود از خود رائی صلاح قبول مشرف او نیست بجز اظهار آن
آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت حق دولت خواهی
و شیمه خیر اندیشی که در امثال این مواضع یاران خویش را منظور نداشته توقف نکنند و باهمال و اهمال
نگذرانند که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و خسران این اعمال بر روزگار دولت
همه لاحق گردد نتیجه خیانت کنکاش که اعظم خیانات است و فتح خیانات است روی دهد و خال
بی وفایی و خوش آمدگویی که نیل بیدولتی و بی سعادتیست بر رخسار حال و مآل ایشان
ننموده اند گم گردد شایسته آنست که اگر این طایفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق با ملاحظه
منافی طبیعت بسند از سعادت روزگار خود دانسته اند و باین خوش وقت شده
حسن فیض در باصیه انبساط نقش کنند که هرچند از جانب ظاهر ضمیر بزرگان شایق آید اما
باطن و الا جناب ان تحسین فرمایند اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده می شود لیکن
در معنی هم رای و منت گردیده حق نعمت گزارده می شود که هم در نظر عاقبت اندیشان

وآخر بیمان محمود القول والفعل منتهای القصه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت
آموز و فقدان چنین همراهان سعادت اثر غلط بغلط روی سپید از نهضت
موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر کابل بفتح آن ممالک
چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا
گشت لاجرم ازین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بلا اثر از
مقام حسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند پیوسته بترتیب مقدمات
فتح این یورش پیشگاه ضمیر الهام پذیر قرار یافت و با دولت خواهان دوربین
و جان سپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد قزلباشیه اکثر از
امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بر رخصت رفتند و بعضی رخصت ابا
جدا می شدند بداغ خان مع جمعی دیگر که ملازم آن فرزند شاه بودند از قلت ممالات
دست تعدی و تطاول بر رعایا و حشم میکشادند و با این ناستوده عمل توسعه روزگار
خود خیال میکردند وضیع و شریف شهر دادکنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میآمدند
و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمکاران نمودند خاطر
شاه آزرده میشود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیدادگران فرصت از دستان نمیدادند
و اینمعنی موجب سخط الهی میگردد لیکن چون وقت دیگر موقوف میداشتند و چون
یورش کابل مصمم شد بجهة اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاه داشت
اشیا و اسباب ضروری منازلی چند از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان
فرمودند که باسخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم اما از جائی که مردم خود را گذاشته
و خاطر از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم اگر ازین نسبت اعیان
از معامله فهم آبا و امتناع نمود و طریقه اهل دانش امثال حکم شاهی و امر پادشاهی
که اصل کار بود مبادرت نکرد و امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند
که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست تا بچه شغلی که بود او بیم فارغ خاطر
باشیم و آن حضرت نظر بر جویبهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی
غبارآلود شود لاجرم حرکات ناستوده ایشان را بشکر همت تسکین اهمال میگذرانیدند
نمیدیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را خود

همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار
سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقه خلافت بود که
بحسب رسوم آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آن حضرت
میسر المستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و استیفای این امنیت بظهور
میرسید درین اثنا پیرشاه ناظر ریاض رحمت دار فیاض مغفرت شد مقربان بساط
عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد
اهل و عیال و اسباب در پرتال و درین کوهستان همراه بودن محال گونه مینماید پیشتر رحلت
نموده قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصا چنین جمعی خودسر که
در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت بکمال تطاول دارند و با آنکه مامور شده
بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از آن شاه
باده غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول اوامر مطاعه بظاهر و باطن خود را مخالفت
موافق ساخته نقاب بی آزرمی پیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی
ایشان را از دامن عجز و مساکین شهر که اولین عطیه ایزد است کوتاه سازند و حاشا که درین
اندیشه صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد و چون اینجا تا کابل مسافت بسیار است و حشام
هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرچنگ این راهها شده اند خصوصا میرزا
کامران سخن در میان آرند بدست آوردن امن که خاطر را از هر وجهی مجموع کرده اند نخستین
کار است و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست پیش موجب
عقل و عرف و عدل بداغ خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره
و استیلا و استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت
مشتمل بر وفور صداقت و اتحاد و وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه دارالاکثر معدلت
دانش و انصافند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد
خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز
انداختن مطلقا یکطرف گشتن از سماحت خالی نیست اگرچه ایشان را از منهج عدالت
عدول ورزیده اند اما این بی اعتدال را بیند که درگاه تجویز نمیکنیم چه درین صورت
مردم بداغ خان ضایع خواهند شد ظهور اینمعنی در نظر اولی اهل روزگار بد نماست

همان بهتر که بوسیلهٔ عقل و اندیشه تدبیر باید اندیشید که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید بنابر آن کسی
پیش بداغخان فرستادند که بسبب تسخیر کابل مرحوم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند
تا خاطر از و جمع باشد مشار الیه کار خود دانسته قبول این معنی کرد و قرار یافت که دلاوران
کاردیده و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته در کمین باشند تا که آن وقت یافته
بیاری مردی همت و دستیاری جلادت بقلعه در آیند بیرامخان و جمعی دیگر بطرف دروازه
کندکان مقرر شدند که و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند و موید
بیگ و جمعی بحدود دروازه نو جای یافتند و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب
شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را
پیشتر بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف درون قلعه می بردند خود را از پناه
شتران درآورد و دو شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده
در مقام منع و دفع در آمد او جواب داد که بموجب فرموده بداغخان میرزا عسکری را آورده
ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فایده نکرد و در مقام بستن در رسید حاجی محمد دست
دربان را بشمشیر قلم کرد و چندی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان که دران نزدیکی
بودند بجنگ پیش آمدند و بقتل میرسیدند و بیرامخان از دروازهٔ کندکان خود را درون
انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند
و بیرم و از حضرت جهانبانی خود را از دروازه کندکان بدولت و اقبال آمده ببرج اخچه
صعود فرمودند و آن شهر سعادت آیین بعز ورود عالی مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان
شد و از یمن نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارک
بادی بر آمد و بداغخان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد
و آن حضرت او را محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرامخان
عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغخان خلاف حکم شاهی
نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را از و گرفته به بیرامخان سپردیم تعلق بشاه
دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جانبخشی و عطوفت پادشاهی نشناخته فرار نمود و بعد
از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ منست کسی تعین شود که او را بطریق
که سر بند گرفته آورد حضرت جهانبانی نشا میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین فرمودند

او را در خانهٔ همان افغان از زیر پلاس بر آورده بدرگاه معلی آوردند و آن حضرت بمقتضای
عطوفت و رافت ذاتی و وصیت فردوس مکانی که در باب کافهٔ برایا بخصوص برادران فرموده بودند
بنظر عنایت مشمول داشته از جرایم و زلات او بتارکی در گذرانیدند و او را به ندیم
کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را بر اولیای دولت
تقسیم فرمودند ولایت تیری بالغ میرزا مقرر شد و پرگنهٔ لهوداوجه علوفهٔ حاجی
محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیک و قلات بشیرافکن و شال بحیدر سلطان
کرامت فرمودند و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که
در لشکر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی سپرده اند و چون خاطر
اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از ماثر صوابدید پادشاهی تقدیر موافق
تدبیر آمد و بسعادت و اقبال در ساعت مسعود مهد عزت حضرت مریم مکانی
در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از فیوضات تائیدات الهی
و نعم غیر مترقب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود سوداگران سودای دلخواه کرده
اسبان عراقی را از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال مبارک وقت
کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسبان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آنرا
بعد از فتح هندوستان فرمایند بشد قضا دادیم و سرمایهٔ سعادت خود میدانیم زهی
دولت ما که باینقدر امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت
جهانبانی این معنی را از مویدات آسمانی و موید غیبی تصور کردند و التماس ایشان بدرجهٔ
قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشند کافهٔ تمسکات اتباع
نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوهی که نزدیک بابا حسن
ابدال است بر آمدند و بالغ میرزا و بیرامخان و شیرافکن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که
اول بجهت اصطبل خاصهٔ شریفه اسپان جدا کنند و بعد از آن برای امرا و سایر ملازمان حسب
انتخاب نمایند و دلهای بود اکثر سپاهی مرفه و معمور شده و ده یک هزاره چون میخواستند که
بخدمات مالی و جانی سر افراز گردد بجانب قلعه تیری که حشم او آنجا بود دست برد کرده بود
و چون موکب عالی در آن حوالی رسید کلانتران حشام آمده گوسفند بقدر حال پیشکش
آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون حوالی التهای دلکشا داشت چند روز

جهة نزهت خاطر و تطییب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین
درین مقام بیماری پیش آمد و بامتداد کشید و برحمت جاوید پیوستند آنحضرت
قواعد عزاداری بجای آورده متمسک بحبل المتین صبر که شیمهٔ عالی منشان کار آگاه و تنبیهان
والا دانشان است خیرات سرشت نموده جهة ترویح روح آن مکرمه خیرات و مبرات چنانچه
لایق خانوادهٔ سلطنت تواند بود بتقدیم رسانیدند و از انجا برهنمونی اقبال بلند
و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنه کابل شدند و میرزا هندال نزدیکی قندهار
بآیین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساطبوس دریافت و آن حضرت
بمقتضای مراحم جبلی سوارسهای بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن [illegible]
خوشوقت شدند و مقدمهٔ آمدن بسیار از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل
شتافتند و بواسطهٔ اختلاف مزاج هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا آمد
و بسیاری مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود و چون مخالفت
هوا امتداد داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانیدند که مناسب دولت
آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار سامان
سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آنحضرت در مواجهه خیری
بفرمودند و چون مجلس بآخر رسید بوسیلهٔ میر سید برکه گفته فرستادند که با وجود
انکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت
کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف نه از مصلحت است اگرچه محبت و رنج
کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده آید زمین دار و روان جدود در استمالت ازانی
داشتیم این زمستان را در انجا بآسایش بگذرانید و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت
خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیرات نموده آنحضرت
بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند در اثنای
راه جمیل بیگ برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را با اتالیق آق سلطان داماد خود کرده
در قزوین گذاشته بود آمد باستانبوس سربلند شد و استغفار جرایم بابوس
نمود و بمدارج قبول اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی بیگ در نواحی
تغمان و ارغندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات

جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی بیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که
آتش میرزا بود فرمود که توپخانه بچلکه دوری که نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بود برده
تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد و بعد
از استحکام مبانی بغرور غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست
و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود در موضع تکیهٔ خار قاسم برلاس با جمعی بیشتر شتافته
و نبردی شایسته نمودند و بتایید الهی که طلایهٔ دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت
نیاورده روی بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک مانده میرزا هندال بموجب التماس
بمنصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از پشتکی خواجه پشته گذشته در نواحی ارغندی
نزول نموده بود بس که بابوس و جمیل با جمعیت خود و شاه بیردی خان که گرد بیرونش
و لغر با و متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند
و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با گروه بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت
دریافت و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید
که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه می‌آیند حضرت جهانبانی بر
تاو بیای دولت سوار شدند و درین میان علیقلی سفرچی مع بهادر پسران حیدر سلطان از
کة در تعریب بود بر آورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراجه خان آمده
سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال
پادشاهی نقش ادبار خود مطالعه نمود خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الخالق را جهة استعفای
خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کروه راه
تفاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت
نمودند و آن حضرت ملتمسات او را با دراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر
عنایات را از لوازم آن گردانیدند خواجها را باحترام رخصت دادند و خود دیر از روی
مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل
و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود انتظار رسیدن سیاهی شب کرده
نماید شبگیر بلند کرده خود را بحصار نتواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهان را تیره
ساخت از تیرگی رای ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت را بخود قرار نداد عزیمت

بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانیدند و میرزا ابرهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته
از راه بنگی حصار روانه غزنین رهگیر شده و چون فرار نمودند و این بمسامع علیه رسید حضرت
جهانبانی یاپوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند و در آنجا بوده نگذارند که بسپاهی
و رعیت آسیبی رسد و همه را استمال عنایت پادشاهی سازند و میرزا هندال را با جمعی
تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همکامی اقبال متوجه
شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس شادیانه دولت که در که اقبال بلند آوازه
کردند و کوکبه درازی نصرت کوکبه حشمت سایه بر ملک و ملت رسانیدند و در شب سیزدهم از ماه جلالی
موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو بتایید آسمانی فتح کابل
که مقدمه فتوحات بی انداز تازه روی داد و ابواب شادمانی و کامکاری بر دلهای خلایق گشوده
شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آن حضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو
سربلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود و دیگری این مصراع یافت
گرفت ملک کابل از دی جوز بمیامن انشار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب
مسرت و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت تازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی از
هزیمت میرزا کامران و فتح کابل را در نظر نیاورده منتظر قدوم برکات التزام حضرت
شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را در آغوش
بخشش مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روز بوده اند بدریافت ملازمت حضرت
جهانبانی آوردند و بحضرت دید از فیض بخش مسرت افزای نور پروردگار ایزدی ابتهاج
صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و در
یافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این خجسته دو
و خدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و عوام گشادند
صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته
از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه عبید و خدم
کورنش گرفتند و طوایف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند
و دست تمنا بدریوزه دعا بر داشته دوام دولت و خلافت و رفعت لوای
سلطنت از عتبه کبریا در خواستند و آن حضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان

کشوده تمام زمستان بالای ارک آتش پذیر بوده در رضای خالق کوشیدند و از وقایعی که
دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و موید بیگ بود که از اعیان سلطنت
و صدرنشینان بارگاه عزت بودند و در همین ایام بمسامع علیه
رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران
رساند اینمعنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند
و خواجه معظم را از التفات و اعتبار انداختند آرایش جشن دولت ابتدای خجسته
سور حضرت شاهنشاهی و آیین اقبال و ظهور خارق عادت از نونهال
بوستان دولت بزرگان کامبخش و خدیو آن سعادت منش را همواره وجهه
همت آنست که بتقریب انگیخته هنگامه بخشش گرم سازند و بروشنی از چشم آلودگان
عرصه امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سرآمد انواع لطف بدستآویز تربیت دلها
ماندنست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه در سن دو سالگی نسیم اقبال تبارکی
وزید گلستان اقبال مقصود از سر شکفت مراسم ختنه آن نوباوه حدیقه اقبال و تازه
نهال نخیل مجد و جلال را سرانجام ساخته در آسایش بخشایش عالمیان افزودند و اول بهار
جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز و عندلیب شوق در پرواز
نظم

بنفشه سر بر آورد از لب جوی
زمین بست از ریاحین عنبرین گوی
نسیم صبحگاه از مشکبویی
هزاران نافه بر داشت گویی

به ارته باغ که بغایت دلکش و دلگشاست نزول
دولت فرمودند و بجهة فرید گرد آوری دلها که در معرض شکرگذاری حضرت مولی است
ابواب عیش و عشرت گشودند و آیین کنگاش کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشعار
شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ فرا آیین بندند
و امرا و اعیان شهر چهار باغ را زینت افزایند جمیع امرا کمر شوق بسته در لوازم این کار
اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله
بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکانها و کوچه و بازار زینت
مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی شد که وصف آن از
اندازه بیرون باشد حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند
و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز بخشیدند و بیشتر از

این جشن علی قراجه خان و مصاحب بیک و بعضی دیگر از مخصوصان درگاه که باوردن هودج
اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند
وقدوم برکات افزای حضرت مهد معلی موجب اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را
بخاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران لمعان
فر الهی از ناصیه احوال متلالی بود برخرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سراپرده عفت جشن خسروانه
ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت در بارگاه
حریم بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش
عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر
مقدسات در آمده بی تشخص و تعین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی و اشارت نشاط
بخش پادشاهی آن رفت که آن نور حدیقه سلطنت والده ماجده خود را از میان چندین
گروه عفایف بشناسند آنحضرت بنور الهی که از زحمت سهو و خطا و بی تکلف التباس
واشتباه بتایید رفعت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والده مقدسه خود بی بیم در آغوش
صدرنشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهده این امر شگرف که حیرت افزای عقول و افهام
ظاهر بینان تنگنای عادت بود غریو از حاضران بساط قرب برآمده شناسای قدر این برگزیده ازل
پرورده و اعجوبه کارگاه تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال
حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تفحص نفس روحانی و تعلیم
ربانی است که بوسیله این نوباوه چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرف ظهور شتافته است
آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد و چون
تامل کنند بعد را چه گنجایش که درین زمان که این عمر کمال قرب بمبدا از حاصلست و انوار
افاضه وجود و تکمیل صورت عنصری و تفصیل منشا ادراک در چه صورت پذیرد و نهایت
مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه
نیست جلوه نما و بر دوربینان عالم اسرار مختفی نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در
نشاه عنصری و سواد هیولانی مولد نماست اما از بد فطرت و اصل مبدا ابا و امهات
از ماثر تولید او گویند و او در مسالک معنی و مکامن باطن ابو الآباست و حضرت جهانبانی
که پرده رموز آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان

و خود را بری یافت مقادیر مراتب جهانبانی اولاد جهت برکنند کیهای ورزگان تا بنا بعرصه
ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنه سور آداب شکرگذاری نعمت بخش صورت
و معنی بتقدیم رسانیدن گرفتند و هر روز بروشنی تازه و آیینی شایسته جشنی آرا
سپاس جهان آرای جهان آفرین بجا می آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دولت
رسیده از مواهب عام پادشاهی کامیاب سعادت می شدند و از آنجمله یادگار ناصر
میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال او آنست که در مبادی طلوع رایات
اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شد چنانچه نگاشته آمد ببدخشان
رفت و از آنجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد و وقتی که موکب
عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید
بیرام خان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از آن جانب بموجب حکم عالی در آن ایام نشاط
افزا باستلام عتبه قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی
نمود و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایات
دولت پذیر گشت و درین آیین عشرت آیین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت و اوان
پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضه نور
میکردند محافل برای گلستان الهی یعنی ختنه سور حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط
و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامرانی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال بر
روزگار گشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع
و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوش وقت گشتند شگفتهای روزگار بالفت
انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد امرا سابقه نظر اشرف گذرانیدند
و با سغامات گرامی سرافراز شدند و در عین آیین بندی آنحضرت بجهة تنشیط خواطر
والتیام قلوب که رکن اعظم ملکستانی و فرمانروایی است متوجه خواجه ریگ روان شدند
و شادمانیها فرمودند و حکم مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند و خود
بدولت و اقبال میرزا ناصر همسران را در روز جدا میفرمودند و آن حضرت با امام قلی قورچی
کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا هم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد از آن
بسیار اعوان زار بخواجه سیار اعیان توجه معطوف داشته و داد خوشدلی دادند و بدولت

مراجعت فرموده در نشاط افزایی و عشرت پیرایی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان
رفعت پیوند فراخور اخلاص و خدمت بجاگیرهای مناسب حال هر یک و انعامهای لایق و سر کرام
و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند از آن جمله غزنی و آنچه در توابع به میرزا
هندال و زمین داور و تیری و آنچه در توابع به الغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان
عبودیت را فراخور حالت و رتبت به مواجب و مواهب کامیاب فرموده سرمایه آرای
ملک صورت و معنی شدند و طوایف انام در سایه افاضه رافت مرفه الحال شده بتمکین
اطمینان گشتند و از جمله قضایا که در آیین بندی چهره گشا گشت آمدن ایلچیان شاه
والاقدر شاه طهماسب بود به مبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و سرکرده آنها ولد
بیک بود آنحضرت او را به عواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه قاسم طغایی
بود به درگاه معلی از جانب میرزا سلیمان به رسم رسالت و عرضه داشت پیشکش و میرزا آنچه زبانی آمده
خود معروض داشته بود به عز قبول مقرون گشت و حکم قضا جریان به آمدن او صادر گشت که
بطریق یک جهتی و اخلاص خود را در توجه به سعادت ملازمت منحصر داند و از جمله وقایعی که متصل
بانقضای ایام آیین بندی وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان و بلوچ
بزی فقرا و حقیقت فقر زیستی عمرها و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هندوستان است
اقامت داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستانبوسی دریافت و مشمول عواطف
خسروانه شد دوکی با و کرامت فرمودند و در همان نزدیکی اوتک بلوچ که از اعیان طوایف
خود بوده با برادران آمده زمین بوس نمود آن حضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت
شال و مستنگ عنایت فرمودند و این قرار داد کام و ایشان بزودی رخصت نمودند که مزاج وحشت
بر طبیعت این روستا پروردان مستولی شود و آب و هوای طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید
و از جمله سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از شورش بخت و نادرستی
درون عنایات سابق و لاحق را در پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد و از روی مکابره در جاده بدعملی
و عناد ایستاد و بر گفت سیه بختان که عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش بر افسانه
پیوسته خیالات فاسده بخود راه میداد چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران
صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص عبدالجبار شیخ که از نیکهای معتبر و از کثرت درین
کنکاش که مورد مفاسد بود محرمیت و شراکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی

تحقیق و تفصیل معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفت
مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراچه خان سخنان
عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش آنکه ما را گمان آن بود که ما را درین مرتبه بسیاری از عظام
جرایم تو گذشته به عواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبث گفته تقصیرات ماضی و حال
تلافی کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازه می‌باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهی بسکوت
گاهی به انکار و تجاهل عارف میگذرانید آن حضرت بعد از مخاطبات عتابی و معاتبات
پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل
نزدیک بمحلی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که در آن ایام
حادث شد فوت جغتای سلطان است که جوانی بود از سلاطین معقول و در حسن صورت
و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور
بدرود شدن او این جهان را بر خاطر اقدس بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان الهی که
بقا را خاصه ذات واجب و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل دور
اندیش خود دامن صبر و تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته نظم

سلطان جغتای بود گل گلشن جوانی ॥ ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد ॥ در موسم گل عزم سفر کرد درین باغ
و از داغ غمش غنچه صفت غرقه بخون شد ॥ تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ॥ در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر بدخشان و فتح آن ولایت

و آنچه در آن ایام روی نمود چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که از فرمان
برداری پیچیده اندیشه سروری در سرش پدید آمده و ازین خیال باطل سر پیچ اندیشیست
حضرت جهانبانی اوایل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند
و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندر آب که بتصرف میرزا بود و بیکی
از ملازمان درگاه مرحمت فرموده بودند میرزا در تصرف خویش در آورد و چون حساب و معامله
بدخشان تمام بمیرزا میرسید آن حضرت میخواستند که از آنجا دو دانگ تغیر داده
بیکی از ملازمان عالی جاگیر نمایند در آنچه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی به میرزا سلیمان داده
بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسعی واقع

شود بجهة مراعات احوال او قند وز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود
روگردان شده علانیة در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای
نایره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنة کابل در کنف حفظ
الهی سپرده در ساعت مختار برند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا
عسکری را درین لشکر همراه و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشها داشتند چون موکب عالی بیورت
بالنگ قرا باغ نزول اجلال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که چون یادگار ناصر میرزا از نتیجه
هستی خلاصی بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند که فتنه شراره شرارت او بر دودمان
که دودمانها نسوزد و محمد علی طغایی که حراست کابل باو مفوض بود در امضای فرمان این مصلحت
باو مرجوع شد مشار الیه را از کمال سادگی بظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی را
نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آن حضرت از ساده لوحی او درگذشته این
خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بحکم عالی خدنگ اجل
رسانید و چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت ببدرقه توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه
بدخشانات شد و چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید و باغ علی قلی اندرابی مخیم جلال
شد میرزا سلیمان از مساعدی بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران که
از موضع اندراب است فرود و در صف آرایی اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از آنکه
خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کارکرده را
پیش فرستادند و در میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان
خندق را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود و میرزا بیگ برلاس با جمعی از
تیراندازان از آن طرف داد مردانگی و کمانداری میدادند و میرزا هندال و قراجه خان و حاجی
محمد خان جنقلشهای نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید و پیاده شدند و ولد
قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراجین و احمد بیگ و دوغان بیگ که قورچیان خاصه شاهی
بودند همراه ایلچی درین یورش و ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطه افتادن
اسب بر زمین میماندند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فداییان کامیاب دولت
و نبرد آزمایان کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد خان و قولق و لطفی سهرندی و سلطان

و هر کدام را بر گذرهای نواحی جدا ساخته جابجا تعیین نمود و سکندر خان چون بماچیواره نام گذشت از آنجا رفته
و قابو خیال کرده پیشتر روانه شد و سهرند را بتصرف خود در آورد و اموال و اسباب فراوان بدست او
افتاد و درین اثنا تاتار خان و مبارک و جمعی کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان بودن در
سهرند بودن را صلاح حال ندانسته بجالندر آمد بیرم خان این معنی را غنیمت دولت خیال کرده بر شفقت
بایستی پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته در سهرند اهتمام می‌نمود و اخبار میکرد و بعد از آن
بسیار امرای عظام اعتصام بفتراک اقبال ابد پیوند پادشاهی نموده از جالندر پیشتر روان شدند چون بحدود
ماچیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج ندیدند چون موسم
باران نزدیک رسید لایق دولت آنست که زمان استحکام داده توقف نماییم چون شدت باران سپری شود
و هوا رو باعتدال نهد از آب بگذریم بیرم خان و جمعی از دوربینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت
دانسته مقدمات پسندیده بنجاب گفتند آخر بسعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیگ
و حیدر قلی بیگ شاملو بیرم خان از آب عبور نمود تردی بیگ خان و سایر امرا از آب گذشتند و عسکر
اقبال بچهار کوچ منقسم شد قول بشجاعت و اخلاص بیرم خان اساس یافت و سرداری برانغار بخضر خان
هزاره مقرر شد و بزرگی جوانغار تردی بیگ خان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از مردان
جان نثار بهراولی معین شد از آنجا که نیت شهریار جهان بر آیین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصود
بود کار منتسبان والا روز بروز در فتح و نصرت افزون گرفت افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن
ایشان از آب شنیده با لشکر گران از راه مسارعت رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین
بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قایم شد دانش پیشهای دوربین لشکر فتح
نزدیک بجیری جای جنگ کود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه پهلوانهای کارگذار
درین نبرد هر دو آزمای کارپردازیها کردند تا آنکه شب در آمد بهادران رستم حمله هنوز از آن طرف فتنه بر
میزدند و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که در آن نواحی دهی واقع بود نوبت بزرگ
از مشعل تایید ایزدی آتش در آن ده که خانه‌هایش از خس و خاشاک بود افتاد و در معنی بهزاران
چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و تحقیق پیوسته که این تایید الهی که بوسیله سعی اهل خلاف
شد و هرگاه لمعه اقبال درخشد آنکه اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند سرمایه زیان آن گروه
گردد القصه این روشنایی که طلیعه نصرت بود دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع
یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستان بودند و مخالفان از حال عاجز گریز و دمی شدند

غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا آنکه قریب سه پاس از شب گذاشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت
نیاورده لشکر سیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود و فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد و نفایس
غنایم با عرایض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت دفعه در سهرند طرح
اقامت انداخت علیقلی شیبانی را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی بیشتر فرستادند و از عجایب آنکه چون
خبر رسیدن تاتارخان با لشکر گران و استعداد تمام بحدود ماچیواره بمسامع اجلال اما جمعی از معتمدان خطاب
فرمودند که مسافت بسیار است تا رسیدن ما وران لشکر هر چه را داده ازلی رفته باشد بظهور می آید پس همان
بهتر که پناه بعتبه کبریا برده بدریوزه فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد فرماییم در همان هنگام دست دعا
بلند کرده کامیابی بیشتر و آن مولوی عالی منزلت فرمودند چند روز ازین واقعه بلند شده بود که فتح نامه
رسید و غنایم فراوان بدرگاه آورده چون احصار رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح
غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد
هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرامخان از وفور عقل و شجاعت در سهرند ثبات
پا ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید و عرایض متوالی بدرگاه والا ارسال
داشته استدعای توجه نمود چون در آن هنگام عنصر مقدس آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزرده بود بجای
خود انجمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت است تعیین
فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل
روی داده و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدایی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر
و نصرت سوار دولت شدند و برای صواب اندیشی که انتظام بخش زمین و زمان بود مقرر فرمودند که خضر
خان شقدار لاهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار
صوبه باشند و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصه سهرند بموکب پادشاهی نور پذیرفت و امرای
اخلاص نیت بسعادت ملازمت اقدس رسیده کوس شادمانی زدند پانزده روز امرای شجاعت آیین
در مقابله چنین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد و در باغی که
نزدیک شهر بود سراپرده اقبال زدند و آداب نبرد بر وجهی که سزاوار باشد قرار داده عساکر منصور
چهار قسم فرمودند یکی بنام نامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگری باسم اعلای حضرت شاهنشاهی
شهادت پذیرفته دیگری بشاه ابوالمعالی و دیگری را بیرامخان معین ساختند از صفوف لشکر اقبال
بسوی کمر اجتهاد بمیامن جان بسته مساعی جمیله بجای آوردند و بهادران جان نثار داد جانفشانیها می نمودند

وهمواره

وهمواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین می کشیدند و از جانبین از راه مردی
و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده می سپردند
کوته بینان اسباب بین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای
ناصواب خدوک و لهای ساده شدند و دوربینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی
احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلایق
میگشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطرز
مناسب دل میدادند و جان می بخشیدند ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت
شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال هر چند حضرت شاهنشاهی صغر سن را نقاب داشته در پرده
آرایی می بودند اما ایزد جهان آرا چون می خواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بعضی از
امور بدیعه که هر یک شاهد نیت عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور رخ می شتابد
و از جمله خوارق عادات که در آن ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطنش مظهر اسرار الهی
و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی است بظهور آمد آنست آن حضرت بر بالای بامی از شهر
برآمده نظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا می فرمودند لشکری با آن عظمت که
شکست در اندیشه کس نگذرد فرمودند که درین مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان
بساط عزت که بدوربینی امتیاز داشتند و بارها ازان نور پرورد الهی خوارق عادات و بدایع
کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت از جام خوشی وقت شده زبان بشکر ایزدی گشادند
آرای اقبال برامور این عادت پرستان عالم صورت بعید مینماید اما حق پرستان معنی بین که سواد
پیشانی روزگار روشن دارند این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند
و درین ایام خواجه عنبر ناظر که از خدمتگاران قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود حضرت
جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند و پیوسته در ملازمت بوده اوضاع
و اطوار هندوستان بموقف عرض می رسانید و اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آشنی می داد چون
طالع اهل هند درجه قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج قدس خوش می آمد و اول
بار که آنحضرت بشکار چیته میل شد و صید شکاری در نظر اقدس در آمد اینی بود که ولی بیک پدر خان جهان
جسته که در خدمت ماچیواره از افغانان بدست آورده بود و فتح باز نام داشت بشکل آن
شیر شکار صیدگاه اقبال کرد و دوربینان کاردان که نزدیک بساط عزت بودند ازین شگون بدیع

و عجیب بر فتوحات بی اندازه پی بردند و نگاه بآن جسته زدند و نام شخصی بود که از میمنت عزم و فرط اخلاص
بخطاب فتح خان نامور شد و ایمروز این شگرفنامه و الابخامه اخلاص شمامه ذره هواخواه ابو الفضل
رقم پذیر میگردد و فتح خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراولان خاصه سعادت امتیاز
دارد و آنحضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر می‌پوشیدند و جمال شوکت را در نقابهای
گوناگون مختفی می ساختند از تو بصر این جالوز بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند اما لوامع خورشیدی
و شمایم مشکی را در حجاب نتوان داشت آرزو نحبت مرا بدانش آموزی و دولتمندی میکشید و بسعادت
ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیده الهی می ساخت چه سجده های شکر بجای آوردم و از ین دولت
ملازمت چه کامیابیها می داشت تا بمراتب صوری و معنوی سربلند گشتم و خلوتسرای قدس دل را از خواهش
فضول پاک ساختم اکنون که بنوبت شکرگزاری رسید و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم
شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریک روان نهاده آید بی تکلف از ین که خدمت
و معامله داد و ستد در میان است آرزو دارم کاشکی آشنایی صوری نمودمی و در سلک ملازمان ظاهر سلک
نگشتمی تا هر چه گفتمی و نوشتمی ظاهربینان کور باطن این کس را از گروه خوش آمدگویان نداشتندی
و از محرومی صوری ظاهری من جهانیان بی مقصود برده کام روا گشتندی سبحان الله سپاس نامه های
باستانی که در باب ارباب تجرد که عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند بلکه با مردم باشند که جز ظاهر
آراسته چیزی اندوخته باشند رقم پذیر رفته است جهانیان معامله نافهم بواسطه آنکه در میان داد و ستدی
نیست مدح نامهای مذکور را رقم خوش آمد نانوشته اظهار حق می فهمند و ایمروز که حال بینوایی اهل ظاهر و باطن
تعلیم میرود و مرح بی بهره مزاج زمانه را باز نافهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید اما چون نظر فتح و اول را
افتاد که اندکی از بسیار از شکر لازم بجای آرم از ین بار مردم آزار آزرده خاطر نیستم و چرا باشم و حال آنکه
بنیت درست خود کام روا شد شعله دار شکیبد گرم روان گشته ام و جمع کثیر پذیرای حق شده شاهره
صدق پیش گرفته اند اکنون از ین ماجرای که آخر شد و بنیت باز آمده بسر سخن که بودم میدوم مجملا
در تیب چهل روز حضرت جهانبانی کار فرمای محاربه را چنانچه آیین اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند
و لوازم اهتمام بجای آورده به آرایش معرکه برق دلهای مخلصان را اعتضاد می بخشیدند تا آنکه بتاریخ
دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواجه معظم و اکثر
و جمعی که تیز رفته کارزار کردند و از آنطرف کالا پهار برادر سکندر برآمده محاربه بجای آورده هر چند
در آنروز مقرر نبود که جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امر ملازم بر ده تقدیر بظهور آمدنی بود

رفته رفته

رفته رفته نایره نبرد اشتعال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف در آمده
بعد از شرایط عزم مردانه ایستادند نقش مصاف دلخواه نشست نظم چون کوه آهنین از جای جنبید
زمین گفتی ز سرتا پای جنبید * دو لشکر روبرو خنجر کشیدند * جناح و قلب را صف برکشیدند *
تراک تیر و چاکاچاک شمشیر * دریده مغز پیل و پنجه شیر * و بیمن اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی
فتحی عظیم روی داد و اول جای قراولان بدست اولیای دولت در آمد و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی
شتافتند سکندر خان با جمع خود را بدامنه کوه سیجاب کشید یکی از دلاوران خواجه مسافری خود را
در اثنای راه بسکندر رسانید سکندر چون دید شخصی قصد او دارد برگشت و هر چند دست بشمشیر
بیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون آورد آری کار پرستاران
دنیا و مغروران جاه و غنا این چه باشد و حضرت جهانبانی در همین کامیابی دنیا که با وجود او افکندند
هوشمند بوده نیازگاه درگاه ایزدی بودند و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند
اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد فرمانبرداری سلطان خرد کار بمراد می سازد و اول نیت
درست بهم میرسد تا بنا کوشش در کار رفتن حال معنوی نالنا با وجود ظهور کارهای شایسته
نسبت آن بخود روا نمیدارند و کار کرا چنین دارد او را کم می شناسد و خلاصه مقال آنکه آنحضرت
برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب سپاس داری بر شکر معنوی اکتفا
نفرموده بسیار ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند اگر چه در ین مراتب
گذشته فتح هندوستان شد فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود چنانچه بتفصیل سمت
گذارش یافت اما هوشمند لبیب دارند که مثل این نادره کار نبود فی الواقع از ین گونه فتح که باندک
کسی که با چنین غنیمی بخششی بود و الا از درگاه کبریای الهی که چنان در زمان باستان کمتر نشانی
داده اند مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد از ین جهت که باعث ملامت گروهی
انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود از مقدمات اولیای دولت توان دریافت و از آیات
ادبار ارباب خلافت توان داشت اما از آن جهت که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا
بلهو احوال کنند خود را از مهلکه نجات توانستند داد از قسم اهمال و اهمال آن کرده بخت
برگشته توان شمرد و چون تاییدات ایزدی اینچنین موهبت کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند
داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان جان نثار امتیاز
فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از حرف ریزه خدمت ترزبانان سخن در میان آوردند که این فتح نامه

بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را موقف عرض مقدس رسانند شاه ابوالمعالی
که سرمست بادهٔ غفلت بود از بیخبری اراده آن کرد که منشور این فتح برخلاف جمهور موافقت رای
جهان آرای حضرت جهانبانی نموده از تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد جدا خار خار این
آرزو میداشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد و دوربینان کارآگاه معنی که فتح را از میمنت و اقبال
شاهنشاهی نور برور الهی میدانستند گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای سخنوران میکردند
و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را در روز نوبت منسوبان آن نور حدیقهٔ خلافت
لمعهٔ ظهور بخشیدند نیز از سخن سرایی مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی
برحقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده
مسرت برای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند و از وقایع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام سانح
شد گرفتن خواجه معظم است و مجمل این سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد که از کوته
اندیشی و تباه خردی بسکندر سخنان نالایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود آنحضرت را بعتاب
سریع نمود از خواجه استکشاف فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی
پادشاهی اندیشیده بودم و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید تا بمن بیشتر
التفات مبذول داشته سر راه خدمت شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر غالی
سپردند بعد از سامان و سرانجام مهمات سهرند از راه سامانه بدار السلطنه دهلی متوجه شدند
و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان
برلاس و اسمعیل بیگ دولدی و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند
که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دست انداز کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید
و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بشار الیه تفویض یافت و بجهة خوبی هوای سامانه و طغیان باران
بخاطر اشرف رسید که روزی چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضداشت
سکندرخان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت
نیاورده فرار نمودند مصلحت آنست که بورود پایتخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو
زمان سربلند گردد و باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان
سال مذکور در سلیم گده که بسمت شمالی دار الملک دهلی برکنار آب جیحون واقع شده نزول اجلال
فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد و درین روز در اثنای راه

حضرت

حضرت شاهنشاهی نور برور اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوی را بشمشیر زده شکار فرمودند
چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی اشارت یافته کامیاب
مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان
ترک تناول حیوانی فرموده متوجهات روحانی استفتاح می نمودند امروز کمال انبساط
بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پاره خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان
حیوانی میل فرماییم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و سجده های شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان
عتبهٔ اقبال بمناصب عالی و جاگیرهای لایق شرف افتخار یافتند سرکار حصار و آن نواح بجاگیر
ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد و تفال گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته
مجد و ابد دولت روزافزون آنحضرت فال گرفتند بیرمخان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه
عنایت شد تردی بیک خان را بمیوات فرستادند و اسکندرخان را باگره و علیقلیخان را بسنبل
و محمد خان خفیه یکی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه اگره واقعست تعیین فرمودند بیمن
قدوم پادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان نوبستان دولت
و سعادت گشت و طبقات عالم کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعهٔ دهلی بوده بسعادت
بمرضیات الهی بسر میبرد و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره بفرمان
بردادی خالق و کامروایی مخلوق بیش نهاد همت والا ساخته سرآرای خلافت بودند و از سوانحی که
دران ایام موجب مزید سرور خاطر اقدس شد آمدن شاه ولی اتکه بود از دار الخلافه کابل خبر سلامتی
مخدرات تتق عصمت آورد و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت و مژده
مسرت بخش رسانیده که از حدر چهارماه جوجک بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده
است آنحضرت ازین بشارت دلکشا و این نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند و جشن
شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال
نهادند و شاه ولی را بهنرمندگانی این عطیهٔ غیبی خطاب سلطان کرامت فرموده باتحفه و هدایا
روانهٔ کابل ساختند و بمشار الیه توجه التفات سعادت اختصاص دادند و از وقایعی که
دران ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای معتبرهٔ افغانان داشت مجملی
ازین قضیه آنست که چون آنکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند
روز خرداد هشتم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان در دو گروهی

حصار نزول اجلال نمودند رستم خان وتاتار خان واحمد خان وپیر محمد ترمنکی وبجلی خان وبشهادت خان
وتاج خان وآدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصه یکبار آراستند با وجود آنکه
افغانان قریب ده هزار کس بودند وباولیای دولت قریب چهار صد کس جنگ عظیم در پیوست وبتائید
الهی فتح روی داد وتاتار هفتاد کس از مخالف در میان بقتل رسیدند ورستم خان گریخته قلعه حصار را
مضبوط کرد ومجاهدان اقبال بیست وسه روز بمحاصره آن پرداختند چون آن کار برو دشوار شد
قول طلبیده دید ورستم خان را با مابرها قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف وخواجه قاسم مخلص را
بدرگاه والا فرستادند واو با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد وبعد از چندگاه حکم
معلی شرف نفاذ یافت که او را جاگیر مناسب نمایند اما بشرط آنکه فرزندان خود را در بکرام
نگاه دارد تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد وهمراه حزم واحتیاط از دست نرفته
آن شاه مرد کوته اندیش ازین شرط دولت که سرمایه استحکام سلسله عبودیت بود ابا نموده در مقام
گریختن شد چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته
به بیگ محمد ایشک سپردند واز وقایعی که دران نزدیکی آمد قضیه قنبر دیوانه است واندکی از کیفیت
بسیار او آنست که آحاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود وقتی که رایات نصرت بعد از فتح
سهرند بجانب دهلی نهضت فرمودند این قنبر جمعی از اوباش را گرد خود فراهم آورده دست بتاخت
وتاراج دراز کرد وپیوسته غنایم بدست آوردی وبمردم دادی واز روی گربزی پیوسته عرایض
نیاز بدرگاه نوشتی واز نواحی سهرند تاخته تا سنبل در تصرف در آورد وخود در سنبل
نشسته پیر خوانده خود را که عارف یافته نام نهاده بود به بداون فرستاد ودران حدود دراهی حسین
حلوانی که از اعاظم امرای افغانان بود دلی جنگ ویران شد وقنبر از آنجا خود را بکلات کوله رسانید
وآن نواحی را نهب وغارت کرد ودر آن حدود با رکن خان که از رؤسای افغانان بود جنگی نمود
وکانه کرده شکست یافت واز آنجا ببداون آمد هرچند که این دیوانه غافل پیوسته عرایض فرستادی
واظهار بندگی ونیکوخدمتی کردی اما فعل او با قول او موافقتی نداشت پا از اندازه گلیم دراز کرده
مردم را از خود منصب خانی دادی وعلم ونقاره بخشیدی تنها مستی دنیا نداشت سودای جنون نیز
ضمیمه حالت او بود بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی وابله‌طرازی خانه خود را بتاراج داده بود وهمه زره
از وحرکات نامنتظم که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر این معنی بسامع عز وجلال
رسید فرمان قضا جریان بعلیقلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد واگر سر از اطاعت

بپیچد

بپیچد تنبیه نماید ودر همین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافته به بداون آمده بود علیقلی خان
از مهمات میرته فارغ شده بسنبل رفت وبعد از فراغ مهمات آنجا به بداون آمد هرچند علیقلی خان
کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت وگفت چنانچه تو بنده پادشاهی آمدی من هم از غاشیه داران
این خوکیم واین دولت بزور شمشیر گرفته‌ام آخر الامر علیقلی خان بجنگ آمده وچون او درین نزدیکی
شکست یافته بود در قلعه بداون متحصن شد وعرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد چون
احوال بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را امتثال عنایات پادشاهی ساخته
بآستانبوس سرافراز سازد وبیشتر از آنکه قاسم به بداون آید واین مژده نجات رساند
علیقلی خان او را کشته بود ومجمل از آن سرگذشت آنکه چون قنبر قلعه را مستحکم کرد ومحاصره امتداد یافت
وکاری پیش نرفت علیقلی خان محمدی بیگ ترکمان وملا غیاث الدین پیش او فرستاد او این
فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را با خود متفق ساختند وبفریب وفسون مردم درون
قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند علیقلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد ووقوع این واقعه
بر باطن عدالت مآثر پادشاهی گران آمد وفرمان عتاب آمیز بعلیقلی خان صادر شد که چون
اظهار اطاعت میکرد ومی‌خواست که ملازمت آید کار چرا بجنگ رسانید وبعد از آنکه بدست افتاد
چرا بی‌حکم کشت وآنحضرت مکرر بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر ما متوجه است که این مرد را
ببیند اگر سواد پیشانی او نشان حقیقت ودرستی خوانده شود او را بنوازش مرفوده بمنصب عظیم
فرمائیم واز سوانحی که درین اولا بظهور آمد نا سپاسی میرزا سلیمانست این اجمال آنست که
چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان که اندراب واشکمش
در جاگیر او بود بحکم عالی سعادت همراه یافت ومقیم خان از جانب او برای انتظام جاگیر
ماند میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال که بجاگیر تردی بیگ خان بود اولا
از راه گربزی درآمد که بشیر بیگ برادر مقیم خان را بخود کشید چون آن صورت نبست میرزا
پرده آزرم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود مقیم خان ناگزیر اهل وعیال خود را همراه گرفته برآمد
وجنگ کنان خود از آن مهلکه برآورده بکابل آمد واز واقعاتی که دران ایام بدید آمد کشتن حیدر
محمد اخته بیگی بود غازی خان که حاکم آن حدود بود تاب مقاومت نیاورده در حصار مناته
متحصن شد وبعهود ایمانی که از حیدر محمد بظهور یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد
چشم را بر اموال واسباب او دوخته نقض عهد نمود وبشمشیر بی‌اعتدالی او را بقتل رسانید

چون این خبر بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید منحصر خاطر عدالت پیوند منقاد و چون دور دست
بود و اوایل در آمد هندوستان سیاست ظاهری موقوف ساختند فرمودند که او دیگر نخواهد هلاکت
والحق تا سپری شدن او این جهان را جهان طور که بر زبان قضا از جهان گذشته بود بظهور آمد و بهمان اوان
احمد خان را که میر سوبایت بود بجهت تحقیق این معامله و تشخیص احوال او فرستادند خود بدولت و اقبال
همواره در رعایت رعیت و لطف جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف رضای الهی می‌نمود

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت
جهانبانی جنت آشیانی

درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهش و نظام
ادای ملک هندوستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از بادهٔ ناگوار
دنیا بدمستی کرده دراز دستی بر خلایق میگشود و در مسالک خلاف حکم پادشاهی سلوک مینماید چون حضرت
جهانبانی را با او توجهی بود امتثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای
ناتوان بینان فرو می‌آوردند تا آنکه خبر برآمدن اسکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز
بتعیین پیوست که آن سید زاده بدست فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغییر داده کس خود را بجای
او مقرر ساخته است و در خزینهٔ پادشاهی دست دراز میکند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آیینهٔ
صواب‌نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی چنان مصمم شد که پنجاب که از اعظم صوبه‌های هندوستانست
بیمامن حراست و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رأفت و عدالت آن نوبرورد اقبال
رونق پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آن حدود مرحمت شود و نیز چون درین
نزدیکی مخدرات تتق عصمت را از کابل طلب فرموده‌ایم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی
بودن مناسب دولتست هرچند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکی
و طبیعتا کومک مذکور ساختند اوایل سال نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس او زینت
هفت اقلیم را از پدر و سلطنت ابد پیوند را آن افتخار نمایند حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد الهی را
با آیین سلطنت و شکوه اقبال بتعیین فرمودند و بیرامخان را بصوب اتالیق آنحضرت ساختند
و بمعنی ترتیب آن اعتضاد دولت بلسان توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمع کثیر از ارباب
عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند
چون موکب قدسی آن نوبرورد الهی بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال که در حصار فیروزه بودند
سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند و در آن منزل سعادت ورود استاد عزیز

سیستانی که

سیستانی که بوسیلهٔ حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومیخانی شرف اختصاص
یافته بود و در فنون آتشبازی و بندوق اندازی قرینه نداشت دولت ملازمت حضرت
شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت از اینجا شد و در اندک فرصتی چنانچه
در هر فن و هر صنف استادی یک فنه اند استاد این فن بدیع نیز گشتند و کارنامهای عجیب که
در دفترها متضمن بیان آن نتواند شد درین روش چون سایر پیشه‌ها از آن مظهر کمالات بظهور آمد
و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی شایبهٔ تکلف هر شخصی که در هر فن
از فنون از اقسام دانشور هر چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنایع پردازان صاحب هنر
چه در امور کلی و چه در اشیاء جزوی که سالهای سال پیش استاد آن دانا ورزش آن روش کرده
باشد چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان جهان رسیدن میرسد خود را از دبستان فروتنی
دانش کم کرده در مقام حیرت می‌آید و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف
نشده است و باز میگوید که چنین مهارت عظمی کسی را نتواند بود موهبتی است خداداد و از بدایع
آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس سیر فرمایند که بر فهم جهان آرا دشوار می‌آید
حکما و علما و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند
این دریافت بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوت بشری نگنجد بلکه خلاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی
این گوهر والا بجهت انتظام عالمیان در کار دارد

ذکر تتمهٔ احوال سعادت منوال حضرت
جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلائل مخترعات و قوانین آن حضرت

چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت مواکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت
حضرت جهانبانی پیوسته در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بود و در نظم مهام ملکی اشتغال
میفرمودند و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر میفرمودند که
چند جا را جای تخته ساخته نظام هندوستان کوشش میفرمائیم دهلی و آگره و جونپور و منده
و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر لشکری بسرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت
پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج بکومک لشکری دیگر نباشد و دوازده دوازده
هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند
که در بار عام شاهزاده‌ها کامکار و مردمی که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند بموجب حکم عالی
نشسته شرف اعتبار یابند که غالب چنانست که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولت

سرای اخلاص نرسیده در بازار سوداگری در ماندهٔ سود و زیان اند بدادن مال سهمها صید نشود
و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزاید تسخیر دلهای این طبقه صورت نپذیرد و خاطر فیض مآثر آن
حضرت از مبادی حال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقایق منیعه توجه داشتی از آنجمله در آن
وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را جهة تمشیت
مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند
و در اثنای راه مولانا روح الله که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مطایبت ساخته فرمودند که
در جهان بر قومی اندازد که از سه کس در این راه پیش آیند نامهای ایشان فال گیریم و بنای اساس دولت
بر آن نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا توان کرد فرمودند ملهم غیبی چنین در دل القا
می کند بعد از طی اندک مسافتی مردی که در سن کهولت بود پیدا شد چون از وی پرسیدند که چه نام داری جواب
داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بر دراز گوشی هیزم بار کرده بطرفی می برد پیش آمد چون
اسمش سؤال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام شخص دیگر که
پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادت
طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی که گاوی چند می چرانید در نظر در آمد چون پرسیدند که نام تو
چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت قرین از آن کرامت علیا در تعجب و تحیر
افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت مآل بمساعدت ازلی بمراتب
ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید و چون این مژدهٔ غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار
معدلت سرسبز و تازه گشت اساس انتظام دین و دنیی بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع
ملازمان عتبهٔ اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را بسه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا
و امرا و وزرا و کافهٔ سپاهیان را اهل دولت گفتند چه پیداست بی مساعدت این طایفه عروج بر معارج
دولت و اقبال میسر نیست و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضاة و شعرا و سایر فضلا
و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این
فرقهٔ شریفه سبب استسعاد بسعادت ابدیست و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صوری و اهل
نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیان است و همچنین بقسمت ایام هفته پرداخته
یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند برین موجب که روز شنبه با اهل سعادت تعلق
گرفت و در این روز توجه عالی با ناظران مناظم علم و عبادت متعلق شد و جهت اختصاص این روز

با اهل

با اهل سعادت آنکه شنبه منسوب بزحل و زحل مربی مشایخ و خاندان قدیم است و پنجشنبه
متعلق است بمشتری و آن کوکب علما و سایر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه با اهل دولت
و سرانجام پادشاهی و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این روز آنکه یکشنبه تعلق
بنیر اعظم دارد که سلطنت و فرمانروایی از پرتو تربیت اوست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ مربی
سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه روز مراد میگفتند و در آن دو روز بعضی از ندما و خواص
و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه
تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با امور بیوتات مناسبتی خاصیست و روز جمعه
بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره ور میگشتند
و از مخترعاتی که در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد و آنحضرت
سریر آرای فرماندهی گشته بزم دیوانی می آراستند و باد از نقاره طوایف مردم را آگاهی می بخشیدند و هرگاه
از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلایق را آگاه میگردانیدند و در آن روز بکرات
چنان چند دست خلعت و طرقچیان بدرهٔ زر نزدیک بارگاه حاضر آوردند تا در بخشش و کامرانی
[illegible] تا چیزی نرود و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلح نزدیک بارگاه
می ایستادند دیگر از جملهٔ مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایه است از سهم السعاده و سهم
الدوله و سهم المراد ساخته شده بود بهر یکی از ارکان دولت و غیر آن تعلق می گرفت مهمات آن سرکار
بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت مقرر آنکه یا وا که صاحب هر یک از آن سهام در تمشیت اموری که متعلق
بآن سهم است بر وجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد منظور عنایت بوده
بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه از شراب جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد یا بواسطه
غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده همت بر جمع مال مقصود رسانند تیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل
بر صفحهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید و میر خواند مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان
ملازمت من سهم السعاده من حیث الاستقلال بعهدهٔ اخی فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل و عقد
و قبض و بسط مهمات سادات و مشایخ و علما و قضاة و ارباب درس علم و تحقیق استحقاق ارباب عمایم
و عزل و نصب متکفلان امور دینی و تعیین وظایف و سیورغالات بمجاری اینباد سمت اختصاص پذیرفته
بود و سهم الدوله بعهدهٔ السلطنه امیر هندو بیک تعلق داشت و رتق و فتق و بست و گشاد و مهام عظام
امرا و اکابر و وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار و مواجب عساکر

وتعیین مراتب وملازمان درگاه با و مفوض بود و سهم مراد وامور بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت
وتکمیل موجبات تفاخر عظمت می پرداخت واز جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیرست بدوازده
قسم وهر کدام را از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساخت و اندازهٔ مراتب طوایف خلایق بظهور آورد
بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود تیر
یازدهم منسوب باقربا واخوان وزمره از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند تیر دهم متعلق
بسادات ومشایخ وعلما تیر نهم متعلق بامرای عظام تیر هشتم بر زمره از مقربان ایچکیان صاحب منصب
تیر هفتم بسایر ایچکیان تیر ششم متعلق بسر خیلان قبایل تیر پنجم که جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران تیر سیوم
بجوانان جرگه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و پاسبانان با خنال این عدد وم واز مخترعات
آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند آتشی و هوایی و آبی و خاکی
وجهت تمشیت مهمات هر یک از این چهار سرکار وزیری مقرر فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب آنچه
و آلات حرب وسایر اموری که افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتشی میگفتند و بوزارت این
سرکار خواجه عبدالمجید قرار یافته بود ومهمات یراقخانه و باورچیخانه واصطبل وسرانجام ضروریات اشترخانه
وشترخانه را سرکار هوایی می نامیدند وزمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند وسامان شربتخانه
وسوچیخانه وجریان انهار ومهماتی که بآب منسوب باشند سرکار آبی میخواندند و بوزارت آن سرکار
خواجه حسین تعیین یافته بود ومهمات زراعات وعمارات وضبط خالصات وبعضی از بیوتات
بسرکار خاکی موسوم گردانیده بودند ووزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیک منسوب بوده
ودر هر یکی از سرکارهای مذکور یکی از امرا را داخل داده بودند مثلا امیر ناصر قولی میر سرکار آتشی بود وهموارهٔ جامه
سرخ می پوشید واز جملهٔ اختراعاتی که دران زمان ترتیب یافته یکی آن بود که استادان بحکم چهار کشتی بزرگ
درمیان آب جون مرتب ساخته در یکی از آن کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه و رعایت خوبی مرتفع گردانیدند
وآن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر وقوع یافت و درمیان هر دو کشتی
از آن چهار کشتی طاقی دیگر از چند قوت بفعل آمد چنانچه آن کشتیها حوض مثمن نمودار شد واز اختراعات
شریفه ترتیب دکانها وآرایش بازار در کشتیها شده بود حیرت افزای عقلای روزگار بود ودر سال
نهصد و سی و نه که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا وتمامی دولت واحکمان واعیان در کشتیها
نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره گشتند همچنین بازاری آراسته بر روی آب جون روان
بود هر کس هر متاعی که میخواست دران بازار می یافت و برین قیاس پادشاهی بموجب فرمان باغی بر روی

آب

آب ترتیب داده بودند واز مخترعات آنحضرت جسری روان بود واز جملهٔ بدایع آنحضرت
قصر روانست وآن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند واستادان نجار اجزای آنرا
بر وجهی بیکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم بر آن می افتاد میپنداشت که تمامی او یکپاره است وحال
آنکه هرگاه می خواستند او را از هم میگشادند وبهر کشوری که میخواستند نقل میکردند ونردبان طبقه
اعلا آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد وهرگاه اراده می نمودند منقبض
میگشت واز مخترعات عالیهٔ آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت ولطافت بحد اعتدال گویا
کلی بود بر تارک حاشیه به گرد تاج گلی چی گردانند مشتمل بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت وحاصل
آنکه رقم دو هفت دو هفتاد و هفت است موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند وآن در عهد
اختراع یافته بود چون بدار الخلافه آگره نزول فرمودند وبنظر اقدس حضرت فردوس مکانی در آوردند آنحضرت
بغایت پسندیده واز جملهٔ مخترعات شریف آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج مشتمل بر دوازده قسمت
بوده هر برجی مشتمل برین چیزها که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود وخرگاهی دیگر مانند فلک
الافلاک که محیط فلک ثوابتست جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس از نقوش
مبراست این گاه نیز از نقش مبرا بود ومخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بود
وآن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوایر افلاک وکرات عناصر دایرهٔ اول منسوب بود بفلک الاطلس
بسفید رنگ واقع شده بود ودوم کبود وسیوم مناسب زحل سیاه وچهارم که برجیس است صندلی وپنجم که
متعلق بهرام است لعلی وششم که خانهٔ نیر اعظم است زرین وهفتم که منزل ناهید است سبز روشن وهشتم
که جای عطارد است سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج است وچون رنگ کبود را با گلگون امتزاج
دهند سوسنی گردد وسبب اختیار رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکمل نزدیکترست ودایرهٔ نهم که
منزل قمرست سفیدست وبعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار وهوا بترتیب مرتب گشته پس کرهٔ آب وخاک
انتظام گرفته وتقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود وخود بنفس نفیس دایرهٔ زمین را اختیار
میفرمودند وآنجا سرآرای خلافت می شدند وهر طایفه از گروه منسوبات سبعهٔ سیاره در دایره که بآن رای
آن وضع کرده باشد بنشستن حکم میفرمودند مثلا امرای هندی را در دایرهٔ زحل وسادات وعلما را در مشتری
دایرهٔ مردمی و در دوایر می نشستند باندختن قرعه که در هر جانبش صورتی نقش بر وضعی غیر مکرر مصور بود
نامودی میکشتند واز دست هر کس هر صورت بر می آمد بهمان صورت در آن دایره متمکن می گشت
مثلا اگر صورت شخصی ایستاده بر می آمد می ایستاد واگر نشسته بر می آمد می نشست واگر مضطجع بر می آمد تکیه کرده

و باعث مزید انبساط می شد و از شرایف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق
رنگی منسوب بکواکب آن روز است که مربی اوست چنانچه در روز یکشنبه خلعت زری می پوشیدند که
منسوب بنیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است که برین قیاس و از مخترعات
طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمتی میشد یکنوبت چوب بر طبل میزد و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه
بود دو نوبت آن کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی بغصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را
بفغان آوردی اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی آثار طبع مخترع این خضر بود و دو
لشان بدایع آفرین بسیار است و هوشمندان آگاه دل را جهت دریافت جوهر گرانمایه آنحضرت همین قدر
که ذکر شد بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته در شرح مقصود درآید پرتو انداختن سفر
عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مسافر شدن بآن عالم
برضای حضرت کریمی پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاه نونهال چمن آگاهی بجانب
رخصت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس
می گشت و برخلاف عادت پسندیده بر خویش این معنی را که منافی علم انتظام است مکروه داشته
مذکور مجلس عالی می شد درین ولا بذکر آن خوش وقت میگشتند همانا که بر بینشگاه باطن از غیبدان نقش آن
پرتو انداخته بود از آنجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام و حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی میفرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود مذکور می ساختند که فلان ملازم حسن
هرگاه خوابستان غزنین بنظر می درآید مرا میل مردن میشود و در بلوان میفرمودند که جوان دهلی
و زادات آنرا مشاهده میکنیم او بیاد می آید که چه خوش میگفت و در همان نزدیکی که متوجه ملک بقا شوند
ببعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات سحری غیبی گشت داده بود
و ملهم غیبی این رباعی زبان داد رباعی یا رب بکمال لطف خاصم گردان * واقف بحقایق خواصم گردان *
از عقل جفاکار دلفگار شدم * دیوانه خود خوان و خلاصم گردان * و هنگام خواندن اشک از چشم
حقیقت بین میریخت و تغییر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده می شد و دران نزدیکی که داخل
مخیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبی بخواب میبینند که
شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را برمی دارد و چون بیدار می شوند واقعه را با سمو والده انکه ادهم خان در میان
می آرند و آن جمع از معبران کار آن را طلب داشته استفسار تعبیر مینمایند چون از حضرت جهانبانی
می پرسند جواب میدهند که بلایی از سر ایشان دور خواهد شد و بعد از آن با آهستگی از قضیه ناگزیر خبر داده

تسلی

تسلی میدهند و همواره دران ایام سخنان می فرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه را گذاشتنی است
بمشام دوربینان آستانه عزت میرسید و جان مخلصان ازین شرحه شرحه می گشت از آنجمله در طاق
رواقی که آنحضرت می بودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند بیت شنیده ام که برین طارم زراندود است
خطی که عاقبت کار جمله محمود است * و در قرب انتقال افیون کم میکردند تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ما خیال کنیم
تا چند روز دیگر چنان شود که بدو سه حب رسد خوراک هفت روز جدا فرموده در کاغذی پیچیده بند کرده
خاص نمودند و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین و در روزی که آن اول منزل سفر ملک تقدس
و تجرد بود چهار حب مانده بود که طلب داشته بگلاب حل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد
و شصت و شش شاه بداغ و علمشاه بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و جفتی خان
و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میر بر و مولانا اسعد
با عرایض منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای روز بالای بام کتابخانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود
برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از احوال
مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد ازان جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب منتظر
طلوع زهره بود که منجمان استند که ملاحظه فرمایند و نیت عرض طوئیت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت
مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمناصب علیه امتیاز بخشند اوایل شام آمرزود خواستند که
بسعادت فرود آیند بر پله دوم رسیده اند موذن مسکین نام از آن بی هنگام بنیاد کرده حضرت
بتقاضای ادب بتعظیم اذان همانجا نشستن فرمودند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای
لغزنده داشت و در چنین نشستن داشت پای مبارک در دامن پوستین پیچید و عصای
اشرف لغزید از پای در آمده بسر در آمدند و شقیقه یمنی آزردگی تمام داشت چنانچه قطره چند خون از
گوش راست برآمد از آنجا که ضمیر غیبدان داشتند بجهته تسلی و نظام عالم در ساعت منشور
عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب شیخ جولی پیش آن نور پرورد اقبال فرستادند و او از غرایب
اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز بعضی از بارها فتهای دولت حضور حق فرموده اند که درین
روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد و همانا که ازین جهان درگذرد و تحقیق الهام که در
حضور اقدس بودند در اخفای این واقعه بآنکه کوشیده در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت
و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی نمودند و تا هفده روز
بوقوع عقل این واقعه جانکاه را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه مدبران عتبه خلافت

خضر خواجه خان و علی قلیخان لطف میرزا خضر خان هزاره و قند و قخان و قنبر علی بیک و اشرف خان و افضلخان که
در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت خواجه حسین مروی و میر عبدالحی بشرو خان و مهتر خان و بعد
از چند روز تردی بیک خان که نقش امر الاولی بر لوح خاطر می نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست
و هشتم شهر ربیع خطبه بنام نامی و القاب گرامی حضرت جنت آشیانی خوانده و ز کار در هم شده تدارک و تلافی
نمودند و بعالم و عالمیان بنغمات جمعیت جاوید رسانیدند هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظام این بودند
کامروا شده و هم کارگذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند نظم
اگر بود عالم رفت برباد ٭ گل صد برگ سوری را بقا باد ٭ و بعضی را این بیت را نقش بسته اند و شهرت
یافته بود نقل مجلسها گشته و از غرایب آنکه در همان هنگام که یکی از فضلای عصر ثانی را تاریخ جلوس این خدیو
زمان یافته بود و لیکن اگر کلی با نوشته شود اگر چه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و در ایام اختفای
این امر جانگاه یکبار ملا بیکسی لباس آن غفران مآب پوشیده بر بالای ایوانی که نشیمن آنحضرت بود
برآورده روبجانب دریا بمردم نمودند و طوایف انام کورنش کرده از اضطراب و تلخی که داشتند بقدر
اطمینان یافتند و چون این غایله مصیبت ظهور یافت شورشی عظیم و آشوبی قوی که لازمه این هنگام
بود خاست و اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خاطر اطمینان بواطن
کوشش بر عیان همت بستند و آنچه در این وقت تفرقه افزای بدست و دشمن باید کرد در حیز انکسار رجوع این تفرقه
آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند و عقد دولت آید قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام نیافته بود
فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدوق سلطنت مشرف سر خلافت عالم و عالمیان را
فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذوات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود
بکار در دایره و هم عقل و دوربین می گنجید که چنین زود از این جهان گذران بسوی اختیار فرمایند اما چون قضای آن
رسید که جهان آفرین عالم کهن را از نو طراوت بخشد و عالمیان را جهان بنازگی ترتیب داده که در بسیار زمان قرون سابقه
نبود لاجرم مقصد الطاف کامل عیاری بزرگ نهادی که افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر که
در چشم ظاهر بین دست آویز سوگواری و ماتم داریست اما در نظر بالغ نظران نگارشناس گنجینه سرور و
توانند بود چه از وجود با وجود این گوهر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق بدیع رفت و چار
سوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خدیو جهان بنقطه کمال رسید و اسباب
فرمانروایی این بزرگ منش سرانجام یافت قرعه دولت عظمی بنام این خداوند جهان آمد با وجود این آلات
معنوی چون طراز معنوی داشت اگر فرمانروایی زمان را بواسطه درست بینی و نیک طویتی در صبای

صوری

صوری داشتند بواسطه تبعیت اشرف که در آیین خردمندی از دست هر آینه این بزرگ زمانه تبعیت
این نور بر و رد عرض عین بودی و چون خلیقه پدری خلیقت گرامی ایزد بیچون که تا بعیت انبیا را
شایسته نیست و بر وجود دلی فرزندان جز بندگی با فرمانبرداری ایشان منزوی نشست قلم تحریر شده ناچار
مقدمه این جشن اقبال آن بود که فرماینده گیتی این جهان را بدرود نماید و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت
اولیای دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان مقرر شده
هر کدام بجای مقام خود شتافتند و تردی بیک خان که باتفاق ایشان در محبت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت
داشت و اسباب و ادوات سلطنت و در ایالی مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه
جهان پناه فرستاده و اظهار اطاعت و عبودیت کرده و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران نیز داده ملازمت حضرت
سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس
مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان حصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که
چون رایات اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه آنکه خان سایر ملازمان عتبه
دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس دریافته اند چنانچه ایما بی باور رفت و چون موکب اقبال
بسهرند رسید جمعی از ملازمان بادشاهی که بکومک شاه ابو المعالی تعیین شده بودند مثل محمد قلیخان برلاس
و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود و فرحت خان و خواجه طاهر محمد و لد میر خود و مهتر سنبول شربتچی
چون از صحبت بد مستانه ناهموار این جوان بی اعتدال تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی
را شنیده خود را بی رخصت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایات گشتند
پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه برآمده بود از شکوه رایات موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشیدند
و میر بوسف که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود مراجعت نموده بلاهور شتافت و چون بتحقیق پیوست که این دولت
بحضرت شاهنشاهی عنایت شده و آنحضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار جمعیت خود در کنار آب سلطانپور
بود رسیده ادراک ملازمت نموده و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در تجلیل خود
اشارت بنشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم شد از آنجا که میر شکار است جرعه دنیا شده بود
بعد از آنکه رخصت یافته بمنزل خود رفت و بنغمات وسعادت که نسبت میر بحضرت جهانبانی معلوم همگنان است
علی الخصوص بخاطر گرامی باشد در فرخجه چوبی شاه بحضرت جهانبانی هر بیگانه طرف خود دانی خورد و تمام جاهر
بود بید بمقتضای الوحشت واو نه پس بنظر این نسبت چون بخانه شما آمدم تکیه نمد برای من جدا جدا انداختند در دستار
خوان بیاری جمه علیحده برای من ترتیب داده شد آنحضرت که معدن دانش و مروت بودند به بیخردی او

تبسم فرمودند بحاجی محمد سیستانی که بپیغام آورده فرمودند که بگو نوره سلطنت دیگر است و قانون عشق
دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را با شما بود مراتب عجبی که در بنای این دولت تفرقه بنموده که کرده
آید میر انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه کوه شدند از استیصال سکندر که مانکوت و آنجه دبود نماید و چون
بنواحی سرهند موکب اقبال نزول فرمود قاصدی تیزرو رسید و بیرامخان از قضیهٔ افتادن حضرت جهانبانی
خبر کرد بیرامخان بیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی متوجه کلانور ساخت که روزی چند در آن خطهٔ دلکشا
اقامت واقع شود در نزدیکی کلانور نظر شیخ جولی رسید و فرمان عالی آورد و مقارن این حال خبر قضیهٔ ناگزیر بمسامع
اجلال رسید از استماع قضیهٔ جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت دوستداران است آن آنحضرت بظهور آمد
و آن قدر شکفتگی خاطر و برهمزدگی باطن آن مقدس نهاد در اردوی داد که از حیطهٔ خیال بشری بیرون باشد و بیرامخان
و اتکه خان و منعم آنکه بمقدمات دلاویز تسلی عبارت چون از فرط محبت بود آنچه او را سرمایهٔ تسلی می دانستند
باعث مزید اندوه میشد و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دلگرانی و توجه مبذول میداشتند
دار قوت هر کسی که رالجه از اصلاح عقیدت و هنرمندی دارد چگونه حسن تأسف و تألم میشود جای آنست که
درین باب در زمان سالف موجب خورسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات مقدس چنین
حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان جز محسوس نباشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند
و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود و این اهتدا وسیلهٔ شمول نورانیت و عموم گردد و اگر این معنی نبودی
بر وسعت آباد دانش و خداشناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشتی که تقاضای ایزدی بشکایات
در ابروی عبودیت بهم رساندی آخر بتایید عقل دوراندیش خود بمامن صبر خود آمده در تصدقات
و تبرعات که بمسافران آن عالم بقا سودمند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیه‌ها و تاریخها
گفتند از آنجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیهٔ آن غفران مآب ترتیب داد و این چند بیت
از آنست و میر عبدالحی این تاریخ یافته مصرع واصل حق شد همایون پادشاه ● مولانا مسعود حصاری این را
در سلک نظم آورد مصرع ای دای پادشاهم از بوم افتاد ● اما برسم خطی نام اقدس را بی الف نویسند و مولانا
قاسم کاهی این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید مصرع همایون پادشاه از بوم افتاد ● این تاریخ یکسال
کم است و تفاوت یکسال و دو سال در معمارات تجویز توان کردند در وفیات و جمع این مصرع تاریخ یافتند
مصرع وارث ملک جلال الدین باد ● کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانهٔ روزگار بیش از آنست که
بتحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی داشتند علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایه بلند بود و همواره با ارباب
حکمت صحبت میداشتند و ممتازان علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب سعادت بودند و آنحضرت را اراده

بستن

بستن رسد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده
بودند و توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از آنجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیمست
در خلال اوقات واردات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم می کشیدند و دیوان شعر
آنحضرت در کتابخانهٔ عالی موجود است و این چند رباعی از آن دیباچهٔ کرامت مرقوم میگردد نظم
ای دل کمی اضطراب در پیش رقیب ● حال دل خود مگوی با هیچ طبیب ● کاری که ترا با آن جفاکار افتاد ●
بس قصهٔ مشکلست و بس امر عجیب ● ای دل ز حضور یار فیروزی کن ● در خدمت او بصد دلسوزی کن ●
هر شب بخیال یار در من شستی ● هر روز بوصل یار نوروزی کن ● ای آنکه جفای تو بعالم علم است ●
روزی که ستم بغیر از تو سیم است ● هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ● مار جو غم عشق تو باشد چه غم است ●
الحمدلله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه که چون سلسلهٔ سموات تایید الهی و اعتصام قدسی دارد و یک سر این
سلسله پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر وجود شاهنشاهی بآیین تنقیح
و طرز اختصار بعبارت تازه که خامه آلود همچنان قالب انشا نشده انتظام یافت و بنگارش
این فهرست رفعت و عنوان دولت ابوالفضل سعادت پذیر شد و بسیار از رموز و نکات
جا بجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت که اگر آن حقایق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند
کتابی گردد و انتخاب لباب از مغز دانش بیت جامی ختم از خون خویش ● نه خم سر که کند سینه ریش ●
هست بهر نکتهٔ دقایق بسی ● تا نسنجد شناسد کسی ● اگرچه در نظر مخاطبان رسمی آنچه تا حال
از سرگذشت بزرگان گذارش یافت طفیلی و امانده سخن سرا بودم اما حقیقت شناسان انجمن تقدس
نیکو دانند که درین محمدت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام که بهر گز رسانید حرف بطفیل نیاورده‌ام بیان کرده
چند نقاب جمال مقدس شاهنشاهی کرده‌اند و در هر پرده وجهت هست بوده است حاشا کدام پردگی
یک حسن است که چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا نهفت در کرد این حسن جهان افروز روشنی پذیرفت
شعر داند از آنجا که سخن دانیست ● که این چه بود از سخن رانیست ● مرا که دل بکجا گردست بکجا
کجا خاطر بکوشش گراید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانچه دو شمشیر در یک میان آید و دو مقصود در یک دل
نگنجد پراکنده خاطر آن هر جایی را قیاس مکن که این بیدلان خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس را سزد
لیکن من سبب بیع را از فراخی حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی جلوهٔ خاص نمودند
و این رمیدهٔ حلقهٔ اسباب را بکمند ارادت در آوردند و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعان فضاله
ابواب سعادت را از نیک فالی این کس سرانجام می دادند جمال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر

این سلسلهٔ علیه نمودار گردانیدند تا عشق حقیقی این یگانه درگاه آلهی نگاشتن این داستان دراز سرگرم صحبت
هم هنگامهٔ سخن‌وری گرم شد و هم گلشن نکته‌پیرائی شاداب گشت و هم فنون زورگیری و رنگینی دلی این بادیه‌پیمائی
حقیقت رفت هم مراتب جمال معشوق حقیقی بپایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق بکمال عروج یافت
اکنون آنچه آنرا مجاز زبان رسمی استطرادی میدان سخن‌سرایی شد نوبت سخن بآنچه مهر درد و طائفهٔ مقصود حقیقی
شناسد در رسید امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم • بیت • کلکم که سروش زبان غیب است
گنجینه‌گشای کان غیب است • زانکس که نکته کند بتمکین • اضافه طلب کنم بتحسین •
این نامه سزای آفرین باد • ان شاء الله که همچنین باد • جلوس مقدس حضرت
شاهنشاهی براورنگ فرماندهی و جهانبانی • سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که
مظاهر حقیقت‌نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است وابستهٔ بفرمانروائی بزرگ
نهادی باید که بار عالم و عالمیان را بازوی تایید آلهی برسر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را بنیروی
کمال آگاهی بسامان و سرانجام تواند نمود شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت
از لوحهٔ احوال او فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت ببازوی ریاست او استقامت یابد
آیین چارسوی سلطنت بدستیاری فکر دوربین او رونق و بها پذیرد و درهای ناب که نقد خزانهٔ آسمانست
بسکهٔ عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای شب‌چراغ که صیقل زدهٔ مهرهٔ انجم است بتاج دولت او سربلندی
بیند چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و شش جهت مملکت از ماهچهٔ لوای او فر و تاب گیرد
طنطنهٔ کوس هیبتش عرصهٔ حوادث روزگار ستیزه‌انگیز را بستی و کوکبهٔ سپاه شکوهش عرصهٔ گرد آلود
جهان تاریک را مشعلهٔ بختی گردد فتنه را بآب تیغ جهانگشای بنشاند و برق حادثه را بسحاب خیر گرد
سای منطقی سازد پیش طاق درگاهش قطب‌نمای بادیه‌گردان آرزو گردد بارگاه آستانش قبله‌گاه
زمین‌بوسی گردن‌کشان بیگاه نخوت شود همتش بر آبادی خراب‌آباد دلها مقصور بود و طبع فیضش
بر جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفطور باشد محبتش در نهانخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن سازد
و دعایش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام کند بلکه صفوف نبات که جلوه‌نمای مقام نباتند
از چشمه‌سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضهٔ او نشو و نما یابند و صنوف
جماد که ثابت‌قدمان مقام ایستادند هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبهٔ
وافر بردارند • نظم • همین نه جانور از دین و داد تاج‌وران • بامن و عیش گراید بزیب و فر گردد •
بنوبهار عدالت و عدل زسنگ سیاه • گیاه نخل شود نخل باور گردد • فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین •

که خاک

که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد • چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق
این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت و تباشیر دولت و سعادت از آغاز
طلوع صبح ولادت او می‌تافت و لوایح مشکبار جهان‌آرایی از عنفوان صغر مشام ادراک عارفان انفس
و آفاق می‌رسید و شکوه جهانبانی از لوحهٔ پیشانی او میدرخشید و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او
به بلندی می‌شتافت آثار تخت‌نشینی از اطوار نشست او پیدا بود و رقوم خاتم فرمانروائی
از خطوط دست او خوانده میشد زمانی که افلاک در چندین دوار انتظار آن می‌بردند رسید و دوری
که انجم در چندین قرانات فرصت آن می‌جستند ظهور یافت انتظام‌بخشان سلسلهٔ کون
و مکان ندای بشارت در دادند نوید رسانان سکنهٔ زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال
گشادند • شعر • کای گهر بخت بنام ترا • دور شهنشاهی عالم ترا • گوش فلک باز بی کوس تست
تخت هواخواه قدم‌بوس تست • بر سر او تاج شرافت تراست • خصبه خود خواه که خلافت تراست • در هنگامی که سلطان جهانبانی گردون
برج سعادت حوت رسیده نظر عالی بر بیت الشرف انداخته بود که تخت چهارپایهٔ حمل را بجلوس سعادت
منور سازد و غبارآلودگان خط خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند بر تختگاه چمن سایبانهای
اشجار سایه‌افکند شوند و خسرو گل با تاج صدبرگ مرصع بالعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس
فرماید و مرغان خوش‌آواز چون خطیبان جلوس پادشاهی طیلسان شعبه بردوش و پوستین
قاقم در آغوش بر منبر صدپایهٔ چوبین خطبهٔ شوق بلند کنند سرو و صنوبر برایستادگان
روبند سر تعظیم فرود آورند و شمشاد و عرعر کهن‌پیران آرزومندند ببرگ و نوای
جوانی رسند سبزگان شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در پوشند و خردان لاله
و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجید آواز کوس رعد بر تارک غیلان ابر غلغله در هفت اقلیم
اندازد و صیت گوهرافشانی نوبهار صلای عام بچهار رکن عالم در دهد نسایم فیوضات ازلی
از جهت عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق ازهار خلافت آلهی بنازکی شگفتن گرفت
ماه جبههٔ نیاز بسجدهٔ شکر سپرد و بکف الخضیب نور مجید قطب و دیدهٔ فرقدان را
بمیل زرین شعاع سرمهٔ سفید میکشید مهندسان رصدبند و مجسطی‌گشایان فلک‌پیوند که
باسطرلاب دانش رصد کواکب دولت بودند اختراع رائحهٔ جهانبانی از صحایف زیج آسمانی
نمود لاجرم بتأیید الطاف ذوالجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال • شعر •
بساعتی که آسمان بر او سجود کند • در عیدگاه خط دلگشای کلاه نو • که باد اقبال هر در دهر دور جشن عالی

ومجلس والا که زینت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب داده‌اند نظم دل افروز حسنی شد آراسته
درون و برون هر دو پیراسته • نمودند در پیش این سبزکاخ • بساطی چو میدان همت فراخ •
سراپرده‌های مکلل کلاه • کشیده برو روده‌ی خرگاه • گران در گران فرش آن سرزمین •
پرند خطا بود و دیبای چین • ز بس سایبانهای زرتار • هوا بود چون پرده‌ی زرنگار •
فلک را گرفتند در زر ناب • که خورشید بیند در چشم بی‌نقاب • ز بس نکهت بزم عنبر سرشت دود •
فلک نافه‌ی مشک بود از بخور • بزرگان درگاه برخواستند • عروسانه تختی برآراستند •
که دوشیزه‌ی سلطنت را بعقد • بشاه جوانبخت بندند عقد • دو عالم بیکجا فراهم کنند •
بپیوند جاوید محکم کنند • زمان می‌دهد مژده در پرده ساز • که ای تخت با بخت دولت نیاز •
شهی می‌کند بر سر تخت جای • که خواهد شدن تخت ازو سرنمای • کسی می‌نشیند بر اورنگ جاه •
که خواهد با بخت بردن پناه • آنگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی قریب بنصف النهار جمعه برویت دوم
و باعرا وسط سیوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سیوم قمری دهم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهار
صد و هفتاد و هفتم یازدهم تیرماه قدیمی یزدجردی سال نهصد و بیست و پنجم چهاردهم شباط ماه
رومی سال یک هزار و هشتصد و شصت و هفتم آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در کرد
تاج مشکین بر سر دولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آواز مبارکبادی
از شش جهت برخاست منبر آسمان منظر بخطبه‌ی اقبال سربلندی گرفت و درجات رفعت
بمحامد و معالی ارجمندی یافت بیت ایزد کنون بفرق خدیو جهان نهاد • باری که پیش ازین بسر آسمان نهاد •
آن را که در نهاد بود قوتی چنین • بار دو کون بر سر او می‌توان نهاد • شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید •
بنهاد بار از سر دخت بجان نهاد • هر چند خطیب بصورت پایه پایه فرود می‌آمد اما در معنی مرتبه مرتبه
بلندی می‌شد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز شد و بنام اشرف اعلی گوهر برگشت
کلبانگ دعا از چپ و راست برخاست و نوای تسلیم و رضا بی کم و کاست برآمد پیرایه‌بندان
کارخانه‌ی سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب را در زر گرفتند و گنجینه‌داران بارگاه خلافت
از یمین و یسار گوهرافشانی و زرپاشی کردند بیت ز یکطرف زر و از یکطرف گهر می‌ریخت •
که طبق طبق زر و سیم بر سر می‌ریخت • همان روز طغرای فرمانروایی بالقاب حضرت شاهنشاهی
رفعت یافت و منشور شاهنشاهی کارگشایی بختم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام
آن روز جهان افروز که فی الحقیقه نوروز بهار دین و دولت بود سکه‌ی سلطنت در دار الضرب

اقبال

اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود بعیار عدل او کمال یافت بیت چون سکه بنام شاه ابرسته [?] شد •
در چشم ستاره قدر ماه کاسته شد • دینار بسرخ رویی او برخته گشت • درهم بسفید رویی آراسته شد •
زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن روزگار ریختند و بنفس نفیس گنجینه‌های انعام در کنار
آرزوی عالم افشاندند صدای نفیر شوق و سرور تازه شد و کوس عیش و شادمانی بلند آوازه
گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت رسید تخت مربع نشیمن
انجمن رفعت شد تاج سربلندی جاوید سرافرازی یافت نگین بطغرای جلال رسید چتر
سایه‌ی دولت بر آفاق گسترد لوا طراز نور علی نور یافت کوکبه را کوی مراد در خم چوگان آمد تیغ در
خلوتگاه نیام آرام گرفت خنجر از نبرد آسود کمان از کشاکش روزگار نجات دید تیغ از جنگ
دودی اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته بلطیفه سر سلطنت گفت
بیت دارم خطاب خطبه سرای موقتش [?] • بیت و بلند ساخت اندیشه منبرم •
شایسته بی‌بها گهرم گنج شاه را • لیکن نه گوهری که بگیرند در زرم •
جهان که آهوی رام حشمت شکاری این بیشه است صید دولت او شد بنفس افتخار برآورد که بیت
طالع مرا چو بسته بفتراک دولتش • کس چون گمان برم که شکار محقرم • اقبال که سپهسالار
جهان سلطنت است شکرگویان تعداد نمود بیت گر خاک بر گرفته خاقان اعظم
بر آسمان کشیده دارای اکرم • در حضرتش بظاهر و باطن مکرمم • و ز صورتش بصورت و معنی توانگرم •
از فیض او ستاره همه سیر کنشم [?] • و ز بزم دستان همه لب بر ساغرم • دولت که رنگامیز صورتخانه گیتی است
بر سر یکی زنگی آمده زبان برکشاد که بیت رخسار من ز حال دو رنگی منزه است •
الماس ابیضم من و یاقوت احمرم • باغ قریب چشم ملک نقش منظرم • عطر دماغ روح قدس دود مجمرم •
تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش • مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم • آسمان منطقه بنجوم بر میان بسته
رقص کنان آواز برداشت نظم دارم نطاق چاکری و طوق بندگی • در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم •
فتحت بر جنود فی الف صف مرا • کز خیل بندگان خدیو مظفرم • سعادت که هواخواه دولتخانه
سلطنت است عرض حال کرد که بیت هر بامداد قبله‌ی من آستان اوست • کز سوی آفتاب شرف رو بخاورم •
آید مگر کلید عنایت بجیب من • بر آستان سلسله بر پای چون درم • جمیع سران و سرداران لود سپهسالاران
و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر پاک آن والا دودمان بیعت کردند و پیمان
خواهی مؤکد بایمان آلهی ساختند اعتضاد دولت قاهره بیرامخان خانان بالتفات اشرف

وکیل السلطنه شد حل و عقد خلافت و رتق و فتق جنود منصورت برای وافی رویت و کفت کافی
درایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر بزرگان سلسله چغتای چه از انجاعت
بشرف بساطبوس حضور استسعاد داشتند و چه از آن سپه‌کشان که در اطراف و اکناف
بضبط ولایت و فتح ممالک تعیین بودند هر یک پیش از فراخور حالت استعداد بعنایت پادشاهی
خاص شده بترتیب اختصاص یافت تصویر زایچه طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی
صورت زایچه جلوس اقدس نقش پذیر پرگار صدق و رقم آرای خامه سداد ساختن از لوازم وقت است
تا بینا دلان را مستوجب مزید روشنایی گردد و کوته‌بینان را چشم دوربین بدست افتد بلکه
مرده دلان را جان بخشد و جانداران را جان جهان بین کرامت فرماید بیت
زایچه طالع هست این * جدول اسرار الهیت این * لایحه دولت لوح مراد *
نو گلکه دانش و فهرست داد * کوکبه کوکب عز و علاست * کون و مکان را بسعادت صلاست
* دیده برین لوح ازل باز کن * بر دو جهان تا ابد ناز کن *

دراختیار این طالع مسعود سعادت مطالع بدایع لطایف مخلوط شده اول آنکه در وتد
عاشر که بیت السلطنه است تیر اعظم افاضه نور می‌نماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت
صلاح خانه عاشر است و آنگاه چنین صلاحی که بتقدیم آن نگارنده کتب شده باشند و امام ابو المحامد
غزنوی که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده که رواست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند

تا وتد

تا وتد عاشر اسد افتد که خانه تیر اعظم است والمنة لله که اینجا تیر اعظم خود در بیت عاشر ناشر
انوار سعادت و اقبال آمده نظم شاهی که مراد بخش امید بود * رخشنده دلش بنور جاوید بود *
چون پرتو او جهان نشاز درخشان * آنرا که مربی چو خورشید بود * خانه دوم که خانه مالست سرطان
اتفاق افتاده و تیر اصغر که صاحب خانه است و در خانه یازدهم که خانه امید است
فوق الارض وقوع یافت دلالت کند بر آنکه مقالید خزائن و کنوز عالم بی سابقه مشقت
بدست گنجور اقبال او در آید و خانه سیوم که تعلق بخویش پیوند دارد اسد است و صاحب او تیر اعظم
در وتد عاشر جمیع اقربا با مور احکام سلطانی و محکوم اوامر شهنشاهی باشند و خانه چهارم
سنبله که آنرا وتد الارض خوانند و منسوبست بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که
بیت السفر است دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانه پنجم میزانست که
خانه فرزند و عشرتست و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرفست شرف
اوست دلالت کرده بر آن که فرزندان او سعادت پیوند بعطوفت شفقت پادشاهی
قرین باشند و در سایه دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور
بزلال افضال لبالب باشند و قوائم سریر از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گشایند خانه
ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراضست صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده
علامتست بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان وفادار و خدمتکاران جان
سپار مشتری اگرچه در قوس است اما بحسب تسویه البیوت بخانه ششم شعار سعادت
جاوید می‌کند خانه هفتم قوس و وتد غاربست نظر طالع و آن خانه اعداست چون بحسب تسویه
البیوت از کواکب سعد خالیست هر معهودی اعدای دولت ابد قرین دلیلست قوی
خانه هشتم جدی است متعلق بمواریث و صاحب خانه سیوم دلیلست بر آنکه سعادت موروثی
قرین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوبست و عطارد که صاحب طالع
است آنجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضه انوار دانش می‌کند و مخبر است
از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر موافقت آن ستقویت دولت
بیت شاهی که بعقل ذوفنون خوانیش * در راه خدای رهنمون خوانیش * هرچند که سایه خدایند شهان *
او نور خداست سایه چون خوانیش * خانه دهم حوت که آنرا وتد عاشر خانه سلطنت و امهات
تیر اعظم و زهره و مریخ آنجاست همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب شوکت و ابهت

صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی درجات دولت او بمراد رسند خانهٔ یازدهم حمل منتسب با حبا
و اصدقاست بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر مربع التسییر زائد النور آنجاست بهر امید که بخاطر
اقدس رسد بزودی و بهبودی بر آید و دوستان بوسیلهٔ این دولت عظمی کامروا شوند خانهٔ دوازدهم
ثور است و آن خانهٔ اعداست و از کواکب خالی افتاده و مریخ از دهم ناظر دشمنان دین و دولت
به صمصام بهرامی خون آشام شوند نیر اصغر در حمل که خانهٔ شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن
تصریح کرده اند در زایچهٔ جلوس اختیار قمر که واسطهٔ افاضهٔ انوار است از اجرام علوی بر اجسام
سفلی بحمل باید و این حسن معتبر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارند و خداوند عاشر در هفتم
وقوع یافته و خانهٔ طالع هوائیست و اینها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و برفزونی عظمت
تحقق دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق بیعتست در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت
دارد خداوند عاشر صاعد سمت روز بروز مملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشند و بعضی از بیت الطالع
خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلالت ساطع است بر کشایش کار
بطرز نوع مبسوط و افزایش دولت بنیل مقصود و شرح لطایف این زایچه و بدایع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ
تقریر بیرون است دقایق شناسان جداول آسمانی درجات دانان صنایع سطرلاب دانای بزیج فطرت
و تقویم فطنت می دانند که از زمانی ابتدای جنبش افلاک شده انتظام عالم ناسوت که لب لباب
آفرینش است با هتمام اجرام تعلق گرفته اینچنین ساعتی بزرگ بزرگی بخش که چندین سعادت ابدی
در ضمن آن مطویست معلوم که چند گذشته باشد و یکی از منتسبان سلسلهٔ نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته
بیت از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد ❊ و ز سکهٔ عدل کارها چون زر شد ❊ بنشست بتخت سلطنت اکبرشاه ❊
تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ❊ و مصرع جلوس خداوند عالم پناه نیز مشعر برین سال سعادت انتظام است
و عبارت کامبخش نیز تاریخ این زمان سعادت توامانست مولانا نورالدین ترخان نگاشتهٔ خامهٔ ضراعت نموده بود
ذکر وضع جدید تاریخ الهی از مبداء جلوس حضرت شاهنشاهی بر ضمایر صافی درونان انصاف پذیر
پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکنون رفته که نظام سلسلهٔ عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ
صورت نبندد و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتاریخ سنین و شهور تخصیص و تشخیص یابد
و سنت ازلی چنان جریان یافت که بعد از چندگاه امری عظیم را مبداء تاریخ سازند و احکام و معاملات
دینی و دنیوی را بران مبتنی و چون جلوس اشرف از فراوانی و فرخندگی و افزونی بجستگی سزاوار آن بود که
غرهٔ وجه هر اوقات بی غایت و مقدمهٔ ظهور سعادات نامتناهی میگردد با الهام ربانی که در ضمیر قدسی

حضرت

حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود بموافقت رای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ
قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند این سردفتر سنین و شهور را مبداء تاریخ جدید ساخته نوازش افزای
آسمانی و آسودگی گشتند و چون نوروز جهان افروز مقارن و متقارب جلوس اشرف از جلائل
نظر است ترتیب نیر اعظم این کبری را که هزاران فتح در ضمن آن چهره گشاست عنوان آثار نوروزی
و دیباچهٔ فرخی و فیروزی دانسته مبداء تاریخ گرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند و مدار حساب
بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالقای ربانی این
این تاریخ گرامی آلهی موسوم ساختند و دبیران سعادت ارقام در صفای شیر و دفاتر ثبت و رقم
گردانیدند و اسامی ماههای این تاریخ را همان اسامی مشهور متعارفهٔ فارسی معتبر داشتند و بلفظ آلهی
مزیل گردانیدند چون فروردین ماه آلهی اردیبهشت ماه آلهی و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف
فارسی گذاشتند بدین ترتیب اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد دیباذر
آذر آبان خور ماه تیر گوش دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبادین ارد اشتاد آسمان زمیاد مار
اسفند انیران و چون در بعضی ماهها روز سی زیاده بود آنرا روز و شب نام ذکر دند و بمیامن
توجه شاهنشاهی اقتضای آن فرموده که در سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد لاجرم
هر سال مسمی بنام یکی از ماههای آلهی ساختند چنانچه سال اول را سال فروردین آلهی و سال دوم
اردیبهشت آلهی و عمده مؤسسان این تاریخ قدسی علامة الزمان افلاطون الاوان امیر فتح الله شیرازی
الملقب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد اگرچه اساس
این تاریخ در سال نهصد و نود و دو و اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس همه حوادث و وقایع
و واردات بر تاریخ آلهی خواهد بود و ثبت این واقعهٔ شریفه در سال جلوس لایق نمود امید که چون
دولت اقبال این سلسلهٔ ابد پیوند از سفشفهٔ آلهی است فروغ این دودمان عالی هزاران سال جهانتاب
و جهانگیر باشد و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک
بگذرد و نقل فرمان جهان مطاع از تحریرات راقم این دیباچهٔ سعادت ابوالفضل است و بعد از تاسیس
این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بوده اینست فرمان جلال الدین
محمد اکبر پادشاه غازی درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که یک قرن از جلوس
نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و آغاز ابتسام حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی مطاع بنوع ارتفاع
یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب

طبقات بتواتر تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والای معروف
آنست که کافه انام از خواص و عوام که بدایع وقایع غیبی اند در ظلال امانی منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات
گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و ربقه عقیدت خود را
از قلاده تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بر آن زده اند و در جمیع ادیان
مآثر قباحت و وقاحت آن بابلغ وجوه ادا می نمایند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف
گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی برهان و دلیل قدم ننهند و در مشارع مقاصد خود
نقیرا و قطمیرا الی اضاءت حجت شروع ننمایند و صحیفه صابت پذیر استکمالا و تکمیلا همواره در حقایق
علم و دقایق حکمی نظر می اندازند و بعنایت و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیله الهامات و واردات
مستفیض و مستفید است و آثار سلف خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفای عقیدت
محفوظ و بهره مند درینولا چون عبور بر تقاویم متعارفه اهل هند که بزبان این طائفه پتره گویند
بفتح با موحده و سکون تاء مثناه فوقانی و فتح راء غیر منقوط و هاء مختفی افتاد و درین اوراق کلپتره
مشاهده نمود که مبداء شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان افزایش ظلمت
و آنرا که بزبان هندی کشن پچه گویند و این سیه باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت
و ضلالت ابتدای ماه بر ظلمت نهاده و با آنکه بطلان بمحض این عمل بی ما حصل و عدم استناد
آن بدلیل روشن تر از آنست که باستدلال احتیاج افتد و از مهره متدینین این طایفه چنان بمسامع
عز و اجلال رسید و مطابق کتب معتبره قدیمه خود بنظر صواب بین در آوردند که مبداء شهور قمری
پیش قدما از ابتداء روشن شدن این جانب ماه که بجانب ماست بوده که آنرا بلسان ایشان شکل
پچه نامند و از زمان بکرماجیت بواسطه شروع ناعتدیان و وقوع هرج و مرج این روش پسندیده
متروک و مهجور شده است و معقولیت اول آنکه ماه را از ابتدای ظهور نو کنند از اجلی بدیهیات
بنا بران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و منجمان کل ممالک محروسه مدار
تقویمهای خود را بر طریقهای شکل پچه نهند و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تبریک تقویم را
بمهر اشرف و اقدس مزین فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم بساط
قدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست
اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود بنوعی که اصلا مجال منازعت نباشد مثل آنکه
شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرده یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه

قرار

قرار داد تا مبداء معین نباشد تعیین این مدت متعسر بل متعذر خواهد بود و پیداست که هرگاه از
ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور
اهل عالم گشودنست و بر واقفان مواقف اخبار ظاهرست که از مبادی احوال تا غایة الحال دأب
سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای
سعادت اقتباس تجدید می ساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات
می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احباب نزدیک
بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجردی که
از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه مسطور و مزبور است و نوشتن و گفتن آن در خطابات و
مطالعات بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس که مدار معامله بر ایشانست بسیار مشکل و ایضا در
ممالک محروسه هند در تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتداء حکومت لچمن سین
است و از آن باز تا حال صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکن سالباهن
الحال یک هزار و پانصد و شش سالست و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارفست که
الحال یکهزار و ششصد و یک سال شده است در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشند
از ابتدا میکنند و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقایع دانشوران آن تا راست
و مشخص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حقی اساس نیست اگر بمقتضای عموم
رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخ مجدد شود که اسامی خلایق در آن باشد و هم اختلاف
تواریخ هندیه مرتفع گردد و هر آینه مبرات و حسنات این رای جهان آرای رفیع الدرجات خواهد بود
و در کتب معتبره و زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورگانی مصرحست که مبداء تاریخ ظهور
امری عظیم گردانند مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک الله و تعالی که درین
سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر
فتوحات و تاییدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان دارد اما
اگر آن حضرت مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که از اکبر نعم الهی و اعظم آلای
نامتناهی است که از آن هنگام سعادت انجام امروز بیست و نهم سال شمسی است و سی ام قمری می شود
فرمایند هر آینه بوسیله این امر خیر همه مراسم شکرگذاری تقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد
طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشد و ایضا در ضمن این عمل خیر کسانی که رفیع المکان

تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکهٔ معظمه بمدینهٔ محترمه بواسطهٔ استیلای
اهل عدوان که محل شایبهٔ توهم نقصان علیل الغطاء قلیل الکیا بدست لازم نمی آید چنانچه در زمان
ملک شاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود و کار باین درجه مشکل نشده بود
بجهة آسانی تاریخ جلالی وضع نمود تا طایفه که در معاملات کار برین مشکل شده باشد باین وسیله
از آن صعوبت بر آیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ما وراء النهر و خراسان و عراق
و غیرها ساری و جاری است و تمسک متشرعان روزگار و متدینان هر زمان بان تقاویم رایج
بنا بر تکرر التماس این جماعه و مراعات خواطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ
یافت نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبدا تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و شادمانی
کشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه
دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند این تاریخ جدید را ضمیمهٔ آنها ساخته
ارباب سیر کتب بند و در تقویمهای هند که تواریخ مختلفه آنها خصوصا تاریخ بکرماجیت که اساس آن
هند
برسمی بود آن تاریخ مجدد قلمی نمایند و تاریخ متنوعه آنها بر طرف سازند و چون در تقاویم متعارفه
سالهای شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد و چون دانشوران
ملل و نحل بجهة شکرگذاری و سپاس داری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرتبات
روحانی بجهة سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است
اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و در آن ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای
مراسم خضوع و خشوع بجانب کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات و زبدهٔ طاعات است مساعی بتقدیم رسانیده
غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایدهٔ تفضل و احسان کشاده ابواب عزت و کامرانی را
بر خواطر مکروبه و بواطن محزونهٔ اخوان زمان و ابنای روزگار کشوده انواع بر و احسان نموده اند
بنابرین بعضی جشنهای عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور خواهد پیوست و از چندین هزار
سال در بلاد مشهور و معروف است سیما درین هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق پژوه
آیین بوده است و درین دیار بواسطهٔ بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهة ابتغای مرضات الهی
و اقتفاء آثار قدما آن ایام مسرت فرجام رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد
و قری بوجه اتم در طریق احسن تاریخ گردانند و در تکمیل معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه
نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد نوروز و نوزدهم فروردین ماه الهی سوم اردی بهشت ماه الهی ششم

خرداد

خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی چهاردهم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی
دهم آبان ماه الهی نهم آذر ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه
اسفندارمذ ماه الهی تحریرا بالامر المطاع ذکر اعاظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام
جلوس ابدقرین حضرت شاهنشاهی در آن هنگام خجسته که روز ولادت دولت و سعادت
و زمان ظهور عیار نقد عقیدت بود میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن ابوسعید
بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود و ولایت کابل و غزنین و سایر آنحدود از مندکوره تا آب
سند که بنیلاب شهرت دارد بهوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمرهٔ سرکردهای این دولت ابدقرین
بداد و عدل ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا و محمد رایت سرادق عفت بجس خدمت
در آن دیار آسوده حال بودند و قندهار با توابع و لواحق که بجاگیر بیرم خان طراز اختصاص داشت
باهتمام شاه محمد قلاتی که علم شجاعت و تهور افراخت از حوادث و فتن برکران بوده مورد امن
و رفاهیت بوده داد دهان دار الملک دهلی سابقا بقلم تفصیل گذارش یافتند دار الخلافه آگره و آن
نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل بتدبیر علی قلیخان شیبانی
بود و سرکار کالپی بسرداری عبد الله خان اوزبک انتظام یافت و امنیت بخش حیوات ملازمان
تردی بیک خان بودند و قیا خان در کول جلالی و آنحدود بوده و لوازم خدمت بجای آورد و حیدر محمد
خان دیوانه بود اجرای احکام پادشاهی مینمود و بنازکی هنا شیر عاطفت بهر یکی از ملازمان درگاه
معلی شرف صدور یافت که هر کدام را بنوازش خسروانه عز امتیاز بخشید محال جاگیر برقرار گذاشتیم
تا عیار اخلاص و نیکوخدمتی هر کدام بظهور آید آنزمان در خور خدمت والای شاهنشاهی
بمراتب و مدارج کمال خواهیم بر آورد و هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن
میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز آنحضرت
نظارگی نباشد چه وجه نیت دوراندیش حق گزین آن بود که در لباس بی توجهی دنیا عیار مردم گرفته
اندازه حال هر کس که بهترین وجهی به پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد تا حوصله کوتاه آن مردم تاب
دریافت کمالات قدسی نداشت ناگزیر بجهة آسودگی جهانیان چنین بسر میبردند یا برای آنکه
دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبار آلود خود را از بداندیشی گوهر والای قدسی فارغ ساخته
در تبه کاری خود مشغول شوند یا برای آنکه چون نظر دوربین آن بکمین خلافت ملک بی ختهای
معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند یا بجهة مصالح دیگر که بالغ نظران و دوربین

بسر وقت آن توانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی بیرم خان سپرده خود با مری چند که
بر دو کمال آنحضرت توانند شد و ظاهر بینان پی دقایق آن نتوانند برد و استغال داشتند
گرفتن شاه ابو المعالی و بزندان تادیب بند کردن چون مشیت آرای ایزدی که انتظام بخش
صوری و معنویست خلعت سلطنتی را خواهد بدامن بقا پیوند و بطراز ثبات مطرز سازد
رخنه گران ملک و فتنه سازان روزگار را بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن براندازد و ازین
شورش انگیزان آشوب پیشه امری چند بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد
و مصداق این معنی است که در آغاز صبح دولت ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق
افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی سربلندی یافت و اورنگ سلطنت
بعز عظمت آنحضرت پرتو سعادت تمکن گرفت و مدهوش باده وهمی و خیالی شاه ابو المعالی که از
خود پرستی حسن پرستی بیاجوهر دماغ او پریشان شده بود و پای اعتدال او از مسلک ثبات رفته
چنانچه ماجرای آوازه آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بدروزگار جابجا گزارش
یافته کلک تفصیل شده و درین هنگام که فرمانروای زمان بشاهراه عالم بقا شتافت و گیتی خدیو دوران
با چندین جلباب خفا و حجاب استتار از شورش و آشوب دلهای ارباب تجرد دامنی متعلق جولان
این خمار آلوده باده دیرینه و رقم خوان تقویم پارینه را اندیشه های تباه پریشانتر ساخت و سودای
مالیخولیای سروری پیشه مرکب فساد دماغ و تهییج مواد جنون او شده بود سکر گزید و از نو
نیش عقرب خورد و نیز بعضی از کهنه عمله دنیا که از بدنهادی خیر و صلاح خود نبینند حاشا حاشا
بلکه خیر و شر خود در اندیشه تباه نگذرانند از تیره رایی و کور باطنی حق از باطل نشناخته از اسباب
مزید بدمستی او بودند و همیشه دارو بیهوشی در باده غرور او میریختند در میان بیرم خان
خان خانان که زمام مهام کارگاه سلطنت بدست کاردانی خود گرفته اسباب امور بود از حد معنی
که بعد از جلوس ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد زنجیر زنان این بدمست دیوانه بود و شرح این
سرگذشت آنکه چون این شعله حس را دود سودا در سر پیچید و کله گوشه شورش از باده غرور کج شد
آثار خیالات فاسده ظاهر شدن گرفت و احتمالات از پرده دوی بدیدن بدید آمد روز
سیوم از نوروز جلوس اشرف در هنگام ساعت دلکشای محفل عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی
بدولت و اقبال بر اورنگ سلطنت نشستند و سران و سروران جهانگشای بآداب خدمت جابجا
ایستادند و این بدمست را پیش از آنکه این محفل ارباب هوشمندان منتظم شوند پیغام فرستادند که

جشن عالی

جشن عالی انعقاد یافته و مهمات ملکی و مالی در میانست و آمدن ایشان ضرورست خود بدست
عذری چند بدتر از گناه بجهت خود تمهید نمود از آنجمله من هنوز از تعزیت بر نیامده ام و بر تقدیر آمدن
سلوک حضرت شاهنشاهی چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست و امرا چون پیش خواهند
نمود چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت قرب که
ببساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نمود و آمدن خود را بشرطی
چند از دور کار که چون سودای خام او ناپخته بود مشروط ساخته خاطر نشد و بجانب دست راست
حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد که مائده نعمت و سماط افضال گسترده شود
چون شاه ابو المعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچین که از جابک دستان قوی بازو
بود بدستیاری اقبال تیز دستی کرد و از پس او در آمده هر دو دست او را گرفته دستگیر ساخت
و دیگر ایستادگان پایه سریر والا نیز درین خدمت با او همدستی کرده کار از پیش بردند شاه
ابو المعالی از فرط حیرت بی دست و پا شد و سررشته طاقت از دست داد و مردمی که همراه او بودند
چون اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش از مصلحتی
فراهم آمده بودند همان روز بتازگی در اعداد بندگان آمده مشمول عنایت پادشاهی گشتند
و اول نخجیری که در دام اقبال افتاد او بود در آیین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را از آن
جهة مستحسن داشته اند که عیار شوربختان فتنه انگیز گرفته شود چه آدمی که طلسمیست بدیع نما
و معماییست بس مشکل که به بسیار ناخوشی که از و بظهور آید بعدم خانه نباید فرستاد که این بنای
عالی نهاد جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد بنا بر آن دانش پیشه های انتظام بخش در انهدام و انعدام
این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند که شاید سررشته پیوند گردد اما که حقیقت بدگوهری و بدی درونی
و شورانگیزی و فتنه اندوزی او بارها بامتحان رسیده باشد بند خانه زندان را بوجود و آلودن سزاوار
کارآگاهان هست لیکن ایزد جهان آرای چون پیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کمال رحمت و سعه
خود فرموده است سررشته تدبیر از دست چنین خیراندیشان گسسته اسباب الفای این
جوان معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند تا در عبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت
فهمی داشته باشد بظهور نیاید اگرچه در پیشگاه استار کوشیده می یا جمهور انام لطف نموده است
لیکن چون لطیفه بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیامد این دیوانه فتنه
انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و مقصدیان این خدمت او را بپهلوان گل گز عسس لاهور

سپردند و آن معامله نا فهم از بی پروایی یا بد اندیشی در نگاهداشت آن بدست فتنه اندوز احتیاط
نکرد تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید ساختند
پهلوان از بیم بی ناموسی زهر خورده از زندان جسمانی خلاص کرد و منعم خان که فرمانروایی کابل بدان
برای رزین او مفوض بود باستماع این خبر خوشحال شده میر هاشم برادر میر ابوالمعالی را که بهمه دو غوی بند
و ضحاک و غیر آن بجایگیر او مقرر بود بلطایف الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح
دولت بود و از سوانح عشرت افزای این وقت از سال منشور اقبال است برادر الامن کابل چون خواطر
قدسیه اولیای دولت از مهمات ضروری این حدود فراغ یافت استیصال اسکندر که در کوهستان
سوالک بسر میبرد و این یورش دولت انتما در اصل از دار الملک دهلی بجهة آن بود بر پیشگاه همت
شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس با حضرات بیگمان می فرمودند و نیز اولیای دولت
برای دل نهاد برادران جانسپار که بنازکی در هند در آمده قرار دادند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان
درگاه را بکابل باید فرستاد تا اول حضرت بیگمان و ناینا اهل و عیال سایر ملازمان عتبه اقبال را ازودی
در ممالک وسیع دلکشای هندوستان آورند تا بثبات قدم و رزیدن مردم از اندیشه رفتن ولایت
که خو کرده اند فوری باز مانند بنابرین اندیشه انبساط بخش محمد قلی خان برلاس و شمس الدین محمد خان
اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با سباب
و هدایای کرام بجهة تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند روز پنجم از جلوس ابد قرین لشکرها
در سایه رایات ظفر آیات که مطلع صبح فیروزیست حشمال عنایت فرموده با آیین شایسته
بجانب کوهستان سوالک که آنرا هماچل نیز گویند نهضت عالی فرموده اند آغاز سال اول الهی
از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول چون روزگار بسلطنت معدلت
افروز این نوبرور آلهی رونق گرفت عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان
و شکرگزاران انبساط ربیع کردند و ملک صوری و معنوی رونق گرفت و صفای دیگر یافت بهار
خان و تخم مبارکبادی آمد و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه
بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت و سه هلالی نوروز جهان افروز شد و سلطان
خاور بارامات عالم آرای بمحاذات حمل آمد نظم جهان شد تازه از باد بهاران •
زمین را آب رو افزود باران • خور خرم نهاد خرمی دست • بگلها بر درید از خرمی پوست •
گل از تخت کاوسی آورده • بنفشه بر طاوسی بر آورد • ز هر شاخ شگفته نوبهاری •

گرفته

گرفته هر گلی بر کف نثاری • نیر اعظم چنانکه افسردگیهای روزگار را طراوت تازه بخشید همچنان
تهنیت جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموز شناس را بهزاران
نوید جان پرور دل آورد و ملک صورت ابتهاج یافت و عالم معنی رونق گرفت ظاهر به رنگ باطن گشته
روشنایی بر روشنایی افزود کسی را که برورش یافتهای این نور افزای انجمن صورت و معنی تهنیت دانا
داند گرچه حیثیتها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه
در باستانی نامها اثار آن مذکور است بس اندازه سعادت حقیقی و مجازی نوبر ورودی که تهنیت او را
بی واسطه بشری بذات انور زبان فعلی که بهار جهان آرای عبارت از آنست فرماید که تواند دانست
و مقدار برکات این عطیه علیا که پایه شناخت و چون قرار داد دانش منشان حال و گذشته آنست که
هرگاه امر جلیل رفیع الشانی را تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد اعتبار نموده
کم و بیش را منظور نداشته بنابر آن چند روز پیش از نوروز داخل نوروز اعتبار کرده مبدا تاریخ
الهی ازین روز سعادت افزای قرار دادند چنانچه در منشور سابق بتفصیل گذارش یافت و هر جا که تاریخ
الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلکشای معتبر است و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهی که
در فتح این سال مقدس بظهور آمد بخشش باج و تمغاست مقدار آن که تواند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی
افزونست گیتی خدیو بشکرانه عطیات آلهی بچنین موهبت کبری فرمودند و قوافل و اهالی سوداگران
که فیض رسان بارگاه تعلقند و خواطر جمهور مردم که مظاهر شئون فطرت آلهی اند بوسیله این عطیه والا
خوش وقت شد و این سانحه خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطه انقلاب
اندوزی فرمانروای زمان و حرص افزای کاربردازان سلطنت روزی چند اختلال در بن اساس
خیر راه یافت چون ذات مقدس شاهنشاهی بر دوام عاطفت علیا بود با وجود آنکه چندگاه
این عنایت علیه در پرده تعطیل و تاخیر ماند برکات و حیثیت نتایج این کردار شایسته بود
از کارگران قضا و قدر بریک منوال پرده ظهور داشت لله الحمد که امروز که جهان آرای خلافت خود
بجزو و کل مهمات سلطنت میرسد و عیار جهانیان گرفته هر کدام را در خور استعداد کار و احسبا زد این
همین عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند زر بندهای زبان آور فواید و منافع عظیمه
این باب بعنایت فریبنده بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از روی
دانشمندی بواسطه محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود مسموع نشد
و طبقات عالم از عهده شکر این عاطفت از هزاران عواطف نمیتوانند بر آمد ایزد تعالی باندازه

برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس که بوسیلهٔ این حیات مورد رفاهیت اند
در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشد و از سوانح آنست که
نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود
و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد اعز ارشد او میر غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی خطاب
نقیب خانی سربلندی یافته و از خاصان بساط قرب شاهنشاهیست همراه میر بود بفنون علوم
و فضائل و لطافت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام یافت و از عدم
تعصب و وسعت صدر در هند بتشیع و در عراق بتسنن زبانزدهٔ روزگار بود همانا که رفتار
میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالبان هر طایفه او را مطعون میدانستند چون رایات
جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبهٔ ورمهری انداخت بهادران نصرت پیوند و غازیان صف
شکن که بسرکردگی پیر محمد خان برسم منقلای پیش میرفته اند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده
بدستیاری ثبات پای تدبیرات صائبه بتقدیم رسانیدند لیکن اعتماد این گروه والا شکوه بنوال قتال
الهی بوده و اعتضاد بسکندر بر محصن تمورچی جنگ متحصن شکست یافته خود را بشعاب
جبال انداخت و سپاه ظفر رکاب همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شده و رایات
عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود
آرا بود و اکثر زمینداران آن بآستانبوس والا سعادت پذیر گشته شرف روزگار خود نمودند از آن
جمله در جنید راجه نگرکوت که بوفور اعتبار و مزید جمعیت کلاه تفوق بر اقران کج نهاده بسرنوشت دولت
ازلی سعادت زمین بوس عتبهٔ عالی دریافت و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت
گردانید و بشرایف توجهات شاهنشاهی بشرف اختصاص یافت و از سوانح نصرت انتما که
در آن زمان بظهور آمد واقعهٔ محاصره نمودن حاجی خان نارنول است و شرح این قصه آنست که
چون قضیهٔ ناگزیر شنقار شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان که از غلامان رشید شیر خان
بود با جمعیتی فراوان محاصرهٔ نارنول نمود راجه بارمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی
از اعیان سلطنت شد و پایهٔ قدر او از جمیع راجها در ابان هندوستان گذشت و فرزندان
و نبایر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیده چنانچه مجملی در هر جا گزارش خواهد یافت دران ایام
همراه حاجی خان و مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا متحصن شد و کار بر اهل قریه روی بدشواری
نهاد راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی درمیان آمده بصلح قلعه را گرفت و مجنون

خانرا

خانرا بدرگاه عالم پناه روان ساخت درینولا که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروایی
شدند و مهمات دار الملک دهلی برای صواب انتمای تردی بیگ خان قرار گرفت خان با بینش شایسته
بر سر حاجی خان رفته نارنول را از وی مستخلص ساخت و تعاقب آن عاقبت اندیش بصوابدید رفعت
و از آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیانرا تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد
و بشجاعت دانش انتظام آرای گشت و در همین ایام شیخ گدایی کنبو پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات
آمده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان غربت در گجرات به بیرم خان حسن سلوک نموده لوازم مروت
بجای آورده بود درین وقت که عنان اختیار بدست بیرم خان بود بپاداش آن پایهٔ شیخ روز بروز در
افزایش نهاد و بمنصب صدارت سربلند شده در میان اقران بتعظیم و ترفیع زندگانی کرد چون ایام
باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور انام بدولت و سعادت توجه فرموده
ساخت قصبهٔ جالندر مخیم سرادقات اقبال شد و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه
یافت و تا قریب پنجاه موکب مقدس دران عرصهٔ دلگشا نشاط پیرا بود ایلچیان عبد الرشید خان
والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند و شرایف تحف و هدایا بنظر اقدس در آورده
مشمول عواطف ظل الهی شدند و مجمل ازین آنکه عبد الرشید خان پیوسته سلسلهٔ ترتب قرابت
صوری و معنوی را بحسن وسایل تحریک میفرمود و تاسیس مبانی یکجهتی با این دودمان عالی نموده
پناهی برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مروت و فتوت
بتقدیم میرسانیدند از آنجمله دران هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود
خواجه عبد الباری که از خواجه های سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده
بودند درین ولا حضرت والیه باستلام عتبهٔ اقبال معزز گشت و میرزا شرف الدین حسین را
حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجای آورد و هم لوازم تهنیت بتقدیم
رساند خواجه عبد الباری پسر خواجه عبد الکافی است او پسر خواجه عبد الهادیست و او پسر
خواجه است ولی واسطه پسر خواجه احرارست قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه خاوند
محمود و خواجه زادهٔ خورد خواجه عبد الهادی پسر خواجه کلانست و میرزا شرف الدین حسین
باین مناسبت بهمراهی خواجه عبد الباری آمده دریافت ملازمت علیا نموده و میرزا از جانب پدر
نیز اصالتی تمام دارد چه والدهٔ میرزا کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذیست و آن عفیفه دختر
فخر جهان بیگم صبیهٔ قدسیهٔ حضرت خاقان سعید سلطان ابو سعید میرزاست و رتبهٔ میرزا

در اندک فرصتی بلند شد و مرتبهٔ امیر الامرائی رسید چه بالنسبت صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ
آن کرد اینده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدعی پایهٔ بلند اخلاص شد این درگاهیست که اینجا
یک ذره اخلاص را بجهانی برابر می سازند اندیشهٔ تباه سنگ راه تو شود و نکویی که زیاده
از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون افتادست چه عدالت را مکان نیست
دیگر و تفضل را پایگاهی دیگر اگرچه در امثال این امور ازین خدیو صورت و معنی اعتبار گرفتنی است
بیادهٔ نامرادافکن عرد ساز دنیا حالت ادا دانستن اصالت صوری صد خدشه با خود
در راه خود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشهای نسبت صوری و مناسب ظاهری در حصول مقصود
بکار نیامد رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی می باید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند بود و لهذا جمع
عالی نسبان خاندان دنیا در درگاه معلی آمده دعوای ارادت و اخلاص کردند چون خاک این
آستانهٔ دولت پناه جوهر جبلیات در اندک فرصتی تنگ ذاتی و بدنهادی
بظهور آمد و بمجازات آن رسیدند تا آنکه پاک درون بودند و از اصالت معنوی بهره مند بودند
روز بروز پایهٔ ایشان افزود و آنان که طراز صفای ظاهر را روپوش خبث باطن ساخته گندم نمائی
و جوفروشی میکردند عاقبت کار بانواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند
چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دار نگاشته است
و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلایق گشاده خواهد کرد
و درین هنگام که جالندر مخیم سرادقات عزت بود کمانخان ککر پسر سلطان سارنگ که برادر خرد
سلطان آدم گکر است بپشت گرمی دولتخواهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت و مشمول
مراحم خسروانی گشته در جرگه امراء انسلاک یافت و در جنگ هیمو و مانکوت و غیره آن خدمات
شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان
و محاصره او نمودن حصار کابل و برکت ثبات او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت
درین هنگام سعادت پیرای که موکب معلی که جالندر نشاط بخش جهانبانی بود خبر بغی و طغیان میرزا
سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کمک شد تفصیل این سرگذشت آنکه
چون خبر وحشت اثر سفر شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید
میرزا سلیمان پسرش میرزا ابرهیم چه بمقتضای آنکه در ان مرز و بوم حقیقت و اخلاص کم [illegible]
هیچ هند وجه از معامله نافهمی و نادانی انها که از پایهٔ سوداگری فرود آمده خسرانی خود طلب نمایند

وجه

وجه از بدذاتی و بددرونی که سود خود را در زیان دیگر اندیشند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش که
خبر بسود نمای نقد نظر کجشان نشیند و بتحریض خرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزا بی اتفاق او صورت
نمی بست و میرزا از کوچک ولی او را بر خود مسلط ساخته بود و بمحض کوته اندیشی غافل بود از آنکه سریر خلافت
بجلوس اقدس ارتفاع آسمان گرفته از فرمان برداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی که خدمتش سرمایهٔ
بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی است بیرون آمده سر طغیان برداشتند و میرزا سلیمان نظر بر [illegible] در
زمانه صغر سن ظاهری این خدیو جهان که پردهٔ جمال جهان آرا بود انداخته مدعی سلطنت شد در زمانی که موسم
حق گذاری و پاداش نعمت رسیده می بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیلهٔ خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانبانی
گردد و بنیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود بر محک امتحان ناقدان بصیر رسانده
کامیاب صورت و معنی شود از فرط بدذاتی و ناشایستگی از بیحقیقتان ناحق شناس گشته
دفاتر حلال احسان را بآب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بعقوق مبدل
ساخت راه بی آزرمی پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراکنده بهم رسانده
دست اندازی کابل پیش نهاد خاطر ناشناس خود ساخت خرم بیگم دختر [illegible] بیگ که کوچ میرزا
بود و مادر میرزا ابرهیم و بوالی [illegible] در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان
شدند بواسطهٔ مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات مهد عصمت گلچهره بیگم و گلبدن
بیگم همشیرهای حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نمود و لوازم سوداگری و سایر
آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین وانا داند اما حقیقت
کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم که پسرش رنجیده برآمده باین اندیشه که سفر حجاز در
پیش دارم و باعث رنجیدن آن که چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت
و در نواختن گروهی و برانداختن گروهی دیگر استقلال تمام یافت حسد پیشهای تنگ حوصله سخن ساز
از بدذاتی سخنان ناشایسته با و نسبت کرده خاطر میرزا ابرهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن
ترک ساده لوح از جای رفت حیدر بیگ برادر خود بیگم را که مردم او را متهم می داشتند بهانه گرفته
کشت بیگم رنجیده بکابل آمد چندگاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود بعد از آن میرزایان
از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال
کابل اطلاع گرفته گرفتن آن را بخود قرار داده در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را

سهولت چهره‌گشایی کرد لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهربین را مجال آن نمیشد چون
حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافر نعمت در پی راهی راهب سالک وبال و نکال گشت منعم خان
چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف قرار نداده و بسرانجام اسباب
قلعه‌داری اشتغال نموده دل بر تحصن نهاده بتعمیر شکست و ریخت قلعهٔ کابل و مرمت برج و بارو پرداخت
و پیش از آنکه فتنه سگال در حوالی کابل تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگیزی و حسد اندوزی را عرضه داشت
کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا از کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین
آورده کوچ کوچ در اوایل سال الهی که اواسط بهار بود آمده کابل را محاصره نمود و در صدمهٔ اول آثار تسلط و فساد
ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد و حیات کابلیان حقیقت گذار و بدخشان جوانب نشان
هنگام کارزار گرم شد و آتش گیرودار از نبرد زدن گرفت هر روز جوانان کارطلب از جانب
میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری و دلاوری میدادند و پای از اندازه بیرون نهاده و در دروازه
می‌تاختند و اخلاص منشان کابل بمحافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از پای حصار بضرب طعن
و تفنگ چاره‌گر این بی اعتدالان میشدند و بهادران شیرافکن چابکدستی از قلعه برآمده داد جلادت
و شهامت میدادند و چون این نبرد آزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال ابد پیوند حضرت شاهنشاهی
داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین این طبقه را
نمی‌یافت چون حقیقت حال بوسیلهٔ عرایض منعم خان مکشوف ضمیر جهانتاب شد توجه بفرستادن
لشکر فرموده بودند جمعی بعرض رسانیدند که همان مردم که بجهت آوردن حضرات سرادق عصمت رفته اند
برای این کار کفایت میکنند و هنوز رای جهان آرای بجهت اتمام بعض مهمات ضروری ممالک هندوستان
قرار بکومک فرستادن نداده بود که بتایید الهی کار کابل و کابلیان از فتنهٔ میرزا نجات یافته
و گروهی که بجهت آوردن حضرات مقدسات بکابل رفته بودند اگرچه شریک معاملات نشدند اما
چون نزدیک بنیلاب رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث دلنوازی
متحصنان و برهم زدگی خاطر مخالفان گشت میرزا دست در تدبیرات زد و بحیله و مکر پیش آمد
قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم و دانش امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و بختمندی آخرهای
عمر بملازمت تربیت حضرت شاهنشاهی اعتبار یافته از عاکفان عتبهٔ اقبال شد چنانچه مجمل از آن در جای
خود ایراد یابد برسم رسالت فرستاده فنون تزویر در میان آورد و حث الیه کار روانی خود را بتقدیم رسانیده
کاری ساخت منعم خان برای رزمین خود نگاه داشتن رسول را اصلاح دولت دانسته رخصت نداد

او را مشمول احسان خود ساخته با چنین سلوک بود که فراوانی آذوق و فراوانی عقیدت اهل حصار
خاطرنشان او شد و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که با وجود بی‌سامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین
خلاف واقع خاطرنشان گشته کمال استعداد و فراخ احوال یقین گشت والحق بهمین تدبیر دوراندیشانه
کار شگرفی باتمام رسانید بعد از آنکه منعم خان فرستاده را رخصت داده بپیغام داد که الحمدلله که من با چنین
خدیو زمان اعتقاد دارم و درون حصار آنقدر مردم با خلاص درآمده هستند که بیرون شده جنگ
میتوانم کرد ولیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد شکر که آذوق سامان قلعه‌داری سالها سرانجام
یافته است و با این همه لشکر هندوستان که از مور و ملخ فزونست باستعداد تمام بی‌هم خواهد
رسید از این اندیشهٔ ناصواب برگرد و خود را بکافر نعمتی انگشت نمای خاص و عام مساز و تن
بدنامی بر رخساره دولت مکش ارباب شجاعت را بوعده نتوان فریفت چه جای آنکه این گروه والاشکوه
بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فرابرکشیده باسمان اخلاص سربلند یافته باشند این طایفه
قدسیه را چگونه با فسون و افسانه از جای توان برد میرزا که بامید سوفایی ساکنان آن مرز و بوم
و کم آذوقی اهل قلعه طمع خام سر داشت یکبارگی نا امید شد نه رای بود و نه روی برگشتن داشت
از همه راه گسسته و نا امید شده دل بر صلح نهاد و قاضی خان را باز بقلعه فرستاد و مشارالیه چون
سلامت احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود و بشرایط عظیمه در صلح زد منعم خان که دل
برگشته شدن نهاده بود رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان نموده بصلح راضی شد فرستاده
چون کاردان بود اول شرط صلح آن را ساخت که خطبه بنام آن کم نام کوته حوصلهٔ بی‌ادب معامله
نافهم خوانده شود منعم خان در اینجا مسلک حق را بتدبیر منافقان مخلص نما گذاشته تن را
بر چنین سوء ادب داد و شرط دیگر آنکه آن روی آب و باران بدخشان متعلق بودن بمیرزا
منسوب باشد منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی
از مساجد بحضور چندی از مردم خطبه بروشی که قرار یافته بود خواندند میرزا بجهت
محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را با آب باران گذاشته ببدخشان مراجعت نمود
برگشتن میرزا همان بود و برخیزانیدن مقدم بیگ همان و بمیامن بندگان درست
پیمان کابل از چنگال چنین مردم حق‌ناشناس خلاص شده بحکم دولت منعم خان نظام دیگر یافت
و میرزای ناحق‌شناس برای ادبار خود و ضمیر مایهٔ سرانجام داده ببدخشان رفت سبحان الله
اولیای دولت قاهره که متکفل اقبال شاهنشاهی بودند چه بی‌واسطه و فزون نازونعمت

هندوستان وجهه سایر عزیمتهای ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابدقرین که ملازم
رکاب حضرت شاهنشاهی بود همچنان در اتمام یاوریهای او بود چنانچه شکستهای و نکبتها
مرتبه مرتبه بمیرزا روی داد و ایزد منتقم میرزا که سر از اطاعت درگاه و ولی نعمت پیچیده بود
سر افکنده باستان بوس درگاه خلایق پناه آورد و اگرچه منتظمان صوری کارخانه سلطنت در سزا دادن
میرزا اهتمام ننمودند کارفرمایان معنوی درگاه خود بوده سزای او در کنار او نهادند چنانچه در جای خود
گذارش یابد آخر کار چون کابلیان در حمایت ایزدی بوده ز حوادث ارباب طغیان نجات یافتند
قرار گرفت که هودج عزت حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم و سایر مخدرات بارگاه عصمت بموجب توجه
قدسی متوجه هندوستان شوند و بخیر و سعادت همه از دولت صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی
نموده بر نعمای صوری و معنوی سجدات شکر ایزدی بجای آوردند چنانچه تتمه حالات و واقعات بسم
ایجاز و اجمال نقش زده قلم وقایع رقم خواهد شد استماع خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع اجلال نهضت
موکب اقبال بدفع آن سیه روزگار هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود
و باطن جهان آرای از برهم زدگی کابل همچنان نگرانی داشت خبر رسیدن هیموی سیه بخت که سودای سلطنت
در دماغ فاسد او پیچیده بود و اندکی از احوال او گذارش یافت و جنگ نمودن با امرای عظام و پای ثبات
از جا رفتن ایشان و بتصرف در آوردن دار الملک دهلی بتاریخ روز سی و یکم مهر ماه الهی موافق هشتم
ذی حجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و مجملی از این سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را
با ابراهیم مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا غالب آمد و سلطان محمد را که در بنگاله اسم سروری
بر خود بسته بود شکست داده مرحله پیمای عالم نیستی گردانید و با تاج کررانی و رکن خان لوحانی جنگها کرد
و هزیمت داد و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارزخان نبرد کرده غالب آمده که از عیبهای که او را
روی نموده بود اندیشه‌های تباه بخود راه داد و درنیافت که اگر باطلی بر باطلتری از خودبینی چیره
و کامروا گردد باعث دلیری آن نشود که خود را بر کوه آهنین اساس حق زند و درنیافت که حضرت
جهانبانی تایید جنود الهی فتح هندوستان فرمودند او را مشاغل دیگر مشغول داشت و اندیشه باطل
ازو بظهور نیامد و اکنون که مسند بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت خاطر از افغانان
فارغ ساخته با استعداد فراوان از لشکر گران و فیلان جنگی از حدود شرقی مبارزخان که اندکی از
حوالی او سابقا ایراد یافت در چند ده گذاشته متوجه دهلی شد و امرای نصرت قرین که بسرکارها و صوبها
نامزد بودند صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی بیگ خان ناظم انتظام گشته استعداد پیکار

مینمودند

مینمودند و هر کدام را بزبانی که تسلی بخش برهم زده خاطر روزگار تواند شد فراهم آورده سامان کارزار
میکرد اکثر جانفشانان نیز دست از اقطاع مملکت گرد آمدند مگر علیقلیخان شیبانی که بحدود
سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست خود را با اولیای دولت
ملحق ساخت و مجمل او آنکه شادی خان که از امرای بزرگ مبارزخان بود و اکثر پرگنهای سرکار سنبل
در حوزه تصرف خود داشت علیقلیخان در سالی که مبداء تاریخ الهیست و امید که بسعادت
نامتناهی مقرون باشد بمدافعه او توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محب خان و لطیف
خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاده که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند
و این جماعت را باده مردانگی از تدبیر و احتیاط که نخستین پایه هوشمندیست باز داشت
شادی خان ناگهانی بر سر ایشان ریخت و آن معامله جهان لی تورک جنگ کرده عنان
ایستادن از دست دادند و لطیف خان و جمعی در آب فرو رفت علیقلیخان از استماع این سانحه با جمعی
از ملازمان عتبه اقبال که کومکی او بودند مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه
مشورت کرده با آیین شایسته بقصد شادیخان روان شد هنوز که قرار یافته بود که صباح
آن از آب رهب عبور کنند نوشته تردی بیگ خان رسید که هیمو با استعداد تمام می‌آید مناسب
وقت آنست که دفع آشوب و فتنه این تیره بخت سیه روزگار را اهم مهمات دانسته در ساعت
متوجه این حدود شوند علیقلیخان از آن کار دست باز داشته روی بدهلی آورد و پیشتر از آنکه بدهلی
رسد بموجب سرنوشت که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند با بداجله اندیشه‌های تباه مولانا پیر محمد شروانی
همانا بلکه بمحض آنکه امرای خود فروش خود دستان را منتی بر خدیو جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله
این خدیو اورنگ اقبال را فتح هندوستان از سر نو نباید بازوی این دولت گوید تا تاییدات سماوی
گرد امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلی که پای تخت هندوستان
بود بتصرف در آمده سرمایه بدمستی و نخوت افزایی او گردید و مجمل از این سانحه عبرت بخش آنست که
پیشتر از این غلبه آن سیه بخت بر مخالفان مبارزخان که سرگشتگان مرحله ادبار بودند او را در
اندیشه تباه انداخته بود درین هنگام که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی در اقطار
ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زمان هرج و مرج خیال کرده آن دلیر بیباک بر آن شد که با موکب
اقبال شاهنشاهی که تایید ایزدی متکفل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو زمانست پای دلیری
از بساط ادب بیرون نهاد پیکار نماید آن ظاهربین نادرست صغر سن این بزرگ عالم پناه را

پرده نوازی بزرگی این فرمانده روزگار انداخته بود سرمایهٔ مزید دلیری خود ساخت و وفور خزانه
وکثرت لشکر و سایر اسباب جنگ که گذاشته چندین فرمانروایان هندوستان بود موجب مزید
جرارت و جسارت او گشت و برآمدن امرای آنحضرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه
سبب زیادتی غرور آن تیره رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه یک کمان و پانصد
ضربزن متوجه این داعیهٔ ناصواب گشت تردی بیک خان در دهلی لوازم ثبات پائی و مراسم
حقیقت اندیشی بجای آورده تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخت و اکثر امرا که از اقطاع خود بر
خاسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام این معرکهٔ اقبال نمود هم دل خود داد شجاعت فروغ افزایش
داد و هم درماندهای دلداده دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهرماه الهی سال اول موافق روز شنبه
غرهٔ ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با چنان استعداد نزدیک دهلی رسید
در حوالی تغلق آباد فرود آمد و امرا و خوانین با هم جمع شده صحبت کنکاش و بزم مشورت آراستند
جمعی شیرمردان از روی احتیاط و طایفهٔ از شتردلان از راه بیدلی بجنگ راضی نمیشدند سخن
آن بود لایح دولت آنست تا آن زمانکه موکب اقبال شاهنشاهی بیاید بهر وضعی که باشد قلعه را
استحکام داده جویای فرصت شبیخون باشیم کردهی جنگ را بآمدن علیقلی خان و امرای آن حدود
موقوف میداشتند طبقهٔ از بهادران جان بناموس داده که معرکه از بزم در نظر اخلاص گزینان
از عشرتگاه بزم خوشتر بود میگفتند و فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم که گفته اند
شعر زمانه از آنکس تبر کند که او کار امروز بفردا کند آخر مصلحتها برین رای قرار یافت و همه دل بنهاده جنگ
شده کمر همت بستند و روز آذر بیست و پنجم مهرماه الهی موافق روز چهارشنبه ذی حجه از هر دو طرف فوجها
آراسته شد غول بشهامت تردی بیک خان انتظام یافت افضل خان و اشرف خان و مولانا پیر محمد
شیروانی که برسم وکالت از جانب بیرمخان بمهام ملازمان عتبهٔ اقبال پایه ارادت و وزارت و برهم
هنگام آراسته تردی بیک خان آمده بود هم درین جای قرار یافته بودند حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر
بخشی و آق دوست خان بابرلی و جمعی دیگر آن انغار را استحکام نمودند و اسکندر خان و جمعی دیگر جوانغار را
زینت داده جویای جدول بودند و عبدالله خان اوزبک و قیاخان و لعل خان و جمعی دیگر هراول را گروه
معرکه آرائی میکردند و از جانب مخالفان نیز بروشی که سزاوار نبرد باشد فوجهای آراسته در برابر آمده
کوششهای مردانه بجای آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته کارزار می‌نمودند جان
نثاران تیزدست هراول و جوانغار عساکر اقبال شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول برانغار غنیم را

ازبیش

از پیش برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه کوششهای مردانه و نبردهای صاحب همتانه
این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثناخوان بود و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران
آفرین داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاده تا چهارصد فیل نامی از ضمایم غنایم گشت
و رای حسین حلوانی که از عظمای رؤسای مخالف بود غرقهٔ بحر فنا شد و زیاده از سه هزار کس در میدان
نبرد آزمای از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو رفتند هیموی مغرور که تهور را با خدیعت جمع
ساخته همواره راه گریز میرفت سیصد فیل گزید با جمعی از فدائیان جان برزده از لشکر خود
جدا شده فرصت گریختن یا وقت تاختن را منتظر بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین
نموده در پی گریختن شتا دادند و گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش مینمود تردی بیک
خان که بساط آرای این معرکهٔ دلاوری بود با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد هیموی فتنه ساز وقت را
غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت همراهان خواجه سلطان علی که با فضلخان رسیده
و میر منشی که با شرف خان امتیاز داشت و جمعی دیگر هم کسی کم داشتند هم همتشان یاوری نکرد و مولانا
محمد شیروانی نیز رای شکست هنگامهٔ سپاهسالاری تردی بیک خان مسلک فرار اختیار نموده تردی
بیک خان را که ایام مکافات بی اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار
گریختن بر خود پسندید و کاری چنین پیش رفته و فتحی چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد
هر که از تیره رائی چنین دیر راه رود و اخلاص عقیدت یک سو معاملهٔ سود اگرانه از دست دهد
و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت صاحب خود است ننماید هر آینه در همین
هنگامه جهان صورت چه اگویم که خویش ریخته شود که آبرویش ریخته گردد و چنانچه صورت حال
این زندگانی این دوست عبرت بخش ارباب هوش مرا درین گفت وگو فطرت بلند مخاطب نیست
آن گوهر بیبها کمیاب را چون در خاکدانها طلبکار باشیم این قدر معامله نافهم نیستیم لیکن میگویم که شنوا از
گفت دانشوران خرده پرور و تجربهٔ وضیع و شریف پیوسته است که گریزنده بیشتر زخم خورده است
از آن شیردلی که تلاش پیکار دارد و دوستداران زندگی و گریزندگان مردگی زودتر پایمال موکب هلاکت
میگردند از حریصان حرکت و بی باکان جنگ آدمی اگر اندکی حساب نگاه دارد و در هنگام غیرت بدحمایی
و در موسم شادی و بدمستی ننماید هر آینه روز بد نبیند جمعی از محاسبان روزنامچهٔ اعمال رسیدن تردی بیک خان
بکار چنین از قسم مکافات بی اخلاصی که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مبادی یورش ایران
بظهور آورده چنان می‌نماید حاشا که مکافات بی اخلاص چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار در

میزان عدالت کجا گنجد تواند بود چون خدیو زمانرا که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس خردی
دیده در نظر نیاورده میخواست که خودآرای بوده بزرگی نماید ایزد جهان آرا آن خودپسند را چنین سزا
در کنار نهاد که این چه کوتاه بینی است بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی
غرور و بدمستی هیمو را افزایش دادند تا آن بدمست پندارپرست در نظر کوته نظران جهان که عالم ازین طبقه
مالامالست بزرگ نماید آنگاه او را گرفتار گردانیده بخاک نگونساری افکنند تا خواری و چشم کوته
نظران گردد بجلالت حالت این خدیو زمان اندکی وا رسیده در اقبال احکام او که وسیله انتظام صوری
و معنوی است بیشتر اهتمام نمایند و بالجمله هیمو که لشکر انبوه خود را برهم زده و گریخته بود ظهور این واقعه
بدیع را از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی خان ننمود و در همان جنگ گاه غرور افزائی نموده میدان آرای
گردید و بهادران صف شکن که از پیش گریختها شتافته بودند چون مراجعت مینمودند حیرت زده برای تردی
بیگ خان می شتافتند و هیمو بعد ازین بدار الملک دهلی آمده شور افزای گشت و بدمستی اسباب دیوانگی
فراهم آورده چون این قضیه نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی بنیروی خرد دوربین
این را در نظر نیاورده جلوه دانان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال را بر تیغ گیتی مطاع اصدار
فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرور تیره رای در
کنار او نهاده آید و چهره وفاداری دشمنانه بگلگونه رضا و تسلیم برافروخته سایر التفات بر تمام اشتغال
جهانبانی انداخته و چون خاطر جهانگشا از رهگذار سکندر جمع نبوده لشکری از بهادران اخلاص گزین را
بآتالیقی خضر خواجه خان که از نسل فرمانروایان مغلستان بسعادت مظاهرت این خاندان
عالی اختصاص یافته در امرای قدر رفیع شانی عظیم داشت برای نظام پرگنهای پنجاب و دفع فتنه
سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بد اندیش پیش نهاد همت جهانگشای ساختند چون عید قربان
نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانده بساعت سعد روز بهمن دوم آبان ماه الهی
موافق روز پنجشنبه دهم ذی حجه که عید قربان بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و اتمام لوازم
جشن عید کرده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرا در باب دلدهی
و ثبات پایی شرف اصدار یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که بموجب سرنوشت ایزدی از مکمن
بطون بظهور می آید دل از دست نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ آمیزی می کند از شرط احتیاط و استعداد
در ساعت قصبه سرهند فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر بتقاید دولت ازلی
آنجا نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق روز جمعه هجدهم این ماه عرصه سرهند مخیم سرادقات

اقبال

اقبال شد و امرا انهزام یافته و علیقلی خان شیبانی پیش از رسیدن منشور دولت بحدود سرهند
آمده بودند بعد از سعادت بساطبوس مورد استمالت گشتند و از سوانح بیرام خان تردی
بیگ خان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردی بیگ خانرا همسر خود دانسته پیوسته از
جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان
از مخیلات خود داشته در کمین فرصت مقام داشت و تعصب مذهب و دین بر اندازه را
هر کدام از متمهات درین دانسته ضمیمه برانداختن یکدیگر ساخته فرصت می جست و با وجود
چندین مخالفت که منشاء آن نافهمیدگی است و سرچشمه این ناتوان بینی و حسد با یکدیگر از راه مکر
و تزویر توامان بودند و توامان ترکی همزاد را گویند بیرام خان اینوقت را که تردی بیگ خان از وقوع شکست
خجالت زده و او بار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و هنگامه محبت تازه ساخته
بسعی مولانا پیر محمد شروانی بخانه خود طلبیده و او را در خرگاه گذاشته خود به بهانه طهارت
بیرون رفت و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطان علی و میر منشی که گمان نفاق
و زرداری داشتند با خنجر بیگ قرابت قریب به تردی بیگ خان داشت گرفته مقید ساختند
و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم که خرد دوربین آن بی برد خود را بظاهر از سرانجام مهام ملکی
بی پروا نموده بشکار مشغول بودند یا برای آنکه از بد اندیشی کوته اندیشان زمانه این بوده در
مراتب نیکوخدمتی و مدارج اخلاص عالمیان بر وجه احسن در پیشگاه دل دقیقه شناس صورت
بندد و فنون بد اندیشیهای نادرستان روزگار خاطر پذیر بی منت دیگران روشن شود آنروز که
این واقعه بظهور آمد آنحضرت برسم عادت بصحرای دلگشای سرهند بشکار باشند عشرت پیرای
خاطر مقدس بودند چون صورت حال بمسامع علیه رسید از فزونی خرد کارشناس دقیقه دان تغیری
بر صفحه ظاهر آنحضرت صورت نپذیرفت و مکافات آنرا بایزد توانا حواله فرموده بی چنین شگرفست
فنون تقادیر ایزدی را تماشایی گشتند و شامگاهان که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده
بسرادق عزت رسیدند خان خانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث
این دلیری از من غیر از دولتخواهی درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیگ درین جنگ دیده و دانسته
از روی فریب و بدمستی عار گریختن بر خود پسندیده است و بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنانست
که از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بوده اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود
مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است متمشی نمیشود و آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته ام

بعنایت نشر منده ام و سبب این جراءت آن بود که ذات مقدس معدن لطف و منبع عطوفت اند
هر آینه نکبت تن او راضی نمی شد و درین صورت که منبع این کار متهم از آن خدیو جهان بظهور می آمد
خلاف آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون بود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد لشکر
می شد امید که بنظر عفو منظور گردد و تا بموجب عبرت سایر بد درونان دلیر در تقصیر نگردد
این خدیو جهان و جهان معنی فرستاده بیرام خان را نوازش فرموده معذرت خان خانان را بمحض عواطف
کار آگهانه پذیرفتند و باطن او را بجانب رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال
فتنه گماشتند انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی برسم
منقلای جهان چون مهچه رایات گیتی آرای بر توقع فتح بر حوالی ساخت سرای گردون انداخت
حکم جهانگشای شد که لشکر آراسته از بهادران جان بناموس ده برسم منقلای از پیش موکب معلی
روانه سازند لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علیقلی خان اندرابی و حیدر
محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قولی چولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال و بسیاری از مجاهدان
و عیار زار البسر گردی علیقلی خان شیبانی پیشتر روان ساختند و بیرام خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ
پسر ولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و سید محمود بارهه و اوزان بهادر بار دیگر بهادران
معرکه دیده کار طلب همراه ساخته که هراول منقلای بوده هنگامه دلاوری و جانفشانی گرم سازند
و عیار مردانگی و کارگذاری از یکدیگر گیرند و این دولتمندان در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده
برانغار و جوانغار و غول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و اوچی و التمش را بآیین جهانگیری و آداب صف
آرایی ترتیب داده هر جا را بفروغ خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنایی بخشیدند
و افواج قاهره را بلمعان سیوف نبرد آزمایان جنگ و دست کارشناس اعتضاد کرامت فرمودند
و گیتی خدیو بعد از سرانجام کارگاه اسباب که بهین لطیفه است ظفر انتما ارباب ریاست عظمی را
و سنجیده خصلتی است توکل اساسان اقبالمند را دل در نیازمندی ایزد جانبخش برآرنده مقصود
نگارنده اسباب بسته با خاطری آرامیده و پیشانی گشاده و دل نیازگزین و عزمی درست
و رای راست و حوصله فراخ و دست قوی و پای استوار و همت والا و فطرت عالی و تدبیر صائب
و چهره برافروخته و لب خندان پای در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند و در چنین موسم که
عنفوان شباب و عنوان طغیان طبیعت آن خدیو والا پیوسته بدوربینی و فرمان پذیری
خردمندان ملک آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی و پرده صغر سن داشته نگاهبانی جمال آرای

سلطنت

سلطنت خویش کرده بی مداخله قاصد و پیغام و سخن سازنگی حرف سرایان غرض آلود عیار راستان
درست بین و مخلصان حق پسند گرفتند و دار مدار اشتغال پادشاهی را بجانبقان اسپرده
برآمدن مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خرد آفرین
می بودند و دانشوران رسمی اسباب پرست مسبب نشناس بفزونی خرد والای این اورنگ
نشین خلافت و بزرگی حالت کبرای این برگزیده کونین بنده خود را از اسباب عظیمه چون گویم
فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت می دانستند و لهذا روز بروز کاران بیگانه معبود حقیقی
در ظهور رواسبابی بخشید و حال آن ساده دلان حق ناشناس در کور ظلمت رفته عیار مستهای
رذائل و ذکر گفته آمد چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت قرین بر سخن سنجان نکته رس
روشن خواهد شده خلاصه حقیقت کار آنکه نور پروردی که از ظلمت پرستاری خلوح نجات
یافته دل را در روشنایی پرستش ایزدی نورانی سازد و نور افروز کارگاه ابداع تعهد مهمات کلی
و جزئی او را بمکرمت علیای خود تفویض فرموده در اشتغال صوری دلتنگ نبازد و آرزوی او را
صحیفه آنچه در حاشیه خاطر فیض گزین او نگذشته باشد و بحوصله روزگار در نگنجد ساخته در کنار
دولت او نهد و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گرداند بپیشوای ظاهر و باطن گرداند و هر
خاکساری مدبری که یکتانی کسب داد بارانش دولت او را فروشند و پرده پندار پیش دیده
بصیرت او فرود آید و در تاریکی ظلمت خلاف درآمده بتکاپوی خود در خلاب هلاک فرو رود
چنانکه از حال شکر حضرت شاهنشاهی خاطر نشان فکران بادیه گمراهی و دولتشین مخالفان
تیره رای که باین دولت ابد پیوند انتساب داشتند گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محل
خود گذارش یابد و اندکی از خبر ان ذرگی میرزا سلیمان که اراده مخالف نموده با ده هزار کس بتسخیر کابل آمد
و منعم خان خانان باستمداد همت علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی جراءت آنجا نموده
نموده رایت اخلاص برافراشت معلوم هوشمندان آگاه دل میشوند که هرگاه میامن برکات قدسیه
این خدیو صورت و معنی در دوست آن گرد حال نزدیکان نا خجسته عاقبت که از سیه بختی
با نفس مقدس آنحضرت اندیشه ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید که چگونه خواهد بود و خودسران مغرور را
تازیانه آگاهی است سرگذشت هیموی که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار
هندوستان گرانی عظیم پدید آمد و در اکثر ممالک خصوصا در دیار دهلی قحطی بوالعجب اکرار رشد
مینیافتند از غله اثری نمیدیدند آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی با هم پیوسته آدم تنها را

می بودند و غذای خود می ساختند اگرچه این پاداش اعمال جمهور تا دو سال کشید اما یک سال صعوبت تمام
داشت و همانا که و بانا که در روی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا بمیامن جلوس مقدم براورنگ
خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود فتح موکب اقبال
حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بسیار رسیدن سبحان الله
زهی تلون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین برنخیزد که حکمت در آن تعبیه نباشد
و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود بس وقایعی و سوانحی که
متضمن بر جنبش عالی باشد اندازه مصالح و اسرار آنرا که در طی آن مکنونست که تواند گرفت و از آن
جمله است این بزم رزم نما که هم نظام ظاهر را از اسباب و آلاتست و هم مهتدین و سایل هدایت
گمراهان بادیه غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت کبری آنکه هیموی سیه بخت از فراهم آمدن
اسباب بدمستی چنانچه اندکی از آن گذارش یافت پیوسته در نخوت و پندار بوده اندیشههای تباه
بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیه تردی خان واقع شدن لشکر هندوستان از دل بس قوی گشته
در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بودند و شورش غرور در شریف و وضیع افتاده خیالات
فاسد بخود راه میداد چون خبر نهضت رایات اقبال در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو توپخانه گران
خود را که در کیفیت و کمیت بسیار بود بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پیشتر
از خود بقصبه پانی پت که قریب سی کروهی دهلی باشد فرستاد خود را استعداد پیکار شد بخاطرش راه
نیافته بود که عساکر نصرت نژاد باستماع خواهند آمد شیردلان هنگامه منقلای آمدن توپخانه را بآن
قصبه شنیده فوجی آراسته از تیز دستان نبرد دوست را چون لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و ساتجی
خان پیشتر فرستاد که دستبردی نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستاد علیقلی
شیبانی تهوری خود را ملحق ساخت و غازیخان چابک دست بنیروی اقبال شاهنشاهی که پشت گرمی
این دولت عظمی کرده به کارشناسان باعتضادی چنین استوار چه کارهای شگرف که بجای آوردند خلاصه
توپخانه را بتصرف درآوردند و پیش آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور بی جنگ راه گریز پیش گرفتند
و هیموی خون گرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد دست راست بشادی خان
کاکر سور افزای گشت و دست چپ را باهتمام خواهرزاده خود رمیه نام که از دلیران بی باک بود
سپرد و خود بتجویز نام و استعجال عزیمت روان شد و فیلان کوه نمود از دمها دم را که اندوخته چندین
فرمانروایان هندوستان بود برای عبرت ظاهربینان کوته اندیش نیز نوشت آسمانی پیش این

بی بهره

بی بهره صورت و معنی گرد آمده همراه گرفت از آنجمله پانصد فیل سره که هر کدام در تیزپایی و چرب
دستی علم بود در زورمستی و دلیری کارنامه و دیدن این قوی هیکل سبک روح را دیدن نتوان گفت
که اسب عراقی رونده هرچند گرم روی کند پیش این فیلان بدنتواند رفت والحق هر فیلی از این
فیلان نامی برای برهم زدن فوجی گران پسند بود بتخصیص برهم زدن هجوم سوارانی که اسبان
ایشان هرگز چنین صورتی مهیب و پیکر بدیع ندیده باشند وصف این جبال دونده بکار بسته
باریک عبارت درآید عمارت عالی را بجنبشی ویران سازند و درختان قوی را ببازی از بیخ
برآرند و در هنگام نبرد کارزار بخرطوم ثعبانی اسب را با سوار از زمین برداشته و بهوا اندازند
نظم
بتوبه کرم بزند و گهی که حمله برند • چو سرمه سوده شود زیر پایشان سندان •
و شرح سیاهی
چه رقم نماید خلاصه سخن آنکه با سی هزار سوار کارطلب از راجپوت و افغانان که بارگاه گردسر مایه
غرور نخوت و استکبار او می شدند با بینی عزیمت متوجه فیلان شد و فیلان را بکجیم و سلاح آراسته
کم زعفرانداران و بخشش افکنان زبرلسته پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آماده نبرد شد
و همه فیلان را بدرونی که در روز هیجا آرایند و بر خرطومها و شتنها و حربها تعبیه آراسته فیلان
تجربه دیده مردان نبرد و فیلبانان قوی دل سپردند هر کدام را جای و مقام مقرر کرد ایند و فیل
کج بهتر که در کمی هزار یکی مثل او کم بهم رسد سواری هیکل خان معین ساخت و فیل چوربنال که از
فیلان زبردست بود باختیار خان داده فیل فوج بدار را ابسنگرام نامزد کرده فیل کلی بهک که در اکثر جنگها
آن سیه بخت تیره رای خود بر آن سواری جا بود تمام فیلبانان داد و باین فوجداران که نهر ان بیشه
وغا بودند و ز معتمدان شیر خان و سلیم خان و بسیار برکشیدهای خود استمالتها داده سرگرم کارزار
ساخت اما اسباب آرای بینگاه با سبب بینهای ظاهربین بکار آید باخدا پرست سبب
برانداز که او را برای انتظام و تکمیل و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رساند
بلکه آن همه اسباب و آلات از ضمایم بویات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت کرد و مصداق
این معنی همین قضیه بدلیست و شرح این اقبال بدیع نما که بتاریخ روز دیبادین بیست و سیوم آبان
ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد در برسم منقلای
پیشتر می آمدند و چون بکروده قصبه پانی پت اتفاق نزول افتاد قراولان دوربین رسیده خبر رسیدن
غنیم و شرح کمیت لشکر و استعداد آن تیره کار بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و یقین
پیوسته که آن سیه کار آشفته روزگار خود بسرانجامی که دارد دلیرانه قدم پیش می نهاد و پیش از رسیدن

بقصبهٔ مذکور چنان بر السنهٔ روزگار افتاده بود که هیمو لشکری گران انبوه گرد کرده تا دنبال کار
پیش فرستاده است امرای نصرت پیوند از چندان حساب نمیگرفتند و دل بر اقبال روز افزون
بسته متوجه پیش بودند چون آمدن هیمو بان استعداد بیقین پیوست از آنجا که بر اعتضاد معنوی
خود نظر نینداخته بودند بوسیلهٔ حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکرها از آن خالی نباشد بلکه از آنها
لشکرها شود تزلزلی در خواطر اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت
نموده به پیشگاه نصرت پناه فرستادند و خود دامان جان نثاری بستند درین گروه والا شکوه سپاهی ده هزار
کس تا پنج هزار مرد نبرد شاید بهادران فیروزمند و دلاوران اخلاص منش آمدن غنیم نزدیک دانسته
از روی خرد دوربین و حوصلهٔ فراخ که در چنین وقت از هزاران لشکر کارزار طرفه انگیزتر است افزونی
ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم بنظر در نیاورده چنانچه رسم سعادت کیشانی بخت بلندست که
کار امروز بفردا نگذارند بی شایبهٔ توقف و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شایسته داده جویای پیکار
نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوه شهامت سکندرخان و جمعی دیگر از نبرد آزمایان نامور آراسته
گشت و میسره بمهابت عبدالله خان و طایفهٔ از فدویان جان بناموس داده رونق گرفت و غول بشجاعت
علی قلی خان شیبانی تایید یافت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاردان با آتش
هنگامهٔ هراولی معین گشتند چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در وادی و رفتنی بهنجار
واقع شود تا سخن شاداب گردد ای جویای اخبار عبرت بخش سررشتهٔ سخن را نگاه داشته ساعتی
گوش بمن دار که از آن زمان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهانگشای امرای نامدار را برسم منقلای
از پیش روانه فرمودند خود با عساکر فتح و جنود اقبال رسوم فرمانروایی و لشکر آرایی را دقیقه نامرعی
نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند و درین روز بهجت اندوز که نوروز فرخی و فیروزی بود
رایات اقبال از قصبهٔ کرنال که تا قصبهٔ پانی پت ده کروه باشد نهضت فرموده پنج کروهی پانی پت
نزول اجلال فرمودند و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلای در اردوی معلی خبری نبود و هنوز لشکر نصرت
پیوند گرد راه از خود نیفشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش با سپاه
اخبار ناخوش با هم رسید و چنان ظاهر شد که جمعی را مکرپای از جای لغزیده باشد اما هنوز باز اگر کوشش
کرامت موکب عالم آرا درهمان زمان آهنگ رزم فرموده آماده نهضت پیش شد و در ساعت
بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص گزین را یرلیغ والا صادر شد که سلاح در بر و تایید ایزدی
در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند و در اندک فرصتی بساز و پیرایه که درخور آفرین

صاحب اقبالان باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آنحضرت چهرهٔ وقار بادشاهانه بخرسندی فروخته
مغفر اقبال ابدی بر سر و جوشن حراست الهی در بر مسلح و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت
نهادند بیرامخان خانخانان در پیش صفها و گرد قشونات و تومنات میگردید و در حفظ قوانین
نبرد و نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جای خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی
مواعید لطف و قهر رسانده نظم رزم را ترتیب می بخشید و بعد از ترتیب لشکرها و استمالت دلها
فرمانفرمای جهان آیین کشورگشایی و قانون جهان آرایی نگاهداشته پای جهان پیما برانگیخته نهضت
فرموده چون مهچهٔ لوای جهانگشا پرتو نزول نزدیک بقصبهٔ پانی پت انداخت طلیعهٔ فتح و ظفر از برابر
ظاهر شدن گرفت و یکه جوانان و بهادران یلی هم رسیده مژدهٔ فتح میرسانیدند و شاه قلی محرم هیموی مذکور را
دستگیر ساخته بحضور اقدس آورد و بنوازشهای خسروانی سربلندی یافت و شرح دیباچهٔ این نصرت علیا
و موهبت عظمی که کارنامهٔ اقبال تواند بود برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد که رایات اجلال در رسید
و چندی از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان رسانید باین خیال که چون
آن مردم که خلاصه و چیده اند بردارد و دیگر که کار دشوار برو آسان گردد و بر افزونی لشکر کار کرده و بر فراوانی
فیلان مست اعتماد نموده بغروری از اندازه بیش قدم در پیکار نهاده او نشاهٔ بدمستی غرور نتوانست
دریافت آنرا که بفیلبان اعتضاد باشد بر آنکه بر فیل اعتماد دارد هر آینه غلبه روی دهد پس آنکه با مبدع
فیل راز نهانی دارد استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با او چه سودمند آید بهمه حال
آن خودگرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران از جانبین کوششهای شگرف
نموده مانند رعد در نیام و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر می تاختند و داد دلاوری و جانفشانی
نیکو حقیقتی داده آب روی تازه بهم میرسانیدند شعر دو لشکر چنان هم آمیختند
که از آب آتش بر انگیختند تو گفتی [illegible] لاله بارد همی ز بد باد سیاره بارد همی اگرچه از
بهادران لشکر منصور در ثبات پای و جان نثاری تقصیر نمیکردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه
و میسره را پای از جای لغزید چندی از شیران بیشهٔ پیکار یعنی لشکریان شیرشکار که غبار معرکه گلگونهٔ
عروس فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال می دانستند و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام جسته نشان آب
مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلی خان محرم و شاه قلی و لعل خان بدخشی چون دریافتند که
اسپان بروی فیلان نمی توانند آمد کندلان شده با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست و جوی شکار
بجانب رسانیده دستبرد می نمودند و سواران رکاب را از خانهٔ زین انداخته بخنجر نعل از دو بالان آتش کردار

تمام ساختند و گروه فدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده داد کارزار میدادند علیقلی خان
شیبانی که لشکر غول بحسن اهتمام او رونق داشت در جایی واقع شده بود که جوی کلان در پیش داشت که
فیلان در برابر آن عبور نتوانستند کرد دلاوران پرخاش جوی و مردان شیر حمله غول بر جای خود پای ثبات
افشرده قابوی تاختن جستند و چندانی تحمل کردند که فیلان از اطراف و جوانب غول گذشتند بعد
از آن از عقب مخالفان درآمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند و هیموی تیره بد روز خود بر فیل هوایی نام
از فیلان سرآمد او بود مغرور نفس و هوا سوار نظر بر دلاوران تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن
داشت منقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیده عبرت دیده جوقی از فیلان مست همراه ساخته
هر زدی که در حوصله طاقت داشت و تهوری که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر ساخته حملهای
قوی و جرارتهای عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر گردون شکوه را از پای درآورد و پهلوانان که
از برکشیدهای او بود در کار نبرد از تیر دستان اختیار داشت پیش او پاره پاره شد و شادیخان ختک کرده
پایمال بادپایان موکب اقبال گشت ناگاه در اثنای گیر و دار از تیر از کمانخانه غضب الهی بچشم هیمو
رسید و کاسه چشمش شکافته از پس سر او گذار شد و همانا که باد پندار و دود غرور آن سیه بخت
تیره درون همان بود که از آن روزن برآمد جمعی که در حواشی او ناز فغان داشتند چون دیدند که تیر اقبال
بهدف رسیده بازوی همت سست کرده دل از دست دادند و بی دست و پا شده دیگر طاقت
نیستند و شکست بر لشکر او افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق بیخته و آب روی جلادت بر خاک
ریخته رو بگریز نهادند درین هنگام شاه قلی خان محرم با چندی از شیر مردان کارزار بفیلی که هیمو بر آن
سوار بود رسید بنداشت هیمو بر آن فیل سوار است قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق
الجای از جمله غنایم خود سازد فیلبان بیچاره که نه مغز حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت
از بیم جان صاحب خود را نشان داد شاه قلی خان ازین عطیه عشرت افزا ممنون طالع خود گشته
کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت و آن
فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه بیکسو شد و چون از مهب عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی
بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سیه روز تیره روزگار یکبارگی پشت داده
نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشه شجاعت فیلبانان را از قلعه آن کوهها بضرب تیر و تفنگ
گرز تکه پاره می ساختند و فیلان کوه منش را چون باد صرصر میراندند جای سطوت اقبال روز افزون
صف آرای هنگامه نبرد باشد شیر مردان صف در را از گریز چاره نیست آنجنان حیوانات

بیخود را

بیخود را آنجاه شکوه همت مینداخت حضرت [illegible] از چنین فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای
شهریاران والاشکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالیمقدار خواهد بود و بتقدیم مراسم شکر پروردگار
شدند و سایر عساکر فیروزی آثار در گرفتن گریختها و جمع غنایم اهتمام داشته از کشته پشتها و از
غنایم خواین آماده و مهیا ساختند تا پنج هزار کس در میان افتاده بودند که بحساب درآمد و از آنها که
در گریختن در راهها پایمال شد که شمار نتواند و تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای دولت قاهره
درآمد طایفه از بهادران نصرت قرین گریختها را تکامشی کرده بسیاری از مخالفان را بتیغ انتقام
گذرانیده کامیاب نصرت بپایه سریر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای زمان ازین عطیه کبری
آداب سپاهداری بجای آورده هر کدام از مبارزان عساکر منصور را بعواطف بیکران شاهنشاهی
اختصاص بخشیده و در اثنای آنکه هر یکی از بهادران نیکو خدمت بدولت حضور رسیده کامیاب
دین و دولت میگشت شاه قلی خان محرم هیمو را بسته بدرگاه خلایق پناه آورد هر چند از وسخن
پرسیدند از جهالت بسخن نیامد یا توانایی سخن سرایی نداشت یا مغلوب خجالت بوده سخن را
بر خود نپسندید بیرم خان خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را
بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیله این غزا احراز مدارج ثواب و جزا فرمایند آن خدیو خردمندی و خداوند
خردمندان که صغر سن را نقاب خداداد انسته در پرده بیگانگی بوده و از شورش انکار منکران و اعتقاد
مخلصان فراغتی داشتند برای هدایت ارباب استعداد بر زبان حقایق ترجمان گذرانیدند که کشتن
گرفتاری اسیری علیا رخصت نمیدهد و همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز بر چنین کار را
ثوابی مترتب نباشد و هر چند دولتخواهان ساده لوح اهتمام و الحاح نمودند توجه شاهنشاهی بر آن مبذول
آمد بنازم این دریافت بلند که در سطوت اوراق و اذهان آفاق از آن اثری نیست اما دانش نژادان
بارگاه کبریا نیکو دانند که این خبر در نور اتا و خاطر مقدس ذات پاکی گزیدی وسایط بشری و وسایل ملکی
از داد دانش آفرین و دانا نو پذیر معرفت حقیقی شده باشد پدید نیاید چنانچه از صفحه پیشانی
این تخت نشین صورت و معنی روشن است و نیز بر معامله فهمان ظاهربین پیدا است که
هر بار بزرگ نهادی خداشناسی در پایه محبوبی ایزدی رسیده باشد و داند که خلاف رای او
گزیدن خود را بر تیغ زدن است چه بی سعی بشری قهرمان مبدع کل او را بخاک مذلت و مغاک
هلاکت می اندازد چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این پادشاه سعادت
اساس ظاهر میشود و اونجا فرصت است که متوجه معنوی باطن در خاکساری و فنای ارباب

خلاف پرواز و بر تقدیر فرصت زمان و رخصت همت خود والای و کجا بجز آن میکند کو دامان قدس باطن او بچنین غباری آلوده شود و هرگاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون آنچنان خون گرفته ناپاک کجا و آن شخص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار درجه پایه آخر بیرام خان خانخانان چون دانست که آنحضرت متوجه این معنی نمیشوند خود را از آن باز داشته بر مقتضای عقیدهٔ موروثی که از راه تقلید پیران و استادان در آدمی جای کرده سر بیشی میکند خود را تحصیل این ثواب موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمودی یا صاحب حوصلهٔ دوربینی دران درگاه بودی تا او را در بندخانه داشته مستعد ملازمت عتبهٔ اقبال ساختی الحق نوکری شایسته بود و همتی بلند داشت و هرگاه تربیت اینچنین بزرگی یافته همه کارها از و بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی و آگاه ظاهربینان سر او را بکابل فرستادند و تنه او را بدار الملک دهلی برده بر دار عبرت کردند عالم از شور و شغب آرامید و جهانیان را آسودگی و خرسندی پدید آمد از **بدایع کرامات و غرایب خارق عادات** حضرت شاهنشاهی که درین سانحه از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح سکندر بانی تسخیر نیف آورده بودند در تصویرخانه بموجب اشارت عالی مشق تصویر میفرمودند و نادره کاران بی‌نظیر چون میر سید علی منصور و خواجه عبدالصمد شیرین قلم که از بی‌بدلان این اند در ملازمت بوده در روش این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کارخانهٔ حضرت جهانبانی آن نسخهٔ جامعهٔ آگاهی بجهت تشحید خاطر بتصویر توجه فرموده پاکی صورت آدمی نگاشته قلم الهام رقم ساختند بطریقی که عضو و عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود یکی از دولت یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت هیموست و حال آنکه دران وقت نام و نشان از هیمو نبوده مستمعان حقیقت را در نیافته از استکشاف آن باز ماندند و دران روز که بیرام خان التماس مینمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر بکشند بر زبان مقدس گذشت که من آن را این مقدور دران روز ساخته‌ام و بند از بند جدا کرده‌ام و اشارت بهنگام این تصویر فرموده‌اند سبحان الله درین سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعهٔ دولت افزا داده بودند ای امروز و فردای و حاضر و غایب پیش آنحضرت یکسان ظاهر باشد اما بوده و دانایان ایزدی که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان عقل و مظهر نور آلهی

ومطلع

ومطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده در خدمت حالست و غایب چون حاضر در شرف حضور کسی که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار حاشا آنجا غایب نباشد سالک شاهراه ارادت ابوالفضل که راقم این دیباجهٔ افضالست روزی صورت این واقعه کرامت بینان را از آنحضرت پرسیده میفرمودند که ملهم غیب خبری بر زبان آماده سر این کار را و بهتر دانند درخشیدن نیر حقیقت آنچنان و بر دگرگون بنچنین قوی حوصلهٔ عالی فطرتی که با چندین خمخانهای اقسام بادهٔ هوش ربا که پهلوانان راه را از ان بدمستی میرسانند یکی می آغاز جوانی دوم بادهٔ دولت صوری سیوم شراب سطوت معنوی چهارم بادهٔ حسن ظاهری پنجم مدام لطف باطنی بیهوش و آلوده و خود را ندیده دیدبانی آگاهی نماید مقصود او را عاشق گردانند و دولت را ملازم او و عاشق گردانند و دولت را ملازم آستان امید او سازند معتکف شبانه روزی این عتبهٔ اقبالم نباید بدارم که برکسی نگاه لطف انداخته باشند یا از روی انس مخاطب ساخته حرفی فرمود که بدمست شود و در نشست و خاست و گفت و شنید با برکشیدهای و تغییر روش نماید بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازه حوصلهٔ کسی که چندین بادهٔ مردافکن بکار برد و هوشمندان آن روز بروز افزون گردد که توانند شناخت لیکن سعادت پیوند آگاه دلان قدر دانند که نگاهبان او تربیت حق باشند و چنین فتوحات عظمی و را با سهل وجوه دست دهد و چنین مواهبی بزرگ و کار شگرف و مهمی بدیع در روزگاران کمتر نماید یکی از غرایب کرامات آنکه در اثنا که از قصبهٔ جلندر که بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد روزی بمیر آتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرت خاطر و تماشای مردم اقدام تا آتشبازی سرانجام نماید و درین میان صورت هیمو ساختند بدار و دبیر کرده در آتش انداز زندگی بر دارد آن کارگاه اقبال در اندک فرصتی گلزار آتش سرانجام دادند درین اثنا صورت هیمو نیز آورده سوختند در ظاهر هنگامهٔ بزم بازی گرم ساختن و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری کسی که در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا سرانجام نماید او را از بند که با همچنین مردم در پرده درآید جمال معنوی خود را ننماید و درگاه خود بصورت بی‌پروائی باشد و بی شائبهٔ تکلف درین مراتب که والانژادان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند هرگز چنین کارنامه بظهور نیامد چنانچه بر دانندهٔ داستانهای آسمانی بابرکت تاملی ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سالفه که فرمانروایان داعیهٔ قصد هندوستان کردند هیچ یکی از والیان هند با این شجاعت و داعیه و تدبیر نبود بلکه در سرانجام

ملک خود در ماندە بودند بخلاف این مرد مردانه پیوسته تسخیر اهالی دور دست را اندیشه مند بوده
سرانجام یورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت والحق آنکه هیمو را بخت مساعدت کرده بود فرمان
فرمایان هندوستان را در آن اوقات میسر نبود از هجوم سپاهیان کار طلب و فراوانی مبارزان کارزار
وافزونی اسباب توپخانه که جز در ممالک روم از آن نشانه نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست
که یکی بر هزار لشکر کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در عبارت نامه حضرت
صاحبقرانی که در هند بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر عظمت والی هندوستان چگونه بیان
میکنند و تفاخر مرقوم میسازد که صد و بیست فیل جنگی در آن جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت در آمد
و در تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آن زمان روشن است که بنسبت هیمو کدام پایه داشت و درین
کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گزارش یافت هزار و پانصد فیل بدست فرمان پذیران درگاه والا
در آمد سایر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد و کیفیت خزاین و سایر اسباب و آلات فرمانروایی خود کجا
بشمار در آید این میدان فتح و نصرت همانجای میمنت گستر است که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
بسلطان ابرهیم نبرد فرموده رایات فتح بر افراشته بود چنانچه مجملی از آن در جای خود رقم پذیر شد و در
همین روز بهجت افزای که بتایید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی
بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلی از آسیب و باش تعیین فرمودند و او مساعدت
نموده قبلی از نقوش سپهر و اشخاص معطله را از زندگانی خلاص ساخت و ناظم پراگندگیهای ممالک نشد و غنایم
فراوان بدست او افتاد در روز دیگر موکب اقبال از آنجا نهضت فرموده بساعتی که اختر شناسان کاردان
گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت قدس مساحت دارالملک دهلی انداخت و سوز معدلت و زیور نصفت
آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر و اشراف و هنرمندان هر قسم و [illegible]
هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان لشکر بمبارکباد گشادند و محبوسهای
قاقشال حسن خلاصی را با اهل داکه در محاصره مشاهده نموده بود بعرض مقدس رسانیدند و بمقتضای رأفت ذاتی
فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته آفراز زمین بوس عبودیت نمود در روزیکه راجه
و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخر بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت
بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم یکسو میشدند نوبتی این
فیل مست بطرف راجپوتان این طبقه راجون اعتصام کامل بر اخلاص خود بود ایستاده ماندند و اینها
ایستادن بنظر دوربین حضرت شاهنشاهی پسندیده در آمد و استکشاف از احوال راجه فرموده بر

زبان غیب

زبان غیب ترجمان گذشت تا انسال خواهیم کرد و هم چنان شد چنانکه نگاشته آید شکر ایزد جهان
آرایی که هندوستان را بلکه جهانیان را سری پدید آمد که بزرگی او را دفترها بسند نیاید و دانش او را کتابها
کفایت نکند بیمامن عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتی خاص یافت و حق پرستان دادار
بنده را اعتضادی قوی بدست افتاد دلنگرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت
و گنجینههای انعام در دامن روزگار افشانده شد عاطفت شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جان
سپاری جولان همت نموده بودند باصناف نوازش سرافراز گردانید شریف و وضیع و خرد و بزرگ
بجز ایل عطایا کامیاب گشتند از آنجمله علیقلیخان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرافراز کردند و سرکار
سنبل را برسا بر برگنههای میان دوآب بجاگیر او مقرر شد بجهة انتظام مهمات آنجا رخصت یافتند
و عبدالله خان اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند
و اسکندر خان را خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شیروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته
در رکاب نصرت اعتصام داشتند و قیاخان با انتظام ممالک در دارالخلافه اگره و آن حدود نامزد
شد و رای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر جانبی فرستاده نظم بخش و آرام
ده عرصه دلگشای هندوستان شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان
که بمزید شجاعت و هوشمندی از لشکر سرکردن امتیاز تمام داشت و در الور و آن حدود بود و دم خود سری
میزد و نیز بیدر و زن هیمو سیه بخت و سایر اسباب و اموال او در آن سرکار است ناصر الملک را
با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کارآگاه بآیین خدمت تعیین فرمودند حاجی خان از صدمات
افواج قاهره بهراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمد و از آنجا بحدود قصبه دیوتی ماچاری که بند و بار هیمو آنجا بود روان شدند
جای مستحکمی بود در دو کارزار بسیار شد و بدر هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصر الملک
آوردند مشار الیه او را بسوی دین خود رهبری نمود آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال
درین کیش ایزد خود را پرستیده‌ام درین وقت ترک دین خود چگونه گزینم و بمجرد بیم جان نافهمیده چگونه
در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا فتح
نموده با غنایم فراوان و پنجاه فیل آمده استلام عتبه اقبال نموده مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان
از قصبه الور بر آمده بجانب اجمیر و آن حدود روان شد که مامنی برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان
گذشته و آماده جنگ و ستیز گردید تا آنکه زمین و ارزرگ بود و بیشتر از آن بود که با حضرت گیتی ستانی

فردوس مکانی آنطور که مذکور شد پیکار نموده شکست یافته بود و از وجنرها طلبیده و تکلیفات
مالایطاق نموده اکثر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربهٔ عظیم روی داد و از حاجی خان مذکور و مظفر خان
شیروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا مغرور کثرت لشکر بود
شکست یافت و حاجی خان اجمیر و ناگور را بحوزهٔ تصرف خود در آورد و چون استیلای حاجی خان مسامع
علیه رسید محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و طاهر خان و خرم سلطان
و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی و میان دو آب از خس و خاشاک
معاند و مخالف رفت و روب یافت رای جهانگشای چنان تقاضا فرمود که پرتو التفات بر
ممالک شرقیهٔ هندوستان انداخته اند تا آن ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار
ارباب فتنه و فساد شست و شو یابد درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان با اسکندر
سور در نواحی لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور در آمده است
و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده بود که موکب اجلال از عرصهٔ جالندر
استیصال هیموی دهلی روبه نهضت فرمود بمدافعهٔ اسکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود و اسمعیل بیگ
دولدی و علیقلی خان میر لطف و شاه قلی نارنجی و خالدی مردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند
امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند و در چنین وقت که غوغای هیمو سرمایهٔ آشوب
روزگار شد و براو چنین شکستی در حدود دهلی روی نمود ملا عبدالله سلطانپوری که از کثرت
و روباه بازی از افغان خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم
الملک برای خود گرفته بود از فتنه اندوزی که در سر داشت و آب دو رویی که در نهاد خود داشت
دنبال هر خود را از اولیای دولت ابد قرین وانموده در باطن با افغانان سری داشت باسکندر مقدمات
نوشت و او را اغوای برآمدن از کوه کرد سکندر جمعی از اوباش آن افغانان و بعضی از زمینداران
کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه برآمد و درین جانب توجه نمود که خضر خواجه خان
شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی
از اعمال ناشایسته ملا عبدالله یقین و شکنجه پاداش نمود و نیم تن او را بزمین و بعضی زرهای او را که
گور کرده دست بخل بود از زمین بر آورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبهٔ چهار دکاره رسید و فاصله
فرود کرده گروه مانده بود و چهار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته و پیش فرستاد سکندر فرصت
از دست نداده بجمعیت فراوان روبرو شد و جنگ عظیم در گرفت و آن مردم را برداشت

خضر

خضر خواجه خان نزدیک ایستادن را صلاح وقت ندانسته پای عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر
اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مصلحت وقت دانست و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید
بجایکه آن وقت سکندرخان را با خان عالم اقبال بخشیده بود سیالکوت و آن حدود را جاگیر کرده بشتر
با استعجال تمام روانه ساختند که اعتضاد خضر خواجه خان باشند توجه موکب مقدس شاهنشاهی
از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سکندر و تعاقب او و محاصرهٔ
قلعهٔ مانکوت چون از مصادر و موارد چنین مسموع باشد که با سکندر لشکر فراهم آمده
باشد تا آنکه اقبال موکب شاهنشاهی عنان عزیمت بآن صوب منعطف نفرمایند عقدهٔ این کار
مشکل باسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیهٔ هندوستان را موقوف داده یورش
پنجاب مصمم همت عالی شد و از تفالات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان
الغیب تفأل نمود اتفاقا این بیت برآمد نظم سکندر را نمی بخشند آبی ٭
بزور و زر میسر نیست این کار ٭ دل معنی دوست مخلصان دوربین را اعتضادی تازه روی داد
و خاطر ظاهر آرای اذین ببشارت ثبات پایی بهم رسیده آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این
دولت ابد قرین دوربینان انجمن معنی را نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیده ایزدی انداخته
از جمیع اندیشه‌های رسمی روزگار رفاهیت بال میکرداند و گروهی را که دولت بالغ نظر نصیبه نیست و در چنین
اوقات که باضطراب میگراید بامثال این تفالات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان می بخشند
لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت و امرای کبار و نوئینان عظام و سایر بهادران اخلاص گزین
و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب آسمان قباب باشند
و چون سامان این یورش عالی بروجه دلخواه سرانجام یافت خاطر نکته دان از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده با شکوه
سرهاکال طغیان داشت بتاریخ بیست و ششم آذر ماه الهی موافق دوشنبه چهارم صفر مهدی قاسم خان را
بحراست دهلی گذاشتند برهنمونی طلیعهٔ اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل شکار
کنان آهسته آهسته این یورش انتظام بخش میفرمودند هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید هم لوازم مسرت
و شادمانی که ناگزیر نشأه تعلق است سرانجام می یافت و عالمیان از اقطار عالم بصیت آثار
مکرمت و انوار معدلت از ترکستان تا چنگ فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال می ساختند علی الخصوص
از کابل و بدخشان و قندهار روزی نبود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بر سجده گاه
سجدهٔ سلاطین پناه نورانی نمی ساختند و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که خانه بیرامخان خان خانان

از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ ششم دیماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر
فرزندی متولد شد و نام او عبدالرحیم نهادند و مجمل ازین مقدمه احوال آنکه در آن ایام که حضرت جهانبانی عرصهٔ
دهلی را بقدوم معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند برای تألف زمینداران اولیای دولت
بفرزندان این طبقه نسبت میکردند از آنجمله جمال خان عم زاده حسن خان میواتی که از زمینداران معتبر هندوستان
بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را در طبیعهٔ عاطفت خسروانی دختر کلان او را در حبالهٔ عقد خود درآورده
او را در مفاخرت بمفاخرت عز امتیاز بخشیدند همشیره خرد او را در عقد بیرمخان خان خانان درآوردند
و درین ولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خان خانان مردم خود را بلاهور فرستاده بود درین هنگام که
همت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسیدن و سکون کوفته عشرت افزا گشتند
بیرامخان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم بجای آورد و اختر شناسان بزرگی و شایستگی او را از دلایل
زایچهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده
بنشئ کرمی اخلاص خود نموده خدمات عالی بتقدیم رساند و بکارسازی طالع مسعود مراتب والا رسند
و سوادخانان صحایف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیهٔ حال و خواند مژدهای گرامی
مسرت پیرای دلهای اخلاص سرشت شدند و الحق بتوجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر
سعادتست همان نطوره بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی شد و آثار افزونی اخلاص از جبین او
خوانده می شود و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندر
مخیم اردوی معلی گردید اسکندرخان افغان که دران ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف
کوهستان سوالک که مقر معهود و مستقر مقرر او بود کشید که روزی چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت
باشد و موکب ظفر نشان بداعیهٔ صواب انتما که یکبارگی فساد او را از میان برداشته دفع او را پیش نهاد
همت جهانگشای ساخت و دشواری راه و صعوبت جا در پیشگاه فطرت عالی ننموده بعزم درست
و قصدی جزم از دنبال اسکندر بجانب کوهستان سوالک که عالمیست دیگر و گریزگاه خودسران دیگر
ممالک هندوستان توجه نموده بعرصهٔ دیسوهه نزول اجلال فرمود و از آنجا فضای دلگشای قصبهٔ دهمیری
رود و موکب عالی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس
سعادت پیوند شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور اول دران منزل فیض محفل
سرمایهٔ رونق هستی جهان و جهانیان پیرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف
خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را بنفحات ربیعی طراوتی نو و نضارتی تازه

رسانید

رسانید و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را بتربیت خاص
بشرف سعادت داده چنان سبکباری بخشد و الا پایهٔ آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر
از آنست که مکان را خطاب بیت الشرفی آن روشنایی بخش انجمن هستی داده آید و بالجمله این نیر گیتی آرای
در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیست و هفتم
ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از خیمهٔ حوت بنزهتگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز
عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد شعر شکر انصاف بر زبان بهار
گفت بلبل چو مردم هشیار ٭ عنبرین گشته از نسیم صبا ٭ از مشام زمین مشام هوا ٭
دشتها با لحاف دیبا بالین ٭ باغها بر عروس بی بالین ٭ داغ بی تختهای سقلاطون ٭
باغ بر فرشهای بوقلمون ٭ مرغ نالان فراز گلبن و گل ٭ مست بی مطربان ساغر مل ٭
همانا که وقوع چنین نشانی در پیشگاه مقصد عالی وکیل است واضح بر حصول مقصد و مژده ایست
بغایت روشن که کار پیش گرفته سعادت انجام سعادت یابد چنانچه بنقد وقوع این یورش و او با اسکندر
ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک فرصتی فرار اختیار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمد و حضرت
شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه دران
هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک درآمده بود و قصبهٔ
دمهری مخیم سرادقات اقبال گشته بپیوسته خبر می آمد که مطلب آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را
کشیده در جاهای تنگ درآورد و دران تنگناهای قلب گیر اهتمام بستیزه ببندد و حضرت شاهنشاهی
گوش باین سخنان نهاده بآیین شایسته بیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران
کارطلب بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند و بهادران نصرت قرین در اندک فرصتی
بنیروی تایید الهی بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال ایشان
غنیمتهای وقت شمردند و کوهستان بدگوهر که باندیشهای نادرست با اسکندر جمع شده بودند
و سنگ تفرقه بجمعیت آنها در آن بدنیت افتاد و پی جنگ فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمانی
اصدار یافت که دلاوران چابکدست بتعاقب این کم گشتگان بادیهٔ ادبار نشتابند و بنیروی
بازوی اقبال سر این مدبر را بدست آرند و جمعی از دلیران شکر الغار کرده ببعضی از اردوی او رسیدند
و اسکندر ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعهٔ مانکوت که سابقا برای

روز بد خود آماده داشت انداخت بهندوستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نموده از
تحصن این مدبر معروض بارگاه اقبال داشتند و قلعه مانکوت قلعه ایست متحصن بر چهار قلعه استوار که
سلیم خان در هنگامی که بقصد استیصال گکران رسیده خائب و خاسر برگشته بود این قلعهها را بطرز غریب
بر فراز کوهها که متقارن هم بوده اند بر سر کوهها چه قلعه بسنگ و ساروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر بیننده
یک حصن زیاده در نمی آید اصل آن جای که اساس این حصون حصینه نهاده اند در حد ذات خود حالت
بغایت محکم لشکرها را آن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن بس دشوار آنها که او
فراوان دارد آذوق چندان که خواهند فکیف که در چنین مکانی که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد
قلاع حصینه برای اساس آن یابد و او را مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت
رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب معبری و باطنی
باشد و خراب آباد باطن او می گذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد و لشکری انبوه آنجا
گذارد و تا دراق مأمن بسر برده محافظت این حدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور چون آن شهریست
بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم که باندک توجهی لشکرهای عظیم را از آنجا توان سرانجام داد
و یراق قورچها در ساعتی از آن مهیا توان کرد مبادا عساکر اقبال این دودمان ابدقرین آنجا رسیده
استعداد فراوان بهم رسانند و کار از علاج بگذرد پیش از آن که این اندیشه بعمل آید بهمان نیستاباد
از تنگنای هستی بر آمد و بالجمله چون فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید از آنجا که
عزیمت سلطانی تلو احکام یزدانی است حضرت شاهنشاهی با عزمی درست و رایی روشن و نیتی
حق پسند رنج خویش را منظور نداشته اساس جمهور عالمیان را وجهه همت جهانگشا گردانیده متوجه محاصره
آن قلعه شدند تا شیران فتنه انگیز را از سر کافه انام دور ساخته دولت آرای باشند و بر رفیع مطالع
از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای بآیین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند
و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکزوار در میان گرفته دایره محاصره بر دور آن کشیدند و همواره
بآداب قلعه گیری و مراسم تردد و شجاعت گستری پرداخته داد جانسپاری میدادند چنانکه در باب قوت
حضرت شاهنشاهی اختر بلند داشت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که عساکر نصرت قرین
بپای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان که سر پنجه شجاعت بر کام بهرامی از هم جستند
کمان دعوی بر پیش طاق استکبار نهاده از حصار بر آمدند و شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت

دروازه

دروازه جولان غرور نمودند و ادهم خان یکباره مجموعه شیر مردانه تنها میان آن گروه در آمد و بقوت
دست همت و زور بازوی شجاعت چندی روز بیزد ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانید
همچنان پیاده های وچابک روی بازگشت و بصدای آفرین و احسنت سربلندی یافت و همچنین
هر روز سران و سرداران و زبردستان کار طلب از مورچلهای خود پیش دستی کرده دستبردهای
نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آیین احتیاط مرعی داشته بضرب طوپ و تفنگ
هیچ متنفس را بپیرامون قلعه گشتن نمیگذاشت و در آن تنگنای دمار آنچه از دست و بازوی این مستی
بهره رویکار می آمد بجا می آوردند اما بمصداق موید بستیزه چه حاصل و بوالیان والاطالع عربده چه فایده
نظم با تیغ برهنه ایم در دست قضا • شد کشته کسی که خویش را برما زد • و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره
روی داد آنست که بهادر خان برادر خان زمان که در زمین داور گرد فتنه و فساد انگیخته بود و غبار
شورش و آشوب بر سر خود بیخته شرمنده و سرافکنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت
و بوسیله سفارش بیرامخان اگرچه در حق او اندیشیدها در معنی برای و اسباب نخوت و مددکاری سرانجام
داد عطوفت اصلی آنست که آدمی را بد کرداری سزاوار داده نوعی تربیت نمایند که پیرامون بدی نگردد
و مجملی از این قضیه آنکه چون رایات نصرت پیوند پیرایه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان
نهضت فرمود قندهار که بجاگیر بیرامخان مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری که از عقل و اخلاص
مورد اعتماد بود آرایش داشت و زمین داور بداوری بهادر خان تفویض یافته بود و چون هندوستان
مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادرخان بدنهادی فراتی بجوش آمده خیال
گرفتن قندهار در سرش افتاد و اول خواست که از راه مکر و فریب کار فرو نمی کرده قندهار را بتصرف در آرد
و از آنجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد از این اندیشه تباه کاری نگشود و شرح این گذشت آنکه
بهادرخان این راز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او بود باور را در میدان نهاد و بتدریج
چندی از دیوانه سرای تهی مغز را باراق در خانه پنهان ساخت و روز معهود قرار یافت که این کمین کردها
برآمده کار نگهبان دروازه بانجام رسانند و بهادرخان نیز از دروازه گشوده در آید و هم اتفاق
نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود در روز موعود که این پنهان شدها بر سر پوشیدن سلاح
بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب از این غدر خبردار شده بنگاهبانان قلعه رسانیدند در ساعت
مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند پیشتر از آنکه بسر این گروه بداندیش رسند خبردار شده سراسیمه

بدروازهٔ ماشوره شتافتند چندین حرکت مذبوح کرده بخندق نیستی فرو رفتند و بوخی خود را
از دیوار انداختند بپای خود در سر در آمدند و جمعی کو بخته در رسانیدند و بهادر خان تیره رای چون درین
حیله اندوزی کاری نساخت درین مرتبه در زمین داور آمده سرانجام لشکر نموده و اوباش و اقوام قلعه طلب
با خود همراه ساخته بایکدیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آمادهٔ جنگ و جدال گشت شاه محمد چون
کومک هندوستان نزاد و در خیال میکرد استحکام قلعه داده ملتجی بفرمان روای ایران شد و نوشت که
حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد
اکنون مناسب آنست که جمعی فرستند و هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار بایشان
سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره و گرمسیر و سرداری علی یار بیگ
افشار فرستادند بهادر خان ازین لشکر خبر نداشت ناگهانی بر سر او ریختند و جنگ در پیوست دو بار اسب
این بخت برگشته از پا افتاد آخر کاری نساخت و بگریز نهاد و نتوانست که بزمین داور آمد و خود را
بسر برد و شاه محمد کومک خود را تواضع نموده عذرها در نا دادن قندهار در میان آورد و خالی از فرستادن
بهادر خان خایف و خاسر شده و ناگزیر شد که بدرگاه گیتی پناه آمد چون این درگاه هست ظل عظمت و
کبریا اندک پذیر بسیار بخش و لذت عفو در این درگاه روز بازیست پس کرم گناه چنین بزرگ
بخشیده مولتان بجاگیر او مقرر شد و جاگیردار سابق مولتان محمد قلیخان برلاس بود ناگور و آن حدود دیانت
و بهادر خانرا از روی مراحم خسروانی سرداری که را بوحلها فرمودند و کارهای گرامی سمت گری این دودمان
عالی ارکان از و بظهور آمد القصه هر چند متحصنان قلعه در نگهبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادران
نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز بجد تر میشدند و در بر آوردن سرکوبها
و ساباطها و سایر اسباب قلعه گشایی اهتمام عظیم مینمودند و درین هنگام نوید قدوم بر رکاب انتظام
حضرات عفایف قدس و شرایف سرادق جلال از خط دلگشای دار الاقبال کابل بپایه گاه عرض رسید که
با قوافل شوق در رواحل شغف تو لواحق لاهور رسیده انتظار اشارت عالی میبرند و ورود مهد مقدس
حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی
برسم استقبال پیش از آنکه خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسد بمقتضای
فرمان شوق تواشاد حضرت شاهنشاهی بر آن یافته بود که چند محلی از سرمرکز حضرت مریم مکانی و دیگر پرده
نشینان حرم مقدس بسوی ستانسرای هندوستان ورود سعادت فرمایند چنانچه پیشتر ایمایی بر آن رفته بود

لیکن

لیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفایف روی در پردهٔ توقف داشت
و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنهٔ میرزا سلیمان
پردگیان حرم احترام را محفوف ظلال محفهٔ مقدمهٔ حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد
و بعد از آن که گرد ستیزه و غبار آشوب میرزا سلیمان بسبحات تایید ایزدی و ضیای دولت ابد پیوند
ازین مر مطمن شد چنانچه سمت گزارش یافت و حضرات سرادق عفت چه مقتضای ایفای نذر که
از حضرات شرف ظهور یافته بود چه بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان عزیمت هندوستان
فرمودند خانها و کوچهای اکثر سپاهیان جان سپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایه محفهٔ مخفف
الکرامه آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنهٔ هیموی سیه بخت در آن
حدود بازد واقعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه خبر فتح و فراغ بهرسان
ظلمانی فتنه اندوزان نهاد و سر هیمو را آورده از دروازهٔ آهنین دار الملک کابل آویختند نقارهٔ
شادی بلند آوازه کردند و بعد از ادای شرایط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه این صوب
صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بنصفت و انتظام داشت نیز برافزونی دولت و فراوانی
سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات روانهٔ هندوستان شد تا هم در راه
بدرقهٔ این قافلهٔ معلی شود و هم در هندوستان خدمات شایسته بتقدیم رسانده رونق انداز کار
خود کرد و کابل را بکاردانی و سربراهی محمد قلیخان برلاس که بطریق کومک از درگاه معلی آمده بود سپرد و میرزا
محمد حکیم با والده ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در کابل ماند و خواجه جلال الدین
محمود بجوق حکومت غزنین قرار یافت چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی
از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق افتاد و درین اثنا منهیان درگاه قضیهٔ استیلای [illegible]
و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند بنابر آن منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال
خود دید و حضرات را بدرقه شده از کوتل ستاره گذرانید و از آنجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین
محمد خان اتکه نیز و برادران کلان و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت
حضرت او بودند و چون منعم خان بکابل رفت و محمد قلیخان را رخصت هندوستان داد و بعد از آن
او و سایر جانسپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحلهٔ عزم و عنان
قافلهٔ توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی که در آن راه بموجب تقدیر ازلی روی نمود آنست که
دو همشیرهٔ اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کتل ستاره

این جهان گذران ابر رو کردند و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات بیگمان از رحلت این جگر گوشه‌ها
دولت روزی چند بسوگواری پرداختند رضا بقضای الهی دادند و سوق مقدس شاهنشاهی
جار عموم و اخوان شد و بعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژده قدوم
حضرات سرادقات عصمت در حوالی حصار مانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی
جامع جمیع ازین نوید دلکش و بشارت جانفزا سلسله جنبان عشرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم
انگه مادر ادهم خان را که بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی داشت و از زمان آسایش
گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکوخدمتی بفزونی منت می سپرد و باستقبال
محفه مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفایف سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب
در دار الملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی
بدریافت حضرات عفایف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شدند و چون ساعت نواحی مانکوت
مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خان بابا را
بخدمت محاصره گذاشتند و در یک منزلی حصار سعادت دیدن سعادت قرین میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو
بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد
و مراسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع پیوست و صباح آن روز بهزاران کامیابی و کامبختی حضرت
مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و حضرت گلبدن و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این
دودمان عالی و متعلقان عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرموده اند و اردوی
مقدس شاهنشاهی را که از امتداد بخاطر دلتنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان
اخلاص منش انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح داشتند بتازگی اهتمام افزودند
و از سوانح که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت آن بود که خان زمان که بحدود سنبل رفته بود
بوسیله اعتضاد این دولت ابدقرین و انتساب او باین درگاه سعادت قرین فتوحات عظیمه روی داد
با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود حاشا حاشا از وفا و اخلاص بهزاران فرسنگ راه است
او مضمون نوکری و آقایی ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه دنیا که بهره نداده
گذرنیت او را آگاه نکرده بود چنانچه مجملی درین شگرف‌نامه از حول وخیم العاقبه او در جای خود رقم
قلم وقایع نگار خواهد شد و آنچه درینجا لابرکت انتساب صوری او را مورد خدمات لایقه
گردانید یکی جنگ رکن خان نوحانیست از امرای بزرگ مبارز خان مذکور است نبرد و آزمای

نموده

نموده او را شکست داد و اکثر متمردان حدود سنبل و گردن کشان آن نواحی را تا لکهنو ایل گردانید
و همچنین آثار کارهای شگرف که دران ایام از او بوجود آمد مدافعه حسن خان بچکوتیه و مجمل
این سرگذشت بدیع آنکه از زمینداران مشهور هندوستانست هم از روی خویشان و برادران
و نوکران امتیاز داشت و هم از راه اعتبار قرائن والیان هند در جاهای هند مستحکم بود پیوسته
اندیشه‌های تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مانکوت
مشغول بود این کوته اندیش مغرور وقت را فرصت کار دانسته لشکرهای گران فراهم آورده متوجه
نهب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود همراه
ساخت و چون اندیشه‌های تباه او معلوم خان زمان شد با امرای پادشاهی که دران حدود نامزد
بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمد بهادران این لشکر فیروزی اثر کارنامها بظهور
آورده مظفر و منصور شدند و لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال
از چهار هزار کس زیاده نبود بتایید دولت خداداد با وجود آن حال که از اطوار سردار آنها نوشته آمد
بمحض عنایت انتساب این دولت ابدقرین ظفر یافته کامروا شد و غنیمتی از اندازه بیرون از جنس بدست
او افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست او افتاده بود سبدلیا و دلسنگار بود که
با صورت و سیرت سرآمد هم در صف شکنی بی عدیل بودند و هم در گرم روی صفت یکتایی داشتند
و منظور نظر مشکل پسند گشت در حلقه فیلان خاصه شاهی داخل شدند چون سرانجام کار خان زمان
بوبال و نکال کشید و جوهر بدذاتی او بظهور پیوست و از سران گروه بی اخلاص گشت و کارهای او را
خاطر اخلاص گرامی رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن
اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیاخان است
و مجمل این داستان مسرت انجام آنکه قلعه گوالیار که از قلاع مشهور هندوستان است و در استحکام
نظیر خود کمتر دارد و در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او بهیل خان نام از غلامان سلیم خان
شیرخان بحکومت آن قلعه کله کجی نهاد و راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند
با راجپوت بسیار بگرد آن آمده محاصره تنگ کرده بود قیاخان داد ثبات پایی داده جنگهای
مردآزمای نمود و نصرت از همت جهانگشای شاهنشاهی جسته غنیم را بر داشت و بسیاری را
راه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه گوالیار اهتمام نمود و از سوانح عجیبه آنکه در اثنای محاصره
مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالله مغل که باصالت موصوف بود

بحبالهٔ عقد آن گوهر یکتای خلافت درآمد بیرمخان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در خانهٔ
میرزا کامران بود او را ازین گران میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که
توقف در امثال این امور بغایت ناخوش است و بفروغ خرد خود اهتمام نمود این کار خیر بانجام رسید
دیگر ماهران کارشناس در آراستن مجلس در بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند
این داستان را اینجا گذاشته بسر مقصود می‌شتابد و تتمهٔ سرگذشت محصوران قلعهٔ مانکوت می‌نگارد

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلایل تأییدات ازلی و معاینی توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنوی است
کشایش کار روی داده هرگاه ایزد جهان آرا بمقتضای نیت علیا متکفل مهمات منسوبان این
خدیو صوری و معنوی است در کاری که بنفس مقدس متوجه باشند خیال باید کرد که کارفرمایان ازین چگونه
در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح چنین قلعه‌ایست که بسد سکندر پهلو می‌زد
و صورت آن در اندیشهٔ دانایان نمیگذشت و القصه لوازم محاصره بجایی کشید که بر وجه حسن
سرانجام یافت و مورچلها از هر جانب پیش رفته چند جا سرکوبهای قلعه فرسا برآوردند از آن میان که
مورچلی باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها بیشتر رفت و راه درآمد و برآمد زندانیان
قلعه بسته شد سکندر هرچند بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراکنده دلی چون واقعه
طلبان فرصت فتنه و شورش مبارزان عدلی که مجملی از حال او بقلم اختصاص گذارش یافته است
می‌طلبیدند که شاید سر برداشته از ممالک شرقیهٔ هندوستان دهلی رویه متوجه شود و کار قلعه ناتمام
ماند و او را فرصت شورش مملکت آسوده پدید آید دل از قلعه‌داری برمیداشت لیکن چون محل اتفاق
دولت خداداد او کارها از پیش برد و مبارزخان را پیمانهٔ زندگانی پر شد و تمهید این سرگذشت
آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله خضرخان نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی بزرگی بود بقصد انتقام
پدر خود که مبارزخان در جنگ او را بر خاک نیستی انداخته بود متوجه شد و جنگ عظیم کرده نصرت یافت
و مبارزخان عدلی در آن جنگ کام گشته شد و چهار سال و چیزی ایام حکومت او بود چه دولت عظمی
و عنایت کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب برهم زدن مخالفان میشوند و مخالفان
در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر می‌کنند و معاضدت این دولت جاوید می‌نمایند چون این خبر بمتحصنان
قلعه رسید بیکبارگی پریشان خاطر و پراکنده باطن گشته سکندر اعلای اعلام دولت روزافزون
و شکست بر شکست خود را چون مستبصر شد و کار آگاهانه دید ناامیدی بر ناامیدی روز بروز در وارد

بی اختیار

بی اختیار در سلک زینهاریان درآمد و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردان را فرستاده
التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه بقلعه روانه سازند که
خاطر بیقرار او را تسلی پذیر عنایت ساخته ضمیمهٔ لشکر فیروزی گردانند و آنحضرت که معدن مروت
و مردمی اند از روی مرحمت بی دریغ آتکه خان را که بدستور کاردانی اعتماد از بیش فهمان بود باین کار
فرستادند سکندر از روی خجالت اظهار بندگی نمود که عقل عاقبت اندیش نداشته ام و طریق کوتاه
بینی سپرده ام دیگر مرا آن مجال نمانده که بسجدهٔ آن درگاه روی سفید توانم کرد اگر درین مرتبه کیمیای
الطاف پادشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال آنست که اکنون پسر خود را
به بندگی میفرستم و امیدوارم که مرا جایی نامزد شود که روزی چند آنجا بوده خود را آمادهٔ سعادت
آستانبوس گردانم و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت
برندارم و طوق این احسان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر فرستاده را
بعزیمت ملایمت و رسوم خدمت رضامند ساخته بناصر الملک نیز که وکالت خان خانان داشت
بلکه وکیل السلطنه بود از نقد و جنس ارسال داشت و مشار الیه از روی دولتخواهی در انجام مرام
سکندر شده خلاصهٔ التماس او را بواسطهٔ خان خانان معروض بساط اقدس حضرت شاهنشاهی
ساخت و آنحضرت بموجب قرارداد خرد دریا دل آمده و بجای کرام معتقد ساختند و او پسر خود عبدالرحمن
نام را مصحوب غازیخان سور که از امرای معتمدان بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شایسته
اینها باعث مزید توجه شاهنشاهی نسبت با وجود موجب عزایم پادشاهانه قرارداد از قوت بفعل
آمد و پیشکشهای گرام با چند فیل که شایستهٔ بارگاه عالی تواند بود ارسال داشته بتاریخ پانزدهم امرداد
ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم رمضان کلید قلعه را با ولیای دولت قاهره سپرد و حضرت
شاهنشاهی رقم عفو بر جرائد جرایم او کشیدند و از سواد صحایف احوال او اغماض عین فرموده او را اجازه
دادند که از زندان حصار بیرون رفت و بهزار بیم و ترس خود را بجنید و بهادر رسانید و بعد از دو سال
بعدم خانه شتافت و چون فتح قلعهٔ مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر
از زینهاریان مهرمان سلطنت شده سری بسلامت برد حراست آن با بوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی
قرار گرفت و باستصواب مشیر اقبال موکب عالی بفتح و نصرت شانزدهم امرداد ماه الهی موافق دوم شوال
بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک بعرصهٔ دلگشای لاهور نهضت فرمود تا مهمات
پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از ناهمواریها بقدر نعمت

نارسیدگی خاطر بیرمخان بر هم خورد و شرح این ماجرا آنست که در اواخر ایام محاصره قلعه مانکوت فی الجمله
عارضه در طبیعت خان خانان راه یافته بود و دمل چند پیدا شده که سواری نمی توانستی کرد
در آن ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی مواطن توجه عالی
بجنگ فیل میداشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شگرف را متضمن است و التفات
می آوردند روزی در میان دو فیل پادشاهی که فتوحا و لکهنا نام داشتند جنگ بامتداد
کشیده اتفاق دو فیل جنگیان عزیب بخیمه خان خانان رسیدند و هجوم خلایق و ازدحام و تماشاییان
و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان خانان شد و واهمه اش بر آن داشت که مگر باشارت عالی
بوده باشد و بتصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز ضمیمه پریشانی خاطر شد خان خانان یکی از محرمان خود
را نزد ماهم انکه پیغام داد که درین آستان سپهر مطاف بخود گمان تقصیری ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی
امری بظهور نمی آید فتنه سازان چه گونه بمن گناهی انشا کرده باشند که موجب این بی عنایتی شده
باشد که فیلان مست را بجان من سر دهند ماهم انکه بمقدمات تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته
او نمود درین ولا این خدیو جهان که خود را در لباس بیگانگی داشته در اخفای احوال توجهی میفرمود
چنانچه سر این را در خود دریافت خود بیشتر ازین از دل بکاغذ سپرده امری بدیع بظهور آمد که موجب
حق ناشناسی طایفه از تنگ نهادان گشت و تفصیل این سانحه هدایت بخش آنست که روزی
شاهنشاه جهان آرا بود از دید کوته بینان بتنگ آمده در جوش شده و قوت غضبی که از طینت
ذاتی باعتدال آمیخته و ودیعت نهاده دست قدرت رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عتبه
اقبال که پیوسته در رکاب سعادت اعتصام می بودند دل گران فرموده جدا شدند و حکم مقدس شد که
هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلودار و امثال این مردم و جلوگاه خلوت
از کثرت ازدحام این مردم غبار آلود نمیگردد باز داشته یگانه و تنها و باطن یکتایی خود بنیاز و نظاره
از مردم خشم آلود از معسکر اقبال بیرون آمدند از اسبان خاصه حضرت شاهنشاهی طرفه اسبی عراقی
جیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تندی مثال نداشت و در بدخویی نیز
نظیرش پدید نبود هرگاه و اشتری کسی پیرامون او نتوانستی گشت و بر سواری بوست آمدی
الجمان بهلوان آگاهی بمقتضای قوت و عظمت فطری پیوسته برو سوار گشتی در پی شکار روی
بر آن رخش سعادت پیوند سوار بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشن
انوار بوده گرم رفتار شدند چون پاره راه طی شد ناگهانی بخاطر آن رخش اقبال متوجه تا شده

بکاری

بکاری فرود آمدند و بموضعی خاص با خدای خود بهم راز گشتند تکاور آتش خوی با دیبا بر رسم
عادت خود شد تنها کرده هکردم دویدن شد تا آنکه در نظر دوربین آنحضرت پنهان گشت
چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمودند در ملازمت کسی نبود در خدمت اسپی کختی در اندیشه
این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده با آرامش
سنجیده در ملازمت آنحضرت در شگفت عزیب مانده بر آن وحشی نژاد سوار دولت
شده اسپی که عادت او باشد که بآسانی سواری ندهد و در واشدن این باشد که بد سواری بدست
افتد و آنگاه چنین صحرایی شده و از نظر غایب گردد بمحض توجه شاهنشاهی خود آمده
با آرامشی تمام سواری دهد که هرگز بآسانی میسر نشد از عجایب تصرفات این سرمرادای دولت
تواند بود آنکه کسی را که ایزد بیچون متکفل این کارها شود در وسعت آباد خاطر او از تنهایی چه اندیشه
باشد و اگر ذات مقدس او چون نتایج بخشد چه دور اگر ظاهر چنان می نماید که در خود افزین جمال عالم آرای
آن پادشاه صورت و معنی را بر خود روشن میسازد لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان
مختصر بین چراغی چند در شاهراه هدایت می نهند تا چنانکه آنکه او را خداوند صورت دیده
ظاهر میدانند بهتر و بیشتر از آن فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی او را رضاجویی حق پنداشته
بگلشن پیرای سعادت جاوید رسند خوش روزگاری که حالش چنین باشد و زهی دولتمندی که او را چنین
آگاهی سازند و چه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده
در خلاب نادانی فرو رود و چه باطل سیه دولتی که با وجود یافت این پایه ارجمندی راه نفاق و خلاف
رفته با خدای جهان آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه که گفتار شگرف را نهایتی نیست و کیفیت خدیو
ظهور این عارفه غیبی و الهام ربانی دانسته فسخ عزیمت شکار روی فرموده باز آمدن گرمی فزای
اخلاص پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرموده سایه التفات بر آن حدود انداختند و جهانیان را
فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بیست و پنجم امرداد ماه الهی موافق یازدهم شهر شوال بهشت
از رسیدن اردوی ظفر قرین حریم باهو نزول اقبال فرموده سلطنت آرا گشتند و پیوستند با بساط
شکار اشتغال میفرمودند و بعد از چند روز اردوی معلی بتمام و کمال رسید خان خانان از قبول فرمان
برداری سلطان واهمه بار بر سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین محمد خان آنکه گله مند شده اظهار
نمودند که تا بجایی که چهره اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریبی و ریا مصفا ست
نظر مرحمت و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمیبردم

اما چون گاه گاه حضرت را بی التفات می یابم از نتیجهٔ غیبت و سعی نمامان میدانم از من چه واقع شده که مکروهات
من نسبته آید و تشنهٔ خون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرند و کار بجایی میرسانند که قصد جان من
می کنند شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب شده جمعی را بخود متفق ساخته با خویش و پیوند خود
پیش خان خانان رفت و عهود و مواثیق در میان آورده سوگند آن غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان
بغیبت شما نکشاده ام و نخواهم کشود تا آنکه خان خانان از دل بجای آمده شورش او داوری فرو نشست
و از سوانح آنکه بهادرخان را بمولتان رخصت فرمودند که جاگیر خود را که نو یافته بود چنانچه بسابقهٔ الهام کیا
بدان رفته سرانجام دهد و هم بلوچان آنجا را که سر تمرد بر داشته بودند تنبیه نماید بهادرخان در آن
ولایت دلکشا رسیده لوازم مردانگی بجای آورد جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده زیاده از اندازهٔ
تاب و توان خود کوشش مینمودند و تا مدتی نگاه آداب پیکار از جانبین بتقدیم می رسید و چون سایهٔ
اقبال این خدیو جهان بر توجه حصول امنیت او انداخته بود بیامن توفیقات ایزدی فیروزمند
گشت و چون ایزد جهان آرای در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب استغنا بر آمده
خود ناظم براکند که عالم شوند بیرام خان را که پیوسته لاف عقیدت زدی پرده از روی کار بر داشتن
گرفت و او را سالک بیراه ساخت و آنکه بیراهه رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافته آن بود که
فیلان پادشاهی را خواهی نخواهی با امرای اعتبار کرده خود تقسیم نمود تا آنکه خیلی از فیلان خاصه بدستاهی که
پردهٔ عصمت و جلال جهان آرای آنحضرت بود دند گرفته بهانهٔ آنکه بمردم می سپارد از آنحضرت جدا ساخته
آن خدیو جهان نمیخواست که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کارها بوقت خود باز بسته است و هنوز
آن زمان نرسیده بود اغماض فرموده رضا بقضا دادند سبحان الله این چه وسعت حوصله و این چه
اندازهٔ مداراست و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبداء غلیان قوای غضبی است
آن بزرگی را که جهان آفرین در کنف حمایت خود پرورد اینها از وجه بدیع باشد و درین هنگام که عرصهٔ لاهور
بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر زمین بوس رسیده بنوازش پادشاهی
اختصاص یافت و چون در عنفوان در آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بفتح هندوستان شرف
ملازمت دریافته بود توهمی بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده قتل میرزا کامران که سرمایهٔ چندین
شورش و آشوب بود گرفته سپرده چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد
درین ولا که عالم بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود در آمد که هر جا
سری و سرداری که باشد موی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد

آن

آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستانبوسی گریبانگیر شد و از وحشی طبیعی خود التماس نمود که چون بملازمت
سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان برند و بمآثر الطاف خلایق نواز ازجا و مقام خود جلا
وطن نشوم و یکی از معتمدان پایهٔ سریر والا را گرفته بدرگاه معلی برد عواطف شاهنشاهی
پادشاه خدمت شایسته فرموده جمیع ملتمسات او را بذروهٔ قبول ارتفاع داد و بتمور خان جلایر
باین خدمت شایسته فرموده اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده بسجدهٔ درگاه
گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصلهٔ خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد
و از سوانح که در ایام توقف عالی در لاهور عبرت بخش ارباب خرد شد بپایان رسیدن تحمل زمین دار
موست و مجملی از آن قضیه آنکه زمین دار از شوربختی که داشت بسلطان سکندر همراه شده
موجب ضلالت او گشت و از آنجا که رسم بشری زمین داران هندوستان آنست که راه یکجهتی
گذاشته همه طرف نگاهبانی کنند و تا هر که غالب و شوار افزا باشد با او همراهی مینمایند و در هنگام
شورش روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زد اقطار و اکناف هندوستان
گشت سکندر سور سر لغو برداشت و آن گمراه همراه گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد و درین
هنگام که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود و کار روباه بر متحصنان قلعه باضطرار کشید بوسیله
حیله های زمین داران آمده ضمیرش گشت بیر امتحان چون بر حقیقت کار آگاهی داشت او را بسیاست
رسانند و بجای او برادر او تخت مل را که بهشیاری و دولتخواهی در پیش بود مقرر ساخت از آنجا که
آیین والای همت شاهنشاهی آنست که خود آیندها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند از
صدمات قهر محفوظ می باشند و فطرت بلند که هزاران مروت و فتوت سرشته است تجویز آزار
این طبقه نمیفرماید ظهور این قضیه ناملایم طبع اشرف اقدس بود اما چون نقاب از جمال جهان آرا
بر نداشته بودند بظاهر چندان توجه نفرمودند و چون خاطر جهانگشای از مهمات پنجاب فارغ شد
چهار ماه و چهارده روز که دار السلطنه لاهور از فر نزول سپاه منصور غیرت افزای سپهر والا
بود شرایف اوقات بشکار عالی و نشاط طرازی مصروف بوده بظاهر در لباس بی پروایی
بیکاری اشتغال داشتند و در معنی در رعایت پرداخته عیار ارباب اخلاص گرفته می شد
چون کارپردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان
خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق سه شنبه
پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام بجانب دار الملک دهلی

انفتاح افتاد و از جملهٔ سوانحی که در عرصهٔ قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات عالی بود بوقوع پیوست قضیهٔ
انعقاد خان خانان بیرم خان بود بعصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این سانحه آنکه
حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهان آرایی خود آن عفت نقاب را که خواهرزادهٔ آنحضرت
و صبیهٔ میرزا نور الدین محمد بود نامزد بیرم خان کرده بودند بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتایی
فطرت را که با اصالت نسبت و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن
عفت ممتاز بود به بیرم خان سپارند و مرهون وقت مانده بود تا درین هنگام که عرصهٔ جالندر از
ورود مواکب عالی مهبط عالی انوار شد خان خانان خاطر بر سرانجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت
شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی پروایی در آمده راه مدارا
می سپردند با مضای آن التماس اشارت فرمودند و بآن حضرت معلی از ازدواج روی داد و تمام مستورات
سرادق سلطنت سیما بیگم ماهم آنکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید چنانچه عقد و زفاف در یک هفته
صورت گرفت میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و از سر حسن که بخواجه زاده چغانیان
شهرت دارد و خواجه زاده نبیرهٔ خواجه حسن عطار اند و ایشان بی واسطه پسر خواجه علاء الدین اند
که خلیفهٔ اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زاده چغانیان نسبت دامادی سلطان محمود
میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشتند و پاشه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرم خان که
در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نور الدین محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او
دریافته بودند مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ آن حضرت اند انتساب فرمودند و سلیمه سلطان
بیگم که نیک سیرتی او و پاک طینتی و نجابت عالی امتیاز دارند از آن قدسیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال می نمودند سبحان الله چه عالم تقلید است ازین که سلطان
محمود را خواجه زاده چغانیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشند رای حضرت
فردوس مکانی بی روی آن نموده نسبت بمیرزا نور الدین محمد کنند و بچه سبب اکنون بتبعیت گذشتها
این نسبت صورت بندد آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خرداد
از دور اول المنة لله که هیکل سال دوم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشحالی آویزهٔ گوش روزگار
و آرایش گردن ماه و سال گردید و کوکبهٔ بهار سال سیوم الهی بسواطع دولت و اقبال بلندی گرفت
و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال نهصد و شصت و پنج

اورنگ

اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان
معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نضارتی بخشید دلبستگان
عشرت بظهور شعشعهٔ سعادت این سال آیین نشاط از سر گرفتند و آرزومندان شوق از نسیم
نوروزی روح تازه در قالب امان و آمال در دمیدند شعر
دماغ عالم از بوی بهاری ⁘ هوا را ساخته عود قماری
ز مشک افشانی باد طربناک ⁘ عبیر آمیز گشته نافهٔ خاک
زمین را مشک پیمودن بخروار ⁘ هوا را غالیه سودن صدف وار
بنا وردی ز نرگس تاب مهتاب ⁘ ز لاله خون چکیده در سمن آب
بنفشه بهر چشم بد بتعجیل ⁘ کشیده در بن گوش چمن نیل
پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی اشتیاق سعادت انجام حدایق الهی یعنی رایات
نصرت آیات حضرت شاهنشاهی بعزم سایه گستری دار الملک دهلی از قصبهٔ جالندر در جلوهٔ اقبال
آمده شکار کنان و نخچیر افکنان نهضت فرمودند چون از دریای ستلج که قصبه بودیانه بر ساحل
آن واقع شده مرکب عبور موکب عالی اتفاق افتاد مسرعان کارآگاه آوردند که حاجی خان که
اندکی از احوال او سابق گذارش یافت با فواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند مصاف همت میزند
بنا بران توجه جهانگشای بر آن قرار یافت که مرکب اقبال تا حصار رفته نظام کار بندد و رفقها
مذکور نماید و اگر جمع دیگر برای استظهار آن جماعه باید فرستاد فرستاده خاطر عالم آرای را از آن حدود
بالکل جمع نموده بنا برین اندیشهٔ صواب انتما جمیع اردوی معلی بسر کردگی ناصر الملک حصار رویه روانه شدند
و حضرت شاهنشاهی بجهت احیای آداب صحنه و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند که زیارت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شود چه در هنگام
شکست امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس آنحضرت را برداشته
بسهرند آورده بودند و تا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار خفا ساخته در آنجا بودیعت
گذاشته بودند و در اندک زمانی نبود از اعزاز این امنیت بحصار رفته رخشنی افزای اردوی معلی
گشتند و بیرم خان خان خانان نیز بموجب التماس که درین عزیمت همراه بود در پنولا که رایات اقبال
در حصار بود میان ناصر الملک و شیخ گدائی نزاعی و نفاقی بهم رسید و چون بیرم خان رعایت احوال
شیخ بسیار می نمود جانب او گرفت ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلود ساخته بر خانه نشسته
و در اندک زمانی جمعی از نیک ذاتان در میان آمده صلح دادند و چون طنطنهٔ عساکر نصرت کاهی
و آن مردم رسید لی خنک از هم متفرق گشته هر کدام بجایی بدر رفت و حاجی خان بگجرات شتافت

منظور نداشته بزنا پاک ترکان آلوده دامن اسم بزرگی رانده بادشاهم میگویند آن بدولت نیز کفتنی
و کورنش تسلیم بجا می آوردی و از فروتنی همیشه های گوناگون اندکی گفته آید راه سعادت گذاشته بی راهه او
ابر رفتی و بلای عظیم فراهم آمدن خوش آمدگویان نزد او بود که نظر کجشان جز بر منفعت خود نشان
بینفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدنهادیهای او را توجیه نیک کرده در افزایش کار خود
می بودند و هرگاه بدذاتی در پایه بلند باشد و بدمستی چنین روی دهد و ارباب صحبت از گروه
خوش آمدگوی خانه برانداز باشند ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد و حال و مآل او بخسران
انجامد چنانچه مصداق این حال و خامت مآل علیقلی خانست و چون بی آزرمی بیجای این بخت برگشته‌ها
بمسامع اقبال رسید یرلیغ موعظت و منشور حکمت فرستاده بنصایح والا الوالعزم بزرگی بجا آوردند و حکم عالی
شد که درگاه ما دریای عفو و احسانست آدمی زاد از فرمانبرداری و از صحبت بدذاتان خوش آمدگوی
مغلوب سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع ذمایم میشود اکنون از مردی و حقیقت و نمک
شناسی و عقیدت و اخلاص حرفی گفته نمی‌شود سررشته حساب را که سرمایه نجات عموم مردمست
بدست داشته از کرده پشیمان شده بنیکو خدمتی تدارک کردار ناشایسته خود نمای و آن ساربان
پسر را بدرگاه فرست تا کرده ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی سربلند گردانیم و اگر از
بیخردی و بی شرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آید که باعث عبرت
سایر کوته اندیشان درست گردد و درین اثنا که بدمستی و بدگوهری علیقلیخان بیشتر از پیشتر
بظهور آمدن گرفت رای جهان آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیک
جاگیر کرده شود تا از انفراد و استقلال برآمده پرده ناموس او دریده نگردد و از آنجهت قصبه
سندیله را بسلطان حسین خان جلایر جاگیر فرمودند آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود
باسمعیل خان پسر ابرهیم خان اوزبک که با او قرابت نزدیک داشت داده بود هرگاه سر جماعه بد
عملی و حرام نمکی موصوف باشد پیروان ناگزیر از سعادت بی بهره می گردند و لهذا اسمعیل خان پرگنه
مذکوره را انداوه بمنازعت برخاست سلطان حسین خان مذکور پشت گرمی چنین خدیو اقبال
از خود گرفت و پناه بعلیقلی خان برده لشکر بسیار بر سر آورد و سلطان حسین خان بهمراهی
مردم خود بمدافعه اینها برآمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت
مخالف فیروزمندی یافت و جمع کثیر بیدترین مردانها که در حرام نمکی جان داده است بخاک نیستی
برابر شدند و شاه بداغ بداعی که از خویشان نزدیک علیقلی خان و از شجعان نامی زمانه بود

و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشابوری باجمیر رفته متکفل انتظام آنجا شد و سید محمود باره
و شاه قلی خان محرم و جمعی از ابطال نخبه جنبار را فرستادند بهادران نصرت قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت
جمعی کثیر از راجپوتان گردنکش تنبیه عظیم و اهمیری نمودند آن قلعه را متصرف شدند و عرصه آنجا را از خس و خاشاک
ارباب بغی و تمرد پاک ساختند نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول
آن شهر کرامت پیوند چون خاطر جهانگشا از مهمات این حدود فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه
متوجه صوب دهلی شد و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند و بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی
موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الاخری لوای گیتی آرای سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت
بزرگان شهر با داب استقبال مبادرت نموده غبار مواکب جهان نورد را پیرایه ابروی سعادت خود ساختند
انوار نصفت و عدالت و لمعات رافت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت و بدستیاری
مدبر اقبال کار سپاهی و رعیت بیارکی انتظام گرفت و در اتولا خان خانان با جمیع امرا و ارکان دولت در
هفته دو روز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات ملکی و مالی که در ان
بارگاه دولت قرار می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی میرسیدند و بدانچه فرمان گیتی مطاع می شد بطغرای
نفاذ یافت و از بدایع وقایع که سپهر خیال باز برده بوالعجبی برآورد و آستان عشق و عاشقی علیقلی خان
زمان بیسارایان پسری بود بوسیله آن جوهر بدگهری او روشن گشته نفرین جهانیان را مورد آمد و تفصیلش بطرز
اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانی که بکمال حسن صوری و جمال
ظاهر انگشت نما بود در سلک قورچیان خاص انتظام داشت و خان زمان با آن ساربان پسر بمقتضای خباثت
ذاتی و خیانت فراوان نظر شهوانی دوخته و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده
روزگار بسر می برد و بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوشی کال اسکت و نیز داخل قورچیان همایون
بود در جالندر باستانبوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع قورچیان می بود درین حال خان زمان از
بی دولتی و تیره رایی کسان فرستاده اغوای آن نمود آن بی جوهر معنی که مغرور حسن بی عیار صورت بود این ساده لوحی
بنفس مراد منصوبه مراد بخت دانسته گریخت چه درین درگاه که بازار حسن معنوی گرمست و بدکن حسن صوری
لطف صورت را جای میدهند امثال این مردم بی معنی ظاهر آرا که میبرسد و کجا منظر التفات شاهنشاهی
میرسند و بالجمله آن بیدولت بخیال فاسد از دولتخانه گریخته خود را پیش خان زمان رسانید و بازار
حسن فروشی گرم ساخت و این کافر نعمت را بدمستی دلاوری و دنیاداری ضمیمه بدنهادیهای او شده بود از بد سرشتی
طبیعت کار برسوایی کشید و چنانچه خباثت ماوراء النهر از تیرگی دل عظمت سلطنت و شکوه دولت

منظور نداشته

پیمانهٔ عمر شتافت علیقلی خان بمقتضای شرارت ذاتی و بدنهادی خود می‌خواست که آمین
پسلطان حسین خان دو برو شود و یکبارگی در پردهٔ آزرم برآمده روسیاه ازل و ابد گردد جمعی از
خرد پروران دوربین او را ازین اندیشهٔ نادرست در تدارک و تلافی حرکات ناشایستهٔ او
اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چارهٔ کار خود کوشش نمود لیکن چون دولتمندی
نداشت آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد و از سایر امور بید و لی دست باز نمی داشت
بباطن در اندیشهٔ تباه و بظاهر شروع در ملایمت نمود ناصر الملک پیوسته نکوهش احوال خسران
مآل او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او تنبیه و اهتمام نمودی و بیرامخان خاطر علیقلی خان نگاه
داشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را ناکرده می انگاشت آمد خود را حیله و مکر در برج علی
نام نوکری از معتمدان خود را به در خانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش در خانه او را
علاجی تواند انگیخت در ان ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او
مفوض بود و او از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجای آورده ملاحظهٔ خاطر بیرامخان نکردی روزی برج علی که
از مدهوشان مجلس علیقلی خان بود پیش ناصر الملک رفته سخنانی که از اندازه او بیرون باشد در میان آورد
بغضب در آمد بفرمود که برج علی را خوابانیده چوب زدند و از برج قلعهٔ فیروزآباد دهلی او را بزیر
انداخت در خندق نیستی فرستادند می گفت که این مردک را اکنون مظهر اسم خویش گشت و بیرامخان
ازین معنی بغایت آزرده شد و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت افزای
که در دار الملک دهلی درین ایام روی نمود بسا سار رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ است که بسعی
اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت حال بر سبیل اجمال آنست که
پیوسته دل او آکندهٔ نفاق بود و سرشت او بخبث و خیانت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی
جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از وی
بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی او را مصاحب موافق می فرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته و در سوانح
شطری از اوقات پریشانی را در صحبت شاه ابوالمعالی گذرانیده و در فتنه رای مسعود و او قاتل
بود و شرفته پیرو ده از مصاحبان مجلس خیانت علیقلی گشت و پسر خود را مهردار ساخت و چون
پیمانهٔ عمر او بر شدن نزدیک رسیده بود باندیشهٔ تباه از آنجا بدهلی آمدند و درین اثنا بیرامخان
او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانهٔ سفر حجاز ساخت و از قدمگاه برآمده متوجه پیش بود که
او را ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و باعث برین امر ناصر الملک بود و باهتمام تمام بیرامخان را

بر آن

بران داشت که در قلعهٔ قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته انداخته شود تا هر نقشی که
ازین پردهٔ غیب بظهور آید بر وفق آن عمل فرموده آگهی دانسته کار بندیم و همچنان که اندیشه بود
تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند و از وقایع ناشایسته که
درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوقت و مجمل این سرگذشت آنست که
او بادشاه قلی بود و تواضع بی تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا بر رواج کار خود داشته همه را
چاپلوس درگاه خود میخواهند بنا بران اکثر برگشتهای این دولت علیا او را دوست نمیداشتند
و باین حالت عیب هزل مزاح که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطایبه
میکرد و بجرعهای دور از کار در لباس ظرافت و ظرافت که نادانان آن را خوش طبعی نام نهاده اند بسر میبرد
و هیچکس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در دل نداشت درین هنگام که غزنین باستصواب
محمد قلی خان برلاس باو مفوض شد ارباب عرض غرض دانسته هم خاطر منعم خان را شوراندند و اندیشهٔ
انتقام دیرینهٔ او را تازه ساختند و هم در هندوستان که باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرامخان شود
او را در کشتن بجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب را منظور
داشته بندهای کار آمدنی را بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند و سود و زیان خود را
از ملاحظه انداختند در برابر کار ارباب استعداد شود خواجه چون فتح عزیمت هندوستان بود
منعم خان در مقام کینه کشی در آمدن او شنود در اندیشهٔ دراز فرو رفت نه روی آمدن هندوستان
که خدیوزمان در تقاضب بی پروایی و بیرامخان در نهایت استیلا هرگاه در زمان حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بجهة حرفی ناملایم که از و رسانیده بودند او را فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده
و انواع اهانت رسانیده و مغلوب غضب گشته ملاحظهٔ حضرت جهانبانی نکرد امروز که حال باینجا
رسیده باشد و خدیوزمان در تقاضب بی توجهی چگونه پیش آید و ستم پیشهها چیره درون چه
نمایند و شدت منعم خان که برای العین ملحوظ روی گشت بودن و دویدن او را بجود قرار نیداد و جلی
نکوهیده بزیت عادات پیش او بود بخاطرش روا بیافتی که این دولت ابد قرین او نیافته بناحیتی دیگر رود
منعم خان جمعی را بتلاش او فرستاد و بعهد و پیمان او را مقید ساخت و بعد از آن باشارت او نشتری
چند در چشم او زدند چون تقدیر رفته بود روشنایی چشم اخلاص بین او تباه نشد و پس از چندگاه که
او را کور دانسته دست از و باز داشته بودند سلکش بو به بسر کردگی یکی از بکشیان راه هندوستان پیش
گرفت تا بهر وضع که باشد خود را باستانهٔ دولت رساند و هر اعزا نگزیر که از دشمنان روی بهد

باری دریای قوم صاحب باشد خود را بآستانه دولت رساند و بهرا و فرار گزید که از دشمنان روی دهد منعم خان آگاه شده چندی از تیز روان عرصه تفحص را فرستاد و او را در هزاره و جلال الدین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر و اندیشه این بود که چگونه دفع کند آخر شبی جمعی را بر سر آن فرستاد و خون آن دو دولتخواه را برای عرض ستوم خود بریخت و بیرام خان نیز فرمانی درست کرده بکشتن او فرستاده بود حضرت شاهنشاهی که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند از استماع این قصه خروش باطنی فرموده مکافات آنرا چون سایر احوال با یزد هستی بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصله که داشتند بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر ید باری را برای نظام صورت و معنی دیر دارد

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر دوربین برده گزین حضرت شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده مهمات مالی و ملکی بعاقبتان او واگذاشته هر روز پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداختی و دنیا دوستان خودآرای را بدین طرز بدیع عیار گرفتی دران هنگام که در کابل نقاب آرای عیش بودند بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودندی که در آن حدود جانداری کلانتر از آن نبود و گاهی برای تشحیذ خاطر جهان آرای بسواری اسب و شکار سگ اشتغال داشتندی درینولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه کرده کوهی را که ندیده باشند شناسای بچشم کاری نساخته باشم آن حسن صورت کو و آن رفتار کجا و اگر سرعت و تندروی او را بباد نسبت دهم آن خشمگین در وقت و بر هم زدن ثابت قدمان عرصه نبرد چون گفته آید در دوربینی و دریافت و درخواست اگر با سببا بند کردانم بیان واقع نشده باشد شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علیحده باید که مرد دانای تکلفات انشا فراهم آورد و فصاحت و بلاغت تنها درین کار غریب از تو اردو واقع گفته آید کفایت نمیکند با فر دراست او عمری دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افگن بسوار دوی با فوج برهم زدن دشمنی پذیرای شناخت بدایع این خلعت و ریب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد و با این همه خود از شنیده بدیده آمده برأی العین لطف و قهر او را به بیند و کارنامهای او را از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی از بسیار او تواند نوشت که حسرتی در دل او از کوتهی بیان نماند مرا که این شرایط بواقعی دست نداده بعبارت آرای سخن را چرا دراز کنم و از مقصود که درین شگرفها ند دارم چون بازمانم همان بهتر که بهمین قدر از ین عجایب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کار خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین

مهیب بیکی

مهیب بیکل بدیع هیکل افتاد سزاوار توجه دانسته پرده تازه برای خود سرانجام فرمودند و در جمعی ایزد جهان آرا آغاز جمال آرائی این عتبه کبریائی خود فرمود و بنقد از اسباب ترس و بیم ظاهر بینان خلق پرست گردانید تا باین حد بو صورت و معنی گسسته عنان و پریشان اندیشه نبوده پا از اندازه خود بیرون ننهند چه ماهران این فن داستان این صفت بچنین زبردستی را رام خود نتوانست ساخت این پهلوان دلیری و دلاوری زبون خود سازد همانکه از و بملاحظه باید کرد و ارباب معنی خداپرست را نیز عنفوان دیده وری و دریافت عجایب این برگزیده ایزدی شد چه این کارها که در کارها کالبد گفت در نیابد و ترازوی قیاس برنسنجد از ین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سواریهای فیلان مست آدم کش فیلبانان ربای بدخوی که آهنین جگران این فن را از تصور آن زهره میگدازد و از ذات مقدس تیر آیین گرفت دران هنگام که فیل بدمست بدخوی فیلبان خود را کشته چندین خون کرده آشوب شهر گشته باشد این تایید یافته الهی در حمایت ایزدی در آمد چنانچه در میان جشن و صحن خانه حرام پای عظمت آرای بردند آن فیل خندان خندان سوار گشته او را بجنگ فیلان مست عربده جوی می کرد و در عین جنگ انداختن فیلان مست فیلبانان فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظر می در آید آن شیر الهی از آن فیل برجسته بر آن فیل دیگر سوار می شود این گروه حقیقت پرست را سرعت روشنی افزای از دیده حالات بدمست می چه رسیدن نزدیک آن عفریت بیکل جز بحمایت ایزدی میسر نشود و تکلیف سوار شدن بآن و باز آنرا به تندخویی داشتن و با فیل دیگر که مثل او باشد بجنگ انداختن از ظهور این عجایب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی در آمدن گرفتند بخاطر کسی نرسد که فیل را زین می کنند و آلت و اسبابی چند بقیمه می نمایند تا سواری می شود ریسمانی در گردن او حلقه طور که باعث زیب و زینت او باشد می بندند و نزدیک بگردن نشسته پا را آن ریسمان اعتماد می بخشند من چه میگویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات از من نمی آید اگرچه در واقعه نویسی ظاهربین داند که از درازی شاهراه مقصود یکسو شده بتنها جیروم اما کارشناس معنی گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون ننهاده ندانم فرصتی تا ختنه می شتابم از جمله حمایات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته منظری را در تعجب و الحسنی زاد حسرت ما یافت ایام گذشته آورد و طبقه را او بیدار ساخته الحمد لله آفرین کردی دانش خود بوده هوش افزای گشت آنست درین هنگام که در دار الملک دهلی مسرت پیرای خاطر اقدس بوده بفیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی بر فیل گهنه نام که مظهر قدس جلال بود در عین بدمستی و بدخویی دوام کشتی او بدولت و اقبال سوار شده بفیل همتایی و جنگ انداختند که

کار اکابر ناحیت افزود فیل لکهنه که آنحضرت برو سوار بودند غالب آمده حریف را شکست داده حمله‌ور شانه
از پی او می‌دوید ناگهان پای او که ستونی عظیم را ماند در کوی تنگ و مغاکی عمیق فرو رفت و در آن عربده و بدمستی که
دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حمله‌های عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد درین اثنا پهلوان که بر کفل فیل
سوار بود چه قاعده است که برف این کوه پیکران یکی از شیردلان کاردان سواری شود و او را بزبان هندی
جهوی گویند تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده بر زمین افتاد درین وقت که غریو از کون و مکان برخاسته
بود دلهای اخلاص پیکر از جا میرفت ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت بر ریسمان گردن
فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شد و آنحضرت بدستی که کمند همت بر فلک می‌انداخت و پنجه که تأیید
ید الله در اصابع رحمانی آن بود ریسمان را مضبوط گرفتند و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروه وثقای
عنایت ازلی واثق داشته قوی دل و مطمئن خاطر بودند و در آن جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله
در زمان انداخته بود و فیل از غایت قوت و صلابت پای خود را از آن مغاک می‌کشید و کوششهای عجیب نموده
از هر طرف پهلو بزمین میرسانید از یک طرف غریو عالمیان و از یک جانب کشتنهای فیل در برابر آن
شخص قدسی نژاد آنحضرت در چنین وقت که خاطر روزگار آشفته است جمعی از فراخ حوصله‌های درست اخلاص
تیز هوش بجای آمده آنحضرت را از فیل جدا کرده‌اند و دل بر هژده عالم آسود و جان از جای رفته در آن قرار
گرفت نمیدانم که این جمال آرائی در صورت قهری واسطه ارادت این گزینه خود بظهور می‌آرد تا دانسته اند
پناه کار پدید چنین نگاهبانی کوتاه دست سازد یا آن خدا ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی
بتأیید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه می‌کنند تا کوری ناتوان بینان خلاف آیین
و نور افزای مخلصان ارادت گزین از یک کار شگرف از عکس بطون بامن ظهور شناسند و بانگ فرصتی که
آنحضرت خود را فراهم آرند فیل باهتمام خود از مغاک پای خود برآورد و شروع در بدمستی نمود و آنحضرت بهمان
گشادگی پیشانی و خاطر باز برهمان فیل سوار دولت شده محفوظ حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر
سریر خلافت شدند بیرام خان خانخانان از شنیدن صورت این حال که با جانهای آرمیده عاکفان عالم
قدسی را در کشاکش طرحی انداز و باستلام پایه سریر والا رسیده شکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثار
گرامی بر فرق روزگار افشاند گرد بیان ملأ اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه
و ظهور تکمیل جهانیان بوسیله تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بی‌نیاز بخشش مسئلت نمودند در مستبصران آگاه شده بود
نمانده اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر آن سوار شد سربلند بتخت داده اند دل سنگار
نداشته که بیرام خان خانخانان آنرا با دیگر فیلان غنایم ماجعه اره بدرگاه گیتی پناه حضرت جهانبانی

جنت آشیانی

جنت آشیانی ارسال داشته بود حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادتمند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی
شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری آنحضرت بآن سرحد نبود که تنها بر فیلان والاشکوه توانند سوار
شدن بر آن فیل که کمال اعتدال داشت سواری شدند و فیلی که در مرتبه اول بی دستیاری فیلبان تنها بر آن
سوار شده اند فوج بها نام داشته و آن فیلی بود که آنرا نیز از حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده
بودند روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچیواره بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت
شاهنشاهی بر آن فیل والاشکوه تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی
بر آن سوار شده اند و مود نام داشت که حضرت بیرام خان را بخشیده بودند و چون بندگان حضرت شاهنشاهی
از ساحت دلگشای دهلی بسیر قلعه سلیمگده که در کنار دریای جون واقع شده می‌رفتند آن فیل را در میانه راه
در سایه درختی بسته بودند از بس که جواهر اصالت داشت در عین مستی فیلبان دانه پخته او را بدست گرفته
بدهن او می‌نهاد بندگان حضرت را خوشخویی آن فیل خوش آمده باو توجه فرمودند و بر ماده فیلی که پهلوی او بسته بود
سوار شده بر گردن او سوار شده اند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی برو سوار شده بر گردن او سوار
شده اند با فیل مست دیگر جنگ انداخته اند جهلنه نام داشته و آن در ایام محاصره قلعه مانکوت بوده
بعد از آن که جنگ در میان آن دو عفریت پیکر بامتداد کشیده بود مضمونه شطرنج هر دو قایم داشته
از یکدیگر جدا ساخته اند و در آن هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد
ازین زبردستی آنحضرت در سواری فیلان مست آن جایی رسید که بودند و بعد ازین زبردستی آنحضرت در سواری
فیلان مست آن جایی رسید که بر فیل مست که فیلبانان کار کرده در سواری آن پشت دست بر زمین عجز می‌نهادند
آن جو نیدظفر بی تحاشی سوار میشد و بجنگ فیلان مست میگذاشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده بر فیلان
مست فیلبان کش مردم ربای که بکوب شهری و آشوب لشکری پسند باشند سوار شده جنگ انداخته
باشند ایزد تعالی تأیید یافته ازلی را در قرون و دهور برادر رنگ کامرانی کامبخش جهانیان داد و از سوانح
دولت افزا آنست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و رشاد از ناصیه
او پیدا بود با سایر خواجهای بزرگ منش که در قصبه تلوند جاگیر داشتند و میر حسن ترمذی و قرابادر کاشغری
بر سر راجه کبور چند که در قلعه جمو متحصن شده بود تعیین شدند و این گروه نیکو خدمت بآیین شایسته
رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام نمودند و با اعدای دولت قاهره جنگ عظیم کردند و ببازی مردی
سعادت سرنوشت و همت خداداد فتح بزرگ روی نمود و غنایم فراوان بدست افتاد و جوهر نیکو
خدمتی و حق گذاری را عیار گرفته اند نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال

چون عرصهٔ دلکشای دار الملک دهلی بیمامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت شش ماه مامن عدل
و رافت بود و مهمات آنجا و دور بر وجهی که ملهم دولت تلقین فرمود انتظام یافت رای عالم آرای که پرتویست
از شعشعهٔ فروغ مهر عالم افروز و نوریست مقتبس از سرچشمه انوار آلهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی نهضت
دار الخلافه اگره که از رشک آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت نهفت فرماید و خاطر دریا
نشانش کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود صاحب اهتمامان مهمات دریا چندین کشتی و زورق را زیب
و رونق دادند و نشیمنهای چوبین را بقماشهای فاخره برون و درون گرفتند و در روز اسفند بیست و ششم
ذی حجه آن شاهنشاه دریادل و دریای بی ساحل که کشتی نشست و مختصر آبی را قدر دریای محیط بخشید و دیگر امرای
عالیقدر و مهربان سریر والا و سایر بزرگان دولت که سامان سفر دریا کرده بودند بآیینی که کارنامهٔ ادوار انجم
تواند بود بکشتی نشستند گویا دیار آیین بسته بودند تا لاله و نسرین از آب سر برآورده بود بهزاران عیش
و عشرت روی عزیمت بدار الخلافه اگره آورده کشتیها را بدریای ساختند و دران راه دلکشا دوری انبساط
بشکار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا دریا ایست از جواهر معانی لبالب بخشش کشتی باده بموج خیز
بذل و عطا بود تا آنکه هفدهم آبان ماه آلهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری
رایات صبح نباشیر شاهنشاهی از مطالع آفاق شهر اگره طلوع نمود و آن مهر جامع دولت و سعادت را
مرکز دایرهٔ بخت و مطلع دایرهٔ نیر بخت ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر که ببادلگده اشتهار داشت
بنزول خاص پایهٔ آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت را جا بجا منازل تقسیم یافت
اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت و سعادت دران کل زمین طرح اقامت انداخت در اندک فرصتی
ببرکات توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار هفت اقلیم شد که شهری که در گرمی و سردی معتدل آب
و هوش طبیعت ساز کارمنش بانجار و فراکه خراسان و عراق موافق دریای جون که آبش در سبکی و گوارایی کم نظیر است
از میانهٔ شهر روان از دو جانب ملازمان عتبهٔ اقبال بنای دلکشا و بساتین دلکش ترتیب دادند که بعالی کعبت
در نیاید و از کمال نزاکت و جلال بنازکی دار الخلافه و مرکز السلطنه شد و چون کواکب سعد بنظرات سعادت
بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی ناظر است و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم هر آینه فتوحات غیبی
و پرده کشای مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب هر کدام از آنها بهر وقتی که تعلق یافته لامحاله بهمان وقت صورت
گرفتنی است و هر امید که بوساطت سعی و کدیابی واسطهٔ جد و جهد موعود و جود گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستی
و ازین قبیلست سانحهٔ دولت انتما که بعد از آمدن رایات جلال بدار الخلافه اگره پرتو ظهور یافت و فتح قلعهٔ گوالیار
باسانی روی داد و شرح آن برسم اجمال آنکه بیشتر ازین گذارش که این قلعه را قیا خان و فوجی از بهادران نهضت قرین

رفته

رفته محاصره کرده بودند لیکن چون این قلعهٔ متین که در استواری و محکمی کارنامه از فرمان دهان زمان پیش
و اثر لیست بدیع کار آگهان قدیم که گرفتن ان بنیروی آن بازوی صورت نبندد جز بقوت اقبال روز افزون
چنین خدیو صاحب اقبال کار بسته آن نکشاید با وجود سعی مبارزان جهانگشا کاری از پیش نرفته بود در سنه که
دار الخلافه اگره مستقر رایت فتح آیت گشت حبیب علی خان و مقصود سلطان و جمعی کثیر را بکومک قیا خان
تعیین فرمودند بهبل خان در آداب قلعه داری و قعقعه نامرعی نمیگذاشت جمعی از راه نمایان دولتمندی که با دولت نسبت
خیر خواهی داشتند نصایح ارجمند در میان آوردند که هرچند قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیاست اما بتایید الهی
و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصا وقتی که پناهی نمانده باشد که پشت گرمی آن کاری توان زد چون سخن بغایت
درست بود و پایهٔ بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه آلهی موافق ربیع الاول حاجی محمد خان سیستانی
بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را مستمال ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهی
آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را باولیای دولت سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود دانست و آن حصن
حصین در تصرف مجاهدین اقبال درآمد آنحضرت او را بتفقدات گرامی ممتاز بخشیده انعام خلعت جاگیر سرافراز
گردانیدند و الحق بانعامی و عدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان برآمد و براستی و درستی آن معدن
بزرگی عموم خلایق را عقیده دیگر پیدا شد و سرگردانان بادیهٔ حیرت را اعتضادی تازه برهم رسید و بر همگنان
مستیقن شد که هرچه درین درگاه عالمپناه قرار یابد بی شایبهٔ فتور و غایلهٔ تغییر صورت ظهور خواهد یافت و هیچ
تنگ حوصله کوته اندیشی را راه بدکرداری نخواهد بود و حقیقت نمایان جنسیت را پشت قوی شده راهبری نسبت
سرای مواسنت کرده که درگاه هیبت که جنس و غیر جنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند هرکه با پیمان
درست با دلی اخلاص گزین و خاطری نمک شناس و باطنی معامله دان قدم ترتیب داند از گذارش قهرمان
سیاست نجات یافته بنوازش خسروانی امتیاز می یابد و از آثار اقبال روز افزون که درین سال فرخنده فال
سانح شد گرفتار نمودن کمال خان گکر و ظفر یافتن اوست و شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین
هنگام که در دار الخلافه اگره مخیم شاه دوران سلطنت شد بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که انواع فتنه
کوشید در حدود سنبل که در صوبه مالوه داخلست سر لشکر و فتنه برداشته آهنگ آشوب
و شورش دارند آنحضرت کمال خان گکر را که آثار جلادت و شجاعت از پیشانی او پیدا بود و لیاقت این خدمت
داشت باین کار فرستاده عیار سعادت او را گرفتند و بجمعیت لاابالی رفته نبرد مردانه نمود و مظفر
و منصور باستلام عتبهٔ علیه مشرف شد و بانعام عاطفت خسروانی خلعت امتیاز یافت و قصبه
اگره و تحبور رهنشو و بعضی دیگری بگیرد و مکرمت نموده شد و از سوانح آنست که ادهم خان و جمعی از سرهنگان

فرستادند و شرح این اجمال آنست که هنگامی که در نزدیکی دار الخلافه آگره از و مستحکم تر جایی نیست و زمین داران آنجا
از طایفه بهدوریه و غیر آن بسیاری و مردانگی امتیاز دارند و همراه با سلاطین هند سرکشی کردندی بیرامخان چون
همیشه از ادهم خان متوهم بود اندیشید که آن محال بجاگیر او مقرر شود تا باین وسیله از در خانه دور گردد
و متمردان آن نواحی سزا یابند و بیک خیال دو کار شریف بتقدیم آید بنا بر آن اندیشه او را بجاگیر مقرر
داشته رخصت دادند و بهادرخان و خان جهان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادقخان
و اسمعیل قلیخان محرم و صادقخان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیر خان و جمعی از بهادران را درین لشکر
نوشتند و بتایید الهی آن ملک بعمل در آمد و ارباب تمرد سزای لایق یافتند و از وقایع آنکه شاه
محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرامخان باو مفوض بود آمده بسعادت آستانبوس
سربلندی یافت سابقا بقلم وقایع گذار گذارش یافت که چون بهادرخان برادر خان زمان را
شاه محمد قلاتی بپیمان بستن بوالی ایران و لشکر آوردن منکوب ساخت بر پیمان خود نایستاد بنا
بران حاکم ایران برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسن بیک ایجک
اوغلی استجلو و حیدر زاده و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد شاه محمد ببست کرمی اقبال
شاهنشاهی در لوازم قلعه داری اهتمام نمود محاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه شبی از دروازه
نوجندی از مبارزان سپهم آیین برآمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند و او را با جمعی
جمع کثیر را کشتند بعد از درازی محاصره سلطان حسین میرزا کار ناساخته از پای قلعه برخاست
حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمع کثیر
فرستاد تا هر نوعی که باشد قلعه قندهار را در تصرف در آرند علی سلطان که لاف این کار زده
بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و بتیر و بندوق مسافر ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر
ایران افتاد هر چند کومک ظاهری از خدیو زمان نرسید اما زمان تایید ایزدی دستگیری می کرد
و چنین لشکر با بهرام میرزا سلطان حسین میرزا را که نه روی بازگشتن و نه رای بود بهر حال سراسیمه
در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید در میان شاه محمد قلاتی عرضداشتی بدرگاه معلی فرستاده
ایستادگان پایه سریر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب صادر شد که
حضرت جهانبانی جنت آشیانی میفرمودند که چون فتح هندوستان فرماییم قندهار را بشاه میدهیم
خوب واقع نشده است که او باین مردم جنگ کرده و کار تا باین حد رسانیده مناسب آنست که
قلعه را بگماشتگان شاه رسانده و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد و بنا بر مروت و مردمی اگر مسلم کرد

از آنجانب

از آنجانب در جه مایه و پاداش حق و نگاهداشت نسبت ازین جانب در جه مرتبه بنا بر حکم عالی مشار الیه
قندهار را بسلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالمپناه شد و درین سال استسعاد ملازمت
یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانح تجرد گزیدن و جوگی شدن شاه قلیخان محرم است
چه قبول خان نام پسری که فنون رقص دانستی با وی بود و علاقه خاطری باو داشت حضرت شاهنشاهی
چون این طرز را از امرا و ملازمان خود از هیچکس نمی پسندند هر چند پاکبازی باشد چون متضمن ناخوشی
چندست که اهل هوش بهتر دانند رای جهان آرای مطلقا تجویز این امور نمیفرماید لیکن آن مغلوب طبیعت
ازین کار باز نماند آن پسر را از وجدا فرموده بپاسبان سپردند شاه قلیخان از غوایت شربت تنگی
بحوصله خود راه داده بخانمان آتش در زده لباس جوکیان پوشیده گوشه گرفت بیرامخان در دلاسا دادن او
غمگسالی گفت در تدارک و تلافی سعی کرد باز بتوجه شاهنشاهی بحال خود آمده از کرده خجالتمند گشت و ملحوظ
الطاف بیکران شد و از عجایب میامن ذات قدسی درین زمان عشرت افزا آنست که خدیو مقدس
بحدود مندهاکر که در شش کروهی دار الخلافه آگره است بنشاط شکار مشغول بودند که چیته قصد آهو بره کرد
او را بدهن گرفته روان شد تا در آن آهو بره از مهر و محبت فطری بی تابانه خود را بدان دشمن قوی زد
و چیته که عزم صید افکنی در سر داشته میخواست بصدمه آن ماده آهو بظاهر و توجه عاطفت سرشت
شاهنشاهی از چیته بکمال تباه بخاک مذلت افتاد و آن غزاله از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر
صحرانورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرایی میخواست اما حکمت الهی در اظهار جمال جهان آرای آنحضرت
بود درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه آگره همواره در لباس بی توجهی بوده عیار
اهل روزگار می گرفتند و بپیوسته شکار چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشتغال صوری که مردم ظاهر بین
آنرا از اسباب بی روایی دانند و هوشمند دوربین آنرا نقاب جمال جهان آرا شناسد اشتغال میفرمودند
و ایزد جهان روز بروز بتدریج شایسته نیر اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور را عرض میساخت و آنچه
آنحضرت آنرا نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال آرای بدایع آنرا از اسباب ظهور ساخته روز بروز
عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش داشت و همواره شکوه و سطوت پادشاهی بی دورباش
صوری پرده کش بود و شرح خصوصیات و جزئیات این امور دفاتر و اسفار متکفل نتوانند شد
و ذره خاکنشین ابو الفضل که براه استعجال افتاده مجملات وقایع این خدیو زمانرا قطعه قطعه
و رقعه رقعه از کارآگهان پرسیده فراهم می آرد بنظری در تعجب سخن طراز آن کاردان این دولت ابد قرین
فرو میرود که اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلایل احوال و غرایب سوانح خود را

نمی‌نویسند این کاردان قدرشناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیهٔ این دولت خداداد را
باهتمامی لایق فراهم نیاورده‌اند و مع هذا من شوریده خاطر را که سر و کار نشأهٔ ظاهر نداشتم مامور انواع
احکام پادشاهی بوده خدمت گذاری بی وضع منتی عبادات شایستهٔ خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع
بسر می‌بردم کجا فرصت و کو وقت که بتفصیل آن بپردازم آری اگر ایزد عمری شایسته در ملازمت آنحضرت
کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل روا کرده درین لباس
پرستاری ایزد خود باشم و بالجمله آنکه فرمانروای زمان در نقاب بی توجهی بسر میبرد روز بروز از
اقطار عالم فطرات و ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و ارباب
والا دانش و سایر صنعتگران هنرآفرین گروه گروه آمده و بمقاصد خود رسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه
آلهی شده هر طایفه بیش از روی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمهٔ لشکر اقبال می‌شدند و باستان
دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود آغاز سال چهارم
آلهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال بیرار دور اول شکر فیاض بی همال و مفضل
بی اهمال سال سوم از تاریخ آلهی و خجستگی سپری شد و نوبت بآغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه
دوم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش نیر اکبر و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت
عالم صورت را چون ملک معنی نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار کشاده شد
اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه دادند کوکبهٔ سلطان بهار جهانتاب و عالمگیر شد طنطنهٔ
موکب خسرو گل گوش زمین و زمان باز کرد فیض نوروزی روح سایی با جساد و قوالب خاکیان در دمید
فصل ربیعی روایح و فوایح مغز پرور با افلاکیان تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهال چمن را جلوه گری و خرام
تذرو آموخت هوای عالم افسردگان خاک را انتهاض آتش و اهتزاز از آب بخشید نطع بسیط غبرا عرش اطلس
و اکنون بی تار و پود سبزه و گل بدل شد گلوی مرغان چمن برای نفس خورده گرفت منقار عندلیب دل کوه شمال موسیقار
داد بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه سرمهٔ بینش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای
قدرت باز ماند شکوفه و سنبل پرده کشای امر سفیدی و سیاهی شدند و شقایق و ریاحین نکته گذار
حقایق کونی و آلهی گشتند نظم

بلاله ز فردوس جام آمده ٭ ز رضوان بگلشن سلام آمده ٭
شده جلوه گر نازنین باغ ٭ رخ آراسته هر یکی چون چراغ ٭
شده مشکبو غنچه در زیر پوست ٭ چو تعویذ مشکین ببازوی دوست ٭
برون کرده سوسن زبان خموش ٭ همیکرد هردم تقاضای نوش ٭
هوا بر سر سبزه میریخت سیم ٭ مراغه همی کرد بر گل نسیم ٭
بهر چشمه منقار بط آب گیر ٭

چو

چو مقراض زرین بقطع حریر ٭ بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته ٭ بهر نغمه گلبن سرانداخته ٭
غزلخوانی بلبلان صبح خیز ٭ تمنای میخوارگان کرده تیز ٭ شهنشه را آرایش روزگار ٭
فزوده بهار دگر بر بهار ٭ درین سال خجسته حال که عنوان صحیفهٔ اقبال است همت جهانگشا اقتضای
آن فرمود که لشکری شایسته ببلاد شرقیه تعیین فرموده لکهنو و محال متعلقهٔ علیقلیخان را از او گرفته او را از خواب
غفلت آگاه ساخته اگر بروش سعادت بیشهای اخلاص مند سلوک پیش گیرد و محمل عقیدت بمقصد
روانه سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولت خود گرداند هر آینه مشمول عواطف
شاهنشاهی شود و بخود اقبال این دودمان عالی جو نشود و آنکه خود رفته تا دیو نغامان که هنوز باد مخالفت
در دماغ فاسد خود دارند نماید و برای خود جا پیدا کند درین صورت هم خدمات شایستهٔ سابق او منظور شود
و هم وانه خیرهای او را درین مرتبه هم گذارنده مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره
بر جاگیرهای خود متصرف شده سرانجام سامان خود نمایند و هم مدد و معاون علیقلیخان باشند و اگر آن
بد مست شوربخت قدر این عنایت نداند سزا دادن و دفع او کردن سرمایهٔ نخوت اسباب نظام جهانبانی و ابنهٔ
عنایات جهان آفرین دانسته شود بنابرین اندیشه قیا خان کنک و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر و
و شاهم خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و حلیم خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران اخلاص اندیش را رخصت
فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لکهنو و سایر محال را ابلازمان عتبهٔ اقبال سپرده متوجه پیش شود و عبدالله خان
اوزبک که سرکار کالپی با و مقرر بود نمیشود و عاطفت سرافراز گشته که در او قند کود شریک بوده لوازم دولت
خواهی بتقدیم رساند چون هنوز پردهٔ بی آزرمی علیقلیخان یکبارگی دریده نشده بود و روزی چند دیگر بایستی که
پرده ازکار او برداشته شود سخن شنیده لکهنو و آنچه بود را بجلایران و سایر لشکر فیروزی اثر سپرده و خود
کمر همت بسنجر جو بسود و ولایت پیش بسبب و ابراهیم که ایالی او رفته درین هنگام که مبارزان فرو رفت
و هیمو نابود شد او حرکة المذبوحی نموده در جونپور می‌بود رالیه بی جنگ از جونپور گریخت و ملک وسیع
بیامن اقبال شاهنشاهی بدست او درآمد و او را درآنجا بود و مبارزات و محاربات روی داد کاری بصورت
شایستگی از و بظهور آمد آنکه شاهم را از پیش خود راند اگر این کار از صمیم خاطرش می‌بود بایستی بدرگاه معلی می‌فرستاد
بادی بدرعو که بود آن سرمایهٔ فنا را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرایض و پیشکش بدرگاه
معلی می‌فرستاد و از سوانح هدایت انتما که راه نمای سرگردانان بادیهٔ انکار تواند بود درین سال بظهور آمد گذشتن
ساربانان بسر مذکورست چون ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این خدیو آفاق است هر چند که مسند
آرای خلافت خود در پردهٔ بی توجهی بسر می‌برد کارفرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفان دولت ابد قرین

یک یک بمغاک هلاک بوده هرکسی را بزنگی خاص سرامید هند کاه اولیای دولت را قوت و اقبال می بخشند
واین گروه عالی شکوه را از اسباب آن میکو دانند چنانچه از فتح بهو و تسخیر قلعهٔ مانکوت و غیر آن معلوم می شود
وگاه مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازد تا یکدیگر را قصد کرده بخانهٔ ادبار میرسانند چنانچه قضیهٔ
این ساربان پسرست و تفصیل فرو رفتن او بخاک نیستی که همین منصوبه بساط اقبال تواند و آنست که
چون علیقلی خان صورت اطاعتی نموده بتلبیس او را از پیش خود روزی چند دور داشت آن سفله
تهی میان پریشان مغز پیوسته دران نواحی ببدمستی گذرانیدی تا آنکه روزی بقصبهٔ سرهپور رفت که
در جاگیر عبدالرحمن بیگ پسر مؤید بیگ دولدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
انتظام داشت و این ساربان سر آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور علاقهٔ معشوقی داشت و بروشی که حکایت
ماوراء النهر سوزی و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی راه بی حیائی و بی آزرمی سپرده باهم نرد دوستی باختی با این
نسبت بخانهٔ او آمده و با و آرام جان کرده و خواست که آرام جان را بر گرداینده بگیرد و قصهٔ آرام جان
آنست که از لولیان بود و علیقلی خان بشوقی تمام که سرچشمهٔ آتش طغیان شهوتست آن کوچه گرد را که هم
آغوش هزار کس بود دل هرزه گرد بی معنی را باو پیوسته عقد بست و در سلک زنان خود انتظام داد
و از بی باکی و بی آزرمی در مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب آن زنک نیز حاضر ساختی
تا گوید و نغمه سرائی کردی و سرمایهٔ فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را با او تعلق خاطری
حاشا رابطهٔ نفسانی شهوانی بهم رسید و چون علیقلی خان مغلوب هوا و هوس بود در کرانه با او سلوک کردی
تا آنکه ولایت وسیع خود را سه حصه بخش کرده یک حصه را در بایست خود صرف کردی و دو حصهٔ آن با آن
روستا پسر واگذاشته خدمت نمودی تا شبی آن سفله بدست خواهش نمود خود را در میان آورد علیقلی خان
بی حمیت آن زن نکاحی خود را باو بخشید و شاهم بیگ مدتی شهوت رانی نموده دلسرد گشته از روی مستی
و بیخردی این فاحشهٔ طبع بی آزرم را که بزنی برداشته بود بر نهجی که خود گرفته بود بعبدالرحمن بیگ بخشید
و او آن را زن خود ساخته در پردهٔ ستر و احتجاب میداشت درینولا که شاهم بیگ مهمان او شد و در عین
مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار بی آرامی نمود قیاس حال عبدالرحمن را بر حال علیقلی خان نموده توقع
آن داشت که آرام جان را باو باز دهد عبدالرحمن بیگ واسطهٔ حمیتی که داشت از قبول این معنی سر باز زده
در مقام امتناع آمد شاهم بیگ که باده بدرگی او را آشفته دماغ داشت و بتحکم سرکشی معتاد بوده در
غضب آمد و حقوق آشنائی و دوستی یکبارگی فراموش کرد رابطه که بنای آن بر هوا و هوس باشد همین قدر
ثبات دارد القصه شاهم بیگ در شورش آمد و عبدالرحمن بیگ را بر بست و لولی را از خانهٔ او بر آورده

درباغی که نزدیک بخانهٔ او بود مجلس شراب و نغمه گرم کرد درین اثنا مؤید بیگ برادر عبدالرحمن بیگ ازین
سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده بدر باغی که آن سفله بدمست بود در رسید و مردم او بانتقام موافقه شدند
و باهم جنگ در پیوست ناگاه دران زد و گیر و دار و بدل تیری بآن سفله خورده گرفته رسید مرغ روحش از قفس
تنگ جسمانی خلاص شد عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خود را بدرگاه گیتی
پناه رسانید و این کار را شایسته که کیف ما اتفق بظهور آمد بعنوان خدمتی لایق بعرض داد و بهمین
قدر که او سبب این معنی شده است نوازشها یافته میان امثال و اقران ممتاز گشت و علیقلی خان از شنیدن
این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت و بی اختیار تعاقب عبدالرحمن
بیگ نموده تا کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر شد که او نیز گذشته است ناامید برگشت و لاشهٔ
آن ساربان پسر را بجونپور برده در کنار کول آب دفن کرد و بر سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد و بی سعی
فرمان بر آن اخلاص مند فتنه چنین فرو نشسته آری هر که با بزرگ کردهٔ الهی و آنکه چنین فرمانروائی
که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری او نگاه بودی دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند
بدست خود تیشهٔ هلاک بر سر خود زده باشد و همان کردار ناهنجار او برای دفع او کافیست تا وقوع
این سرمایهٔ مزید آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان
بظهور می شتابد و در جای خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انتما که درین سمت ظهور یافت
کدخدا ساختن ادهم خان بود و شرح آن بر سبیل اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عقیدت قیاسان
است با همه آنکه فرزندان او بود متوجه کدخدائی ادهم خان که پسر خرد ماهم انکه است شد و بتفحص و تأمل دختر باقی خان
بقلانی که از قدیم بر والنجی میرزا هندال بود نامزد ساختند و در اندک فرصتی لوازم این جشن را که خود
عاطفت خود بظهور آورده بآیینی خجسته این انعقاد والاست بهم داد و همت علیای شاهنشاهی
در اظهار مکرمت و ابراز مرحمت تقریب طلبیست این جشن دلکش را واسطهٔ هزاران مکارم گردانید
مقید ساختن بیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را چون سرای دنیا عبرت بخش دیده وران دور
بین است هرچه بظهور آید هزاران حکمت و مصلحت دران ودیعت نهادهٔ دست قدرتست دیده باید که
بیند در دار العداله داور حقیقی در چار سوی بر نشود و شر و هیچ دولتی سپری نمیشود تا هیچ کس را از آسمان عزت
بر زمین مذلت نمی آرند تا وقتی که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد و لهذا درین
هنگام که بیرامخان را پیمانهٔ دولت نزدیک بپر شدن رسیده فتور در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه
اندوزان ناتوان بین و حسد پیشهای بی سعادت که در معنی با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند

واز کوته خردی بشادی دیگران اندوهگین می شوند و بغمگینی و اندوه مردم دیگر شادمانی می کنند خاطر بیرم خان
از ملا پیر محمد متغیر شد او را از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم دولتخواهی و کارگشایی بود سرانجام
مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتضاد بدرستی و درستی خود داشته بی چنین پیشانی و بی گره ابروی
عنصری خدمت گذاردی و چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسته و جمع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف
عالمیان می باشد و این معنی دل بی حوصلهای حسد آلود خان میکرد و از تیره رایی مصدر افترا و بهتان گشته
کارشکنی می نماید بزرگان بواسطه افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص گفت و گوی و مکر طبیعتان
بهم میخورد پیر محمد خان نیز ملاذ معاد جهانیان شد و حسد پیشها را خون در جوش آمده در سخن سازی
و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند و بیرم خان که روز انحطاط او نزدیک بود و سررشته تدبیر که
مید ساماان آدمی تواند بود از دست داده خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلندی عالی همتانه
او در توهم شد و بی امری که مستوجب عزل و جلال باشد باغوای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف
و حکایت نادرستان عرض گوی مخلص اعتبار داده خود را از پای انداخت و تقریب اقدام برین امر
مجدد آنکه درین هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترک که
دربان بود از روی نادانستگی گفت خبر کنم خان خانان ازین معنی متغیر شد و ملا پیر محمد ازین واقعه
واقف شده از خانه بیرون آمد و بعذر ان تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد و باوجود این خان
خانان که بدرون خانه درآمد همراهان بادی کمتری ایستند رفت خان خانان زمانی بوده چین در ابرو
کشیده و در فکر ناصر الملک شد و عرض گویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند
و عمده آنها شیخ گدایی بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین
بخشی را با چندی از ملازمان نزدیک ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کسوف طالب علمی و تعرد آشتی
که در قند رسیدی و چون در آداب اخلاص خود را ظاهر می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می
آوردی ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایه ملایی معارج سپه آرایی آوردیم و چون تنگ
حوصله بودی از تنگ شرابی بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج آن
بدشواری توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی علم و نقاره و دیگر
اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری و باصلاح مزاج خود که هم صلاح دولت و هم مصلحت
روزگار بردازی تا بعد ازین بر هر چه رای مصلحت آمیز اقتضای ما در باره تو قرار یابد بنا بر آن عمل نموده شود
پیر محمد خان بمجرد شنیدن این بشارت چون آزاده مرد بود بگشاده پیشانی اسباب امارت

سپرده بشگفتگی آن را اختیار نمود و بعد چند روز بسعی بداندیشان رای بیرم خان قرار گرفت که
او را مقید ساخته بقلعه فرستند و بدین اندیشه جمعی را همراه ساخته ملا را بقلعه بیانه فرستاد و از آنجا
بوسیله مردم متوسط الاحوال در شرارت و حدت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد
و چون مشار الیه براه بهن بود آمده فتح خان او را چند گاه نگاه میداشت و در احترام این میکوشید در بین
اثنا نوشته میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند و انتظار
سانحه غیبی برند مشار الیه از انجا معاودت نموده بنواحی رنتهنبور جابن آمده اقامت گزید و آن نیکی را
مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرم خان شد شاه قلی محرم و خرم خان و جمعی را فرستاد که او را دستگیر
کردانید چون این فوج نزدیک رسید در میان نهادها دران طرفین بقدر جنگ در پیوست چون شب درآمد
مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت و اسباب و اشیای او بدست این فرستادها درآمد القصه بیرم خان
بواسطه بی پروایی خود با اغوای حسد پیشهای کوته اندیش اینچنین مخلص کاردانی را از میان برکناره ساخت
و بدست خود تیشه برپای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار روبار و دار و گیر کارخانه سلطنت
بیرم خان سپرده و در خلوتسرای خاطر مقدس عنایت جهانیان میگذشتند سنوح این قضیه که مبنی بر اغراض فاسد بود
ناپسندیده مکافات آن را با یزد کار شمار گذاشتند و با فزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی
تماشاگاه عالم بودند و بعد از پیر محمد خان منصب وکالت بیرم خان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم
او بود تفویض یافت اگرچه این اسم بر او اطلاق شده اما شیخ گدایی که بصدارت امتیاز داشت وکیل
معنوی بود جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرم خان بی استصواب و بی کنکاش او نمی کرد او هم از باده غرور دامن دنیا از جای رفته
با حوال مساکین و ضعفا نمی پرداخت و تکبر که بنیاد افکن قدیم دولتهاست تا بدولتهای جدید چه رسد پیش گرفته
اسباب نکال خود و مربی خود سرانجام می نمود باندک فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم
خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علیقلی خانست بتسخیر قلعه رنتهنبور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان است
در رفعت و حصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت جهار خان
نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آوازه شد این غلام سخت ترسید دولت
نگاهداشت قلعه را از اندازه قوت خود دور دیده باین اندیشه نادرست که بدست اولیای دولت قاهره
نسپرد بدست رای سورجن که از ملازمان رانا اودی سنگ بود و دران نواحی تمکن و توطن داشت فروخت
و سورجن دران قلعه جا نهاد اساس نهاده پای ثبات محکم کرد و مواضع و قربات اطراف را بتسلط و تحکم از مردم
گرفت درینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود و حبیب علی خان را با دیگر سرداران کاردان و بهادران

چنگ جوی فرستادند این ان اقبال رفیق گرانقبال همت بتسخیر آن بست و آیین شایسته محاصره همواره آتش
پیکار در ارتفاع بود و زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب می شد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بیامن توجه
اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر باز بسته بود در ترتیب این حال تفرقه بحال مخالفان بظهور آمد و کار آگهان دولت
مهمات ضروری بهتر از ان وابسته بآن بپرداختند و از سوانح آنست که شهریار پرده آرا اکبر گوالیار تشریف
برده و از آنجا که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوبست در خلال این احوال
پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار رغبت میل فرموده و آن آفتاب جمال جهان آرای خود گردانیدی درین ایام
عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصه گوالیار را از قدوم موکب خاص بسعادت اجلال
دادند در اثنای شکار بعضی آهوبانان مقربان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان
مشهور هند بود از گجرات گاوان بی بدل که لایق کارگاه شکار پادشاهی باشند آورده اند بنابران حکم مقدس
بنفاذ پیوست که سوداگران بهای دلخواه داده گاوان مذکور را بگیرند درین اثنا معروض بساط عزت
گشت که شیخ محمد و خویشان او بیشتر ازین گاوان دارند اگر در وقت مراجعت در منزل او عبور فرمایند شیخ
برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهد کرد بنابران بظاهر بانوید این حیوان و بباطن عیار
گرفتن جوهر انسانیت شیخ بصوب منزل او عبور فرمودند شیخ گرد مواکب عالی را سرمه دیده افتخار خود ساخته
قدم اقدس را در اقامت بیرامخان دانست و جمیع گاوان را که بمردم شیخ منسوب بود با تحف و هدایا و نوادر
گجرات پیشکش کرد و اقسام حلویات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بید الله داده گنجور گنجینه اسرار صوری و معنوی
بوده در اخفای حالات و ارادت خود کوشیده دست همت را از تهی دستان باز داشته تماشای
نیرنگ آمیزی عالم بودند برسم ظاهر در جواب فرمودند که ای شیخ دست خود دراز کرده دست مقدس آن
هما پرور را آلهی گرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی را از فرط مروت و حیا چیزی
بنهای آن نماند تبسم کنان برخواستند بندگان حضرت شاهنشاهی را که در محل علیه مذکور می فرمودند که شب
بخیمه اقبال آمده بر جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم و بر ظرافت گرفتن گاوان طرز دراز دستی شیخ
خنده ها داشتیم سبب بزیر دلق ملمع کمندها دارند و از دستی این گونه آستینان بین سبحان الله این هم دستان
خود آرای دران پایه و قدردانی و مروت و مردی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه که با وجود آنکه گدا را از علوم النفس
بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه عوام از عمل ناشایسته خود پشیمان شده باین رشتی مباهات می کرد
کوشش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و این شیخ برادر شیخ بهلول است که سابقاً مذکور شد که میرزا هندال

او را

او را بقتل رسانیدند و این دو برادر اگرچه از فضایل علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال
نشسته بدعوات اسما اشتغال می نمودند و آنرا دست آویز جاه و اعتبار خود می ساختند و بصحبت امرا
و سلاطین اعرا بوسیله ساده لوحان زود فریب رسیده متاع ولایت می فروختند و بلطایف الحیل واقع
و فتوحات می گرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت جهانبانی جنت آشیانی می بود چون
آنحضرت را توجه صمیمی بدعوات بود شیخ را بدعای ادعیه عزت می داشتند و شیخ نیز در خلوت خود با ساده
لوحی چند نسبت با حضرت جهانبانی گاه واسطه عقیدت و گاه رابطه ارادت انتساب داده تفاخر نمود
و در هنگام فتنه شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را بسر کرده بود و اهل
روزگار این خاندانرا از منسوبان این دولت ابد قرین می دانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان بگجرات
رفته بود و چون سواد اعظم هندوستان از شعشعه نیر اقبال شاهنشاهی گرفته دایره امن و امان شد شیخ
با اولاد و احفاد خود در دار الخلافه آگره بمجلس مقدس مشرف شد و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدائی که با او عداوت
قدیم داشت بنا بر کم دشمنی بربست و رساله او را که در گجرات نوشته بود و برای خود معراج نسبت داده اند
بدعوی های غریب جذب خواطر ساده لوحان طلب پاسبانی انجام میداد بخانخانان رسانده خاطر او را بر او متغیر
گردانیدند و او بوسیله بعضی مردم از آسیب خانخانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد تا آنکه در
سیوم اردیبهشت ماه الهی سال هشتم موافق دوشنبه هفدهم رمضان نهصد و هفتاد مسافر ملک نیستی شد
و از قضایایی که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادر خانست برادر علیقلی خان باعساکر فراوان
بتسخیر مالوه باشد نماند که مالوه ولایتی است خوش و هوا بسیار سرچشمه و پر حاصل بحکومت شجاعت خان که
بزبان عوام اهل هند بسجاول خان مشهور است استحکام داشت و بعد از و پسر او باز بهادر آن ملک را
متصرف بود در ایام تسلط سلیم خان نوبتی سجاول خان بدرخانه سلیم خان رفت بعد از چندگاه متوهم گشته بخاطر
خود راه داد و بی وداع خود را بمالوه کشید و سلیم خان با لشکران آنجا رفت که سجاول خانرا بدست آورد
و او پناه به راجه دونگرپور برد و سلیم خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد
و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده و جاگیر کرده سجاول خانرا همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت
باو داده بود و بعد از آنکه نوبت حکومت بمحمد خان عدلی رسید او تمامی حکومت مالوه بسجاول خان داد تا آخر عمر خود
حاکم مالوه بود و بعد از و باز پسرش بجای پدر حاکم شد درین ولا که خاطر جهانبانی از مهمات دردل بر افکند گهای
روزگار دلبود بانتظام ممالک مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته
باشد آگاه از دولت آستانبوس که اکسیر حصول مقاصد است خواهد نمود والا استخلاص چنین ملکی از دست

هوس پرستان بیدادگر لازم تن و سرشت با این اندیشه جهان آرای بهادر خان را با جمعی از سرداران
نامور و دلاوران ملک گشای فرستادند که این امنیت سعادت پیوند از قوت بفعل آید و عمده ای
و غمکاری زیردستان ستم دیده که بر ذمت همت سلطنت واجب تقدیم رسد بهادر خان در تسخیر آن
ولایت نهاد و چون قصبه سبری مورد لشکر فیروزی برهم خوردگی کار بیرامخان که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد
روی داد و بجهت مصالح احوال خود لشکر فرستاده بهادر خان و آن لشکر را باز گردانید و تسخیر این ولایت بر
بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال
مرداد از دور اول باز بهار دولت با هزاران جهان آرایی آمد و سال پنجم الهی از جلوس سعادت پیوند
شاهنشاهی که سال امرداد است بمجد و جلال و آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه عرفی بعد از
چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاولی نهصد و شصت و هفت بر تو محاذات برج حمل انداخته
برای رابته خواران سماط عنصری صلاح روز نوروزی نو در داد گلهای اقبال تازه بتازه شکفتن گرفت
و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدایق سلطنت درآمد نوروستان سرابستان چو
روز بازار افزایش پیدا شد و سودایی مزاجان وادی جنون را جوهر دماغ روی بشورش نهاد بیت

بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره بر دل غنچه محکم زده
کشاده گل لعل جلباب نور * نظاره کنان چشم نرگس ز دور
ز آواز دراج و رقص تذرو * سبک گشته در خاستن پای سرو
شده فرش گل مفرش بوستان * بصحرا برده آمدن دوستان

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار و برگرداندن روی کار
بیرامخان بر داشتن درین سال فرخنده که عنوان جمال آرایی و عنفوان برده براندازی آن مجموعه
نقشبندان ازل و ابد بود داغ عقل کل و غنچه تدبیر شگفت جهان منتظر را امسال آغاز برآمد کام شد
و آسمان کردند امروز مژده نتایج تکابوی خود یافته آرامش گرفت آسمانیان را افراد در کنار نهادن شروع شد
و زمینیان از گل مقصود از جیب برآمدن بنیاد کردند از آنجمله بیرامخان که خود را در مردانگی و معامله دانی
و عقیدت و اخلاص یگانه روزگار میدانست و از هجوم خوش آمدگویان او را با خود این عقیده بود که بی وجود
انتظام مهمات هندوستان صورت ندارد از تیره رایی همصحبتان کوتاه بین بی راهه و خجلتر در اعمال که
از او نبایستی سر زد گشت رسمیت باستانی که هر گاه دادار بدایع آرا بحکمتهایی که او داند یا بمصلحتهایی که
بآن دانایان نیز پی برده اند یکی را از ذره در اندازد نخستین او را مصدر امور چند گرداند که فروغ رضامندی الهی
بنداشته باشند لیکن آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد خود را که مهین ترین عطیه ازلیت بهره

نداشته

نداشته بی روی آن را سرمایه استرضای الهی دانند و اول چیزی که مردم فراوان مشغله را اهتمام باید نمود آنست که
در صحبت خود خوش آمدگویان را کمتر ره دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار دشوار باشد ناگزیر از روی بصیرت
و بصادقت یکدو را از ملازمان و آشنایان برگزینند تا در خلوات کلمه حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه
و طبایع اکثری ناگوار می آید میرسانیده باشند که خوش آمدگویان زیاده از حد و افزون مشغله را فرصت
تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر و باده کامروایی هوش ربا از صد هزاران کامروایی میباشد که بفراخ
حوصلگی پایه هوش برجا دارد و چنانچه این عطیه عظمی و مائده ازلی نصیبه خدیو خداپرور دوران مسعود ماست که
هر چند کامروایی بیشتر و جهانگیری افزونتر پایه آگاهی برتر و رکاب تمکن گرانتر و خوش آمدگویان اگرچه در پیش
درگاه والا بکام خویش میدوسند اما شهریار دانش پژوه سررشته تمیز را محکم گرفته بهشیاردلی میسکند اند
تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمی شود و هم خوش آمدگویی را اثری پدید نمی آید و هیچ میدانی که در باستانی
زمانها از بی توجهی فرمانروایان خوش آمدگویان چه نهاد چه خدیوان که خراب نساختند و خواب نشدند آری بموجب
حکمت ازلی در کارخانه انتظام از خوش آمدگویی ناگزیرست لیکن همانقدر که پیش خود مستحسن باشند و آن منحصر
در آنست که در وصول معاملات فروگذاشتی نبود و عقل که هیئت ای که سلطان ملک ابد و فرمانروای عالم اسباب است
شکیبایی را از دست ننهد تا خواهش و غضب را که فرمانبران او بینداز پروای فرمان نشود نظم

جا هست و راه دیده ببنیاد آفتاب * تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بی راه می رود * بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
دشمن بدشمن آن نپسندد که بی خرد * با نفس خود کند بمراد و هوای خویش

و از امور نالایق که بتازگی بد مصاحبی از بیرامخان بظهور آمد کشتن فیلبان خاصه شاهی بود و مجملی از این
قضیه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی را در مستیهای خود ناخودآگاهی فیلبان کرده یکی از فیلان بیرامخان
متوجه شد و آنچنان زد که روده های فیل بیرامخان برآمد بیرامخان مغلوب غضب شده آن فیلبان را
بیاسا رسانید و در چنین کاری که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود خود را مورد نفرین ارباب
حیرت ساخت و ازین بدتر آنکه روزی یکی از فیلان خاصه شاهنشاهی بدمستی کرده خود را در پای خرین
انداخت بیرامخان بر کشتی سوار شده سیر میکرد و این فیل از اطاعت فیلبان برآمده بود روی بجانب
کشتی بیرامخان آورد و حالتی عجیب بر خان خانان گذشت عاقبت فیلبان بر فیل غالب آمد بود که موی
بیرامخان از آسیب آن حیوان بی اعتدال مصون ماند چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی
رسید با وجود بیگناهی فیلبان برای دلجویی و دلدهی فیلبان را بسته پیش بیرامخان فرستادند خانکه ایام او با

نزدیک رسیده بود او را بپایه سر رسانیده هیچ ملاحظه نکرد که این فلبان از قبیله دین و دولت ابدیت
و بار آنحضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر از این اندیشه سعادت افزای نداشت که
پرستش چه گرفت خصوصا بر حیوان بدمست و آنگاه بر چنین حیوان عظیم که بشتری در حالت بدمستی از
فرمان سر بپیچد حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته که اکثر از بسیار نوشته آمد
بهمان دستور خود در نقاب بی پروایی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و همگی همت والا متوجه آنکه شاید این
مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص قدمی نتوانند نهاد و سالک راه معامله دانی شوند و این گروه
مست سری و سروری نشده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز بدتر میشدند و تا زمانی که منتهی این ستم
اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت صوری که ملک خدیو ما را از و باز داشته بخوش آمدگویان خود
بخشش کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس نمیرسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرامی را اسم اتالیقی
برده بودند بارها بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسمیست که این سالار خواهان دولت عظمی را با کنیه
خان بابا میگذشت آن جهان بزرگی بملاحظه این معنی داشته امور ناشایست او را میگذرانیدند و بسیر و شکار سرگرم بوده
و سر تسلیم بر زمین رضا داشته ایزد بیچون خود را می پسندیدند تا آنکه کار از اندازه بیرون برده باتفاق شوره
بختان خوش آمدگوی معامله ناخوش مثل ولی بیک ذوالقدر و شیخ گدائی که سوء اندیشهای تباه بخاطر آورده خیالات
خام بخشش گرفتند چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر خدایع این گروه کافر نعمت آگاهی داشت پیش از آنکه
آن گروه گمراه بکودار خیال فاسد خود ظاهر سازند راز سربسته خود را در میان اخلاص پیشهای یکجهت مثل
ماهم آنکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتی بود و ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی دیگر از آستان نشینان
بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خودها رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرا برداشته فکر اورنگ
آرائی فرماییم و بیرامخان و خوش آمدگویان مجلس او را بسزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی
دراز در حسرت کار خود باشند سبحان الله با آن استیلای بیرامخان و افزونی لشکر او و در تغلب و تسلط ارباب خلاف
کجا بخاطر بشری امثال این اندیشها ره می یافت آلهی ایزد جهان آرا می خواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده
خود یک و دویی را برداشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سریر فرماندهی و فرمانروایی و اورنگ
کشورستانی و عالم آرایی استقلال بکمال مکرمت فرماید ناگزیر در چنین هنگام اقبال این خواطر قدسیه و واردات
الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آیین راه یابد دفع این کشاکش دولت افزا در بهانه که برسم شکار
تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد ملازمان عتبه اقبال چه از روی ضیق معیشت ظاهر که از ستم
شریکی بیرامخان کار این بادشاه غلبان چون حال پادشاهی زمان بعسرت میگذشت و چه بفروغ اندک

از صلاح کیش

اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی اندک آن بسیار مینمود و در انجمن صواب بنود اهتمام نموده
و ماهم آنکه را از سربسته راز شهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود و برای تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی
همتاز در میان آورده تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخری
نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زوال امن و امان است
از آن دار الخلافه اگره نهضت فرمودند و شکار گول و آگنده نظاهر ساخته از آب جون عبور موکب مقدس
اتفاق افتاده در آن شب چون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبیل مسرت آرای خاطر اقدس بودند و چون بیوسته
بیرامخان اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران می نمودند و همواره بدیشان
آن مجلس او را در پیش نظر داشتندی بموجب استشاره عقل دوربین میرزا را از آن روی که طلب داشته
درین شکار که صید مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عصای کور باطنان مرحله عدوان و عناد
و دستاویز راه گویان بادیه فتنه و فساد نشود و الحق تدبیری شایسته بود همان طور که بخاطر الهام پذیر
القا نموده بودند بعمل در آمد و صباح آن بسعادت اقبال روز افزون بقصبه جلیر نزول اجلال فرمودند
و از آنجا بقصبه اسکندره نهضت واقع شد باقی بقلانی خواهر ادهم خان آنجا بود و ماهم آنکه او را طلب داشته
محرم راز گردانیدند آن روز بسعادت از دولت اتفاق حرمان جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را
به بیرامخان فرستاد و چون وقت سپری شدن استیلای بیرامخان نزدیک بود و عمده آن کار آگاه اقبال
شاهنشاهی نفهمیدند این منظور الهی بود بیرامخان این سخن را مثل سخنان دایم بی عمقی دانسته اندیشه را
بآن راه نداد و رایات عالی را از آنجا شکار کنان و نخچیر افکنان بر ساحت کول ظل اقبال انداخت
و چون حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از آنجا رسیدن ایشان را که بقدر
گشتی طاری مزاج ایشان بود دستاویز ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبه خرجه مژده بشری تکمیل
ورود سعادت ارزانی داشتند و درین منزل شهاب الدین احمد خان با سایر برادران و خویشان
آمده دولت استقبال دریافت و مورد التفات شاهنشاهی شد و از آنجا بقاید دولت استقبال
دریافت و از آنجا بقاید دولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الهی آیین
شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری عرصه دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و جهانیان
کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خداداد در رهنمونی مخلصان
درگاه نموده هر گاه هایی شایسته داشتند و مخصوصان عتبه اقبال و قدیمیان این دودمان عالی منشا
مطالع شرف صدور یافت که چون بیرامخان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف می نمود

اورا از نظر انداخته بعد ازین نزول اقبال فرمودیم هرکه بحضرت ما روی اخلاص دارد یا معامله فهم است
و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد برسیدن یرلیغ گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه
گردد که هرکدام را بمراتب والا و مناصب گرامی سرافراز فرماییم که آغاز زمان ظهور دولت ابدقرین
ماست خوشا بخت بلندی که خود را بآیین دولت روزافزون اتصال بخشد از آنجمله شمس الدین
محمدخان اتکه که در بهره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت چون بمضمون فرمان اطلاع یابد شهر
لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیر محمدخان کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی
قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال بحضرت قرین بدین منوال است او برهنمونی اخلاص کامل
آنچه حکم شده بود بجای آورد و بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان در باب طلب منعم خان
بدار العیش کابل نفاذ یافت و اولیای دولت از اطراف و اکناف بحرام این کعبه اقبال بشتافتند
چون شمس الدین محمدخان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی پایه رفعت او از مدارج امید را
گذشت و درخور اخلاص والا مراتب علیه که در ساخت و هم بپنجهزاری رسید و علم و نقاره و تمن توغ بیرامخان
باو عنایت فرمودند و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوض گشت و نونیازان درست
و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه
معلی آورده کامیاب دولت میشدند شهاب الدین احمدخان بجهة رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام
قلعه دهلی و مرمت برج و بارو نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت و در اندک زمانی آوازه تغیر مزاج
اشرف اقدس از بیرامخان بگوش نزدیک و دور رسید و در هنگامه او فتور راه یافت و مردم از وجدا
شدن گرفتند و اول کسی که از خانخانان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورد و از پیش قدمان
شاهراه استقامت گردید قیاخان گنگ بود که در امرای کاردان و جانسپاران قدیم انتظام داشت
بعد از مردم یک یک و دو دو سرکرده متواتر و متوالی باستان معلی میرسیدند و ماهم آنکه باتفاق شهاب الدین
احمدخان مهمات را بعرض اقدس رسانیده متکفل وکالت بود و هرکس روی اخلاص بعتبه اختصاص می‌آورد باستصواب
اینها مناصب و القاب و جایگیرهای لایق و رعایتهای مناسب سربلند میشد بیدار شدن بیرامخان
از خواب غفلت و چاره کار اندیشیدن و راه اصلاح گم کردن از آن هنگام سعادت
پیوند که رایات عالی از دارالخلافه آگره بشکار اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدارالملک دهلی بیرامخان
با همه دانش و فطانت غافل ازین که قرعه اش برعکس مراد گشته و منصوبه روزگار بطور دیگر آمده همچنان
با دلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقبال میزد و از کار شاه عذر اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید

آنرا

آنرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتوی می انداخت چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد
تا آن زمانکه مناشیر استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و غلغله تغیر مزاج اقدس بکاخ ضمایر
نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است
و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند
سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شد و خیر اندیش را ابوالقاسم گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت
بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده ترسون محمدخان و حاجی محمدخان سیستانی و خواجه امین الدین
محمود را که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبه اقبال
فرستاده لوازم فروتنی و نیازمندی بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد که بافسون چرب زبانی
کاری نتوانند ساخت و نمیدانست که کارفرمای ابداع در اظهار این خدیو زمانست تا از پرده
برآمده جمال آرای خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورد و منتظران ملا اعلی تماشایی
قدرت بوده در افزایش قدرت بوده و در افزایش پرستش اهتمام نمایند و زمینیان امیدوار
کامروایی صورت و معنی گردند و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه نتیجه دهد جز خسران دین
و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزاینده
شرمنده و سرافگنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون میدانستند رخصت هم از درگاه
عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته اینها و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شد
و سررشته تدبیر از دستها گسیخته گشت گاه بران میشد که هنوز که هجوم عام نشده سرعت خود را
برسانم و علاج واقعه نمایم باز چون تامل میکرد ملاحظه بیوفایی اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود
پیش راه او میگرفت و نقش رفتن بلباس دولتخواهی بکوی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش
نمانده بود عاقبت همین معنی قرار داد که طیلسان هواخواهی بدوش افگنده گریان و نالان با سوز و گداز
خود را بصف نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال را مسرعان هوشمند بمسامع اقبال رسانیدند
جمعی رای چنان دادند که بیرامخان بهر وضعی که بیاید خدشه زبیه دران ضمن مطویست بیشتر از انکه
بیاید بجانب لاهور نهضت باید فرمود و تن بملاقات نداد چه جنگ ظاهری را از اسباب فراهم
نیامده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد و اگر بیرامخان بلاهور آید بکابل باید رفت و جمع آماده جنگ
بوده رفتن حضرت شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بنیاد آن شیرپیشه دولت
و اقبال و آن خدیو عالم صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر آن نهادند و کارزار دادند و ترسون محمدخان

و میر حبیب الله را فرستادند که بیرامخان را از آمدن ممانعت نمایند و نگذارند بلباس درویشی نزد ما آیند که
درین مرتبه او را نخواهیم دید بیرامخان چون این راه که پیش گرفته بود مسدود یافت در اندیشه و از فرو رفت که
بطرز بیکار رفتن منافی و مخالف و اگویه دایمی نیست اگرچه ولی بیگ و شیخ گدائی که سربند ولتان بودند
کوشش درین کار تباه می نمودند و برین می داشتند که رو بر باید رفت و پیش از آنکه هجوم عام شود کار را
دلخواه خود باید ساخت لیکن بهمان ملاحظه و بموجب سعادتی که داشت بجنگ قرار نمیداد و بعضی اهل دور باش
اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی بود نیز بخاطر او راه نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان
او کار از پیش رود همان بهتر که در لباس دوستی کار دشمن کرده آید تا یکبارگی رقم بدنامی جاودانی بر صفحهٔ احوال
خود نکشد جمال جهان آرای معنوی حضرت را میدید و حاشیه گردان بساط عزت را رونق افزای سودای
هندوستان نمی دانست بنابر آن پرده از کار خود بر نمیداشت بلکه از چهرهٔ مردم دریافته در مقام رخصت می شد
و دامی رنگین خیال کرده بود و گاه بخاطر خود این رسانیدی که چون بهادرخان از تسخیر ولایت مالوه فرستاده ام
و هنوز آن ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود را به بهادرخان رسانیده و آن ولایت فتح کرده
و آنجا آرام گرفته فرصت کار طلبم و بعضی اوقات اندیشه را چنان جولان می داد که دارالخلافه آگره را گذاشته
از راه سنبل علیقلی خان را بخود متفق سازد و بولایت افغانان در آمده روزی چند در آن حدود اسباب جمعیت
سرانجام دهد و گاه اسم تجرد بخود انتساب کرده میگفت که همه وقت داعیهٔ ترک و تجرید گریبانگیر من بود که
بقیهٔ عمر در اماکن شریفه و اعتاب علیه بسر برم درینولا که بندگان حضرت خود بدولت اقبال متوجه انتظام
ملک شده باشند کدام توفیق ازین بالاتر که نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل آوردم و از درگاه عالی
استدعای رخصت تمام و همگی مقصود آنکه شاید درین صورت بر حال من بخشیده مرا بر گردانند اگر مصلحت خود را
برهمین عزیمت قرار داده بهادرخان را متوجه مالوه شده بود بر گردانید و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا
داد و در رخصت مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسبت و اگر سر جدا شدن دارند قطع نظر از آنکه همراه
داشتن این قسم مردم بکار در نمی آید و رخصت این قسم مردم نیز نیکنامی سرانجام کردن و آهنگ تجرد خود خاطر
نشان نمودن ماست باری بود از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیت حج را گفته و بباطن اندیشه های کج بخود
راه داده اول شیر سکندر افغان را با غازیخان تنور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند
و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بجد و جد آلوده شتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب
رود و اگر کار از تدبیر بگذرد تا گریز جهت رعایت سامانی بها ایستد و وقت منازعت ترتیب نماید چون این
اندیشهٔ نادرست بعرض اقدس رسید از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ این بزرگ آفاق رأفت عظمی و مروت کبریاست رسولی

بیرامخان را

بیرامخان را بپسندیده فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و در آن تبه نامهٔ هوش
افزا که بجنس در نظر آمده از جمله عبارات این بود شما بجرگه سبب ابنای رنجش و آزار شده اند مشورت
نموده و مآل حال بملاحظه ناکرده باغوا و اضلال آن بیرون آمده باعث ناخوردگی ولایتها شده اید و لد
اسکندر و غازیخان را رخصت کرده اید که رفته در نواحی شورش نمایند و بمهدی قاسم خان مکتوب
نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده اید که متوجه لاهور میشویم قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر
ندهی و به تتارخان هیچ بهیه پیغام نموده و باطراف و جوانب خبر فرستاده اند که از هر طرف خلل اندازند
و خود متوجه الور شده اید که از آنجا بلاهور روید اگرچه یقین ما از آنجا که کمال اخلاص شماست بخودی خود
مطلقا بهیچ یک از آن امور راضی نبوده بادی نشده اید و جمع باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را
باینجا رسانیده اند اما شما خود گویید که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت باز همه اخلاص و ارادت
دریافت و انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنصبهای عزت و دولت نامی را که بواسطهٔ اکرام و احسان
این دودمان عالیشان در اکثر معمورهٔ عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته در آخر عمر بسعی
برآرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب و ناهموار
هنوز خاطر شما را عزیز می دانیم و خدمت شما را میخواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما
در عقدهٔ تاخیر و توقف اگر شما درین حدود سرحدی و ولایتی ارزانی داریم بجهه که آنجا روید ارباب اغراض باز
بما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی از خاطر قدس خواهند شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده
التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده آید بدین نیت عازم حجاز گشته متوجه شوید و کسان سپید که
وجوه نذری که در سهرند و لاهور گذاشته آید باز کرده بایشان رسانند بعد از آن که بهدایت و توفیق
ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید در آن صورت بر وجه احسن ملاقات
نموده بر آنچه خاطر شما خواهد اراده نمایند مضایقه نخواهیم فرمود و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر
از بیشتر خاطر جویی خواهیم نمود چون بشآمت آن جماعت مهم باینجا رسید که نام نیک شما را در میان خلق
ببدی کشیدند و ما باین معنی راضی نیستیم که شما بدنام شوید زنهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب سخن ارباب
غرض منحرف نشوید و چون بدولت نهایت دنیوی رسیده آید بدلالت ما از سعادت اخروی
نیز بهره ور گردید بیرامخان که با ساده لوحی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داد و از بادهٔ
کامروایی هوش ربای فریب خورده خوش آمدگویان بود باین منشور بزرگ که بعوید با دوی هوشمندان
و تتمیه کردن دولتمندان تواند شد راه نیافت چون گریم دریای راه نیز گشت و ماهم آنکه افزونی

وفراوانی عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست افزار خود گردانیده در
دلاسای آیندها و دلدهی جمهور خلایق اهتمام می نمود و روز بروز از اطراف ممالک امرا و دیگر جوانان ضمیمه موکب معلی
می شدند و از جمله سوانح آنست که ماهم اتکه بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر بستان معامله نافهم بهادر خان
برادر علیقلی خان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نمود آنحضرت مقتضای
وقت را پاس داشته این خلعت فاخره که بر هر قد راست نیاید بعاریتی پوشانیدند اگرچه فهم بیشتهای
معامله دان بر کنه کار نارسیده سخن دراز کردند و بظاهر حق بجانب آنها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم
و قوت کامل و تجربه تمام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کد فراوان در کارست و با این صفات کمال
آزادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد و کننده
بد و خود را که بکار ولی نعمت می آمده باشد بد اندیش نبوده در رواج کار او بوشد و با این همه حالت که عطیه ایست
عظمی با جهانبانان صلح کل داشته باشد چه پادشاهان زمان که ایزد جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی
برآورده چندین عالمیان را با وی می سپارد و تربیت چندین طوایف متلونه و طبقات ملل و نحل برای رزین او
مفوض می کرده اند اگر وکیل آن خدیو عالم را نشان چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب
مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه آلهی در اختلاف و افتراق آنها رفته کجا رفاهیت حال دست
دهد لیکن در نفس الامر سخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود که مستعار برای مصلحت ظاهر بنیان
و قطع نظر از آن دفع شورش مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح قیا خان کنک و سلطان حسین جلایر
و محمد امین دیوانه با و اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده
بودند رای جهان آرای برای اطفای نایره آشوب این فتنه اندوز را بمنصب وکالت سرافرازی بخشیدند
و قیا خان را بواسطه خدمات مستحسن قدیم او بهراچ و آن حدود داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان
و جمعی دیگر را روزی چند مقید ساخته و سزای اعمال ایشان داده گذاشتند و محمد امین دیوانه فرار نموده
سر بصحرای آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگام این بد اندیشان افتاد بهادر خان را تا ده جاگیر کرده
رخصت فرمودند و درین ایام هم که اسم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود در معنی خدمت وکالت
ماهم اتکه می کرد ای صورت پرست بظاهر چه می بینی درین کار شگرف خرد باید و حوصله الحق این دو صفت
ماهم اتکه را بر وجه کمال ع ای بسا زن که نهد گام خرد مردانه نهضت موکب اقبال شاهنشاهی
از دهلی بدفع فتنه بیرمخان و دیگر سوانح دولت افزای دادار جهان آرای چون میخواهد خدیو زمانرا
از نقاب اختفا و احتجاب برآورده جمال آرائی فرماید و بهر آینه عقلای زمانه را در سلک مخالف

اینچنین

اینچنین والاشکوهی رای تیره و بخت خیره گردد و لهذا بیرمخان با هجوم خرد بیشتها هر کاری که اندیشید
صورت نیست بناچار بتاریخ روز انیران سی‌ام فروردین ماه آلهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب
از دار الخلافه آگره برآمده متوجه الور شد و چون بشهر بیانه منزل کرد شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه
که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند بند از آنها برداشته رهایی داد اگرچه بظاهر گفت که
شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهایی دادن امثال این شورانگیزان افزودن خبر سروان فتنه انگیزی
شود و چون خبر بیرون رفتن بیرمخان از دار الخلافه آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او اراده
آن دارد که از آن غلط انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان نورد
از دار الملک دهلی نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گردانند تا بیرام
خان پای ثبات دران دیار نتواند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سد راه برو
گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر دهم اردیبهشت ماه آلهی موافق جمعه
بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دار الملک دهلی نهضت اقبال فرمود و از آنجا که حزم و احتیاط
مسلک مستقیم شاهنشاه والاشکوهست با چنان نصایح بخت آور که سابقا ایراد یافت اکتفا نفرموده
در منزل اول میر عبد اللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستادند تا بیرمخان را بحقایق
مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق عقیدت تو درین دودمان عالی قدر معلوم عالمیانست
چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار بود بر تو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم و جمیع
مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم درینولا که بنفس اقدس خود بکار و بار
جهانبانی و معدلت گستری متوجه شده ایم لایق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص
میزد این معنی را از عطیات آلهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند وقتی دامن از شغل مهمات بر
چیده بسعادت حج که همیشه این دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت
نمود متوجه گردد و از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد با وی مقرر فرمائیم که گماشتگان او حاصل
آن را فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردیبهشت ماه آلهی سنه مذکوره موافق
بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه مجهر نزول اقبال فرمود درین اثنا شاه ابو المعالی که سرمایه
فتنه و فساد بود باندیشه‌های تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون بیرون کاری نتوانست ساخت
در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که با برگزیده خدای اندیشه تباه کند خود را بد خواه باشد
و کارش روز بروز خرابتر شد و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابو المعالی از بند پهلوان گل گز

کوتوال لاهور چنانچه بیشتر مذکور شد تا حال برسم اجمال نوشته می‌شود که چون شاه ابوالمعالی برنگ عود بو
تر و بی‌خردی و بی‌پروائی با بدبینی و گرسنه‌چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیلهٔ تدبیر
یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت ککران رسانید کمال خان زمین‌دار آنجا مقید ساخت
از حیله‌سازی که داشت گریخته بنوشهره که قصبه‌ایست بهر واجودی رفت و کشمیریان از غازیخان حاکم
کشمیر رنجیده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مفسدان اوباش بحقیقت که دایم کارشان واقعه‌طلبی
و کافرنعمتی است تا سیصد کس جمع شدند و کشمیریان تا هفتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایهٔ نخوت و پندار او
شدند شمس ملک چادروره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز بود درسیده بسگالش
این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازیخان مذکور او را کور ساخته بود با جمعی از
سرداران کشمیر مثل فتح چک و میر شمس و برادرزاده‌های دولت چک مذکور و گوهر انگر خواهرزادهٔ دولت چک
و یوسف چک که غازیخان مسطور او را نیز کور ساخته بود لکن از زور کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان
ماکری پدر علمشیر که الحال در ملازمت گرد او مجتمع شدند و از راه پخ براه کهادره بدو لمبی مخفی که از ابراز کشمیر
اکو دیوکو گویند با راهولد رفت و از آنجا بسوی پور شتافت و از پیش گذشته در بلند موضع بتن تنعاز زنجاب
مذکور خنک شد و چون از غلبهٔ اقبال ثبت داده آمده بود ادبار باو روی آورد و کارزار ساخته بحال تباه
از راهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمده نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید یکی از بهادران چغتائی
که همراه او بود از اسب فرود آمده سرکشی گرفت و تیراندازی میکرد تا آنکه تیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده
از هم گذرانیدند و ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شد و دامنهٔ کوه گرفته بسادلکوت رسید و آشفته
و پریشان تغییر وضع کرده قریه بقریه می‌گشت و شورش را طلبگار می‌بود تا آنکه بدیپالپور که دران وقت تیول
بهادرخان برادر علیقلیخان مقرر بود رفت و تولک نام از نوکران بهادرخان که سابقاً آشنائی با او داشت
پناه برد و مدتی آنجا طرخانهٔ او پنهان بود و اسباب فتنه‌گری سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از دل بیری که
از شوهر خود داشت پیش بهادرخان رفت و گفت که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانهٔ خود پنهان دارد
و داعیهٔ کشتن تو دارند بهادرخان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد و آن خانه را محاصره کرد ابوالمعالی را
بدست آورد تولک هم آنجا بقتل رسید و شاه ابوالمعالی مقید ساخته پیش بیرامخان فرستاد بیرامخان
او را بولی بیگ سپرد که از راه بگجرات فرستد ولی بیگ او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا بسفر
حجاز رود و شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و دیوانگی که در سرش بود حرکت ناشایسته
مصدر شد و خونی کرد تا از آنجا بازگریخته بدریای شرقیه گذار کرد و بعلیقلیخان پیوست شاید که بوسیلهٔ آن

بدرون

بدرون فتنه‌اندوزگاری تواند ساخت چون آن کافرنعمت در خودکامی سری و سروری می‌بود شاه
ابوالمعالی را جای نداد و او را پیش بیرامخان و در زمان تذبذب حال بیرامخان رسید بیرامخان برای
اظهار دولتخواهی مقید ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه درین ولا که بطالع واژگون بجانب الور میرفت او را
از قلعهٔ بیانه بند گسل کرده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت و رایات فتح آیات شاهنشاهی بحدود
جهجهر رسیده بود که آن بدمست بی‌ادب از بیدولتی سوار آمده کورنش کرد آنحضرت آن دیوانهٔ زنجیر را
زنجیر فرموده بشهاب الدین احمدخان سپردند تا او را بسوی حجاز روانه سازد و آنجنان فتنه‌اندوزی را
درین مرتبه نیز آن خدیو صورت و معنی بکلنگ‌های کهنهٔ عملهٔ روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند
بایستی که جان معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادند حاشا حاشا آن پیر گوهر نکوهیده ذات را از
باز کردن نجات بخشیدند برای آنکه هر چند نفس خبیثش را علاقهٔ جسمانی بامتداد کشید از و اعمال ناشایسته
بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر از آن گفت و گو باز آمده بسر مقصود میرود
بر هوشمندان عبرت‌گزین مخفی نماند که چون بیرامخان از روز ربدش آمده دولت از و روی گردانیده بود و عظمت
و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما بباطن بعمل و اثر گونه نمیزد و درین روز که عرصهٔ جهجهر مخیم
سرادقات اقبال شد ناصرالملک پیر محمدخان شیروانی آمده خاک آستان اقبال توتیای چشم
عبرت‌بین خود ساخت مشارالیه هنوز بگجرات نرسیده بود که برهمزدگی دولت بیرامخان
شنود چون هواخواه این درگاه بود برسم استعجال روان شده احراز زمین‌بوس نمود و آنحضرت
بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایهٔ عزت او را ارتفاع
بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبهٔ جهجهر و فرستادن عساکر اقبال

بر سر راه بیرامخان چون از رهگذر بیرامخان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بجهة
این کار نهضت موکب عالی مناسب علو شاهنشاهی نبود رای جهان‌آرای اقتضای آن کرد که
ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد و شاه بداغ خان و مجنون خان و جمع کثیر را
بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد آوازهٔ
این سفر عقبات داده خود را به پنجاب که معدن مواد اسباب رسانند سرمایهٔ شورش
گردد هر آینه مبارزان اخلاص‌پیشه نطاق همت بسته سزای او را درکنار او نهند
و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند و ناگور و آنحدود بجاگیر میرزا شرف الدین

حسین معزز شد متوجه این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان را بجهة دفع فتنه پسر سکندر
و غازیخان تنور که بیرامخان را برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بیدولتان باتفاق
متمردین در صوبهٔ سنبل فتنه انگیز شدند فرستادند و او بقدوم این فتنه انگیز شدند
فرستادند و او بقدوم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشت و عساکر فیروزی مآثر را
بجهة آرایش ممالک و آرامش رعیت رخصت دادند و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت فرموده
بیست و هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی را بفروغ
مهچهٔ رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت و مکرمت بر روزگار گشادند
اورنگ سعادت و اقبال گشتند بیرامخان در سرکار میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر
انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامه او برنوشته مردم از او جدا شدند بغیر از ولی بیگ یاد
و پسر او حسین قلی بیگ که خویشی به بیرامخان داشتند و شاه قلی خان محرم و حسین خان و چندی دیگر
کسی نایستاد و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج روی بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر
اقبال پیوند کوچ بکوچ متوجه آنصوب شد بیرامخان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت
نداد و دل را از ریاست وا پرداخته عرضداشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذر خواهی
فرستاد دردمندی جدایی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و چند فیل
و تمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین
بالتفات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه نیازمندی
کاری تواند ساخت و امرا که بکارسازی او مامور شده بود نوشته فرستاد که برای جهة تعقیب خود
میخواهد من خود از دنیا دل را و از آن دست بر داشته ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستادم
امرا از نیب خورده بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و بر جهانیان
کمال ظهور یافت که بیرامخان بسفر حجاز روانه گشت و درهمین زمان شیخ گدائی فتنه اندوز خائب
و خاسر برگشته بدرگاه عالمپناه آمد هر چند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش آمدند
و دوستان بسباط عزت کوشش بر آواز داشتند که مبادا فرینی باشند و از یک ناحیتی سر باز کشند که
تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آواز انطرف بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد
شورشی و واقعه طلبان اندیشه فتوری خوش وقت شدند یا رب هرگز این گمانان بمقصد رسند
بغی صریح و رزیدن بیرامخان و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آورد

خان خانان

خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد و به بیکانیر رفت
و رای کلیان مل که کلانتران سرزمین بود و پسر او رای سنگ که امروز در سلک فداییان درگاه
انتظام دارد و در خبر که امرای کلانتر آمده بیرامخان را دیدند بیرامخان که جای توقف
نداشت مقامی دلپذیر یافته چند روز دران گل زمین گذرانید و در کمین فرصت بود که شاید
از جایی فتنه سر کند و چون باقبال پادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود بر خلاف آن ظاهر شد
بایستی که پایه‌پای مراحل سعادت شده باعتاب قدسیه و اماکن شریفه رفته روی مجلت بر زمین
عذر می‌نهاد لیکن چون در نفس او مساوه بود فریب خورده بعضی بیدولتان شد و مغلوب عزم
و غصه گشت باد غرور و پندار در سر افزوده باتفاق شوریده بختان تیره درون بسمت پنجاب
متوجه شد و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و بامرای
سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که تغییر مزاج اشرف جمعی
سخنان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص ماهم انکه دم استقلال میزند و بر آوردن مرا بخود
منسوب میگرداند اکنون همگی همت آنست که یک دفعه آمده سزای بدکرداران داده و تبادل
رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه بشویم امثال این هذیانات و همی نوشته مردم را طلب داشت
خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفر خانی اختصاص یافت پیش [illegible]
اوزبک که از امرای عظام پنجاب بود و ترتیب کرده او فرستاد که او را با امیدواری تمام آورد
چون اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش بیرام خان
فرستادند که اگر بخت و دولتمند خواهد بود پند پذیرای این نصایح ارجمند گشته در حصول سعادت
خود خواهد کوشید بجهة مزید آگاهی و پند پذیری هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را
بعینه می‌نویسد فرمان جلال الدین و الدنیا اکبر پادشاه غازی خان خانان بداند که
چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالی شانست و حقوق
خدمات شایسته او درین درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت دستگاه طیب الله ثراه
بواسطهٔ صدق نیت و اخلاص که از و مشاهده بودند او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده
امیر عظیم القدر اتالیقی ما را با و تفویض فرموده بودند بعد لذا انکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی
بفضای عالم جاودانی رحلت فرموده و او از روی اخلاص و دولت خواهی که صدق و جانسپاری
در میان بسته متعهد مهمات وکالت شده ما نیز بملاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشیها که

بظهور می‌رسانید زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را چنان بقبضهٔ اختیار او گذاشته بودیم که
مزیدی بر آن متصور نتواند بود و چنانچه از نیک و بد هر چه خواست و اراده کرد بعمل آورد و با
آنکه درین سال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل
ترتیب شیخ گدای که با وجود دعوی آن همه زیرکی و دانایی از میان این همه مردم فاضل قابل
با حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنایی خود را انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب
صدارت شده بود در ظهر خنا شیر جهر کیرد او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی
در محافل جنت مماثل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که بنا بر ملاحظهٔ عظمت
و شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می‌آوردیم تقدیم آورده با وجود لاف محبت و دوستداری
که بخاندان طیبین و طاهرین میزد و خواری این فرقهٔ شریفه را عمدا تجویز می‌نمود و تربیت کرده
خود را که مردود دلها و مطرود نظرهاست برین طائفه که تربیت الهی دارند ترجیح داده از ارواح
مقدسهٔ این همه بزرگان هیچ گونه و از آزرم نداشت و او را بمراتب رسانیده بود که سواره پیش
آمده بما مصافحه می‌نمود و نوکران فرود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب
خانی و سلطان علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین
و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان
بهمه کس روشن است از کمال بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس همه آنها
داشت و از ملازمان و خدمتگاران باری که سالها با امیدواری گذرانیده مستعد رعایت و عنایت
شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه معیشتی داشته باشند و جمعی که در شکارها و در سواریها
در ملازمت می‌گشتند و خود را بهزار محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند گاه
روز تنقیحها ساخته بخون آنها تشنه بود و آنها بی اعتدالی و بی اندامی مینمودند و اگر از نوکران او
صد گونه گناه مثل خون و دزدی و راهزنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می‌آمد و بواسطهٔ میل
و مداهنه همه را در می‌گذرانیدند و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع می‌شد یا کسی مهمان
میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان خاطر نمی‌نمود و تا خبر شدن انواع جفا و بی آبرویی میرسانید
و بعضی از کمال دنائت و لیامت خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی می‌گفتند مثل
شاه قلی تاریخی و محمد طاهر و کنک ساربان و او از سادگی آن طائفه را راستگو دانسته
ترتیب می‌نمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنیده و محمد طاهر

آن نوع

آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن بود او شنیده بود ناشنیده
تغافل نمود و کنک ساربان در پیش جمعی بحضور او آنجهان لفظ درشتی گرفته که او نیز مستحق سیاست
بود ولی بیک را خود می‌داند که در میان آن قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشتند بی شایبهٔ خودستی
و اصالتی و حالتی بهمین نسبت که با ما داشت آورد و بر جمیع امرای عظام گذرانید حتی بر سید علی میرزا که
بعلو نسب و دولت و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت بمرغی بچه برده هرد
برابر اسکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیری آبادان او و خوانین عظام
جاگیرهای ویران خورسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس او این چندین امور سر بر میزد که باعث
رنجش خاطر فیض مآثر ما می‌شد چون خاطر ما پیش او عزیز بود و او را دولتخواه بیغش این دودمان می‌دانستیم
و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی
تصور نموده دیده و دانسته بحکم تعمیم درمی‌گذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او سخن همین جماعه باغیه
قصد دارد که معدودی چند که با ما همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظهٔ دفع این شرارت از
دار الخلافه آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و با او نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده
که بخاطر اشرف قرار می‌یابد که او درین اوقات ملازمت تواند نمود اگرچه از او آزار بسیار یافته‌ایم
حالا او را هنوز بهمان دستور خان خانان میدانیم و می‌گوییم و بجهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظ یاد کرده
بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون بتمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده‌ایم
او بحال خود بوده و مدعیانی که داشته باشد عرضه داشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرماییم چون در بعضی
اوقات عرض می‌نمود که وقت شده است که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت بپردازید متصور چنان
بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان
بوقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد حقوق نعمت و تربیت خاندان والای
ما که چهل سالست که در خدمت اوست و من المعالی العهد بود رشد یافته بالکلیه فراموش کرده گوش سخن
این جماعه متصدی دارد که بواسطهٔ اغراض نفسانی می‌خواهند که او را در جریدهٔ اهل بغی درآرند و در پی
آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت
و خباثت و خودپسندی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده‌اند و بولد اسکندر پیغام کرده که
بمخالفت و منازعت پیش آید و تتار خان پنج هزاری را نیز کس فرستاد که او در دامن کوه آمد آهنگ خرابی
و دست اندازی کردند از آن حدود در آید و خود خیال لاهور کرده که در آن حدود بنیاد فتنه و فساد نموده

طریق مخالفت سپرد و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان که برافروخته کرد
فروغ ازلی و برافراخته دست قدرتست بدم سرد منطفی سازد و چشم ناکرده غرور و پندار دیده اعتبار او را
کور ساخته و نمی داند بیت چراغی را که ایزد برفروزد * هر آنکس پف کند ریشش بسوزد * چون نظر با همه
اخلاص و اعتقادی که از چهره احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور مبنی بر شرور از دور می نمود و می باید
باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت این دودمان عظیم الشان است و طاعت حکم ما بر او واجب
و لازمست بر سبیل حجت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه که زاینده این جماعه مخذول العاقبه را که
باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان رو نبیند مقید ساخته بدرگاه
معلی فرستد و جواب ما درین چند سال ملاحظه خاطر او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده ایم و هر چه عرض کرده
خواه معقول و خواه نامعقول از صواب دید او پذیرفته ایم او هم این حکم ما را سمعا و طاعة انقیاد نموده
تخلف نورزد که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف بر وصاف ساخته جرایم و تقصیرات او بالکلیه عفو
فرماییم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب
او شود و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه بهزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم
که نام او سالها باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده ببغی و عناد و فساد مشهور نشود
و در آخر عمر در زمره قراجه قرابخت محشور نگردد بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زینهار که
خیال دیگری نکند و یقین خود داند که از روی جهل و کوته اندیشی از راه رود و نخوت دماغ او را برین
ساخته در سلک اهل ادبار در آید و بدولت و اقبال باعث گر حضرت اعتصام بعزیمت دفع و دفع او متوجه
شده بعنایت بی غایت الهی دمار از روزگار او برون خواهیم آورد و امید است درین حالت که عنفوان
اقبال خلافت ما و آغاز ادبار اوست فتح عظیم روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار و گرفتار
گردد و بیدولتی را ازین معنی استدلال می نماید که او درین پنجسال مردم خود را چه گونه رعایتها کرد که بروز وقت
بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت الهی است هرگاه آن عنایت
نباشد و نوکر بیدولت بکار نمی آید چنانچه برأی العین دیده می شود که آنها را که فرزند و بهادر میگفت هرگز
با ایشان گمان جدائی نداشت برهنمونی سعادت اکثری از او جدا شده بدرگاه معلی می آیند و رفته رفته او را
تنها خواهد گذاشت درین مقام عذر تسلیم و رضا جوئی چیزی فایده ندارد بیت سر نیاز بباید نهاد گردن طوع *
که هر چه حاکم عادل کند همه داد است * خانخانان که روز ادبار او نزدیک رسیده بود بلکه در شب تاریک
ادبار بسر می برد ازین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود پندپذیر نشد چون گویم که باعث مزید

شورش او گشت لیکن دانا داند که بسعی خود در مهلکه بی ناموسی شتافت و بالجمله از پرگنه بهکانیر متوجه
پنجاب گردید چون دران حدود قلعه برنده که بجاگیر شیر محمد دیوانه رسید عبد الرحیم پسر خود را با اهل
و عیال و احمال و اثقال در آن قلعه نزد شیر محمد که از مخصوصان او بود گذاشته از آنجا بگذشت و شیر محمد
حق ولی نعمت اصلی را بهتر دانسته از او فرار نموده و تمام اسباب و اشیا را که در تدبیر گذاشته بود متصرف
گشته و اهل و عیال را بملازمت آورد و درویش محمد اوزبک مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته
بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز که همت بدولتخواهی نفس الامری بست و بعیاس توفیق صاحب حقیقی خود را
فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زد و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبد الله مغول تهاره را مضبوط
کرده آماده جنگ شد ولیک بتهاره آمده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را هر کس خواهد که
فرو نشاند حرص دولت و کامرانی خود را آرایش دهد و چون هنگام ادبار بیرمخان بود در هر چه سود خود
می اندیشید زیان میدید و چون عرض برده دیده مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب
کارآگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روانه شد بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل بسوی دیده شد * فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه را که دولت
برفع فتنه بیرمخان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بهمان جهت و اشتعال نایره محاربه
میان لشکر اقبال و بیرمخان و فتح اولیای دولت دران هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی
نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود خبر عزیمت بیرمخان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض
ایستادگان بساط جلال گشت عزایم پادشاهانه که توام انداز قضا و احکام قدر است بر آن قرار گرفت که
لشکری شایسته فرستاده سر راه بیرمخان را بگیرند تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتوان انگیخت جمعی از
کوته اندیشان بر آن بودند که حضرت بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ شوند جمعی می گفتند که
لشکر اقبال تعیین باید کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول هر دو رای فرموده قرار بدان دادند که
افواج قاهره پیشتر روند و بعد از آن آن حضرت نیز متوجه شوند بعد از درازی سخن ماهم انکه شفقت
مادری منظور داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین محمد خان اتکه و برادرش یوسف محمد خان
کوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشاپوری و علیقلی خان میر لطف و حسن خان خویش شهاب الدین
خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خان خانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب در آید و شمس الدین
محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی کرده بصوب پنجاب روان شد
و بعد از روان ساختن امرای ممالک گشای خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان یورش پنجاب

فرمودند چون از کمال دوربینی داعیهٔ یورش نصرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود وجهت همت علیا شد و بجهت انتظام ممالک خواجه عبدالمجید را که بشرف دیوانی سرکار اعلی سربلند بود بپایهٔ اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرافراز ساختند و حکومت دارالملک دهلی را ضمیمهٔ موکب منصب گرامی وزارت فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صلاح حال و مصالح ملک تواند بود باز کردند و فرمودند که مغرور جرعهٔ جاه خود نشوی و باین نعمت رسیدگی را بپیوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی خود منحصر دانی و مرد خدمت را عنایت و تربیت ما دانسته چشم و دل و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را بسجدهٔ آستان عالی نورانی ساخت و دل در خدمت بست و بآیین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد و چون شورش بغی بیرامخان در میان آمد بنابر مصلحت احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی بیگ صادر شد چند روزی او را بادهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود بادهم خان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود بتاریخ سی و یکم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیستم ذی قعده خاطر قدسی را از مهمات ضروری جمع فرموده از دارالملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای تأیید مجرد توجهی کارهای شگرف که در اندیشهٔ روزگار نگذرد دست میدهد هرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق این مقام تنازلی آنکه درستکاری اخلاص مند رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ مرد دیگر که لوازم واقعه طلبان کهنه عمل باشد نپرداخته و تا برکنه و گذار از نواحی برکنه جالندر که میان دریای ستلج و بناه است پای همت در رکاب داشته عنان عزیمت باز کشیدند و در ظاهر گونا چور که از متعلقات و گذار ست سر راه بیرامخان بستند بیرامخان در گرد و نواحی جالندر اهتمام داشت که خبر اتکه خان باعث اقبال شنید و از غروری که داشت آنکه خانرا در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار نخوت مردم خود را دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلی محرم و برادر ولی بیگ و اسمعیل قلی خان و حسین خان و یعقوب خان و سترپلخ و گروهی از مشهوران را مقدمه ساخت و فوج دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده ترتیب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و از این جانب شمس الدین محمد خان بهمت گرمی اقبال روز افزون شاهنشاهی صفوف نبرد را بمردان کارزار و بهادران کارزار بیاراست و بهادران جنگجو و پردلان پرخاش جوی را دلداری داده روان شد قول با جلال و احتشام او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشابوری استحکام گرفت و جرانغار بشهامت مهدی قاسم خان نیشابوری انتظام پذیرفت و علی قلی خان اندرابی و [illegible] خان صاحب حسن و بعضی

ازکار

ازکار طلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شگرف گشتند و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان قول و التمش ایستادن چون اتکه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده بیشتر از لشکر بیکار نحوی دل جمع بهم رسانیدند بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت فزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر پادشاهی بود که اکثری از بدنهادی و بددلی و دون پایی نوشتها می فرستادند و چون این دو لشکر در موضع گونا چور که در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذی الحجه بهم نزدیک رسید کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اوایل کارزار فوجی پیش غنیم چنان روی تهور بجنگ آورده اکثر جوقها لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان با بسیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میان نبرد ایستاده از نفاق و بددلی محروم خیرت افزای بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی می نمودند درین هنگام که مردم بیرامخان اکثر مردم را بر داشته تعاقب نموده اند و بیرامخان با فوج خود با خیال نصرت بتحیر گیان می آمد فوج اتکه خان که در پناه پشته فرود آمده ایستاده بود پیدا می شود بیرامخان [illegible] می آید اول فیلانرا که سرکرده آن فیل تخت روان بود میراند و خود از عقب آن روان می شود ناگاه اقبال ایزد شاهی نمایید آسمانی نقاب حجاب از چهره وا کشید در میان این فوج شاه [illegible] بود فیلان مذکور در آن حجر [illegible] درآیند و بخود در می مانند و مبارز خان لشکر نصرت قرین تیر زدن فیلبانان متوجه می شود بیرامخان می بیند که حال فیلان که اعتضاد او بودند چنین شد اراده می کند که از عقب فیلان برآمده [illegible] را دست داده از جانب خشکی بیاید و بتازد اتکه خان از دوربینی و پردلی داعیهٔ بیرامخان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد یوسف محمد خان گفته که اکثر مردم خاک بی ناموسی از فرق روزگار خود بیخته رفته اند چه وقت تاختن است که اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روز افزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز ما راه گریز نیست امروز روز جانفشانی است یا جانستانی و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکتا دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران یکجهت آماده نبرد شد در زمانی که بیرامخان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل درآرد این ناموس طلبان بنزد و دست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرامخان تاختند مردمی که همراه بیرامخان بودند این انحراف را قرار دید شده بر هم خوردند بیرامخان ناچار برگشت و حمله [illegible] با وجود عدم اتفاق و کار شکنی هر مرد و دل پای دادن چنان چنین نصرتی که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام از مخالفان بسمت جهت آنکه بتعاقب گریختها نشتافته بودند و چه جمعی که همراه بیرامخان دل بر پیکار بسته بجانبی پراکنده شد

وعساکر نصرت اعتصام تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمهٔ تیغ خون آشام ساخت و گروهی را
زخمی و شکسته بخاک و خون یکسان کردند و گروه مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نموده اسمعیل قلی
خان را زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که ولی بیگ زخمی در نیشکرزاری مختفی است اورا
نیز تیزدستان هوشمند گرفتار ساختند و حسن خان بزخم تیر کور شد و یعقوب همدانی و احمد بیگ و بسی از
از اعیان مخالف گرفتار گشته مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد
و آتکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از پس رفتهها نشتافت و بمحض تاییدات غیبی اینچنین فتحی عنوان
فتوحات تواند بود از مکمن اقبال بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بعزم درست و رای راسخ و خاطر خرسند
متوسل بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا و بظاهر صیدکنان و شکارافکنان بمنصت عزیمت فرمودند و در نواحی
سهرند مژدهٔ اقبال بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت بهروزی بسامع علیه رسانیدند و جهان بهم
خورده تازگی آرام یافت لوازم شکر و سپاس بوقوع رسید و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم رسیدند
مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلهها از فراخی مشرب بدید آمد ساده دلان هیچمدان را
سررشتهٔ دانش بدست افتاد دولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه وقت از ستم
شیرگیر ناحق شناسان نجات یافت خردمندان از افزایش درایت نصیب گشت دولت روی نمود اقبال چهره
گشاد عالم طراوت تازه یافت زمین و زمان نضارت نو گرفت کوته باطنان حسدپیشه در مغاک
خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر جوان شد انصاف بر اوج معدلت آشکارا
گشت یک پرده که از جمال جهان آرای خدیو زمان دور انداخت دیدی ای دل که چه سان شد و حال بزرگان
جهان و پایهٔ بزرگی در چه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که اگر چند لطیفه از چهرهٔ مقصود برآرند و جلوهٔ چند خاص
نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که بظهور آید اما همانا که رخصت اظهار ندارد و بانتظار کی در نظر دوربین او در می آید
عمرها بدولت و اقبال بماناد که جهان را چنین خدیو گستر بدست افتاده است محرر این دیباچه ابوالفضل نقشه
مقصود برآورده معروض میدارد که اگر تعلق نبودی و لباس نوکری نداشتی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن
چون در ریسمان مخلوطم از آنکه کور باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوش آمد دانند بیشتر ازین
حرف سرایی نمیکنم و این اندیشه در فطرت خانهٔ من نیست چه آنرا ریسمان آلوده دانی باید از طبیعت میگویم
نه از فطرت بیت که گذارد آنکه رشک و دشمنی است ◦ تا بگویم آنچه فرض و گفتنی است
چون عرصهٔ سهرند مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه آستانبوس
بود با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگ خان و قاسم خان میر بر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه

عبدالمنعم

عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه عریض و مولانا عبدالباقی صدر و ملا فرد زرگر و پاینده محمد و شکون
و فریدون طغایی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد نیشابوری با جمعیت فراوان و سپاهی
بسیار بتاریخ بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه پنجم ذی الحجه بشرف بساط بوس سرافراز شده
و مشمول تربیت شاهنشاهی گردید و بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خان خانی خلعت افتخار در بر
کرد و باقی امرا و سرداران هریک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند گشتند و در همین منزل اتکه
شمس الدین محمد خان آتکه و سایر مخلصان نیکوخدمت که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند بزمین بوس اخلاص
سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند و جامه داق و جاجی قباخان را با تکه خان
مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بندولتی چند که در عرصهٔ نبرد دستگیر قهرمان
اقبال شده بودند چون ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلی و حسین خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران از زنجیر در پای
و غل در گردن با غنایم فراوان بنظر اشرف درآوردند و علمی که برای روضهٔ رضویهٔ مشهد اقدس مکلل
بجواهر ترتیب داده توفیق بر فرستادن نیافته بود از جمله بود ورود آن علم سعادت از فواتح تفألات
شاهنشاهی شمردند و محمد قاسم خان نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالباقی در آخوند و جمعی دیگر را
که پیشتر از خبر طغیان بیرم خان رخصت مولتان کرده بودند مولتان را از محمد قلیخان برلاس تغیر یافته
بجاگیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبهٔ عالی شد
بموجب قرارداد این جماعت را بمولتان روانه ساخت و درین هنگام که شمس الدین محمد خان از
و از گرفتاران روز هیجا ولی بیگ که زخمهای کاری داشت بزندان فوت کرد سر او را جهت عبرت
خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسایل
مقربان بساط عزت نجات یافته دیگرباره بتقدیم مآثر عبودیت اخلاص بدرجات ترقی
تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هریکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله هر که
بدخواه تو خواهد بود و فتنه انگیز تو همان را دست قدرت چیده بسیار ست رسانید علی الخصوص
علی بیگ که سرمایهٔ فتنه و فساد بود چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیدهٔ راست بنیان
درست کردار شد بهادرخان را از بخت برگشتگی آنچه سرمایهٔ هدایت سعادت باشد موجب مزید
غوایت و گمراهی او شد و چون سری مغرور ولی بیگ را از نواحی پرگنه اماوه که جاگیر او بود رسانند
فساد درونی و بیدولتی باطنی آن کافرنعمت بظاهر آمده آن نواحی را بشهادت رسانید و از آن
بیدولت چنان حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند همراهان مهر گزین او را بدیوانگی و دشمنی شدند

حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همان او را از دیوانگی بهوشیاری
آورده چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بی شایبه مداهنه و مساهله بودند اینچنین
معامله ناحق شناسان را بپوشانند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم
دولتخواهی می اندیشند اما در دیده تحقیق این قسم اعمال از نادولتخواهی عظیمتست چنانچه باندک تاملی
معامله فهمانه مخلصانه سرایش کار بظهور می پیوندند و ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور
و دیگر سوانح اقبال چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال بیرامخان متیقن شد و آنکه خان
بشرف بساطبوس عزت و استسعاد یافت رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که لشکر را گذاشته
برسم نشاط شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه صورت می باید و هم شهر لاهور محل القدوم گرامی
آنحضرت رونق و بهای می پذیرد بنا برین اندیشه صواب انتما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعم خان
در آن حدود گذاشته نهضت عالی فرمودند و بتاریخ چهارم مهرماه الهی موافق شنبه بیست و ششم
ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و آنکه خان بتشریف
ضیافت و جلایل جشن برداخته بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف
خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز گردانیدند و خالصه پنجاب
و برادران مرحمت شد و درین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت
شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بتایید اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان گذاشته
بودند شدند نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرامخان
چون بیقین پیوست که بیرامخان پیش راجه گنیس در تلواره که در میان کوه سوالک جای مستحکم است
پناه جسته دران جبال متحصن است بنا بران خدیو صورت و معنی بتاریخ هجدهم مهرماه الهی موافق شنبه
دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی بتایید توفیق ایزدی متوجه آنصوب شدند که بی مداخله
مکر و تزویر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد و جهان دولت ابدپیوند آسودگی پذیرد و روی معلی رها چیواره
انتظار موکب عالی میرود که گیتی خدیو با عزم فوج اساس کوچ بکوچ سایه عاطفت بران حدود انداخت
منعم خان و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند
و از آنجا بتایید توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که
در قضیه تردی بیک خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف آستانبوس استسعاد یافتند
و چون حوالی سوالک مورد آیات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال

پیش دستی

پیش دستی نمود بی تحاشی تنگناهای کوهستان درآمده داد و ستد دادند و بسیاری از جنود
هنود و رؤسای ایشان از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراختند میان این مردم و عساکر
ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر
از آن گروه منصور سعادت دریافت و بتایید الهی شکست بر اجها افتاده بقدم ادبار راه فرار
پیش گرفتند و بسیاری ازین سیه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون
طنطنه ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان به بیرامخان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انفعال
در گریبان خجالت و ندامت برد و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرایم
خود فرستاده بزبان عذرخواهی در آمد که از وقوع بعضی امور که بطریق اضطرار نه بر سبیل اختیار
بوقوع آمد عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر زمین دارم اگر بدامان اقبال اطراف عفو پاک
فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز من است و خاک آن آستان
جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانید و بزبانی نیز خلاصه مقصد را معروض
داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رأفت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی
عظیمی عذر نامسموع او را اصغا فرمودند و از آنجا که فطرت عالی از عفو التذاذ می یابد گشاده
پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطان
پوری را با چندی از مقربان بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرامخان را بنوید عفو
و مژده التفات مطمئن ساخته بعتبه بوسی آورند فرستادها شرایط نوعظمت بجای آوردند
لیکن تسلی بیرامخان نشد و گفت که من از کرده خود خجلتزده و سرافکنده ام مستوجب هر گونه سیاست
گشته ام هر چند از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمعست اما از بزرگان چغتایی
و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و عهد سوگند
درمیان آرد بوسیله او میتوانم از عصیان بیرون آمده سجده آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل
کرده بقیه عمر را در امکنه شریفه گذرانم و بدست آویز تضرع و تخشع بر تدارک و تلافی جرایم و آثام
خود بکوشم چون خراسان در جوش بود این ملتمس او نیز بقبول موصوف شد رایات اقبال در حدود
قصبه حاجی پور که نزدیک دامنه کوه مذکور در میان آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که
منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرامخان را
بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با چندی

دران تنگنای وحشت که پناه برده بود رفتند بهجوم زمین داران شده بود بجمعیتی که درمیان زمین
داران ممالک هندوستان متوارث گشته شدن را قرار داده ایستاده بودند فرستادها مفصلی
راطی کرده در قلعه که بیرامخان بود رفتند چون نظر بیرامخان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمده دانست که
آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانیدند بیان واقع بوده است از روی امیدواری به نشیب
آمده دریافت و از فرط خجالت رفت نمود منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده
بیرامخان را متوجه عتبهٔ عالی ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرامخان آویخته
بنیاد گریه و زاری کردند که عذر ست زنهار شما نروید منعم خان و سایر فرستادها هر چند دلاسا
نمودند سود مند شان نیامد و همانا که ایشان را اندیشه از خود بود ولهذا چون منعم خان گفت که
شما امشب درهمین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع کرده متوجه ملازمت
خواهید شد این هراسنده بیرامخان را گذاشته و از همراهی تخلف نموده ماندند و بیرامخان متوجه
عتبهٔ اقبال شد لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بود انتظار می برد واقعه طلبان حرفها
میگفتند که این اعزه پیدا شدند و غریو از لشکر پادشاهی برخاست و خوشحالی روی نمود و فتنه اندوزان را
روز ادبار آمده روی سیاه گشت و از آنجا روی بدرگاه معلی آورد در آبانماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و
وهشت روباک درگردن انداخته سجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورد و سر خاکسار را در پای فلک
پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سردرد و چه از شرم گنه و چه از شوق عفو بهای های گریست
حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس سر بیرامخان را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت
گرفتند فوطه از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بزبان عذر
پذیرش احوال فرموده بقانونی که در ایام وکالت جای بیرامخان بر دست راست معین بود بهمان قانون
در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرامخان حکم فرمودند و دیگر امرا
و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازهٔ قدر و منزلت مقام گرفتند و بزبان مکرمت و مرحمت
چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحهٔ پیشانی او بکلی زایل گشت
اما همان سخنیست ع اگر گناه ببخشند شرمساری هست ∴ آنگاه از بارگاه مقدس برخاسته
خلعت فاخره در بر کرمت پوشانیده بیرامخان را التفات فرمودند و از روی خشنودی باطن اقدس
او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دور اندیشی که اساس هر کار خاصه مدار
الملک و سلطنت بر آنست ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه دادند تا که اقصای ممالک

محروسه

محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت بگذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی
از حدود ناگور مراجعت نمودند در یکی از روزها بیرامخان زبان طعن گشوده بحاجی محمد خان سیستانی
گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفایی هیچکس گرفت نکرد که از تو این همه حقوق قدیم را فراموش کردی
حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آنهمه دعوی اخلاص و فزونی تربیت حضرت شاهنشاهی
جهانبانی جنت آشیانی و آنهمه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدند
و روی داد آنچه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرامخان
شرمنده شده هیچ نگفت و از ثقات شنیدم که بیرامخان پیوسته درین راه ازین سخن [illegible]
اظهار دردمندی کردی الحمدلله که جوهر بزرگی نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی
خاطر نشان جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت
بیدار گشته از گرداب بغی برآمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه اندوزان کساد
گرفت هم زمانه را رونق پدید آمد و هم زمانیان را مسرت روی داد و عریضه از خان اعظم اتکه خان
بنظر در آمد چون خبر از بعضی سوانح میداد بجنس آنرا درین اقبالنامه در آورد تا سرمایهٔ عبرت اهل هوش
عرضه داشت کمترین بندگان دولتخواه در دهلی بشرف آستانبوسی رسید و بندگان عنایت و التفات
بیدریغ پادشاهی را درباره این دولتخواه مبذول داشته و نقاره و طوغ بیرامخان سرافرازی داده
حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت فرمودند واجب بود که این دولتخواه نیز فراخور آن
عنایت و سرافرازی خدمت بتقدیم رساند که هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بنده سخنی باشد
و خبر رسیدن که حرام خواران و فتنه جویان بخط و خبط بیرامخان را در نواحی فیروزپور آورده اند حکم شد که
ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشند مصلحت را قرار داده بعرض رسانند دران مجلس
کتابت بیرامخان که بدرویش محمد خان فرستاده بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بندهٔ آنحضرتم
اما میخواهم که انتقام آنرا از وکلای آنحضرت بگیرم هر یک از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید
جهة دفع بیرامخان میگفتند چون دران روز اسباب حشمت خان مذکور پاس و دولتخواه اعتبار
شده بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لایق گردد در مجلس بحضور ارکان دولت که خرد و کلان حاضر بودند
در این فضیلی و فضولی کرده او را طلبیده که مهم بیرامخان را بعون الهی و بتوجه باطن پادشاهی
بعقد رسید که هر جا در خور دیار رو شود اگر پای کم آید از گیزان و فوحش کمتر باشد ارکان
دولت فرمودند که دفع بیرامخان مهم کلانیست مادام که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند

صورت گرفتن آن محالست چون ارکان دولت ابد پیوند فرمودند که دفع بیرامخان مهم کلانیست مادام که بندگان حضرت اعلی
خود بدولت متوجه نشوند چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بر آن در از نفس نکرد و بنجا دیم عرض نمود که محمد قاسم خان
رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند می تواند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر روم
و هر چیزی که ظهور یابد روز بروز بعرض داشت نمایند واجب العرض بنده دولتخواه درجهٔ قبول یافت حکم شد که
باتفاق امرای عظام متوجه بیرامخان شوند نیز حکم شد که هزار کس کومک نویسند از ملازمان رخصت یافته جهار
و پنج روز در نواحی رهتک و برگنه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را بمخادیم عرضه
داشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند چون اثری از کهنه سواران در میان بودند از انجا که خیالات
سپاهیگریست هر یک را از اندیشه نیز بخاطر میرسید چون آب و لای موسم باران نیز در میان بود چند روز
در رفتن توقف شد و مردم واله رای واسطه ساخته صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که آنکه هر روز
دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کاری نمی آید جاگیر و علوفه او را تغییر باید داد و اله سخن
مردم عمل نموده بملاحظه خاطر حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هر چند میگفته بعرض رسانیدند
چنانکه بحضرات و صحبت فرزند عزیز محمد کنایه سخن مردم رایات نیاورده باین دولتخواه نوشت که ای داده
سخنان مردم را اهلاک کرد هر چه نصیحت شما بوده باشد همان خواهد شد که بهر حال بتعجیل متوجه دفع بیرامخان
شوید این دولتخواه دانست که عرض حیثیت توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر دولت پادشاهی کرده متوجه بیرامخان شد
اکنون که مهم بیرامخان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطان را که همراه او بودند تعقل رسانیده
و اقربای او تمام دستگیر کرده بدرگاه آورده عیاذاً بالله اگر مهمات بعکس می شد معلوم بود که کار بکام می بجا بود حقیقت
آن مهم را بیرامخان خود نیز بعرض رسانیده باشد و بعد از فتح بیرامخان هر یک از دولتخواهان که در آن معارک
نبودند و خدمت هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بعنایت و التفات پادشاهی سرافرازی یافتند
هنوز دولتخواهان که در جنگ بودند یک کس را نرسیده شد که حاجی محمد سلطان بهسودی را در روزی که
در قلعه جالندر بود سفارش نموده خطاب گرفتند و بعضی او ده چند از برد خود سرافراز می یافته بودند
عنایت و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه نوبت باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد که
در چنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند آن بود در روز اول جنگ کردند که نام آنکه را در
فرمان بنویسند عالم پناها این دولتخواه از بسکه چشم داشت مادی دارد عنایتی نمیکنند خداوندا این دولتخواه
بر دولتخواهی آنحضرت جان بر کف دست نهاده فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بهیر
و ده بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان او در آمده شمشیر زند و هیچ یک از امرای عظام

از برکنه

از برکنه خود بکومک نیایند و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را بیرامخان عرض
کرده باشد اینچنین سلوک باین بیرغلام کنند و جماعت قورچیان بیرامخان که بجاسوسی ملازمت
حضرت گذاشته بودند دولت و آنحضرت خطاب یافته دو کرور سه کرور علوفه بیابند و یوسف محمد خان
در برابر بیرامخان و بیست خان و سلطان او در آمده شمشیر رسانید و آنحضرت خطاب خانی
عنایت کردند مخادیم علوفه او را یک کرور پروانه بر آوردند و او را هم تن نمودند و بنده را که بخطاب خان اعظمی
سرافراز ساختند یک کرور جلدوی عنایت کردند مخادیم از جمله چهل لک فیروزپور وارندی و عالمیناها
همه مردم این دولتخواه عمریست با برادران و فرزندان بامیدواری خدمت میکنند والحال بدولت
آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطان سرافراز شده اند چون علم و نقاره و تومان طوغ بیرامخان را
بان کمینه عنایت فرمودند بعد از فتح بیرامخان جامه واقود خلعت قماشی و اسباب حشمت را عنایت
کرده هر مرتبه دادند امیدوارست که منصب او نیز تعلق گرفته باید کمینه داشته باشند نهضت
موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافه آگره و ظل اقبال بر دهلی انداختن و از آنجا
براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن چون حضرت شاهنشاهی بنیروی بخت بلند از فروغ
رای جهانگشای آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای
خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر را دکان بر هم زده آمد هر یک شرمنده و سرافکنده بگوشه رفتند
و تأییدات آسمانی خاطر مقدس از این مهم فارغ شد بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافه آگره منعطف
فرمودند که در مراسم جهانداری توجه افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید و قوانین چند
قرار داده شود که دستور العمل ناظمان حال و آینده تواند شد و چون رایات اقبال سپهر نزد و لواء اجلال
فرمود حکم اشرف نفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمت دهلی روان سازند
و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون مستقر رایات فیروزی مآثر
گشت چابک روان عرصهٔ شکار بعرض اقدس رسانیدند که درین نواحی بیشه های یوز است که
آنرا بزبان هندی چیته می گویند و طریق صید کردن آن جانور در ندیده بیعقوب فنون شکار است بنا
بر آن ضمیر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنویست متوجه تماشاگری این بساط
نشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاطگاه باطن بترتیب این کار شگرف اصدار یافت فرمان بران
خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات آن سرانجام داده گولی که جند او در زبان هند اودی
گویند بطرز خاص کنند و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلی منصرف ساختند

اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس صید فرمودند
درین مرتبه بود و روز پانزدهم آذر ماه الهی موافق سه‌شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت
هلالی دارالملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ بیشتر از آن ساحت دلگشا
نزول سعادت فرموده سرمایهٔ آسایش جهانیان شده بود و از سوانح که درین ولا بظهور پیوست
فرستادن جمعی است بسرکردگی ابوالفتح برادرزادهٔ منعم خان بصوب کابل و شرح این رسم اجمالی
آنست که دران هنگام که بمقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایهٔ سریر اعلی شد کابل را بغنی
خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرده در تقویت و تمشیت مهمات آنجا و انتظام دهد
از کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازکاری پدید آمد درین ولا که موکب عالی بدهلی نزول
اجلال فرموده عرضداشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه آمده رضای حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست
بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد آتکه را منشور طلب صادر شد و بجهت کودکی غنی خان
و اعانت او شکون پسر قراچه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم
و جمع کثیر را بسرکردگی ابوالفتح برادرزادهٔ منعم خان بکابل روان ساختند فرستادها رفته روزی چند
در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی
در خطهٔ دلگشای دهلی افاضهٔ عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی
تصمیم عزیمت دارالخلافه آگره نمودند و از راه دریای جون بر کشتی سواد دولت شده توجه فرمودند
اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش کشتیها و زورقها سامان و آرایش داده
متوجه گشتند و اردوی بزرگ را از راه خشکی متوجه آن سمت گشت و روز فروردین نوزدهم
دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دارالخلافه آگره مستقر رایات اجلال شد و ریاض آمال
ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت یافتگان روزگار را مرهم ناشایسته پدید آمد روز بازار
عدالت گرم شد راستان را بخت در کنار گرفت مستعدان آنرا وقت خوش شد نهال دولت بالیدن
آمد غنچهٔ اقبال در شگفتن آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در ترتیب ملک صوری و معنوی
در نقاب بی توجهی توجه فرمود و درون قلعه که بهترین منازل آن شهر است اقامت واقع شد و بتازگی
طرح منازل دلکش صورت بسته عمارات عالی اساس یافت و خانهای بیرام خان به منعم خان خان خانان
عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران عتبهٔ خلافت و سایر ملازمان در کنار
آب جون دو طرف عمارات خاطرکشا اساس نهاده زینت آرای شهر شدند و در خلال این حال منعم خان

خان خانان

خان خانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود آنحضرت نموده ملتمس منعم خان
درجهٔ قبول یافته و تمامی او بر تو مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت خان خانان در مقام
خدمت نقد جان برکف ایستاده شرایف و نفایس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس در آورده
مجلس آرای شد و از سوانح عبرت افزای که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت منشان بخت آور را
سرمهٔ دیده وری کشید کشته شدن میرزا ابرهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان پناه است
از آنجا که بنیت حق اساس شاهنشاهی پیش طاق ذروهٔ اقبال است پیوسته هر که دم منازعت و مخالفت
زند با آنکه آنحضرت بیدار اگذرانده بظاهر در فکر آن نشوند کارفرمایان ابداع سزای او را در کنارش نهاده
او را محتاج این درگاه سازند که پیه سر شورش برداشتن و علم تکبر افراختن است که او را سزای لایق داده
در مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید و مصداق این
مقال حال میرزا سلیمان است چون در مبادی سلطنت آنطور حرکتی ناملایم ازو بظهور آورد که بیشتر
گذارش یافت ایزد جهان آرای جزای آنرا در کنار نهاده و اینچنین شکستی عظیم پیش آورد آرزومند
این درگاه ساخت و عرضداشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که بمزید کاردانی امتیاز داشت
فرستاد درین ایام ایلچی مذکور بدارالخلافه آگره رسید منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان
بالتماس او باریافته بشرف زمین بوس سربلند شد و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر
اقدس در آورد و خلاصهٔ مضمون عرضداشت شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و سرگذشت
کشته شدن میرزا ابرهیم و التماس امداد و اعانت در انتقام او بود و کیفیت این ماجری بر سبیل اجمال آنست که
میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم در عنفوان این دولت ابد قرین بلخ راهی رفته تخم ادبار خود کاشتند
اگرچه ایشان در محاربات اوزبکیه مرتبهٔ غلبه روی داد که باعث مزید غرور ایشان شد از آنجمله بدست افتادن
پسر عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب ترخان حاکم آنجا که ابن عم بود آمده تاخت نمودی تا آنکه بعد از
این سانحه که شرح داده آمد لشکر بر حصار برده قلعهٔ بیرونی را متصرف شدند و ترخان در ارک متحصن
شده روزگاری بحیل میگذرانید و انتظار کومک اوزبکیه که در اطراف و جوانب طلب داشته بود.
میبرد و میرزایان کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند و در سال
پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت نهضت میرزایان لشکر از نوکر و ایماق فراهم آورده متوجه بلخ
شدند کارآگهان دوربین باین لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است چون
لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده در سرداران ایشان بیش از سرداران با عیار زان کارشناسی

لشکر اندک با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه در بدخشان
از دو کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابرهیم در لشکر غنیم پیر محمد خان چندین سلاطین نژاد
دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود هر چند حساب دانایان سخنان موجه گفتند چون مدهوش باده
پندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن بیشتر اهتمام کردند و حقیقت
معامله اینست که کاربرداران ابداع میخواستند که سزای اعمال ناشایسته اینها که بنسبت حضرت
شاهنشاهی بخطور آورده بودند بدهند تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در کوه هلاکت
انداختند و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسیده در ساعت هر کس بطلب کومک خود روان کرد
و هم ایلچی معامله دان پیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان
بمیرزایان گذارد و میرزایان میرزا بیگ برلاس را که از معتبران قوم بود برسالت فرستادند که خلم و ایبک
پیر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصلی نهد قطع خصومت نموده آید و خود چون از ولایت بدخشان در آمدند
قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده ایم و دیگر آنکه اویماق بلخ را که بالا رویه
او بجانب خراسانست رفته بخود همراه سازیم و بدست خود در آوریم آن زمان کار بلخ باسانی صورت خواهد
گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد آخر
باین نیت دامنه کوه گرفته بلخ را پس گذاشته و بسهوی چنین ظاهر خراسان را روبراه اویماق صحرانشین
آنجا بود را بدست آوردند درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد و پیر محمد خان لشکر فراهم آورده
آماده نبرد است و شرح این قضیه آنست که میرزایان خراسان رویه قریب بپول زردک که بسان چهاربیک
موسوم است از چشمه کاززان گذشته پیش رفته بودند و هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که
میرزا بیگ از منزل پیر محمد خان جهانسازی گونه کرده برآمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده
کردن او میزند که ما چه زبونی داریم که بولایت خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت
روز گذرانیدن و جمعیت خود فراهم آوردن بود و اکنون که کمک رسید چون پی راهه رفته سر راه میرزایان
گرفتند چون میرزایان این خبر میشنوند این کنکاش در میان آید مردم کاردیده میگویند که مناسب
آنست که اریب شده بالغار برباط میر روزه دار فرود آییم اوزبک عقب می ماند اگر جنگ شود باهم
خوبست و روبرو رفتن مناسب نمی ماند میرزایان این قبول رای نکرده روبرو آمده اند اوزبک با استعداد
تمام کنار چشمه کاززان که مار پیچ افتاده است فرود آمده پیش خود را خندقها بریده و دیوارها کرده بند
دیدهی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل از این

استحکام میرزا سلیمان از پایان رویه این آب و میرزا ابرهیم از بالا رویه نزدیک بسر چشمه میرسند
سلیمان بغنیم رسیده کاری نمی زد و چون جای کار ندیدند برمیگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت
خراسان و آنجا بود در رفتن باین نمط خبر گرفتاری چه نتیجه دهد بازگشته باهتمام تمام از خبرها پیش
آمده از ارد غنیم گذشته بجانب دشت چونکه بدخشان رویه است روانه میشود و مردم بسیار
ضایع میشوند و میرزا ابرهیم نزدیک بچشمه رسیده بتازد اما کار نمیتوانند ساخت عنان گرفته
می ایستند و تیر و تفنگ بسیار از مردم او هم ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که
چه وقت ایستادنست بدر شما برآمده رفت میرزا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست
جمعی از بهادران میگویند که برآمدن پس دشوارست مناسب آنست که هم اینجا جنگ می کنیم
تا هر چه پیش آید محمد قلی درشتی میکند و میگوید که مقرر سپاهیانست که هرگاه سپاهی از غنیم
بقدکان جدا شود و دیگر بدست آمدن او دشوارست برای چه تقریب میرزا را در هلاکت
می اندازید بعد از گفت و گوی بسیار میرزا از آنجا برآمده مراجعت می نمایند و در ولایت غنیم
می افتد مردم را از خود جدا سازد و سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد که شاید
باین طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند اسبان از راه می مانند پیاده شده دو روز
دیگر قطع مسافت می نماید و باز یابوی بهم رسانیده بکوچع میرسند که فکر خوردنی کنند درین اثنا
برادر کلان کافر میرزا را می شناسد و باتفاق مردم ده مقید ساخته میدارد و سخن آنکه خلاص میسازم
حسابت ما وراء النهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می آید پیر محمد خان متوهم شد و در کشتن
استعجال می نمایند تاریخ این قضیه کورک کشت یافته اند کورک نام جلادی بود میرزا سلیمان
کو نخل امید بیبر تاریخ یافته بود پیشتر از این قضیه بدو روز میرزا ابرهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست
بیت رفتیم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ۵ آرم بچشمه بیرون با داغ دل سر از گل ۵
و از غرایب آنکه پیش از این سفر میرزا ابرهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته مترصد گزندی
بوده در امید و بیم می بود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابرهیم میگفت که شبی بملازمت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده مستغرق آن فر ایزدی شدم
گاهی از روی آن صورت بخاطر میرسید یعنی در عالم مثال که تابع عالم خیالست دیدم آنرا آن صورت
یافته شگفتگی میکنم چون دست بر محاسن خود میزدم همه را بوسیده می یافتم که از هم میریخت تا
آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه ریخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود

همانا که گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون این خبرها میکند زود براه خوش و بیابان
محمود متوجه بدخشان میشود و بمیانه احشام هزارجات بعدودی افتاده تردد نمایان
میکند و داد شجاعت داده گشته میناز د چنانکه سی و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته اند و خود تاخته
نجات خود را جسته است و چون ببدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنیده و ابواب اندوه
بر روی روزگار او گشوده گشت علی الخصوص خرم بیگم که دختر سلطان اویس قبچاق و مادر میرزا بود
در ماتم دراز افتاده جامهای کبود پوشیده تا بود ایام لباس گذرانید و یکی از فضلا این رباعی گفته بود
شعر ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ● از سایهٔ خورشید درخشان رفتی ● در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی ● آری هر که قدر صاحب زمانی نشناسد و از بادهٔ ناگواری
چنین بدمست شود او را چنین روز پیش آید این اولین ترست که پیش آورده اند گوش هوش دار که در
مواضع وقایع او با میرزا سلیمان را خواهیم نگاشت تا سرمایهٔ عبرت ارباب هوش شود خلاصهٔ سخن
آنکه در آن روز که منعم خان خانخانان بزم نشاط آراسته بود ایلچیان را از نظر گذرانید و چون
زاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی دریای کرمست معذرت
پذیر گشته آمدها را بعطوفت رسیده درآید کار میرزا مرحمتها فرمودند و سخنان بلند بظهور آمد و تمام آن روز
بهجت افروز بنشاط صوری و معنوی گذشت و درین سال خجسته صیت دادودهش خدیو زمانرا
شنیده جمعی کثیر از مستوران ترک اوطان نموده روی توجه بعتبهٔ اقبال نهادند بمقاصد
خود کامروا ثنای حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیا خود ساختند از آنجمله قدوم برکت لزوم
معارف ایاب حقایق نصاب خواجه عبدالشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار
دارند و ایشان پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله که بخواجه احرار مشهورند خواجه عبدالشهید را با راستگی
ظاهر آرایش باطن دامنگیر همت حق شناس بود شرف وصول محفل اشرف اعلی که اکسیر سعادت صوری
و معنویست دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آن حضرت درس آموز مکتبخانهٔ الهیست
باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی سر دفتر موالی ماوراءالنهر
عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بودند بادراک صحبت علیای
حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود اگرچه در دقایق حکمت الهی
و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض ننموده بود اما علومی که در ماوراءالنهر متعارفست ملکی و عنان قبض
و بسط مهام سلطنت بر تو التفات حضرت شاهنشاهی اضافت یافته در قبضهٔ اقتدار

وشوکت

وشوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود اقسام طبقات انام و هنرپیشه‌های هر دیار آمده
کامروای صورت و معنی گشتند و بیامن توجهات ظل اللهی کاروبار سلطنت علیا بالا گرفت
و کاربردازانرا بازار رواج گشت دین را اساس بلند نهاده آمد و بها دنیا آراسته تر شد ارباب ملل را
اعتضاد بهم رسید و اصحاب نحل را کساد بازاری خاست خلق پرستان را چشم بینا بدست افتاد
و خدا پرستان را صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت و از سوانح
قصهٔ ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از نقوش ظاهر سرائر
باطن دریابد پیوسته گروهی را که بزیب خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر اقدس می آرایند و بزرگی
نسبت ظاهر ضمیمهٔ علو حسب معنی میشود بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده پایهٔ اعتبار میسازند
و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعهٔ مستبصران احوال صغار مینمایند چه نیت حق اساس شاهنشاهی
آنست که مبادا مردی که لباس ارشاد پوشیده در صف خاصان درآید و تنبه رای و در ارکان سلطنت
قصور و فتور رود همانطور که رسم کاردانان آستانیست که از هر کس خواهند پرده شکاف راز
دل کردند باده عقل را بادر کام هوش آویخته مست گردانند تا آن تنگ حوصله از مستی هرچه از مکنونات
خاطر خود دارد بیرون اندازد مصراع مردان بباده تجربه کردند مرد را ● و چون اندیشهٔ حقانی
باشد چنین باده دادن بفتوای دانش اندوزان دوربین محض ثواب و چنین عقل مرد را
از پای انداختن عیار او گرفتن لازم دین جهان آرائیست همانطور دیدین و آیین این شاهنشاه
جهان آرا آنست چون میخواهند مدارج احوال و اخلاق کسی بدانند بادهٔ دنیای مرد افکن سرشار داده
او را دیوانهٔ دنیای مست گردانند کاره مینازند دیدهٔ بصیرت معاملهٔ صحایف احوال او مینمایند کوته نظران
که نظرشان بر مقصود نیفتاده در کوی آباد غفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز میسازند
که بی تجربه چندین اعتبار دادن برای چیست و آنها که شناسای مرات تکمیل اند این معنی را مرات
احوال دانسته شاکر این عیار گرفتند از آنجمله میرزا شرف الدین حسین را که بنسبت صوری از اشراف
کبار بود آنحضرت بنظر ترقی دیده بلندمرتبه ساخته بودند تا اعتضاد سلطنت کرد و از آنجا که فرط
تقرب و اعتبار میرزا مشاهدهٔ عالمیان بود بعضی از اولیای دولت قاهره که نظرشان جز بر
علوم ات ظاهر نیفتد از درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین
عصمت ثمرهٔ قدسیهٔ سلطنت بختی بانو بیگم که همشیرهٔ قدسیهٔ حضرت شاهنشاهی بود بآیین بزرگان در
حبالهٔ ازدواج میرزا درآوردند و باین نسبت علیا پایهٔ اعتبار میرزا را زیاده از اندازه افزودند

دران نزدیکی و از رخصت سرکار نیکو آمده و بجا بکیر او نامزد شده بود فرمودند و از وقایعی که درین سال
سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرا بهادر خانست که برادر میرزا حیدر کورکان بود بتسخیر کشمیر
چون در آیین معدلت گستری و قانون کشورکشایی امریست لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی
بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکامروایی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد و برعیت پروری
و غمخواری ستم رسیدگان و برانداختن جود پیشگان نپردازد و خدیو زمانرا که ایزد توانا قدرت تصرف
داده کارفرمای جهان و جهانبانان گردانیده است لازمست که بجهت سپاسداری ایزدی در استیصال آن متسلط
متغلب کوشیده ساکنان آن مرز و بوم را بداد منشی خود برورسیاند و از ادبیاجه عبارت گزیده
تصور نماید بنا برین مقدمه حق اساس درین سال فرخنده چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب
پیشه و بیداری غازی خان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا
قرا بهادر خویش میرزا حیدر که عارف آنجا بود دستۀ لشکری آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر
بکومک او نامزد شدند درین ایام غازی خان پسر کاجی چک فرمانروای کشمیر بود که بعد از پدر ریاست
کشمیر باو رسیده و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی چک است چون پیمانۀ عمر حسن چک
پر شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس با جهت انتظام زناشوئی حامله او را بعقد خود آورد
و بعد از دو سه ماه انعقاد غازی خان متولد شد القصه قرا بهادر چون کاردان و کارطلب نبود بسان
ملک طویل متوجه این خدمت شد و در شدت گرما براجوری رسید و نصرت خان و فتح چک برادرزاده
دولت چک و کوه دامنگیری و لچی رینا برادر عیدی رینا و یوسف چک پسر یکی چک و خواجه حاجی آمده
ملحق شدند و چون حال این لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان و فتح چک و لوهر دانگیری بصوب کشمیر
گریختند و سرماه بجهت آمدن کومک در موضع لالی گهوکهر نزدیک بهنبر توقف افتاد و چون سران این
لشکر کهنه عمله بودند و بر تر رسیدند در آمدن بکشمیر ازین قسم نیست با این آهستگی دیگران با پیش شود
جز مسالک آن ملک از آن قبیلست که اگر چند روز بیشتر از در آمدن بمکانی آنجا توقف شده
تنگیهای راه بگیرند و اگر چه لشکری از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود غازی خان
که آمدن لشکر شنید و چند ماه برین گذشت آنچنان طریق و مضایق را استحکام داد که مزیدی بر آن
متصور نباشد و دنبالهای خود را از کریوهای مستحکم بیشتر فرستاد و میرزا قرا بهادر در نزدیکی راجوری تولز
مقابله و محاربه چند روزه شکست یافته برگشت تنها استیلای استحکام کشمیریان این کار نکرد موسم تیرماه لرزه
و آغاز باران و نارسیدن کومک عمدۀ اسباب شکست شد و درین روز جنگ غریب در پیوست

از یک

از یک طرف بند و قحبیان و از دیگر طرف تیراندازان دستبردی مینمودند و مردم پادشاهی
اگرچه کم بودند اما بجنود تایید آسمانی بیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک نام رستم ولی زینی ترددهای
نمایان که کارنامۀ دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری مقدور نبود و کارفرمایان کارگاه
اقبال فتح این ملک دلکشا موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال
عالم آرای خود برداشته انتظام مهمات و ای سرکت ارباب تعنت و عناد نماید درین هنگام اسباب
فتح و فیروزی چنانچه باید خاطرخواه نیامد قرا بهادر با لشکر ملتزم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعۀ دائره
نزدیک راجوری درآمد و کوچک و بهادر در اثنای رسید او را زخمی گرفته پیش غازی خان بردند چون
رستمی او مشاهده کشمیریان شده بود غازی خان او را استمالت کرد امیدوار بعلاج سود مند
نیامده بی علاج راه نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرا بهادر از آنجا برآمده بنوشهره رسید و درین ایام
دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافه آگره بر لباس بی توجهی از شغل سلطنت
مشغول سپاس جلایل نعم آلهی بودند که روز بروز مآثر اقبال و مبانی دولت بظهور می آمد چه بهر طرف
کشایش ملک میشد و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم
میرسیدند دولت در افزایش و بخت در آرایش عقل دوربینی مردم در عقیده گزینی استماع اختلال
این امور که قرا بهادر را چنین روی نماید در آن بزم مقدس چه پایه داشته باشند در آن حریم معلی چه غبار
گرد انگیزد و از سوانح آنست که خبر درگذشتن بیرام خان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس منبع
فتوت مردمیست با وجود آن سرگذشتها که اندکی گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت بخش
تاسف فرمودند نمیدانم که این واقعه احتمال پاداش گذشته اوست یا هنوز باطن او غبار آلود آن تنها
تباه بود یا دعای او را اجابت پیوست یا آنکه آن نیک مرد را عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص
ساخت والحق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطۀ بد صحبتی که
بدترین آفات آدمی زادست اول حسنات او بنظرش افتاد و از افزونی خوش آمد هستی افزود چه هرکه نظر
بر نیکیها و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او بازار خوش آمد گویان گرم گردد و هر خوش آمدی که باو رسد
آنرا بیان واقع اندیشیده خودپرست خودآرای شود و لهذا بیرام خان را چون این روز پیش آمد حسن معنوی
خدیو زمان که در پردۀ صغر سن و عدم اشتغال بمهمات ملکی پوشیده ماند و از جست و جوی
عیب دیگران بمطالعۀ عبودیت نفسانی خود نپرداخت و از خوش آمد گویان خانۀ او آن قدر
خراب نشد که از زراست کرداران معاملۀ نافهم که دوستان کوته عقل او بودند باری بعد از درازی سخن

چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود بغلا و ذی دولتمندی کارش در بغی و طغیان سپری
نشد و در همین زندگانی کامی او را پشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش
و بخت پرتو استسعاد یافت و پادشاه جهان ازو راضی و خشنود گشت و با عرض و ناموس
و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون بشهر پتن که نخستین
شهر گجرات است و پیش ازین بنهرواله موسوم بود رسید چند روز دران ساحت دلکشا
بجهة آسایش محمل اقامت گشاده و دران ایام حکومت شهر بموسی خان فولادی بطریق استقلال تعلق داشت
از طوایف افغان بر سر او هم فراهم آمده شور افزای آن دیار بودند از آنجمله مبارک خان لوحانی که پدر او
در جنگ ماچیواره بسر کردگی بیرمخان کرد و نیز زن کشمیری سلیم خان پسر شیرخان با دختری ازو بود
درین قافله همراه بیرمخان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرمخان آن دختر را به پسر خود بگیرد
و ازین رهگذر نیز افغانان سرشورش داشتند بیرمخان درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده بود
همواره بسیر باتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسیر کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهرست
و نشیمنی در میان دارد که بکشتی آنجا میروند رفته بود در هنگامی که از کشتی بر آمده سوار میشد آن جاهل
حق ناشناس بابی جهل افغان بیدولت بقصد بیرمخان بکنار کولاب آمد و چنان نمود که بدیدن
آمده بیرمخان که آنجماعه را طلبیده چون آن بی سعادت پیش رفت بی محابا خنجر از میان بر آورده چنان
بر پشت بیرمخان زد که از سینه اش بر آمد و بیدولتی دیگر شمشیری بر سر انداخته کار او تمام ساخت
درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که
همیشه در آرزوی آن بود و بدعای سحری میخواست و از اهل الله استدعا مینمود فایز شد روزی در
عین حکومت او یکی از سادات ساده لوح از مجلس او برخواسته گفته بود که بنیت شهادت نواب
فاتحه بخوانیم بیرمخان تبسم کرده گفت میر این چه اضطراب و چه غمخواریست ما شهادت میخواهیم اما
نه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه ناپسند متحیر و متوحش شده هر کدام بجانبی شتافتند
و بیرمخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی
مقبره شیخ حسام الدین که از مشایخ وقت خود بود سپردند و در روز بیست و دوم بهمنماه الهی
موافق جمعه چهاردهم جمادی الاولی نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت

شعر

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام ◊ در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش ◊ گفتا که شهید شد محمد بیرام

و بعد

و بعد از آن بسعی حسین قلیخان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و درین حادثه غریب
اوباشان به پیش پتن و بی اعتدالان فتنه دست تاراج باردوی بیرمخان دراز کرده در تطاول
چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم محمد امین دیوانه
و بابای زنبور و خواجه ملک عبد الرحیم که خلف صدق بیرمخانست و دران هنگام چهار ساله
بود با والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه گاه بر کنار برده باحمد آباد روان شدند جمعی از افغانان
بیدولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمد آباد رسیدند
مدت چهار ماه در احمد آباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران بموجب صلاح وقت
عبد الرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش از آنکه بآستانبوس رسند خبر حادثه
بیرمخان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید فرمان التفات بطلب عبد الرحیم از مکمن اعزاز
شرف ورود یافته بود در هنگام بینوایی و ماتم زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان غمگساری نموده گسسته
امید آنرا چاره گر آمد و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت
شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت و چندی از حقیقت کیشان چون بابا زنبور و یادگار
حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل نهصد و شصت و نه در دار الخلافه
آگره بنظر کیمیا اثر آن حضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل
روشن پیشانی را که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان
بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پروردن گرفتند و باندک فرصتی بخطاب میرزاخانی اختصاص
بخشیدند و روز بروز آداب ادب و ذی و بزرگ منشی از نشست و خاست او بظهور آمدن گرفت
و بتدریج و تربیت بمدارج عالی رسیده و بپایه اسنای خان خانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش
یابد و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت انجام عصمت قباب ماهم انگه که بکمال رابطه صوری و معنوی
بحضرت شاهنشاهی داشت درین ایام ببرکت توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی و دانش
و بینش او مفوض بود عزیمت کتخدایی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی خان بقلانی را با ادهم
نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند و زینی و دلکش بجهة قدوم اشرف اقدس
ترتیب دهد برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای پرداخته
و چنانچه آیین بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان آن طوی و آنقدر [illegible] چابک دست آستین
خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزیین مجالس چابک دست هنرنمایی بجای آوردند بموجب التماس

این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حقیقت خود آن نگارستان
عشرت را سنا و بها بخشیدند و لوازم مراسم دل افروز هر روز بطرز خاص مرتب می شد و مواد بهجه
خرمی بخاص و عام می گشت و از سوانح غم افزا آنست که درین ایام بشره چند از جدری طاری بدن مقدس
حضرت شاهنشاهی شده مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی و آبله خاطر گشتند بر بالغ نظران
دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیم که تندرستی و بیماری آثار مشیت اوست و اندوه و شادی مظاهر عدل
و سویت او بمقتضای مصالح و حکم بنده را که خواهد بپایه والای بزرگی رساند بگلشن سرای سرور جاودانی
کامروای صورت و معنی گرداند بیشتر از آن بجهت آگاهی یا بجهت دفع چشم بد و را امور داوری منافر طبیعت
سازد ببپا داشتن آن تصاعد بر مدارج آمال نموده بمسرت ابدی فایز گردد بنابرین مقدمه چند بسته درین ایام
بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری کم و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میلی نمود و اهل اخلاص را
چه گویم که چون دلها خون شد و جگر گداخت و سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده
گشت و بعد از چند روز آبله چند که سپند گرد نند را ماند بر سطح جلد بر آمد و ایزد تعالی جراحت آن
بزرگ ساخته خود چنانچه باید فرمود و در اندک فرصتی آن جوشش فرو نشست و آن نقاط کرند
محو شد و صحت کامل روی داد عالم بیمار تندرستی یافت خاطر افسرده نیک دانان جهانرا طراوت پدید
آمد بجهت سپاسداری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید احتیاج از مملکت درویشان
برخاست آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست اولیای دولت ابد پیوند بنقد حالت و عقیدت
نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لازم و طاعتی واجبست و عبادتی که بر ذمت گرامی خانواده سلطنت
لازمست و شکری که فرمانروایان دادگر بآن مأمورند آنست که پیوسته در اندیشه آسودگی رعایا بوده همگی
همت خسروانی را صرف رفاهیت حال زیردستان شکسته بال سازند و بار گران سایه ستمگران و فتنه سازان
از سر این سوختگان بردارند و از آن تدبیرات لایقه بتعیین مهمات درست گفتار نیک اندیش نمودن و اگر چنین
گروه دیر بهم رسند انواع مختلف رای تعارف یکدیگر بنیروی خرد دوربین مقرر داشتند و باین طریق این اصول
خرد و بزرگ بجا نیاوان داشتن و ثانیا نظر تفوس را که فروغ الهی دارد بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظه
درست فرمودن و ثالثا بهر روشنی که خرد والای ایشان فرماید بنیروی نظر دوربین و صلاح و فراغ بعمل آوردن
و ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشند قوت و قدرت دادن و پایه اعتبار
شان افزودن و پاسبان اعتبار خود کردن در هنگام بزرگی بچشم خردی ننگرند و با گروه بی اخلاص در خور

حالت

حالت هر کدام پیش آمدند و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوس خود افساد
را اصلاح دانند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت فرمودند و فرماندهان والاجاه چنانچه این صحبت عالی
اساس در معموری الکای خود مصروف دارند همان نظر در ولایت دیگر همت دولت نیز ده گمارند و بنای تسخیر
ملک و جهانگشایی را برین بساط آگاهی اساس نهند تا روز بروز از نتایج این ملکات والا قدر
در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی آید و چون این صفات جهان آرای در ذات مقدس
حضرت شاهنشاهی فطرتیست ترکیبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی داد و در ابتهاج بر عالمیان
گشود حضوری روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت آوردند و بداد و دهش عالم را بهره روشنی بخشیده
گرفتند و چون حقیقت ستمرسیدگان ممالک مالوه و بیدادگریهای باز بهادر که حقیقت احوال او
مجملی بیشتر گذارش یافت بعرض مقدس رسید معدلت شاهنشاهی مقتضی آن باشد که لشکری آراسته که
بر سران بدمست حق ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند
از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آمد بمتکفلان اشغال یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری
گران از امرای ارادت کیش شجاعت پیوند باین خدمت علیا کمر همت بربندند و در اندک فرصتی
بمقتضای اندیشه صواب اساس کاربرداران سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اوایل
سال پنجم الهی مطابق نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان و قیاخان کنگ و شاه
محمد خان قندهاری و عادلخان پسرش و صادقخان و حبیب علیخان و حیدر قلیخان و محمد قلی توقبای
و قیاخان صاحب حسن و میرک بهادر و سماجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر و مهر علی
سلدوز و میرم ارغون و شاه غیاثی و دیگر بهادران اخلاص اندیش و نیکهای عقیدت گزین را بسر کردگی
ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده افاضه داد و دهش نمایند و مرهم جراحت
ستمرسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران بیخبری آگاه شده در مقام اطاعت و تدارک
ایام بیهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته باستانبوس عالی سربلند سازند تا بدانچه لایق حال
او باشد مخصوص گردد و اگر باز بغوایت بیخردی او را نگذارد که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد
سزای او در کنارش نهاده حال او را سرمایه عبرت سایر گردنکشان خود سر گردانند عساکر منصوره
نطاق همت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و بآیین شایسته قدم در شاهراه
مانند نه چنان تیز میرفتند که اردو بازاری نتواند رسید و چنان مکث هم نمیکردند که کسی را در حق
این طائفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد بیت ره روان پیشه که شد و که آهسته رود

ره روآفت که آهسته و پیوسته رود ❁ آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال شهریور ماه از دور اول درین ایام دولت ابتسام کوکبهٔ موکب نوروزی روشنی
افزای صورت و معنی شد و علم صبح نوبهاری آیینه نمای چهرهٔ دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت
و پنجاه و نه دقیقه از شب سه شنبه عرفی و دوشنبه حقیقی بیست و چهارم جمادی الاخری سال یکصد
و شصت و هشت قمری نیّر اعظم منوّر عالم پرتو شرف بدولتسرای حمل انداخته در مملکت افزای شاهنشاهی
در آمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی شهریور ماه الهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوهٔ انبساط نمود
و شمایم بساتین در دماغ عشرت بپیچید شعر باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار ❁
ابر نوروزی علم بفراخت باز از کوهسار ❁ این جوبکان بشارت بشتابان در هوا ❁
وان بیلان جواهر گستر خرامان در قطار ❁ مرحبا بویی که عطارش نباشد در میان ❁
حبذا نقشی که نقاشش نباشد آشکار ❁ اجرام علوی کون و مکان را باجداد ظلال سلطنت روز افزون
بشارت امن و امان دادند و از سماوی زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرای رسانیدند
عساکر منصوره که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک آن ولایت رسیدند و مدهوشی
و بدمستی باز بهادر که بتغلب و تسلط هنگامهٔ حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست به ترتیب صفوف
نبرد و تزیین افواج وغا بنمط لایق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند و برانغار
بهر دانای و عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیاخان گنگ و دیگر بهادران کار
کرده رونق گرفت هراول بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت و این باز بهادر از بی
بیخردی ذاتی و بی‌جوهری فطری الهامات ملکی و مالی نپرداختی و باده را که حکمت اساسان قدری معین و زمانی
مشخص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب و ترکیب عنصری نسبت ببعضی طبایع و امزجه فرموده اند مستغرق
لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته پیوسته تا آن اشتغال
نمودی و بنعمت و اسباب طرب که دانش پروران دوربین در هنگام کلال طبع و ملالت ضمیر که از فرط
مشغول بکار و بار خلایق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده این مقصد را از
از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی که بدل ندارد بآن گذراندی و بنخوت مستی و تکبر مستانه اسباب
بی سعادتی را سرانجام میدادی غافل از انکه گفته اند بیت درین مجلس چنین کن پرده سازی ❁
که ناید شحنه در شطرنج بازی ❁ و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود
رسید آن زمان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از سارنگپور برآمده سه کروه

بیشتر

بیشتر منزل کرد و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب را بمن نا سره وجود خود زراندود
ساخت سلیم خان خاصه خیل که حاکم رای سنین و چندیری بود کارفرمای دست راست با و مقرر گرد
و آدم را سردار دست چپ گردانید و تاجخان خاصه خیل و صوفی را که درد تهور در دماغ داشتند
هراول گردون لشکرها از طرفین بمفاصلهٔ دو سه کروه آمده برابر هم نشستند و پیوسته دلاوران رزم آزموده
از جانبین بر آمده لوازم نبرد بجای آوردند و لوازم احتیاط بر ذمت خود کاردان لازم ساخته آداب مبارزت
بتقدیم میرسانیدند و هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرزدانان خلاصمند که بفزونی عقل
و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد شد مترددان علی الخصوص نقله غله
که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند بستی و بر لشکر مخالف شد تنگ ساختی روزی بنوبت شاه
محمد خان قندهاری و صادق خان و بایزید محمد خان تغل شاه قتالی و مهر علی سلدوز و سماچی خان و محمد خواجم
کلف گیر بود پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور راین کرده نزدیک منازل مخالف
افتادند و بالضروره جنگ در پیوستند و جنقلش عظیم در پیوست داد و چون خبر باردوی بزرگ رسید
عبدالله خان و قیا خان گنگ و جمعی کثیر جلو ریز رسیده شریک جنگ شدند اگرچه اول باز آدم بر آمده جنگ
رستمانه کرد و لشکر منصور را بر داشت اما صادق خان و جمع بمقتضای کاردانی و فراغ حوصلگی جرئت را گرفته
پای ثبات افشردند و افواج نصرت بهم رسیده هنگامه مخالفان را بر هم زدند و میان قیا خان و سلیم خان
جنقلش شد قیا خان مظفر و منصور برگشت و صادق خان با قیا خان باهم ملحق گشته باز بهادر را که
روبروی خود برداشته صف آرایی میکرد برداشته یکپاس چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال
وزیدن گرفت و غنچهٔ نصرت از گلبن امید شگفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و حسن نیت
خدیو زمان چنین فتح شگرف طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد و باز بهادر خار آلود مذلت
روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهانپور شتافت و جمیع اسباب و اموال و حرمخانه او با اکثر لولیان
زنان و یاران که سرمایهٔ نشاط و پیرایهٔ حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد و آن بدبخت
در حین عزم مقابلهٔ عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستانست چندکس اعتمادی خود را بر سر زنان و یاران
داشته بود و قرار داده که اگر خبر شکست من سمت التحقیق شود تمام زنان و یاران مرا بتیغ بیدریغ
گذرانند تا بدست بیگانهها اسیر نشوند و چون صورت هزیمت باز بهادر در آیینه مراد نمودار گشت
آن دیو نژادان بموجب قرار داد نقش چندین از آن لعبتان پری پیکر باب تیغ از صفحهٔ هستی پاک
شستند و رقم وجود ان بیگناهان از ورق جهان بگزلک بیداد محو ساختند و چندی زخمی شده

رقمی از حیات بردند و جمعی را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره بختان را
آنقدر نشد که بر آن بیگناهان دست توانند یافت و سر دفتران زنان روپ متی نام نازنینی که بحسن و دلال انگشت
نمای عالم بود و باز بهادر با و علاقهٔ عجیب داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دلی خالی کرده و بیداد
که بر روپ متی گذشته بود تیغ بیداد علم کرده بر سر آن جمیله آمد و زخم چند کاری بر وی زده و در آن وقت عساکر اقبال
در آمد و آن طاوس نیم بسمل نیمجانی بدر برد و بعد از فرار نهادن باز بهادر ادهم خان بقصد دفاین و خزاین و حرم خانه
و پاتران و لولی زنان که نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ ایشان در آفاق انتشار داشت و داستانهای ناز و کرشمهٔ آن دلربایان
در کوچه بازار بدستان می گفتند خود را بسر سیم و شتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب
باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد و کسان بجست و جوی روپ متی فرستاد چون این نغمهٔ نکوش
او رسید خون وفا بجوش آمد و پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکانی باز بهادر مردانه در کشید و ناموس او را بنهانخانهٔ عدم
همراه برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاه ذاتی او افزود و از بادهٔ غرور که منشاء آن
نادانی و بیخردیست کلاه نخوت او کج شد و دماغ بر پیشانی پیر محمد خان که واعظ بقرار بود هر چند در مقام نصیحت شد
سود مند نیفتاد و خود در باد داشتن اینچنین فتحی بزرگ در مقام سپاسداری در آمده لوازم شکرگذاری باندازهٔ
قدرت بتقدیم آوردن گرفت و بجهة نشاط خاطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای همت خود
بجمیع ملازمان عتبهٔ اقبال که همراه او بودند بخششها کرد آنگاه جمیع آن ولایت مفتوحات قسمت یافت
و مندو و اجین به پیر محمد خان که سردار معتبر او بوده مقرر شد و سرکار هندیه بقیاخان مفوض گشت
مندسور و آبحد و بصادقخان نامزد کردند و عبدالله خان بکابلی که جاگیر او بود مراجعت نمود ادهم خان جمیع
شرایف و نفایس اشیا و ذخایر و دفاین آن ولایت را که گرد کردهٔ روزگار آن بود و چندین پاتران و لولیان
مشهور که در نغمهٔ گنبد گردان آوازهٔ خوبی و صیت رقاصی آن لعبتان پریطلعت پیچیده بود چندین سازنده
و نوازنده یادگار در پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا
کرده با عرایض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد و از جلایل فتوحات که درین سال اشرف ظهور یافت نصرت یافتن
خان زمان و منهزم شدن افغانانست اگرچه علیقلی خان زمان از مشرب عرب بی نصیب بود بلکه از معامله دانی
و رسم و فهمیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده
از کم روان گریوه بیراهی بود لیکن چون پرده از کار او بر نداشته بودند خود را از منسوبان این دولت ابد قرین
ظاهر میساخت بیامن اقبال روزافزون بهر ناحیتی که عزیمت مصمم میداشت کامروا میشد و در زمانی که
بیرامخان از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت غنیمت کرده پسر مبارز خان را که بعدلی

استظهار

استظهار داشت بسری و سروری برداشته شیر خان نام نهادند و با هم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان
زمان رفته او را از میان بردارند خان زمان ارادهٔ مخالفان و حقیقت العاقبه را دانسته در سرانجام استحکام
قلعهٔ جونپور شده و امرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهی بخشید و غیر از اسکندر خان اوزبک جمیع امرای
آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان
اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکهر و دیگر جاگیرداران آن
حدود فراهم آورد و چون غنیم بسیار زور بود و ترتیب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل
همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت نمیدیدند افغانان تیره بخت فرصت را
غنیمت دانسته با لشکری گران و استعداد تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع شد
و منزل گرفتند و در روز سیوم مدهوش بادهٔ غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند شیر خان و فتح
خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو
و سید سلیمان و سلیم خان کهوار و جوهر خان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازهٔ لعل فرستاد و حسن خان
بچگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیاده سر بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه
ساختند خان زمان را بتوزک و آرایش لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد و با بینش شایسته هنگامهٔ
رزم آراسته کرد جوانان دل بر کف جان بناموس مهره از هر طرف بر آمده چپقلشهای مردانه بجای آوردن
گرفتند بهادران والا شکوه پیش دستی نموده بر سر حسن خان بچگوتی رسیدند و از صدمات تیراندازان نبرد شکاف
عار گریختن را بر خود پسندیده درین اثنا پسر شیر خان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبردی مردانه نمود
و این گروه نصرت یافته را بر داشته تا بکوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای آنرا فتح شمرده روی گردان
متوجه طرف دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از یکجهتان کارزار پیش گرفته کار از دست
شده را پیش برد و از عقب غنیم تیرزده در آمد و هنگامهٔ بطلان افغانان را ریتن ساخته تایید
الهی که خویدار این دولت قویست در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست
اولیای دولت در آمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف نیستند بمحض انتساب
چنین لوای فیروزی مرتفع گردانیدا اندازهٔ فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شناسد که تا بچه درجه
خواهد بود ایلغار کردن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و خلل جمعیت گستر
بر آن ساحت نشاط و رجوع بمستقر خلافت ایزد جهان آرا هرگاه قوایم دولتی را تایید آسمانی
استحکام دهد بداندیشان او را بهر طریقی از پای در آورد و بحستین گندم نمایان جو فروش را با اعدای ظاهر و باطنی

از اندازه تا قاعدهٔ الاهم مرعی گردد اول بتسعادتان صورت و معنی که از روباه بازی در لباس دولتیان
اخلاص منش در آمده کار دشمنی سرانجام دهند در عبارستان معاکن حشران فرستاده عالم را صفا بخشند و بالجمله
چون ایزد جهان آرا چنین فتح روزی گرد علیقلی خان سرمایهٔ بدمستی افزوده غنایم این فتح آسمانی را که هدیهٔ آلهی بود
بدرگاه معلی خاطر جهانگشای شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بدمستی
نکشد لیکن اصلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن مملکت
و انتظام آن دیار که از مواهب جلیلهٔ ایزدی بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر
بر خواتیم هر کار میدارد و نظر دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می اندیشند اقتضای آن
نمود که نخستین یکران عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کار آن تباه رای از چاره نگذرد دلخی ازین نسخه
حلوب نمای بودند که صادقیان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقت کار آگاهی بخشیدند آن عزم
مسعود مصمم برگشت و شغلان اشتغال سلطنت ببرانگام این یورش اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای
عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود و تماشای آن ملک دلکش و انتظام مهمات آنجا بدو دلنشین
آن بخت دوربین گشت منعم خان خانان و خواجه جهان و جمع را در دارالخلافه آگره گذاشته بی آنکه
امرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس
روز سروش هفدهم اردی بهشت ماه آلهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت
قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشایی نهاده این یورش دلکش را
پیش نهاد همت علیا ساختند چون نزدیک بقلعهٔ رنهنبور که رای سرجن حاکم آنجا بود عبور موکب
گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهانگشای بتسخیر آن نینداخته بیشتر نهضت فرمودند رای سرجن قرب موکب
نصرت قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده آداب بندگی بجای آورد
و چون ساحت حواشی قلعهٔ کاگرون که از قلاع حصینهٔ ملک مالوه است محل ورود موکب عالی شد بظهور
پیوست که باز بهادران را بیکی از معتمدان خود سپرده عساکر اقبال هنوز دست بتسخیر آن نکرده بودند
و چنان بعرض مقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دارد در روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه شد
و بهادران ملک کشای فرمان پذیر گشتند نگین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست
رایات شاهنشاهی باقبال روزافزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از آنجا که کاردان دوربین بود
بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت شد
و بنوازشهای شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراست آن حصن حصین گذاشته

درآخر

درآخر جا نرو متوجه پیش شدند و شب همه شب قوه فرموده و چنین راه دور و دراز با چندین
نشیب و فراز با نکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم خرداد ماه آلهی موافق پنجشنبه
بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از غرایب
آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ کاگرون از سارنگپور برآمده دو سه کروهی راه قطع کرده بود
از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هرچند ماهم قاصدان تیز رو فرستاده بود که از نهضت
اعلام ارسلان شاهنشاهی خبردار ساخته اعادهٔ خدمت شایسته گردانند اما الطاف آنحضرت آنچنان
بود که مسرعان خیال هم تک آن نتوانند گشت تا قاصدان چابک دست خبر رساند ادهم خان فوج را بهمه
بخاطر جمع کار گردان رویه می آید که از دور کوکبهٔ جهانتاب موکب عالی همایون شد با آنکه معدودی
از عساکر اقبال آفتاب در رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای
جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان جمعیت و انبوهی روداده
بود که در نظر همه کمان اندازه و شمار بیرون جلوه می نمود و چندی از لشکریان ادهم خان که پیش پیش او
می آمدند ناگاه بموجب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار
خود را از اسب انداخته روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند ادهم خان که مردم خود را چنان فرست
و جا کم کرده دید که سراسیمه خود را از اسب انداختند حیران شد که یارب چندین اعزاز و اکرام
ملازمان او یکیست و در بیم تعجب تیر رانده قدری قریب شد و نظرش بر شعشعهٔ جمال عالم افروز
حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب
فرود آمد روی بندگی بر خاک نیاز نهاده بدولت رکاب بوس عالی سربلند شد و از آنجا که آیین بنده نوازی
و پرده پوشی محمول عنصر اقدس است او را بنوازشهای گرامی اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت
و اقبال فرود آمدند تا همراه او استمالت تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که با مرشدیک
همت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از آنجا بر خنگ اقبال سوار دولت شده روی توجه
بسارنگپور آوردند و در ان مصر سرور منزل ادهم خان را بسعادت ورود اقدس غیرت بخش طاق
سپهر ساختند ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف بنظر اقدس
می آورد و لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازهٔ حال بیرون نهاده بود
باطن انور که جام حقایق نمای آلهی است با دنی شکفت آیین اخلاص نیست که در زمان غیبت حضور
حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را در رضای

ولی‌نعمت مجوس‌ساز و من چه میگویم اخلاص گوهرسرشت بی‌بها بهر سر نباشد و بهر دلی نسپارند صاحب‌دلانی کجا رفت
وطرز سوداگری چه شد و در برابر چندین ترتیب و عاطفت و کارخانهٔ تزویر و تلبیس آراستن آیین کدام معامله‌گر است
هرکه از بندهٔ رای رو و دعا در بساط پاکبازان باخت هر آینه خاک ادبار در کاسهٔ عرض و ناموس خود کرد چون ادهم‌خان
تملق شعارانه نمیکرد خاطر نکته‌دان شاهنشاهی انبساط نمی‌یافت و هر کاری میکرد پسندیدهٔ خاطر اقدس نمی‌گشت
از آنجمله لباسها حاضر ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری
بر دامن ضمیر مقدس مصطفوی ز رهگذار او نشسته بود بر لباس تلبیس او پرتو توجه نمی‌افتاد ادهم‌خان ازین هم هردم اضطرار
و اضطراب می‌طلبیده و از فرط بیقراری بهر یکی از منظوران بساط قرب توسل جسته تضرع و تبتل می‌نمود
آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و آزرمند بر پریشانی حال او بخشوده و بزرگی خود کار فرموده از روی بنده‌نوازی
لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون دران روز بزرگان سرادق عفت عقب مانده
قرین موکب اقدس رسیده بودند آنحضرت دران شب بر پشت بام ادهم‌خان تکیه فرمودند و آن بی‌سعادت
بدنیت در کمین بوده منتظر فرصت می‌بود که شاید آن قدوه نظار انظاری بر حرم‌خانهٔ او افتد و آن هنر را این معنی
بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس آنحضرت که گلشن سرای معنی است ازین خیال خالی چون راه دور قطع فرموده
بودند بر بستر راحت استراحت ممتد فرمودند و آن خود بر و عفت سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی‌یافت
حرم‌خانهٔ ستوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبیلهٔ صورت و معنی است
آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت و دورباش سلطنت صوری و معنوی دراین سهام
محافظت فرمود روز دیگر ماهم انکه محمل قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی
بزرگانه ترتیب داد و ادهم‌خان برهنمونی آن کوتاه‌بینی کاردان از خواب غفلت بیدار شد و قدم خدیو جهان را
شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود مجموع آنچه از سرکار بازبهادر بدست آورده
بود از صامت و ناطق با تمام حرمها و پاتران و لولیان بنظر اشرف گذرانید و آنحضرت بموجب مرحمت
عامه قبول نموده بعضی را باو عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد ششم
خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافه
آگره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود و به بنیاد خود موسوم بود
ادهم‌خان اندیشهٔ صواب بخود راه داده خجلت‌زدهٔ ازل و ابد گشت و چون خاطر ماهم انکه پیش آن
قدردان خدمت و جوهرشناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند
و تفصیل این اجمال آنست که از آنجا که نادانی و کودباطنی ادهم‌خان مقرر بود با جمعی از خدمتکاران اولاده خود که

خدمت

خدمت حرمسرای پادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ دو جمیلهٔ نادره از حرمسرای بازبهادر که تازه بنظر
اقدس گذرانیده بود از سراپردهٔ شاهنشاهی گریزانده چنین نقش بر آب زده که در چنین وقتی که
هرکس بردار و کوچ سرگرمست مانا هیچ یکی پی بسر رشتهٔ این کار نخواهد برد و باین خیال بیخردانه چنین
خال خیانتی بر ناصیهٔ دولت خود بستند نره و داغ لعنت آن ابدی بوده شرمندهٔ جاودانی گشت
و چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک‌روان
بجست و جوی گم‌شدگان بشتابند نظرداران بساط اخلاص متوجه این خدمت شایسته شدند
و نیز روان خدمت درست تکاپوی شایسته نمود هر دو را گرفته آوردند و ماهم انکه بملاحظهٔ آنکه
هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهد شد
و نفاق پسرش از پرده بیرون خواهد افتاد بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند که سر بریده آواز نکند
و حضرت با آنکه نقاب از روی جهان افروز خود هنوز برنداشته بود از آنطور جریمهٔ عظیمه
تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت بنازم حوصلهٔ دریاآشام را که بموجب فراوانی عطوفت
و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و از آن وقت که نوید نزول موکب عالی
با قوای مملکت مالوه رسیده بود هر یکی از محال خود بروی اخلاص آستان سلاطین خطاب آورده درین روز که
عرصهٔ بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود پیر محمد خان و قیاخان و حبیب علیخان و دیگر
امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین‌بوس سربلندی یافتند و حضرت شاهنشاهی همه را بشرایف
مراحم و جلایل الطاف اختصاص بخشیده پایهٔ سعادت آنها را بلندی دادند و ادهم‌خان و پیر محمد خان
با سایر امرای مالوه بزمین‌بوس رخصت سرافراز ساخته بجاگیرهای خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی
بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نموده گیتی‌خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکار
افکنان برسم یلغار نهضت عالی فرمود چون ماهچهٔ رایات عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعه
نرور انداخت و آشنای راه‌بری که بپلنگ کردند از مهابت آن دد هر کس ترانه بود با پنج شش
بچه از بیشهٔ خود برآمده سر راه برداشته بود دران موکب والا کرنش حضرت شاهنشاهی که قوت
اسدالهی وزبانه و ودیعه حراست ربانی در بر دارند هیچ‌اسنها پیش شتافته بکمین سبع آهنین موی
آتشین خوی قابل شدند و از مشاهدهٔ این حال موی از تن نظارگیان برخاسته و عوام اسلام
بینندگان دوان شد و آنحضرت بچابکیایی مستکدستی بر سر او رفته بیک حمله شیرشکار
بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند شعر کمی کانکه نزد کند با وی ∗ که بادو کنه با او کند داوری

اگر حمله بر شیر دد آورد باساینش پوست بر تن درد و سبعی بآن شدت و صولت و درنده بآن
عظمت و هیبت و قوت دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف و آن اول سباع
بود که آنحضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچهای آن را جمعی از جوانان و دلاوران که قرین
رکاب عالی بودند بتیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جمله سوانح اقبال پادشاهی که دران راه بظهور رسید
آن بود که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرفخانی پایهٔ قدر افزودند القصه جهان آرای دادگر بعد از طی
منازل و قطع مسالک روز دیبادرین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان
نهصد و شصت کامیاب دولت و اقبال دارالخلافه آگره را بورود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخته
ابواب کامبخشی بر روی دوازکار گشادند و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز در انجام شانزده
روز در رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودن و هفت روز در بازگشتن آنحضرت که درین یورش
مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند و هم فراخ
حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند شرح قصه بدیع و ساخته منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود
چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که فرمانروایان دادگر که هرچند که قدرت بشری وفا کند جز مراحل
ریا و اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه هر دغدغه بدین تجویز نایب و وکیل در مهمات جلایل
جای میسر ماید که بآن کار خود نتوان رسید و بیشتری از بزرگان معامله نظر محض تجربیات فرموده خود
عیش دوست گشته کار و بار جهانبانی را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از فزونی دانایی و عموم عاطفت
و شمول مهربانی را زیاده از آنچه در حوصله بشری گنجایش داده باشد خورسندی خویش را در آسایش عالمیان
دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس میرسند و چون یکی از عهده مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از
احوال خلایقست و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین جهت فساد بیشتر ظهور داده چه اشتغال اکثری
با اراذل و ادانی که بیشتری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند و از راستی و درستی و بی طمعی که افزودند
ذره بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد دیده وران دور همت بجا چشم داشته آید آنحضرت درین کار
بسبب همت عالی مصروف داشته خود توجه فرمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که دامن
اقدس فرمانروایان جهان آرای دهرا رخصت آهنین برده ناظم معاملات باشند چه بو زمان ما تکیه بر حفظ
الهی کرده و همت از تجرد گذشته خدا پرست حرفشیه لبسا اوقات بطرزی که احدی نشناسد و بلباسی
که کس نداند برآمده سیر می فرمایند و در خیابانهای حول آگاهی یافته در انتظام مهمات عالیات اهتمام دارند و بعد جهت
خداشناسان صحرا نورد که نشان حمایت ایزدی است از خطرهای این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ می شدند سبب

حکایت

حکایت را گهی دامان درویش * نه صد سد سکندر توش بیش * و چون این مقدمه تمهید یافت
اکنون بخاطر ما غبار آلود اعتراض گوش بیر دار که در قصبه بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای
عساکر غزنویه است واقع شده رسمیست در هندوستان خلایق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون
ساخته با نذر فراوان بآن موطن میبرند همچنان خلق کثیر از دارالخلافه آگره دران موعد بر آمده نزد شهر
احیای چند شب میکنند و ازدحام عظیم میشود و مردم از صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت
ابوالفضل روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ستی که در نواحی دارالخلافه آگره این هنگام گرم بود
و بموجب مشیئه که به بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطر تماشای بوده که ناگاه یکی از
اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون من برین معنی مطلع شدم بی اشا بنه مکث و تأنی چشم خود را گردانیده
کاج نما ساختیم و تغییر روی بوضعی کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشایی بوده نظارگی مشغول نقد دیر بودم
چون آن مرد نیک بمن نگاه کرد بجهة آن تغییر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که اینچنین چشم و روی پادشاه را
نیست و من باهستگی از آن معرکه برآمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز را در حین نقل این حکایت غریب بتقلیل العمل
فرموده تعجب افزای شدند والحق چنین کاری شگرف بغایت بدیع بود و از برکات خدیو علی آنکه در همین
ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه شغالی غزالی را قصد کرد و نزدیک بود که قوی ضعیف را
آسیب رساند مادر آهو بره بر حقیقت کار آگاهی یافته در شبکهٔ اضطراب درآمد و همت گماشته بجانب او
دویده و کرات حملهای شیرانه بر و آورد و شغال را روز تیره شد و خود را در کول آبی انداخته آب را حصار
نجات خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بر آن تافته بود غریو از بارگاه حضور بر آمد و درینولا که در پایه
اقبال شاهنشاهی بدارالخلافه آگره نزول اجلال فرمود اگرچه بظاهر باقسام شکار خصوصا شکار چیته که
از بدایع الهی است میل فرمودی و آنرا پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت
و برآوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار نیک
گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حالی همت گماشتی و دقیقه از دقایق کلیات معامله فرو
گذاشت نشدی تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بشکار آن دیار منعطف داشته
توجه بآن حدود صلاح دولت نمود یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین بوس
نمودن خان زمان و مراجعت نمودن بدارالخلافه آگره بر دیده وران دوربین که بنقص زمانه دریافته و شناسایی
مزاج روزگار متلون شده تماشای این رزم دلکش می نمایند پوشیده نیست که کامروایی و نصرت بر مخالفان
فراهم آمدن معاونان کاردان و جمع شدن اسباب دینی در ذاتی که باصالت معنوی اتصالی دارد و بسبک بر ذاتی

وخیراندیشی موصوف بوده بپیوسته روزنامچهٔ احوال خود مطالعه می‌نماید باعث افزونی نیازمندی
میشود و سرمایهٔ رند آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را
از متممات شکر دانسته در مراسم یکجهتی می‌افزاید هم با خالق متضرع‌تر میگردد و هم با خلایق متواضع‌تر
میشود و هم با صاحب در بندگی و اخلاص می‌افزاید با نوکر از روی قدردانی حسن سلوک بیشتر نماید
اما شخصی که از آدمیت خبر صورت بهره ندارد جز اسم نصیبهٔ او نیست خلاف این همه نتیجه می‌دهد و باندک
اعتبار برآمد کار پایهٔ خود بر طاق نسیان نهاده اول روش سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش می‌کند
و دوم با ولی نعمت و صاحب خود که خدای مجازیست طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشه‌های تباه بخاطر می‌گذارند
و سیوم با همراهان و همنشینان خود راه عظیم پیش گرفته مستانه می‌خرامد و جبارانه از روی ستم و عنف
سلوک می‌کند آن بیدولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود ترتیب میدهد و دانا داند که برای ادبار
و اهلاک خود مهر که می‌آراید و مصداق این معنی مجدداً احوال علیقلی خانست که بخطاب خان زمان اشتهار
دارد چه شجاعت صوری که هزار و دو بیجز دران شریک غالب بند آنرا سرمایهٔ ترفع و استکبار خود کرد اینده
نخوت افزای جوشید استیلای خود را که پرتوی از اقبال خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب
مزید غفلت ساخت چنانچه سابقاً ایمائی از بدمستیهای او رفته است درین ولا که بسر عدل اکثر کثیر
از اوباش افغان بر و گرد آمده بودند جنگ کرده شکست داد غرور آن بدگوهر افزوده نزدیک شد که
پرده از روی کار او بیکبارگی بر داشته آید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که
برسم شکار بآن حدود توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت بدان بدسرشت مانده
و از خواب غفلت بیدار شده بزمین بوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده
مراجعت فرماییم که نهالیست که ما کاشته‌ایم و گزیده‌ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه
بخشیدنست که آدمی زاد معجونیست از مستی و هشیاری سررشته اگر سعادت رهنمونی او نکند و احراز
دولت ملازمت ننماید بیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجهٔ او بدشواری کشد کار او ساخته آید
و ساکنان آن مرز و بوم را از دست ستمگاری چند خلاص کرده شود و بنابرین اندیشه بدرگاه والا
فرستند و خود نطاق اطاعت و نیکوبندگی ببندد او را استمالت ساخته معاودت نماید چون بر سالت
در میان در آمد راجه در مقام نخوت ایستاد و مجاهدان اقبال سرگشته بجایگیرهای خود آمدند و بعد
از آنکه بیست روز در آگره معدلت آرای بودند و خاطر انتظام بخش از مهمات آنحدود جمع شد طنطنهٔ
رجوع بسریرگاه خلافت بلند ساختن و این دو براد تا سه منزل در رکاب معلی سعادت اندوز خود بوده

مشمول

مشمول مراحم بی اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روزه
قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر شانزدهم شهریور ماه الهی موافق جمعهٔ هفدهم ذی‌حجه
نهصد و شصت و هشت هجری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و در یکماه و چهارده روز این
سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز و آمدن ده روز و چون
سایهٔ چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصهٔ دار الخلافه مبسوط گشت عالی همتان عنان طلب
بعزم اظهار عقیدت و استفاضهٔ انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هر کدام
در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت عدالت را روز بازاری دیگر پیدا شد جهانرا بهار تازه
روی نمود زمان و زمانیان نشاط خاص در سر افتاد اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت را
سر خدمت گذاری بدید آمد از هر طرف احرام حریم عزت بسته متوجه استلام آستانهٔ اقبال شدند
و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین
محمد خان اتگه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت
بتقدیم رسانیده و عبادات قضا شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرده
و شرایف پیشکش باندازهٔ اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت اعتبار
یافت و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ
اقبال شد و ماهم انگه که بحسن خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنه
باستقبال می‌پنداشت ازین معنی آزرده خاطر گشت و منعم خان خانخانان که بظاهر وکیل بوده
آرایش مسند وکالت می‌نمود نیز بر بی‌مزگی باطن راه یافت آن انصاف دثار رعی خاطر باجتماع
مشاغل دنیوی کجاست که وجود این چنین شخص که بار مشاغل کسی را بر داشته و سر خود نهد و متکفل
اشتغال مهمات گردد از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجای آورد تا درین اعظم بر رشد
و کاردانی و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت منعم خان و ماهم انگه این از امدادات
غیبی دانسته از صفحهٔ دل آداب شکر بجا می‌آوردند چنین افکار در دل و آزرده دل می‌گشتند
چه در انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده
و گزیده دانشوران حقیقت پرورست که دیگری که ناظم کار تواند شد بظهور نیامده باشد و رضای
ولی نعمت در سربراهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال باو مفوض نشده و چون بلسان معنوی در یابد که
آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت گذاری سهرگین کار او بهم رسید دیگر آزرده بودن به پیرایهٔ فتن

وخود را مغلوب خواهش داشتند بلکه خویشتن را از پای انداختن و بدست خود خراب
و از سوانح ارتفاع اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعد
سعادت کشید آنست که جناده که حصنی است حصین بتصرف اولیای دولت در آمد و الحق فرمان
دهان گیتی آرای بر ورلشکر و فزونی که تر بدست افتد چه بر بنیاد از ارتفاع و استحکام و دست بدان
نرسد و در بنیاد از بسیاری مأکل و مشارب احتیاج بیرون نشود و مجملی ازین سانحه دولت
افزا آنست که چون لبسر عدلی آوازه بادیه ادبار شد قلعه جناده که مسکن و ماوای او بود بدست
فتح نام از خاصه فیلبان او در آمد و او آن حصار منیع را مأمن خود ساخته در استحکام آن
میکوشید درین ولا که رایات اقبال از قصبه کره بمراجعت فرمودند و بدار الخلافه اگره بنزول اجلال
سعادت نمود خواجه عبد المجید اصفهانی بتسخیر او نامزد شد فتوحات چون از سعادت بهره داشت
و دوری بحساب و معامله رسید دانست که روز ادبار افغانان رسیده است ناگزیر جمعی از ستاده
اظهار عجز و انکسار نمود و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد
دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساینده هر آینه بدل جمعی قلعه را باولیای دولت سپرده
خود را بسته فتراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس او بموقف قبول پیوست
و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بدستیاری مراحم خسروانی بملازمت آورد و پیشانی سعادت او را
بسجده درگاه گیتی ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایه او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبه امارت
کرامت فرمودند و بحراست آن قلعه حسن قلیخان ترکمان مقرر شد و از سوانح که درین ولا بظهور آمد
سواری حضرت شاهنشاهی ست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او و داد از جانبخش جهان آرا روز بروز
بروشنی نو و طرزی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرین می فزاید و مراتب کمال صوری و معنوی
این یگانه بارگاه احدیت را خاطرنشان ظاهر بینان کوتاه نظر میسازد و هر چند بو زمان شگرفکاری معنوی
اکتفا فرموده پرده آرای صوری بکار نمیبرد و چون مشیت ایزدی پرده از جمال جهان آرایی او بر داشته
می شوند بیرون از اندیش خود پرده چند لطیفتر و بدیعتر ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر
ایزدی میفرماید و هم انتظام جهان بخوبتر آیینی میدهد بباطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانایی
جهانیان میگردد و در ظاهر شکار و جنگ فیل که نادان آنرا از قسم بی توجهی بامور سلطنت انکار د
و دانا آنرا زینه حکمت عملی شناسد متوجه میباشد در همان نشئه غلط انداز ظاهر بینان مصدر امری
چند میشود که عادیان صورت پرست را بی اختیار براه حقیقت آورده سالک مسالک

دریافت

دریافت حقایق معنوی میگرداند از آنجمله قضیه بوالعجب مذکور است و شرح این واقعه عبرت بخش
گوش هوش گشا آنست که هوائی نام فیلی والاشکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت
در تیزگوی و تندروی بدمستی و بدخویی بروزگار رهنمای بود فیلبانان زبردست تجربه کار که
در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده اند بدشواری سوار شده اند تا بجنگ انداختن چه رسد
آن شهسوار عرصه دلیری و شیر شکار بیشه دلاوری روزی در میان چوگان بیرون قلعه دار الخلافه
اگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بران فیل مهیب بیباک در عین طغیان مستی و غلیان آشوب
بی محابا بنیروی قدرت معنوی سوار شده کارپردازیهای حیرت بخش بظهور آوردند و بعد از آن
بفیل رن باگه که آن هم در صفات نزدیک بان فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله دانان
حاضر حالتی گذشت که هیچ کس نگذارد چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانگاه
مضطرب شده مجال عرض نداشتند بی تابانه از روی حیرت زدگی چاره این کار در آن دانستند که
اتکه خان را که صدرنشین بارگاه اقبال است آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغل
از تصور آنکه زهره شیردلان آب میشد بگذرانند اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد
سر رشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون دادخواهان ستم رسیده زاری و الحاح میکرد
و خرد و بزرگ و اطراف و جوانب دست دعا بر داشتند سلامتی ذات مقدس را که سرمایه امن و امان
عالمیانست از جهان آفرین میخواستند و چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب اتکه خان افتاد
فرمودند که این همه تنگ دلی نباید اگر ازین طرز باز نمی آیی همین زمین خود را از بالای فیل می اندازم
اتکه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشته و از روی ملاحظه باطن
شورش زده بظاهر آرمیده فراهم آورد شاهنشاه شیردل تمکین دولت بان کار عبرت افزا اشتغال
داشتند تا آنکه بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب آمد و فیل رن باگه پیل
تمکین را از دست داده رو بگریز نهاد هوائی پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه
نکرده پی گریخته را گرفت باد آسا میرفت و آن گرده بی وفا بر همان ثبات نشیمن تماشاگر مشیت
فنون ایزدی بود آخر فیل مذکور را در قطع نموده عبورش بکنار دریای جون افتاد و بر سر راه عظیم
جسری بکشتی سرانجام یافته بود رن باگه سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت و فیل هوائی آن شیر
بیشه اقبال بر وسوار بود از پی او بر آن جسر بر آمده دوید و کشتیهای جسر از گران سنگی آن
دو کوه پیکر در آب فرو میرفت وگاه بالا می آمد و از دو جانب جسر ملازمان عتبه اقبال خود را

آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه تمام آن جسر را گذاشته آن روی آب رسیدند درین زمان که
امر غریب را ظاهر بینان تماشا کردند در ساعت خدیو زمان فیل هوایی را که با آتش هم خوی و با باد هم تک
بود نگاه داشتند و فیل زن با که جان خود را تنگ و دو بر برد و عالمی را جان نو بتن در آمد و خاطرهای
پریشان بتازگی جمع شد دلهای برهم زده اطمینان یافت بعضی کوته اندیشان کم بین نظاره می ساختند
که فرمانروای زمان و زمین را مگر نشأه در سر است و این کار در نتایج آن تواند بود در ساعت درین خیال
دور از کار باز آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع نگار آنحضرت است که نمونه از اعجوبه نمائیهای
کارخانه باطن بظهور آورده بی راهه روان تیه دانی را بشاهراه دانایی میخوانند تا بینایان را
چشم می بخشد و دیده وران را سرمه جواهر در چشم میکشند بارها در خلوت انس که این رحم سعادت
باریافته بدولت خطاب استعداد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است که
اینکه دیده و دانسته بر فیلان مست خونخوار سوار میشویم با آنکه بیش از آن بساعتی فیلبانان خود را
بیابان آورده و باعث خرابی بسا بنای انسانی شده اند و آیه بیت و قبله همت آنست که اگر
در نارضامندی ایزدی نداشته قدمی نهاده باشیم باید آن تکی بعشی در آنچه مرضی او نباشد بر آورده
آن فیل کار ما تمام سازد که دربی رضای آلهی بار هستی نمیتوانیم برداشت سبحان الله این چه دید
وجه مناسبه با خود میرود بادی در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان مشاغل
کثرات چه در وقت رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان سررشته معنوی بوده بظاهر با خلق
و باطن با خالق در یک زمان ناظم اسباب صورت و معنی گشته بپیشوای این دو گروه والا همی نمایند
و عشرت گزین این دو نشأه گرد شده اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میکردند و از سوانح رسیدن
ادهم خانست بزمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که دار الخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی
رونق و بها یافته بود در آیینه رای جهان آرای چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد
خان سروانی باستقلال باشد و ادهم خان بخدمت حضور مستسعد و باید منشور عاطفت باین مضمون
شرف نفاذ یافت ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم آلهیست نموده و ممالک مالوه را به پیر محمد
خان سپرده روی عزیمت بآستان بوس آورد و باندک زمانی بر اسم استعجال رسیده استلام عتبه علیه نموده
و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انکه از فراغت فرزند گرامی خود تفرقه مند بود
فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور
رعایای صومعه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشته و هم ادهم خان را از اسباب

بیخردی

بیخردی باز داشته اولا از چنین بال نگاهبانی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس
گشت و درین ولا خدیو عالم بمقتضای شیمه کریمه خود پیوسته بظاهر بشکار رغبت داشتی و بباطن
با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اساسهای عالی در هر گاه نهادی و بنیانهای نیکو در ممالک دولت
تربیت دادی و با وجود عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان سابق درین سن پروری طبیعت کرده
فرصت محاسبه احوال نفس نیافته اند آنحضرت خلاف همه زبان شباب را از اسباب خداشناسی
گردانیده لحظه از آن ز اهل سنودی و کامروایی و سریر آرایی و دوست نوازی و دشمن گدازی که هر یکی
در بزرگان گذشته ساغر هوش ربایی بل جرعه بدمستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی
باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هشیاری و فراوانی خاطر دل میشود و بجهت مصالح
و حکم نامتناهی ایزد بیچون با از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین
خودش پوشیده میدارد چنانچه بارها این معنی در زمان خردی که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر
بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاویه انزوا اختیار
بسر بروی شنیدم و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت
ارباب خطرست خود نیز دریافتم و بجهت این معنی که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان
بر دپوشیده بود و آنچه از خودش بایستی جست و بکار اهل علم برده هدایت سراسیمه گردان بادیه
ضلالت نمود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته در طلب آلهی که صحبت کامل جهان تواند بود
پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد نشاط
از اسباب درد طلب ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق در گرد
آلودگان صحرای تمیزی که بیشتر از بزرگان معنوی درین لباس تماشایی اند جستی با هر ژنده پوشی
از جوگی و سناسی و قلندر و سایر مفردان خاک نشین و مجرد گزینان بی تعین صحبت داشتی
و از پیشانی اطوار و ناصیه کمالات و مغز معامله مال او در یافتی هما نظور از اصحاب عمایم دار با
تقدم که پای بندان سلسله علم و جاه دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند طلبکار رجوع بودی
و با آنکه نامردی و قلبی خرده ران این طبقات دانستی آنرا بحوصله فراخ خود بسر بردی و بلبیس این ابلیسیان
خاکبوس کرده این منتسبان حق را بنر دی و با وجود این امور هرگز وهنی و فتوری در طلب آن
شهر باده جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جست و جوی طبیبان نفرین که راهنمایان طریق
یافت مقصد اند بیقرار شدی شعر سالها دل طلب جام جم از ما میکرد

آنچه خود داشت زبنگاه تمنا میکرد اگر شرح همین باب کرده آید کتابی علیحده باید نوشت تا آنچه من
از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارم یا بدین همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن
بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس بقصد شکار از دار الخلافه آگره بعزیمت فتحپور روانه داشت
نزدیک مندا کر که دیهی است در میان راه آگره فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد و جمعی از نغمه
پردازان هندی اشعار دلفریب را در مفاخر و مناقب خواجهٔ بزرگ خواجه معین الدین قدس
سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور
مجلس مقدس شده بود خواندن گرفتند آنحضرت را که جویای حق حقیقت اند از فرط طلب شوق فراوان
ملکوت تقدس نیز توسل جستن و استمداد همت نمودن شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس
جوش زده و جاذبهٔ توجه از سیستان نسبت او را سجزی نویسند که معرب سنگزیست در پانزده
سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود درگذشت
شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر وی افتاد و از میامن نظر او در طلب دامنگیر همت
خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و در آنجا بعلوم کسبی اشتغال فرموده
و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در هارون که از توابع نشابور است ادراک
صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را
مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود
چشتی میرسد و بهشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام
از غزنین بهندوستان بر صحبت پیر خود آمد و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا
اقامت داشت منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بودند و بالنفس ایشان را
مجاهدات عظیم روی نموده بود اگرچه خوارق عادات ازیشان بسیار منقولست اما کدام خوارق
عادت ازیشان روشنتر از مخالفت خواهش این نفس بو الفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین
اوشی اند جای در بغداد در ماه رجب سال پانصد و بیست و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی
بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین
استسعاد یافت و شیخ فرید شکرگنج که در پتن آسوده اند مرید خواجه قطب الدین مذکورند و شیخ
نظام اولیا که پیر میر خسرو اند دست ارادت بشیخ فرید داده اند سخن کوته که بسیاری از صاحب
کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله اسرارهم و بالجمله چون باطن قدسی مواطن

شاهنشاهی

شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلبکار مدارج حقیقت سامانست در عین شکارگاه
عزیمت صید معنوی مصمم شد و هر چند معتمدان رکاب اقبال در باب رفتن بعد راه و نا ایمنی آنحدود
بعید و فراوانی ارباب تمرد مذکور ساختند چون شوق قاید راه بود گوش قبول بر آن ننهاده بیشتر
توجه عالی مرعی داشتند روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاولی
از مقربان بساط حضور که در شکار همعنان بودند متوجه اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که
سرادقات عفت را از راه میوات با هم آنکه سر کرده آورده بموجب فرمان معلی با هم آنکه بطرز مامور
بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد جگتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت
حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل که در الوس کچواهه که گروهی عظیم از راجپوتانند راست داشت
بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت و پیوسته در آداب دولتخواهی این دودمان
عالی بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و در دهلی او را که آستانبوس نموده خود را از
وابستگان فتراک علوی اعتصام میدادند و بدنیت از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا متوهم شده
بشعاب جبال متحصن است اگر پرتو نیر التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد و او را
از خاک برداشته از شداید روزگار نجات بخشند شاید خدمات او بنظر اقدس اکسیر سعادت
پسندیده آید و مجملی از قصه ستمزدگی او آنکه چون میوات داخل جاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد میرزا
قصه امیر را که در ولایت او دارد که جای بودن بزرگان راجه بارهمل از شرارت ذاتی و طلب
ریاست خود میرزا دیده مقدمات شور انگیز در میان آورد و میرزا بر سر ایشان لشکر کشید و چون [illegible]
نبود و جمعیت چندانی نداشت صلح گونه کرده و مبلغی بر سر ایشان مقرر ساخته پسر راجه بارهمل جگناتهه
و راج سنگ پسر اسکرن و کنگار پسر جگمال برادر زادهای راجه را گرو گرفته که بزبان هندی اول گویند از آنجا
متوجه اجمیر و ناگور شده است درین سال عزم مصمم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصال این جماعت نماید
چون حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الاخلاص بموقف عرض رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت
آوردن راجه داده و چون موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از صیت موکب جهانگشای اکثر مردم
این قصبه فرار اختیار نموده بودند آنحضرت فرمودند که مادام بجز عنایت و رأفت نسبت بجمهور
عالمیان امری دیگر مقصود نیست باعث ویرانی این گروه چه تواند بود همانا که این صحرانشینان وادی توحش
از آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند بر آن قیاس هراسان شده اند آخرها که روز رحیل
بسر روپسی برادر راجه بهارمل که کلانتر این سرزمین است آمده بوسیلهٔ مقربان بارگاه اعلی دولت زمینبوس

بوس دریافت و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت درمی‌یابد حضرت
فرمودند که آمدن او محبوب نیست باید که روز تقدم گرامی مارا عطیهٔ عظمی آلهی دانسته خود احراز استلام
عتبهٔ عالیه نماید ناچار روستی خود آمده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید
و بنوازش پادشاهی سربلندی یافت و روز دیگر چون قصبهٔ ساکانیر مضرب خیام اجلال شد جمعی خان
راجه بارمهل را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بکونت داس پسر بزرگ راجه که بر سر عیال گذاشته
بود آورده ببساط بوس اقدس عالی سرافراز گردانیدند و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از جبههٔ
احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بلطایف الطاف صید خاطر او
کرده پایهٔ قدرش افزودند و راجه از دست اندیشی خود و سربلندی بخت چنان اندیشید که خود را از زمرهٔ
زمین داران برآورده از مخصوصان این درگاه سازد برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیهٔ
بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیه‌اش میدرخشید بوسیلهٔ محرمان عتبهٔ خلافت داخل
پرستاران سرادق اجلال سازد و از آنجا که غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی است
ملتمس بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با جمعی رخصت فرمودند که رفته سرانجام این
نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان او ست نموده زود بملازمت آورد و یکی از سوانح دولت افزا
و آثار معدلت روزافزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرامیدگی جمهور متوطنان آن دیار شد سزا
دادن جیبه بانست که شرح آن بر سبیل اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی هنگام جیبه یکی را از نقاب جمال
جهان آرای خود فرط میل ظاهر ساختی و اکثر بنشاط شکار انبساط فرمودی که از جیبه بانان از نادانی
مغرور شده پای اوزار را بزور گشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز بگوش نیدگان حضرت
رسید و حقیقت حال ظهور یافت و آن دادگر بیداد گاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته
آوردند و حکم بریدن پای او نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت وحشت نهادان
صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش بدست افتاد و این معنی در آن دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گزند و آزار
بخاطر نرسید و آسایش و آرامش در آن مملکت پدید آمد و چون قصبهٔ سانبهر مقر رایات اقبال شد
شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی
جگنات و راجه سنگ و کنکار که میرزا گروگان نگاه داشته طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بارمهل از دغدغه برآید
میرزا قبول این معنی نمود اما وقت را ببهانه میگذرانید حضرت از راست بند اشته مترصد آمدن آنها
بودند و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و از آنجا که موکب عالی بسرعت هرچه

تمامتر

تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت مسعود در آن شهر فیض بخش نزول رحمت فرموده و زیارت
روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت گشتند و با اهتمام
محمل اقدس را بآیین لایق از راه میوات در اجمیر آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت و رای جهان
آرا تقاضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر
میرته باو مفوض یافت برای انصرام مهم مذکور نادانسته استدعای آن نمود که حضرت بشکار آن حدود
نهضت فرمایند و چون خاطر این اندیشه خاطرنشان او نشد درین حال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر
مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امرا که در آن
حدود جاگیر داشتند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبدالمطلب پسر او و حسین خان و محمد
شیخ و جمع کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دارالخلافه آگره شدند و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که
میرزا شرف الدین حسین گروگانهای مذکور را حاضر سازد چون رایات اقبال بعرصهٔ سانبهر نزول
اقبال فرمود میرزا جگنات و راج سنگ و کنکار را بملازمت اقدس آورد و راجه بارمهل بصدق
نیتی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجهی سامان نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را
محفوف سرادقات محفهٔ عفاف درین منزل گرامی بدولتسرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآیین
بزرگانه رسانید و بجهة اهتمام مراسم این جشن دلکش یک روز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق
افتاد و همانجا میرزا شرف الدین حسین را شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال
بر دوپای سنگرام گرانقدر سوار شده الغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رتن افتاد
راجه بارمهل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شد و مانسنگ پسر راجه
بکهونت داس خلف راجه بارمهل درین مرتبه بر تو سعادت اثر سرافرازی یافته بشرف خدمت دائمی
ممتاز شده راجه بارمهل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل آنرا بمقدم اقدس سربلندی
بخشیده سرمایهٔ مزید افتخار خاندان و سرانجام یابد چون آنحضرت عزیمت وصول بدارالخلافه آگره مصمم
داشتند و کمال سرعت پیش نهاد خاطر اقدس بود افاضهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را
مشمول اصناف اطاعت ساخته رخصت دادند و راجه بکونت داس و مانسنگ و جمع کثیر از اعزه
و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته دادند و راجه بکونت داس و مانسنگ روی
توجه بمستقر خلافت آوردند و بتایید اقبال آن راه دور و دراز در کمتر از سه روز قطع فرموده در
روز اسفندارمذ ماه آلهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر

بعز مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال فروغ انجم یافت وارد دو حویلی
بآیین شایسته منزل بمنزل قطع نموده ازین رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده
سپاس گذاری الهی بجای آوردند و حضرت خدیو زمان بر مسند فرمانروائی نشسته دقایق افلاک آرای بظهور آمد و رونق
گرفت عالم افراحی دیگر پدید آمد از آنجا که اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عظماست هر روز که نو
میشود دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع پدید می آید چون بنیت فرمانروای زمان نیک اندیشی است
نتایج آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود و هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد مستعدان جهان
کامیاب استعداد میگردند آغاز سال هفتم الهی از مبداء جلوس شاهنشاهی یعنی سال هزار و دو اول
درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای ربیع شد و صورت چون معنی بزم افروز شادمانی گشت
و تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل
و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب نهصد و شصت و نه اتفاق افتاد قوت نامیه در اهتزاز آمد
در فیض بر عالم نباتی گشاده شد موکب خسرو گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و راغ نوای
باربدی و سرود نکیسایی بلند ساختند ابر بهاری نور سیدگان عالم را گریا چین راشت و شوی تازه داد
شکر عدل بهار بخش آگه • دل گل داد بر زبان گیاه • و زپی نقشهای جان آویز • اختران نقش بند رنگ آمیز
شاخ مانند عقد پر لولو • غنچه مانند نافه آهو • و آرزش تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را
چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر هم رنگ باطن گشت دانش و آگاهی انتظام یافت و سال مهر که
سال هفتم الهیست آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال پرده برانداز گشت امید راست چنان
درست کرد از آنست که ایزد متعال ذات قدسی صفات شاهنشاهی را از زمان دراز کامروای صورت
و معنی گرداینده سال بسال سرمایه افزونی عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم از تخالف و تنازع رنگ ریشان
متفرقه روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانه آفاق و شایسته خلافت کل انارت و اضاءت یابد
و حقیقت انتظام اسباب سلسله کونی و الهی بظهور آید و عبادت کبری که کثرات در یک سلک در رشته
وحدت کشیده است بتقدیم رسد هم ملک بباله و هم معرفت افزاید یکجهتی روی دهد اخلاص رواج یابد گرد
آلودگان صحرای بی تمیزی که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند بظهور عرصه تمیز بیرون خرامند استعداد
رواج یابد گرد روز بازار گرم شود مستعدان بمتاع بینش نقد مقصود بدست آرند و از جلایل عواطف
حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعه ظهور داد منع بنده بود عساکر اقبال که در وسعت آباد
هندوستان در آمده بودند از روی تسلط و استیلا و زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را

رسید

اسیر میکردند و بعز وخت و تصرف آن اشتغال می نمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزدشناسی
و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان عساکر
فیروز مند پیرامون این معنی نگردد و هرچند جمعی از وحشی مزاجان معامله نافهم مکمن جای خویش را ضمیمه نخوت
خود ساخته بجنگ پیش آیند و بمقتضای اقبال روزافزون شکست یابند اهل و عیال این گروه
از صدمات افواج گیتی کشا محفوظ باشند و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند و بگذارند که
آنها بفراغ خاطر بخانه خویشان و اقربای خود روند و از اجله بواعث برین معدلت آنکه خرد پژوهی
سریر آرایی فرماندهی درین معامله امعان نظر فرموده نگاه بوقت انداخت که هرچند کشتن و بستن
و زدن مستکبران نخوت بنیاد و تادیب و تنبیه گردنکشان فرمان نشنو از لوازم دارو گیر ملک
تعلقست و حکمای انصاف گزین و صاحبان نوامیس دران اتفاق دارند تعرض زنان و اطفال
بیگناه را تدبیر آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلتست اگر شوهران راه نفاق
گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق مخالفت گزینند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم
و عورات این گروه از اسباب پیکار و ضمیمه این اندیشه هیچ نهاد حقیقت اساس آنکه بسا و صحنداران
کوردل بمحض تخیل واهی یا بمجرد ادعای بداندیشی یا بسبب طمع خالص و قصد مواضع و محال مردم ایل نموده است
تاراج میکشیدند و در هنگام باز پرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند هرگاه حکم علی
الاطلاق بزرگ این عمل نفاذ یابد و دیگر اهل بگمان سرکشی پامال ستم بدذاتان نمیشود چون نیت والای
شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود بیمامن و برکات آن جمیع وحشیان و متمردان اقصای
هندوستان حلقه ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشتند و هم کار دین و ملک منتظم
شد که خلاصه آن معدلت آراییست و هم مهم دنیا نظام یافت که عمده آن منقاد شدن جهانیانست
و از شرایف سوانح فتح قلعه میرته است بنیروی عساکر اقبال لله الحمد که اورنگ نشین خلافت را
ایزد جهان آرا نسبت کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد و در مقیاس قیاس نیاید
دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درستست تقویت بخشد هر کاری که پیش نهاد
همت عقیدت گزین خود سازد بخوبترین وجهی انجام یابد و کاری که فرماندهان روزگار را بدشواری
دست ندهد او را باسانی میسر گردد می بینی که منسوبان ظاهری که از دولتسرای اخلاص بهره ندارد
چون بکاری قدم بر میدارند ایزد توانا محافظت نسبت صوری این گزیده خود فرموده ایشان را

کامروا میگرداند و بمصداق این حال قضیهٔ فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست قلعهٔ میرته را که
در آغاز این سال فرخ فال صورت بست و صورت این واقعهٔ دلگشا آنکه سابقا رقمزدهٔ خامهٔ وقایع
نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی که در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیهٔ اجمیر میرزا شرف الدین
حسین را بفتح قلعهٔ میرته و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از امرای عظام را بکومک او همراه ساختند
درین هنگام قلعهٔ میرته در تصرف رای مالدیو بود که از رایان و راجهای عظیم و رسم هندوستان بمزیت اعتبار
و وفور اقتدار امتیاز داشت و این قلعه را جیمال نام که از سرداران بزرگ او بود سپرده بود و دیوداس نام جیونی را
که در جرأت و همت پیش دست این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده بکومک جیمال گذاشته بود که
پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکهٔ اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دار الخلافه آگره
نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجردا در آن حدود بتشرف رکاب بوس سعادت پذیر
گشته بود و پشت همت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر کشیده
تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بآن قصبه رسید همچنان که در راه بر چنین
و بادپایان در آب و آتش غرق سلاح تر دوشیده و علم تهور برافراخته همی بانمای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار
بیم خزیدند مجال سر برآوردن نداشتند درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکه تاز بجنبش همت
پای جرأت پیش نهاده تیر چند بر دروازهٔ قلعه زدند ناگاه راجپوتان از صدمهٔ تیر بیدار شده بر دیوار
حصار برآمدند کنگره را سپر خود ساخته سر سپیه و از خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و روغن
جوشان از بالا ریختند از آن میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند و دو سوار دیگر زخمی گشتند
میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده در شهر میرته مقام کردند و جابجا منازل گرفتند
و بتدبیر و تأمل در مقام استعداد مواد قلعه گیری شدند و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچالها
بآیین شایسته تقسیم نمودند و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان بوده هر روز هنگامهٔ پیکار گرم
داشتند و گاه گاه فرصت پای جلادت از دروازه بیرون نهادند و بقدر همت دستبرد نموده باز
خود را اندرون می انداختند تا آنکه نقبی که تا نه برج چون پنبهٔ حلاج از هم ریخته شد و رخنهٔ عظیم در حصار
افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشادند و با فتنه پیش دویدند راجپوتان ستیزه جوی دست از جان
شسته گرم قتال گشتند مصادمهٔ عظیم و مقاتلهٔ قوی اتفاق افتاد و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود
و از دو جانب دلاوران داد شجاعت دادند و همی بسیاری غازی جرعهٔ شهادت کشیده حیات ابدی یافتند

وجمعی

وجمعی کثیر از ارباب خلاف خونابهٔ ممات چشیده دست فنا گشتند و چون پردهٔ شب درمیان
آمد هر کس بمورچل خود باز گشت و مخالفان شباشب از رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که
بنیروی دولت گشاده باشند بحیلهٔ مدبران نتوان بست در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد
و قلعه برایشان زندان گشت هر چند جمعی بامان آمده از روی عجز زنهار میخواستند و راه بیرون شدن
میجستند میرزا شرف الدین حسین راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا
بر آن قرار دهند که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز و زنهار از اداب
ملک گیریست بموجب قرارداد بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند روز دیگر جیمال
تنهائی گرفته بدر رفت و دیوداس از سیه بختی و تیره رایی دل بمردن خود نهاده از روی عناد و ضمیمی اسباب
خود را سوخت و چون نا در خود پیچیده و از آتش درون برافراخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهار صد
پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مثل جگمل و لونکرن در سپاه منصور بودند که
با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب
خود را سوخته اند قرار داد آنرا بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان امان ثابت نماند
این طور بدر روان ایشان را بسلامت گذاشتن درچنین وقتی که مغلوب شده باشند از دور اندیشی
دورست میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها آراسته کرد در قول خود
ایستاد و جوانغار بشاه بداغ خان و عبدالله پسرش و محمد حسین شیخ مقرر شد و برانغار بجگمل و لونکران
و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب دیوداس درآمدند دیوداس چون بر نهضت عساکر
اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گرداینده خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوسته که از داستان رستم زال
بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد و بپایان کار از اسب خطا شکل
بر زمین افتاد و گروهی بنوعی بر سر او ریخته پاره پاره ساختند و عساکر منصوره بفتح و فیروزی مراجعت
نمودند و بعضی گفتند که دیوداس ازین جنگ گاه زخم بدر برفت و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه
بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند مدتی در حیات
بوده در بعضی حوادث کشته شد القصه باقی راجپوتان بنیم جانی از آن معرکه بیرون برده خود را بمالدیو
رسانیدند و قلعهٔ میرته تمامی آن ولایت بتصرف اولیای ابد پیوند درآمده داخل ممالک محروسه شد بیت

چشم ندیده و نشنیده بعمر خویش ٭ این فتحها که شاه جهان را میسر است ٭ هر فتح که آسمان شدش منتهای کار
چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگر است ٭ جنگ بیرونکه که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند

دادار دادگر سرای هر کرداری را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته
جهان آراست و دانا دل دوربین ببراین معنی قدری وارسیده در افزایش دانایی میباشد و نادان تیره
خاطر سفرستان صحرای ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگردان گشته نادان‌تر میگردد چنانچه
حال جهان افروزست که چشم صحیح المزاج را مورث مزید بینایی گشته او با نواع نعم ایزدی شناسا
میبخشد و نابینا مراسم شکرگذاری آن شگفته گردانیده پوینده‌تر و جوینده‌تر میگردانند و بوم نهاد دل
شوم را که بهار دیدند باعث مزید نابینایی گشته کم نام خول نادانی و نابینایی میسازد و شب که نقیض
روزست معین دیده دران پست فطرتان کوتاه همت بوم در بر حکم گری منکرد و کوتهی سخن سکنه
قربات قصبهٔ سکنبه که از دارالخلافه اگره قریب سه کروه باشد در تمرد و ناسپاسی عدیل ندارد علی الخصوص
هشت موضع آن پرگنه که مشهور با تهنگیبه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بی باکی و بی اعتدالی چشم روز
مثل ایشان ندیده که هم خود قلب اند و هم محال و مساکن قلب دارند و بهمتور کوزکه نادانان مردانگی تمام
روزیست میکنند همواره حکام و عمال آن حدود را از بیداد در فریاد داشتند تا آنکه رایات جهانگشای
شاهنشاهی برسم شکار متوجه سمت این قصبه شد و دران هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی
مقرر بود ها به نام برهمنی بوسیلهٔ قراولان بار یافته شرح بیدادی این متمردان بعرض اقدس رسانید که بیکبار
بسر مراگشته و اسباب و اموال بغارت برده اند پادشاه صورت و معنی را که شکار را برای دریافت امثال
این امور لازم وقت گردانیده باستماع نالهٔ مظلوم بقهرمان جلال در جوش است از فرط عدالت فرمودند که صباح
بنیاد آن فرقهٔ متمرده متوجه میشویم سحرگاه بهمین مردم معدود شکار توجه فرمودند و جمعی را بیشتر روانه ساختند
بوقت دمیدن موکب عالی بحوالی آن قلعه رسید جمعی کثیر که بیشتر متوجه شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که
متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش سطوت صولت برافروخته‌تر شد
و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جانب پیادهای تعاقب نموده بهر تنگنای که متمردان پناه برند دست باز نداشته
از پی شتابان باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم و آنحضرت نیز پی اینها گرفته رخش توجه بجولان درآوردند
در اثنای راه قراباغ میر شکار رسید که من از پی ایشان رسیدم یکی که بیگار من ایستاد بتیغ آبدار بر خاک
نشست و دیگری نقراک دولت پادشاهی مقید ساخته آورده ام چون مراحکم آلهی بود که بیشتر روم بر
بملازمت آمدم حضرت از آنجا عنان رخش سعادت راندند یک و نیم پاس روز گذشته بحوالی موضعی دیگر که پرونکه
نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند آنحضرت
چون بان قریه نزدیک رسیدند یکی از آن مردم آمده ملازمت نمود و آمدن آن متمردان را انجا ذکر کرد حضرت

شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تیره رای را براه راست رهنمونی نماید چون
پیمانهٔ عمر این بدمستان جام خودسری پر شده بود در مکافات اعمال چندین ساله در رسیده موضع خود را
محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند مقررست که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در شکارها بیشتر
از هزار کس نمیباشد و اینمرتبه که حکم بر تعاقب گریختها شرف صدور یافته بود بیها دران جانب پیاده هر طرفی
رفته متفرق شده بودند و قریب دویست در رکاب دولت سعادت حضور داشتند و تا دو سه
فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر بود حضرت شاهنشاهی
اشارت فرمودند که جبارزان دولت داد جانستانی و جانفشانی داده کامیاب صورت و معنی
گردند که معرکه زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت
سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس درآمد که از شدت هوا و آتشی که در اطراف
موضع افتاده بود جمعی از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرختان برده طلبکار گوشهٔ عافیت اند قهر
پادشاهی بجوش آمده جایی که آن گروه داشت بایستی بود بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود را
در آنوقت که بدولت و اقبال بر فیل دلنگار نام سوار دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش
بسیار بود هر در آمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه را راندند از زبان مقدس شاهنشاهی
سامعه افروز گشتیم که نقل این سرگذشت میفرمودند چون فیل در تنگنای ده رانده شد بنظر درآمد که
جبته زردی بالای بام برآمده چون رستم خان هم همان طور جبه داشته بخاطر اقدس چنان گذشت که
مگر او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک آن بام رسانیدم درین اثنا از اطراف تیر و چوب
و سنگ میبارند و حمایت ایزدی که جوشن مبارک شاهنشاهیست و همواره نگاهبانی میفرماید
و بیشتر از همه محافظت میفرمود چون نزدیک رسیدم ظاهر شد ان جبه پوش مقبلان بود که بالا رفته
از گردنکشان کشتی میگرفت و میخواست که او را از بام بر زمین اندازد و جمع از بی اعتدالان مدد او
و دیده بود که کار مقبلان تمام سازند درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند
و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید بنده علی قوربیگی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده
بر بام برآمده و آن بیدولتان فرار نمودند و بسیاری غنیم را تمام کرد درین وقت دست فیل پادشاهی
در چاه غله فرو رفت چنانچه جهار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت
افتاد و آنحضرت بزور بازوی یداللهی فیل را از آن مغاک بیرون آورده سعی داشتند که خود را
بان صوبی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند درین زمان هیچکس از ملازمان در رکاب نصرت نبود

عنان از راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی
متوجه فتح بودند هندوی شمشیر کشید انداخت صدمه بر حلقهٔ آهن که دندان فیل را بجهة نمود و استحکام
می‌پوشانند رسید و از اصطکاک شمشیر بر آهن شراره جست و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز
و او را در هم کشید پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بام سپری پارهٔ از اضطراب خود را بر فیل پادشاهی
انداخت چهار خان مذکور میخواست که او را هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند و چون
نزدیک بحویلی رسیدند دیدند که فوجداران خاصه آمده و رسیده انداز بسیاری کار متحیر ایستاده اند
از آنجا نهضت فرموده بسواری فیل راندند راجپوتی تیراندازی میکرد هفت تیر بر سپر خاصهٔ شاهنشاهی
رسید مسیفر بودند که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و دو تیر در سپر بند شد و بگذشت
حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و عادلخان فوجدار حضرت را نشناخته از دور بلغت گجراتی
فریاد میزد که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت میکنم حضرت روی خود را از نقاب بر آورده او را نمودند
و آن سعادتمند را شکرگزار آداب بندگی ساختند و مقارن این حال تاتار خان فریاد کردن و نام
بر دولت آخر حضرت شاهنشاهی همچنان فیل سوار دیوار انداخته درون حویلی در آمدند و سه چهار
دیگر فیل نیز باین خدمت پیوستند و جمع کثیر از آن سرکشان بی باک بقتل رسیدند و بسیاری در خانه
مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ یافت سقف خانه را شکافته آتش در زدند و دود از دمار آن
تیره بختان نزدیک بهزار کس بفروغ شعشعهٔ آتش قهر الهی بعدم خانه شتافت و بکپاس بروز نمانده
بود که این عبادت کبری فراغ دست داد و جمع کثیر از ارباب بغی و فساد را دیدهٔ عبرت باز گشت

تعیین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه داور جهان آفرین چون
خواهد که جمال جهان آرای یکی از برگزیده‌های خود را خاطرنشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت
روز افزون او را ترتیب دهد و هم مفیض رحمت عام شد کافهٔ خلایق را نه عقل دوراندیش وا رند و نه دیده
دوربین براه راست آورد و در بعضی از ناحیه‌ها ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد و آنرا بحسن تدبیر و لطف
سرانجام او انتظام بخشد لاجرم جهانیان آنرا برسم و عادات و اتفاق محمول نساخته بر بدایع عقل دوراندیش
اعتراف نمایند و مصداق این معنی مجدد اغرق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منتظم شدن
صوبه مالوه است بار دیگر و شرح این سانحهٔ اجمال آنست که چون ادهم خان بموجب اشارت شاهنشاهی
روی توجه بدار الخلافه آگره آورد و مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود آن آمده سرانجام میدهد
پیر محمد خان که نشاء تهور داشت و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی بمحاربت آنجا

آورد

آورد و باز بهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد و پیکار درگرفت و باندک زد و خورد شکست یافت
و غنایم فراوان بدست لشکر منصور افتاده پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعه بیجاگده شد و در آنجا
اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود جهت استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در حدود آن
خود برفعت و متانت علم است محاصرهٔ آن بامتداد کشید جوانان کارطلب مثل حبی دیوانه و یار علی
بلوچ و اکم کلناش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آقاق تهورهای ورزیدند و خود را بر دروازه زده
داد جلالت میدادند روزی محمد میرکاتب هم جست و چابک تاخت و موجب تحسین همگنان گشت
تا آنکه سحری خسرو شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه فرا شد و دست جوانان
دیگر نیز بتدریج طلوع صبح صادق بر آمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند
آغاز دمید صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده و بجنگ آوردند و صحبت نبرد درمیان آمد و جوانان نبرد
آزمای او نیزه‌های لبندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان بر داشته
متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می‌آمد که خود را به پیر محمد خان رساند
تیری باو رسید و بعدم شتافت همراه او چون اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست
جانبازی کرد و مردانه فرو رفت و جمع کثیر علف تیغ شدند و بقیة السیف امان یافته از آن ورطه
جانکاه بر آمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت در آمد و پیر محمد خان روزی چند بجهة سرانجام
قلعه اقامت نموده و از آنجا کمر معاودت نموده باز بقلعهٔ بیجاگده آمد و در آن قلعه خبر یافت که باز
بهادر بنواحی خاندیس میران مبارکشاه پناه برده است و میران لشکر خود را با و همراه می‌سازد پیر محمد خان
نیز اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار جوان کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهانی
باسیر برهانپور رفته کار آن جماعه بانجام رساند از آب نربده گذشته چهل کروه بکشت راند
در دو کروهی اسیر قلعچه بود در آنجا فیل مستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورد و فیل را
از ضمایم غنایم گردانید میران از قلعه اسیر جمعی را بجهة محافظت قلعچه فرستاده بود در وقتی که
پیر محمد خان قلعچه را فتح کرده متوجه برهانپور بود در خاندیس که جای نشین حاکمست ناگاه لشکر غنیم
از دور سیاهی کرد و پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد
نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند
صبح آن روز برهانپور در آمده و در آن شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هر کس
افتاد میران در قلعه اسیر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد درین هنگام

خبر رسید که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار بجائی که
رفته بود چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی نیز دستی نموده بتسخیر اسیر
و برهانپور رفته است و راندیشهٔ دراز مانده متوجه آنصوب شد و در چنین وقتی که مردم غنایم
موفور بدست آورده مراجعت نموده بودند و جمعی متفرق شدند و خبر قرب باز بهادر شایع
گشت پیر محمد خان ارباب خبرت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند
درین وقت جنگ صلاح نیست چه قدرت عظیم که اعدام و فتوحات روی داده و همه کس که انبار
غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم و به بندیه
رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان
سخنان صدق آیین ارباب حمیت را گوش نکرد دل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی بجای
نیاوردند و با اندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگ
گاه بعنف برآورد که دیگر چه توقف است چون بکنار نربده رسید نزدیک شام شده بود هر چند همراهان
گفتند که غنیم دورست این شب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود مستعد عنان تعجیل
ساخته او را بر آن داشتند که از آب نربده اسب شنا کرده بگذاریم او را عنان تدبیر
از دست رفت و هم سخن حسابی خیر اندیشان بگوش هوش او جایگیر نشد بیمحابا بسراسیمگی خود را بمعبر نربده
در آب نربده انداخت اتفاق در میان آب قطار شتری نیز میگذشت نزدیک رسیده
با آب پهلو زده آب نیز چون عقل او از جای رفت پیر محمد خان از اسب جدا شد در آب افتاد
جمعی که باو نزدیک رسیده بودند از بد درونی در بر آوردن او از آن ورطهٔ هلاک دست و پای
نزدند بمجازات ستمهای که درین یورش کرده بود با مکافات اعمال که در محاربهٔ تردی بیگ خان بظهور
آورده بود یا بواسطهٔ امری دیگر که هم عیب دانند غریق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی
چنین مخلص کاردانی و جوانمردی عالی همتی را این واقعه پیش آمد بیت بجایی که تقدیر زور آورست
توانا تری ناتوانا ترست * چه زور آورد ره زد در تیرگی * دو چشم جهانبین کند خیرگی *
و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت پیرایهٔ تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاک افتاد
قیا خان کنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمعی از امرا که در انصوبه جایگیر داشتند دل
داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافتند و باز بهادر بر مالوه
دست تصرف یافت اقبال جهانگشای شهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی قدر که

با وفور

با وفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط
آن ولایت نامزد فرمایند بنا بر آن عبد الله اوزبک که در سلک جانسپاران بزرگ منش
انسلاک داشت و بیشتر هم آنجا رفته بود و بطرز آنجا آشنا شده بتسخیر مالوه مامور شد و بحکم عدالت
پیرای تواریافت که امور سیاست و دار و گیر برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی
که برشد و کاردانی از وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود بخطاب خانی سرافراز نموده نیز همراه ساختند
که نسق نظام آن ولایت و تشخیص جایگیرداران و تعیین محال خالصهٔ شریفه نماید و جمعی کثیر
همراه او ساختند با این خدمت و الا رخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال
عرصهٔ دلکشای آن ولایت از خس و خاشاک اغیار پاک سازند عبد الله خان همانجا بوده
در ملک گیری کمر بندد و معین خان و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را از وضیع و شریف
باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و تلافی تفرقه که از ممر مرور مواکب جهان نورد
راه یافته باشد پرداخته با مراد سایر ملازمان پادشاهی که باین خدمت تعیین یافته اند بانچه
صلاح دولت ابد قرین باشد تقسیم جایگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبهٔ علیه متوجه شود
بموجب حکم معلی عبد الله خان با امرای عظام بسامان شایسته در اوایل این سال روی عزیمت
بتسخیر مالوه نهاد و باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد
و تاب مقاومت از حوصلهٔ همت خود بیرون یافت پیش از آنکه لوای جنود دولت سایهٔ امن
دامان بر آن مرز بلاد اندازد ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت
رعب دولت صولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی
نه چنان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آیین در هراس آمده بیقرار نگردد از بی ثباتی
امثال این حکام چه عجب بی آنکه تیغ صاعقه ریز بلا گردد و تیر باران فتنه ببارد لشکر ظفر قرین بولایت
مالوه در آمد جمعی از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از
لشکر او را بقتل آوردند و باز بهادر خود را در پناه تنگناهای بر درخت انداخته عمری با آوارگی بسر برد
چندگاه برانا او دیسنگ برده روزگاری میگذرانید چون طنطنهٔ غیب پروری و صیت
ترتیب خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت
کار برهنمونی سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد آستان معلی رسید و بنوازشهای
خسروانی سربلندی یافت چنانچه در محل خود معروض مستمعان این روزنامهٔ اقبال خواهد شد

و بالجمله ولایت مالوه تمامی بر قبضهٔ تصرف و ضبط اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله
خان بموجب حکم اقدس بشهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود بر وساده حکومت بر طریق
استقلال متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم
یافت و اولیای دولت باد چین و سارنگپور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند و معین
خان بعد سرانجام ولایت و انعام جاگیر روی توجه بآستانبوس عالی آورده و بشاهراه ارادت
شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد و مورد عزت قدر و علو حال گشت و از سوانح
آنکه راجه کنین زمیندار نندون از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است
بر سر خان محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه پرگه در آن نواحی بود از تیره رای آمد و او چون در اصل
بدنهاد بود توفیق نیکوکرداری نیافت بلکه مال و ناموس خود درین کار بر باد داد و اسباب
و اشیای او بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت بدست آن مردم در آمد و چون حلی و حلل داشت
اثری از و پدید نیامد غالبا آنکه جشمان بی سعادت بطلب مال او را نهانخانهٔ عدم فرستاده باشند
و همانا که ایزد بیچون ترازو بجهة مکافات اعمال آینده فرستاده است چون بامرای پنجاب این خبر رسید خان
کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بر سر او رفته تنبیه لایق نمودند و آواره شد ندبوسیلهٔ راجه
تودرمل بدار الخلافه شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کارش سپری شد و از سوانح
آمدن ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسب صفویست چون رسمیت قدیم که بزرگان دولت
منش از برای تحصیل مهام دینی و دنیوی و مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال مند بخت آور
انتساب جسته مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع هدا داد انتساب متحقق است
و در تشیید قواعد آن انتساب می کوشند و سرمایهٔ نظام دولت خود را بدین طرز بدیع سرانجام میدهند
و لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب که ایران بمیامن معدلت او دلفروز است بموجب ارتباط
صمیمی که از زمان سابق در میان این دودمان عالی ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت وثوق داشت
پسر عم خود سید بیگ ابن معصوم بیگ را که در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود بجهة پرسش
واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم
رسالت فرستاده تحف و هدایا از پیش نهادان عربی و بادپایان عراقی و رومی و نفایس اقمشه
و بدایع اشیا مصحوب او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس جمعی از امرای
عالیشان باستقبال رفت و او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهار صد

اک

اک دام نقد که موازی هفتصد تومان عراقی باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند و بعد از چند
روز که از ماندگی راه برآسود رخصت بار و شرف کورنش یافته بتقریب طبوس معزز و محترم شد آنگاه دعای
شاه رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود بر دست ادب
پیش آورده بگوشهٔ تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی
از کمال مسرت و انبساط بزبان تلطف و تودد احوال گرامی شاه پرسیدند ایلچی را بنوازشهای بی اندازه
مخصوص ساختند سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از
یگانهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیا رساند نخستین
او را عقل دوربین کارشناس عطا فرماید تا همواره ناصح بی غرض او باشد آنکه حوصلهٔ فراخ که تاب
برداشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد کرامت میکند بمعاونت فراخ حوصلگی از دیدن ناملایم
سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهری بهای معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک میزان
داشته گرانباری اعراض نفسانی معاملات کارخانهٔ ایجاد در یافته باطن مقدس را دار العلم سازد
بسا دانایان که در عیار دانش قصوری نداشته اند در هنگام حوادث از کوته حوصلگی تنگدل شده
عنان فکر از دست داده اند و از جولانگاه تمیز از پای افتاده چون شناخت و برداشت بر وجه
لایق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت نهادهٔ دست قدرتست بی تأمل
و تفکر بظهور آمدن گرفت و لله الحمد که این جلایل نعوت و شرایط صفات فطری جبلی حضرت
شاهنشاهیست که بی آلایش تعلم ظاهر و آرایش استفادهٔ بشری از دانشستان افاضهٔ آلهی فایض شده
لیکن آن دانای رموز آفرینش و مصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته بلباس بی تعین زیست
مینماید و بچندین نقاب اختفا نفرموده همواره در سرانجام برده چند دیگرست که دیده وران دور
بین بآن نتوانند برد تا مشیت الهی غالبست چون خدای خود که عالمیان را از حسن معنوی آگاهی
بخشد نقاب آرایی چه سود کند هر آینه او را چهره کشای اعمال عالم گردانند تا درماندگان قربگاه سعادت
بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند و تمثال این معنی اظهار جلالت وقاحت
عدالت حضرت شاهنشاهیست که بآیین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دار الخلافه آگره بوقوع
پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خرد عفت قباب ماهم انکه نه عقل درست و نه
بخت سعادتمند مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی
و منعم خان خان خانان که نیز از بن بیدادی دردمندی عظیم داشت بپیوسته مقدمات دور

دور بطوری که کسی کم تریج برد در میان آوردی و ادهم خان برفته و عذر تحریک نمودی تا آنکه روز [illegible]
پنجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان که هنوز اعتدال اردیبهشت در بسیط زمین
سریان داشت عزیب امری از اعتدال دور سر بر زد روز دیوان در دولتخانهٔ پادشاهی منعم خان
و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت
بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از بی اعتدال‌تر ناکسان در آن بارگاه دولت در رسید و حاضران
مجلس بتعظیم او برخاستند و اتکه خان نیز قیامی نمود بمجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان
شد و بخوشم اوزبک که از ملازمان او بود و دیگر بی باکان که باین خیال گرفته جست جسته بودند خشم آلود
اشارت کرد که چه ایستاده اید خوشم بیدولت خنجر کشیده زخم کاری بسینهٔ آن صدرنشین وسادهٔ
سعادت رسانید اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجای دروازهٔ دولتسرای پادشاهی شتافت
در متصل آن خدا بر وی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجهٔ شهادت
رسید ازین غایلهٔ هایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشتی غریب در آن فضای آسمانی
شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خون گرفته با وجود چنین بی باکی گستاخانه باندیشهٔ تباه که بدمستانرا
بآن رهگذر نباشد متوجه حرمسرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بدولت بیدار
بخواب کرده بودند آن سیه بخت تیره رای از دولتگاه به بالای صفه که از بیرون قصر از چهار طرف بارتفاع
یک و نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود نعمت خواجه سرا در سرا در بستی
نمود که درگشا بد صورت بست و ایستادگان حواشی عتبهٔ سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ
بدمست را در مرتبهٔ اول که اتکه خان آن معامله کرد سزای آن کار در کنار او نهند و باز از مبهوتی و بیدلی حاضران
آن بساط جلوه‌گاه درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد و چرا خونش
نمیریزند و بخاک مذلت برابرش نمیزنند و اگر آن همت در نهاد ایشان چرا هجوم عام نموده نمیگیرند این خود
چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت در پی توفیقی
این گروه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خرد و بزرگ و دانا و نادان
شود بالجمله آنحضرت ازین غوغا بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی از پردگیان سراپردهٔ دولت
اطلاع نداشتند آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمود رفیق چهار منصب که از قدیمان
درگاه والا بود حقیقت ماجرا معروض داشته حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده
اند رفیق اشارت بقالب خون آلود آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخته حضرت شاهنشاهی

صورت

صورت حال مشاهده نموده بقهرمان جلال برافروخته اند و از الهامات ربانی آنکه از جانب
دروازه که آن بخت برگشته خیالات فاسد بخود راه میداد و برنیامده از راه دیگر برآمده اند در هنگام
بیرون شدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتکاران سراپردهٔ عزت شمشیر خاصه بدست اقدس داد
آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن طبقه سیر فرموده رو بطرفی دیگر آوردند آن حق
ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان مقدس گذشت ای بچه لاده اتکه را چرا کشتی آن گستاخ بیدولت
استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت و گفت تفحص کنید و غوررسی فرمایید و اندکی تامل
شد ناظران صرافت دریافته را چه نکوهش کنم که هیچ نکوهش درخورشان نیست آخر آنحضرت
شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشته و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر
دست بشمشیر ادا فرمودند درین اثنا آن مردود ازل و ابد دست از آنحضرت باز داشته متوجه
شمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عفریت پیکر
معلق زنان افتاد و از هوش رفت و درین ولا فرحت خان و سنگرام هوسناک که در آنجا سعادت
حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده اید تماشا میکنید این دیوانه را
به بندید آن دو کس و جمعی دیگر فرمان بذیرفته او را بستند حکم عدالت آیین شرف اجرا یافت که
آن پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند این مردم از کوته اندیشی
و ملاحظه که بی ملاحظگی از آن هزار بار بهتر چنانچه لایق باشد بینداختند نیمجانی باقی بود باز حکم عالی
شد که آن سرگشته باز بالا آوردند درین مرتبه چون موی کشان آوردند باز بموجب امر نافذ باهتمام
تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خودسر شکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز
آن سفاک هتاک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت چون آن پهلوان جهان الهی چنانکه
رسیده بود جمعی که ازین برخم کرد اشتباه داشتند منعم خان خانان و شهاب الدین احمد خان
در آنجا بودند از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند یوسف محمد خان پسر
بزرگ اتکه خان از واقعه پدر بزرگوار آگاه گشته با آنکه خیل سپاه ادهم خان و ماهم انکه گرفت ازین غافل که
خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انکه را منظور نداشته آن خون گرفته را
در سیاستگاه قهرمان بجزا رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از
نشاهٔ بشری بود خاطرنشان عالمیان شد جهانیان را اعتقاد عظیم بهم رسید ستم پیشها در شبستان
خمول پنهان شدند ستمرسیدها روز بازی خویش پدید آمد نادان بادیهٔ ضلالت را چراغ دانایی پیش راه

نهاوند با بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده بشاهراه اخلاص مهتدی شدند
وانکه خیل هنوز نسبت ادهم خان و قرب و قرابت ماهم انکه در برابر داشت و این سخن را از اراجیف
نپنداشته در کمین انتقام بودند اما چون بر زبانها افتاده بود بوسیلهٔ مقربان بساط حضور التماس
نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیی را چنان مرده بما نمایید تا خاطر
بشری از دغدغه برآمده مرهم پذیر جراحت گردد آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشانرا بموقف قبول
داشتند و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دیده و شورش خواطر این طبقه و تنخواه
و سلسلهٔ سعادت منش فرو نشست و هزاران هزار سپاس داری و شکرگذاری بجای آوردند و عالمیان را
یک بارگی از شور شرارت انگیز آن کورباطن نجات یافته در دامن آسودگی و راحت رحل بیغمی کشیدند
الحق برای این معدلت عظمی که آفرین آسمانیان نخستین زمینیان بپیوند اندکی از حقوق آن ادا
یابد و الا ذات خانواده انسانی را کجا توانایی که شکر این عدالت عظمی تواند کرد هم سیاست
کبری است که بوسیلهٔ آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد
دلها بنور ارادت و شعشعهٔ اخلاص نورانی میکرد و هم کور باطنان سبل رسیده را داروی بینش است
و هم تیره بینشان رمد پذیرفته را سرمهٔ نور و هم لنگان عرصهٔ عقیدت پای طلبست و هم سست قدمان
راه ارادت را عصای همت هم تنکر شکسته دلان را حصار آهنین است و هم خاندان ناشکیبایی را
پاسبان بیدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرمسرا تشریف ارزانی
داشتند ماهم انکه که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده می شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است
و حضرت او را مقید فرموده اند مهر مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص
سازد آنحضرت ماهم انکه را که دیدند فرمودند که ادهم انکه را کشت ما هم او را قصاص فرمودیم آن عاقله
روزگار معروض داشت که خوب کردید لیکن ماهم انکه را یقین نبود که بپرسش سیاست رسیده باشد
برآنجا بی تحته یکی مادر رستم خان از خانهٔ ادهم خان آمده صورت واقعه را با ماهم انکه گفت ماهم انکه
برسید که بچه طریق کشته شد گفت دو زخم گرزی بر روی او بیاید است دیگر نمیدانم و آن از رفت حضرت
شاهنشاهی بود که بقوت تأیید غیبی در مرتبهٔ اول بر روی او رسیده بود ماهم انکه را چون بتحقیق
پیوست که بپرسش سیاست رسیده بود اگر چه بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور اقدس
نموده جزع و فزع نکرد اما درون او بهزار زخم جانستان مجروح شد و رنگ از رویش رفت و خواست که
بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده دلاویز تسلی بخش قدری تسکین نموده

اجازت

اجازت رفتن نفرمودند تا فرزند بی اعتدال خود را بان نمط نه بیند و بموجب حکم عالی همان روز
آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی درگرد آوری خاطر آن عجوز دانش سرشت
نصایح بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند آن عاقلهٔ ماتم رسیده تسلیم
و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی در داد و در خانهٔ خود آمده بسوگواری نشست و ناله و شیون
آغاز کرد و مرضی که داشت روی در تزاید آورد و ارکان عافیت در تزلزل آمد و بعد از این واقعه بچهل
روز در سیزده ماه الهی موافق شهر شوال بمقدس سرای نیستی شتافت و خاطر پر درد مهربانی گزین حضرت
شاهنشاهی از قضیهٔ آن عفت قباب بنهایت اندوهگین شد و عظیم رقت فرمودند و بآیین اعزاز و اکرام
نعش او را بدهلی فرستادند بسعادت خود بقدمی چند بر رفت تمام مشایعهٔ آن نعش فرمودند و تمامی اعیان
سلطنت و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند و بموجب
اشارت اقدس عمارت عالی اساس بر سر مزار ماهم انکه و ادهم خان بنا کردند و همچنین در ماتم داری
خان اعظم اتکه خان و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران گرامی و التیام جراحات
قلوب تمامی قبیله و ترتیب این طبقهٔ عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسلهٔ اخلاص گزین توجهات
عظیم فرمود بیت اگر ز نیان عزاداری کسی را • بمردن میل خواهد شد بسی را • و روز دیگر از سنوح
واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید بندگان
حضرت شاهنشاهی بر سبک رایی و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را بارسال عاطفت و منشور
استمالت فرستادند با امن مغلوبان سلطان وایمه را مطمئن ساخته باستسلام قوایم سریر عالی
سربلند ساخت و بافاضهٔ عنایت شاهنشاهی عرق خجالت اینها بآبروی کونین بدل شد

ترتیب فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات باو تفویض نمودن

حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که سنوح این سانحهٔ ناگوار بحسب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود بموجب
شناخت طبیعت زمان و دریافت فراغ زمانیان بانتظام مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را
رواج دیگر بخشیدند اگر چه پیش آمدهای بخود مغرور روز بازار کساد پیدا شد اما مستعدان اخلاص مند
که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند
از آنجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سرا است و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال
سلطنت از بی وقوفی یا بدمستی و یا بدنیتی در معمورهٔ خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان
می نمودند و در تحصیل خزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهی با تعمیر و تکثیر آن چه رسد اهمال میکردند حضرت

شاهنشاهی چه بواسطهٔ آنکه در پرده پوشی بودند و چه بجهت آنکه فی‌الواقع بدست نمی‌افتاد از عهدهٔ وصول
حرفی تسخیر نمودند و درین باب قانونی انتظام نمی‌یافت و با وجود آنکه منسوبان بنواب عالی را
منقصتها و شد تا میر سید کوهکشایی این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با بشاشت گشاده و خاطر
شکفته تماشای فنون تقاویر میفرمودند درین ولا که سلکی برشتهٔ اعتبار بزرگان آمده بعضی از ارباب
دولت و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجه بهلول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان پسر
شیرخان افغان بجوهر رشدی که داشت باسم محمدخان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در
سلک ملازمان عتبهٔ اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم می‌رسانید
بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاد و مزاج اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات
ضمیر انتظام بخش درباب تحصیل خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معروض داشت و آنحضرت بانه شناخت
اورا دریافته کلمات هوش‌افزای فرمودند و اورا بخطاب اعتمادخان اختصاص داده جمیع خالصجات
شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود و برو مسلم داشتند چنانکه رای شاهنشاهی در بهم رسیدن
خزانهٔ معمور اندیشیده بود اعتمادخان بحسن تردد و لطف کفایت بجای آورد و آغاز این کار در اواسط
بظهور آمد نقد ربایان نادرست دست کوتاه کردند و تیره رایان خودخواه کناره گرفته پای در دامن عزلت
کشیدند و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت
بازوی سپاه است بر وجهی که لایق دولت ابدپیوند باشد انتظام یافت چه بدایع قوانین و غرایب احکام که
هرکدام دستورالعمل رفاهیت عالمیان باشد روز بروز از خدیو زمان بظهور می‌آمد اندکی از بسیار که
در رواج و رونق خزینهٔ عالیه بخاطر اقدس گذشته اعتمادخان بعمل آورد چه کارهای شگرف که
بظهور نیامد و چگونه این مهم از پیش رفت اگر همچنین فرمان پذیران عتبهٔ خلافت مقاصد علیای
شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساخت این ربع مسکون که عبارت از معموره
عالم است بتصرف اولیای دولت می‌درآید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جای بست را
بس محقر شایسته کمال توجه ندانسته همواره دل در مرضیات آلهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر
اگر هزارم حصه دریافت شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر که در پیش ظاهربینان از اعاظم امور است
باندک توجه صورت دلخواه بستی و همانا حکمت آلهی درین کار نظر ناست و از سوانح منعم خان است
و دستگیر کرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی آدمی زاد را مرغوب نهاد دست اول طبیعت که نه تمیز دارد
و چشم دوم عقل و دوربین کارشناس تو بستر آدمی از بی‌پروایی گرفتار اندیشهٔ تباه شد خرد را که کار فرما

صلاح

صلاح اندیشست موصل ساخته فرمانبرداری طبیعت میکند و کاری که دشمن بصد تکاپوی تزویر
نتواند سامان داد او بیک بیفکری یا فکری برای خود بهم میرساند و تمثال این حال تباه رایی خان
خانان منعم خانست که با وجود جلایل عنایات پادشاهی که پایه افزای منزلت او بود از آنجمله
طلب او بکابل بعنوان چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خان خانی و دیگر القاب عالی
و منصب وکالت و حکومت کل قدر این همه نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخار خار
این بیم که در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان اورا بشعله افروزی این آتش متهم میداشتند با خود
قرار بودن نمیتوانست داد چنانچه در اثنا فرار نموده بود اگرچه عمده بود که بعد ازین واقعه از معامله
خود را بمعنی رابسته بود که حل و عقد این کارگاه دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی بی شرکت
احدی بحیطهٔ اختیار و اقتدار او باشد و اینمعنی صورت نمی‌بست لاجرم همواره سودای خام و عزیمت
ناصواب مصمم می‌ساخت که از درگاه گیتی پناه که وطنگاه سعادتمندان هفت اقلیمست گریخته خود را
بعشرت آباد کابل که بسر غنی خان در آنجا حاکم بود برساند و در آن بهارستان عاقبت استقلال کامیاب
فارغ باشد تا آنکه در امرداد ماه آلهی باین نیت نادرست از دارالخلافه فرار نمود و راه دامن کوه پیش گرفت
و محمد قاسم خان میر بحر همراه او بود چون آن قضیه بمسامع علیه رسید آنرا وقعی نداده فرمودند که منعم خان جایی
نمیرود و زود خواهد آمد و هرچند ساعیان فرصت جوی دقت یافته در ضبط اسباب و اموال او بتمام
تصریح عرضه داشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی و قدردانی خدیو جهان خواهش ارباب سعایت
صورت نبست و بدولت فرمودند که اگر بغرض منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست و ادهم در کار تنگدلی
او را برین داشته نه دو تنخواهی اگر نیاید اسباب و اموال او را از عقب او روان خواهیم فرمود باید که هیچ یکی
پیرامون خانهٔ او نگردد و قضا را بعد از تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه
سروت که در جاگیر میر محمود منشی بود اتفاقا عبور ایشان افتاد و اسم علی سیستانی نوکر میر محمود که
شقدار آن پرگنه بود خبر یافت که ده کس از امرای پادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیهٔ حال ایشان پیداست
باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشانرا خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که از میان صرصر
پسندیده در جرگهٔ امرای عظام انتظام یافته آمد و منعم خان را بخانهٔ خود برد و وقت غنیمت دانسته
در اداب مردی و خیراندیشی کوشید و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورده
و آنحضرت برخلاف اندیشهٔ مختطر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان که هرگز زمانه از آن تیره
عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند و بهمان نمط منصب والای وکالت

وخطاب خان خانی اختصاص داده بنوازشهای بی اندازه فرمودند دل برهم خورده او را اطمینان
حاصل شد و فتنه اندوزان بد اندیش کناره گرفتند و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود
بر تارک کسی که تیغ سیاست متوقع جهانیان بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن تانسین است
بدرگاه مقدس شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و آلهیست چنانچه در هنگام
سخن و ظهور معامله صاحبان هر فن را گمان میشود که ذات مقدس غیر این فن با دیگر توجه نفرموده آگهی
فطرت عالی صرف این کار شگرف شده آنحضرت در دقایق موسیقی چون سایر فنون دانش چه از
اقسام نغمات و شعب فارس و چه از اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل یگانه ادوارند
چون صیت نغمه پردازی تانسین از کلاونت گوالیار در صورت و عمل منفرد زمان بود بمسامع علیه میرسید
و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویه آسایش خیالی کرده در پیش رامچند بگهیله بسر می برد خاطر اقدس توجه فرمود که
او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال شود جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بود بجهة آوردن
تانسین با منشور استمالت پیش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت
رسانیده مقدم فرستاده را به پیرایه سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان
نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند بآیین پسندیده تانسین را سامان لایق نموده خال
رخسار پیشکش خود خیال کرد و درین سال سعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شدند و حضرت
شاهنشاهی خوش وقت شده نقود انعام در دامن او ریختند و کلاه عزت او از همگنان برافراختند
چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافته و در
نغمه سرایی و مضامین بستن ترقیات عظیم ارزانی او را روی داد آغاز سال هشتم آلهی از جلوس
مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور اول درین ولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی
بنشاط نغمه پرداخته دوستداران این مشرب را انبساط بخش بود نغمه مقدم نوروزی بدلگشایی و جانفروزی
بلند آوازه شد و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت بیت وقت که بوستان دم از نوروز زند
صد نغمه تر بهار در گوش زند ❁ از آتش گل که باد صبح افروزد ❁ خون در رگ مرغان چمن جوش زند ❁ طبایع مرکبات
بفیض جان پرور بساط در اهتزاز نشو و نما آمد سرود مرغان چمن در گوش گلهای بهار پیچید ساقیان وقت
جرعه شوق تازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بمنقار بربط نوازی آغاز نهادند شعر
بهر شاخ ورغ ارغنون ساختند ❁ بهر نغمه گلبن سرانداختند ❁ از آن نغمه کو غارت هوش کرد ❁ مغنی ترنم فراموش کرد ❁
نیر اعظم تهران فیض و افضال بعد انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم

رجب

رجب نهصد و هفتاد و سه ببرج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان ماه آلهی که سال هشتم از مبداء تاریخ جلوس
شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه
پدید آمد در مفتتح این سال فرخنده بتأیید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت ابد قرین است
خواجه عبد المجید آصفخان را در جنگ راجه رامچند و غازیخان تنور نصرت روی داد و ملک پته بدست
تأیید رفته او مفتوح گشت و شرح این قضیه دلگشا آنست که خواجه عبد المجید دیوان را که از وفور کاردانی
بخطاب آصفخانی امتیاز یافته بود و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان
طبل و علم انتظام داشت سرکار کره که ولایتیست وسیع جاگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی
و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک پته را که مملکتیست بسر خود بتصرف در آرد نخستین رامچند که از زمینداران
نامور ممالک هندوستان و پدر بر پدر فرمانروائی آن ملک کرده اند بنصایح ارجمند پیغام داد که کلاه خودسری را
از تارک نخوت نهاده حلقه عبودیت در گوش اطاعت افکند در سلک خراج گذاران ممالک محروسه در آمده
کامیاب امن و امان گردند و غازیخان تنور را که برهنمونی او با راه مسلک بغی نموده پناه بدو برده است بدرگاه
گیتی پناه که مأمن عالمیانست فرستد رامچند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیه بخت او نتافته بود
بنصایح آصفخانی را که گوشوارگی گوش دولت او را شایستگی داد پنبه غفلت ساخت و حرف طاعت
و عبودیت مزید نخوت و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آماده جنگ شد آصفخان که تأیید یافته از
صفوت دودمان این دولت بود با سامان شایسته بر سر او رفت داد با اتفاق غازیخان تنور لشکری
انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران و بهادران جانبین دست از جان شسته دل
در ناموس بسته هنگامه کارزار گرم کردند بیت دلیران به تیغ و کمان تاختند ❁ همه نیزه و تیر انداختند ❁
جهان گشت پر ز الماس ریز ❁ شد از خاک و خون بادشنگرف بیز ❁ و بعد از دو گیر بی اندازه آصفخان
غالب آمد و غازیخان تنور را با بسیاری از سرداران نبرد طعمه شمشیر خون آشام ساخت و راجه رامچند
شکست یافته بقلعه ماندهو که مستحکمترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم بی پایان بدست اولیای
دولت قاهره در آمد درین اثنا بوسیله استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت حضور در بساط
قرب پایه قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که با راجه رامچند حلقه بندگی در گوش
کرده قلاده دولت زمین بوس داده است او را از زمره بندگان عتبه مقدس شمرده پیرامون ولایت
بموجب منشور اقبال آصفخان از آنجا مراجعت نمود بجاگیر خود آمد و ذکر تعیین نمودن منعم
خان خانان بکابل سوانحی که روی نمود چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس

بانتظام کابل وآنحدود واستنجار سوانح آن وادشت درین ولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان
باتفاق میرزا بوس دوستاه ولی اتکه وعلی محمد اسپ وشیخ سیدی مالی وخواجه خاص ملک وجمعی دیگر عفت قباب
ماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در برآوردن او از عشرت
سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند ومنعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند
وتفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در کوربت وشرارت بینا
چشم بود واز حکومت برادرزاده خود پیوسته پیچ وتاب داشت وغنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی
وسعادت منشی بی نصیب بود وبا آن همه سرمستی دیباستاد را از پایه اعتدال انداخته بود وبد مصاحبی که
بدترین آفات آدمی زاد است بکمند او بارا ورا از سعادت بنشیب شقاوت میکشید از آنجمله
میرامانی وکلها با مهزره گویی وترارخانی سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه الجماعه جهد علیا بیگم را باخود متفق
ساختند ودر اوایل شهریور ماه الهی سال هفتم غنی خان بسیر فالیز بجانب رمه رفته بود شهر را استحکام نموده
وحصار را بروی او بستند واو بسیل آراسته در برابر دروازه دهلی برپشته سیاه سنگ ایستاده وکاری
نتوانست کرد پهلوان عبدی کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بمکر وتزویر کاری باز دنام بروها جواب دادند که
تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین نبودی مردم از ستمکاری وبی اعتدالی تو بتنگ آمده
بودند اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روی واگر متوقعی که باز بریاست این ولایت برسی بدرگاه جهان
پناه رفته عیار خود را درست کن ومنشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا بموجب آن عمل نموده آید درین گفت
وگوی بود که مردم از وجدا شدن گرفتند وچون ایستادن او با متداد کشید ودانست رفتن در درون شهر صورت
نمی بندد ونزدیکست گرفتار شود آخرهای روز برهنمونی حمزه عرب ومیر مغیث الدین بیت بود که بجانب جلال آباد
رفت وتمام اسباب واموال او را در شهر غارت کردند وباعث دلیری کابلیان برین آمد سرگذشت تولک خان بود را
قوچین است وشرح این قضیه برسم آنکه غنی خان که مستی جوانی واعتبار را در ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود همو
در زبان دیگران دانستی وستیزه کاری وهرزه درایی بسر بردی وپایه قدر ندانستی وبدمستانه سلوک کردی
از آنجمله تولک خان قوچین را که از دلاوران نامور واز مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بودی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد بیت بد ما تو نکرد آنکه بد کرد ... آری بد سقین بجان خود کرد
تا آنکه بعضی از ارباب صلاح در میان آمده خلاص کردند وتولک خان از بی آبرویی که روی داد بموضع ماما خواتون که
جاگیر او مقرر بود رفته وپای جرأت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام می جست در خلال این حال قافله
از بلخ می آمد غنی خان خبر قافله بجا ریگ کانها سپند بامعدودی باستقبال قافله رفت اسباب سیر خواجه سیار

آنرا که سر منزل لیست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت وآنرا بزم بدمستی ترتیب داد وترانه
خودپرستی ساز کرد چون تولک خان که بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او آگاه شد فرصت را
غنیمت دانسته با جمعی از خویشان ونوکران از بی شناخت نیم شبی بر سر غنی خان که خرد شراب ومی
بخواب داده بود رسیده بخت بکام وصید بدام یافت واو را شکرانه بسر خواجه تراجه خان دستگیر کرده
در بند کشید وبسرزنش زبانی دل شوریده خود را که از آشوب خشم وغصه پر بود خالی ساخت وبگمان آنکه
چون حاکم را بقید آورده شاید شهر هم تواند گرفت از آنجا عنان تاب شده واحشام کابل را با خود متفق
ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابل است فرود آمد فضیل بیگ وابوالفتح پسر او ومردم غنی خان
در استعداد جنگ شدند وتولک خان دریافت که قصد او جای نمیگیرد ودست او بشهر نمیرسد بحیله
شده حرف صلح وتقسیم ولایت در میان آورد وفضیل بیگ نیز سبب استخلاص برادرزاده خود اینمعنی را غنیمت
شمرده اکابر شهر را فرستاد واز معموره های صنار تا حد ضحاک وبامیان که قریب با جمر کابل است
باو مسلم داشت واطفای نایره آشوب کرده غنی خان را از جنگ او خلاص کرد نظم

در اندیش ای حکیم از کار ایام * که پاداش عمل یابی سرانجام * سلامت بایدت کس را میازار *
ادب را در عوض نیز است آزار * غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد وپیمان را بر طاق نسیان

نهاده بجمعیت تمام بقصد انتقام بر سر او روان شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته
با خویشان ومردم خویش رو بدرگاه جهانپناه آورد وشاهراه هندوستان پیش گرفت غنی خان
با لشکری گران تعاقب نمود وچون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت ونزدیک
بموضع زاکه گذرهای آب غوربند است لشکر کابل بدو رسید وجنگ در پیوست آخر تولک خان
تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار ومعدودی از خویشان ونوکران مردانه از میان چندین لشکر
برآمد وبابای قوچین ومسکین قوچین وچندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند از آنجا
غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد وبساط تحکم در رفع مبسوط ساخت ودست تطاول بر رعایا
وسایر اهل شهر دراز کرد وبخودرایی وخودآرایی پرداخت با آنکه بحقیقت بی سامانی سرکار میرزا محمد
حکیم معلوم بود پروای آن نکرد ومردم میرزا وسایر اهل کابل ازین تحکم تنگدل شده باتفاق فضیل بیگ
وپسرش ابوالفتح کمر همت بدفع او بستند اتفاقا درهمان ایام در قولیه معموره فالیزها بکمال رسیده بود
هوای سیر فالیز از خاطر سر بر زد غافل از ان که گفته اند ع تو خربزه خور ترا بفالیز چه کار
چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد وشب آنجا توقف کرد ابوالفتح بیگ

و دیگر نامردان شهر فرصت یافته میرمحمد حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقاره و نفیر بلند
آوازه کردند و غلغلهٔ عظیم در وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه
با معدودی که همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بآن رسید دید که منصوبه طور دیگر نشسته
ابواب موافقت مسدود است و مداخل مخالفت مفتوح و کار از پیش نمیتواند برد و اگر نزدیکتر تحمل کند
همراه او بعیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته بودند بلکه دستگیر کرده ببرند حیران و مضطر
بر پشتهٔ سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توپی بجانب او انداختند بحسب تقدیر تیر
آن بشامیانه رسید غنی خان از مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغ حسرت و حرمان و هزاران
درد از دوا رمان دل از خان و مان حکومت کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد بعد از رفتن
غنی خان عفت قباب مهد عبای ماه جوجک بیگم مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا حکیم را
نامزد فضیل بیگ نمودند و چون نظرش از سرمهٔ نابینایی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش بنیابت
پدر مهمات و معاملات فیصل می‌داد و او را هم چون شایستگی بزرگی نبود و عقل و اندیشه معامله دان
نداشت در تقسیم جاگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسر می‌برد و از همه بدتر آنکه
جاگیرهای چیده را برای خود و موافقان مقرر ساخت و جاگیرهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده
مظالم بیعیب برای سامان نمود از آنجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد و بابوس بیگ را
معتمد ساخته باو سپرد و او تمام اموال و اسباب باقی ماندهٔ آورده گرفته بنیادگیر گشت و هر که عقل صلاح بین
داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رفته و نه دیدهٔ بینا که از بد احوال دیگران عبرت گزین
شود و نه مصاحب خیراندیش دوربین که بسخن او اقتدار نماید هر آینه درین سرای مکافات سزای اعمال
در کنار او نهاده آید و لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والدهٔ میرزا و ملازمان قدیم از این ستم
شرکی و ستیزه کاری بیازرده کمر عربده بستند و جماعه از آن مردم مثل شاه ولی تکه و علی محمد اسپ
و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عبدی سرمست و جمعی در قصد فضیل بیگ همداستان
شده مترصد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه او را به در خانه طلبیده در خرگاهی که در صحن
دیوانخانهٔ چهل ستون منصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش در آوردند
تا نیم شب بانگ نوشانوش بود درین اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس
بتملق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند و این بدمست خون گرفته بیخبر از سنگ اندازی دوران
چون وقت بدزدی شب کشید و کیفیت شراب زور آورد و فرو رفتگی خواب با وهم آغوش شد

جمعی

جمعی که خونریزی او بخود مقرر ساخته بودند شمشیرها کشیده بخرگاه درآمدند و بضربات تیغ جان ستان
کار او تمام ساختند و میرم بهادر خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از بالای
حصار بپایان انداختند و غلغلهٔ عظیم در کابل افتاد و چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از
سراضطراب اسباب و اموال خود بمدد میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره که پسر این سنجر مسکند نام
با او نسبت دامادی داشت بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند و با این اندیشه برآمد
بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آوردند او را بصحرای
عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بیخردی
بعادلشاه خطاب کرد و حیدر قاسم کوه بر را منصب خانی داد و ملک خاص ملک خواجه
سرا اخلاص خان لقب کرد و از خودسری و بیخردی لقبها که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند
دادن گرفت و بسعی خویش برضای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی بیگم قصد غدر او فهمیده بعدم آباد
فرستادند و برای رزین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را که
آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت سیرابی تخم
بدراندیشی کشیدند و بالجمله چون شرح برآوردن غنی خان و کیفیت بی سر و سامانی مهمات کابل معروض
بارگاه معلی شد بخاطر نکته‌دان دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار
میخواهد مناسب آنست که آتالیق میرزا محمد حکیم ساخته روانهٔ کابل باید نمود که انتقام پسر خود را
بکشند و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین
دریابند بنا برین اندیشهٔ ناصواب انتهام منعم خان را که بر سر راجه مذکور تعیش فرموده بودند از آناوه
بازگردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و جمعی را از امرا مثل محمد قلی خان برلاس و حیدر محمد آخته
بیگی و شاه حسین خان نکدری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان تکه و جمعی دیگر
از بهادران و دیگر جوانان نیز تعیین شدند منعم خان چون از تنبه رأی قدر دولت حضور نمی‌شناخت
و پایهٔ عنایت شاهنشاهی نیک درنمی‌یافت و از کابلیان اعتمادی نمیگرفت این نقش را فوزی عظیم
دانست و بمجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شدند و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده
بجلال آباد رسید و چندین توقف نکرد که امرای کمکی تمام با او ملحق شوند و محمد قلی خان بر حاکم ملتان که
جمعیت تمام داشت کردی از رو بیوا نبود بیگم باستماع آمدن منعم خان با اعیان کابل کنکاش کرده

قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و ادیماق فراهم آورده و میرزا همراه گرفته متوجه پیش شویم که
در بلغامات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم از آنچه بهتر و اگر نه گریخته خود را
بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوردیم
و خود را بجماعت درگاه والا می سپاریم و اگر نه خان خانان بسیاستهای گوناگون انتقام بر آورد
پسر و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان به علامان رسید خبر آمد که عبدی سرمست بجلال
آمده در استحکام آنجاست ترکیه و خواجه کلان و جمعی را بر سر عبدی فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ
پیش آمد روز دیگر خان خانان متوجه محاصره جلال آباد شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد حکیم و لشکر
کابل رسید جباربردی بیگ را که در زمره نامداران فردوس مکانی انسلاک داشت و در [illegible] شده
عمری میگذرانید و درین سفر همراه شده بود پیش میرزا رفت که شاید بی جنگ مهم صورت یابد
و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد و بر دست بتویکه از فوج هراول جدا شده آمده
غنیم اندکیست بفردا نیندازند که شاید غنیم از جانبی بدر رود کار دراز شود خان خانان بکوشش
خود و اهتمام حیدر خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفته
درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید
و قاقشالان و جمعی که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی تونچی که کابلیان
باو خطاب رومیخان داده بودند در گرد اسب خود تعبیه آتشبازی کرده بود تیر از آنجمله بحصاری
رسید و از هم گذشت چون از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند درین مرتبه عنان از دست
داده پای ثبات در رکاب نماندند نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد
و بجهت مجازات و مکافات ناداشتن قدر چنان نعمتی با والا اوه و غرور نکوهیده ترین خصلت انسانی
است شکست بر منعم خان افتاد و جمعی بتحقیق نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان
بتاراج رفت با برنید بیگ که یکی از معتمدان منعم خانست تقریر میکرد که مقدار سی لک سکه از جنس و نقد
همراه بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول نشدند منعم خان هم گرفتار می شد منعم خان تا ل
و بر ریخته و چند روز در آنجا بوده صلاح کار خود می جست آخر باری تواجی باشی را بعرضداشت
بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم
کرد تقصیرات خود را در آن ارض مقدس پاک ساخته شایسته آستانبوس گردم و چون از بسیط الهی
قدر عنایت پادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم و اگر از بنده بودی رخصت نشود امیدوارم که چون

درین

درین بیسامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قرری جایگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم
شرف زمین بوس دریافت و چون عرضداشت را روانه درگاه ساخت در بیگرام
نتوانست بود از آنجا بکنار رسید و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت
گکران آمده نفس راست کرد و روزی چند دران حدود توقف نمود سلطان آدم آدمی گری
بجای آورد خان خانان در مقام حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت
سراسیمه روزگاری میگذارند حضرت شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال
او تافت برخلاف عقلهای دوربین روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی
و مراحم گرانمایه او را از کلفت بر آوردند و در جواب عرضداشت او در باب جایگیر
پنجاب نیت از سرکار فیروزه و سرکار اناوه و خیرآباد و شاهپور و کلانور و جلندر
و اندری و غیر آن را تغییر نداده ایم و اگر معامله یورش گکران در میان نمیبود در لاهور
هم هیچ مضایقه نمیرفت اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان
بعنایت پادشاهی منتظر شده متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم
الهی و اواخر نهصد و هفتاد قمری بشرف بساطبوس استسعاد یافت عاطفت
شاهنشاهی او را مغمور بحر مرحمت و معمور بر امتنان ساخت و از چهره حالش گرد خجالت
و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید منعم خان بشناسائی
مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتن کابل از سویدای دل برآورد و یکدل
و یکروی گشته که همت بلند والای شاهنشاهی بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن
منعم خان را میخواست و او از ناشناسی و ناسپاسی لنها دو اینجا نمیشد آخر بر آیینه صلاح
خود دریافته بصد نیازمندی معتکف عتبه اقبال شد و سعادت کوکب بختش روز
افزون گشت و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح آنست که خاطر عشرت
پیرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب متهره شد با جمعی از خاصان بآن صوب
نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از انجمله روزی هفت شیر شکار دان
شیر شکار شد پنج تا را بتیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند و یکی را آن سرمایه
بر افتخار دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت
و دیگری را جمعی از بهادران بر دل اتفاق نموده بدست آوردند در همین شکار عبادت را

باعشرت یکرنک ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیرباز است که
در هندوستان رسم شده که ازین طبقات که در معابد بجهة اقسام عبادات و تقرب باب
می آیند حکام آن سرزمین باندازهٔ حالت و سروت مبلغی مخصوص میکردند و کرمی نند
بفتح کاف و نون و سکون را شاهنشاه خرد پژوه از فراخ حوصلکی و دوربین و حق اندیشی
تمام آن نقود را که کردها میرسد بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده انکاشته بمنع آن
یرلیغ مقدس بممالک محروسه اصدار فرمودند در زمان باستانی از ناسپاسی بعضی و حرص اندوزی
طایفه بمحض تقلید از داوبرستان چنین خواهش بی جا می نمودند و بارها بر زبان اقدس کذشت که
هرچند بطلان کروهی مشخص کردد و چون بیراهه رفتن بدان جماعت مستحقن نیست در هرچه آنرا
وجه توجه بعتبهٔ کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جهان آفرین مینمایند چیز خواستن
و سنک تفرقه انداختن ناستوده خرد خرده دانست که هرآینه آن نشان نارضامندی
ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از شکار و ابرداخت عزیمت آن شد که این هجده کروه
مسافت بپیاده شتافته دیکر روز خود را بدار الخلافه اکره رسانند این عشرت پرور اقبال
با مخصوصان قدم همت در راه نهاد یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیفخان و شیخ
خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و طبقهٔ دیکر از ارباب اختصاص را
همراه کرفتند ازین ره نوردان اخلاص کزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیکر
همپایی نتوانست کرد

فتح ولایت ککران بنیروی عساکر اقبال

چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بو العجب کار
آنست که انتظام مهمات ملکی و مالی و بهروزی شاهان والا شکوه بنیت درست و اندیشهٔ راست که
تلو عالم علویت منوط و مربوط می باشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری
از جای نرفته در آبادانی خدا اهتمام نماید و اهتمام بر فاهیت خرد و بزرک کمارد و همواره از
ذاتی بقدر کنجایش مطابق نیت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را
بر آورده خیر کرداینده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همکنان ظاهر سازد
و مخالفان او هم دوستان خود آزارها کشیده و باقسام نکبت و انواع بلیت کرفتار کشته سر در
کتم عدم فرو برند هر که را شهرستان باطن که نمونهٔ ملک سماویست باندیشهای تباه و هوا و هوس
خراب باشد هرآینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا

ونهال اقبال او چون سایهٔ درخت رو در زوال باشد تا وادی را در امثال این مقدمات
خود افزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین محمدت نامهٔ الهی
رهنمونی عامه است بجهة ترتیب سرمهٔ بینایی غبار آلوده چشمان کوتاه بین که همیشه
بجهة مصالح کوناکون عالم از نیستان بر باشد بجای دور زمان کذشته نمیرود و واقعهٔ
قدسیهٔ خدیو زمان خود را رقمزدهٔ کلک تمثیل میکرداند و مجدد آنکه درین سال مبارک
بظهور آمد موجب تنبه آکاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران کشت و تسخیر ککر
آنست که میان دریای سند و بهت در شعاب جبلی و اطلال اغوار واقعست
چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکر کران و استعداد فراوان زمامهای اذار صرف
اصول این احیته نموده اند جز ظاهر آرایی بهیچه نداشته اند و نیات ایشان بصحت
نه پیوسته بود مرادشان بر نیامد و این عقده با هتمام شان کشوده نشد چنانچه
ایمائی بدین در پیش رفته است و اکنون که عالم بحسن نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی
زیب و زینت یافته است از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند
کامروای صورت و معنی آمدند این کار بزرک که از فرمان روایان هند پیش نرفته بود بوسیلهٔ
اهتمام اقبال شاهنشاهی زیب و زینت یافته است بر وجه دلخواه صورت کرفت
و آن ملک در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و شرح این عطیهٔ کبری آنست که
چون الوس ککر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن مروت و فتوت
جز چشم التفات بر آن نمی انداخت هرچند در آداب خدمت آنست که
بزرکان دیار پیوسته اکر در ملازمت نباشند کشسته بسعادت زمین بوس استسعاد
یابند سلطان آدم و کلانتران آن ملک مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند اصلا لوازم خدمت
بجا نمی آوردند لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود داشته
چندین تقصیرات این طوایف میکذرانیدند و از آن بار که او رنک جهانبانی بعز ذات
اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت ککران بمقتضای سبق خدمت و سابقهٔ
عبودیت این دودمان عالی که نقش ضمیر این مردم بوده روی ضراعت بدرکاه معلی آورده ارکان
عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین بوس والا مجد تاسیس داده دوام اختصاص کا
مضرب قرین نمود و بر توجهات برتافته جایکیرهای لایق یافت هنکامهٔ محاربه

خان زمان با پسر عدلی روی داد سرکار لکهنو پرگنه هنسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود
نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و در آن جنگ مرد آزماییها
و کارنامهای بظهور آمد و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست کردار بعرض اقدس
رسید موجب مزید توجه عالی و باعث اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات فرمودند که
کمال خان خدمت خود را بجای آورد و اکنون وقت عاطفت است بهر مقصدی که داشته باشد
و کامیاب خواهد شد درین وقت بسعادت پرتو بوسایل و اقعان بساط قرب معروض
داشت که حضرت شاهنشاهی دربارهٔ من زیاده از حالت من ظهور برآمده است اکنون از
عواطف پادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم که قضیه ناکامی مرا در پیش آمد
و در بند سلیم خان افتادم ملک موروثی را عم من آدم متصرف است و این عم هزاران عقدهٔ غم
دارم و شرح این قضیه آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد و از تقضای
سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال خان بدست افتادند سارنگ بقتل رسانید و کمال خان را
در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین قدرت ملک اینها را بدست نتوانست آورد
و حکومت لوس گکران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت و چون کار شیرخان سپری شد
و نوبت سلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود و سودمند نیامد و از غرایب
آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که زندانخانه را کاواک کرده
و پر داروی تفنگ ساخته آتش دادند قوت آتش باروت زور آورد که خانه را از جای کنده
و با زندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراکنده ساخت کمال خان در آن میان بود و قادر
بر کمال او را از آن آسیب محفوظ داشت و در گوشهٔ خانه که او بود دودی از آن آتش نرسید
و چون سلیم خان برین حراست ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت و از آن وقت
سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت و او روزگار بناکامی میگذرانید تا از اقبال
او زنگ رای خدمت شاهنشاهی خود را بسته فتراک دولت ابدپیوند ساخت و عمری کمر اخلاص
بسته عرصه جانسپاری پیمود چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن قدیم نمود
حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صدور یافت که ولایت گکران آنچه سلطان سارنگ
در تصرف خود داشته و اکنون سلطان آدم دارد بدو بخش ساخته یک بخش او مسلم دارند
و بر دیگری کمالخان متصرف گردد باین منظوم منشور سعادت بخان کلان و پیر محمد خان و مهدی

قاسم

قاسم خان و قطب الدین محمد خان شریف خان و خان محمد خان بهسودی و راجه
کبور دیو و راجه رامچند که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان
آدم درین حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمان
در کنار آن بددولت نهند تا عبرت جمیع صحراپروردان وحشی سرشت گردد و کمال خان بنیل
منتهای آمال از عتبهٔ علیا به پنجاب آمد امرای عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان آدم
گذارش حکم عالی نمودند آدم و پسرش لشکری نام که حل عقد کار و بار پدر را بود سر از اطاعت
حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه درمیان آوردند و راضی نشدند که این تسلط
مستعار اندکی فرسوده آید کمالخان نیز بملک موروثی خود کامیاب گردد ازاز فرط احتیاط
صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجدداً منشور عدالت معنون بطغرای
جلال و جمال رسید با آنکه آدم در مرتبه اول رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد نموده بود
با وجود آن از آنجا که شمول عنایت پادشاهیست اگر نیمی از ولایت را برادرزادهٔ خود گذارد
نیمه دیگر را با و گذارند و اگر همچنین بنافرمانی ثابت قدم باشند تادیب نموده کمال خان را بر تمامی
آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده
بولایت گکران درآمد آدم همچنان بر سر جبل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال
شد و در حوالی قصبه سیلان جنگ عظیم در پیوست و هم چنانکه در جرات و جلادت
درشت طبیعه گکران مذکور است قتال و جدال دست داد اما از آنجا که همواره تایید ازلی
قرین موکب اولیای دولت ابدپیوند است شعشعهٔ تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکه
ضلام گشت و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای عزیمت طی کردند و اقبال شاهنشاهی
فتحی که طراز فتوحات عظیمه تواند بود روی داد سلطان آدم بدست بهادران عساکر والا دستگیر
شد و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه از خیل گمگشتگان بود در
اندک فرصتی او را نیز اسیر ساخته آورده و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمانروایان دست به
تسخیر نموده بود بهمت والای قبلهٔ اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که
بتازگی رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکران بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت
باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را با و سپرده برگشتند کمال خان از آنجا که
در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که در خیال نمیگنجد

کامیاب شدن کرک را بجای که قدم باز پس آمدن نبود فرستاده سلطان آدم را مقید نگاه داشت
تا حیات طبیعی سپری کرد که اگر حکم پادشاه میرکه هر آینه از واردات سماویست گردن
می‌نهادند باین روز گرفتار نمیگشتند و اگر بعضی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کلی مبتلا
نمیگشتند و اگر بعضی از ولایت قناعت این نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که و آیت حکم
الهیست اساس زندگانی خود و خان و مان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین خواجه خاوند
محمود از کاشغر آمده ببساط بوس شاهنشاهی سعادت یافت المنة لله که بیمن اقبال
روزافزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی
دولت و کثرت ملکها و معموری ولایتها و این معنی راهها و ارزانی نرخها بظهور می‌آید طبقات
طوایف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از هفت اقلیم
بپیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کام روای صورت و معنی میگردانند از آنجمله در سن والا از حدود
کاشغر سلالهٔ اصفیا خواجه معین الدین آمده بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه به پسر اشتهار
دارند و پسر بلاواسطه هدایت مآب ناصرالدین خواجه عبیدالله و خواجه خاوند محمود از برادران
و سایر اقوام بمزید کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه
قدم در غربت نهاده و بپای همت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضهٔ
علوم حکمیه در حوزه درس علامة الزمان مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در فترات
ماوراءالنهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال گیتی ستانی
فردوس مکانی از طرف بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت ملازمت آنحضرت بدارالخلافه
آگره رسید و بتوفیر تعظیم پادشاهی صدرنشین محافل تدریس گشت و در ایام تفرقهٔ هندوستان
بکابل آمده اقامت فرموده خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین
و خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و موقر بودند عبدالرشید خان
ابن سلطان سعید رو بخانهٔ منسک پشت که بنسک پنیم مشهورست بخواجه تکلف نموده
بودند و خواجه چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنید و در سن
سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارت کعبهٔ آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد
و میرزا شرف الدین حسین از ناگور که از جمله جاگیر بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه معلی
متوجه گشت و چون بحوالی دارالخلافه آگره رسید بموجب اشارت والا اکثر امرا باستقبال

خواجه

خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس بقصد پیشواز بر
آمدن و خواجه را از زین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند بعزت تمام بدار
الخلافه آورده بود و در منازل احترام فرمودند و بمکارم شاهنشاهی درویش نوازی تقدیم
رسید و خواجه نفایس امتعهٔ ختا و کاشغر بنظر اقدس درآوردند و مدتی پدر و پسر مشمول
عواطف قرب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف الدین حسین است
از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان آگاهی دفرمان فرمایان دیده در دل درویشان
و درویش نژادان را بانواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که هم بهوش داروی
مرد افکنست و هم نوش داروی اهلیت گاه بملاحظه انتساب آبای کرام این مردم و گاه
بواسطهٔ عیار گرفتن جوهر حقیقت خود نسبت بشان طایفه ظاهر ساخته اند اگر بدیدهٔ انصاف
نظاره شوند بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که نسبت
این پدر و پسر بظهور آمده هر دو امر مذکور منظور نظر دوربین بوده است و امداد در اندک
فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین برداشتند و حقیقت
بیحقیقتی و بیجوهری او بر عالمیان بظهور پیوست و چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت
دولت ابدقرین را از تیره درونان بدنیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت
آرایش دهد نقشی که بهزار تدبیر نگاشته لوح وجود نشود خود بآسانی صورت می‌بندد
و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبهٔ اقبال رفته در ادبار میشوند از آنجمله حال خسران
مآل میرزا شرف الدین حسین است که از باده مردافکن دنیا ثبات پای نورزیده از جای رفت
و خیالات جنون و اندیشهٔ مالیخولیا در سرش افتاد و بتاریخ بیست و سیوم مهر ماه الهی سنه نهم
محض و اقتضای خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبهٔ قدسیه که ملاذ بزرگان
هفت اقلیم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجاگیر او مقرر بود شتافت بعضی تاریخ این
سانحه را اشتر ناصبور یافته بودند و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد کمال تعجب
و استبعاد فرمودند و هر چند منشاء این توحش و رعب از همدمان و همنشینان او
استکشاف فرمودند خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد مکرر از زبان
حقیقت گذار گذشت که ما اراده ترتیب و بیش ازین داشتیم اما حوصلهٔ تنگ او تاب
برداشت آن نیاورده رود از هم رفت و عیار جوهر حقیقت گرفته آمد انکه صلاح دید ضمیر گیتی

گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سر ناگور تعیین
فرمایند که مبادا خواجه زاده بدست بی جوهر بهجوم خوش آمد گویان خانه برانداز فتنه داران ملک
بر پا کند و غبار تفرقهٔ خاطر سکنهٔ آن ولایت گردد و چون پایهٔ قدر مخلصان افزونی اعلام دولت
بلند ساختن است و برانداختن سلسلهٔ کافر نعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا که ودایع
بدایع ایزدی اند داشتن بلکه آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت در پیش راه گذاشتن
حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذو القدر را که در پیشگاه بساط قرب معزز بود
و بدقایق مزاج دانی و آداب خدمتگاری امتیاز داشت پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب خانی مسجل
ساختند و جهانگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مکرمت فرموده گوش نصیحت نیوش او را بنصایح
دولت آور خرد افزا پر ساخته بجانب ناگور که مقر و مستقر میرزا بود وداع فرمودند و جمعی از مخلصان
صف شکن مثل اسمعیل قلیخان برادرش محمد صادق خان محمد علی توقبای و حیدر بهادر و جمعی دیگر از
بهادران جانسپار را کومکی و نامزد ساختند و حکم معلی بشرف نفاذ یافت که سهو و خطا
لازم نشاهٔ بشریت اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلت زده باشد
او را مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند اگر داعیهٔ مدبرانه کافر نعمتانه
باشد در خیال افساد باشد سزای او را در کنار او نهند تا این معنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان
گردد حسین قلیخان اهل و عیال خود را بقلعهٔ حاجی پور فرستاده آمادهٔ این خدمت عالی شد و با آیینی
شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکر منصور باقبال رسیده آمد میرزا پای ادبار رفته را فرصت
سرانجام فتنه که اندیشیده بود بدست نیفتاد ناگزیر قلعهٔ اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود
سپرده بجانب جالور که در تصرف خود آورده بود در رفته انتهاز فرصت میجست جنود دولت
بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده بیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه
پیش آمده بعهد و قول داخل عساکر منصوره شد و حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده بیشتر
روان شدند شرف الدین حسین میرزا که دین و دنیا را پشت داده بود در و بروی ایستادن
بر خود قرار داده از ممالک محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شده و قلعهٔ
میرته که از محکمترین قلاع آنجاست و جمیل بیگ مستصوب میرزا آنجا می بود نیز بدست حسین قلیخان افتاد
و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه را بجگمال سپرد و چون خاطر اولیای دولت ابد پیوند بکلی از کار
شرف الدین حسین جمع شد همت در تسخیر قلعهٔ جودپور که مستحکمترین قلاع آن مملکت

بستند

بستند پوشیده نماند که رای مالدیو از اعاظم راجهای هند بمرتبهٔ جاه و افزونی نوکر و بسیاری
ولایت ممتاز بود جای نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از حصار هستی چندر سین
پسر خرد جانشین او بوده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصرهٔ او پرداختند و رام رای پسر کلان
رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و از آنجا باستلام عتبهٔ عالیه که بوسه گاه سر افرازان
آفاقست سربلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر را همراه ساخته
بکومک حسین قلیخان فرستادند بتایید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و از سوانح
آنست که پایهٔ قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع
یافت و تفصیلش آنکه چون بیامن عدالت دولت افزای سعادت مقرون حسن توجه و رزانت
و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسلهٔ ابد پیوند سلطنت انتظام تازه یافت و خلاصهٔ
امور جهانبانی و نقاوهٔ مهام جهانگشایی سامان و سرانجام یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار
و جامعیت مراتب کونی و الهی عدم ملال در اشتغال مهمات صوری و معنوی و نا احتیاجی چند
بوزیر و وکیل بجهت برده گزینی و اختیار رسم پیشینیان که سرمایهٔ حشمت و جاهست و بجهت دوربینی
و مزید احتیاط رای جهان آرای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان بوجود مردی
اخلاص نهاد و خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا تصرفات فعلی و قولی بر سیاق حق و سیاق
صواب فیصل یابد و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رونق طراوت پذیرفته
و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر
علی تربتی را برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد او شد خواجه بترصیع این خدمت سربلندی یافت
و خدمتگاری دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز پیرایهٔ دولت گشت و او شکر
این نعمت جلیل را در خور استعداد خود آمده گشته در لوازم درایت و کفایت کاربردازیها
نمایان بظهور آورد و در ترویج معمورهٔ خزانه که رأس المال سلطنت است و ترفیه احوال رعیت و انتظام
سپاهی چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت او
بمرتبهٔ امارت کشید و بوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرم خان
بود در هنگام تفرقهٔ او درویش ازبک خواجه مقید ساخته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد هر چند کوته بینان
روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل واهیه اهتمام داشتند اما آنحضرت که جوهرشناس
نقود انسانی اند در خواجه استعداد کاردانی یافته جانبخشی نمودند و چندگاه عملداری پرگنه

برسر و با ومفوض شد و از حسن کفایت بمرتبهٔ دیوان بیوتات رسید و از آنجا باین رتبهٔ
عالی استعداد یافت ساز م جوهر شناسی نافذ در بین راکه از خاکستان لعل و یاقوت
بیرون می آرد و آنرا پیرایهٔ بخت و دولت می سازد آمدن شاه ابو المعالی بار دیگر بفتنه انگیزی
نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و شوکت
معنوی خدیو زمانرا خاطرنشان خرد و بزرگ گرداند و پایهٔ اعتلای اعلام دولت روزافزون
او را ارتفاع آسمانی بخشد تا همه نشاه ظاهر سرانجام دلبند پابند و هم گمراهان بادیهٔ ضلالت
اهتدا ابشا هراه سعادت یابند لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت را بگوش بینی و تنبیه
زبونی در آورد و چون افسر آرای سلطنت را حوصله مروت و مردمی گرداننده از استلذاذ عفو جرایم
خوش وقت دارد ناگزیر مقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام خود
شان در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سر بدیع که خود ایشان پایان
بی بهرد حال خسران مآل شاه ابو المعالی است که نه مرتبهٔ خود می شناخت و نه قدر عفو بادشاهی می دانست
نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش یافت که این بدمست تیره رای
کور مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول
عواطف گشت و بجهة اصلاح حال او و آرامش خلایق او را بکعبهٔ معظمه فرستادند در پیش والا از اماکن شریف
بایستی حسنات تحصیل کردی شرارهٔ شرارت در خرمن اعمال بد و خته و مو رسیاب گشته باز اندیشهای
نادرست بلا ممالک محروسه که با انوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیز
و فساد طرازی در گجرات توقف ناکرده بسمت آگره دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین
حسین را که ادبار یافته دین و دولت بود دریافته در رفقای خود تیز تر شد و در تحمل باطل سری و سرکشی
بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا با وهم عهد و پیمان گشته تا سیصد کس خوب
خود را همراه ساخت مثل بابا علی بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان ولایت شوری و ستولی انداخته
فتنه برپا کنند و قرار داد که اگر در همین جا مهم پیش رفت من هم خود را میرسانم و اگر اینجا کاری
از پیش نرود خود را بکابل رساند و آنحدود را تا من خویش دانسته فرصت جوی شود شاه ابو المعالی
ببطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین قولی خان
و سایر امرا آنجا بود چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دست برد نیافت چه احمد بیک و اسکندر بیک
خویشان حسین قولی خان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب آنجا رسیده بودند و این جوانان برگشته

دماغ

دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نارنول از تغییر خالصه
شریفه بشجاعتخان مقرر شده بود و تقویم خان ببر حکومت آنجا داشت و میر کیسو عامل خالصه در
صدد آن بود که جزوی خزانهٔ بادشاهی را که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطهٔ اختلاف
کماشتگان معمول و معزول لوازم احتیاط از دست داده بغلطت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که
ناظمان مهمات آنجا در خواب غفلت بودند آن کافرنعمت با جمعی از اوباش رسیده آمد تقویم همت
یاوری نکرد و غار گریختن بر خود بستندید و میر کیسوی توفیق جان نثاری نیافته گرفتار شد جزوی
از بقصور بدست آن مدبران تلاف غنج و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلی خان چون از آمدن
این بدمست آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا آسیبی با
عروق او که در حاجی پور است رسد فرستادها باهتمام خود را چون بجد و حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که
آن بخت برگشته بجانب نارنول شتافته است بآن صوب متوجه شدند احمد بیک و اسکندر بیک خبر توجه
منصور شنیده خود را بعسکر اقبال رسیدند چون بدبر راه کروهی نارنول رسانیدند خانزاده
محمد برادر ابو المعالی که او را بزبان عامه شاه لوندان میگفتند و از جاگیر خود برآمده بدیدن برادر میرفت
دوچار شد و این طور صیدی در قید اولیای دولت در آمد شاه ابو المعالی رسیدن بهادران بنصرت
قرین شنیده از نارنول فرار نموده دلاوران با صولت کوه صلابت تیز تر راندند چون بمقام
دهر بسور رسیدند و شتربار زر سفید که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست مردم
اسمعیل قلی خان افتاد و میان قلیجان رزد دست برسر آن نزاع شد و بان کشید که میان
صاحبان ایشان گفت و گو پدید آید و چون روز دیگر بیارفته بودند در قصبهٔ دهر بسور فرود آمدند
و احمد بیک و اسکندر بیک بواسطهٔ غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند وقت صبح
وقتی بیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلیخان بهمراهی ایشان مقید نشده الغار کردند بعضی از بد
و جمعی از ماوراء النهریان عار بیحقیقتی و ننگ بیوفائی را از بدرائی برگزیده اندیشهٔ غدری بخود راه
دادند و مروانه قلی نام حرام نمکی جدا شده بتعجیل پیش رفت و خود را بابو المعالی رسانید کیفیت حال را
خاطرنشان کرد ابو المعالی در میان دهستر ادی توقف نموده انتهاض فرصت می جست و مجرد رسیدن این
دلاوران حقیقت گزین از کمینگاه برآمده تاخت و آن نفاق پیشه‌ها بیوفا بموجب قرار داد خود
بهم متفق شده بر روی صاحب خود شمشیر کشیده و احمد بیک و اسکندر بیک داد مردانگی داده جمعی کثیر را
از مخالفان بد اندیش بر خاک هلاک انداختند و خود بشربت والای شهادت کشیدند و نیکنام

ازل وابد شد و شاه ابو المعالی از ای عساکر قاهره روی بگریز نهاد چون بر کنه جهنجوان رسید
شقدار آنجا دروازه قلعه را بسته بمحاربه آمد و فدای راه نمک شناسی شد ابو المعالی از آنجا
بحصار فیروزه آمد و بایزید بیگ ملازم منعم خان در حراست آن قلعه اهتمام مستحسن بجای آورد
و آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده بی راهه کابل برویه روان شد درین اثنا
موکب عالی حضرت شاهنشاهی رسم شکار در صحرای متهوره که در پانزده شانزده کروهی
دار الخلافه اگره است نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابو المعالی و کجروی و بدکرداری
او بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدت‌مند مثل شاه بداغ خان و تاتارخان رومی
خانرا حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را بدست نیاورند پای از تکاپوی
باز ندارند تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان باسایش گرایند نهضت موکب
اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی سعادت سایه انداختن بر ساختن
آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بکلک عنصری شاهنشاهی و قربان سعادت
گذرانیدن و قرین صحایب ایزد بودن چون در جمیع اطوار آرامش عالم و آسایش عالمیان
پیش دید ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهیست و خلاصه نیت در معاملات عرفیه
مثل شکار و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق بی مداخل اصحاب غرض و شوایب ارباب کذب وریا
آگاهی یابند و مقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بر لوازم دلخواه صورت بندد
درین ولا که غبار انگیزی شاه ابو المعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بیست و هفتم دیماه الهی
موافق سه شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی کشای بجانب دار الملک دهلی نهضت فرموده
روز ماه اسفندار بیست و نهم دیماه موافق بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی
فروغ آسمانی یافت و ابو المعالی از راه سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روز افزون این دودمان
عالی در هندوستان زیاده برین قرار نقش فتنه انگیزی نتوانست راه ادبار بکابل کشید و فتنه که بر
چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت روزافزون دست بدامان
فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناحق‌شناسان کمین جوی فرصت
طلبست بپیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خداشناس را از ان بداندیش چشم زخمی رسید
و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی و ترویج حق بر زعم بداندیشان اهتمام
فرماید سنت الهی تعالی بر آن رفته که هرگاه خواهند که کتاب دیباهای بی فتنها اختصاص دهند و دو

بلند

بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند آورا مورد اندوهی و مظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای
ایزدی بهتر وا نماید و آن عزم سپند جمال آرای او باشد و از خلال این معانی آنکه حضرت شاهنشاهی
در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده مسرت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دهم بهمن ماه الهی
موافق چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی و بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیای قدس سره
توجه فرموده بودند از آنجا مراجعت نموده روی بخیم اقبال داشتند چون بچهارسوی شهر آن
شهریار دولت رسید یکی از خون گرفتهای کافرنعمت نزدیک مدرسه ماهم اتکه ایستاده
بود چون از بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرمودند تیر غدر از کمان فتنه برکشیده بجانب
آن قبلهٔ عالم که پشت و پناه دولت و اقبالست انداخت چنانچه بر کتف راست آن
حضرت رسید و قریب یک وجب نشست و غلو از آنها و زمین و زمان برخاست
حال سپاران بر سر آن خطابین کج نظر ریختند و میخواستند که تشخیص حال او نموده آن بیدولت
را بچنگ فنا نسپارند اشارت عالی بنفاذ پیوست که او را زود هم گذرانند که مبادا
جمعی از خوانواده اخلاص را درین کار متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند
هرچند خاطر ارباب اخلاص بلکه دلهای معامله‌دانان ظاهربین شرحه شرحه شد و در چاره سازی
اضطراب داشتند اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده تسلی
بواطن اخلاص نهادان میفرمایند و مقربان رکاب جاه و جلال باشارت علیه تیر را برآوردند
و از زبان اشرف شنیده‌ام که میفرمودند نخست چنان متخیل شد که اگر ناپی دانسته شخصی
ریزهٔ سنگی انداخته باشد و با وجود چنین زخم کمال ثبات ورزیده بدستور سابق بر سمند گران
رکاب سواره بدولتخانه توجه فرمودند و چون حراست ایزدی و دعای مقبولان الهی حافظ حارس بود
زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد و حاذقان عیسی‌دم بچاره سازی و مرهم پردازی مشغول
شدند علی الخصوص خواجه خضر خان و حکیم عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخیه
بند قرار دادند و هر روز فتیله تازه می نهادند تا آنکه در یک هفته روی باندمال و التیام
و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود و از غرایب امور که بارشاهیست و آن ماده یکی بود
مهره نام درین بر آمدن از دار الخلافه اگره در مجلس مقدس می بود و از تاریخ سنوح این قضیه
هایله آثار ملال و وحشت ازو بظهور می آمد و هنوز ازین قضیه خبر نرسیده بود که آگاهی قضیه
خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود و مظهر چنین حقیقت وفی

گشته آری هر که را نظر بر جمال جهان آرای این برگزیدهٔ جهان افتاده باشد اغفال این امور
ازو بدیع نیست علی الخصوص از آنکه بحقیقت وفا مشهور آفاقست چه دور باشد اگرچه
حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت آن نداد که تشخیص حال آن
بندهٔ کار بعرضه آید اما اینقدر مشخص شد که این بی باک آهنین دل از غلامان میرشرف الدین
حسین میرزا بود و قتلق فولاد نام داشت و آن نمک بحرام او را از جا برده اندیشهٔ تباه بلمرهٔ شاه
ابوالمعالی ساخته بود و چون او را از هندوستان فرار نموده روانهٔ کابل می شد این بی سعادت را
باین کار فرستاده برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی
سرانجام داد غافل ازین معنی که هر کرا ایزد بنده نواز نوازد اندیشهٔ تباه بید دلتا در سرادق
صیانت او چه مجال گذار باشد بلکه هرچه از بداندیشی بخاطرشان راه یابد وبال و نکال آن هم
ن ه بآنها رسد که چگونه رسد و اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال
و خان و مانرا فرصت دهد چنانچه دیده وران انصاف منند که روزنامچهٔ سلطنت بی گزند
این خدیو مقدس مستبصرانه مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خداداد را نیکو کنند
چگونه مور هزار گونه بلا گشته بمغاک هلاک فرو رفته اند اگر یک بیک بشمارم در آن باب
کتابی علیحده باید پرداخت اگرچه درین شکرنامه در هر جا ایمایی بحال این کور باطنان و مکافات
اعمال ایشان رفته چون صحت کامل دارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه بیست و ششم جمادی الاولی
موکب عالی بدار الخلافه آگره نهضت فرمود و با آهستگی منازل قطع می شد با آنکه جراحت اندمال یافته
التیام تمام حاصل شده بود و بملاحظه آنکه هنوز قدری روی زخم تازه بود و تاب حرکت سواری
اسب نداشت ببستری در سکاسن که کشتی پست آرام گرفته طی مراحل میفرمودند و چون ظل چتر
نور پرور بر ساحت حدود دار الخلافه آگره شعشعه اندای شد عالمیان بعزم قدوم سعادت
پیوند شاهنشاهی تازگی جان تازه یافته بعزم قدم اخلاص شتافتند و بدولت استقبال
فایز شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بسلامت ذات مودت سمات شکر مواهب
الهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری
بدولتخانهٔ مقدس نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده و در جهانبانی سلطنت
و رعیت پروری قوانین رتقیه نهاده و جهان آرای بودند و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت
بخش شاهنشاهی از مکارم قدرت بنوازد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای می گشتند

وسیه

وسیه روزگاران مدبر سزای خود یافته بکتم فنا میشتافتند و جهان از خس و خاشاک
بی اعتدالان پاک شد اعتدال طبیعت بهار یافته آغاز سال نهم الهی از جلوس سعادت
قرین شاهنشاهی یعنی سال آوز ازدور اول در قرب این هنگام که از هنگام ورود موکب اقبال
شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان روزگار بتازگی برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بمرکز
اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهار نشاط افزای در آمده
تهنیت صحت عنصر مقدس رسانیده و بعد از انقضای سه ساعت و بیست
و هفت دقیقه از شب شنبه بیست و هفتم رجب نهصد و هفتاد و یکم نیر عالمتاب
به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم بطراوت تازه گردید بیت

دوران بهار رنگ نو داد • گلدسته بدست آرزو داد • گل کرد بهار عشوه سازان •
چون شد دماغ عشق بازان • سرسبز چو مغز رانا • دوران چو مزاج دل توانا •
زانگونه ز درد رجگانی • کز مغز خرد چکد معانی •

و از جلایل بخششهای والای حضرت
که در عنفوان این سال دولت افزا بظهور آمد بخشیدن جزیاتست در وسعت آباد هندوستان
اندازه مقدار این مبلغ که تواند گرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود و امضای
این حکم که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش ابنای روزگار
و ظهور چندین منافع گرفت و گوی بسیاری از نامعامله فهمان این دریای معلی تثبیت یافت و این
عطیهٔ کبری هزاران مهار و کمند بر گردنکشان روزگار سرانجام پذیرفت در زمان پیش منتظمان
سلسله صورت تجویز این نمودند بواسطهٔ آن بود که از معاندات جبلی در اهانت و قتل گروه
مخالف بسته بود برای انتظام ظاهری و برآمد حاجت خویش معاوضهٔ آن مبلغ قرار داده
جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش گردند تا منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط
خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان آنانکه در کیش دیگرند چون یکجهتان
یک دین از نهاد دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت
اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را اساس آن بمحض تقلید است و ارادت و عقیدت
در آنها نقد بدان کرده سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس نموده در قتل و اهانت این
طایفه کوشیده آمد و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج منتظمان معاملات جهان
بمصالح اسباب دنیوی بود تا بدین روش وسعتی در معاش پدید آمد امروز که هزاران گنج در خزینه

انتظام‌بخش جهان بوده است و هر یک ازین ملازمان عتبهٔ اقبال را غنایی دیگر و عظیم حاصل
چگونه منصف دانای ممیز دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موهوم بر فساد محتوم اقدام نماید
و از جلایل وقایع سزا یافتن ابو المعالی است شرح این واقعهٔ عبرت‌بخش دولت‌آرای
آنست که چون ابو المعالی به نیت پناه کابل روی به رفت و عساکر منصوره که بتعاقب
و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این بی‌ادب از حوالی
سند عریضه و نسختی متضمن نسبت توجهات قدسیهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بماه چوچک بیگم والدهٔ میرزا حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می‌یافت
فرستاد و شرح خسران احوال خود در ضمیمهٔ آن ساخته عریضه باین بیت مشحون گردانید
بیت ما بدین در نه پی عزت و جاه آمده‌ایم ۞ از بد حادثه اینجا بپناه آمده‌ایم ۞ و ماه
چوچک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای این عریضه در وادی او بر دم اعتمادی خود گنگاش نمود جمعی
کوته‌اندیشان ناقص تدبیر و صاحب‌غرضان بدولت خیانت در مشورت نموده
خاطرنشان بیگم کردند که شاه ابو المعالی از سادات کرام ترمذست و فرمانروایان معلی‌شان
سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند کرده‌اند لایق دولت آنست که چون او باین دودمان عالی
آورده امت التجا آورد استحکام تمام بخشید و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند
بحدی که در نظرها عزیز و گرانقدر شود و صبیهٔ شریفهٔ خود را که همشیرهٔ میرزا حکیم است باو
کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را بوتیرهٔ خیراندیشی
و مصلحت گزینی از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل سادهٔ
بیگم از سخنان فریبندهٔ این مردم بدین اندیشهٔ نادرست مایل گشت و کلمات ملایمت
ترجمان در جواب شاه ابو المعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت حال
بدرگاه حضرت شاهنشاهی عرضه داشت نماید از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت
دادند و آن سلالهٔ دودمان دین و دولت را با آن نادرست جوی بداندیش پیوند کردند و نتایج
و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفته رسیدند و در کمتر زمانی بیگم از شآمت آن وصلت ناعاقبت
بحر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابو المعالی که بهره‌آباد
کوته‌خردی و تنک‌حوصلگی و سایر خصایل ناستوده از قبح شمایل او ظاهر بود چون در آن
خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصلهٔ خود نگنجید و از مصاحبان اهل اغوا

بمقتضای

بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث افزود از بیگم و منتسبان آن سلسله
اصلاحهای تمکین دار نصایح گرانمایه بیگم پند پذیر نشد و از آنچه حق‌شناسی و حقیقت
دوزی او ز بظهور نیامد و بعضی مفسدان تیره‌رای مثل شوکون پسر قراجه خان و شاد مان
که سابقا از بیگم رنجشی داشتند و درین ولا با ابو المعالی پیوستند و چنان وانمود کردند
تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد
بست و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابو الفتح و شاه ولی اتکه ترا ضایع
خواهند کرد صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش‌دستی کنی
و میرزا محمد حکیم را که هنوز از نکوهیده سرشت ناعاقبت‌اندیش گوش سخنان
بدآموز داشته با همچنین کاری اقدام نمود و کلید عقلی که نداشت در تیهٔ ضلالت
گم و خرمن حقوق دودمان را بباد عقوق داد و احسانهای تازهٔ بیگم را بیت یازده
بقصد خون که بدترین انواع عقوق است در کمین نشست الحاصل آن بدولت
شوکون و قاضی‌زاده لعبت‌چه ماوراءالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد ابو المعالی
از رای و آن دو بیسعادت از رای دیگر بدرون خانه درآمدند جماعه‌ای از عورات
در آن خانه بودند بغلط بانوی را خون ناحق ریختند و چون ظاهر شد که خطا کرده‌اند
و بیگم نبوده‌اند باز از پی تفحص بیگم بحقیقت کار آگاهی یافته در خانه بروی ظالم بیان را
بست ابو المعالی باتفاق این دو بی‌سعادت در را شکست و باندرون درآمد بیگم
بشهادت رسانیده و باین تیره‌رای رایت ظلمت ظلم برافراشت و این سانحهٔ
عبرت‌بخش در اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خونریزی بیگم تفحص میرزا حکیم نمودند
و او را از میان خوردسالان آورده در دیوانخانه پهلوی خود جا داده مردم در خانهٔ
میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند روز دیگر حیدر قاسم کوه‌بر که پدر بر پدر درین دودمان
عالی از امرای بزرگ بود و او در پیولابر در خانهٔ میرزا منصوب وکالت یافته کارکن
ملکی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانیدند و برادرش محمد قاسم خان را مقید کرد
تردی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی
از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابو المعالی کردند عبدی سرهنگ از میان اینجا عهد جهد با
ابو المعالی رسانید او با رموافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد

وآن غیرتمندان از روی غیرت و استیلای از راه است بقلعه در آمدند و از نیجاب ابو المعالی
پیش رفت و در میان نقش جنگ و نشست و کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی
بقتل رسیدند و جماعه ابو المعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب پردهٔ ظلمت را
بین الفریقین فرو هشته هر کدام بجانبی متفرق ساخت فاقت لان بغوربند شتافتند
و میدانیان طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم که
در بند بود نجات یافته راه بدخشان گرفت و حادثهٔ کابل و فتنه انگیزی آن بیدولت
بمیرزا سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود سالی از واقعهٔ والده
خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان بنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده
چاره جوی انتقام شد و استدعای آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل
کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره گره طبع آن بر باد میزد و از روی هوا
حکومت آنجا بسر اوهام و خیالات او بود دیدهٔ همت خود ساخت و لشکر و حشم بدخشان
جمع کرده باتفاق خرم بیگم روی بکابل نهاد ابو المعالی خبر میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر
و احشام کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بیخردی بخود متفق انگاشته و دستاویز خود دانسته
تهیهٔ پیش رفتن نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر بر آمد
و بکنار آب غوربند رفته و سر پل را گرفته بر ساخت انتظار نشست از آن طرف میرزا
سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بر سر پل رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده
و صفها آراسته بودند در خلال این حال فوجی از جماعه گریبان از جانب میمنه سپاهی کرد
ابو المعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعهٔ آن فوج روان ساخت و بعد از در آویختن مبارزان
طرفین خبر شکست کابلیان با ابو المعالی رسید او میرزا حکیم را در غول مقابل میرزا سلیمان نصب
کرده خود بکومک هر لمتیان رفت در چنین قابو مردم میرزا حکیم وقت را غنیمت دانسته
جلو اسب میرزا گرفته با آب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه
کابل بوقوع این حال پراکنده شد هر کدام روی بجانبی نهاد ابو المعالی چون باز آمد و بر حقیقت
حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطرار دل از معاملهٔ جنگ برکنده راه هزیمت پیش
گرفت و بدخشانیان بپای مردی همت تعاقب نموده در حوالی موضع چاریکاران با آن
مدبر بی باک پیوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان

باستبشار

باستبشار تمام با حکیم میرزا بکابل در آمد و بعد از دو روز آن بی اعتدال مقید و مغلول
پیش میرزا فرستاد و میرزا فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز آذر از غره
خورداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق برکشیده قصاص نمودند
بیت بچشم خویش دیدم در گذرگاه ● که زد مرغی بجان مورکی راه ● هنوز از صید منقارش نپرداخت
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت ● چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ● که واجب شد طبیعت را مکافات
در هنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران
خواری و نگونساری بچند روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بعد از ظهور
جوهر بی جوهری دیگر در آن حضرت نگشت و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان
در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند که عالم از وجود
خبیث او پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود بکوه هلاک شتافت هر که قدر نعمت نداند
و کفران نعمت کند او را باین مذلت و هوان نیست و نابود گردانند اگر از چنگال اولیای دولت
بدر رود مقصدیان اقبال مخالفانرا بر دار کنند تا بجهة عبرت هوشمندان دمار از روزگار
او برآرند بعد از آن میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم
شده کسان ببدخشان فرستاد و صبیهٔ خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا
حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد و امید علی را که از اعیان
امرای او بود بوکالت میرزا محمد حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود ببدخشان
مراجعت نموده خرم بیگم بجد بود که میرزا حکیم را همراه ببدخشان برد و کابل را ببدخشیان
سپارد و میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که عجالة الوقت صورت نیکنامی ندارد
و بمرور ایام صورت داده خواهد شد سه حصهٔ ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد و جاهای
چیده را بآنها داده و یک حصهٔ زبون بمیرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را
توطئهٔ گرفتن کابل دانست فتح ولایت گدهه گشت که بتیغ همت خواجه عبد المجید
آصف خان خواجه عبد المجید آصف خان اگرچه تاجیک بود و از طبقهٔ اهل قلم اما بعضی
این دولت ابد قرین کارها ازو بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادندی هوشمند
آنها که تصحیح ذات اسلسله نمایند بکار عامه آیند خاصان از نسبت چشم پوشیده
در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات می گویند و بالجمله آصف خان را

از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار
دولت گشته فتح ولایت گدهه با اندک جولان و اهتمام میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فتح
هندوستان ملکیست که او را گوندواره گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گوند و آن گروهی بیشمارند بیشتر
در صحرا بسر برند و همانجا توطن گزیده در مآکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند و آن قومیست فروتر
اهل هند و آنجماعه را زبون شمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت
متصلست بر تن پور که داخل ولایت جهارکند است و مغرب آن اتصال دارد برای سین که از مضافات
صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت پته است جنوب آن دیار
دکنست عرض آن هشتاد کروه باشد و این ملک گرهه کتنگه گویند مملکتیست وسیع مشتمل بر حصون
و قلاع منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کنند که هفتاد هزار قریه
در ولایت گرهه آبادان بوده از آنجمله گرهه شهر کلانست و کتنگه نام موضعی بوده و آن ملک باین دو اسم
مشهور گشته و دارالحکومه آن بلاد قلعه چوراگره است و والی آن ولایت در زمان باستان یکی نمی بود
بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر می بردند و امروز که آن ملک بواسطهٔ حوادث روزگار آن نظام
و نسق نمانده چندین راجه اند مثل راجه گره ولا و راجه هریا و راجه سلوانی و راجه وانلی راجه کهتولا
و راجه هکده و راجه منلا و راجه دیوهار و راجه لانجی و بیشتری در آن ملک جنگلها باشند سوار کمتر و از
اول ظهور اسلام که فرمانروایان والاشکوه تسخیر هندوستان کرده با وجود امتداد عهد دولت ایشان
طایر فتح هیچ یکی از این تخت نشینان بر کنگرهای آن قلاع متین و حصون رصین نتوانست رسید
و نعال سمند خیال این جهانگشایان در فضای تسخیر آن ممالک نتوانست زمین سای شد درینولا که آصف خان
جاگیردار سرکار گرهه گشت و فتح ولایت پته نمود ایالت آن ملک بدرگاوتی نام زنی که مشهور بر آن بود رسیده
بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایه بلند داشت و بوسیلهٔ این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلم ساخته
از مردم با وقوف که آنجا بوده اند شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بود از آنجمله
نصف از نشین او و دوازده هزار موضع بود نعبه ال و مطیع بودند و کلانتران آن غاشیه داری او میکردند و او چتر
راجه لباهن راجه رابه و بهوبه از قوم چندیست و راجه مذکور از پسر آهنداس و لیث نام نسبت کرد
هر چند او از قوم اصیل نبود لیکن دولت صوری داشت و راجه سالباهن روز بروز پیش آمده بود تا گزیر
این نسبت تحقیق گرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون در فتح رای سین مساعدت شایسته
بجای آورده مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشیده بود و او پسر ارجن داس و او

بسر

پسر ارجن داس و او پسر سنکن داس و او پسر گورکداس و او پسر کهرجی است اگرچه از قدیم بزرگی در خانه
حاکم گرهه بود لیکن چندان اعتباری نبود این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگران پیش کش گرفتن چیزی می
گرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمده و پسر او سنکن داس تدبیرات پدر را بکار برد
و رتبهٔ خود افزود و با نصد سوار و شصت هزار پیاده او راجع شد و از قوم راجپوت بسیار
از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید یکی از ذات
کهرجی از سکان همیرپور دوم از ذات برهمن و بفروغ عقلشان ریاست عظیم آن ملک یافت
و بعد از و حکومت آنجا میسر ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از و امن داس مذکور کلانی آنجا
قرار گرفت این امن داس بد ذات بد کردار حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی
و برای خود خسران ابدی سرانجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت او را چندگاه محبوس داشت
و باز بعهد و پیمان برآورد و آن بد سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت
و گریخته بر سنگ دیو جند راجند راجه پته رفت و راجه او را پسر خواند و بر سنگ دیو ملازمت
سلطان سکندر دادی می آمد او را پیش پسر بهمان پدر راجه راجند که چند سال بود گذشته
متوجه شد و در آنجا رشد ظاهری بهم رساند پدر او جند داس چون ازین بد دولت ناخوشنود بود
ولی عهدی خود را به پسر میانی خود جوگی داس مقرر ساخت و او نسبت برادر کلان را منظور داشته
قبول این معنی نمیکرد که با وجود برادر کلان این مهم بنام من شایستهٔ سعادت نیست امن داس بد دولت
تیره رای از شنیدن آنکه پدر به پسر میانی اعتبار می دهد الغار کرده بدزدی در خانه مادر خود آمده
پنهان شد و باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با و نسبت داشت شبی جسته قصد او کرد و در دم
هجوم کرده او را مقید ساختند و کس پیش آن پسر میانی فرستادند او قبول این معنی نکرد که قصد برادر
کلان خود که بجای پدر است از من نمی آید و چون او خسران ابدی برای خود سرانجام داد روی در راجه بینم
هر چند مبالغه کردند سودمند نیامد و تجرد گزیده راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب حقیقت
اندیش بر جادهٔ وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند بلکه حقیقت حال او را به راجه برسنگ دیو
نوشته تحریض این کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفت بجمعیت تمام بآن ملک
آمد و امن داس در شعاب جبال متحصن شد اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان
ظاهر ساخت که از ناداشتگی و خبط دماغ قصد پدر کردم اکنون اگر پدر دیگر چون مجاز نگاهم چون
راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسان خود گذاشته مراجعت نمود امن داس مذکور در اثنای راه

با معدودی آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او را بخشش نموده همان ملک را باو سپرد
و او همیشه گریستی و از کار خود بر خود نفرین کردی و معلوم نیست که این معنی از ابله طرازی او بود یا فی الواقع
بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می‌ساخت چون به بیت خانه شتافت نوبت
حکومت به نوبت پسر او رسید هفت سال سری کرده جهان را بدرود کرد چنان مسموع شد که سنکو را
پسر نبد از گوبنداس نجواهه که از ملازمان او بود خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل
درون حرم من بکند اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود او را بنام خود منسوب گردانم و کسی برین سر
اطلاع نیابد گوبنداس مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد آن را راجه پسری خود برداشت
نام او را دلیت نهاده رانی درگاوتی را باین دلیت نسبت نهاده و چون دلیت را عمر سپری شد
پسر او بیر نراین پنج ساله بود رانی درگاوتی باتفاق اقارب و کفایت و مان برهمن اسم راجگی برو بسته
معنی بزرگی را خود متکفل شد و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیگذاشت و بعقل و دوراندیشی
کارهای عجیب کرد باز بهادر و میانه‌ها او را محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمد تا بیست هزار
سوار خوب در جنگها همراه داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خزاین راجهای آن ملک بدست او
افتاد تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را ببندوق زدی و عادت او
بود که هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا او را ببندوق نزدی و در بزم و رزم از زنان در
هندوستان داستان است لیکن عیبی داشت که از هجوم خوش آمدگویان بکام دولی مغروری
مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبه شاهنشاهی بجا نیاوردی چون آصف خان ملک بته را فتح کرد
و درگاوتی مذکور بر لشکر و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه‌مند بود
آصف خان در ایام قرب جوار ابواب ملایمت و موانست مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد
و تاجران هوشمند بولایتها فرستاد و استکشاف مداخل و مخارج آنجا بواقعی نمود و چون حقیقت
وفور جمعیت از خزاین و دفاین این عورت اطلاع یافت هوای کدخدایی آن مملکت در خیالش افتاد
و میل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبید در بدایت حال بلهو و لعب پیش آمد و دست بخط و غارت
شاهد ملک شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد می‌نمود تا درین سال بحکم شاهنشاهی
با ده هزار سوار و پیاده فراوان بعزم تسخیر گڈهه عزیمت کرد و محب علیخان و محمد مرادخان و وزیرخان
و قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران آنحدود با مرغا همراه او شد و رانی مست باده
غفلت بود بکامرانی بسر برد تا که آن جنبال رسید و از شهرهای معتبر ولایت او بدست لشکر تفرقه

در هنگامه

در هنگامه غرور او افتاد دولت لشکر او بجهت گرد آوری و بامنی رسانده عیال خود متفرق شده
و زیاده از پانصد کس پیش او نماند بمجرد استماع این واقعه رانی از جرأتی که داشت متوجه
عساکر منصوره شد و از راه تهور که بیشتری از غرور خیزد کارزار را استقبال کرد
ادهار که متکفل اشتغال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی
چنانچه خیراندیش دولت گوید پرده از چهره سخن برداشته گفت رانی جواب داد که این بی‌هنری
لشکر ارانی وقوفی نیست و من که سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من
گریختن کی گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است پادشاه دادگر اگر خود می‌بود
دیدن من صورتی داشت اکنون آن مردم قدر راجه دانند همان بهتر که بر دانکی فرو شم
چهار منزل روبروی لشکر منصور آمد آصف خان که باین تند و تیزی میرسید در دموه
توقف کرد تا رانی تا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد یک
مستحسن است اما سررشته تدبیر از دست دادن نه آرایش شجاعت و فرزانگیست روزی
چند در جاهای محکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر با جمعیت گراید رانی
این سخن را استماع نموده متوجه نرهنار شده مغرب رو به گڈهه برآمد و به حسن تدبیر شمال رویه
گڈهه است رسید و آن جایی است راه برآمد و درآمد و بس دشوار از چهار طرف کوهها سر
بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد گور نام و یک جانب او دریای خونخوار بدمیرود و گریوه که از
گذشتن آن آب واقعست بعد از عبور از آن گریوه بآن موضع رسیده میشود بس تنگ
و هولناک است آصف خان که خبر آمدن رانی شنیده در دموه توقف کرده بود یکبارگی از رانی
بیخبر شده و هرچند بجست و جو کسان فرستاد چون ملک عجیب بود اطلاع بر احوال او نیافت
آخر خود را بگڈهه رسانیده مواضع و قریات را بعمل درآوردن گرفت و چون از رانی اطلاع
یافت جمعی را در گڈهه گذاشته خود بدنبال او شتافت چون خبر برانی رسید که لشکر آمدن
سرداران لشکر خود را طلب داشته مشورت نمود که اگر جای دیگر مصلحت میدانند تا هم ظاهر آمدن
لشکر آنجا بسر برده شود و خاطر من خود خواهان جنگ است تا چند پناه بدرخت خواهم
برد هر که می‌خواسته باشند برود رخصت که جنگ من شق ثالث ندارد یا بعدم فرو
رفتنست یا بنصرت تمند شدن آخر هم مردم او که تا پنج هزار کس جمع شده بودند دل بر جنگ نهادند
روز دیگر خبر رسید که سر گریوه را که محل در آمد نشست نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از آنها در آن

بزور گرفتند و ارجن داس بیس که فوجدار فیلان بود در آنجا بمردانگی سفر عدم پیش گرفت رانی سلاح
در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ بآیین لایق آهسته می‌آمد و دلیران
و دلاوران سپاه خود تکلیف کرد تیز جلو نکنند و بگذارید که حریف در میان آید تا از هر طرف
آماده جنگ او شده لشکر او را برداریم همچنانکه اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست
و از طرفین بسیاری بخاک افتادند تا سیصد مغل شربت خوشگوار شهادت در کشیدند
و رانی غلبه نموده تعاقب گریختها نمود و از گریوه برآمد روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلب داشته
مشورت نمود که صلاح چیست هر کس در خور دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد
رانی گفت مناسب آنست که امشب بر آن لشکر شبیخون آوریم و کار او بسازیم و اگر این را قبول
نمیکنند همین جا که آمده‌ایم شب بروز آورده آماده جنگ باشیم اگر صباح این سر گریوه را آصف خان
خود آمده خواهد گرفت و توپخانه استحکام خواهد داد کار آسان شده مشکل خواهد شد رای هیچکس
بر آن قرار نگرفت آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت و پرسش تمام رعایای
خود پرداخت و چون بخانه آمد بعضی از نگهبانان خود اندیشه شبیخون در میان نهاد هیچکس را
همسر عزیمت خود نیافت صبح شد همانطور که رانی برای خود دریافته بود بظهور آمد آصف خان با
توپخانه خود سر گریوه را محکم کرد و عساکر منصوره در گریوه در آمد رانی با استعداد جنگ بر فیل کلان سر
سبک پای سارمان نام که سرآمد فیلان مست او بود سوار شده برآمد و با آرایش صفوف پرداخت
و فیلان مست را هر جا در مقام خود برداشته آماده پیکار گشت و بعد از التقای افواج کار از
تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه بیرساه پسر رانی که اسم راجگی بر او بود حمله‌های مردانه نمود
و کارنامه‌های غریب بجای آورد و شمس خان میانه و میانه خان نوع دست بردهای دلیرانه کردند تا سه پاس
روز بازار دار و گیر بنوعی گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود و سه بار راجه بیرساه
فوج پیروزی اثر را برداشته در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون خبر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود فرمود که
او را از رزمگاه برآورده بجای امنی رسانند فرمان بران او امتثال امر نموده او را بگوشه بردند و بدین
سبب جمع کثیر از معرکه بر آمدند و فتوری عظیم بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سیصد کس پیش او
نماند اما در عزیمت او هیچ تزلزل پدید نیامد و همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که
تیر از کمانخانه قضا بر شقیقه او راست آمد و از روی جرأت آنرا بزور کشیده بیرون انداخت و پیکان
آن در درون ماند و بر نیامد و مقارن آن تیر دیگر بر گردن او رسید و او را نیز بدست همت خود کشید

و از

و از افراط درد غشی بر او مستولی یافت چون رفته رفته بهوش آمد ادهار که از قوم کهیلاه بشجاعت
و نگهبانی امتیاز داشت و در پیش فیل او سوار بود او را مخاطب ساخته گفت هرگز نیست در تربیت
و رعایت تو داشتم که یکروز بکار آیی امروز آن روز است که مغلوب جنگ شده‌ام مبادا [illegible]
ناموس و ننگ گردم و بدست مخالف در آیم حق نمک بجای آورده بااین خنجر آبدار کار من بساز و دل
بدین سنگدلی قرار نداد گفت دست مرا کجا توانایی آنست که باین کار برد از دستی که عطایا برآورده
چنین کاری رو در کار چون تواند کرد از من اینقدر میشود که ترا از معرکه جانگاه بیرون برم چه بر
فیل باد رفتار اعتماد و وثوق دارم رانی از استماع این سخن که نرم دلی خبر دهد برهم شد و دشنام داد که گریش
چنین عار می‌بندی و خنجر کشید و کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر
از نگهبانان او درین وفاداری فرو شدند خصوصا کنار کیلان بکهیلاه و کهریان کهرجلی و خانجهان
و کنت و جمار برهمن بوفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم
شتافتند و فتحی بزرگ که طراز فتحهای شگرف تواند شد بظهور پیوست و تا هزار فیل با غنایم
نامحصور بدست اولیای دولت افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد
مدت حکومت رانی مذکور شانزده سال بود چون برق حکومت رانی فرو نشست و در عین
حکومت رانی دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت والااثر ریخت آصف خان بعد از دو ماه که
خاطر از میانه ولایت جمع نمود روی بتسخیر قلعه چوراگره آورد و آن حصار مملو بتشریف ذهب و نقود و
جواهر بود که عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند و آنرا سرمایه استعداد و
خیال کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و خرابی ایشان شد سپاه نصرت رایات
بعزم تسخیر آن حصار زرین کمر همت بست و در هوای آن خزاین دست از جان شسته در خدمت
آصف خان شتافت پسر رانی که از جنگگاه برآمده بود در آن قلعه تمکن داشت با آمدن عساکر اقبال
جنگ پیش آمد و باندک جنگی قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه بزور رفت و بجهت انتظام مهام جوهر
بموجب کابت و میان بهیکاری روپ را حقیر ساخت بود چه رسم راجهای هندوستان است که
در چنین وقایع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جایی تعبیه می‌کنند و عورات را خواهی نخواهی
آورده میسوزند و آنرا جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبانان ناموس بودند این خدمت بتقدیم رسانیدند
و هر که از کوته عقلی تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بموجب فرموده او را از هم میگذرانیدند و از عجایب قدرت
آنکه بعد از چهار روز در آن محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود و چون در آنجا

کشتند دو کس زنده بر آمد که چوبی بزرگ حائل آن جا کشته از آتش وقایه کرده بود کملاولی نام خواهرانی
دختر راجه پرکته برای راجه آورده بودند و هنوز با و نرسیده بود و این دو زن که از آن طوفان آتش
زنده بر آمده بودند بر مین بوس عتبهٔ شاهنشاهی آب روی دولت یافتند القصه چون قلعه
مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی و تماثیل و اصنام
مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه
حساب و قیاس بدست آصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جملهٔ خزاین
و اموال جوراگهر که آصفخان تنها بر آن دست تصرف یافته صد و یک بر اشرفی علائی بود و چندین اسباب
و اشیای دیگر که از ضبط و احصا و احصار بیرون بود و چون آصفخان از مساعدت بخت بلند که از پرتو
نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود چنین دولتی روی نمود و آنچنان گنجی میسر آمد که صاحب خزاین
و جواهر بیقیاس شد رتبهٔ اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست نداشت
آن بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او را ظاهر ساخت بیکبارگی راه صواب گذاشته هیچ از آن نفایس اجناس
و ظرایف جواهر که لایق نظر قبول گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بمعرض ارسال رسانیده و ندانست که
این جواهر و لآلی را اقبال نماز تارک دولت و افسر سعادت که ساخته خود را در میان دیدهٔ غبار ادبار
بر فرق عزت خود بجهت نادان که لوح خاطرش از اخلاص ساده بود بلکه از رقوم انصاف حرفی بلکه نقطه بر آن
ننهاده از جملهٔ یک هزار زنجیر فیل که بدستش افتاده بود همین دویست فیل بر سم پیشکش بدرگاه معلی
فرستاد و دیگر همه نفایس و لطایف را خاکبوس و بر وساده حکومت گرفته دکده تکیه زده عمری بغفلت
میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهانبخش نظر بر آن اسباب ننموده از خیانات او
اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات جلال مرتبهٔ سیوم بقصد تادیب علی قلیخان زمان بصوب
جونپور اتفاق افتاد آصفخان را بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال نموده متوجه آستانبوس
شد و در حینی که عرصهٔ جانپور مخیم موکب منصور بود سعادت استلام عتبهٔ قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه
بجای خود رقم پذیر خواهد شد اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی
نسبت بخواجه معظم اقتضای منصب والای سلطنت در بازپرس معاملات آنست که دوستی و دشمنی
خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلومان دهند و بادافره ظالم در گریبان ظالم نهند با مخصوصان
دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیز نگردانند و اگر
عیاذا بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند بوده در عرض احوال

ستم

ستم رسیدها دلیری نمایند الحمد لله که این سجیهٔ علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که
قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این فضیلت جهان پرور بی تصنیع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس
ودیعت نهاده دست قدرت است طبقات عالم منت کرامت این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت آباد مسرت
بوده در طاعات و عبادات و قضا و معاملات خود کامیابات امن و امان اند در اوایل این
سال الهی و اواسط نهصد و هفتاد و یکم که عنفوان زمان عدالت روایی و عنوان دیباچهٔ داد و دهی بود
خواجه معظم که برادر اعیانی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت
صوری دار وی بهیوشی آن بدمست بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت
در زمان سعادت آیین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون منقضی گشت مدار او بود که آنحضرت
مراعات مهد مقدس فرموده از و میگذرانیدند چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدی دیوان
آنحضرت کرده بتیغ بی اعتدالی خون آن مطلوب غریب ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع
فرار نموده بکابل آمد باز بشفاعت مقربان بساط قدس بار یافت و مجددا مصدر اعمال ناشایسته شد
تا آنکه او را اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد
و همان خواطر اخلاق بروی کار آورد در روزی در دولتسرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان
سلطنت جمع بودند با میرزا عبد الله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود بی جهتی جنگ کرده تعصب
حکایتی بر سر رود بند و او را درشت و لگد گرفت و مرتبهٔ دیگر بیرامخان بدرستی پیش آمده دست بکار برد
و بار او را اخراج کردانند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود روزگار بد میگذرانید و از بدخویی
و بدسگالی آنجا نتوانست بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورد و در اوایل مرتبه که در دار الخلافه آگره مستقر
اورنگ خلافت شده بدولت ملازمت سربلندی یافت و بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شد
و از آنجا که نهاد او به بی اعتدالی سرشته بودند بقصد بی باکی و ملاحظه سابق پرده کشای جوهر فطرت خود
گشت بیرامخان درین مقام که او را بولی بیگ بسپارد که از راه بگجرات روانه سازد و درین اثنا
تفرقه اردوی شود و خواجه بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدست خود
گرفتار بود بقصد بی اعتدالی پیش زیست میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که اردو بیگی حضرت جهانبانی
جنت مکانی بود و در سرادق آسمان مکان حضرت شاهنشاهی نیز پایهٔ اعتبار داشت و زهره آغا
دختر او در خانهٔ خواجه بود و پیوسته از ناجنسی و بدخویی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بنهایت
اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که بر گنه رود و دختر مرا همراه برد و از بدخویی و بدگمانی

که در طینت اوست قصد آن عفیفه بیگناه کند و مکرر این حرف را بزبان آورده در دار الخلافه
از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بود مرتکب این امر نمیشد اکنون که او را بکابلیر در حال چه خواهد بود
آنحضرت بر زاری آن عورت قدیم الخدمه ترحم فرموده تسلی بخش خاطر بیقرار او شدند و بر زبان اقدس
گذشت که بدولت عزیمت شکار داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه آمده
ملازمت کند نصیحت او کرده عاجزه ترا از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی که آنحضرت از ارک شهر
بنهضت اجلال بر کشتی سوار شده از آب چون عبور فرمودند بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصی چند که
از بیست کس زیاده نبوده روان شدند از آنجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان
و مقبل خان و شمال خان و بشیر و خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب چون ناهمواری
خواجه معلوم بود میر فراغت و بشیر و خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته
بشاهراه استقبال آورند و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه بعادت خود
بمقام دیوانگی شود معاون طاهر محمد خان آن دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان و بشیر و خان شنوده که
حضرت باین روی آب گذشته اینها را فرستادند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم
و خشم آلود متوجه حرمسرای خود میشود زهره آغا از حمام بر آمده در خانه لباس تازه می پوشیده کار آن
عاجزه حیا سرشت را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد سر از رواقه خانه بر آورده
جایی که رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد و ببانگ بلند میگوید که من خون او ریختم رفته بگو
رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود او را برداشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی
چون برین ستیزه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانه آن بی اعتدال
در آمدند و آن دیوانه شمشیر حمایل کرده و دست در قبضه شمشیر کرده روبرو پیدا شد آنحضرت از قهر مال
عتاب فرمودند که این چه روشست دستی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان بر سر تو
خواهم که بر دار آید که آن دیوانه صولت عظمت شاهنشاهی دیده دست و پا گم کرد و در سطوت پادشاهی
فرو رفت و حاضران بساط معلی آن دیوانه را مقید ساختند و یکی گجراتیان شمشیری بر کمر عقب خواجه
ایستاده در کمین فتنه بود آنحضرت از چشم و روی او یافته بقتلق خان فرمودند که بزن در قبضه شتاب
بیکحرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته تیغی بسبک دستی زده که سرش از تن جدا شد بپای او هم آغوش شد
و آن قامت بی سر رعنائی بر سر پا ایستاده بود خون سیاه از عرق گردنش سر کشید انگاه از خواجه
بی اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه را بچه گناه ریختی آن سفاک بی باک زبان بسفاهت و هذیان

برکشد

برکشد تا انکه دو مشت او را خاموش گردانیدند و موی کشان و لگد زنان در یا رویه روان کردند
دریای غضب آن محیط عدالت در جوشش آمد و بموجب حکم معلی ملازمان او را که همواره بر بدمستی
و آشفته دماغی همکاسه بودند دست و گردن بسته غرقه گرداب مجازات ساختند و آن بدکردار
بی دولت را هر چند در آب غوطه داد سخت جانی نموده از هر زه گویی باز نمی آمد و سب بزرگان دین را
سرمایه آزار خاطر پادشاهی دانسته در ان اهتمام می نمود هر چند یقین بود که درین ورطات قهر
بلطمه موج فنا هلاک خواهد شد اما او از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند بمقبل خان یساول سپردند
آن آشفته مغز را بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت و در ان محبس مالیخولیا بردن در آورد و بفساد دماغ
از عالم رفت و در ظاهر قلعه آنجا بستهاست مدفون شد و از آنجا بدهلی آوردند سبحان الله زهی اقبال
فتنه سوز و عدالت آشوب گداز از آنجا که منتهای نیت حق اساس خدیو ظهور انوار عدل و نصفت
و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بیامن اینمعنی همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت
افزائیست و از سوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علیقلی خان زمانست بر فتح خان
بیتی و شرح این داستانست که فتح خان و حسن خان برادر او هو خان و جمع کثیر با لشکری آراسته از قلعه
رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را در تصرف آوردند و بسر سلیم خان آواز خان
نام داشت بسرورد گزیده سر شورش برداشتند خان زمان و دیگر امرای آنحدود مثل بهادر خان و مجنون
خان و ابراهیم خان متوجه اطفاء نایره فتنه شدند چون افغانان پر زور بودند خان زمان جنگ را
صلاح ندید کنار دریای سون محل اندره نادی قلعه اساس نهاده استحکام داده بود در ینولا مولانا علاء الدین
لاری و ملا عبد الله سلطانپوری و شهاب ترین خان و وزیر خان از درگاه معلی آمدند چه رای جهان آرای
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصایح ارجمند راهنمونی خان زمان بشاهراه سعادت نموده
و بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت راسخ گردانند و سلیمان کررانی حاکم خود را که
بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود و خطبه شاهنشاهی خوانده
او را نیز مشمول الطاف بیدریغ گردانند و اگر مصلحت وقت باشد باستان بوسی این درگاه که اکسیر اهلیت
صوری و معنویست رسانند این فرستادها درین قلعه نجان زمان رفته نوید عنایت رسانیدند
و بصورت و معنوی تقویت او فرموده او را در چنین اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند روز
فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند افغانان تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست
معرکه به نزن را عضد خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند و او فوجها آراسته معرکه آرای

میکرد که تهورنهادان بدسرشت مذکور در رسیدند و بمجرد آمدن افواج قاهره خان زمانرا برداشته
درهم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان مشغول شدند
درین هنگام که کار برین نکوخواهان دشوار گشته بود اقبال روزافزون شاهنشاهی حفظ انتساب
صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع نگاری درآمد و مجمل ازین نادره کاری آنست که خان زمان
با معدودی در پناه قلعه خود در کمین فرصت بود که کاری بسازد یا گوشه گیرد و حسن بیتی بر فیل
بخت بلند نام سوار شده با جمعی در رسیدند مردم فرار نمودند او با چندی که مانده بودند قرار کردن باخود
داده یکی از بروج آن قلعه رفت و توپی که دران تعبیه کرده بود حاضر کرده پیش آن فوج معهود که چون فیل
مست عربده کنان می‌آمد توپ را سر داد و سر دادن توپ همان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل را
گردانده بر زمین هلاکت انداخت و این فوج روبگریز نهاد و از تایید ایزدی مقارن این عطیهٔ
الهی کوه پاره نام فیلی که بیرامخان در جنگی که بهادرخان بمالوه تعیین میکرد داده در آن حدود مست
طالع معقید و سلاسل عربده جوی بود در اثنای انهزام فوج خان زمان فیلبانان افغان انرا گرفته
سوار میشدند که او در انتقام بدمستی درآمده یکی از فیلان افغان را که دران نزدیکی بود بر خاک هلاکت
انداخت و شورشی عجیب پدید آمد افواج افغان را این شورش عجب اقبال دانسته فرار نمودند
و افغانان که دست بتاراج برداشته بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده روبگریز نهادند و از استماع
این تایید غیبی فرار نمودند ازین هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نمودند و غنایم وافر و فیلان نامی
بدست افتاده و بمحض اقبال شاهنشاهی اینچنین فتح عظیم روی داده بعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان
مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از رمانید فرستادهای شاهنشاهی باحترام تمام روانه ملازمت حضرت
و از سوانح قدوم گرامی میر مرتضی است چون درگاه جهانپناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است
چه ایزد تعالی ذات شاهنشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون فضایل و حاوی اقسام فواضل
ساخته است منفردان هفت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی توجه باین درگاه مقدس آورده
کامیاب سرور میکردند و از عجایب آنکه دانش‌شناس هر علمی و صنعتی از حکمت الهی تا در رود کسی که
درگاه خود یگانه عصر باشند و چون نصیحت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان
سخن دقیق دران هنر پیشه می‌شنود که از استادان این فن بگوش او رسیده باشد و یقین خود میکند که
پیوسته اوقات گرامی مصروف همین است پس فراخ حوصله و بزرگی حال دران پایه که از مرتبه اعلی
تا بدرجهٔ اسفل در خور مخاطب بی‌کلفتی صعود و نزول فرموده مخاطب خویش را کامروای صورت

و معنی میکردانند از آنجمله سید اجل میر مرتضی که از آنجمله سید اجل میر مرتضی که از اسباط علامه جرجانی بود
و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت بعتبهٔ علیه که
کعبهٔ جود و برکات و مشعر قوافل سعادت است گشود و بآیین لایق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر
شد و حضرت بوزمانکه قدرشناس جوهر انسانی اند آمدن میرزا مغتنم دانسته بجلایل مراحم و جزایل عطایا اختصاص
بخشیدند نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه بشکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان
الغار فرمودن و فتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن و ظل مراجعت بر مستقر خلافت
انداختن چون بر ذمت والای سلطنت فرض وقت که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت
سنجر باشند بتخصیص خود سران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از حواشی سریر دور رفته باشند
تا بیشتر از آنکه کار ایشان و کار آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر و لمعان رای چاره آن نموده و این شیمه
در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه دانا از دریافت آن عاجز آید سوی
استطلاع حقایق ملک میفرمایند و هرچند بشکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما آنرا پرده احوال
خود ساخته لحظهٔ وقت گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیکنند و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت
پروری اهتمام میفرمایند ولهذا چون درین ولا بمسامع اقبال رسید که عبدالله ازبک که نمک پروردهٔ
این مائدهٔ اقبال است و در مالوه سر شورش دارد و از تنگ ظرفی باد عاطفت کبری را میخواهد براخته کفران نعمت
ورزد بنابران شکار فیل را پیش نهاد و عزیمت ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و بتایید
الهی روز بهرام بیستم ماه الهی موافق روز سه‌شنبه بیست و یکم ذی قعده در موسمی که فیلان کوه‌خرام ابر از مستی
و مدهوشی جوش و خروش در زمین انداخته بودند و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها از دامان سحاب
نشیب از فراز نمیداشتند و از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر چنگ بر سر نمی‌شدند رایات عالی
نور و سروری که بستههای فیل دارد نهضت فرمودند و چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین
گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود بجهت اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را
اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق بکشتی گذشت و دران هنگام که حلقهای فیلان خاصه از آن دریای
طوفان خیز مستانه میگذشتند فیلی لکهنه نام از فیلان نامی در عین مستی با آب فرو رفت و از آنجا
عرصهٔ گوالیار مخیم موکب اقبال شد و از آنجا فضای جهان برور حوالی قلعه نرور مضرب خیام فلک احتشام
گشت و چون بیشهٔ فیل از آن مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبهٔ اقبال
چند فوج اعتبار فرمودند و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع و منقاد را

هموار کردند و طنابهای سطبر استوار که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان
افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد
اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرایی از ماندگی دست و پا کم کند آنگاه از دو جانب فیل
وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یک طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن
فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند و آن فیل را
کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لایق بفیل صحرایی از راه ملایمت قریب تر شوند
و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بر آن سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند
و منشاء رام شدن هر وحشی ملایمت و احضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه و آب تواند
بود از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع فیل است که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را
بفیل قوی تر ازو یا مثل او که خور و منقاد خود سازند و سر او را از خود دور دارد و باین تدبیر
بر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و بالجمله آنحضرت بتوجه فیل بند شکار در بیشه نرور ترتیب آیین
شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط
قرب شیر انداز دران بیشه نشاط افزای در آمدند و آن روز بعد از تکاپوی عظیم و جست و جوی تمام
ماده فیلی از دور سیاهی کرد کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند و هنگام
بستن او بهم بیری ملای کتابدار در زیر دست فیل آمده بقدر مالشی یافت اما افتان و خیزان بسلامت
بر آمد فردای آن روز عید قربان بود منعم خان خانان که درین شکار دولت فتراک اقدس درکاب
سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت که در آن نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند
روی بآن کعبه اقبال آورده زمین بوس مبارکباد بجای آورد و حضرت شاهنشاهی جهانرا بسعادت
التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق آوردند و فوجی بهر ناحیه که مقرر
شده بود روان شد آن روز بعد از سعی تمام گله فیل ماده که دو سه فیل نر همراه داشت نمودار گشت حضرت
از نظاره آن عشرت عید را تازه کرده بآیین معهود که مجموع آن گله فیل بود صید اقبال فرمودند
روز دیگر در سرادق اجلال بوده انتظام بخش ملک که صید معنویست بر داختند صبح سیوم باشراق
صبح دوم سوار دولت شده در آن بیشه که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکاپوی شمال و صبا
از آن مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان بگله فیل که از هفتاد زنجیر زیاده بود عبور اقدس
افتاد انبساط عظیم فرموده و تفأل بر صید عظیم گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع فیلانرا به بیشه

درخت رانده

درخت رانده پای هر فیلی بدرخت بستند بر هر فیلی چند کس دیده بان نگاه داشتند و طنابها
از اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز پی سپر آدمی نشده بود و چابک روان وهم و خیال
از آن عبور ننموده بودند در آن شب بورود موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بغداد خلافت
شده بود فراشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهة استراحت عنصر اقدس مجلسی بلند
از چوب ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ در گرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بر آن مسند
نشاط و سریر عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد
کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر و جله خان که بخان عالم مخاطب شد
و میر عنایة الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف امتیاز دارد و دیگر مقربان و مخصوصان
در حواشی آن نشیمن قدس دوره دولت زدند روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سریر
افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدام و ساغر مرام بکام بر آن تخت سعادت بدولت نشستند
و حاضرانرا از فرط التفات حکم بنشستن فرموده بجهة تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصه امیر حمزه
در اوبار خان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند و درین اثنا چند حلقه فیل با طناب بسیار
از اردوی معلی رسید اشارت عالی شرف نفاذ یافت و ازین فیلان بدخو که شدت سرکشی
و صولت زور آوری داشتند هر فیل را در میان دو فیل با استاهی بطنابهای محکم بر بستند
و بآیین شایسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی معلی آوردند و طنابها چون کمند عنان را
بران کوه هیکلان انداخته بآیین شایسته مقید ساختند و بجهة سامان این گاد و ورود
دیگر آن سر منزل مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی تراوان دیگر در فضای ضمیر انور
مذکور بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از امتداد برق و باران و امتداد
خلابها و سیلابها و موفور گل و لای لزج و کثرت کوه و مغاک در زمین مالوه می باشد کار بر کرم
روان شاهراه اقبال دشوار شده بود اسبان آب آشنا کرده می آمدند و شتران چون چهار پای
عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبه رنود مخیم اردوی
معلی گشت و بسبب کثرت بارندگی دو روز مستولی دران سرزمین که مهبط فیوض آسمانی
بود مقام شد و از آن منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت
وحل و خلاب باد پایان آتش خوی را پای در سنگ تا وحل فرو میشد و شتران سبک پای را
هم هوش ران گرانی میکرد و بهزاران حیله نقل جنبش میکردند درین روز خیام مواکب منصوره که بیابانها

از وجام تنگ داشت در عقب ماند و غیر از خیمه و سراپردهٔ پادشاهی و بخچه خان خانان
و خیمه عزیز میرزا کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا خیمه هیچ یکی از بندگان درگاه نتوانست
رسید لاجرم یک روز در آنجا نیز مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت بجانب بندوا افراختند
و فضاء ظاهر قصبه کهیلار به پنج منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین ایام جاروار آن
نیافته بود اما سبزهای تازه و تر که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت
از فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات برده بود همه سبزه
سبزه زار بوده از آن علفهای خوشگوار سیر میشدند و دران سبزه زار شوق گستر مستانه
گام میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل
نشاط آرای گذاشتند و چندی دیگر از امرا بر آن گماشتند خود همعنان دولت و همرکاب
اقبال بر توسن سبک خرام بصوب مندو که مقر ان خودسران بوده ایلغار فرمودند و در اثنای
راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبدالله خان را که از اعمال ناشایستهٔ خود
متوهم و خایف گشته نوید عنایات پادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آوارهٔ
صحرای بیدولتی شود و بجناح تعجیل از قصبهٔ کهیلار بلدهٔ سارنگپور که نخستین شهرهای مالوه است
و بیست و پنج کروه مالوه که از چهل کروه معمول دهلی زیاده مسافت دارد در چنین آب و گل
بیک منزل نهضت والا فرمودند و کجدو (؟) سارنگپور محمد قاسم خان نیشاپوری که حکومت
آن نواحی باو تعلق داشت تبارک ادب شتافته دولت و اقبال دریافت و از آنحضرت
التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب هفتصد
اسب و استر از خود از نظر اشرف گذرانید و آنرا بر امرا و ملازمان موکب والا که درین
یورش بنصرت فرجام تا بدرجه میرسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شد و هنگام سفیده
صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت است بدولت سوار شده متوجه اجین که در سوالف
ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصهٔ آن شهر بموکب قدوم عالی عزت افزای آسمان شد
و چون هوای دهار رود موکب والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله
خان آمده ماجرای معروض داشتند و بظهور پیوست که هر چند این مخلصان دانشور که
گرم لفظی کردند بباطن نفاق اندوز بکرفت و هیچ گونه تسلی نیافت و بنه و بار خود از قلعه
بیرون فرستاد تا تمام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعض

ملتمسات

واهی گفته و ایشان را از سر خود وا کرد مثل آنکه صرف مالی و جانی باو رسید و ولایت مندو به دستور
سابق باو مفوض باشد و بلشکری بردی و خانقلی و ایشان بخشی را باو همراه گذرانیدند و منعم خان
خان خانان وثوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی
از فرط عاطفت رقم عفو بر جرایم او کشیده ملتمسات او را بتوقف قبول داشتند
منشور عالی متضمن میثاق و عهد و انجاح مقاصد و مطالب باز مصحوب اعتماد خان و در
بار خان مقرر ساختند و درین هنگام که ظلال جلال بر متوطنان قصبهٔ دهار گستردند
و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین نوکر
بیگی عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانهٔ ما را بتاراج برده است حضرت
بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که
عنقریب او را بسیاست عظیم خواهیم رسانید از غرایب دوربینی حضرت شاهنشاهی
آنکه اول کسی که گرفتار شد و بسیاستگاه عدالت سزای خود یافت او بود و درین شهر موقف
عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار عالی بعبدالله خان رسید از آنجا که خاین خایف
هلاک خود را یقین بنداشت و خویشتن معلول و مقید شحنهٔ قهرمان غضب شاهنشاهی
دیده رو براه گریز آورد و از مندو بجانب ادانی (؟) شتافت و حضرت خدایگانی بدولت
و اقبال توجه اقدس از صوب مندو مصروف فرموده بهمت بر تعاقب آن مدبر گماشتند
جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل میر معز الملک و معین خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه
فخرالدین و شاه قلی خان محرم و رستم خان و معصوم خان و چندی دیگر را برسم هراول
پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس
با چندی از مقربان سریر اعلی در ایلغار شتابنده برگشتند و آخر روز دوشنبه بیست و چهارم
امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم ذی حجه وقت شام بموضع توالی نزول اجلال
فرمودند آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود شب بدولت و اقبال در آنجا
توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان که برای رهنمونی آن گمراه
تا حد (؟) رسیده بودند رخصت یافتند که آن گم شده بیابانی نادانی را بنصایح هوش افزا
سالک مسلک شاه راه سعادت گردانند و صبح آن از لواتی پیشتر نهضت واقع شد
و در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند از آنجا که روز ادبار او بست حرف موعظت را

برخدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقاً فاتح یدفتح و نصرت نام بردها را که برسم
منقلای فرو شده بودند بموضع باغ هدایت نموده از آنجا معلوم شد که آن شوریده بخت بنه بار خود را پیشتر
فرستاده و خود توقف نموده است قضا را مردم هراول بواسطهٔ نشیب و فراز زمین از پیش یکدیگر افتاده بودند
و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه قلی خان محرم و سمانجی خان و خواجه عبدالله
و میرزاده علیخان و سید عبدالله پیش رفته کار طلب نبرد شدند و غنیم را تنبیه نیز کردند و عبدالله خان
بیره رای غافل از جنود غیبی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ آمده و با همراهان خود گفت موکب عالی
در چنین وقتی از راه دور ایلغار کرده و بکس کم رسیده است و ما مردم بسیاریم و بر روز همت
بسته متوجه پیکار شوید و با این اندیشهٔ ناصواب روی بجنگ آورد و با این جماعه راه ستیزه
و کارزار پیش گرفت و این فدائیان اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد آراسته
بودند که منهیان چابک دست حقیقت حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال نیز
در نهضت تعجیل نمود درین روز سلطان از نامعامله فهمی و غرور دانستن ناقص خود صرف باز
ایستادن از ایلغار بموقف عرض رسانید فرمان پادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر کردند
و از کمال غضب بجانب او متوجه شدند و آن عقل از اسب پیاده شده در دست و پای اسپان
لشکر اقبال پنهان شد و حضرت نیز بدولت از اسب فرود آمده باو رسیدند و شمشیر باو انداختند
چون آن تیغ کهانه هندی بود تا بدم نرسیده و قهر پادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دیدند
محافظت فرموده و دست از او باز داشت والحق این غضب لطف سرشت پادشاهی
بر جای خود بود تا هر کس رتبه خود را دانسته در خور آن عرض نماید چه مقرر خود دور اندیشان هر که نزدیکی را
شایسته باشد خدمت حضور را نسزد و هر که ملازمت حضور را در خور بود لایق بساط عزت نباشد
و هر که سزاوار بساط اقبال شود و در خور نشست نتواند بود و هر که بدولت مجالست امتیاز
یابد رخصت سخن ندارد و آنگاه بخدیو عالم هر که رخصت سخن سرایان یافته باشند و ستایش نیت که
در مطالب پادشاهی مخالفت نماید مجال جرات در تفحص ارجمند پادشاهان و خلاف رای این
بزرگان رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده خردمندانست مگر وقتی که این بزرگان عالی نهاد یکی از
دور نشینان بساط عزت را بدرپایه خویش این پایه عالی داده او را از ملازمان خود ممتاز فرموده
باشند آن زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند هر آیینه حق خدمت بجای
آورده باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را کطراز فتح و فتوحات بران مقصود

مربوط بود حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گسترده و خود بدولت و سعادت
بجولانگاه نصرت در آمده بجایی رسیدند که تیر مخالفان از بالای سر حضرت میگذشت و محافظت
ایزدی از سهام حوادث سپری میکرد و بدست راست خان خانان و بدست دیگر اعتماد خان پای
ثبات افشرده بودند درین هنگام که نائره پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی شد که
نقاره فتح بلند آوازه سازند و حضرت خان خانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقف
نیست بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک گذارند خان خانان
بزبان عجز عرضه داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است اما جای یکه تازی نیست اینک مجموع
ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام تاختن شدند اعتماد خان
از فرط اخلاص جلو حضرت بر واعراض شده و بیشتر توجه فرمودند درین وقت غنیم شکوه پادشاهی
و حمله معرکه آرای شاهنشاهی که کوه تاب آن نیارد برأی العین دیده پای از جان و دل از دست داد
و فر آلهی و شکوه ایزدی که همعنان این شهسواران میدان همت بود آن بد دولتان سیه گلیم را
برداشته زیر و زبر کرد و چند از معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری از آن تیره بختان
بهزاران خواری و نگونساری دستگیر قوی دستان معرکه اقبال شدند و فتحی که کارنامهٔ زمان و دولت است
بمحض حسن اقبال بظهور پیوست درین روز فتح فعلی آنچه از ملازمان عتبه اقبال و اعیان عقیدت
گزین هم عنانی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند از سیصد کس زیاده نبود مثل منعم خان
خان خانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیفخان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری
و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخر الدین و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان
و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیج خان و رحمن قلی خان قوش بیگی
و خرم خان و قتلق قدم خان و خواجه عبدالله خان و حاجی محمد سیستانی و عادل پسر شاه محمد
قندهاری و مطلب خان و جغتی خان و راجه تودرمل و رای هرداس و خالک رود و زیر جمیل و مراد
بیگ با وجود آنکه لشکر منصور در غایت تنگی چنان راه در چنین وقت قطع کرده و بر سر مبارزت
آمد و لشکر غنیم آنچه روبرو با مستعد و با سعداد تمام آمده بودند هزار سوار زیاده بود بسیر دی
تایید ایزدی فیروزمندی روی داد و جایی که اقبال بکار خود در آید کثرت عدد را درجه اعتبار نماند
و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاکسار راجه را که در برابر توانند در آمد القصه
بعد از انهدام آن منکوب الهی و استقلال لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت شب در آن

منزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جانسپار را بسرکردگی قاسم خان نیشابوری بتعاقب آن عدو
گمراه فرستادند و چون در آن شب باران عظیم بارید چنانکه تا عزم این خدمت شده بودند نتوانستند که
بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده کسان بمردم
پیش فرستادند هر نوع که باشد دست جلادت از آستین جرأت کشیده بمحاربه پیش آیند
جانسپاران کام سرعت زده روی همت براه اطاعت آوردند و صباح روز استاد و بیست
و ششم مرداد موافق دوشنبه بیست و سوم ذی حجه رایات همایون در مبادی پهر سوم بالی برسید حکیم
عین الملک که براه الی معرفتی داشت او را بشرف ملازمت آورد و او مشمول شده بمبارزان حقیقتمند
ملحق شد و درین روز که ظهور عیار کاردانی و مردانگی و حقیقتمندی مردم بود تیموربیگ شتردلی نمود و خدیو
جهان او را اسب خاصه مرحمت فرموده بخبر آوردن پیش تعیین کردند آن بیچهره راهت بودی نکرد
و بیماری دروغ را عذر نامسموع خویش گردانید پاسی از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شد و چون
هوا گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند و خوش خبر خان را تعیین نمودند که بزودی از رفته
از مردم پیش خبر آورده همانجا بدولت تشریف ارزانی داشتند که خوشخبر خان را تعیین نمودند که برود
رفته از مردم پیش خبر آورد همانجا بدولت الی مژده نصرتمندی اولیای دولت رسانید و خلاصه سخن
آنکه زمینداران آن ناحیت از روی دولتخواهی ضمیمه لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بستند
و دلاوران افواج قاهره سورنگامی انداز ند و نزدیک گریوه که جا بجا نیزاران میبود بر اردوی عبدالله خان
میریزند و آن سیه روی بی حمیت سراسیمه شد زنان خود را در صحرا بافت و پسر خود را همراه گرفته
از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوص صاحبها و فیلان او را گرد آورده در آن منزل
توقف نمودند و میر معز الملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تا پنج کروه دیگر ایشان بسرو تعاقب
تعاقب نمود و این مؤیدان اقبال جست و چابک شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او را
ساختند و میر معز الملک و چندی زخمی شده سرخ روئی گشتند و آن بی سعادت خایب و خاسر
نیم جانی از آن مهلکه فرد آگاهی بیرون برد و چون هنوز نفسی چند از آن تیره بخت باقی بود برو سیاه
روزگار پناه خود را بسرحد گجرات انداخت و چون حکم گیتی مطاع نبود که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال
گردد لاجرم عسکر منصور بفتح و اقبال در آن نظرگاه توقف نمود چون این بشارت بمسامع علیه
رسید بمعنای اقبال بهمرکابی نصرت متوجه پیش شده بآن سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکر الهی
بجای آوردند و امرای اخلاص اندیش لب طوس حضور سربلندی یافتند و غنایم فراوان از حرم

وفیل

و فیل و اسب و دیگر نقود و اجناس و نفایس اسباب و اشیا بدست اولیای دولت قاهره افتاده
بود بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت از آن جمله فیل آب روب و کج کهن و سمن بود که هر کدام منشأ
کمال توجه عالی شد والحق هر یکی کارنامه آفرینش بود حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده
از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب هند و بلند آوازه کردند و آن مسافت را
سه منزل کرده بتاریخ روز ماراسفند بیست و نهم مرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد
و هفتاد و دو قمری منازل دلگشای قلعه مندو را بیامن نزول عالی مورد ورود بسعادت ساختند
و از آنجا فتح نامها بممالک محروسه خصوصا بدارالخلافه آگره که خواجه جهان و مظفر خان آنجا بانتظام
کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب یکماه در آن مصر ساعت دستگاه
بوده انتظام آن ممالک برطبق مهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلا را بقدر تردد و خدمت
پایه قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از آنجمله مقیم خان که درین یورش اقبال ترددهای بلند
کرده بود بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشیده و چون طنطنه انتصاب رایات
در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را باز کرد تمامی سران و سرداران
الکه روی جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران زمین
بوس والا درک سعادت خود را افسر دولت دادند و در آن مقر جلال معروض بارگاه معلی شد که
عبدالله خان منهزم شده پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه
معلی فرستد باز آن هلاک نیز آواره سازد لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهانمطاع فرستادند
چنگیز خان منشور عالی را تا قریب جا بجا نیز استقبال نموده مراسم جابلوسی بجا آورده بسبب
لابه با عرضه داشت تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه
من بنده پادشاهم و از فرمان پذیری گزیر ندارم از آنجا که حضرت خطاپوش عطا باشند
اگر درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستم از بنده نوازی دور
نیست و اگر این التماس پایه قبول نیابد آن زمان ناگزیر آن بیسعادت را ازین ولایت بدر خواهم
کرد بعد از یک روز که رایات اقبال سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده بدارالخلافه
آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک بازگشت و چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نمود و از جمله
سوانح آنکه خانقلی نام که یکی از معتمدان شجاع و عبدالله خان که او را در سرکار هندیه گذاشته بود
معروض شد که هنوز در آنجا در ورطه امید و بیم مانده است اگر بنوید جانبخشی سربلندی یافته

در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت دست لاجرم فرمان استمالت از کمین افضال
صادر شد و او منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستانبوس
شد و سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه مقرب خان که یکی از امرای دکن بود از راه ولایت
برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بفرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و بانظار
عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار رهندیه بجاگیر او مقرر و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه
والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام با متداد سنین و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست داشتند
از کمال اطاعت و اخلاص عرضه و تحفه مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرایف پیشکش را نثار
موکب عالی ساخت و بوسیله مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد
میران آنست که صبیه رضیه خود را در سلک پرستاران حرم سرای قدس درآورده بسعادت این نسبت
ظل عنایت آنحضرت را مامن حوادث ابدی سازد از آنجا که کامبخشی شیوه حضرت شاهنشاهیست ملتمس او را
درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا که از معتمدان بارگاه قرب
بود همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و شرایف انعام روانه آن
حدود کردند اعتماد خان چون قریب بقلعه آسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران تبارک ادب
شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را با اعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این
عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلی خود داشته صبیه عفیفه خود را با آیین و آرایش شایسته
روانه سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فرمانبری و لوازم خدمتگاری
بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب والا از مندو نهضت فرموده بیک منزل نزول قدس نموده
بزمین بوس عتبه علیه سربلندی یافت و آن صبیه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید و شرح اطاعت
و عبودیت میران معروض داشت و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله
سوانح آنکه از آنجا که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی مفطور بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان
خزانچی و بابنده محمد نبیره و خدابردی [?] را منشور عاطفت بجرود [?] و نکو پرستاد که باز بهادر حاکم مالوه
را که در آن نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت مستمال ساخته بدرگاه معلی آوردند چون فرستادها
نوید بخشش نوازش پادشاهی شنیدند و باز بهادر را این معنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود
و کمر سعادت چست کرد که متوجه آستانبوس گردد درین اثنا خواجه سرای بی عقل او از دارالخلافه آگره آمده
و بعضی سخنان دور از کار که بشعار هرزه گویان بندولت گفته او را از شاهراه دولت باز داشت

و چون

و چون سواد سینه کلیمی هنوز از طالع رو برنداشته بودند بی اختیار شدند بمقدار چند نامسموع
از احراز سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی از بوقت دیگر بازگذاشت
روا را و این اقبال را با عرضه داشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت و این فرستاده
در دارالخلافه بشرف آستانبوس استسعاد یافت القصه قریب یکماه قلعه مندو در ظلال رایات
عالی مهبط انوار جاه و دانی گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از عمده ضوابط و روابط
این ممالک مطمئن شد و بیامن اقبال بدپیوند مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت
مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد اعنی اواسط شهریور ماه الهی اواخر محرم بدولت و اقبال
بجانب دارالخلافه آگره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبه نعلچه مخیم موکب عالی شد قرا بهادر
خان را دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور و بحکومت مندو مقرر ساختند و فرمان اقبال
مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هر کس درین ایلغار از همراهی موکب اقدس
محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره خدمت پسندیده نشسته مجازات و مکافات او
همانست که در مندو همراه قرا بهادر خان بوده بخدمت آنحدود قیام نماید و چند گاه از بساط
حضور محروم ماند و روز دیگر بتقریب این مهم در آن منزل توقف افتاد و روز سیوم
در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دارالخلافه بلند آوازه ساختند
و همان سیلاب همرکاب موکب عالی شد و در اثنای آن بندگان حضرت شاهنشاهی گهی بر فیلان مست
سوار می شدند و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری میداشتند
روزی بر فیل کهاندی رای که بدمستی و زبردستی و خودسری و بدخویی سهیم و عدیل نداشت سوار شده
عزیمت منزل پیش فرمودند آن فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی
و کودن فرازی او پای ثبات برجای نمی ماند از روی اختراع عالی کجک را که بر سر زده نوک آنرا
در سر جز و بر دند و دسته آن بر پشت فیل استحکام داوند و کجک دیگر در دست تاییدیافته
خود داشتند در وقت سرکشی بر سر او میزدند و بدین دو لعبیه قدرت او را از حملهای بدمستی باز
داشته روی براه می آوردند و باین فر و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند
و حاضران صفوف عزت که ناظران بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و بعضی را
محض تایید الهی که آن فیل مامور بر تقدیر او دست داشته زبان اخلاص بدعای دولت ابدقرین
گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلاب ریز عرصه احسن مخیم عساکر

فتح شد و از آنجا چهار منزل کرده بساربهور نزول اجلال فرمودند و یکهفته در آن بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت بوده از آنجا ساحت قصبه کهیره را مورد موکب گیتی نورد ساختند و در دو منزلی آن کوهستان غریب و بیشه انبوه پیش آمد و در روز آن خدیو جهان شکار را در آن بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود در آمد و از آنجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبه سیری نهضت موکب عالی فرمودند و در آن منزل شوق قراولان شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم و در آن گله فیل میگردد حضرت شاهنشاهی بشوق شکار در هنگامی که خرد خاوران بخیطه ابیض صبح در بیضه منصه این صید شدند تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند از آنجمله یک فیل کلان خوش سنجی بدید آمد شیران عرصه شجاعت تمامی آن بیشه احاطه کردند و بدستور مقرر و آیین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی رفت باره راه رانده آمد و سواران کودوب شاه فخر الدین رسیده او را از اسب انداخت و متوجه آب شد و میر را افتاده گذشت درین اثنا بهادران نیز در رسیدند میر از غایت اضطراب سر رشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت بخاموشی نمود و مدتی این ادای میر موجب انبساط طبایع بود آخر روز که گله فیل از میان بدر رفت همگی توجه مقدس بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را بکمند در آوردند و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار ننموده بر آن فیل سرکش تازه شکار سوار شدند محرر این کارنامه قدرت ابو الفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنید که میفرمودند آن فیل صحرایی نبود از حکام آن ممالک سرکشیده بر آمده بود حضرت شاهنشاهی نام آن را کهری سنگ نهادند روز دیگر هم آنجا اقامت نموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند ناگاه پنج ماده فیل نمودار شدند و متوجه صید و قید آن شدند و توجه عالی سر ماده فیل را از آن میان بردن معهود بسته مسرت برای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه سیری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم رو و لوازم شکار بودویده و ربی بجای آورده در بند کردن آن گله فیل بایستند و در پی آن گرفته اند بکمال اهتمام نمایند آخر روز بود که یکی از زمینداران آن صحرا که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس آمده از آن گله فیل نشان داد و این کس راجه جکمن و بنده بود بجهت آنکه اردوی جهان بنیاد گذر بر ولایت او نیفتند آن گله از آنجا رانده بودند و نیز مقرر ساخته که اگر حسب تقدیر گذر موکب عالی در آن نزدیکی واقع نا گزیر رفته خبر کنند که جکمن از اردوی معلی و نواحی قراولان بتقریب شکار گذاشته است چون این خبر بهجت

بخشش

بخشش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت محدود آوردند تا آنکه گوه پیکران بنظر اقدس در آمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بودند در آن سحاب بهجوم برق کردار از اطراف در آمده راندن گرفتند و آن فیل را از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و دو ماده فیلان از گله جدا شده قصد ولاوران اقبال بند میکردند و درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر سعید بخشی را از اسب انداخت و زبردستان زیر کرده بر وی نشسته مالش داد و نظاره کنان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند آن ماده فیل او را بدهن و خرطوم گرفته دوید چون سواران نزدیکتر شدند او را انداخته تیز تیز شدند انداختن همان بود و برخاستن و دویدن همان این معنی باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت انداخته شود تعجب را گنجایش نمیماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود و حکم مقدس بنفاذ پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه شریفه آورده با آن جنگ اندازند و او را از سرکشی فرود آورند بهیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آوارهٔ جنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی در میان آمده بهیرون چیره دستی بسیار کرده بود و روی خود گردانید و بقصد تدبیر آن فیل صحرایی را از و باز داشتند درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب و طرحی لایق رسید که با سهل وجوه شکار فیل توان کرد و آن چنین بود هر گاه گله فیل نمایان شود سواران نیز دست از دور کم کنند چنانچه فیلان را بر آن مردم نظر نیفتد تا وار فیل حی آگاه نبوده باشند که جمعی از عقب آمده اند و فیل گرفته را فیلبانان ایشان بطوری که نمایان نشوند سوار شده بحلقه که میخواستند باشند بوده آن فیلان را در قید در آورند آهسته آهسته می رانده باشند تا از تقلیدی که طبیعت جانداران سر رشته اند هر آینه آن گله فیل آن دو فیل را دیده راهی میشود و بسعی خویش در آنجا آمده پای بند میگردد چون تدبیری شایسته که تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته بود محفوظ باطن اقدس شده باعث انشراح عظیم گشت و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت آمده از اطراف و جوانب در آیند و آن فیل صحرایی را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند امر فرمان پذیر گشته دامن خدمت زدند چون بقلعه سیری رسیدند گله را بدرون قلعه راندند چون تمامی گله با آن فیل بزرگ بقلعه در آمدن آن سرکش باز بنیاد بد مستی کردن گرفت آنحضرت بناد بب او فیل کهاندی را که عدیل او بود آورده و آن بد مست صحرایی را برو ساختند این دو کوه متحرک بصدمات جنگ در هم آویختند تا یکپاس العربده و ستیز سر گرم بودند و قریب بآن رسید که کهاندی آن مغرور فیل وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بمشاغل صواعق

کردار کهاندی را که غرور فیل وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بعمل صاعق کردار کهاندی را
از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی بصدمهٔ شکن دیوار سنگین حصار شکار شکسته راه صحرا پیش
گرفت آنحضرت یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند آن فیل را که
مانده شده است مقید گردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی بر بستن و فیل گاشتن و فیل
بانان قوی دست از هر جانب فیل صحرائی در آمدند و اشارت عالی بر آن یافت فیل رن
بهبردن را که از فیلان مست زبردست بود در قلعه فیلان خاصه اختصاص داشت.
برده سر راه بر آن فیل بگیرند تا این دو بیکدیگر یکجا شده درهم آویزند و چون فیل صحرائی جنگ
عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختی
بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای زنجیر قوی تر باستونهای دست و پای او حلقه ساخته
بستند و با آهستگی رام کردند و رفته رفته در حلقهٔ فیلان خاصه انتظام یافت و گج بنی نام
شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت
ارتسام بمستقر خلافت کرمتر فرمودند و بهر موکب بر سمت نزول کولیار اتفاق افتاد و تمامی عظما
و کبرای دار الخلافه طنطنهٔ قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابد پیوست شنیده مسرت
کنان بلوازم استقبال شتافتند و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند و با نظار
عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند روز رعنا و بیست و هشتم
مهر ماه الهی موافق سه شنبه سیوم ربیع الاول ظلال ورود بر دار الخلافه آگره گستردند و از مقدم اقدس
اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلایق را بشکر این نعمت عظمی ابتهاج روی نمود
و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم میمنت توأم حضرت شاهنشاهی
بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود و آنحضرت بر وساده عیش و خدمتگار حضور بدولت
و انتظام بخش عالم صورت و معنی پایه افزای دین و دولت بودند از عالم الطاف دادار جان بخش جهان
آفرین دو گوهر نایاب از یک منبع ظهور کرد و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود و چشم سپهر
جلا یافت و دو گوشواره اقبال اعلا گرفت و دو عقد ثمین درخشنده و دو عقد ثمین درخشنده
و دو بازوی قوت بپیوست و دو بار مقصود ظهور نمود و دو ابرو چمن اشارت در آمد و دو گوش
باز شد یعنی دو شاهزادهٔ قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توأمان سعادت ولادت یافتند
جهان جهان شکوفه دولت و دولت شکفت و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط

انکرانی

از کرانی تا بکران کشیده عالمیان را بصلای نشاط خواندند آواز کوس شادی در گنبد گردان پیچید
و نوای ارغنونی کامرانی در شش جهت افتاد نظم چنان گلبانگ نوشانوش برخاست
که صبر از صبر و نوش از نوش برخاست و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ عشرت را بسعادت انتقال بر
دو جهانی گرفته شکر گذاری تقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن و دیگری میرزا حسین تسمیه کردند
قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت بیت شد شاه دیگانه (?) را دو فرزند خلف
آمد دو گوهر ز درج مقصود بکف دوران پی تاریخ ولادت بنوشت بنمود دو ماه روی از اوج شرف
و این دو گوهر یکتای قدس بعد یکماه از ولادت بفسحت سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام غیب خرامیدند
و نقد حیات خود را نثار ربدر (?) والاقدر کردند و آنحضرت از رحلت آن دو باکوره قدسی قدری قرین
هجوم هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه در بنیان بارگاه کبریا را
در قضا مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معموره
نگر جبین انداختن و چون کار نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانه بدایع عظمی
و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را بشیب کامل و قدرت جامع
چنان خواسته است که در هر آنی مظهر کمال آسمانی گردانند و در هر مکانی خیال جمالی را مخرج ایجاد انشاد (?)
ممالک آرای سازد بنا برین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای آنحضرت بآراستن و پیراستن
موضع عالی گلکران توجه فرمود آن گل زمین را در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا
نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش دنیا ز دارد و از آن مقام تا دار الخلافه آگره یک فرسنگ
راه است و در مبتدای ولایت جهان بود که موکب عالی برسم سیر و شکار از صحرای بر آمده دل ضیغم اهل (?)
آنحضرت کرائی آن ناحیه دلکش میکشید و در آن سرزمین بتعبیه بساط شکار گسترده می شد و تعقید
وحش و طیر در آن مرغزار فیض بخش خاطر اشرف می پرداخت درین هنگام که رایات اقبال از سیر ممالک
هند مراجعت نموده بمستقر خلافت متمکن شد همت عالی اساس اقتضای آن نمود که در آن
فضای دولت فزا عمارات دلکش و باغ آیین جان پرور طرح اندازند بنا بر آن در ساعت مسعود و طالع
ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط از بند مهندسان سحر پرگار و طراحان جادو خیال منازل دلپسند
و عمارات خاطر نشین که قالب ارواح شوق توانند شد طرح انداختند در اندک فرصتی بنایان چابک
دست و معماران کارگزار بطوری که مرکوز نگارخانهٔ ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت
و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبهٔ علیه بمقدار حال و فراخور رتبه منازل و باغ آیین ترتیب داده

عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معموره جلوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند
شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی و بلده عیشی را شکرچین نام نهادند یعنی شهر آرام و آسودگی
و بیشتری در آن ایام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال میبردند و بسیر و شکار داد خوشدلی و کامیابی
میدادند و درین سال ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسب با کلمه تهنیت جلوس در رسید و تنسوقات آن دیار
برسم ارمغانی آورد سلطان محمود بکری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاد که منصب خانخانان
خانی کرخان خانی باشد از درگاه معلی باید چون امرای کلانتر از او بودند که از مرتبه شناسی و [illegible]
خود از روی این پایه را بخاطر رسانیدند کامروای این امنیت نگشت مبلغهای زر برسم پیشکش
آستان غفران پناه فرستاد که شاید بوسیله سفارش این دولت روزی گردد شاه ملتمس او را
قبول فرموده اشارت کرد که بدان رقم پذیرفته کاک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم بر مسند
مرتبه‌دانی و معدلت آرایی بودند ردای استحقاق بودند رواج سفارش که مثل منعم خان با این منصب والا
اختصاص داشت بنا بر آن استدعای شاه مغفرت [illegible] فرموده آمده را بآیین بزرگان رخصت فرمودند
التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح از اقبال
در مبادی احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گزارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالی تیره‌بخت خسران
عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیانرا در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق نعمت این دودمان معدلت
نداشته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد
میرزا محمد حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بعذری بی برادره
میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نکرده برخی دیگر را تتابید بلخ فرستادن گرفت و دفعه عبدالرحمن بیگ
پسر میر تولک قوچی را با جمعی فرستاد و دفعه سنگری بردی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت کابلیان را
گمان خود یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی
و باقی قاقشال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و بابا محمد آخوند
و حیدر ورزه و خلیفه عبدالله بود حقیقت معامله را بمیرزا محمد حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند
میرزا که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان بتنگ بود این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان
اهتمام نمود ولایت غزنین که میرزا سلیمان بقراییم ولد حسین کابلی داده بود آنرا تغییر داده بقاسم
بیگ پروانچی داد و بنگش و آنکه خود از مراد خواجه گشته [illegible] ملازمان خود نمود و جلال آباد و آنکه خود را
تا نیلاب که میرزا سلیمان رفتند و غازیخان در گوشل هند و کوه بمیرزا سلیمان که متوجه کابل بود

ملاقات

ملاقات نموده و شرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نمود متوجه کابل
شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه از
مردم کارکرده تجربه یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف
جلال آباد و پشاور روی عزیمت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید یکشنبه و چهار روز
در آن منزل مقام کرد که لشکر از ترد و سفر برآساید و چون معلوم او شد که میرزا بطرف جلال آباد
حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم بدکه رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب می‌آید
میرزا محمد حکیم برگشته بکوه ماوان شتافت و دختر میرزا سلیمان که در جلال آباد بمقتضای نقصان
عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شد و در حدود بسول آمده ملاقات
کرد و عذر تقصیرات خواست و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه این
حدود نیست و آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بغربت خانه رسید و از آنجا بعلی مسجد و از آنجا
به بیت‌ور در نواحی قبیله جبیب فرود آمد و در همین زمان ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا محمد حکیم
رسید که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود میرزا سر سواری او را دیده وداع کردند و خواجه حسن را
پیش میرزا سلیمان خود متوجه حدود نیلاب شد درین اثنا خاکی که با آن که بجهت آوردن حقیقت حال
مانده بود آمده خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته
خود متوجه این حدود است میرزا محمد حکیم باستعجال از آب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل
بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اورچی بدرگاه گیتی پناه حضرت
شاهنشاهی فرستاد و سرگذشت کابل و مستمندی خود را معروض داشته استمداد و توجه و همرهی
استعانت نمود و خود بر کنار سند ساکن توقف کرد و چون در آن ایام حکومت صوبه پنجاب برای
رزین و عهده اخلاص میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان
خود و معصوم جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید میر خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده
دلدهی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن
میرزا محمد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پشاور برگشت و از راه گربه متوجه جلال آباد شد
و در اثنای راه با افغانان شنواری جنگ روی نمود جمعی از بدخشیان [illegible] شتافت
منتشی شدند و بعضی اسباب اردو بازاری بتاراج رفت و هراول شنواری که کلانتر این قوم بود بعضم خانه
شتافت [illegible] در جلال آباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شدند و از روی استیلا قلعه را محاصره

کابل کرد متحصنان قلعهٔ کابل لوازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجای آورده در استحکام قلعه
اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که نگرچین از فروز روی حضرت شاهنشاهی قبله‌گاه هفت اقلیم بود
ایلچیان میرزا محمد حکیم رسیده بوسیلهٔ واقفان پایهٔ سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی
یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشهٔ نظر عنایت
خسروانه شامل میرزا محمد حکیم و چون خلاصهٔ اسباب تفرقهٔ میرزا از نابودن اتالیق خردمند خیراندیش
بود و حضرت شاهنشاهی که از فرط دانش انتظام بخش شهرستان مروت و مردمیست فکر اتالیق
فرموده قطب‌الدین خان را که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب والا اختصاص
بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم
رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا
قطب‌الدین محمد خان در کابل توقف نماید و امرا بجاگیرهای خود باز گردند و مناشیر مطالعه بنام میر محمد
خان و امرای کرام قلیچ محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب‌الدین محمد خان و مهدی قاسم خان و حسن و
سلطان و حاجی محمد بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان و کلان آن دیار عز اصدار
یافت که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت
او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقد وافی از خزانهٔ عامره
با دیگر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت و چون
مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت
میرزا شدند قطب‌الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلیخان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا زیب و زینت
دیگر یافت و از گذر اتک گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا اسپان تاخته
نزدیک دولت‌آباد پرشاور بمیرزا رسیدند و هر یک از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب
بمیرزا گذرانیدند و از انواع تفقدات پادشاهانه که بر وجنات احوال میرزا تافته بود مهمات میرزا
رونق و طراوت که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت
و استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آوردند و تا جلال‌آباد عنان مبادرت باز نکشیدند
و چون میرزا سلیمان قلعهٔ جلال‌آباد را بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود میر محمد خان اولاد ساقی
بربانی و عارف بیگ را بنصیحت فرستادند و او از بی‌دولتی گردن از طوق اطاعت و چون
آن خون گرفتهٔ جاهل بر جان خود نبخشید بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند

یلان

یلان قلعه‌گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجهٔ مردی و زور بازوی مردانگی این عقدهٔ مشکل
بآسانی بگشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و بقدم همت و علم نیت بر معارج قلعه‌کشائی طریقهٔ
عروج پیش گرفتند اگرچه بدبختان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق
قلعه‌داری نامرعی نگذاشته بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمربستگان قلعه‌گیر حمله می
آوردند خاک و خاکستر عنا بر سر صاعدان درجهٔ فتح می‌بیختند اما آن بردلان اغباری بر آیینهٔ
دل نمی‌نشست و احیاناً اگر عارج متاع فتح هیچ را زخمی ساخته پایان می‌انداختند آنچنان شوق قلعه‌گیری
نداشتند که از ملاحظهٔ حال آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه حدیث بر غیرت خود بیشتر
از اول نموده و پای همت بر سر او نهاده بالا می‌شدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یک
ساعت نجومی مفتوح شد و قنبر مذکور با سیصد جوانکه همراه او بودند هدف سهام سیاست
و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از آن اجل رسیدها بر رهگذر مقر سر دادند تا واقعهٔ احوال قنبر تمام
بلا رسیدگان بیدولت را یک یک چنانکه دیده‌اند بمیرزا سلیمان خاطرنشان کنند و سر قنبر را
با زنهای کنگرهٔ قلعهٔ کابل فرستادند و باقی قاتلان و مردم کابل استمالت‌ها روانه ساختند
بوصول لشکر اقبال خویش وقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی
نسبت بمیرزا و مژدهٔ فتح حصار جلال‌آباد بکابل رسید غلغلهٔ شادی بلند آوازه شد سر قنبر را زیب کنگرهٔ
قلعهٔ کابل ساختند و آوازهٔ فتح جلال‌آباد و صیت طنطنهٔ وصول سپاه ظفر آیین میرزا سلیمان را
اگرچه پای قرار از جای رفت اما تکذیب این خبر دلهای بهم خورده خود را تسلی میداد که این حرف صحبت
کابلیان است اصلی ندارد تا آنکه این دو خوشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان
نمودند میرزا سلیمان و خرم بیگم را از آن خبر سررشتهٔ صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست
پریشان و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین با مراجعت بصوب بدخشان کنکاش نموده
بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند روز دیگر میرزا سلیمان نقل و از کوچ زده از گرد حصار کابل برخاست
و بجانب قلعهٔ جلال‌آباد روانه شده بخواجه ریواج آمد و شهرت داد که بجنگ میرزا و چون شب در آمد
سراسیمه بحال غریب روی عزیمت ببدخشان آورد در هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد
و بسیاری از اسباب و بر مال بدخشیان را برد و بهزاران محنت که بحالی که بکس مبیناد خود را ببدخشان
رسانید عساکر نصرت اعتصام بجلدلک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا محمد حکیم
باتفاق امرای قرین بکابل درآمد و اهالی آن خطهٔ سعادت کامیاب دولت از حضور قلعه‌بندی‌ها

و محاصره خلاص گشته و غلغلهٔ شادی و طنطنهٔ آزادی بسپهر والا رسانیدند و عموم خلایق
و جمهور رعایا آیین بیعتی تازه کرده و بدعای دوام رکاب رایات اقبال که ظلال دولتش بر دور و نزدیک
سایه عدل گسترده است ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل و بیوت نزول نموده کامیاب
عیش شدند و بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بسمت غزنین که وطن مأنوس او بود رفت و کابل
آنرا همراه خود برد و در آن خطه که مولد و منشای او و تمام قبیلهٔ سعادت نژاد او بود بخوشی و خرمی بسر آورد
و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقدات کرد و از منزل و باغ و بقاع خیر که از آثار سعادت
و اسباب سعی جمیلست طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تهیه رای
وکالت میرزا را نکو و صلاح اندیشیده و در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان
معاودت نمودند و میگسته بیگم با نو هنر و خود میرزا محمد حکیم بجهة ادای شکر الطاف شاهنشاهی
و استسعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد و بعد رفتن قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه
سعادت پذیر شد و چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بودند او را عقل مصلحت بینی
می افزود و نه ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم میرسیدند در سنه که بیامن توجهات انتظام
بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت و خان بسر براهی مهام آنجا اشتغال داشت مخنثان
کابل مقتضای خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و محمد حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معامله
بهره وافر نداشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف
بود براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار بشدت میرسانید بنابرآن اوباش
بمیرزا و کابلیان نقش کارسازی بنشست و میرزا محمد حکیم نیز اگرچه اظهار تبعیت گونه میکرد اما بسیاری
از مهمات بزرگی بی استصواب خان کلان سرانجام میداد از آن قسم یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی
در کابل بسر میبرد و میرزا همشیرهٔ خود را که سابقاً والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بود
بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت وگو و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد
و خواجه چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات درخانهٔ میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت
و اموری که با و مناسب نبود میساخت و اکثر مردم درخانهٔ میرزا سخنانی که ملایم طبع خان کلان نبودی
گفتندی و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردم مزاج دان دقیقه سنج باریک شعور بود و در روزنامچهٔ
امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد از نامساعدی بخت برای اساس خود خلاف حکم شاهنشاهی
مصلحت دیده دولت دانست آنچنان روز بد پیش آمده و چون دانست که عاقبت ناخوشی
خواهد

کشید نظر بپیش بینی انداخته درستی اندیشه‌های آنکه کسی موقوف بدارد از کابل کوچ کرده در شاهراه
هندوستان بپیش گرفت و عرضه داشتی متضمن حالات دار و گیر درخانهٔ میرزا و وقایع هست و نیست کابل
بسر و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان راه
رفت بایستی که از روی مزاج دانی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه حسن و یار محمد آخوند و غیره و چندی
دیگر را مصحوب امرا بهندوستان میفرستادند تا حکم کار میرزا انفصال می‌رسید و هم خود بچنین حال
معاودت میکرد لیکن چون مشیت الهی بر امری میرود بیشتر از آن عقلای دور اندیش را بنادانی منسوب
میگردانند و آن مکنون عالم در جلوه گاه ظهور میشتابد و الحق پیش بینان ملک و نای را در امثال
این امور جز تماشایی بودن و بر فنون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن
قلیج خانست برهتاس باستمالت فتح خان مجملش آنکه در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هند و قلعه ایست
از بدایع صنایع آفریدگار رهتاس نام مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن
از پنج کروه زیاده است و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب
آنکه بالای قلعه با آن بلندی هر جا که دو گز بکاهند آب شیرین می برآید و از مبادی بنای آن قلعه هیچ فرمان دهی
از فرمانروایان برای استیلا نیافته مگر شیرخان که بتغییر در لباس زنان جمعی را درآورده متصرف شد
چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت و از آن باز بدست فتح خان بتنی که از سرداران بزرگ شیرخان
و سلیم خان بود افتاده و بپشت گرمی چنان قلعه با سلیمان حاکم بنگاله افغان بود لاف همت و منازعت
میزد و از دوربینی پیوسته بارسال عرایض خود را از دولتخواهان این دولت می شمرد درین ولا که آثار
بیسعادتی از احوال علیقلی خان زمان بدور و نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیج خان را بپیش فتح خان که
پیوسته ارسال عرایض بنیاد اظهار بندگی میکرد فرستادند که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را بر جادهٔ اطاعت
و خدمت راسخ گردانند و معروض سازد که چون رایات اقبال بجد و جهت سوار رسید او را از دولت ملازمت
نموده نقد عقیدت خود را بعیار حضور اشرف رساند هرگاه جوهر خود را خاطرنشان دور و نزدیک
نماید قلیج خان بسرعت هر چه تمامتر برهتاس رفت و او را بر جادهٔ مستقیم بندگی راسخ گردانید و فتح
خان پیشی برآورد خود را بملازمت آورد که برأی العین جلال مراحم خسروانی را دریابد در آن ایام که موکب مقدس
از شکار فیل از کهوره بود که شرح آن عنقریب گذارش یابد بمراجعت بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده
بزمین بوس معلی سرافراز شدند و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید و در اوایل این سال
عصمت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهرهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغائی حضرت

ایشان بودند والامان میرزا را از بطن مطهر مقدس ایشان بر کنف ظهور آمده بود بموجب رخصت شریفه
متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه حسن ترتیب
داده وداع فرمودند هرچند خاطر اقدس مفارقت آن قدسی سرشت نمی خواست اما اراده باطن گرامی
ایشان را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این امنیه شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل وغیره

خدیو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری می پردازند بینندگان
چنان خیال میکنند که مگر جز این کار اندیشه دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد آنحضرت پیوسته
بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسله ظاهر و باطن اند همیشه ظاهر را چون خردمندان
معنی قبله آراسته میدارد درینولا نقاب آرای خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی
موافق رجب رایات عالی را بجانب نرور و کوهپره را نهضت دادند بجاذبه سلطان شوق بجانب نرور
شتابان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود فیل سوار از دریای چنبل با مواکب عالی بسعادت و اقبال
عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت چون عرصه حوالی نرور جولانگاه موکب نصرت شد
قراولان نوید عشرت آوردند که در بیشه نرور چند گله فیل میگردد امر عالی شرف صدور یافت که
اردوی معلی در همان ساحت دلکشا مقام نماید و حضرت شاهنشاهی با بعضی از ملازمان رکاب عزت
بآن بیشه درآمده و دو روز در آن بیشه بسر و بن تکاپو نموده بگله فیل رسیدند و آنرا [illegible]
از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشی را در میان گرفته باردوی معلی آوردند و از بدایع
شکار نشاط قرین آنست که روزی در مفاوز حدود نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدس
بر رمه آهوی قریب هفت گاو اکبرشاهی بود افتاد که بعضی از چنبل را که نزدیک بماده آهو باشد فرو برده بود
و مابقی را در فرو بردن بود ازین صورت بدیع نظاره گاه تقدیر فرموده و آن مردی را از هم گذرانیدند
دور زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را بازیافت و دو روز در آن عرصه دلکشا منتظم امور
جهانبانی بوده لشکرخان میر بخشی را بولایت کدهه پنه اصفهان فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر
نفایس معه که بنیروی اقبال پادشاهی در جنگ درانی بدست افتاده بود آنچه لایق درگاه معلی باشد بیارد
و فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکرخان خدمت او بتقدیم رساند و خود بنشاط
سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه نرور و نشاط برای آیینی بستند آغاز سال دهم از
جلوس اقبال قرین یعنی سال دی از دور اول درین شکفته زمان خجسته زمین که هوای شوق

در مغز اقبال

267

در مغز اقبال بجنبد بودن نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد و مقدم نوروز جهان
افروز بخجستگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم ببالیدن درآمد و گلهای
صدبرگ انبساط شکفتن گرفت بیت گل بر دمن شد که پر از برگ برون آید باز
تا کند بال فشان همره بلبل پرواز ✱ غنچهای سحری نیم شکفت از سر شاخ
بهر دل بردن مرغان چمن چنگل باز ✱ از تماشای گره و سبزه و گل می پایند
که ره عشق بهر گام نشیب است و فراز ✱ بنده حوصله غنچه این باغ شوم
صد زبان در لب دار و آنکه بخوشی دمساز ✱ گو بپا مقدم شاهنشاهیست که انداخته اند
از پرند گل و دیبای سمن پای انداز ✱ بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه
از شب یکشنبه هشتم شعبان نهصد و هفتاد و دوم هلالی تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت
الشرف روی نمود و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند یعنی سال دی از دور اول فرخی و شکفتگی
شد و نوبهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بها دیگر افزود و آنحضرت در همان مرغزار دلکشا که نقشبندان
آن بدایع نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان
بیشه نورد هامون پیما رسیده مژده عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه ایست پس انبوه و از فیل
حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوش وقت شده بهمان آیین و دستور شتافته صید انداز
فرمودند و فیلان را شکار کرده بعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آنشب در آن بیشه
کام ستان شوق بودند و فردای آنروز باردوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان باز
نوید سرور آوردند که در هشت کروهی موکب عالی بیشه ایست که زیاده از دویست و پنجاه فیل [illegible]
در آن میگردند بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان تاب
گشت آخر روز بجرگاه آن کوه بیکران رسیدند بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت
آن فیلان را گرد کرده بسمت بیانه راندند و بعضی از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند
و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی حوضی بزرگ که این پنجاه فیل را آنجا اسیر
تواند گرد کرده از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم جویان دریا آشام از چشمه سار فیض که
تشنه تا فیل را [illegible] شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان را بلطائف رفق و مدارا رام گردانیدند
صید فرموده چندی را بطرف نرور و چندی را بجانب گوالیار و بسیاری را باردوی معلی روان ساختند
و تتمه ترتیب انتظام آن کار دو روز ظاهر حصار بیانه مخیم بارگاه اقبال بود و الحق از سوانح این مخیم

نشاط افزا که درین عرصهٔ دلگشای هندوستان نزدیک بآن نشان نمید هند انواع شگفتگی و فنون
تعجب بر ناظران این بزم مقدس روی داد چه تدبیر والاست وجه رای عالی که خدیو عالم آن مقدار وحشیان
کوه پیکر آسمان سیر را در قید در آورده و از آنجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی گرهره مقام داشت عنان تاب
گشتند و قریب بیست روز آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام امتزاج فصلین بود و اهوا
روی بحرارت بالخاصیه آب و هوای آن ولایت که مسیر فیل خیز را موافق امزجه و طبایع آدمیان نبود اکثر اهل
اردو قدری از تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آنحضرت نظر مرحمت بر عموم خلایق انداخته و کوس مراجعت
بلند آوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبهٔ اقبال بشکار بقیهٔ فیلان گذاشتند و بدولت و اقبال
شکار افگنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند و از آنجا بواسطهٔ مخالفت هوا
و کثرت قطره بقدر حرارتی بطاری مزاج اقدس شد و در اندک زمان انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سرشت
تافت و اعتلا باعتدال مبدل شد و بنبض اقبال استقامت گرایید و مزاج نشاط با انتظام پیوست و بعد از
پنج روز از حصول شفا موکب عالی متوجه دار الخلافه اگره شد و بسعادت سعادت پیرای با بینی که زین انجم افلاک
بود ظل ورود نور نزول بران مصر اجلال انداخت و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای بنای قلعهٔ رفعت اساس
دار الخلافه اگره است تأیید معمار اقبال بر ضمایر رقم سنجان هندسه ادراک و جدول شناسان افلاک مخفی نماند که
چون ایزد جهان آرا وجود مقدس شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین
و زمان می فرماید پیوسته ضمیر حق پژوه ذات در آن اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکامن قوت
بمظاهر فعل آمده رنگ آمیز دولت گردد و دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی
و آب دهی بکمال آن رسانده و اسباب معموری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال و اقوات و حراست انام
و ناموس و نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل فرماید
بنا بر آن در بنیاد دار الخلافه اگره که بمنزله مرکز هندوستانست بجهت مصالح ملکی و مالی باساس قلعهٔ عالی که در خور
آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشاره فرمودند و از مطالع بنفاذ پیوست که قلعهٔ پیشین که در
ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطهٔ توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال
انجامیده بود بر دارند و در آن محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده اساس نهند
و چون بنای دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال مؤبد پایدار باشد بنابر آن در عین
ثبات کار و اساس حصار را مختار بود و مهندسان علوی قیاس و معماران دانش اساس طرح این بنای عظیم
کشیده و کار حو از هفت طبقه زمین گذرانیده و بنیاد نهادند عرض دیواری سی گز بادشاهی مقرر شد

وارتفاع

وارتفاع شصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بمثابهٔ بخت آن فیروزی دولت بر چهار رکن
عالم گشاده شد و هر روز تخمیناً سه چهار هزار کس از بنایان چابک دست و مزدوران
قوی بازو و دیگر عمله و فعله بر دوام کار میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده
سرخ آتشین که هر یکی بتصحیف آیینهٔ گیتی نما و در نازکی گلگونهٔ رخسار اقبال تواند بود چنان
باهم وصل یافت که سر مویی فرق در آن راه نیافت و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال
ندیده قریب عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم
میر بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای
اقتضای آن فرموده که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش و راستی و درستی
و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد نامزد گردد و تا همواره بوسیله
او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج بامتثال عتبهٔ علیه استسعاد یافته از جهت
حالت و استعداد بوظایف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و بامن طبع
خواطر این طبقهٔ قناعت گزین که لشکر دعا یند بجمعیت گرایند و پول جمع در اطوار عادات و عبادات
خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی قیودی در راه
ایشان نیفتد اگرچه این گروه در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین طایفه خالی نباشد اما در بلاد
هندوستان از همه جا بیشتر بودند تا گزیر کسی که متصدی مهمات این طبقه باشد اول باید که بحضر
بود تا این منصب عالی را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل نبندد و در حق نظر
از داشتن خود را سخرهٔ خاص و عام گرداند نسبت و جهی سعادتی ازین راه معده و حرص خود را
خواهد که سیر کند دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد تا بسفارش
ستمگران و مغالطهٔ مردم و تا خمیدگی خود ترجیح فروج واقع شود و هر کدام در خور استعداد و اعتبار
یافته در مقام افزایش کار خود گردد و سیوم مبذر الطبیعت نباشد تا اوقات شریف را بمطالب
و کسالت گذراند و مهمات فقرا از بریده توقف افتد بلکه جد آوری باشد که روز از شب نشناخته
انجاح مهام مسکینان و محتاجان را گزیده ترین عبادات شناسد چون این اندیشهٔ حق اساس
پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای اینچنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد آهنگ
آراستگی داشته در تکاپوی اهلیت بیشتر از باشد شدند مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت
با منصوب او می شد از سخنان خواهان نادرست و حرف سرایان ظاهر بین از جای رفته

این کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانید و آن حضرت شریف را
برای او التماس نموده چندی بوزمان از حسن نیت و نیک ذاتی که در حق مردم بعضی از گمان نیک می‌فرمایند برای
مظفرخان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد کردند و او دکان خود را بتلبیس و تزویر آراست و خود را بزرگ
بدارالامن حسن ظن اقامت داشته نفسانی که رای بودند توجه فرمودند و در اندک فرصتی هجوم خوش آمدگویان
بعرض آلوده استیلای نادان کوته بین طالب علمی و نفوذ جسته آمد و علم ظاهر و بعلم باطن تبدیل یافت
او بیک واسطه پسر شیخ عبدالقدوس است که اهل را باو گمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس
شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته است عیار این مردم نیز کم‌وفنا آمده بود و از کارش برداشته شد
چنانچه در جای خود گذارش یابد بنهضت موکب فیروزی شاهنشاهی بدفع فتنه جویی خان زمان علیقلی
و دیگر سوانح اقبال که در آن یورش عالی روی نموده بر دریاکشان خمخانه هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد
کامجویان آنجهان را که کمند اکرام آدمی سعادتمند است فراهم آمدن امور دنیوی در روی موجب افزایش سعادت و موجب
آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایه هزار نیکی می‌سازد و برای زینت حال و چهره سبب آفرین اسباب
ترتیب می‌دهد و اگر پیشانی بخت کسی سیاه باشد و در فطرت بدگوهر و تیره درون هر آینه دنیاداری او سبب خسران
و نکال گردد و آن پیرو بر پیوسته ذخایر دنیا را سرمایه هزار وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین
آزار جهانیان سازد و هر روز دل تیره آن تیره‌تر شود و پای ضلالتش افسرده‌تر گردد و بر تقدیر نعمت داند
در خور حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذرانند و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم نخوت و طغیان
زنند و مصداق این حال احوال خان زمان علیقلی خان زمانست از آغاز در آمدن هندوستان در یک زمانی
این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می‌یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکتهای
شنیع گشتی و از تنگ ظرفی آثار بدمستی بظهور آوردی چنانچه از آن رقمزده کلک وقایع نگار شد و همواره حضرت شاهنشاهی
بفراخی حوصله گذرانیده از صفوت ذات رقم زلات ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی و آن تیره بخت حق
ناشناس قدر این مرحمت را ندانسته اسباب شورش و آشوب سرانجام دادی چون بمسامع اقبال
رسید که اسکندرخان اوزبک سر بی‌مغزی و طغیان را میخوار داز … اغماض فرموده در هنگامی که رایات
منصور بتقریب شکار فیل بسمت … نهضت والا میفرمود اشرف خان را مصحوب فرمان قضا
امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندرخان فرستادند که او را بتشریف الطاف شاهنشاهی
امیدوار ساخته باستان بوس والا سربلند سازد و از اندیشه تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت
گرداند اشرف خان بطریق ایلچی چون بلکهنو آورده که جایگیر اسکندرخان بود رسید اسکندرخان باستقبال منشور

مطالع عنایات نموده اشرف خان را برسم اکرام و رعایت … در مقام فرمانبرداری آمده از روی
ظاهر بوظایف بندگی و رعایت ملازمت پیش آمد و مدتی بدین حیله گذرانید و در باطن با نفاق
پیشه‌ها خیال مکر می‌پخت عاقبت کار با اشرف خان گفت که ابراهیم خان آتش فتنه را که سفید
ماست و قرب جوار دارد رفته او را می‌بینیم و باتفاق او تدبیر خانه … هم مشغول … غربت آزاده
بسر خود که جایگیر ابراهیم خان بود رسیدند و از آنجا پیش علیقلی خان شتافتند و مجموع این جماعت تیره
خیالات … از کار بینش کوتاهی … مخالفت مصمم ساخته و با علام عصیان خفی و اظهار
طغیان صریح عنایت نموده از جاده پدر و مسترم بیرون آمدند و با خود در میان آوردند که درین
ایام موکب معلی مسافت بعیدی کرده بشکار فیل توجه دارد و ما چون میشویم اسکندرخان
و ابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته در آن حدود خلل می‌انگیزند و علیقلی خان و بهادرخان
از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جایگیر داران سمت رفته بود بشرارت اشتعال
می‌دهند و باین تدبیر شاید کاری از پیش رود چون فکر ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان
برین شوراهای فاسد آورد اشرف خانرا در میان خود مابین محرمان پاس می‌داشتند و تا پیش قدم
روش ابراهیم خان و اسکندرخان بسمت لکهنو و علیقلی خان و بهادرخان بجانب کره و مانکپور
شتافتند چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق شوریده بختان بگوید امرای آن سرحد
مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی ام دارد و جمله
تواجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل و کدا علی بدخشی و جانعلی خان و یوسف طغائی
و دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و میان ایشان و اسکندرخان
و ابراهیم خان در نواحی قصبه نمکار آتش کارزار بر افروخت و محمد امین دیوانه بر تقول سپاهی پی در پی
جنگی را بر زمین ادبار انداخت و در عین تاختن باختن اسپش سکندری خورد و او
از پشت زین بر روی زمین مجروح افتاده … و دستگیر ساختند و شاهم خان
و شاه بداغ خان اگر از معاینه حال محمد امین قسمی دل ساداد و شده بودند اما جاذبه کار آن بود که
فدائیان قدم جلادت پیش نهند و کوشش مردانگی … بی اختیار پیش آمده نبردی مرد
افکن نمودند چنانکه دلاوران کار طلب از جا بیرون در جنگاه افتادند و چون تنگ خود امان
در عقد زیاده بودند اما امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نمکار گشته بدان
تحصن جستند و صورت ماجرا را معروض عتبه والا داشتند و علیقلی خان و بهادرخان

بصوب مانکوت یافته دست فتنه دران حدود بنهب و غارت دراز کردند و مجنون خان
قاقشال که مرد معرکه دیده و تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لایق حال ندیده بقلعهٔ مانکوت
متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت آصف خان بعد از اطلاع برین
قضیه گروهی از سپاهیان خود را بحراست ولایت کره گذاشته و بسیاری از مردم کارکرده همراه
گرفته در کره پیچید و در آنجا از اموال اشقیا که درین حدود اکثره بغنیمت یافته بود سپاهیان را
بخشش کرد و مجنون خان را نیز بنقد گرانمند مساعدت نمود و چون مجنون خان باعانت آصف خان
قوی دل گشت بیشتر او قات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد و تا با فوج علیقلی خان نبرد
مردانه میکردند و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال بوسیلهٔ قاصدان
چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و درین هنگام که موکب منصور از شکار نیل مراجعت
نموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بوده عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید
چون دفع فتنه و فساد مقهوران موجب آسایش عموم برایا و باعث آرایش کافهٔ خلایق است
بر آیینه عزیمت این کار شگرف و آنرا بعمل معروف داشتن بر ذمت والای فرمانروایان عالی شکوه
بموجب فرمودهٔ سلطان خرد که مایت والا القدر الهی است امر است از جمیع ذوی الیقین مقرر و
مشهور با این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده تر چون مضمون عرایض اخلاص بر طغیان این سیه
بختان برگشته روزگار بد روز بعرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که
کلید جهانگشای است چنان اقتضا فرمود که درخت خار دار بغی و عصیان را پیش از آنکه سر بهوا کشیده
و پای استحکام فرو برد بصدمهٔ تند باد سطوت و صرصر طیش از بیخ و بن باید برکند بنا برین حکم عالی بطبع یا خضار
و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت و بمقتضای آنکه تاخیر در امور این امتثال نکنی پیش از آنکه شاه
مقدس شاهنشاهی انتظام یابد منعم خان خانانرا با سپاهی از بهادران برسم منقلای تعیین نمودند
و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس سامان این مهمات سپاه
ظفر پناه داده تهیهٔ چشم نصرت پیوند نمود در اندک فرصتی لشکری آراسته شد که سبک سیر گام
اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایهٔ سنجق ظفر دولت پای
فراهم آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ
عرض آمدند و بنظر دوربین از آنجمله دو هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند و چون خاطر
اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دارالخلافه آگره بترسون خان تفویض فرموده روز پنجشنبه سیزدهم

خرداد

خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال رایات دولت در رکاب سعادت آورده از دریای
جون عبور فرمودند و چون موسم باران گرمای مفرط بود عساکر کیهان پوی شبها کوچ میکرد تا آنکه
مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانان که بطریق منقلای پیشا پیش
میرفت دران منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیا خان که از طالع نا خجسته
در زمرهٔ عاصیان در آمده بود درین هنگام چون دولت از آن بیدولت روی گردانید بوسیلهٔ
شفاعت خان خانان ببساط بوس سریر والا استسعاد یافت از آنجا که شیوهٔ جانبخشی
فطری آنحضرت جرائم جرایم او بگرداب عفو انداخته بر شمیمهای تفقد آمیز نوازش فرمودند
و از بارگاه تفصیل داده بپایهٔ اعتبار تعالی برسانیدند و از آنجا در عرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده
ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد درین وقت منهیان دولت خبر
آوردند که اسکندر سیه بخت با آنکه طنطنهٔ نهضت موکب والا در گوش او پیچیده بیجیان فهم
شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود هست از استماع این جرأت و جسارت قهرمان قهر
شاهنشاهی و سطوع سطوت ظل الهی بدین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را نفس
نفیس در کنار او نهند بنا برین اندیشه صوب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان و جمعی دیگر
از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته بودیم نیم شب بجولان شبدیز جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند
و یکشبانروز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت و روز آینده که سفیدهٔ صبح از افق شرقی
بر آمد غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد و حکم والا اشرف
ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین
بمنزلهٔ هراول بوده بیشتر میرفته باشند و اسکندر خان که از تهی مغزی در زدای در لکهنو پای ثبات
افشرده بود از خبر بادشاهی ست و با کم شده از طلوع کوکب والا خاک ادبار بر سر سعادت خود
بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی برسواد لکهنو ظل اقبال انداخته سر آرایش
گزیدند و چند سر از بهادران کار طلب را بتکامشی نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان
از دنبال آن فتنه پرور که از آن مدبران برگشته بخت می پیوستند شمشیر آبدار خاک در کاسهٔ
سرشان میکردند اسکندر خان نیم جانی بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی قلیخان و بهادر خان
رسانیده و بهادر را از مانده کی اسپان باعث برایستادن شد علیقلیخان و بهادر خان و مجنون خان
و آصف خان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شد پای ثبات خود را متزلزل یافتند

از محاصره مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجانپور رسانیدند و بنه و باد
خود بیش انداخته از گذر ترهن از دریای گنگ عبور کردند و آن روی آب بوزینه‌های بنیاد قلب پناه
بودند و موکب خورشید ان قدر در عرصه لکهنو قرار یافت که اردوی فیلان رسید و جیش موکب منصور
مقارن آن اتفاق افتاد رایات نصرت طراز با جونپور آهسته و بپیوسته طی مراحل مینمود آصفخان
و مجنون خان و دیگر امرا که با علیقلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند چون سنگ راه
از میان برخاست در شاهراه ارادت تبارک اخلاص شتافته در دو منزل جانپور بسجده درگاه
سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس در آوردند از آنجمله پیشکش آصفخان که مشتمل بر نفایس
آن ولایت بود با فیلان جست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعه توجه
شاهنشاهی شد تسخیر ولایت کدهه کرده و بر خزاین و دفاین جوراگر متصرف شده سپاهی گزین
ترتیب داده بود که توجه اشرف را نشاید بجهة عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه را زرخواه بنظر اقدس
در آرد و از آنجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت است استدعای او باید
قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت حال و عرصه آمال او بخوبترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور
بر سر چهارم بنود فزای عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت شب آسا شب راه گریز گرفته آصفخان لشکر خود را
ترتیب پنجهزار سوار در عرصه جون چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی حوصله ارباب کرم
گشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی و فردای آنروز که سی و دوم شهر
الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور
انداخت و منازل رفعت اساس درون ارک بورود اقدس دولتخانه‌های سعادت و اقبال
شد و توجه عالی بر اصلاح آن ممالک که از دست برد ظلم آن مفسدان باعتدال خواب آباد فرو شده پرتو انداخت
و چون علیقلی خان و دیگر اهل بغی و عصیان صدمات سطوت موکب والا را در نظر آورده از
آب گذشتند آصفخان را با بعضی از امرای نامدار و سپاه کارطلب چون مجنون خان و شاه
محمد قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند و بجهة احتیاط و حفظ سطوت سلطنت
قوربار شاهی باهتمام وزیر جمیل مقرر گشت که تا پیدا بخش عساکر منصوره باشند تا امر الوازم کورنش و آداب
تسلیم بتقدیم رسانیده سرگرم خدمت باشند علیقلی خان و امرای دیار فته نزدیک حاجی پور از روی
جونپور آب جایی قلب پیشه مستحکم شدند و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی که حاکم
بنگاله با ورسیده بود و فتح خان بتنی و حسن خان برادرش که ایالت رهتاس داشتند استظهار نمودند

واین

واین طبقه سیه روزگار در مقام استمداد شده بر گریوه عناد و طغیان ایستادند رای دولت
فزای مقتضی آن باشد که یکی از معتمدان بساط عزت را از سلیمان کررانی که بنگاله فرستاده
او را از معاضدت و مظاهرت علیقلیخان تخویف نماید لاجرم حاجی محمد سیستانی را بآن خدمت
روان کردند که بکار روانی سخن پردازی اتصاف داشت چون بنواحی رهتاس رسید جمعی از خود
سران افغان که با این طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علیقلی خان
روانه ساختند و چون حاجی محمد خان را با علیقلی خان سوابق روابط بود بمقتضای رابطه قدیم و بطمع
آنکه از موافقان باشد با شیوه عزت و حرمت پیش آمد چون آثار نومیدی از نفوس بیتابی آن
خوانند از آنجا که بدولتی دامنگیر او بود مقید طور گردانید و حاجی محمد خان سر رشته حقیقت و بندگی
از دست نداده بپیوسته بنصیحتهای سودمند بگوش هوش او زدی و انصاف آنکه توجه حاجی محمد
خان در میان آن بجهة تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظوره و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت
دخل عظیم داشت چنانکه عاقبت کار او را بو الدکا او همراه ساخته بعتبه والا روان ساخت
چنانچه بعضی از این نگاشته خامه عرض کرده و از سوانح فرستادن حسن خان خزانجی است
بولایت اودیسه که در اقصای سمت جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شده از آن هنگام که
هندوستان فتح شده بر قولوای هیچ یکی از سلاطین بر آن سواد شناخته همواره فرمانروایان
ولایت اودیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصا راجه که درین هنگام فرمانروای آنجا
بود و از آن مدت که فرقه افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند پیوسته نخلستان تمنای
اودیسه در ریاض همت خود نشاندند ولیکن درخت امیدشان بار نمیگشت چه در حواشی
آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست و تنگنهای پیچ و مربعهای سخت دشوار
چندانست که دست تصرف پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین بی‌سپر
عساکر شدن متعسر بلکه هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه براجه جنگهات
میبرد والی بنگاله را بر دستی نمینمود و ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور شد براجه جنگهات
پناه آورد و آن راجه باصیت او بسیه را بطریق مساعدت داد و هرچند سلیمان کررانی بآن شیله
جهد نمود دفع نتوانست کرد بلکه پیوسته از وی هراسمند بود درین هنگام که بلده جونپور مستقر
موکب والا گردید بضمیر صواب‌نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب فردا از روز
نامچه امروز استخراج مینماید چنان اقتضا نمود که یکی از طرزدانان پایه قرب را بپیش راجه اودیسه

فرستاد تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان
خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال او پیدا بود بدین خدمت اختصاص یافت و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی
و موسیقی عدیل خود نداشت با او رفیق ساختند و باین هر دو باتفاق عازم اودیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن
الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت استقبال فرستادها دریافت و مراسم تعظیم و تکریم واردان
دولت را بشهر برده و بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات لایقه اقدام نمود و کمر بندگی بمیان جان بسته
معروض داشت که سلیمان اگر حلقهٔ غلامی آن درگاه در گوش نکند و پایهٔ آداب عبودیت نگاه دارد
و اساس ارتباط و اسعاد بعلیقلیخان در میان نهاده من با جمعیت خود ابراهیم را که خصم قوی و از
او دست پیش کرده روی به بنگاله می آرم و کار بر داری بروزگار سلیمان می کنم که عبرت جمیع شوربختان
فتنه انگیز شود راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر آداب خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده
بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانهٔ درگاه معلی ساخت و در آن هنگام که
موکب والا از جونپور معاودت فرمود معمورهٔ کرجیت معدلت آرای بود حسن خان و مهاپاتر بهمراهی ایلچی
راجه کسند دیو که رای رمانند نام داشت بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح در هنگامی که
رایات اقبال در جونپور استقرار داشت گریختن خواجه عبدالمجید آصف خانست سبحان الله
مستان دنیا که خود صلاح بینی ندارند بسعی خود در مهالک خود میکوشند و آنرا تدبیر فهمیده مهلکی از
اعاظم بلیات آنست با وجود مستی و مدهوشی و قدر رفعت ناشناسی بر دولت خود چون [illegible]
و بناوک توهم از جای رفته جایی که هزار دشمن برای شان نتواند اندیشید بیک چشم زدن برای خود بهم
می رسانند چنانچه آصفخان از شتاب زدگی و سبکسری واقعه پیش آمد که رفعت خجالت آنرا تدبیر مرور
روزگار مفید نیامد و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن زلات رضا رقم زلت او را از غبار جرایم پاک
سازد نشان انفعال باقی نماند غرض از تمهید این مقدمه صوبت مشحون آنکه آصفخان که از درگاه
والای شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایهٔ عالی اختصاص یافته مجددا باتالیقی لشکر ظفر پیکر معمور و مسرور
شده بود از آنجا که خیانت گزینان را خوف دامنگیر می باشد و بحرف و حکایت فتنه اندوزان
تهی مغز از جای رفته و محافظهٔ رتبه خود ننموده بتوهمی واهی گریخته بجانب کره رفت و مجمل این قضیه
آنکه از آن هنگام که آصفخان ولایت گدهه مسخر ساخته بر خزاین جوراگده متصرف شد و از کوتهی
خرد و خست نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربی و ولی نعمت که بدولت او باقلیم عظیم رسیده
بود پوشیده و آنرا ذخیره بار خود ساخته بود و همیشه بخود توهم راه میداد و هر چند آن معامله نافهم

بمتقدیان

بمتقدیان اشتغال سلطنت رشوتها فرستاد اما از آنجا که معدهٔ طمع حریصان جز خاک پر نسازد
سیر نشد و مدهوش شده سخنان تباه معانی بر مرزا ایما میگفتند در سر لشکر شتابنده بنظر اعتبار
در آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسنه بزرگان بمعنی در حرکت آمده پیوسته
در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند و دوستان ناقص درک معامله نافهم و فتنه اندوزان
سخن میسازند و تو بیکی را نهار ساخته باصفهان بنیاد میرسانیدند تا در شب سیوم مهر ماه الهی
موافق یکشنبه بیستم صفر نهصد و هفتاد و سه بخیال فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادرش [illegible]
و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت گدهه که بناهای ست قوی جثه و اسباب گذاشته فرار نمود و یکبیر تا
بمقصد عنان باز نیافت صباح دولتخواهی که همراه او ناهمدرد بودند از صورت حال مطلع شده
معروض درگاه والا ساختند و عرض داشت این مردم در صحرای دلکشای جونپور وقتی که حضرت شاهنشاهی
بانشراح شکار کام ستان بودند بوسیلهٔ ملازمان رکاب دولت نزدیک عرض رسید حضرت باقتضای
رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را باتالیقی آن لشکر نامزد ساختند و شجاعتخان با جمعی
از بهادران کار طلب بتعاقب آصفخان تعیین فرمودند شجاعتخان بمانکپور رسیده بتفحص
احوال آصفخان شد آنجا خبر یافت که بقصبهٔ گدهه رسیده در صدد آنست که خود را بگدهه رساند شجاعتخان
بر کشتیها بر آمده از آنجا نیت آصفخان از آمدن شجاعت خان خبردار شد با لشکری که همراه داشت
بر داشت که بر لب آب سراه بر شجاعتخان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند
آصفخان راه مخالفت پیش گرفت در میان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامهٔ نبرد گرم شد و آن روز
تا شب جنگ با تیر و تفنگ بود و چون حجاب ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصفخان فرصت
هزیمت را غنیمت شمرده شبا شب راه گریز پیش گرفت و بامدادگاه که شجاعتخان خبر گریختن آصفخان
شنید بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز در پی او تاخت و بکروهی از عقب
ماند که آصفخان رسیده دانست که رسیدن باو در کمال تعسر است عنان مراجعت تافته متوجه
زمین بوس والا شد و در جونپور باستلام عتبهٔ قدسیه سربلندی یافت و از سوانح فرستادن
قلیج خانست بار دیگر بر هتاس سابقا سمت تحریر یافته بود که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت
استمالت فتح خان قلیج خان را فرستادند که او را بلوازم بندگی راسخ گرداند و مقرر ساختند که چون رایات
عالی بجونپور نزول اقبال فرماید متوجه ملازمت گردد و فیل بخت بلند را همراه آورده و در
والا که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیج خان را فرستادند که او را همراه

سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا از دارالخلافه نهضت دارد سلیمان قرچی
بقلعه رهتاس فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علیقلی خان تواند بدست آورد لشکر سلیمان
باستظهار علیقلیخان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا بلشکر سلیمان که
بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشته پا از دایره قلعه گیری باز کشید فتح خان که خبر دوربینی
و تزویر کاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گردآوری ذخیره و آذوقه اهتمام
ننموده کامروا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیج خان بملازمت آمده بود فرستاده
پیغام داد که من از ممر آذوقه و ذخیره دل بجمع ساخته ام اکنون تو هر روشی که میسر شود خود را بقلعه رسان که
وقت حسن خان را چون بظاهر دشوار بود خود را بحیله اندوزی انداخت بعرض واقفان بساط اقدس
رسانید که یکی از خاصان درگاه معلی را همراه سازند که از آنجا رفته باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای
قلعه بآستان عالی آورم بنابراین قلیج خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیج خان حاکم والا که کار ندیده
نقده برشتاب رهتاس بپیوست فتح خان گرچه از روی ظاهر ملایمتهای منافقانه بتقدیم آورده اما
بمقتضای شقاوتی که در سر داشت مواعید کاذبه بوقت میگذرانید قلیج خان حرف ناصواب از بشاشی
احوال او خوانده مراجعت نمود چون فتح آن قلعه و جمیع ولایت شرقی بوقت دیگر داشت در آن هنگام
توجه بر تسخیر آن بر نپرداخت و از سوانح این یورش آنکه چون مزاج مرید علیقلی خان حق ناشناس
در برودت لشکر فیروزی از نشست و خاک خذلان بر سر خود بیخت درین وقت که زمان پشیمانی
و شرمندگیست آن مدبر مخذول در بغی و عناد که سرمایه بی دولتیست بیشتر اهتمام نمود سکندر خان
و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته بولایت سرداری فرستاد که از آن طرف این شور بختان فتنه انداز
درمیان ولایت آمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون این خبر بسمع قدس رسید شاه بداغ خان
و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حاجی
و محمد امین دیوانه و بیگ نورین و سلیم خان و قنودی افغان بسرکردگی میر معز الملک تعیین فرمودند
بر تو حکم معلی بر آن نافذ که لشکر منصور سر راه بر ارباب عدوان گرفته نگذارد که گرد فتنه این شبه
کاران بر دامن الخد و دنشیند افواج قاهره همت بدفع اعادی گماشته تا برکنه خیر اباد عنان
مسارعت باز کشیدند و حضرت شاهنشاهی سودای فاسد علیقلی خان را چنین علاج فرمود
بخاطر مطمئن متوجه الهاباس شدند علیقلیخان که نوز فرستادن و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که قنوجی
در عساکر نصرت ماثر راه خواهد یافت از آن داعیه واهیه با امید گشت و بخیال صواب دست در

توزوبر

و تزویره ده اولادی بی سروقد نام غوری که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز
داشت پیش منعم خان فرستاده بود که آشنایی قدیم بود و بعد از آن دیگر مردم کاردان روان ساخته
دم مصالحت زد منعم خان خانان از ساده لوحی بکنگ کینه عملهای از استصواب معاندان
دست کشیده و سخنان مزور او را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضه داشت فرستاد و بفرط الحاح
التماس قبول این داعیه نمود حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال مروت و فتوت هر چند بعین الیقین
بد درونی و فتنه اندوزی علیقلیخان را میدیدند ملتمس خان خانان را بموقف قبول داشته خواجه غیاث الدین
علی قزوینی را فرستادند که مرقم ضمیر والا را خاطرنشان نماید و بر حقیقت اسرار صحبت آگاهی
یافته دقایق آنرا معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعم خان باین عاطفت کبری اختصاص
یافت بعلیقلیخان نوشت مناسب آنست که با یکدیگر بی قاصد و پیغام صحبت داشته
در تاسیس مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون در آن ایام
شهرت یافته بود که بعضی از بهادران اخلاص مند شاهنشاهی چون عماد و جمال خان بلوچ
قرار داده اند که پیش بوده کار آن مدبر را باتمام رسانند علیقلی خان در آمدن و دیدن
منعم خان ملاحظه عظیم داشت و میخواست که معامله مصالحت بمراسلت و مکاتبت
باتمام رسد منعم خان قبول این معنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد که در میان دریا با دو سه کس فراهم آمده
قرار صلح نمایند بنابران علیقلیخان این مژده را فوز عظیم دانسته اهل و عیال خود را در بهمان
محکمه گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر جوسا شد و بمقام بکسر که از آنطرف آب گنگ بود
روبروی اردوی خان خانان خیمه زد حسن خان تبتی و سلیمان منکلی و کالا پهار از امرای
افغان همراه او بودند و با رسال رسل و رسایل بتجدید لوازم یکجهتی از طرفین پهلو از احد
و بمقتضای قرارداد هر دو یکی از آنطرف علیقلی با سه کس خود یکی شهباز کل که از طبقه کردان
بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد میرآب و یک توره چی او که اسمعی
نام کرده بود سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیک و میرخان غلام سلطان محمد
قشقی که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علیقلی شد و از دو طرف دریا عسکر
فوج فوج و گروه گروه ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان جزیره آب بهم
رسیده علیقلیخان برخاست و گفت لیخ کیفیت سلام علیکم و چون تنها خود را بکشتی
منعم خان انداختند و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی بگریه سالوسانه

گذشت و باره در ذکر خدمت فرشتی کوزانه و لختی در عهود و ایمان زمانی صرف شد
بعد از آن قرار یافت که میرزا غیاث الدین بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را
عرضه داشت نماید آنحضرت خواجه جهان را که مدار مهمات سلطنت برای رزین او بود
نیز فرستند تا خاطر علیقلیخان بالکلیه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم جان استحکام
دهد و باین قرار داد از یکدیگر جدا شده هر کدام باردوی خود آمدند و این واقعه در اوایل دی ماه
الهی بظهور پیوست میرزا غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را
بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید حضرت شاهنشاهی بموجب التماس
منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علیقلی روز دیگر منعم خان بجمع مخصوص
از آب گذشته بخیمه علیقلی خان رفت شاهم خان جلایر و میر منشی و حیدر محمد خان آخته
بیگی و کوچک علیقلی خان و تیمور یکه و جمعی همراه بودند علیقلی خان جشن بزرگانه داشت
و مراسم مهمانی بجای آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمده و بعد از آن
خواجه جهان آمد منعم خان خواست که باتفاق خواجه جهان باز بمنزل علیقلی خان رود خواجه
جهان تغافل نمود و صریح گفت که علیقلی جوان لاابالی است رفتن خود را بمنزل
او مصلحت نمیدانم اگر بسیار تجدید کردی برای یکدیگر یا بهم برویم منعم خان ابراهیم خان اوزبک را
بگروی از علیقلی خان طلبیده آورد روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علیقلی
صحبت داشتند روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند و مجنون خان قاقشال
و بابا خان قاقشال و میرزا یک نیز درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان و علیقلی
آشتی دادند هر چند سخن در رفتن علیقلی دراز کشیدند فایده نکرد و از حیله و تلبیس در سر
داشت با آستانبوس قرار نتوانست داد گفت از من با سپاهی چنین بظهور آمده
یکبارگی باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد درین مرتبه والده خود و ابراهیم خان را که ریش سفید
ماست میفرستم و بعد از تقدیم خدمات لایق باستلام عتبه علیا مشرف خواهم شد
بعد از گفت و گوی بسیار همین معنی قرار یافت روز دیگر علیقلی والده خود و ابراهیم
خان را با فیلهای نامی خود مثل بال سندر و اصیله که از فیلان فیل زبردست مشهور بودند
بار دیگر فیلان پیشکش همراه میرزا دی و نظام آقا فرستاد و حاجی خان سیستانی را که
بیقید طور بود نیز فرستاد خان خانان و خواجه جهان بعلاج ناهره را ترکی آب در مقابله

گذاشته

گذاشته والده علیقلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلی نهادند و ببارگاه
مقدس رسیده خان خانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته و سر و پا برهنه ساخته
در بساط حضور آورد و بوسیله شفاعت او بر جرایم گوناگون این شوربختان قلم عفو کشیده
آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگرچه ظاهر در آنست که این واژگون طالعان بعهد خود
وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جایگیرهای ایشان
بدستور پیش مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی درین حدود بسیر و شکار
مسرت پیرای خاطر باشد علیقلی از آب گنگ باین طرف عبور نکند و چون دار الخلافه آگره
مستقر رایات اقبال شود وکلای اینها آمده اسناد جایگیری خود را درست نمایند
و بموجب آن مناشیر اقبال جایگیر خود را متصرف شوند خان خانان از ظهور عنایات
پادشاهانه تارک مفاخرت باوج عزت رسانید و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن
ابراهیم خان فرود آوردند و مژده عفو گناهان را بوالده علیقلی که در حرمسرای شاهنشاهی
روی بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر نوید بخشایش بود رسانیدند و چون معامله نارجوع دلان
بیدولت بر تلبیس بود چنانچه بر آگاه دلان معامله رس پوشیده نیست از جهان آرا احوالست
که حقیقت بد دردی این طایفه کافر نعمت بر ساده لوحان زمان خاطرنشان و بعد از چند
روز که اینها بسعادت زمین بوس عز امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار
بنار یافتگان درگاه معلی رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادر خان و اسکندر خان
باغوا و صلاح دید علیقلیخان گرد خلاف و عناد بر کار زهر داده بکنج [illegible] بود در مقام بغی و عصیان
ایستاده دست بفتنه و فساد بر گشادند ناگاه درین اثنا آیین شایسته فوجی بزرگ
از مواکب عالی رسید و از استماع شکوه این فوج دست و پا گم کرده خود را مرد این میدان نیافتند
و بی اختیار شده در مکر و تزویر زدند از روی ظاهر بمیر معز الملک پیغام دادند که چه ضرورت
دارد که در مقابله و محاربه مصروف خیال محال جنگ داشته باشیم [illegible] آستان که واسطه
سعادت ذلات و جرایم ما گردید و فیلان نامی که باقبال پادشاهی بدست آمده مطیع اقدس ما
بدان رغبت داد روانه درگاه معلی میسازیم و چون بظهور رسید که از دریای مکرمت زلال
بزلال عفو پاک شده است ما هم بدرگاه جهانپناه رفته سجدات عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید
معز الملک و سایر [illegible] چون رنگ آمیزی و تزویر این گروه بعاقبت نا محمود رسید انگاشته

داغ رد بر نیت بی‌خواهش آن مدبر نهاده جواب نوشتند که رقایم لئام و جرایم شمار
از آن قبیل نیست که بخیر طوفان خونی شمشیر آبدار از جریده روزگار محو توان ساخت
بهادر خان باز بمیر معز الملک پیغام داده درخواست کرد که اگر بکوشش نمایند یکدیگر را
دیده سخن چند مناسب وقت بمیان آید فهم گفته شود و میر معز الملک قبول این اراده نموده
با معدودی روی بسو آمده رفت و بهادر خان از آنجانب با چندی پیش آمده میرزا در نیت
و مقدمات الفت جانبین در میان آمد چون آثار حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت
صلح قرار نگرفت بحرف و حکایات روزگار میگذرانید چون سرگذشت حال بمسامع جلال
رسید حکم والا بشرف نفاذ پیوست که لشکرخان و راجه تودرمل با مردم جنود در لشکر منصور
رفته اگر صلاح حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس
آن جماعه باشند از فضل رحمت بی قیاس نا امید نسازند و این دو نیکخواه سپاه نصرت قرین
پیوسته تا آن سعید دولتان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما
میرود اگر از لوامع صدق خیالی دارد و بعزم درست و خاطری مطمئن متوجه آستانبوسی گردند
و اگر نه وقت درگذراندن و دست حیله زدن کار مروانیست و چون دادن بازبان موافقت
نداشت و سعادت رهنمونشان نشد دولت یاوری نکرد از مدبری خود در نواحی خیر
آباد با صف آرائی سپاهی جراحت را در دلیری افزایند و عساکر دولت را جوی حقیقت
الحاح علیقلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم نبود و لشکر پیش دو جنبازرت
مباهلت نموده بود راجه و لشکرخان قرار جنگ داده بترتیب صفوف و تسویه افواج
همت گماشتند قول بمیر معز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان
دولتخواهان فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیاخان و حسن
اخته و شیر سلطان و راجه تمنسین و کرمعلی و لداستا دیوسف و برخی از جانسپاران دیگر
ترتیب یافته جوانغار بمیانی باقی خان و شاه بداغ و مطلب خان و فتوخان و ناصر قلی
اوزبک و چندی از دلیران نظام پذیرفت و در چنداول تولک خان و شاه غازی
و صفدر خان اوزبک و قلماق بهادر و طایفه از مردان کارزار رونق گرفت و التماس خان علم
و هند و مغل و رای سال درباری و رای تیرداس و داود خان فوجدار و طبقه دیگر از عساکر را
استحکام یافت از آنجانب با عبان سر فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادر خان

و فوجی بسرداری محمد یار برادرزاده سکندر در هراول آموز ساخته آماده جنگ شدند
و در میان هر دو هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کرده جسته
بود که مردم التمش داد دلاوری داده هراول را برداشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود
بشمشیر برق طغیان بر خاک هلاکت گرفتار و بسیاری از مخالفان پایمال فنا گشتند و سکندر
که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده عربده بود او را باد بر روی دولت خود بیخته نسبت
بر عساکر منصوره داد و بهزیمت آورد و افواج قاهره که اسباب نصرت و اقبال از
دنبال هزیمتیان درآمده هر کس از آن تیره روزگاران بخت برگشته میرسیدند خونش
بخاک میریختند تا بر لب سیاهی رسیدند سکندر از بیم جان خود دلو بسینه آب زده
از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه کارآمدنی او در آن ظلمت آباد فرو شدند و افواج
قاهره که سکندر را هزیمت دادند بقصد غارت و تاراج لشکر او باز پراکنده شدند
بهادر خان که با جمعی دیگر در کمین مخالف بود در پی زد و کیر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسید
و جنگ در پیوست شاه بداغ خان از اسب جدا شد و بقید مخالف درآمد و عبد المطلب
پسرش توفیق نیکو خدمتی نیافت ناصر قلی و جمعی از کارنعمتان تباه خود خاک بی حقیقتی بر فرق
روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند بهادر این فوج را برداشته متوجه قول شده و قولی بی جنگ
سررشته نبرد از دست داده عار فرار اختیار نمود محمد باقی خان بهانه حفظ اسباب
و القای اموال خود را بکنار کشید و بعضی اندوی نفاق و جرایم بگی جنگ نکرده پشت بمعرکه
دادند و از شومی آنها لشکر فتح کرده را شکست افتاد راجه تودرمل و قیاخان و اعتماد خان
و مردم التمش جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر بهم خورده بود کاری بسر انجام نشده
غرور را این نتیجه است این نامعامله فهمان نمی‌بینند که خدیو زمان با عالم بعیشی چگونه
مدارا میفرمایند هر کرا دار چنین باشد آنچه بینند از خود بینند و روز دیگر سپاه پراکنده
فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شد و سران آن لشکر بعرصه آشتی محتوی بر حقایق سرگذشت
باستان معلی روانه ساختند الحضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت حال
مطلع شدند از آنجا که بعد از جرایم ایشان گذشته بود جریمه عظیمه چنین را نادیده انگاشته
امرا را طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناشزای ایشان ظهور یافته بود
در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند و بلکه بهتان اخلاص مندیها بعد ظهور

چنین جای بعنایات خاص مخصوص شدند و از سوانح آنست که درین هنگام که رایات جلال
در جونپور انتظام بخش جهانیان بود سید محمد دیوانه در حدود سامانه سر بشغب خود برداشته
و در مقام تاخت و تاراج شده و بسزای کردار خود یافت این مدبر بی سعادت از خدمتگار
خواجه معظم بود و بعد از آن به بیرامخان پیوست و بیرامخان بواسطه حسن سیرت این بی خرد را که
اندر مرء ادانی بود بتقریب خود امتیاز داد و در زمان اقبال او اعتبار و در ایام ادبار سالک
مسلک بیحقیقتی گشت چنانچه مجملی از آن در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس پادشاهی
مصدر انوار عدالت هر چند آن بیحقیقتی دولتخواهی آنحضرت بود اما چون این بخیه دنبه در آدمی
نکوهیده ترین صفاتست بپسند طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در قصبه
سامانه بسر میبرد و درین ایام که علیقلیخان و جمعی کافر نعمتی نمود و بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه
اطفاء نایره فتنه و فساد شد این خوال گرفته بیدولت جمعی اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست
بکشاد و ملا نور الدین محمد خان که فوجدار آن حدود بود میر دوست محمد نام شخصی را در سامانه
گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه مینموده باشد روزی آن بخت برگشته با همراهان دوست
محمد را بسم مهمانی بخانه خود آورده و در اثنای صحبت بیکبار از سومان میکرد و مجلس میداشت که ناگهانی
تیر را در خانه کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زده و کار او را تمام کرده و اسباب و اموال او را انچه در آن
پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنه پایل نیز شتافت و شقدار آن پرگنه را که بجا لصدر شریف منسوب بود
بیز گشته از اموال انچه در آن پرگنه بود بدست آورده و او با ایشان حادثه دوست واقعه طلب
گرد او بیشتر شدند و در حوالی ولایت محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نور الدین را با خود متفق
ساخته گرایست بوقع اوست و در موضع دهنودی که در حدود سامانه است آن دیوانه نیم جان
بعشرت مشغول بود رسیدن ملا نور الدین شنوده و از آن اعتبار نگرفته با معدودی متوجه
او شد و بفوج ملا تاخت و در اثنای راه اسپش به تنه درخت رسید و افتاد و جمعی پیاده رفته
او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانه بیدولت را بقتل رسانید و حقیقت حال بعرض اقدس
ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت او بموقف عرض مقدس رسید و مورد عنایات
خسروانی شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعه چنار نهضت فرمود از آنجا که
فطرت قدسی حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست بوسیله
الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر اکثر جرایم واثام علیقلیخان و سایر

ارباب

ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعه چناره که از قلعهای مشهور هندوستانست
از خاطر جهانگشای سرزد و بموجب این عزیمت دولت افزا روز بهمن پانزدهم بهمنماه الهی موافق
روز جمعه سیوم رجب اشرفخان را بجراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود و چون
بسه منزل شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست نزول اجلال پرتو ابتهاج افاضه
انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شد و از دو روی قطفر را حکم توقف
ارزانی فرموده با خاصان رکاب مقدس بتفرج چنار توجه فرمودند و درون و بیرون قلعه را
نظر اصلاح انداخته مسرت برای ظاهر و باطن گشتند درین میان قراولان نشاط پیام نوید
عشرت آورده از بیشهای فیل که در حوالی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را
پیش نهاد همت اقبال صید ساخته با بعضی از ملتزمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی
در آن بیشهای انبوه تکاپو فرمودند و ترتیب دو گروه جست و جو کرده بگله فیل رسیدند
و پرتو اشارت عالی بر آن تافت که ملازمان بساط حضور از هر جانب درآمده این گروه
منظر را که وکرد هند بدستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال بود ده فیل و الا شکوه را در میان
گرفتند و گردنهای این طبیعتان را بطناب مدارا بستند و با فیل اهلی همرنگ ساخته بحصار چنار
مراجعت نمودند و از آنجا بجانب بنارس کوکبه عزیمت بلند کرده باردوی معلی که مشتمل است
از هفت اقلیم عز ورود و سعادت فرمودند و از سوانح الفاظ فرمودن حضرت شاهنشاهیست بر سر
خانزمان از آنجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست از مبدا فطرت بسان
تقدیر و میان مشیت آمده هر چه از حقایق کونی و الهی است پیش از آنکه جلوه ظهور یابد انوار
اشارت و ظلال عبارت بر آن پرتو می انداز و چنانچه در آن وقت که منعم خان زبان تضرع گشوده
شفاعت علیقلیخان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرماییم اما عجب که او بر ادای
عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد چه در آن هنگام بموجب استدعای
خان خانان بعلیقلیخان و بهادر خان جاگیر مکرمت میشد بقبول التماس و مشروط باین
کرد که تا موکب اقدس در ین حدود باشد خانزمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال
بمرکز اورنگ خلافت رسید و کلا بر در کاه معلی آمده خاطر دولت از وفای عالیه بگذرانند
و بر جاگیرهای خود متصرف گردند درین وقت که رایات عالی بجانب بنارس و چناره ظلال
ارتفاع بر سمت معاودت انداخت علیقلیخان همانروز از آب گذشته بمحمد آباد رسید

وکسان او بیغاره نبود و جانب [illegible] روانه گردید موکب معلی از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول
اجلال فرموده بود و بعرض مقدس رسید که آن بیسعادت بخلاف شرط رفته عدول از جادهٔ
حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است قهرمان قهر جهانگشای شاهنشاهی بجوش در آمد
و در قم [illegible] ولی این [illegible] بختان که اغماض نظر از آن شده بود بر پیشگاه باطن اقدس که آیینهٔ گیتی نمای
دولتست جلوه گر شد و در مقام سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه بختی این تیره
روزگار را بزبان معرض آوردند خانخانان از کمال انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته
در رشتهٔ جواب گسسته یافت و خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونت داس و جمعی دیگر از امرای
حقیقت اساس را از اردوی نصرت دراز گذاشتند که آهسته آهسته بمنزل بمنزل بیایند
و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علیقلیخان شب دی بادین بیست و سوم بهمن ماه
الهی موافق شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت آورده بطریق ایلغار راهی نورد
نصرت شدند و قریب [illegible] ببساط اقدس و سایر فدائیان موکب معلی [illegible] و الا بوده
و بر یکدیگر مسابقت نموده که پی سرعت از شمال و صبا ربوده بودند جعفر خان تکلو و قاسم علی خان از سر آغاز
بیور [illegible] و بنابر این بهادران چون بدروازهٔ قلعهٔ جونپور رسیدند [illegible] آنجا آگاه گشته
از برجی که متصل بدریای گنگ بود خود را در آب انداخت و بمحمد آباد رسید علیقلی را از این واقعه
آگاه ساختند علیقلیخان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون بلب آب سروار رسید
کشتی چند که بر کنار آب برای چنین روز آماده میداشت با جمعی که با او بودند بر آمدند جان [illegible]
بساحل سلامت [illegible] و موکب مقدس آن شب که روان شد از دریای جانبور (؟) بر فیل سواره عبور
فرمودند و آخرهای شب زمانی بر فیل توقف نمودند و سحر باز گرم رفتن شدند و چون [illegible] روز گذشته
بود که باردوی او پیوستند آن بدنهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود
تا بپهر سوم راه [illegible] فیل تخت [illegible] بود بدست در آمد و از آنجا مجنون خان قاقشال و میرزا
[illegible] یافته خان و جمعی دیگر رخصت روز بیگاه شده بود که از پیش پیش سپاه خبر رسید که
علیقلی در مقام گذشتن از آب سروار است چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده
سواری موقوف شد سحر بدولت و اقبال [illegible] روز [illegible] خان [illegible] اسلام خان
و برادر فوج حسین خان از عقب جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش را دنبال آن بدبخت
آب رسید کشتیها [illegible] اکثر اموال علیقلیخان [illegible] کرده و موکب معلی بساحل آب سروار گرفته

نهضت

نهضت فرمودند و عساکر نصرت [illegible] برابر [illegible] نموده [illegible] و از آن کم گشته
[illegible] شد و [illegible] استماع افتاد که علیقلی بی خرد در محمد آباد
[illegible] آن [illegible] منعم خان [illegible] و برای [illegible] خود
نخواست که [illegible] انداختند که همانشب [illegible]
کوچ ساختند و معلوم شد که علیقلی از راه [illegible] بقلعهٔ جلوباره رفته فرود آمده است
شهریار دانش [illegible] اغماض نظر فرموده بسوی [illegible] آوردند و روز دیگر موکب مقدس بواسطه آنکه
کشتی پیدا نشد و گذرگاه نشد که آن دریای [illegible] را عبور توان کرد از این روی آب در برابر
جلوباره نزول اجلال فرمودند و [illegible] سرداران چون علیقلی دانست که خیر
خود بدولت [illegible] اقبال انداخته [illegible] بیشتر روان شد و روز دیگر
موکب اقبال از آن منزل کوچ نموده کنار دریا [illegible] بقصد [illegible] نزول اجلال فرموده در این راه
غریب [illegible] سیر مواکب جهان [illegible] شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان می شد
و حیوانات [illegible] و قصه صید میکردند و اقسام جانوران بنظر اقدس می در آمد و [illegible]
سخت انداز اشارت عالی [illegible] که بخدنگ [illegible] و روز [illegible] بشغله [illegible] انداختند
و در وقت [illegible] اردوی عالی شکوه جانوران دریایی مثل نهنگ از آب بیرون آمده بساحل
دریا نمایان میشدند چون از [illegible] و دیگر [illegible] بآب [illegible] بعضی جانوران
از آن قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر [illegible] فی الجمله موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند
که بهادر خان در این فرصت بجونپور رسیده مادر خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید
ساخته است قصد آن دارد که با اردوی معلی [illegible] بر آن موکب مقدس
از ساحل آب سیروار بجانب معسکر اقبال عطف عنان فرموده و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنه
ایلغار موکب عالی بتعاقب علیقلیخان [illegible] خان و بهادر خان رسید و قضیه گرفتاری
والدهٔ علیقلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند و دانستند که اشرف خان لشکری
چندان ندارد و گرفتن قلعهٔ جونپور [illegible] از جای خود گرم روی کرده بجونپور
رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام ننموده بود دروازه [illegible]
درون شد و طایفه [illegible] با نهایت [illegible] بر آمدند اشرف خان وقتی خبردار شد که
مخالفان بقلعه در آمده بودند بهادر [illegible] اشرف خان را گرفته مقید ساخت و والدهٔ خود را

خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه جونپور عمری در جاگیر او و برادرش بود و چندین روابط با اهل شهر حقوق
خدمات ایشان همه را پایمال کرده افساد کرده دست انداز غریب نمود و لشکریانی از تاراج آنرا
تاراج کرده بغازیپور شتافت و آنجا هم قدری دست بغارت برد و از آنجا بمحمدآباد که پیش ازین
مشهور بود رفت و در آن حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علیقلی معاودت نموده
اسکندر و بهادر راه گذر بهمین که مقر معهود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند
و چون علیقلی از صدمات عساکر اقبال بدر رفت خود پیش سکندر و برادر او چنانچه گذارش یافت
بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سرو عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه
اردوی معلی شد که مبادا اعتبار آشوب این مفسدان بحاشیه بساط جمعیت آن رسد و شور
باستماع توجه رایات اقبال قرار نموده بود و تا اهل اردوی مقدس خاطر اطمینان دیگر هم رسید و از آنجا
بر توجه بجانب جونپور تافت و روزی که قصبه نظام آباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن اشرف
اقدس ترتیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود و کالای بی‌اندازه بر اهل امید ریخته شد و جهانیان از فیض عام
شاهنشاهی حظها یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سرایب زبان شدند و بعد از تقدیم مراسم
جشن معلی از آن نهضت فرمودند و عرصه جونپور از نزول موکب والا پایه زینت یافت چون این شهر
فیض بنا از قدوم مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت و نشاط اهل عظیم از ملازمان عتبه اقبال
در استیصال ارباب بغی بظهور آمد رای عالم آرای درین شهر طرح اقامت انداخت تا پنج و بنیاد
طبقه با غنیه برآید و آسودگی در عالمیان شیوع یابد بموجب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت
طرح منازل رفیع اساس و عمارات عالی بنیاد انداختند و بر زبانها آوردن گذشت که تا غبار سم طلبان
از دامن این حدود و بر نخیزد پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود و مجموع امرا که مرخص شده در محال
جاگیر خود بفراغت گذرانده اند چاره رسانیدند که بمحال جاگیر معهود داخل موکب معلی گردند و تعاقب
افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعیین فرمودند و حکم معلی شد که تا علیقلی را دستگیر نکنند از پای
ننشینند و چون حقیقت حال بعلیقلی رسید میرزا میرک رضوی را که از همنشینان خاص و
بود باستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود و برای هر کدام از تقصیرات معذرتی گفته
بهزار مکر و چاپلوسی منعم خان خانخانان را برداشت که باز در مقام استشفاع شد خان خانان
مزاج دان بساط اقدس بود جرأت برین امر عظیم نمیتوانست بنا برین جمعی از ارباب عزت را
که حضرت شاهنشاهی از وفور خداپرستی احترام آن طبقه میفرمودند مثل امیر مرتضی شریفی و ملا عبدالله

سلطان

سلطان پوری و شیخ عبدالنبی صدر بخود شفیع ساخته پیش آورد و این جماعه بنابر وثوق بر عاطفت
شاهنشاهی در پایه سریر معلی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشایش
و آشتی تمنا نمودند و آن معدن مروت هر چند میدانست که باطن ایشان صاف نشده است
و ازین مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذرانیدنست خاطر این جماعت را معامله بر
رعایت فرموده جرائم تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطی که از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبه نصوح
نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری
ثابت قدم باشند و چون آثار آن ظاهر گردد محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود
خان خانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله
و معین خان فرنخودی نزد علیقلیخان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دهند و نوید بخشش
و بخشایش اطمینان بخشند و خود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب
دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند و روز دوشنبه بیست و چهارم اسفندارمذ الهی موافق
دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و اردوی
معلی بیک هفته از جونپور بقلعه مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت
کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس دیگر روز با نجات در دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی
بآیین لایق عبور نمود و درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دار الخلافه بود جنید کرانی
برادرزاده سلیمان پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت

آغاز سال یازدهم الهی از مبدأ جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکبه نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم بتازگی رو
باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت نو گرفت بیت خاک چمن شد از مشک تتاری
آتش گل تیز کرد باد بهاری ؛ قرصه کافور گشت شاخ شکوفه ؛ سنبل پرچین بسوخت عود قماری
از پی دوشیزگان حجله گلشن ؛ آب صفت خاک کرد آینه داری ؛ دور نظربازیست جشن بسی
وقت گل افشانیست و باده گساری ؛ غنچه و نرگس رسیده اند فراهم ؛ گوش دل اندرست و دیده بیداری
نسیم بهار چون سر رشته غیب بوئید جدید از نصرت اقبال داد و درهای فیض ایزدی بر زمان
و زمانیان باز شد و مژدهای فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه
روز دوشنبه هجدهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم هجری تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل

ظهور یافت و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبداء جلوس شاهنشاهی از دور اول نوروز بیست و نه روز و سه روز در عرصه شهر کره جولانگاه موکب اقبال بود و در آن فضای جانفزا موسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبایع شد آقا خان خانان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال به جهت اهتمام مهام خان زمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته بکالپی بهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آنجا به همنونی عنایات الهی روی عزیمت و اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و مجلس خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمعه سیزدهم ربیع الآخر ظلال چتر دارالخلافه آگره نزول اجلال گسترده پایه آن زمین سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند و چند گاه در آن مرکز عدل کامیاب عشرت گشته به معموره نگرچین که در آن ایام متوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت بنیاد را پرتو نظر سعادت برای جلال سپهر بخشنده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر کشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در کره تا آمدن فرستادها توقف کردند آن مردم چون نزدیک بعلیقلی رسیدند مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد و درونی مخلصان در زانوزدن پیش گرفته تسلی انها نمود و بعهد و قسم که دست آویز ارباب نفاق و نمودار دورویان سیاه درونست برجاده دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند منعم خان و مظفر خان از مهمات آن حدود پرداخته کوچ بکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون بقصبه آباده آمدند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان در دو راه یافته بود ایلغار نموده پیشتر باستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دورویی این بزرگان زمان را به بیان واضح خاطرنشان ساخت بعد از آن منعم خان و سایر امرا بدرگاه معلی پیوستند لشکرخان را از بخشی گری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان از او گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و نتیجه ایشان که مکافات اعمال ایشان بود سرمایه هوشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت و بوسیله مقربان درگاه خواجه جهان بخشیده آمد حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و انصاف معاملات شدند و بمیامن توجه عالی و اضافت انوار عدالت عالم طراوتی دیگر پیدا کرد و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی از عاطفت جهان آرا نسبت ملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته در جمیع رکبات انداخت و بحکم مظفر خان جمیع مرتبعی قلمی را که در زمان بیرم خان بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بنام او افزوده برای غربت اعتبار مبداء دنده آنهمه در دفاتر علیا مثبت مانده بود و دست از تغلب متغلبان

رزبنده شده بر طرف ساخت و قانونگویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بزعم خود حاصل ولایات را خاطرنشان کرده جمع دیگر قرار دادند اگرچه در نفس الامر هم این حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اکثر از حال حاصل نام نهند و در پیشت چون رشته داغ که آخرین دفتر این دیباچه اقبال بشرح سمت تحریر یافته بظهور نیامده بود درین ولا بجمیع امرا و ملازمان عتبه اقبال تعیین نوکر مقرر گردانیدند که هر کدام چندکس نگاه داشته منتظر خدمت باشند و عموم سپاهی که با امرا مقرر شده سه قسم بود قسم اول را جهل و هشت نیزه را دام سالیانه تعیین شد و قسم دوم را دام قرار یافت و قسم سوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک که ادبار یافت بگجرات رفته بود چنگیزخان بمقتضای قرارداد که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود و عمل نموده او را از پیش او راند و او از بیدولتی متنبه نشده بسرگردانی بادیه ضلالت شتافت و با زحیدر و دم الوس آمده و بسر تنفور شش پیوسته شهاب الدین احمد خان که بیشتر از زمین بسر انجام نموده بسر او رفت و زر دیگر بود که آن شور بخت را دستگیر سازد به هزار کلفت خود را بعلیقلی خان و سکندر رسانیدند و از آنجا بدبختیار ادبار بکوه منی بدر رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچی است و شرح این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است جمیع طوایف عالم خصوصا مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت بهره داشته باشند چون بمسامع اقبال رسید که جلال خان جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام بی اعتدالیست ایمعنی بمزاج اقدس گران آمد او را از وجدا ساختند و آن سعکسر از جاده خود رفته شبی آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان در عقب گشتیر تعاقب او نامزد شدند و آن گرفتار رهوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی آوردند و تا این حال او فرمودند مدتی در جلو خانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود باز بمقتضای عموم عاطفت خسروانی ندیمی انداکه و آن وادی ابی بدل بود یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم خانست بحراست ملک گره پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگام خدمت و وقت کفران نعمت و زیده سالک مسالک بحقیقت شد و درین هنگام موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریر گاه خلافت رسید ضمیر ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از امرای کبار و قدیمیان صاحب اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گره فرستادند که انتظام آن ولایت نموده آصف خان را که مرتکب چنان عباحتی گشته بود بدست آورد مهدی قاسم خان کمر عزیمت بسته قدم همت در راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال برسد آصف خان

خبردار شده بچندین تحسر و تأسف از آن ولایت برکنده و آواره صحرای بدولتی شده چون
وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسم خان بآن ولایت معمور درآمد و باستقلال تصرف نموده
بدنبال آصفیان نشتافت و علیقلیان که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصفیان بخود بود
این فرصت را غنیمت دانسته خط نوشت و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده لوح بنجرد از
راه رفته و باتفاق برادر خود و وزیر بجونپور شتافته علیقلیخان را دریافت و مهدی قاسم خان را
ناظم انتظامات ولایت گده شد و از سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی در پرده بی توجهی بسر میبردند
و هنرهای برای خود پرده لطف سرانجام میدهند درین ولا که معمورۀ نیرجین تخت نشین دولت
و اقبال شد هم بجهت مصالح ملکی که دانا داند و هم برای نشاط صوری که عامه فهمند رای جهان آرای چوگان
بازی که در معنی دستور جهانگیری و اقلیم ستانی است اشتغال فرموده در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت
از عرصه روزگار میربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه بازی آراستن گرم بود و بباطن مشغول حق
بودن و کار جهان ساختن و درین کار شگرف اختراع بدیعه فرموده نشاط آرای بودند از آن
جمله گوی آتشین بود بوسیله لمعان انوار آن در شبهای تاریک نیز اعنت چوگان بازی دست
میداد و بچوگان حالی گوی را که کواکب می پرورند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بمعنی اسباب را
درست و بارآست میشد و مردم را توانائی قدره و تردد که تا گذر نشانه سپاه گیری است بهم میرسید
و از سوانح درگذشتن یوسف محمدخان کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز از این جهان گذران
و ظاهرا باده بیمالی روز پنجم ذی قعده پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بخلوتکده فنا شتافت
و از غرایب آنکه روز دیگر نعش او را از نگرچین بدار الخلافه آگره آوردند بدن او گرم بود حضرت
شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت و مردمی غمناک شده بلقنوان نصایح و اقسام
مهربانیها چاره گر ناشکیبائی ماتمیان دل های شیدا شدند و لازم رافت و عاطفت بظهور آوردند و از
سوانح رفتن مهدی قاسم خان بسفر حجاز است و شرح این واقعه آنکه بیشتر سمت تحریر یافت که او
بحراست و حکومت گده تعیین شده بود که آصفی را از آنجا برآورده بر آن ولایت متصرف شود
چون آن ملک بی منت سعی بدست او افتاد از دوری ملک و قوانی آن نتوانست سامان آن کرد
وحشت بر مزاج او غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بی رضای پادشاهی برخاسته از سر حد
دکن عازم سفر حجاز شد هرگاه بی مناسبت معنوی قرب بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند
سود مند نیامد نزدیکی اماکن شریفه که بوسیله آن بزرگان معنی و صورت اعتبار یافته اند

چه گشاید

چه گشاید سیما که باین مناسبتی نارضامندی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون
این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند و شاه علیقلی
نارنجی و کاکرعلی را با جمعی از بهادران اخلاص گزین بآنجا تعیین نمودند و فرستادن رفته
پراکندگیهای آن ملک را انتظام دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند بنهضت موکب
والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع اقبال درین ولا که چنین نشاط گاه
موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که محمد حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را
بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهورست و شرح آمدن او برین نمط است که میرزا سلیمان از آن
باز که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده به بدخشان مراجعت نمود همیشه اندیشه
آمدن کابل داشته درین ولا چون بتعیین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت شاهنشاهی هیچ کس
در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم با چهارم لشکری فراهم آورده روی امید بهمان آرزو بجانب
کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا بمزید واثقی
و فرزانگی ممتاز بود سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کابل بود از کابل برآمده بنکر
دره و غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چند روز کند قدرت خود را
از کنگره تسخیر کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحیست که بوسیله بعضی حرم بیگم
کاری تواند ساخت باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را برحوالی کابل گذاشته خود بجانب
غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا برسالت تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه
ما را از فرزند صلبی عزیزتر بوده اید خصوصا که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد همگی خاطر
متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص نشیند بنیاد پذیرد و درین
مرتبه عرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق
که از اختلال و انحلال مصون باشد در میانه آید میرزا محمد حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده سفر تر
ساخت که در قریه ترایاغ که در دوازده کروهی کابلست او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد
و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهدی که شایبه
مکر و فریب درمیان آرند چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد
یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و عمل بقول موافق گرداند و مردم میرزا که از
بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی معتبر داشتند که میرزا الغ اباغ تحریص نموده به بیگم ملاقات

دهد و عقد فرزندی و عقد یگانگی را بکمال وثوق بر بندد بیگم ثبات خداع را دانسته قاصدانرا
پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا محمد حکیم قرار آوردن بابو تغر باغ داده‌ام صلاح آنست
شما مدد و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه بایلغار در حوالی قراباغ رسانیده و در
کمینگاه وقت باشید که چون میرزا سلیمان برشد شما از آنجا برآمده دستگیر کنید میرزا سلیمان از استماع این
خبر محمدقلی شغالی که از امرای معتبر او بود با جمعی بر سر ارد و بمحاصره کابل گذاشته شباشب خود را رسانید
در قرب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستادهای میرزا محمد حکیم از پیش بیگم که سوگندان غلاظ
شنیده باز گشتند نظر بظاهر انداخته از غدر باطنی غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را
بشرح خاطرنشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا بر رفتن پیش بیگم مجد شدند مگر باقی قاقشال که
از رفتن مانع بود و این سوگند از ابر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد شما را باین بهانه
بجنگ میرزا سلیمان درآورد بسوگند آن دروغ که وام فریبست در کمند دشمن اندازد و آنچه عذراندیش
بود باقی قاقشال پوست کنده میگفت و با وجود این حال میرزا محمد حکیم غافل شده با چندی
از ملازمان خود روانه قراباغ شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در ایلغار
میرزا سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا محمد حکیم رسانید و کیفیت واقع
بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت منتظر ایستاده است
و چون اسب بهمراهی ایشان آمده‌ام میرزا بشنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد
عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا محمد حکیم برین خیال مطلع شد خود را بر کنار
کشید تعاقب نمود و بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و آنچه در دنبال ایشان
بود گرفت باقی قاقشال با برادران عقب میرفتند بتعجیل میراندند و کار بجا میرسید که بعضی بدخشیان
بمیرزا نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست یابند باقی قاقشال و برادران بپایمردی مردانگی
دشمنان را بتیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و این طریق میرزا را از خطرگاه غدر
بدر بردند و میرزا سلیمان تا سنجد دره تعاقب کرد و چون دانست که میرزا محمد حکیم چون شب درآمد
در یکی از درهای غوربند بسر برده کسان بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته
بود پیش او بردند و از او را کوچ کرده نزدیک جنگل هندوکوه قرار گرفت روز دیگر از جنگل گذشته
بمرغ و اشرف که بتصرف روز بکان بود رسید و از آنجا بکدو منزل دیگر پیشتر رفت خواجه حسن دوردی که
با و متفق بودند اراده کردند که میرزا پیش محمد خان حاکم بلخ بروند و از و کمک طلبند لیکن باقی

قاقشال که رایش درست بود راضی نشد و گفت من میرزا بدرگاه معلی میبرم خواجه با جماعه ببلخ
رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند از آنجا باز داشته میرزا را
گرفتند بغوربند آمد و از آنجا براه السادنجر او بجلال آباد عبور افتاد و از آنجا به پشاور و از آنجا بکنار
آب نیلاب آمده از آب گذشته [illegible] تفرقه که بروی نموده بود مصحوب
معتمدان روانه آستان اقبال ساخت و در مهوره‌ی نگرچین که بنزول اجلال عنبر افزای عالم قدس بود
ایلچیان میرزا محمد حکیم بسعادت بساطبوس دریافتند و عرضه داشت میرزا بذروه عرض اقدس
رسید و از آنجا بدولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان والاست خبر فتور کابل بعرصه
اجلال شنیده بود و درآن هنگام حال میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت
او را از روی عاطفت ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خوردسال و بی پروا است او رفته
منتظم مهمات باشد و میرزا را بر شاهراه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه
اندوزی مجلس میرزا را سخن بیدا نکنند و پیش از وصول بمیرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق
افتاد و آن وقایع پیش آمده درین وقت که ایلچیان میرزا محمد حکیم آمدند آنحضرت بمقتضای عاطفت
فطری و شفقت رحم خوش خبرخان را که از یساولان بارگاه مقرب بود با نقود وافر و اجناس
وافی و خلعت و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب
سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند خوش خبرخان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا
بسعادت استقبال منشور عالی که دیباچه اقبال جاودانی بود دولت پذیر شده آداب تسلیم
و ارکان تعظیم بجای آورد و بعد از چند روز فریدون که پیش خوش خبرخان بموجب رخصت عالی
آمده بود رسید آن کوتاه فکر بمقدمات دور از کار که در واهمه هیچ خردمندی راه نیابد
میرزا را که رانده و مانده باینجا آمده بود ممالک پنجاب در چشم اعتبار بکیاس غیر واقع جلوه داد
و سبیل گرفتن لاهور با سانی خاطرنشان کرد و باینقدر اکتفا ننموده میرزای خوردسال را بگرفتن
خوش خبرخان اغوا نمود و میرزا اگرچه از حرمان دولت دانش خیال فاسد فریدون را دانست که
راه بجایی دارد اما رضا بگرفتن خوش خبرخان نداد و شبی طلب داشته وداع کرد و درآن هنگام
یکی از نویسندهای بیدولت سلطان علی نام که از مستوفیان خلافت مردود شده بکابل رفته بود
و آن نامراد را لشکرخان خطاب داده بودند و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد
خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر برده آمده و بسعادت سخنان شورافزای فتنه انگیز

گفتند در فساد و فتنه دلیر بیرون شرکت میجستند تا آنکه میرزا محمد حکیم که نه عقل دوربین
داشت و نه دل حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان از نیلاب گذشته پای جرأت
در روی عصیان بسمت لاهور آورد و مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست تاراج دراز کردند و چون
این خبر بامرای پنجاب سید میر محمد خان و قطب الدین خان و شرف خان در لاهور باتفاق بود در مرمت
حصار کوشیده شهر را استحکام دادند و صورت حال بعتبهٔ مقدس عرضه داشتند و نایرهٔ غضب
حضرت شاهنشاهی را استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و باجتماع بعضی از عساکر اقبال
پرتو اشارت یافت و میرزا محمد حکیم باندیشهٔ ناصواب که شاید بفریب و فسون امرای پنجاب را
تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد
و روز دیگر بکنار قلعه رسیده صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهنشاهی
را حصار خود ساخته داد دلاوری و جلادت داده از فطرت دلی بضرب توپ و تفنگ هیچ نفسی را
پیرامون قلعه گشتن نمیدادند و هر روز بهمین نمط آیین قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت
بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانخانان را بحکومت دار الخلافه آگره که مرکز دایرهٔ
سلطنت بود تعیین فرموده مظفر خان را بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در شب چهارم
آذر ماه الهی موافق سیوم جمادی الاولی نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت
اعتصام آورده سمند اقبال را جولان دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بهار
مینمودند بعد از ده روز در دار الملک دهلی نظلال رایات اقبال نور پذیر شد و بطریق معتاد
و آیین مسعود زیارت مرقد سینه فروز شدگان ملک معنی فرموده مجاوران و معتکفان
آن خوانین را بادرارات کرام و مکارم ارجمند خوشوقت ساخته روی توجه بروضهٔ فایض الانوار
حضرت جنت آشیانی آوردند و در آن حریم مقدس مراعات آداب نموده عزیمت بخش و همت
همت علیا ساخته میرزا محمد حکیم که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر می پخت و فکر بیهوده
داشت بمجرد صیت طنطنهٔ موکب معلی اسرسیمه بفرار آورد و تا ساحل نیلاب باز پس نه دید و آنروز که
معسکر اقبال بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود منهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند و موکب عالی
از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد و امرای پنجاب بکار کرد ادب شتافته دولت
زمین بوس دریافتند و بساعت سعادت اشاعت منتصف بهمن ماه الهی موافق اواسط
رجب نزول اجلال در آن شهر فیض ورود اتفاق افتاد و در منازل مهدی قاسم خان نظلال رایات

شاهنشاهی

شاهنشاهی مطارح انوار عزت و مطالع کواکب افضال شد و فروغ امن و امان از کران
تا بکران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان آداب
جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق در کنار شان نهاده آید
اما از آنجا که ذات شاهنشاهی معدن عاطفت و رأفت است برگشته بخت محمد حکیم بخشوده تعاقب
در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه
رفته آسایش در آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند بیفزایند که در یکی
صورت افواج میرزا بر وجه احسن میشود این دولت ساسان حکم عالی را کار بند شده متوجه
خدمت شدند و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر
اقبال بکنار سند رسیده مراعات احوال رعیت نمود و آنجا ظاهر شد که میرزا محمد حکیم کابل را از میرزا
سلیمان خالی یافته متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان که در آن هنگام آنکه بقصد
میرزا محمد حکیم ایلغار کردند محمد قلی را با جمعی کثیر بمحاصرهٔ قلعهٔ کابل گذاشت معصوم خان خندی
از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامهٔ بهادری بنماید این دلیران
عرصهٔ نبرد با محمد قلی دستبردی نمایان نموده او را هزیمت دادند و اشیای بدخشیان بغنیمت بردند
و تفرقهٔ عظیم در اهل محاصره افتاد و محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که درین یورش همراه بودند بکار دیوار
باغی که در آن نواحی بود آورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرو کرده خبر
بمعصوم خان فرستادند که اگر گرم شتابی و مدد میرسانی اینها را در شکنجه کرده ایم
دستگیر کردن آسان است او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این سلوک
با ایشان از آیین ادب بعید است و کسان خود را طلب داشت میرزا سلیمان از سنجده
دره از عذری که بمحمد حکیم میرزا اندیشیده بود محروم و مایوس بار بجوانب کابل آمده در مقام محاصره
شد و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و ما بدخشیان از روی غلبه
جنگ میکردند در میان نبرد سپاه بر خاست و با گونه در مردم و اسب نیز افتاد تا گریز میرزا
سلیمان در صلح زده بوسیلهٔ قاضیان بدخشی مجمع خبری که دست آویز مراجعت در وکش معاودت
باشد گرفت اول حرم محترم خود را بدخشان روانه ساخت و از عقب او هم خود شتافت
و معاودان آنجا میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد کوته اندیشان آنجا سر و کله بیان فرو کرده
سر از خیالات فاسد نشستند و موکب معلی کوکبه ابهت و جلال در لاهور برافراشتند

به پیشگاه تحسین در آمد سپاه به ترقی
تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت بدین بودند صح

سایهٔ عدل و رأفت بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای بفسحت آفاق
شد و جشن والای وزن مقدس نیز در همان ایام مسعود ترتیب یافت و بزر و سیم و دیگر نفایس
بدستور معهود وزن عالی شد و خیرات و مبرات بخرد و بزرگ رسید و فرمانروایان اطراف
و اکناف خصوصا حکام رانان و زمینداران سمت شمالی فرق ضراعت بخاک آستان نهاده
و بقدر حالت خود نثارها و پیشکشها گذرانیدند و گروهی که در آن فرصت سعادت آستان بوسی ادراک
نتوانستند کرد فرزندان خویش را با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت نمودند
و در همین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی تته عرضه داشت متضمن بر وفور بندگی و فرمانبرداری
باپیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشت و خلاصهٔ مضمون آنکه پدر من باستان عبودیت
تارک ادب نهاده از ثابت قدمان ذروهٔ انقیاد بود و سلطان محمود بکری بخلاف [illegible]
و حکم معلی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشید و بواسطهٔ وثوق اعتصام
بر فتراک دولت ابد قرین دستی بر جمعیت نتوانست یافت و پراکنده گردید امید دارم که
بیمن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هواخواه ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر
جمعیت من بنشیند عرضه داشت او بوساطت مقربان ببساط قدس بساط عز اجلال رسید و بموقف
اراده و التماس او بفرمان جهانمطاع بنام سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد که
قدم از حد بیرون ننهد و از حدود و متعلقهٔ باقی خان عنان خیال کشیده دارد و ایلچیان کامیاب
عنایت شده ترین رخصت گشتند و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی
بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضه داشت منعم خان خانخانان از دار الخلافه آگره بدرگاه معلی
رسید باین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبهٔ اقبال ممتاز
و در سرکار سنبل جایگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و حوالی
دهلی دراز دستی نمودند و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی بر آمد که آن مدبران را بدست آورد
کوتاه بینان این معنی را شنیده براه مندو فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند رشید
سلطان حسین میرزا را که نبیرهٔ او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین
میرزا چون تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت گیتی ستانی فردوس مکانی
پیوست و منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سر آرای آنحضرت جهانبانی
جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظل مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود

یکی

یکی الغ میرزا و دیگری شاه میرزا همه در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند با وجود
آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر گردید آنحضرت بموجب مکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند
تا الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از او دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان
میرزا و بعد از کشته شدن میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایهٔ تربیت بر پسران او انداخته
سکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند
و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقا پیوند حضرت شاهنشاهی مملکت آرای [illegible] آنحضرت
بر محمد سلطان میرزا بنابر پیری و عجز او نظر عنایت انداخته کامروای فرمودند چون محمد سلطان
میرزا پیری در یافته بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت
او مکرمت فرمودند و در همانجا آسوده بود باشتغال دعا مشغول باشد و از او در کبر سن چند پسر شد
اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سیوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا
که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت از دور و نزدیک کافل مهام طبقات
عالمیانست هر کدام ازین میرزایان را بقدر قابلیت جایگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند
در جمیع یورشها درین موکب معلی کامیاب سعادت میگشتند خصوصا در یورش چتور ملتزم رکاب
مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا از آن یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده
بجایگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایرهٔ شورش
اغوای میرزا محمد حکیم از دار الخلافه آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود و الغ میرزا و شاه میرزا
باتفاق ابراهیم حسین میرزا لوای بغی و طغیان افراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت با خود متفق
کرده در علاء سنبل و آن نواحی دست بتاراج دراز کردند و جایگیرداران آنحدود جمعیت نموده
بر سر ایشان رفتند چون ایشانرا طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان
نهادند و صحبت این خودسران کج رو با آن بدنهادان شورش طلب راست نیامد چه از افتادن
خود عقل هر کدام سرو سرداری در سر میداد و از آنجا بازگشته قصد میان دو آب نمودند گذر شان
بپرگنه افتاد [illegible] شاهی خواهرزاده حاجی سنان سیستانی که جایگیردار آنجا بود مدافعهٔ آن تیره بختان
پیش آمد قضای ایزدی چون در مقام سخت گیری ایشان بود هلاکت آن گروه در گردن
دیگر شد [illegible] شاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا
بدبختان این تیره دلان پیرایهٔ [illegible] و همچنین تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تا تاتارخان

دهلی را مضبوط کرد و منعم خان از اگره بدافعه برآمدن آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته
بآن صوب شتافتند و در حدود قصبه سنبت بمیر معز الملک که به پنجاب اجرام ملازمت بسته
میرفت دچار شدند بعضی وابستگان او را غارت نمودند منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندانسته مالوه
بمحمد قلیخان برلاس مقرر شده بود واو بجهه بعضی مهمات در سلک معتصمان رکاب دولت
انتظام داشت داماد او خواجه مهدی که بخواجه کلان اشتهار داشت آنجا را استحکام داد اما
بحقیقتی چند که همراه بودند برآمده بمیرزایان ملحق شدند و آنچه در بساط خواجه بود بغارت رفت
و خواجه بلا حظه بزرگ نژادی بسلامت در هندیه توقف نمود برادر مقرب خان دکنی بود محمد حسین
میرزا آنرا رفته محاصره نمود مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا آنرا رفته محاصره نمود و محمد خان دکنی
در قلعه ستنی ایی بود و حسن خان خواهر زاده مهدی قاسم خان از متابعه مهدی قاسم خان که بسفر حجاز
میرفت برگشته بستنواش رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز در ستنواش پناه برد
ابرهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت و درین اثنا محمد حسین میرزا هندیه را مستقر فتح شوم
قدم خاکشت و چون سر او را کنار قلعه ستنواش آوردند مقرب خان بی دست و پا شده
آمده دید و حسین خان نیز بدر آمد ابرهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوکری کرد حسین خان
قبول ننمود و در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علیقلیخان بودند آمد بشرف
ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید دستور عالی صادر شد که محمد سلطان
میرزا از اعظم پور بقلعه بیانه برده محافظت نمایند آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود
حضرت شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ دوازده اول درین هنگام که عرصه لاهور بورود موکب
معلی گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگرد آوری خاطر اشتغال داشته صید قلوب می نمودند
فیوض بهار احاطه روی زمین کرد و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین
جولانگاه نظارگیان بدایع صنع شد و نقاشی دریاحین بجلوهای مستانه کمند بر نظاره دیده وران انداختند
بیت بر خضر که جلوه کرد طاوس بهار • برخاست ز طرف باغ کلبانگ هزار • بر سبزه ز رفتار هر سو گل سرخ •
پا بر سر خود نهاد طوطی منقار • بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم
شعبان نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدأ جلوس
مقدس شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است بظهور آمد حکم معلی نفاذ
یافت که اطراف سواد لاهور یکطرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور

برانند

برانند و هر صنفی یکی از امرای عظام سرفراز و بخشیان و تواجیان و سزاولان آگهی افزوده بهر جانب
سزاول میکرده باشند و چندین هزار پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکار
معین ساختند و در پنج کروهی لاهور صحرای وسیع چون ساحت دل شهریاران مجمع آوردن شکار
انتخاب کردند در مدت یکماه که امرا و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم راندن شکاری بودند آن
حضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بمعموری ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند
اساس می ساختند تا آنکه بروجه دلخواه جمعیت بشکاران جرگه و انبوهی جانوران عرصه بهم رسید
و صیدگاه وسعت اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآیین شایسته بشکارگاه رسیده بر دور جرگه
گردیدند و بنظر شمول آن دایره انبساط از محیط تا مرکز نظاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت
و سایر ملازمان ببساط عزت درین خدمت نشاط بسوی تقدم اهتمام بود نوازش افزون یافته کله
گوشه مباهات بر اوج اعزاز رسانید آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده
توسن شیر صید آهو خرام در نخجیرگاه جلوه دادند و زخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب شند و چه
تماشا و شکار کردند در آغاز عزیمت شکار روز جرگه پنج کروه بود و روز بروز قمرغه پیش می آمد و دایره
تنگتر میشد درین میانگاه بجولان رخش گرم شکار یکا از زمین میربودند و گاه بکمند اندازی آهوان رو
بای را بند میکردند و از انبساط طبیعت نشاط بیرای انواع شکار افکنی بظهور آوردند از خاصان
بساط قرب میرزا علی کلتاش در میان قمرغه در آمده در رکاب سعادت بود و امر ایشین مورچلهای
خود سرابردها کشیده بروز بفروغ دیده و شب بشعلهای عالمتاب باین شکار می داشتند
و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق هنگامه طرب گرم بود بعد از آنکه حضرت شاهنشاهی پنج روز
متوالی بدولت و اقبال باقسام شکار کامیاب عشرت گشتند و امرای عظام و مقربان حرم قدس
بر تو اشارت یافت که در صیدگاه در آمده شکار مراد کنند و مرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب
حکم اقدس درمیان آمدند تا آنگاه کار بجایی رسید که احاد و افراد پیاده و سوار در آمده کام ستان عیش
شکار کنند و از عجایب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که چند یکی از بیساولان
بارگاه مقدس بدمستی کرده یکی از ملازمان درگاه والا نیز درکمان نهاده سرکشی کرده بود و آنکس بگفتن فرصت
نموده در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال پادشاهی اقتضای سیاهی ست فرمود و از کمال
شمشیر خاصه را بقلیچ خان دادند که آن خود سر بی اعتدال را از پا در کردن بحاجت دهد و بمرتبه الماس
الماس پاره را برو انداخت و سر عقل آزرده نشد و بر زبان تقدیر بیان گذشت بیت

الکه تیغ عالمگیر جای نبود که ناخواه جای و از بیم سر قضا در یافته جانبخشی نمودند اما بجهة بستن
و عذرت بی اعتدالان سرش را تراشیده خر سوار بر گرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن
مظفر خان است و آوردن وزیر خان برادر آصفخان را در بساط مقدس در خواست گناهان او بود
و برادرش نمودن و بدرجه قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون آصفخان با طلال بخت در کنند
خدیعت دوام صحبت علیقلی خان و بهادر خان افتاد و آصفخان را صحبت او خوش نیامد و از نکبت ... جا
در رفع بمعنی خاطر او رسیده شد و با این حال علیقلی در احوال او چشم طمع داشت آصفخان مخصص وقت بود
فرصت می جست که از و جدا شود درین اثنا علیقلی آصفخان را همراه بهادر خان فرستاد و وزیر خان را
بپیش خود نگاه داشت وزیر خان حقیقت را به برادر خود نوشته موعد قرار داده آصفخان
بر موجب قرارداد شبی از بهادر خان جدا شده راه اگره و مانکپور پیش گرفت و وزیر خان نیز از جا بر
بر آمده بهمان راه شتافته بهادر خان از حال آصفخان آگاه شده تعاقب او نزدیک قلعه چنبار
با آصفخان رسید و میان ایشان جنگ در پیوست و آصفخان شکست یافته گرفتار شد بهادر خان
و ... او را بر فیل عماری در انداخته روان شد و مردم بهادر خان از پی اجناس و غنیمت متفرق شده بودند که وزیر
خان و بهادر خان ... رسیده داد جلادت داد و بهادر خان تاب مقاومت
نیاورده فرار نمود و ... رفت که آصفخان را بر فیل می آوردند از هم بگذرانند نگاهبان ... شمشیر حواله
او کرد سر انگشت دست او جدا شد و بر بینی او زخمی رسید که ناگاه مردم وزیر خان رو آورده آصفخان را
خلاص کردند و بجلدی خود او را آرام گرفتند و درین کارزار بهادر خان بسر وزیر خان داد مردانگی داد و با این
لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت آصفخان از زمان گذشته ندامت کشید و این حوادث و نکبات
از آثار حرمان آستان حقیقی دانسته با کمال خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد
و وزیر خان بهمراهی آمد مظفر خان وقتی موجب بشارات عالی از دار الخلافه آگره متوجه پنجاب میشد فرستاده
و وزیر خان بهمراهی آمد و مظفر خان او را بعواطف خسروانی مستمال گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت
شاهنشاهی بشغل صید افگنی متوجه و منبسط بودند مجال عرض یافته در خواست تقصیرات آصفخان
نمود آنحضرت ذیل عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصفخان اصدار فرمودند که
کمر استظهار بسته بعد ... باتفاق محمد خان ... در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد و چون
موکب اقبال از ... سلطنت مراجعت فرماید دولت زمین بوس دریافته بمعود عنایات
بی منتهای شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب معلی بعد از انصرام مهم عشرت انجام شکار قمرغه معاودت فرموده

بدریای لادی لاهور بساحل آن واقعست و مهابت عمانی میکند رسید حضرت شاهنشاهی
رخش همت را از گرد جیحون نورد را عنان توکل بدست داشته بدریا سر دادند و آن باد پای ... چون
نسیم که بر آب بگذرد بسبک بگذشت و ملازمان موکب والا و ملتزمان رکاب مقدس که ناگزیر جلوی
رایات اقبال بود اسب سواره خود را بآب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خواجه ...
خان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایات کرامت آیات در عرصه
لاهور منتصب شد شرایف اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس بآن مفطور است
مصروف بود و از سوانح کشتن محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه او از یکه جوانان اردوی
معلی بر نسالت و تهور علم امتیاز می افراخت و بپیمانه بدمستی بر داشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد
درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال شد در عالم بیخودی یکی از قوچیان که بر فیل خاصه سوار بود جدا شد
و تیری از کمانخانه بی اعتدالی برکشیده بجانب او انداخت چون این جرأت معروض بساط اقدس گشت
از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در موقف شفاعت آمده بزبان تضرع برگشادند
و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص جانبخشی فرموده بچوب آن ادب تنبیه آن
بیخرد فرمودند و او از ادبار بخت خویش بی راهه سعادت همانشب فرار پیش علیقلی خان که پیشوای
فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنست که جنید کررانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم
خسروانی بود از مندون که جاگیر او مقرر بود شومی طالع فرار نموده بگجرات رفت آنانکه در نهاد دولت
آمده اند هر آینه از بارگاه دولت و اقبال بدوری گزینند بزعم خویش در افزایش خویش میکوشند و بمعنی
برکاستن خود افزوده خود را بجاه بیدولتی می اندازند درین هنگام که همت جهانگشای از تنظیم مهمات
پنجاب پرداخته بر توجه اقدس بر مراجعت می یافت عرایض دولتخواهان خصوصا عرضداشت
منعم خان خانخانان از دار الخلافه آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست
که علیقلیخان و بهادر خان و اسکندر خان باز سر از خط بندگی پیچیده با علا و اعلان بغی و طغیان
گردن برافراشته اند و غبار انگیزی میرزا حکیم که از دیار مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته از
بیخردی و بیدولتی خطبه که هر نامی طراز از ... بنام میرزا خوانده اند این بیخبران بخت برگشته از ...
ضیای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسد خود میرزای ساده لوح را در گرداب
ضلالت می اندازند با آنکه شاهی عطیه ایست الهی که چندین هزار شرط کرمی تا هر کس ... نیاید آن موهبت
عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود محض نسب و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کار ...

کفایت نکنند و بر هوشمندان پیداست که بلندی از آن صفات قدسی فطرتی والا عطوفتی عالی و حوصلهٔ
فراخ و بردباری فراوان و دریا غنی بلند و کرمی فایض و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست و جدّی
عظیم و عملی شایسته و فکری عمیق و تعاقلی مستحسن و عذرپذیری لایق و با این مآثر کمال که از مبادی
آگاهی در پایه مستانی نامهای حکمت پرور این بالغ نظر مبسوط و مذکور است مادام که این موصوف نعوت را
دانش برخواهش ناشایسته و غضب ناشایسته غالب نباشند سزاوار این منصب ارجمند نتوانند
و بار سیدن این پایه بلند ما دام که لصلاح کل نگرایند و طوایف انام و طبقات ملل را مانند روما در نبوده یک
نظر ترتیب و عاطفت نگاه نکنند در خور این رایت عظمی نگردد و لله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی
منبع صفات کمال و معدن نکات قدسیست و شرح جلایل خدیو عالم آرا دفترها کفایت نکنند ذکر تقریبی چگونه
این توان کرد هر چه داری بده و دیده بجو و شمایل پادشاهی جهان آرای پادشاه صورت و معنی را نظاره
کن تا بدانی که پادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بدولتی این گروه بعرض مقدس رسید
بر ضمیر اعتدال گرای آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بجهة مهمات زمین جانبگیری علیقلی
و بهادر پیدرگاه معلی آمده بود بجای باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر اراده توجه بدار الخلافه نمود که
سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند
و پرگنهای آن ممالک را بآیین شایسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران
و فرزندان سعادتمند و منتسبان آن سلسله حقیقت کیش و سایر سپاهیان جانسپار تقسیم نمودند
مهمات کل و جزوی آن سرحد برای رزین میر محمد خان مفوض داشتند و روز سیزدهم و در دیماه الهی
موافق دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافه ارتفاع فرموده عرصهٔ دولتخانهٔ
مخیم سرادقات اقبال شد که فیل لکهنه و فیل بخت اینه که فیلان نامی بودند در یکروز سقط شدند
جمعی از ظاهر پرستان دلگیر شدند آنحضرت بر زبان اقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک
گرفتیم که آن دو برادر بخت برگشته درین یورش نکو نیستی خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله در تمام
و چه دیدست چون رایات اقبال بحدود سهرند نزول اجلال نمود از مظفر خان بدحوصلگی چه گویم بظهور
آمد که موجب حیرت همگنان گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از
احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهانآرائی عاطفت پدری
و رأفت الهی بظهور می آرند و مردم را از امور شایسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان
کوشش می فرمایند در ینولا بمسامع علیه رسید که مظفر خان باده دولی قطب الدین خان نام علاقه خاطر

اکرده

پیدا کرده عنان دانش از دست داده است آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده
بنگاهبانان سپردند که مبادا مظفر خان ازین قوم فریب در بلیه عظیم افتد آن فرنفته خود از کوته
حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر مرحمت و تربیت پادشاهی
ندانست و حضرت شاهنشاهی که بمیزان تمیز و قدردانی بدست قدرت کامله خود دادند این همه نادانی
و بی تمیزی او منظور داشته تفقدات خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتگار را بتسلی او فرستادند
و بنصایح گرامی هدایت فرمودند و تمامی این راه بشکار پرداخته مسرت بخش عالمیان بودند
و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسر مخیم موکب اقبال شد در آن منزل منازعه و مجادله طایفهٔ سناسیان بحضور
انجامید و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کولیست که دریا چه توان گفت سابقاً آنجا فضایی بود
وسیع کورکهیت نام مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوایف این طبقه
از اقصای هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمع عظمی انتظام می یابد و درین سال
بیش از دور و آیات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و در میان سناسیان دو طایفه اند یکی را کُر
نامند و دیگری را پری برسرهای نشستن و در میان این دو طبقه گفت و گو شده تجرد گزینی اکثر این مردم
بواسطهٔ آنست که دنیا از ایشان پشت داده است نه ایشان از دنیا دلسرد شده اند و لهذا
پیوسته از مند بوده مغلوب شهوت و غصه و مقهور حرص و قهر میکردند و باعث نزاع آنکه طبقه
پری در کنار آن کول مکان معین داشته اند که درین مجمع نشسته دایم گدائی میکردند و زایران که از
ولایت هندوستان که بقصد غسل در آن کول می آمدند بآن گروه تصدق گویان میدادند درین روز
گروه کُر مسلط در آمده جای پریان گرفته بودند و اینجماعه را تاب مقاومت کردن نبود که جای خود را
استخلاص توانند نمود سرحلقهٔ ایشان کیسو پری نام در حضور اجلال باستانبوس معلی آمده دادخواهی نمود که
طایفهٔ کُران متغلب آمده جای ما را گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده گر رخصت جنگ
ایشان می بندیم یا خون خود را بر خاک میریزیم یا آن قطعه خاک از ایشان میگیریم و گروه کُران بعرض اقدس
میرسانند که اینجا موروثی ایشان است چند گاه ایشان می نشستند دیگر ما می نشینیم و تا جان
بتن متعلقست تعلق ما باین زمین خواهد بود چون موکب معلی بتهانیسر نزول اجلال فرمود در معرکه
آنها رفته هر چند جواهر نصایح و مواعظ بر این نفوس معطله افشاندند حکم لآلی انداختن بر خاک داشت
جوهر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر ظاهر شد و بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و نشست
راه شقاوت الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر گروه پامال نفس و هوا بوده سالک

بیراهه شقاوت بوده‌اند رخصت مجادله یافتند تا بآن روش سزای اعمال نکوهیده خود یافته
متنبه شوند و اتفاقاً در آن روز از آن گروه کمی جمعی کثیر فراهم آمده بودند و از جانبین صفها آراسته
کرده اول از هر طرف مرد لاف زن پیش آمده دوید و جنگ شمشیر کرد و باز تیر و کمان دست برده
بر یکدیگر تیرباران کردند و بعد از آن رباب بزرگان بسنگ روی پیش آمدند چون رباب کم بودند حضرت
از چند نفر مردمی که جنگ دانند و پیشنم جهان توران و جرگهای هندوستان که همواره از آن طبقه چون
سایر طبقات در حوالی موکب معلی می‌باشند اشاره فرمودند که کومک رباب و در جمله رباب بزرگان
موافقت نموده آنچنان رو در آوردند که گرازان تاب مصادمه نیاورده روی گردان شدند و بر پایان
اندر دنبال در آمدند و جمعی کثیر از آن خاکستر پایان را بباد عدم دادند و به تیر و شمشیر حلقه ایشان که اسم نام
داشت رسیده آن سوخته را نایک تیره بخت ساختند و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس را که
رنگ آمیز کارگاه تقدیر است از تفرج آن بسطی عظیم روی نمود و فردای آن روز از عرصه تهانیسر نهضت رایات
عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد آنجا میرزا امیرک رضوی که در لاهور او را بجان بابا
خان سپرده بودند در کمین غفلت و فرصت می‌بودند از حبس فرار نمود و جان باقی از دنبال او
بکام جست و جو شتافت و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی روسفید نتوانست شد حضرت
شاهنشاهی باین مقر زیارت جز اقدام آن مقام فیض انتما توجه فرموده همت خواستند و افاضه خیرات
بمجاوران حوالی آن بقاع شریف فرمودند که تاتار خان که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس
گردانید که محمد امین دیوانه از لاهور فرار نموده بود بقصبه مهجور رسیده و شهاب الدین خان ترکمان
جاگیردار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت اسب و خرج پیش ارباب بغی و عصیان روانه
ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر قهرمان جلالت شاهنشاهی که از تواید سطوتش جز افق عدالت
نتابد بلندی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی با احضار آن بیدولت در بارگاه عدالت مأمور شد
روز دیگر از آنجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصه پلول مخیم اجلال شد شاه فخر الدین زمین بوس سربلندی
یافت و آن بیسعادت را بموقف جلال آورد و او از انجمن جهنمیان سپرده شد و در همان منزل بیاسا
رسید و چون طنطنه نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافه آگره پیچید شعشعه طلایه رایات
والا بر آن حدود تافت خان خانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین‌بوس سربلند شد
و بآداب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع حدود ممالک پورب معروض بساط اقدس ساخت
و طومار عصیان علیقلیخان و بهادر خان و دیگر متمردان که بتجاوز سر کرده بودند فرو خواند کسی

در مبداء

در مبداء فطرت بد نهاد و بی جوهر افتاده او را اعجب نصیحت سود نکند چون کریم که زمانی کار آید
و مدارا و موعظت او را ضعف ذهن فرود آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج
بدگوهران و بد درونان را بحبس و ضرب چاره دیده‌اند و چون این علاج هم در ان خاندان اطلسان
بیدولت کارگر نکند بعدم خانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی با حوال آنها میدانند متکفلان امور
سلطنت و بارها فشکار عمیم قرب رسیده خدیو زمان در مرتبه اول نگذاشتند که چاره آنکه
بیدولتان بظهور آید و باطن اقدس را بر سر مدارا آورده بر داشتن پرده کار را بر نقاب توقف
ماندند و درین هنگام موکب معلی با طفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون اینخبر بعلی قلیخان
و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این بیدولتان بخیال آنکه خود اینچنین وقتی را فرصت انگاشته
خیالات فاسد برانگیختند علیقلی از جونپور روانه قصبه سرهرپور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر شده بود
اسکندر خان نیز بقصد هر ابهی ابن باقی طاقی از شهر اوده برآمد و جمیع فتنه سرشتان در آن قصبه
فراهم آمده قرار دادند که علیقلیخان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را
در تصرف نماید و بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجنون خان رود و اسکندر خان
و ابراهیم خان سرکار اوده و آن حدود را بتصرف کرده به همین قرار شوم از هم جدا شدند علیقلیخان
بداعیه شورافزای بسر کار قنوج روان شد چون جاگیرداران آن حدود سرداری که با او اتفاق نموده مقاومت
بآن فتنه انگیز نتوانند کرد نبود خود بقنوج کشیدند و علیقلیخان گرد حوادث انگیخته چون بقنوج
رسید میرزا یوسف خان که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگر متحصن شد و خلایق غبار آلود
تفرقه گشتند و عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود در آمد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دار الخلافه آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان در معرکه فتح

چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی است حضرت شاهنشاهی
بمقتضای نیت حق اساس برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود
خیال میفرمایند و شادمانی خویش را در رفاهیت خلایق میدانند آری کمتر کفایت خلاف سزاوار افسر دولت
چنین تاجداری است که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیاز مند درگاه صمدیت داشته
در لوازم داد و دهش تکاپو نماید و راحت جهانیان را آسایش خویش داند و هر که از روی نابخردی این چنین
سربرارای اقبال سرباز کشد هر آینه در هلاک خود اهتمام نموده باشد خصوصاً کسی که پرورده نعمت این
دودمان والا باشند و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله این خاندان فراهم آورده چه نامردی

و نامردانگی و معامله فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی ولی نعمت خود صرف نماید هر گاه در زمانه والی
روزگار چنین و مخالف دولت این طرز لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته در مقتضی نصرت
کرامت میفرماید و نمودار این معنی واقعهٔ علیقلی خان و بهادر خان و استیصال این هر دو مغرور
و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده مستقر سلطنت
معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علیقلی خان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعرض
اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نوایر فتنه وجهت همت علیا شد و منعم خان خانخانان را
بدار الخلافه آگره حراست آنجا و مقرر فرمودند و دو هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند
پیشتر از آنکه رایات مقدس نهضت فرماید قیا خان و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید
محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته همراه میرزا یوسف که در قنوج
متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز هشتاد بیست و ششم اردیبهشت ماه
الهی موافق سه شنبه بیست و ششم شوال رایات عزیمت در رکاب دولت آوردند و بدست اقبال
عنان نصرت گرفته سمند همت جهانگشای جولان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان
فرو گرفت و چون ساحت قصبهٔ سکیت مخیم موکب نصرت شد علیقلی خان که بر ساحل گنگ
بکلدز و قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته بشقاق و عدوان آویخته بود با استماع صیت نهضت
اقبال اردوی خود کوچ نموده بجانب مانکپور که برادرش بهادر خان در برابر آصفخان و مجنون خان فتنه انگیز
بود در آورد و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و هنوز دیگر ایشان دریای
رحمت عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمود و چون عرصهٔ قصبهٔ موهان مضرب خیام ظفر میگر
گردید محمد قلیخان برلاس راجه سردار ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و لشکر
عبد المطلب خان و حسن خان و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث
الدین علی بخشی و دیگر بهادران نامور دلاوران کارگذار همراه او کرده روز بیست
و سیوم خورداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده و از همین منزل بر سر سکندر خان که
در آوده است فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال رو توجه بجانب کره
و مانکپور آوردند چون قصبهٔ رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصفخان و مجنون خان بعتبهٔ مقدس
رسید باین مضمون که علیقلی و برادرش عزیمت حدود گوالیار دارند و میخواهند که از آب گنگ
عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای بایلغار قرار گرفت و پیشتر از حاضران موکب معلی

چه ازردی

چه ازردی بد فطرتی و چه از جهت کسالت و چه بواسطهٔ تن پرستی و چه بجهت آنکه کار آن تیره
رایان بانجام نرسد تا باز خود فروشی آن بیسعادتان گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه
دانادل بدوه از کار هیچکس برنداشته عنان توجه بدست توکل سپرده شب ادینا و بیست و ششم
خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده از قصبهٔ مذکوره ایلغار فرمودند و از غرایب
آنکه از رای بریلی راه متعارف را بواسطهٔ بعد گذاشته راه میانه که نسبت آن راه نزدیک بود
با وجود آنکه بی آب نشان میدادند اختیار فرمودند و از چشمه سار تائیدات غیبی که فیض
بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راهها پیش آمد چه پیشتر از آن باران رحمت باریده
کولابها بر ساخته بود تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزول اقبال فرمودند و محب علی
قلیخان جایگیر در آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروزمند بواسطهٔ آنکه اول شب
کوچ شد و کم کسی را ازین ایلغار آگاهی بود و در جنگل در میان متفرق شده از راه راست بر کرانه
افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام توانستند رسید آنکس را که ایزد تعالی تایید بخشیده باشد
او را از کمی ملازم چه اندیشه در اثنای راه نزدیکی مانکپور آصفخان بسجدهٔ عبودیت نورانی ناصیه گشت
و همانروز رخصت پیش رفت تا باردوی خود که در برابر خان زمان نشسته بود و هنوز نگذشته
بود که هنوز اجیوره که از قاصدان تیز رو و سر خیل اعتباری بود خبر آورد که علیقلی و بهادر در حدود
پرگنه سنگرور در دریای گنگ را پل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت
سوار دولت شده با آنکه معدودی بملازمت رسیده بودند تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده بیشتر
متوجه شدند و راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی را بر سر اردوی معلی گذاشتند که بقصبهٔ
کره برده نگاه دارند و از ده شیخان که مضافات مانکپور است آمده آخرهای روز یکشنبه از دریای
گنگ فیل سواره گذشتند و چون اوایل موسم باران و محل طغیان آب بود دران هنگام که
بندگان حضرت فیل در آب راندند جوش و خروش غریب از عالمیان برخاست چه گذار چنین آب
خونخوار از محالات بود بمحض کرامات شاهنشاهی این بحر زخار معدن ولایت را گذر داد
ولی دغدغه از پایان گذشته و مستبصران این معنی از دلایل نصرت و مقدمات اقبال دانستند
دران زمان که موکب معلی از دریا عبور فرمودند زیاده از یازده کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس
نبود میرزا کوکه سیف خان کوکه رستم خان شجاعت خان عالم خواجه عبدالله دریا خان شهباز
خان سید جمال الدین عادلخان دلاور خان و چند حلقه فیل همراه رسید در این روز که موکب مقدس

از آب گنگ عبور فرمود قعر دریا باقوام فیلان پیموده شد از فیلان نامی خدابخش و بالسندر بطوفان مستی در رکاب
دولت جوشان و خروشان بودند و این دو فیل در بردلی و تیزروی و جنگ آوری وصف شکنی انگشت نمای
دیده وران بودند و چون موکب معلی از آب گذشته بجرام خوران نیز نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی
فرود آمده روی بهشیاری نهاد و فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند و حضرت
شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن فیل مست مبشر فتح و نصرت است همچنان هشیاران
و کارآگهان وقت و دیگر آنکه از هشیار شدن فیل مست ما را اعتماد بر فیل مستی او نماند و منحصر شد
و توکل ما بر عون الهی و هرگز از توکل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد والحق از آن
مظهر کرامات دو نکتهٔ بلند بوجود آمد که عنوان نامهٔ الهام تواند بود و چون شب درآمد با بخت بیدار
آسایش گرفتند و مخالفان تیره رای بمسافت یک کروه فتنه گستر بودند آنحضرت تکیه بر تایید آسمانی
فرموده در همانجا صلاح دیدند و همان زمان مجنون خان و آصف خان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند
مجنون خان و جمعی بر این بودند که بی توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشته ها باید شتافت
آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند درین هنگام رفتن لایق نیست و نیز مردم بیشرم
چشم و آزرم بیشتر گاه میگذاری او پسندیدهٔ خسرو کامیاب شد و نصایح بلند فرموده جمعی را رخصت
دادند و حکم شد که دریابی دو ماه خبر بما رسانند و در لوازم قراولی اهتمام نماید که مبادا مخالفان تیره رای را
خبر رایات اقبال شود و از آنجا خبر برند علیقلی و بهادر که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند در عین
غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آنشب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود بباده پیمایی
و شاهد پرستی و بازی فنکی سرگرم بودند باین لفظ صریح برگشت خود فال نبردند و عجب آنکه در آن شب
مردی نزدیک جادرهای این مستانه رفته فریاد برداشت که ای جمع بد سرانجام واقف شوید که حضرت
بادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گذشته با لشکر بی پایان رسید و چون پیمانهٔ هستی آنها
پر شده بود آوازهٔ رایات اقبال را از تدبیرات آصف خان و مجنون خان دانسته در غرور در افزودند
و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود اندیشهٔ آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب
گذشته اند و غنیم تا سه چهار هزار سوار متحصن است باین تدبیر سنگ تفرقه در آن گروه اندازد
تا کار به بیگانگی کشد و نمیدانست که جنود غیبی همرکاب گیتی خداوند است و بالجمله صبح روز اسفند
بیست و نهم خرداد ماه الهی موافق دوشنبه غرهٔ ذی حجه که در حقیقت غرهٔ نصرت پادشاهی
و سلخ عمر سیه بختان بود آنحضرت جبه طلبیده در درع غیبی درآمدند و مغفر اقبال آسمانی

برفرق

برفرق عظمت نهادند و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی
رفعت آسمانی یافت و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت و در جوانغار آصف خان قرار
گرفت و محب علیخان و طایفهٔ از بهادران از پیش قدمان هراول شدند آنحضرت بر فیل بالسندر
سوار شده نهضت فرمودند و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند
مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت
برگشته کوچ کرده روان شده اند یرلیغ مطاع عز اصدار یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر
مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج باعتضاد چنین
قوی پشت شده طلب کار سزا گشت و مردم عقب بقدر جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی
آصف خان نیز حکم که با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن
ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر بارهٔ نصرت سواری فرمود و چون آن بیدولتان باور
نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس در آن لشکر ورود اقبال دارند و مقدمات جنگ را
بر تهور آصف خان و مجنون خان فرود می آرند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر
آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی است و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت
آورده اند علیقلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میان عصیان ایستادند و بخذلان ابدی
قرار بخت داده اند و باین خیال فاسد صفها راست کرده جمعی از بردلان معرکه ادبار را بر هراول و فوجی لشکر
لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب بپانصد کس همراه موکب شاهنشاهی
شدند و تا پانصد فیل هم رسید و مفاصله در میان فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند بابا خان قاقشال
که سردار او فوجی بود با نجابت عبودیت و معرکهٔ تیغ و تیر گرم شد و بتایید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را
از جا برداشتند و افواج قاهره از پی درآمد این خبر از آن صف علیقلی رسانید و اهل ادبار در کشش
سرآسیمه گشته سر از تن پیش از بن نشناختند و از شواهد اقبال آنکه در آن [illegible]
یکی از مخذولان چنان بر اسب علیقلی خورد که دستار از سر شوریدهٔ او بر زمین افتاد علیقلی حیران کار
شده بهادر خان را در برابر بابا خان قاقشال فرستاد و بهادر خان خود را بسپاه او فوجی رسانید
سرگرم کارزار شد و زمان علیقلی از بهادر خبر گرفته تازه بتازه کمک روانه میکرد بابا خان غنیم را
بر روز دیده عنان گردانید و بهادران از دنبال شتافته خود را بمجنون خان رسانیدند
و درین میان اسب از جنبش تیری خورده چراغ پا شد و بهادر خان را بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال

بر سر او ریختند و زیر جمیل را گرفت و از بدذاتی و از مندی چیزی گرفته رها کرد درین اثنا نظر بهادر نام دولتی
از ملازمان مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره همراه آن بهادر خان را در میان
گرفته تیر دوز کردند و دران زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان
دست بگرفتن رسانده جانستانی میکردند و علیقلی خان مغرور را ادبار در جای خود ایستاده از حال
بهادر خبر رسید فیل مست خیرانند نام از فیلان پادشاهی بر فیل کج بهنور از فیلان خاصه که از مستی فرود
آمده بود دیر کج بهنور را گذاشتند بر او دویده دو دید و بیک صدم کوه شکن آنرا بر خاک هلاک انداخت
و شکستی عظیم بر آن مدبران حرام نمک روی آورد اکثر اعیان و اعیان شرارت علف شمشیر خونخوار شده
بر زمین ادبار افتادند و خس و خاشاک هستی اینان با آتش قهر الهی و برق سطوت شاهنشاهی
سوخته خاکستر آنرا بباد فنا رفته و گروهی که گریخته آن تیرگاه اقبال رفتند و در راهها بدست رعایای زبون
که با تش تعدی این نمک حرامان جگر کباب بودند بخاک و خون افتادند و باد و بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن
گرفت و ابر نیسان بحدیقهٔ دولت بگوهر افشانی در آورد و عرصهٔ ناورد از غبار فتنهٔ ارباب طغیانی
تصفیه یافت و از تتق عواطف الهی بیکر فتح و نصرت بر ساحت اعلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی
بدولت و اقبال سواره از سرگذشت علیقلی و بهادر خبر رسیدند درین هنگام نظر بهادر خان دستگیر کرده
ردیف خود سواره ساخته به بساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تفقد برگشادند که
بهادر بشما چه برکرده بودیم که این همه باعث فتنه و فساد شدید او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود
و سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت و بیان عذر نبود بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او
گذشت که الحمد لله علی کل حال همانا آن بیدولت در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم شده بود
و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او گذشتی و هر که از چنین بزرگ کرده خدا روی گرداند هر آینه دین و دنیا
از و پشت دهد و خراب ظاهر و باطن گردد و حضرت شاهنشاهی با وجود چندین فتنه و آشوب نمی
خواستند که آسیب بامینی فرستند بعد از شدت التماس و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز
خان و بینی داس کنبو را مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و مقارن این حال بهادران نصرت
قرین سرها یکان یکان از معتبران علیقلی خان میرسیدند جمعی میگفتند که از عرصهٔ نبرد بدر رفته است و طایفه
بر آن بودند که خرمن هستی او سوخته شد درین اثنا یا تو فوجدار سیه بخت را آوردند چون کاوش احوال او شد
بزبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان پادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلبان نزا بیان کرد و بموجب
حکم معلی تا جمیع فیلان فوج هراول حاضر ساختند و آن شخص فیل یک دندان بین سنگ نام را دیده گفت این فیل است که

علیقلی

علیقلی را کشته آنگاه حکم مقدس شد که هر که سر مغول از عوام نمکان بیارد یک مهر طلا بیابد و هر که
سر هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد عوام از پی سرها میدویدند سرها می آوردند و زرها میگرفتند و چهره
شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علیقلی را که در پای درختی افتاده بود آورد و ما این طایفه شبهه
و شک میکردند درین میان ارزانی نام هندویی که صاحب اختیار علیقلی بود در خیل اسیران جلال قهرمان
اقبال بود سیلی دست جنبش که بر سر آن تیره بخت افتاد آهی سرد در کشید و بیشی آمده آن سر را
بر گرفت و سخت بر سر خود زد و چنان بوضوح پیوست که آن مدبر بخت برگشته تیری از غیب رسید
و میرزا بیگ قاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلیقلی رسید العقصه از رسیدن تیر آن مدبر بحال تباه در
جان کندن بود که سومنات فیلبان فیل پت سکه را بقصد او راند علیقلی فیلبان را گفت که من از
اعیان سپاهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر که ترا رعایت خواهند کرد فیلبان حرف او را
از ژاژخایی دانسته فیل بر و راند و او را زیر دست و پای فیل بلکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت
پادشاهی پایمال ساخت یکی از پاجیان بگرفتن انگشتری سر او را جدا کرده می آورد در راه آن سر را
غلام غالب از و کشیده خود بنظر اقدس در آورد و انعام گرفت حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت
از خانهٔ زین فرود آمده روی نیاز بر زمین نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که در آن
مصاف مردانگیهای جانسپاری و حق گزاری کرده بودند بازدیاد مناصب و اعلای مراتب
سربلند و کامیاب ساختند و سر علیقلی و بهادر را مصحوب خواجه عبدالله پسر خواجه مراد بیگ
قزوینی که وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دار الخلافه آگره و دهلی و ملتان
و دیگر ممالک محروسه با فتح نامها فرستادند هم سرمایهٔ خرسندی اولیای دولت قاهره شد و هم تنبیه
عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامهٔ اقبال روزافزون تواند
بود در قریهٔ سکراول از مضافات الهاباس روی داد و از امصار جامع ساخته فتح پور نام نهادند
و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است و از شرایف سوانح آنکه چون رایات
اقبال بدفع آن حرام نمکان نهضت فرمود منعم خان آنرا لحکومت دار الخلافه آگره گذاشته بودند بازار
هرزه گویان تهی مغز گرم شد و متمردان مفسد از حدود سر کشیدند منعم خان که بیدار و استاد
و مرشد راقم این شگرف نامه ابوالفضل عقیدت داشت آمده استمداد همت نمود آن معدن
شهود سبحانی بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشارت بدیع فرمودند
و بموجب استدعای او مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیهٔ علیه توجه نموده آنچه نمود ادا کرد

واشاره بدان کرده آید صبح آن بشاشت غریب در جبههٔ شریفهٔ ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علیقلی
و بهادر را بزودی آوردند که امشب چنان نموده اند که منعم خان از استماع این مژدهٔ دلگشا خوش
وقت شده آداب شکر بجای آورد و اندک فرصتی گذشته بود که سر این دو حرام نمک شورانگیز
آوردند آری از منبع جهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجیب ظهور این معنی چه دور و چون بمیامن
تاییدات سماوی که در سفر و در حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهیست چنین فتح دولت پیرای
روی نمود هما بروز موکب معلی بصوب الهاباس که بعضی بیدولتان دران حدود غبارانگیز فتنه بودند
بنهضت والا فرمود و تماشاگاهان آن سرزمین بود و مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت
شب دران عرصهٔ دلکشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته بعلیقلی پیوسته بودند
مثل یوسف جولی دستگیر شدند و در روز بعضی مهمات آنجا پرداخته روی توجه بجانب
بنارس آوردند و آنجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر مثل مرتضی قلی زمین بوس والا نمودند و از
فرط مکارم ذاتی جرایم اینجماعه طراز عفو یافت و زنان و پسران بهادر خان بدست اولیای دولت
درآمدند و خواجه عالم خواجه سرا آنجا اسیر فتراک سعادت شده بمدارج ترقی ترقی نمود و چون
مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه بسته بودند از سطوات غضب حکم تاراج شده بزودی
بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومت جونپور فرستادند و قلیج خان و طایفه را
بسر پور تعیین کردند که بزور بار بعضی از اوزبکان آنجا بود و بعد از آنکه در بنارس مخیم سرادقات
اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف دادند روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب
معلی شد و مردم علیقلی که دران بلده فراهم آمده بودند انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تافت
و در ظلال عاطفت شاهنشاهی درآمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای
آنحدود و الکه که در آشوب بودند مستمال عواطف شاهنشاهی شده سر بغبار عالی برداشتند
و از آنجا آن شهسوار عرصهٔ اقبال بطریق ایلغار ببلدهٔ کره نهضت فرمودند اردوی بزرگ
آنجا بود روز این راه طی فرموده بر سال کلک بگذر کره رسیدند دران هنگام بیش از چهار پنج
کس در رکاب نصرت اعتصام رسیده بود بدولت و اقبال بکشتی عبور فرموده درون
قلعهٔ کره بعز نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند نزدیک مانکپور خواجه عالم گریخته باز
بدست افتاد و دران شهر منشور طلب منعم خان خانان از پیشگاه عاطفت صدور یافت تا از
و جاگیرداران آنحدود بجاگیرهای خود رخصت یافتند و رعیت پروری نصیحت پیش گرفتند

وچندی

وچندی از بدنهادان فتنه سرشت که از آستان مقدس گریخته بپیش آن مدبران نخوت مند رفته ابواب
در شورش میزدند و بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل جانقلی اوزبک و یارعلی و خوشحال
بیگ که یک چند در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت و علی شاه
بدخشی و بخشی بخشی و چلمه خان کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان عرصهٔ قهر شده
پایمال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی را که در مخصوصان علیقلی انسلاک
داشت و از اردوی مقدس گریخته در کره گرفتار شده بود با مجرمان دیگر با کنده دوشاخه
در میان عدالت آورده تمامی فتنه اند و زانیز بحضور او سیاست فرمودند و بعد از آن فیلی را
باو سر دادند فیل او را بخرطوم پیچیده با کنده و دوشاخه در زیر دست و پامالش کرده
میداد و از پیش و بالنوعی انداخت و چون اشارهٔ صریح بسیاست او نرفته بود فیل بمساهله
و ملاعبه میگذرانید و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب میداشتند
و آخر بتقریب اشارت سیاست و شجاعت مقربان بساط عزت رقم جانبخشی بر حال او
کشیدند و در همان ایام جیجی تاجر شاه ناجه خواجه را که سرآمد بیدولتان بود بدرگاه معلی
آوردند و بیاسا رسید منعم خان خان خانان بموجب حکم اقدس از دار الخلافه آگره بمخیم اقبال که
در حوالی قصبهٔ کره بود رسیده زمین بوس بلند شد و از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علیقلی
و بهادر را از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جوسا باو تفویض یافت و او کامیاب
دولت گشته متوجه جونپور و آنحدود شد و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانز
دهم الهی موافق شنبه بیستم ذی حجه بمستقر خلافت توجه فرمود کوچ بکوچ نهضت عالی
میشد و آنحضرت شکارکنان و دادخواهان قطع منازل میفرمودند و بهر شهر و ولایت
که مقدس موکب میشد باضافت عدل واحسان معمور و سرور میگشت و در قصبهٔ کوره که
در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبهٔ آناوه شجاعت خان را
باین دولت کامیاب ساختند و همچنین جابجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز
گشتند تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و
پنجم ظلال اقبال بدار الخلافه آگره انداخته کامبخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص گرفت
و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم معمور در امن و دولت گشت و احوال افواج قاهره
براسکندر سیر کردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود بر نهج الکه کوچ بکوچ رفته بودند

اردیبهشت سیوم تیر ماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی الحجه بساخت شهر اوده رسید اسکندر از استماع
رسیدن عساکر اقبال در قلعه اوده متحصن شد اولیای دولت محاصره او کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش
آمدند و در پهلوی شهر تلی بلند که بیرک تواری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هوا
خواهان خود را با انبوهی از بندوقچیان بر آن بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را
پیرامون نگذارند محمد قلیخان برلاس بحسن همت برگرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعیین
کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند و بپای مردی جلادت آن کرده خود سرابست کردند
و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه احدی سر از روزن بیرون نمیتوانست آورد
و اوزبکان سراسیمه دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی و بهادر بیرون
و درون فرو گرفت و اینمعنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیش
از آنکه مجدد داوده لشکر فیروزی اثر رسد نوشته رای بهر داس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته
شدن علیقلی و بهادر براجه تودرمل رسیده بود اما عموم خلق از بس که این بیدولتان را سر خرمی
پنداشتند این خبر را ساختگی میدانستند و چون درین تاریخ این خبر شهرت یافت اسکندر
همچنان مخفی داشته و از راه مکر و زور در آمده رحمان قلی توشبیکی را طلب کرد که بعضی سخنان میخواهم
بگویم اولیای دولت قبول اینمعنی نکردند آخر حاجی اوغلان که از معتبران او بود پیش امرا فرستاده
اعراض وی قبول نموده دریافتند و قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان رفته قرار داد او اخاطر
کرده بیاید و همان روز هر دو باتفاق رفته باز گشته آمدند نمودند که اسکندر از گذشته ندامت
دارد و مترصد است که بوسیله اولیای دولت احراز سعادت آستانبوس نماید و میخواهد که اول
تعهد در جای که قرار یابد یکدیگر را دیده سررشته پیمان باسوگند محکم گردانند قرار یافت که صباح روز
عید قربانست این امنیت بحصول انجامد بالجمله اسکندر زمینه بدست گشته اولیای دولت را
بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از دروازه قلعه که بجانب دریا بودند بدر رفته
بکشتی چند که برای روز ادبار خود آماده داشت از دریا عبور کرد و بیم جانی از آن گرداب خطر
بیرون برد چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور در آمده کوس
نصرت بلند آوازه کردند و چون کشتیها را اسکندر زمینی طرف نگذاشته بتقریب جمع
کردن کشتی از دیگر کنارها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد و درین اثنا اسکندر را
از اهل و عیال خاطر جمع کرده بپیغام فرستاد که من بر پیمان عهد ایستاده‌ام و عبور من از آب

بتقریب

بتقریب ترس مردم بود اکنون استدعا آنست که محمد قلیخان و مظفر خان و راجه تودرمل کشتی
نشسته میان آب آیند و همین با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود را
مطمئن ساخته روی بدرگاه عالمپناه آورم این همه بزرگان ملتمس او را بقبول مقرون ساخته اند
و از آنجا اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی در آمده صورت ملاقات نقشی را
بر آب و گرهی بر آب زد و اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد
در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود نایستاد و گفت درینولا چون مصدر تقصیرات
شده ام دلیری در رسیدن بدرگاه نمیتوانم کرد مناسب آنست که بوسیله استعفای جرایم جهانگیر
مراد بجای خود گذرانند و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند تا بدستاویز نیکو خدمتی خود را
مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان روباه دل موافقت نداشت وقت بحرف
و حکایت گذرانیده با وجود بارندگی بر راه ادبار دو منزل دورتر رفت و عذر طغیان آب
بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که
بغیر از حیله سازی و روباه بازی این بیدولت امری دیگر بر نوع نمی آید از دریا عبور نموده
سر در دنبال آن بیسعادت نهادند و از خلاها و سیلابها گذشته خود را القصه بگور
گهپور رسانیدند و اینجا سلیمان قلی نامی از اوزبکان که علیقلی خان گریخته پیش افغانان
رفته بود از قبل افغانان حکومت آن در کوز داشت کشتیها را فراهم آورده اسکندر را
با مردم او بسرعتی هر چه تمامتر گذرانیده از موج خیز اقبال شاهنشاهی بنجات داد امرای عظام
بسرحد ولایت افغانان رسیدند و چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافته
بود توقف نمودند و عرضداشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس در آمدن بان ولایت بدرگاه
معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافه آگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضداشت
اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست و منشور سعادت بر توارتفاع یافت که چون
آن بقیة السیف را از ممالک محروسه بر آورده اند درین هنگام بر همین اکتفا نکرده در انتظام
پراگندگیهای آن ولایت کوشند و سرکار اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده
دیگر امرا متوجه آستانبوس گردند چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمد قلی خان از برای آن سرکار
نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار الخلافه آگره زمین بوس نموده
کامیاب سعادت گشتند

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بفتح قلعه چتور

سرکشان گردن دراز نمایی در انداختن و حدت انتظامی را که گزیده‌ترین عبادات پیشگاه کثرت
تواند بود رونق بخشیدن و نقود آسودگی و آسایش را رواج دادن است و خدیو زمانرا توفیق این معنی
یافتن پایهٔ خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایهٔ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد که
حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در راحت
عالمیان دانسته همواره در معالجهٔ مالیخولیای سروری کردن کسان فاسد دماغ اهتمام روز افزون
دارند و تاییدات الهی قرین ذات مقدس بود باندازهٔ حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب
صورت و معنی میگردند درینولا که ساحت دار الخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی
یافت هنوز عساکر اقبال از گرد راه و برد دوگاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسران محمد سلطان
میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامع اجلال رسید ازان باز که سر از فرمان برداری
بادشاه صورت و معنی خود پیچیده آوارهٔ ملک ادبار شده اند بعد از درازی سرگردانی و کوتهی سخن
مالوه را خالی یافته تا بحدود در رفته اند و اوباش کوته اندیش را مناسب حال دیده در جمعیت خود
و تفرقهٔ رعیت میکوشند خدیو زمانرا که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانیست بخاطر
اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهت ملاحظهٔ حال سپاهی اغماض نظر کرده آید حلای رضای
ایزدی باشد و اگر توجه باطفای این نایرهٔ فتنه نموده شود نداشت اقدس عزیمت این یورش
اتفاق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را حالت نیست که بدفع ایشان
حضرت را خود متوجه باید شد و در آیین سلطنت مبرهنست هر کاری که بسخن ساخته شود نباید
پرداخت و هر امری که بدلاوری امرای وسط و ادنی کرده آید شکوه بزرگ نباید حواله فرمود و اما پوره
در مدارج امور پاس آیین سلطنت که عبارت از قدردانی و پایه شناسیست از لوازم اقبال و اگر بنابر بنیاد
قانون خلافت این کار ملازمان عتبهٔ خلافت نامزد میشود سران و سرداران ملک که سعادت
دو جهانی را در فرمان برداری بادشاهی خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار
میگردند اما جمعی که از آمدن زبده سپاهی که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است دیرتر صورت می بندد
کار از گذشت پیدا میشود و آیین سلطنت تاخیر در امثال این امور بر نتابد بنابر آن شاهنشاهی عالم
و دانای روزگار بمقتضای بالغ خود چارهٔ این کار فرمودند و توجهی که صفت بی توجهی در والی در پرده
بی پروایی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده بباطن همت در دفع این شورش بستند
و در روز پنجشنبه هجدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر شکار برگزیده بازی که اکثر اوقات

تا بحدود

بآن حدود به شکار جسته و اهوشکار بیاری کشتند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص
و خدمت دوستان یکجهت بی غوغای طلب بطور خود شوند و سایر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر
بدبدایشان چون معنی نباشند هر آینه بآسانی جمع خواهند شد و چون مردم بورودی فراهم آیند جمعی را
گزین کرده باین کار فرستاده خواهند شد باین اندیشهٔ صواب نما از مستقر خلافت بر آمدند و عرصهٔ
بازی که مخیم اقبال ساخته بجانب دهلپور و گوالیار که مالوه رویه‌ست شکار کنان عنان عزیمت
معطوف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده
فوج فوج میرسیدند اگر روش مخلصان درگاه ملتزمان عرصهٔ شکار زند فراهم آیند بسخن عالی گفتا به
میکنند و اگر بهادران بادشاه شناس جمع شوند احصای بهارا که توانند ز درگاه تزکرهم کرد آینده
اندازه آنرا که تواند گرفت چون دهولپور مخیم سرادقات عزت شد شکست سنگ سر را
نا او دو پیشک در رکاب نصرت قباب ایستاده بود آنحضرت چه از روی انبساط و چه از آن
رهگذر که مغروران فتنه اندوزان مالوه بخواب غفلت روند خطاب کرده فرمودند رانا تا حال
که از زمینداران و بزرگان هند باستانبوس سرافراز شده اند آمده احراز این دولت ننموده است
میخواهیم که بر سر او ایلغار فرماییم و سزای او در کنار او نهیم توجه خود میخواهی که زمانی امثال حقد کامت
از روی شگفتگی بسیار را نامبشر مودند و او منافقانه تقبلات مینمود و آخر آن کج فهم بدولت تسبیح عالم
نرسیده و بهرل راجه فهمیده فرار اختیار نمود و از بیدانشی از باطن ظاهر گشت و در رسوایی حقیقی افتاد
چه این نادان این تصور شد که بندگان حضرت در پردهٔ این شکار سزای او را خواهند داد و می
بدنام میشوم که او رفته حضرت دابر سر او آورده و دانست که جز صورت مطایبه نیست و این
دولتمند خدا پرور که امثال این زمینداران بی سعادت خود متوجه شود و در نیافت که بر تقدیر
این معنی گریختن از جنبش اقبال خود را در بوتهٔ ادبار انداختن و از بدنامی ببدنامی شتافتن
است و چون خبر گریختن آن مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمده
صورت جد گرفت والحق چنین بایستی که از آغاز جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکثری از سرفرازان
هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت فرو نیاوردند تا دست عبودیت بر زمین بوس
انقیاد آوردند گر نا او دیپسنک که در ممالک رای انو تپذرای تر خود را می ترشود و آن تهور سرشت
بی اعتدال که سیوردیوکی آبای و شتبه بستی او شده بود و بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر
فرمانبرداری از درگاه معلی تافت بفزونی مال و ملک و بسیاری احیونان فدایی و اسباب دنیا

دماغ نخوت و استکبار کرم کرده راه سعادت گذاشت همت جهانگشا تأدیب او مصمم شد و اوایل
مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و تأیید اقبال روی توجه
به تسخیر ولایت منددار آورده بجولان نصرت بولایت او در آمدند چون عرصهٔ قلعه سوی سوبرکه
صیت شهرت او و آن ولایت بلندست مخیم اقبال شد بظهور پیوست که قلعه خالیست و پیش از نزول
اجلال کسان سورجن حاکم قلعه رنتهپور متوحش شده با رعایای خود را برکنار کشیده‌اند حضرت
شاهنشاهی خلو قلعه را بفال بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز دران ساحت دلگشا نزول اجلال
داشتند و از نواحی و حوالی آذوقه آن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین
فرمودند و در آنجا بشش منزل قصبه کوته را که از مواضع محکم آنجاست مخیم سرادقات فتح ساختند
و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند و از آنجا
بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه گاکرون نزول فرمودند از سوانح آنکه نکته طراز حکمت اندوز
سحرپرداز بدایع برادر سترگ عنصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از جلوه گاه عزلت
ببارگاه خدمت کیهان خدیو بلندی گرای آمد و بفنون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت
آن نوباوهٔ گلستان دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند نگارستان
کثرت در وحدت پدر بزرگوار تحصیل مراتب دانایی کردی در اندک فرصتی در دبستان حقیقت آگاهی که
مجمع بحرین نظر و اشراق و مرجع حکومت شناسان بارگاه علم و عملست بپایهٔ والای آگهی ظهور فرمود
و ازین نتایج آن صحت زبان سحرکاری سخن طرازان نظم پرداز کشت یافت و صیت کمالات او
جهان صورت را چون عالم معنی فرو گرفت و از آنجا که شیخیهٔ قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت
کشیده در پاس انفاس همت گماشتی و بجهه پرده نشینی بر بن علوم عقلی نقلی گزیده راه اختلاف
بطبقات مردم بسته داشتی بیامن نفس گرامی او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند
خواهش طبیعت و تماشای رنگینی این عالم دانا فریب آویزی نداشت و همگی اوقات گرامی او
بنفس سرای دانش گزینی و آراستگی کردار گذاشتی و آن بهر نوانی با آنکه بر مکان مقدس خدیو صورت
و معنی پی برده از اعتقاد گزینان اخلاص گرای بود که هر یکتای محبت را ببازار نیاوردی
و گرانبهای آن متاع گزین و گرم بازاری این جنس فاخر و ممیزی بجلوه گاه فروخت نیاوردی و از آنجا که
دیدن او دیدن کثرت از روی وحدت بود از کثرت وحشت گزیدی منتسبان یگانه
پرستان ایزدی را ازین چشمه سار حقیقت راتبه رسیدی و ازین رو هر گاه اعیان دولت

وارکان

وارکان درگاه مقدس راه آمد و شد بود و با آنکه بسیاری از هم پیشه‌ها بوسیلهٔ این گروه انبوه
از سر و تمغلان صورت حسد برده افترا کردی و شورشها اندوختی و از فنون دریافت شهرپایهٔ
حقیقت نبرده در گوشهٔ نامی فرد شدی اصلا خاطر او باختلاط نیک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در
چارهٔ این کار راه اسباب برفتی در سالی که خدیو جهان به تسخیر جیتور عزیمت دیگر نور افزایی مواکب
اشرف برادران بمسامع همایون رسید اشارهٔ عالی باحضار آن گلدستهٔ هنرمندی شد طبقهٔ
از بدنهادان کوته اندیش بر حقیقت کار آگاهی نیافته این طلب عاطفت را بفنون مطالبت
عتابی وانموده یرلیغ مطاع بحاکم دار الخلافه ارسال داشتند شب آبان و هم مهر ماه الهی موافق
چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول برخی از آن نیلی قبای سپری شده بود و آن و آن دیده ور تماشای
نوخاستگان بزم چمن تشریف برده جمعی از ترکان آمده حوالی منزلگاه را احاطه کردند و همانا طایفهٔ
از بدگوهران فرومایه که تفسیده دلان ریگستان حسد بند ضمیمهٔ خیانت شده آن عوانان را
بر آن داشتند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت و در فرستادن معذرت خواهد جست
و همگی اندیشهٔ فرومایگان آنکه زیانی آنرا برسد چون معلوم شد از حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود
از دیر حاضر شدن آن فیض مآثر مایدهٔ فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت افزای
صورت راستی گردد و روبه پی آزرمی آورد درین اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفت و آن
گروه عرق خجالت چون ابواب مکاتب مسدود بود سرانجام سفر دشوار شد و بسعی ملاحظهٔ اهل
ارادت این دشوار نیز آسان گشت درهمان دامن شب سنگ تفرقه افتاد منسوبان این دودمان
عموما و خصوصا در گرداب غم فرو شدند و بدلو بهی آن رموزدانان آفرینش چارهٔ ناشکیبایی
دست داد فرمودند که نخستین چهرهٔ خاطر من بر مقتضای نشاءهٔ بشریت سخن سازان بدگوهر
غبار آلود گشت و اکنون خاطر حقیقت آموز شگفتگی دارد جز فرخندگی و نشاط خبری ازین
سانحهٔ غم نما مستفرج و مترتب نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی و قفل بنا دهانی گشوده
گردد نخستین جرعه دروی که بکام این نادان محفل دانش رسید این بود و پس از سپری شدن
روزی چند مژدهٔ غریب نوازی خسرو آفاق رسید و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد
این قصیده دران نزدیکی در ستایش نعمت رسیدگی انتظام داده اند قصیده اینست

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی — رسید همچو سعادت گشوده پیشانی
رخی چو خلق عزیزان بخاطر افروزی — لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی
بسر گرفته چو همت بلند پروازی — بپا گزیده چو دولت فراخ میدانی

هجوم کرده بر آشنا و بیگانه چو میزبان توانگر بدور مهمانی کمر بجستن و جا بگوی چنان بسته
که روز منطقه کرده سپهر دورانی بفرق بسته ز دولت خجسته منشوری که همچو عقل تبارک نموده عنوانی
خطی که یافته در بارگاه جاه و جلال ز قهرمان خلافت خطاب فرمانی مبشران سعادت ندا کنان که بخوان
نجات نامهٔ خود از حزین زندانی مرا نظاره‌اش از دور بیقراری داد چو بیقراری با صد قرار ارزانی
دلم ز جنبش رنگش باهتزاز آمد چو از تحرک ناقوس روح نصرانی بیوسه کردم فکار غافل ازین
که کار کرده دو دستوار در قدم زانی بذوق و طلب ناگهان او بخود چو بهر سالک توفیق جذب رحمانی
ازان زمان چه نویسم که بود بی آرام سفینهٔ دلم از موج خیز طوفانی حدایق سخنم را بهار افزونی
شفای تو لفنیم ز اصباح ریحانی گهی چو وهم سراسیمه کز کدام دلیل بدم ظنون و سلوک علوم ایقانی
چرا بود متخالف رسوم اسلامی چرا بود متشابه حروف فرقانی زبان کشیده بدار القضا عجب دریا
ستم و کذب ز دعوی گران ایمانی اگر حقیقت اسلام در جهان اینست هزار خندهٔ کفر است بر مسلمانی
گهی چو عقل فرو رفته چون دریایم رموز حکمت دانا دلان یونانی چه کرده است تخیل معلم اول
چه گفته است ز معنی مترجم ثانی چه حکمت الهی که ترجمانم ازو بلوح باطن نقوش عرفانی
ولی ز روح حقیقت چگونه تابد دلم نگشته بمشکوة قدس نورانی کدام ره بطبیعی که طبع دریابد
ز گرم و سرد و تر و خشک و درشتی و گرانی جهان شناخته دانا بلیس سبحانی مزاج جوهر دل از عروق شریانی
کدام رو بریاضی که از ریاضت آن شوم دقیقه شناس سپهر گردانی چراست گنبد پنجم سریر بهرامی
چراست منطق هفتم رواق کیوانی گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم ز لفظ و معنی بر کفه‌های میزانی
دماغ طبع معطر بعطر فردوسی صماخ فهم معطر بصیت خاقانی گهی تامل انشاء نثر رفته فرو
بمغز جان زده گلدسته گلستانی گهی بفکر معمایی گمان که مگر کند بجوهر فولاد طبع سوهانی
زبان پر از سخن و معرفت ولی یکدم سرم تهی نه ز مالیخولیای پنهانی نمود جلوه مرا عقل زهد طیفوری
نهاده مغز مرا عشق داغ صنعانی نظر طلایه فرست جناح مجنونی خرد مقدمه ساز قیاس برهانی
بوارق نظر عشق در ورق سوزی نسایم گل دانش بصفحه گردانی ز جان چگویم بکجا و صد گرفتاری
ز دل چه لافم بکی عشق صد پریشانی خلیده در جگرم همچو موی شیر رهبان لگر کرده چشم غزالان کنند قربانی
ببر که دیده‌ها ناز طفل علم طفلی بمیکدانت مرا از سبق خوانی در آن مقام که از اهتمام تربیتش
بکر لقمهٔ حکمت ز خوان لقمانی نصیحتش همه کانی باشناختی صبح وجود چو او شوم ملک از عالمان ربانی
مکن هوای پری پیکران حسن مباد زبان روی تو بروید جناح شیطانی خوبی ازین چنین نفتاد ... گرانی

بنای

بنای بنیهٔ دانش کند نورانی چه قالبست که از کجا و عقل کجا جفا مکش که نیاید ز شیشه سندانی
ز عشق هرچند ترا دام لیک اجر گشت کلید کعبه بجوی صلیب رهبانی میان عقل و جنون بود سیرم القصه
که بود دانشم آمیخته بنادانی ز خواب غفلتم آورد رو به بیداری سماع صیت قدوم برید سلطانی
چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن دلم برست ز اندیشه‌های نادانی تبارک الله از آن جذبه که روح مرا
ز سنگلاخ غم انداخت از تن آسانی بسوخت این همه خار و خس هوا و هوس بسیم بارقهٔ لامعات سبحانی
شدم سوار سبک گام توسن چالاک که کرد جای ز سر رانش سپهر جولانی چو نوح گشتم و طوفان نورد دریایی
چو خضر بودم و تنها رو بیابانی ز فرط شوق چنین گشتم که مگر شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی
روان چو شخص تمنا بشاهراه ادب ز پای دل گسلانید بند کسلانی در این که تا به چه صورت قرار گیرد کار
همه تصور و تصدیق من هیولانی که نوک خامهٔ اندیشه‌ام در آن ره تافت بسنج مدح شهنشه طراز سبحانی
سواد موکبش از دور ناگهان بنمود که گشت دیدهٔ من ز آن سواد نورانی خبر بیار که شهریار سند کانیک
رسید بر در فردوس مرغ بستانی خطاب کرد که بلطف کمان رسانندش بآسمان سعادت ز تیره ظلمانی
کشیده قاید دولت زمام طالع من بسوی بارگه حضرت جهانبانی نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی
بچشمم بیار رساندم نثار عطشانی جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین راندم همین نه با وضوی تن بغسل روحانی
چه گویم از در دولت سرای قبایش نمونهٔ عجب از بارگاه یزدانی نه بارگاه جهانی که بود شهرش
متاع لطف و عنایت بصد فراوانی می دوران جوانی آن رفیع مقام بعاکفان سماوات کرده حیرانی
ز اهل دانش و بینش ستاده گرد و گر نشسته خسرو والا بتخت یونانی فروغ بخش جهانبان همد اکبر شاه
چراغ بارگه دولت تمرخانی تبارک الله از آن ملک کز لطافت طبع درخت و خاک در او کرده عود یونانی
اشاره رفت در بارگاه مجلس انس شگفته دل بنشینی و شوق بنشانی چو پیش پایهٔ اورنگ شاه بنشستم
زبان ناطقه لبریز از ثنا خوانی فشاند گوهر احسنت بر سر سخنم سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی ز ذوق تحیر که گر کنند این ساحر که میکند سخنش لولوی و مرجانی یکی براه تعجب که این شگرف گهر
بزید شد ز کدامین سحاب نیسانی کدام مرغ نواگر تبار کی برخاست که تا ز صفحهٔ ضمیرم برآید دستانی
زبان بسبت خیالان در راز بندد بر من که داشت خاک ضمیرم بلند بنیادی طراوت نفس از که بی حبوب بریخت
که بود بر لب فیضی زلال فیضانی بگونه گونه لطفه شهنشهم بنواخت که تا به پایه فرود آمدم ز حیرانی
زبان بر سخن من برگشود گاه ... ریاض نطق ترا از که بود رضوانی سواد شهر خیال ترا که داد صفا
اساس نظم بلند ترا که شد بانی بین زادای زمین بوس بنده کی گفتم که ای سپهر مطیعت بامر اذعانی

الا ای عهد تو استاد مهربان منشیت
چه حق که نیست بمن زان بزرگ حقانی
ز مبداء مرض جهل تا نهایت طبع
رساله که بنهادند جنس ز حجابی
کدام راه نبود و نیست ملک معنی را
حدیث طایفه شعر نیست پایانی
همه حکیم مزاجان اگرچه دل بودند
نموده درک دقایق بتیز اذهانی
علی الخصوص سخن آفرین خط طوسی
مرور باز دهی او رستم سجستانی
اگر بود شهنشاه نکته دان بودی
شراب معرفتش نشاه های ازمانی
حدیقه ایست مولوی که نبود امکان
لطیفه های حقایق نگار شروانی
ز سحرکاری گنجوی گنجه خیز مپرس
مخیل متنبی نقش قرآنی
رساننده معنی گرمی حکمت آموزش
قماط عالم معنی بتازه الوانی
سخن شناسان خلاق معنیش خوانند
گرو نیست روح قدس باشکسته دکانی
شکر فشانی سعدی ببین که شهپر روح
ببوستان و گلستان از خوش الحانی
ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن
لسان غیب چه داند لبیبی و جامی
بر تبه نیست کم از اسفرنگی و طوسی

که لوح ابجد او آب دست طولانی
تنابن نبودش سخن بجنبد بسیطی
سپرده های دو رو هم نموده عرفانی
کدام بر به راست بروه است ز نظم
که بینش متحیر ز تیغ اصفهانی
سخنوران که ازین بیشتر سخن گویند
وجود داده بطهماسب ز لوح عصیانی
همه بتهمه بهد جا جامی در ز بن عاب
که در ریاض سخن بود بیر دهقانی
در و جز این نتوان گفت هیچ نقص که بود
بتیز کی نشدی رود او سخندانی
مپرس از آن چمن آرای گلشن معنی
قصیده ها که کی ز آن حدیقه بستانی
نقاوه سخنش تحفه عراقین است
که داشت کلکش گنج غیب نعمانی
ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید
فراغ مدعیان لحوش محرانی
ملک بود هو بدا دقیقهای کمال
ببین کنج معنی والا کن نیست خاقانی
تبارک الله از آن زمردان که در ملکوت
نموده بر سر طبع و سخن در آن
ز خسروان معانی است خسرو هند
که حرکت کبر قتل ایست و نور ان
دماغ سوخته را روح تازه میبارد
سخن سرای خجستگی فراوانی

دگر بسیط بلی و ستاد من بیدرست
بنعمت بتدرم بوده بیز و بیدا آیی
دگر بکیفیت گویم تا طمان معنی سنج
که سبیت در قدرش خطوهای حرمانی
بعرض شاه رسانم که ای پناه سخن
که نیست بر دل ز لبشان نکته های معانی
کشیده نقش حقایق زده و ز اندیشی
همه بذات خدا باقی و بجود فانی
قیاس کار ز شهنامه اش بکن که نیست
بروز کار ز غلامان نوح نسامانی
دگر فتح گشت غزنی که مسند هند را
که در حدیقه او نقطه کرد زمانی
شرابود بسبوهای دل رقم کرد
سر دگر که دست بدستش چو کل بگردانی
بنظم او نرسد نظم غیب اگر برسد
ز برق فکرت او شعلهای نیرانی
ظهیر حرب بازانکه بود از وی
که شهره شد بجهان سرخط سپاهانی
دوای درد دل عاشقان ز غلطات
بعلم منطق طرزش رسید سلمانی
بساط خیر بود بلبلان معنی را
که نوای آنکه معنی بود بسلطانی
نکات حافظ معنی بیان چه بر گویم
ظرافت سخن نخل بند کرمانی
غرض شمار ساطین معنیت دانه

گذشته اند

گذشته اند بسی چون رفیع بنانی
خوشا نوای معانی طراز عارف جام
بود معانی صورت نما بر خشانی
با و حدیث حریفان برابر آوردن
کشید بر سر خود طیلسان کتمانی
کنون هم از شعرای شماره اند و لی
بخاک ریخته صد آبروی باتانی
بجار سوی کلامت که خاک ده هر رو
ز لفظ بر تن معنی نموده خفتانی
تراشش کرده خزف ریزهای جام برو
حدیث شان بسر نشیم اگر بحسبانی
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر
سفینه کلیمی خریداران لمعانی
دلی که زنگ حقیقت ز نظمشان آید چو
بخاک ریخته گلها ز جاک دامانی
عزیز بیک معانی بدین دیار مسیح
ز دل کشایش و از من کلید جنبانی
نگاه داشته صورت نگار لوح و قلم
جواب خدای کلام کلیم عمرانی
زبان نکته بجنبان که در بدایع نظم
که زنگ می برد از کارنامه مانی
زبان وری که دگر یا بود در سخن بی حد
چگونه گویم آنکه چرا ز خاک بر گشتند
چگونه آنکه ز لطفش چه طرف بر بستم
کشید طالع انکیسم ملجبانی

بسند طبع حریفان حرف سنج بنزد
که محو بود بجشنش نقود اکوانی
بجا معیت او بود از وکیلی نگرشت
بود حکایت مشتبه بر وگاو بالانی
در آن صباح که ازین نکته های رفت نسبت
گزیده بر ملکی گیرودار سکبانی
بچشم خیره سیه کار نقش مطرودی
اسیر بیع و شرای متاع خسرانی
کهی چو خاک خراب کرده در عتاب کرم
نهاده قیمت فیروزه بدخشانی
چو ذبک خاک فشان هم چنان بر آید خشک
که در شمار نیاید متاع تا لاتی
بکلک آهن زنی بجامه الماس
ز خیزران طلب لا الهای نعمانی
چو کس نماند بعالم حسن آنکه همی امروز
نگار وان سخن با تمام سامانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را
زبان کلک مرا از صریر بهتانی
بکشف خبر و علم از علم کلک گلفروز
فرزدقی شتواز دانی است و حسانی
رسید حکم که از نکته سنجی شعرا
سر دبیر ستادب کردنش به پیچانی
چگونه آنکه ز گنجینه های لعانی
خزینه خلیه لا زمه خالی است و ز خانی
یکی معلمی شاهزاده های عظام

بجودتی که بود در حدیث سلمانی
ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش
ز نظم و نثر بر و ختم شد سخن رانی
یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند
چه جای شعر طالب و نظم بهار سانی
بجوع عکلت فرومانده در تنگ و حرص
نفس شیره کل اند و جاه خذلانی
گه زلب درشت ادای برون کرده
جواب سرد نگر ما به زمستانی
چنان درشت که هر گز بول نبیوند
بهفت دریا گر نظم شان بجنبانی
سواد نسخه گفتارشان بچشم خیال
کشیده بر ورق خط حظوظ بطلانی
بری شان درکار بسته بین که قوم
که تازه کرد جهان را بتازه دیوانی
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن
معانیم همه خود می کنند و عنوانی
حدیث من بشهنشاه بنده پرور بود
مسلمت کشور سخن ایبی
چه جاودیت ابر فیض شناسنده ملکت
بعرض اهل زبان آنقدر که شوایی
سرم بلند شد از باد پای جوگانی
سپید و سرخ جا ند و ختم پنهانی
دو دولت از در اقبال تا بن رو کرد
که بر نهال ادب میکنند اعضانی

نخست حضرت سلطان سلیم دریا دل
که دامن فلکش میکند گریبانی
ولی ز روی حقیقت نبیره شان بودم
در انتظام جهان با سپهر اقرانی
چرا بجای سویدا نهد سواد مدام
بانحطاط کشیدم قوای حیوانی
جهان پناه شها آفتاب قدر مها
همین نه جانی و جانی که جان جانانی
بروز عید ظهور ولادت زیبد
ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
گران نباید اگر بر مسامع اجلال
لطافت ملکی با کمال انسانی
بارتسام کواکب ز ثابت و سایر
همی کنند بنظم وجود ارکانی
بهیکل تن آدم که هیکلیست صغیر
بعهد روز ازل تا درست پیمانی
بگرد راه سلامت روان منزل قدس
بخرقه پوشی تجرید پیر حقانی
خدای عزوجل بر رخت تجلی کرد
که در سجود ادب قبله گاه کیهانی
سجود بندگیت در جهانیان فرض است
که روی دل بتو دارند قاصی و دانی
دقایق نعمت شرح کی توان کردن
بدوش ماه نهادم لباس کتانی
ز شام تا بسحر میخلد بسینه من
که جلوه گردش موجهست عمانی
دگر جهان ادب دانیال کز شفقت
چو بینش پیر ادب کودک دبستانی
بلوح عقل کسی را که چشم دل باز است
دلی که از لمعات هدایت لمعانی
بآسمان کرم و مهری از آن در شرف
که جان عالمی امروز عالم جانی
بعز بخت و شکوه نهاده در نعت قدر
که بخشیان فلک را کنند قربانی
زما سخن درست آنکه بار محمل بست
حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
بآسمان که ز روی ارادت حرکت
همه بجبر فلک قطرهای امکانی
باجتماع موالید کز تقلب حال
گران حواس و قوی را رسید بلدانی
بخاک ناصیه آرای سجده های نیاز
بپیر رفقان سلوک طریق ایقانی
که معتکف نشدم از برای مال و منال
که قبله من در روز ازلی آیتی
خداشناس کمال تو می شناسند و بس
درین سخن نبود اختلاف ادیانی
بشکر نعمت تو موبموی من گویاست
بقید حرف نیاید امور وجدانی
بکعبه که من احرام طوف آن دارم
عروس حجله حاضر نیاز بستانی
دگر طراز بزنش امید شاه مراد
کواکب شرفش میکنند اخوانی
نهی فلک منشان کز کمال عقل کنند
خطاست دیده بسی حرف فشانی
دوم سجود ارادت که از جبین من آن
بفرق منت من طالعیست مبانی
سخن درست بگویم که مصحف قالب را
ز هر چه عقل بسنجد هزار چندانی
در التفات و کرم احتیاج نیست ترا
بفرق منت بازار و ستی بپیمانی
بآن خدای که در ذات شاه تعبیه کرد
حکیم سنن نظر کردنش بجیو استانی
بانتظام عناصر که بر صحیفه کون
همی کنند بهم انتزاع و لدانی
بکرمی نفس صادقان که نشنوند
که می برند ریاضت کشان لبنانی
بنکته سخن توحید بوداع انی
بحضرت تو که با بخت و تخت شاهانی
عبادتیست بروی تو سجده آوردن
که قبله گاه امید خداشناسانی
چرا نه قبله اقبال من شود حرمت
حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی
بدور عدل تو از نار و نور معنی و لفظ
گل بهشت شود در رهش مغیلانی
پی خلیدن دلهای حاسدان دارد

خدنگ

خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی
بجنبش قلمم کلک همگنان نرسد
رسد دوات مرا دعوی نمکدانی
ز رشتهای امل صد قدم نهم برتر
صفیر قدس برآید ز طایران خیال
لوای شاه کجا و عصای چوپانی
بمن رسید بفیض نوال مجلس شاه
عنایت و کرمت گر کنند اعوانی
چو نخل قلمم بشکفد بریانی
بنکته نمکین گر قلم فرو ریزم
بروح آنچه رسد در شراب ریحانی
زبان خواهش من از ادب نمی جنبد

سر آرزوم آنجا که خود دانی

کجا بودم شاداب سخن آوری بکجا آورد القصه چون کیهان خدیو را درین یورش نیت حق اساس مبتنی بر عموم عاطفت بود یکی آنکه اهتمام بجمیع لشکرها شود امرای والا شکوه که خدمت را راس المال عبادت خود دانسته اند در ملازمت جمع آمدند و اردوی معلی از هجوم عساکر فیروزی مند عالی دیگر گشت عزیمت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده متوجه تنبیه و تادیب ارباب شود و گروهی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا در غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند و عمده خدمت بنام شهاب الدین احمد خان افتاد و شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان این کار بر ذمت این سعادت اساسان مرجوع داشتند و این مردم از حوالی کار کردن رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همت شتافته تا حوالی اجین عنان کش عزیمت گشتند و میرزایان بیشتر از انکه عساکر فیروزمند با آنجا در آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیلش آنکه در وقتی که خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید از مستقر خلافت منزل بمنزل می آمدند الغ بیگ میرزا که برادر مهین بود و سر مجبورش می خارید بخاصیت پیش ابراهیم حسین میرزا که در اجین بودند رفت که یک جا شده در تدبیر ادبار خود کوشش نمایند و چون بآن شوخ چشمان خبر قلعه گاگرون رسید از راه سراسیمگی در آمدند روی بمندو آوردند و در آنجا الغ میرزا که از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرده بود در آن طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصور از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از گجرات مستقل جا بنام در رجوع بشوخ یافته جمعیت را رای میکرد و متوسل شدند و آنجا هم سلوک بی هنجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود بیختند چنانچه شرح این کارنامه اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار

سپه روزگاران صفا یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت طراز مطمین از بار
اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند محاصره نمودن
حضرت شاهنشاهی قلعهٔ چتور را در آن هنگام موکب مقدس انتزاع سامان لشکر مالوه در ظاهر کار
کردن توقف فرمود آصف‌خان و وزیرخان که ایشان در جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعهٔ
ماندل را که از قلاع مستحکم رانا بود و شجاعت راد بلوچ سولنکی استحکام داشت بسطوت اقبال
شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با آنکه بحسب ظاهر از عساکر منصوره
کمتر همراه بود سر تایید الهی در یافته و بجنود معنی اکتفا نموده بیشتر نهضت فرمودند که شاید رانا را
کمی عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید و کار رانا باسانی ساخته گردد و آن شیفته بخت
چون دانسته بود که از اسباب قلعه‌گیری همراه موکب معلی کم است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس تسخیر
قلاع نخواهد تافت برین خیال فاسد اساس نهاده قلعهٔ چتور را که بگمان کوتاه بینان کمند استیلا
بکنگر رفعت او نتواند رسید مضبوط ساخته آذوقه چندساله ترتیب داد و پنج هزار راجپوت
شجاعت سرشت از نامورانِ ناموس پرست در آن قلعه گذاشت و اطراف و نواحی او را ویران
کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود متکفل کوهستان گشت چون موکب معلی بالوچ قلعهٔ چتور
نزول اقبال فرمود رای جهانگشا از آنکه سر بدنبال آن خود گرفته نهند و بکوهستان قلب در آیند
صلاح دولت ندید و الهام اقبال تسخیر قلعهٔ چتور را که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش
نهاد همت والا ساختند و روز ابان دهم آبان ماه الهی موافق پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر
بحدود قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند و در ینوقت شدت عواصف
ریاح و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو رعد و جوش و خروش
در کون و مکان انداخته بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور
نمودار گشت نظم یکی قلعه بر روی آن کوهسار ° برآورده سر تا بچرخ چهار °
برو مرغ اندیشه را راه نی ° کس از کار کردارش آگاه نی ° رای گیتی‌گشای بر محاصره آن قلعهٔ آسمان ارتفاع
و حصول مواد تضییق متحصنان قرار گرفت بنا برین اندیشه بلند روز دیگر از آن منزل بدولت و اقبال
کوچ فرموده در فضای دامن کوه که این قلعهٔ والا شکوه بر قلهٔ آن اساس یافته نزول اجلال فرمودند
و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور کوه را بنظر بلند بین که ادوار فلک را
احاطه نموده نظاره‌گی گشتند و ارباب مساحت کمیت در رکاب نصرت اعتصام اندازه

از دو گروه

از دو گروه پیمودند و از ما بین کوه که آمد شد خلایق میشد پنج گروه پیمایش شد توجه تسخیر آن
کاشتهٔ بختیان عظام را حکم بر تسخیر مرحلها فرموده جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند
بمورچلهای خود فرود آمدند و از عساکر اقبال آنکه از دنبال می‌رسید مورچلهای جداگانه یافت و بدین
سلوک در مدت یکماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فرو گرفت و در همین هنگام برخی
از امرا را بنهب و غارت ولایت سرکشان آنحدود روانه ساختند آصف‌خان را با جمعی از امرا برسر شهر
رامپور بتعیین فرمودند و او رفته آنرا بکلید تیغ بگشود و مورد آفرین شاهنشاهی گشت و چون رانا را
بجانب اودیپور و کومبلمیر نشان دادند حسین‌قلی‌خان را با لشکر گران بدستگیر کردن او فرستاد و حسین
قلی‌خان اودیپور که دار الملک رانا بود رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار گمرگشتگان بر آورد
و هر جا انبوهی از متمردان در نواحی اودیپور و کوهستان کوکنده بصاعقهٔ شمشیر آبدار سوخت
و غنیمت فراوان بدست آورد و در جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود چون از آن گم گشتهٔ ادبار
نام و نشان نیافت بموجب حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد و درین ولا که موکب
والا بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان گجراتی از خبلیرخان و میرزایان
شکست یافته بود دیگر بر آمده و متقارن این حال عرضه داشت اعتماد خان با پیشکشهای
لایق بپایهٔ سریر اعلی رسید از آنجمله فیل دریایی بود که گوشهای دراز مفرط داشت و حرکات عجیب ازو
سر میزد حضرت شاهنشاهی بنده را بنوازش ملکی فرموده و حسن خان خزانچی را بنا بر استمالت
آنجماعت ساخته رخصت دادند و درین وقت او را سعادت راهبری کرد که بدولت آستان بوس
کامیاب گردد و حسین خان در دار الخلافه آگرا رسیده بزمین بوس سعادت پذیر شد
چون عزیمت خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت‌نمای دو بنیانست
بیشتر شد عساکر اقبال پیوسته از راه بی جلوی با آن قلعه قریب نموده داد دلیری و دلاوری میدادند
چون حال عالم و عمادالملک لیکن بها نظر که زمینیان را دست بآسمان نمیرسد سود مند نمی آمد
و آنحضرت بکوشش بغد قسم تمام بهادران تیز جلوه را منع میفرمودند تا چنین شجاعت بکنند
ملکه داخل تصور است که ابواب داشتن از اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه میشمارند
لیکن این مفهوم مغلوب نمود بود کوشش بنصایح خود اغوا کرده پیوسته بگرد قلعه میشتافتند و بسیاری
از مردان نبرد کار از زخم بر رضا و شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن مرد از مای نام شهادت
خوش گوار میکشیدند چه تیر و تفنگی که این صف داری می انداختند سطح باره و کنگره خراشیده

میگذشت آنچه از آن سینه بختان می آمد با سبب و عدم میسر شد و کاری ساخته نمیشد بنا بر آن حکم معلی
بشرف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده قلعه را از ته برج دیوار مجوف سازند و سر دارو
تفنگ ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان کارطلب وا ایند و از یکطرف
بنیاد تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت باین دو امر بدیع کمر همت بستند
اگرچه مورچل بسیار بود چنانچه امرا اعیان عقیده کنند جدا جدا پناهی برای خود ساخته
احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه حضرت شاهنشاهی که محاذی
دروازه لاکهوته بود و صاحب اهتمامان ابن حسن خان جبه دار و رای تبرداس و قاضی علی بغدادی و اختیار خان
فوجدار و کبیر خان بودند و نقابان خارا تراش از ین طرف بازوی همت بنقب زنی ساختند
و مورچل دیگر باکاردانی شجاع خان و راجه تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر مقرر بود و در ین مورچل
از یک تیر انداز مسافت در عین بارنگی از کوه که قلعه بر قلعه آن بود اساس ساباط نهادند مورچل
سیوم بعهده اهتمام خواجه عبدالمجید آصفخان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت منش
نامزد بود و چون در آوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول میکشید دیگی بزرگ که نیم من گلوله انداز بود
بحضور اشرف ریختند چون اهل قلعه بر آن حال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود مطلع شدند
دود حیرت در دماغ آشفته ایشان پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشانست که روز بروز
تمامان پذیر و ناچار دست در حیله و تزویر زدند و فوسانه را سلاحدار و رتبه صاحب خان را
فرستاده آیین تضرع و زاری پیش گرفتند که خود را در حساب فرمانبرداران درگاه معلی داشته
پیشکش هر ساله قرار میدهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مصلحت آمیز به عرض اقدس رسانیدند
و باین قرار داد عنان ازین شغل یافتن صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول این معنی ننموده خلاف
منحصر در آمدن را نا ساخت هر چند بزرگان اردوی معلی از تردد تنگ آمده در برخاستن از مهلکه
کوشش نموده فایده مند نیفتاد آخر بد نهادان قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی سپاهیان قلعه
بر بالای برج باره جمع شده هنگامه نبرد ساختند و توپچیان چابک دست در میان ایشان فرود آوردند
همواره بر سر کلکاران و مزدوران تیرباران میکردند و کارگزاران سپاه از جرام خام تعبیه پناه میکردند
و در ساختن ساباط تیز دستی و پخته کاری مینمودند و با این همه احتیاط هر روز قریب دویست نفر
بخاک می افتادند و روز کار پر در ساباط پیش میبردند و بخت سرانجام میدادند و فعله و عمله این اساس
را نقد و انعام در دامن امید میریختند و زر و سیم و خاک بها شده بود و از دو طرف

بطوری که

بطوری که توپ کاری نکند دیوار کلانی بعرض ماریج بر آورده برای سلاک آن انواع منتسبان عمارت
سر تخت می پوشیدند و از دیگر طرف نقب چنان فولاد چنگ کاربخش برده از دو جانب نقابان را
بپای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را متصل با هم مجوف ساختند در یک مجوفه صد و بیست
من داروی تفنگ انداخته بودند و در مجوفه دیگر هشتاد من و حکم مقدس نفاذ پیوست که مجاهدان
خدمت گزین و بهادران کارطلب مسلح و مکمل مترصد باشند که چون آتش در دهند و دیوار از هم باشد
تیز دستی نموده قلعه را بتصرف در آرند روز اسفندارمذ پنجم ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم
جمادی الاخری باروتها را آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سپاه آن سینه بختان که
بر سر آن بجنگ سرگرم بودند بهوا رفته متفرق و متلاشی شد و فتیله مجوفه دوم آتش گرفته بود که افواج
ظفر پناه دیوار قلعه را برافکنده دیدند بی تشخیص و ملاحظه از بسیار پیش برده گرفته بر مفتوحان دویدند که خود را
اندرون اندازند یکبار در مجوفه دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت پیوند که روی بدرآمدن
قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره رای که آماده مدافعه بودند همه یکبارگی در آن صدمات در آمدند
و ارتشند باد حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح و ابدان ایشان افتاد و سررشته انتظام اعضای
از یکدیگر گسیخته در دیر کنده کی آورده و سنگها تا فرسنگها رفت و آواز این قلعه عنیف تا
پنجاه کروه بیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد و منشاء این خطا آن بود که در اقتیاله این دو جای
مجوف بیکی ساخته از یکی آتش دادن قرار داده بودند و همچنان یکی دیر تر آتش خورد و بهادران نیز
سررشته ملاحظه از دست داده تاختند و بیشتر از آن چون حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع
علیه حضرت شاهنشاهی رسید و آسیبی روی نماید و همین قضیه مستقبله را بچشم دوربین
دیده بودند کبیر خان و سایر متصدیان این مهم اندیشیده خود را بحضور نمودند و بسرعت از یک جا
بدو محل آتش دادند لیکن در وقت کار چون تقدیر برین رفته بود تدبیر سود مند نیامد و روی داد
آنچه روی داد قریب دویست کس از نامی منصبداران عروج فلک تقدس نمودند از آنجمله صد کس نامی بوده
باشند و ازین صد کس نزدیک بیست کس پادشاه شناس و از نامبرداران ابن مرحوم سید جمال الدین
پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران نظر عاطفت آنحضرت امتیاز داشت
دیگر الله مبرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی که در عنفوان در جادت شعله آتش بود
دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشیک آقا و یزدان قلی و میر ابلوچ و جان بیگ سپاه اندیشیده
و صف جوی بودند و خاک وحشت تنها از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه

ظاهر شد که این بهادران چنین ازهم گذاشتند از جانب مخالف با آتش قهر ایزدی سوخته
نزدیک چهل کس بنگارستان عدم برابر شدند و چون بدیگر مبارزان نبرد آزمای این سانحه معلوم شد
خود را رسانده در برخود گرفتند و مخالفان تنبه ای از یکطرف جان می سپردند و از راه دیگر در
برآوردن دیوار جهد مینمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیواری عریض بهمان ارتفاع برآوردند و در همین
روز در مورچل آصف خان نقب لغو خشند آتش در گرفت و از مخالفان تا سی بعدم فرو شدند و بهادران
لشکر اقبال اگرچه آسیبی رسید اما هم نتوانستند از پیش برد هرچند جای آن بود که قلعه نشینان
ادبار چشم عبرت گشوده توسل و عجز نوازی نمایند لیکن چون در لشکر اقبال اثری که بظاهر سرمایهٔ شماتت
کوتاه بینان تواند شد بوجود آمده بود اینمعنی را دستاویز نخوت و استکبار خود ساختند و همت
خسروانی را باعث مزید توجه دانسته بیشتر از بیشتر توجه فرمود این طبقه اگرچه در نفس امر باجل خود فرو
شدند و پیمانهٔ هستی این گروه پرشده بود اما پایهٔ اخلاص و رتبهٔ سعادت ایشان افزود اگرچه از
اهل قلعه شماتتها بظهور آمد اما توجه حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه بتدبیر بتدریج بود اطمینان
پذیرفت و دلیر تر جلوان معسکر اقبال را هدایتی شد که بزودی در اقبال این امور بر نمایند صبر کار و سرانجامی
باید چه مضبوطی آن کوه والا یک طرف و محکمی قلعه یکجانب و آزوقی یکسو مردان جنگی جدا رای شاهنشاهی
بانتظام مهام ساباطها که بهترین روشهای قلعه گیریست قرار گرفت و بیشتر از بیشتر در اتمام این
کار شگرف اهتمام رفت و آنحضرت بارها بساباط نزدیک بقلعه شتافته بندوق اندازی نموده نمایان
و نمایان زدی از انجمله روزی آن شیر بیشهٔ عظمت گرد حصار میگشت چون بزد مورچل لالکوته عمود
افتاد غازیان نصرت اعتصام بناها ساخته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند آنحضرت در پای دیواری
ایستاده از روزنهای دیوار بندوق اندازی میفرمودند و ملازمان عتبهٔ دولت که در خدمت
شرف حضور داشتند و بدو واسطه جلال خان ایستاده بود و سر خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر
سنگاخ بر قدر اندازان قلعه میکرد و فدائیان درگاه که دران مورچل اهتمام داشتند از قدراندازی
و کم خطایی یکی از توپچیان قلعه که در مقابله دلیرانه سرگرم کار خود بود شکوه میکردند که بسی از غازیان
این مورچل را آسیب رسانده است ناگاه همان بندوقچی کم خطا جلال خان را بسی نظر داشته بندوق انداخت
و میان گذشت و چندان آسیبی نرسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آن قدر انداز
خود بنظر در نمی آید اگر خود را نماید انتقام ترا ازو کشیم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق
بندوق را سر راست کرده انداختند و فرمودند که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او گرفتیم

همان بود

همان بود و ازان روزن گذاشته باو رسید همان اگرچه دران وقت بیقین پیوست که
آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو هشتن بندوق رسیدن بصاحبان و قیاس میکردند
و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار آن مدبر ساخته و آن بندوقچی اسمعیل نام
سردار بندوقچیان بود و باقبال روز افزون اهل آن مراحل زین کارنامهٔ پادشاهی آسودند و همچنین
همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته بخرابات هلاکت میفرستادند
و روزی در مورچل جانب جنوبی که کوهچه ایست نزدیک بقلعه بنفس مقدس اهتمام اتمام کار
داشتند و در محال که بندوق و توپ کلانی می آمد آهسته آهسته میگذشتند چون اعتماد خان
بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر او نیز راه نمی یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک
آنحضرت افتاد که و آن توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند روزی
بندوقچی بخان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود رسید و از جبه جامهٔ او گذشته چون بجامه
پایان رسید بعنایات الهی از رطوبت عروق سرد شد و موجب تقویت بواطن ارباب جهاد
گشت و روزی بندوق بمظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت بیرای بسیاری
از امثال این حمایات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد
و دستمایهٔ مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح معاقد مقصود و مصباح
مکامن تقدیرست علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاری دشوار بندد هرچند از
اندیشهٔ اهل روزگار بیرون باشد بمیامن بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی برآید از انجمله بمقتضای
حکمت والا شکوه شاهنشاهی که ترجمان تأیید ایزدیست کار ساباط باهتمام راجه تودرمل
و قاسم خان میر بر و بحر بخوبترین وجهی اهتمام یافت و بر بالای ساباطها منازل و مواقف دلگشا
ساخته شد آنحضرت بیش از اهتمام آن دو شب و یک روز در همانجا بوده بتوجهات عالی
اهتمام می فرمودند و مجاهدان اقبال منزل بر قلعه گشایی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از انجا نیز
دلیران دلاور بهام می زدند و آنحضرت بنفس مقدس دل بر پیکار بسته داد بندوق اندازی می دادند و
سطح ساباط جا کرده تماشای بردل و شیران زنجیرگسل میفرمودند و دریں دو شب و یکروز این
شجاعت مندان بتن به مشغول پیکار بودند که خواب و خور بر ایشان از تکلف و طاقت
متمردان طرفین طاق شده بود تا آنکه سحر دیهم ابر ذهم سفید از زندها آگهی موافق صبح سه شنبه بیست
و پنجم شعبان آن قلعهٔ فلک اساس مفتوح شد و شرح این سانحهٔ بهجت بخش دولت افزا که فتحنامه

اقبال تواند بود آنست که در شب گذشته که صبح نصرت در پی داشت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده
جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامات شکست حصار ظاهر شدن گرفت
و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از آنکه منصوبه پیش دستی نموده بسیاری از دیوار استوار قلعه را
ویران ساختند و داد جانفشانی و جانستانی دادند و نصفی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه در
شگاف دیوار هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا میدادند و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم در روغن آورده
بر می‌ساختند که در حین رسیدن غازیان تندخوی آتش داده نگذارند که کسی عبور نتواند کرد در این اثنا ظفر آتش
در آمد چنانچه هزار منجی در برکه علامات سرداری با او بود در شگافگاه آمده اهتمام می‌نمود اما معلوم نمیشد که
کیست در آن هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته او را
انداختند و شجاعت‌خان و راجه بکهونت داس عرض نمودند که از شیری و پیکدستی که در حین زدن نخجیر ظهور
می‌یابد در می‌یابیم که غالبا بندوق حضرت باین مرد رسیده باشد خان جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد
امشب مکرر اینجا آمده اهتمام میکند اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی
از این واقعه نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که در آن رخنه از زخم تفنگ کسی افتاده است و مقارن این حال
از درون قلعه چند جا آتش برخاست ایستادهای پایه سریر اعلی در آن باب ضیا آمامی کردند راجه
بکهونت داس معروض داشت که این آتش جوهر است چه رسمیست در هندوستان که چون کاری چنین
پیش آید خرمنی از صندل و عود و غیر آن در حضور مکنت سرانجام میدهند و لختی هیمه خشک و روغن مهیا
می‌سازند معتمدان سخن شنود سنگدلان دل بر جا ابر عودت خود میگذرانند چنین که شکست متیقن
میشود و مردانه کشته میشوند و آن سنگ حاتمان آن بیکانان را در آتش آن آتشکده خاکستری می‌سپارند
والحق آن صبح که نسیم فتح و دولت وزید مشخص شد که جیمل سردار قلعه رسیده و کار او قلعه ساخته بود
و آن آتش جوهر بود و در خانه پتا از قوم جهون به از خواصان رانا و در خانه راتهوران که سردار صاحب خانه بود
و در منزل جوهانان بسرکردگی ایسر داس جوهر عظیم شد و تا سی صد زن آتش او با سرگرمی سوخت و هر چند آنست
در شگافگاه کسی نماند و اکثر شدن جیمل هر یک دل از دست داده خود را بکنج ادبار کشید اما لوازم احتیاط مرعی
داشته مهیا در آن صف شکن و غازیان جان نثار موسر ده را از اطراف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور آوازه
صبح باعتضاد جنود اقبال درون قلعه در آیند و چون سفیده سحر دولت دمید از اطراف مرحله‌ها خود را
کار طلب و دلیران بنزد دست درون قلعه در آمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سر رشته
تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته می‌شدند و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان جابک دست

آزموده را

آزموده را در آوردند اول کرد بازد هر تا سر دیوار آمده ایستاد و بعد از آن بدهکل آمده در آمد و پس
از آن فیل جنگیه و سبدلیه و کادره در آمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون باشد بیت
دولنگر ستانها برافراختند * کمینهای کردند صف ساختند * همه نامداران آهن قبای *
پیلان ز خون لعل تیغ ستیز * یکی جان سپار و یکی در گریز * ببایشید خرطوم پیلان بتیغ *
تو گفتی همی بارد ابر بار دریغ * سپهدار برزنده پیل دمان * همی تاخت آورد بر زد کمان *
بتیغ و سنانها یکی کینه توخت * گهی دل درید و گهی سینه سوخت * ز خنجر بس لاله نگار دیده بود *
ز درع و یلان حلقه بارنده بود * و هنگام سفیده سحری که صبح اقبال اولیای دولت و شام
ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی که فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند
و چندین هزار کس از جانفشانان دلاور در رکاب عزت پیاده بودند و آنکه از غرایب
ایسر داس چوهان که از دلیران قلعه بود فیل گرز دیده برسید که این چه نام دارد چون نامش
گفتند در ساعت مهورانه تیزدستی نموده یکدست و دندان او گرفت و بیت دیگر
جدار زد و گفت مجرای من بشن آن قدردان جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیها کارنمایها
بظهور آمد از آنجمله راجپوتی دو دیده مشتیر بخرطوم او کرد و با وجود خرطوم بریده که زندگی
دشوار است عربده‌های آسمانی برانگیخته در گذشت تا سی کس مردانه ناجی را بیشتر از شیر
رسیدن انداخته بود و پانزده کس بعد از زخم رسیدن و از فیل جدهکنبر کاری شگرف پدید آمد
و مردانگیهای عجیب کرد و از غرایب امور آنکه فیل کارزه چون درون قلعه در آمد اضطراب نموده
از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه در بردن جمعی کثیر از خون گرفتها که تن بهلاکت
داده بجانب شکارگاه آمدند رعید کوچه تنگ بود همه را کالتباه پایمال کرده متفرق ساخت
و بتایید غیبی چنین موهبتی عظیم روی داد و عظمت خان که بر وسوار بود زخمی شد بعد از چند
روز از آن زخم در گذشت حضرت میفرمودند در این هنگام بالای قلعه ایستاده نظارگی تایید ایزدی
بودیم فیل سبدلیه درون قلعه در آمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی
بجانب او دویده شمشیر انداخت اندکی بروی رسید و او بر وانگرده او را بخرطوم پیچیده انداخت
و در همین اثنا دیگری زور ورده و شد و سبدلیه با او در آورد و شخص اول از چنگال اجل رها
نشده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت والحق بسیار خوب جنبیده و آنحضرت
میفرمودند که در عین رزم گیرکی از بهادران که من او را نمی‌شناختم بنظر در آمد که راجپوتی

از مفاصله دیوار حصار او را بجنگ خود وا نیز کشت ده بپیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که
او را هم نمی شناختیم بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد و او باهتمام منع کرد که رسم والای دلاوری
و آیین مروت نیست او را به بیکار خواسته باشند و تو بود کار من بجایی بقصد اهتمام او را از آمدن
باز داشت و خود کارزار نموده کار او را اهتمام کرد چنانکه فرمودند که هر چند ازین مردانه بمروت نشان
جستیم بدید نیاید همانا که از عیب بود که بتایید این بزرگ صورت و معنی بپیکر جسمانی بود شده
بخدمت قیام داشت اوایل پنجاه فیل دران حصار در آمده اعدا را پایمال ساخت حیفر بودند
نزدیک به پنجاه کوه نید سیاره رسیده که فیلبانی فیل سوار شخصی و در خرطوم بجلده بحضور اقدس آورد
و بعرض اشرف رسانیدند که نام این راتیدانم اما از سران این حصار می نماند جمعی کثیر در گرد او جانفشانیها
کردند آخر ظاهر شد بتاپود که با پایمال مذلت و هلاکت کشت درین هنگام که بملازمت آورده
بودند رمقی باقی بود بعد از زمانی درگذشت راجپوتان جنگ جوی که دران قلعه فراهم آمده بودند
رمقی باقی بود قریب بهشت هزار کس بود اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگهبانی و خدمتگذاری
دقیقه فرو گذاشت نمیکردند از چهل هزار کس زیاده بود زمانی که رایات والا بقلعه در آمد
اهل قلعه بعضی در بتکدهای بخیال شرافت مقام و تایید اصنام قدم افشرده منتظر جانفشانی
بودند و بعضی در مساکن و منازل خود بر سر جبل ایستاده ترصد هلاک می بردند و جمعی شمشیرهای برهنه
علم کرده و تیرهای کوتاه گرفته روی بغازیان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران غزا پیشه
بناوک دلدوز و تیغ معرکه سوز و نشکاف کار آن سیه بختان را تمام می ساختند و جمعی که
به بتکدهها و خانها قدم جهل را بثبات داده بودند غازیان اقبال مند را دیده بپای تهور دویدند
و بهادران نارسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر شدند بیت چنین رزمها در کس بزید
نه از کاردانان کسی شنید • چگویم از آن جنگ و آن کارزار • که یک شمه نتوانم از صد هزار •
و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بد اختران بود و بسطوت قهرمانی کبریا ارواح
و اشباح این مدبران میسوخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند و سبب بسیار
کشته شدن آن بود که در زمان پیش بتاریخ سیوم محرم هفتصد و سیوم هلالی که سلطان علاء الدین
در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا که بجنگ نمی پرداختند از قتل ایمن مانده بودند
بود درین ولایت ستیز و پرخاش بتقدیم رسانیده و بعد از ظهور و تباشیر استیلا و غلبه معذرت
این کرده فایده مند نباشد و حکم قتل عام شد و جمعی کثیر در بند هم افتادند و از غرایب آنکه

قهر شاهنشاهی

قهر شاهنشاهی به بندوقچیان قدر انداز که خطای قلعه فراوان بود هر چند تفحص بسیار شد
از آنها نشانی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباس مکر و تزویر از قلعه جان
بسلامت برده اند و طریق برآمدن بدان بود که چون عساکر نصرت اعتصام دست غارت
گشاده در بستن و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بندوقچیان که تا سه هزار کس بودند
اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته روان شدند و برجویندگان آنها حقیقت حال
پوشیده ماند و چنان دانستند که بیاد پای عساکر اقبال بند کرده جمعی را می بردند و در چنان
هنگام چنان تدبیر شایسته کرده نجات یافتند اگر چه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ
گذری نبود که از کشتها پشتها نداشت اما در سه جا مخالفان بیشتر کشته شدند
و جمعی کثیر از راجپوتان در خانه رانا که دران قلعه بود فرو شدند و این بدنهادان دفعه دو دو
و سه سه کس بر آمده جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه چهار بوکه معبد و مقصد
بزرایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در دروازه رامپوره نیز گروهی انبوه شده
گرد هستی خود بر باد دادند و فتح عظیم که طراز فتحهای دولت افزا تواند بود از مکمن اقبال
بظهور آمد و گردنکشان هندوستان یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و پررویی
خاص بندگی از سر گرفتند و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی ترابی هیچ یک جام شهادت
نکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همعنان نصرت و همرکاب فتح بعد از نیم
روز باردوی مقدس توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید آصف خان مکرمت فرمودند و چون
در مبادی عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه منوره
خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نورگستر است توجه فرمایند زمانی که از قلعه چیتور
مراجعت فرمودند پرتو ضمیر آن شهسوار بایفای نذری که از صدق عقیدت منذور خاطر اقدس بود
تافت و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمد و روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق
یکشنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی نیم جانی پیاده قدم
صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیده ریگ بیابانی بقدم شوق
راه قطع میکردند با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اقدس را
از سعادت موافقت گریز نبود چندی از خاصان حریم عزت و سایه حضرت پیاده می رفتند چو
قصبه مندل مضرب خیام اقبال آراسته بود بسعادت آمد و از منزل پیاده تجرد کرین آن روضه

مقدسه عرایض بزرگان جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب درآمده فرموده اند که پادشاه
صورت و معنی از هجوم اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده بپیاده عزیمت زیاده
دارد بهر روشی که دانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند که الی و قدر
بزرگی خود دانستی کجا نظر بر من خاک نشین کوی صب انداختی چون این عرایض بمسامع اقبال رسید
آنحضرت از آن منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی
موافق یکشنبه رمضان خطهٔ اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت و از یک منزلی پیاده بدستور
معهود متوجه زیارت شدند و بی آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف
روضهٔ قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان
آن حوالی و قدس را بمراسم انعام و افضال کامیاب ساختند و تا ده روز دران خطهٔ فیض انتما
متوجه مبدی فیاض بوده باستفاضهٔ انوار صوری و معنوی استمداد داشتند و از جمله
سوانح اقبال که در ایام محاصرهٔ چیتور روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله را تازگی خطبه
بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتی
کرد و شرح این سرگذشت آنست که از آن باز که مبارزخان که بعدلی نامزد زبان شهرت
کافرنعمتی نموده مدعی فرمانروایی شد تاج خان کرانی با برادران گریخته بهار آمد چه دران ایام
محمدخان حاکم بنگاله سر شورش داشت و چه بعد از و در زمان بهادر پیوسته گریز و نفاق
داد رواج بخشیدی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر و بعد از فوتی بهادر بمرگ
طبیعی درگذشت برادر خرد او جلال الدین دعوی ریاست بهار و بنگاله کرد و تاج خان
و برادر او گاه مخالفت و گاه در موافقت بسر میبرد و طرح آشتی و آشنایی بخان زمان
انداختند نفاق آری بودند و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز درگذشت و ریاست
بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی که بفسون و رنگ و ریو تاج خان نیز ولایت
بنگ و بهار استیلا یافته بود رخت هستی بربست و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار
دا آنجد واستقلال یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و
استقلال غریب بهم رسانید افغان بی سر گرد او فراهم آمدند و خزینه جمع کرد و فیل فراوان بدست
آورد و چون خان زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی
حکومت جانپور و آن نواحی بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند

چنانچه

چنانچه پیش ازین نگاشتهٔ قلم وقایع نویس شده زمانیه که اساس نهاد خان زمان بود و اسد الله
خان حراست آن از جانب خان زمان داشت درین ولا که کرسی حیات او ریخته شد
اسد الله از سخافت رای کس پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلب داشت که زمانیه را باو سپرده
خود را در حرام نمکی فرو شود خان خانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را
استمال گردانیده و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیرفته انجا را بقاسم
موشکی گماشتهٔ خان خانان سپرد و خود پیش خان خانان آمد و لشکر افغانان که بحوالی زمانیه
آمده بود بی بهره بازگشت لودی که بعقل و تدبیر و سعادت در زمرهٔ افغانان مذکور امتیاز داشت
وکیل مطلق سلیمانی در کنار آب سون بود چون خان خانانرا قرار آهسته صلاح جوی مصالحه
طلب داشت طرح دوستی افکنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی باین
رنگ اندیشید و میان او و منعم خان بتحف و هدایا و رسل و رسایل مبانی رابطه رسمی استحکام
گونه یافت درینوقت که رایات جهانکشا بتسخیر چیتور نهضت فرمود سلیمان در مقام
استیصال راجه اسیر دار بهم شد و چون از منعم خان خان خانان خاطر جمع نداشت در چنین
هنگام فرصت که رایات جهانکشا بتسخیر قلعه چیتور متوجه بود و بوسیله لودی محرک سلسله
یکجهتی شد که خاطر از رجع ساز و طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات اتحاد و مفاوضات
یکتا ولی قرار داد که خان خانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس رابطه را استحکام دهد و خطبه و سکه
بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خان خانانرا رای بر دین قرار گرفت که پیش سلیمان
رفته سررشتهٔ ظاهر را انتظام بخشد هر چند خیرخواهان دوربین ازین اندیشهٔ صواب
ممانعت نمودند گوش نکرده با سیصد کس گزیده خود و محب علیقلی خان و ابرهیم خان اوزبک
و لعل خان بدخشانی و کوچک علیخان پسر میر سلطان و بیس قبچاق و میر هاشم برادر ابو المعالی
و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار کس باشند به پتنه روان شد لودی آمده رسم تعظیم
و احترام بجای آورد و بعد از آن بایزید پسر کلانی سلیمان و پیشکش کرده که از پتنه تا بد سلیمان
باستقبال آمده باحترام دریافت اول خان خانان جشن داشته سلیمانرا بمنزل خود طلبید
و محفلی آراسته ترتیب داد روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و منشور را بنام مقدس سربلند
گردانید و نقود را بسکه اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعی از اعیان

او بستور انگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند که رایات عالی به تسخیر جیتور مشغول است و اکثر
امرای بزرگ در خدمت حضورند خان خانان که کار ترا بانجام رسانیدیم تا پای تخت کسی که
مدافعه نماید نیست لودی چون ازین عذر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده گفت
با چنین صاحب اقبالی که سال بسال لمعات دولت افزای او بر ممالک می تابد از مخالفت زدن
از عقل دور اندیشی دور است و دیگر آنکه خان خانان یکی از بندهای تربیت کرده است بزرگان باید که
ایزدی امروز بهر مسکین که نظر عاطفت اندازند خان خانان می شود از قصد این مردم بیمود و
چه گشاید و دیگر قتل ابرهیم مخالفی در کیش داریم چگونه این اراده تمشیت خواهد یافت اگرچه سلیمان
پذیرای نصیحت شده بود اما سایر افغانان که جرعه هوش باده جهل بودند این سخن گوش نکرده در قتله
پیش ردند منعم خان این خبر شنیده بلطایف حیل اردوی خود را گذاشته بکنگ گفش لودی با معدودی
جریده برآمد بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد افغانان بتیره رای اطلاع یافتند و چون کار از دست
رفته بود بغیر از ظاهر ملایمت کاری دیگر پیش نگرفتند باری ند لودی جریده پیش خان خانان آمده
آداب اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده
بود که فتحنامه جیتور رسید و موجب هرگونه تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل
جمع روی به بنگاله آورده در انتظام مهمات خود اشتغال نمود و ملک ادیسه که بتخانه حکیمان است
در انجاست بتصرف گرفت و راجه آنجا زاید عهدی گشت و ابرهیم مذکور که نه عقل درست
داشت و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براجه مذکور پناه برده اندیشه سروری
بخود پذیرید لیکن بمعتصم و تزویر او بجنگ آورده بعدم خانه فرستاد و منعم خان نیز بخاطر مطمئن با انتظام
معاملات خود پرداخت آغاز دور دوم از جلوس اقبال پیوند حضرت شاهنشاهی
یعنی سال فروردین سیزدهم سال الهی • ای دیده گشای دوربینان •
سرمایه ده تهی نشینان • دستی که فتاده نقش خود رای • در مطرح سیل نی سر و پای •
بنیاد وری اقبال روزافزون سخن بدینجا رسید و لختی با دلبستگی روی آورد امید
بفروغ افزایی صبح سعادت دل را روشنی تازه و نیروی نو پدید آید و نقش خیال وار
دشوار آسانی و شایستگی پذیرد • بیت • مرا چون هاتف دل دیده دمساز •
برآورد از در دل خوش آواز • بهار نو برآر از چشمه نوش • سخن در ساف تازه در پوش •

درین

درین هنگام عشرت ابتسام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه جیتور در اجمیر فیض بخش
عالمیان بود موکب نوروز سعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرفخانه حمل
ارتفاع یافت و غصون غنچه پرنیز دستی نسیم بهار گشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای
روضه اعتدال گشتند بگسترده فرشی ز دیبای چینی • بر و بیکر هفت کشور زمین •
دران بزمگه شادی آراستند • جهان را بخواندند و می خواستند • نمودند مهر و فرو ریختند کام
گرفتند یار و گرفتند جام • و بعد از گذشتن ساعت و نه دقیقه از شب یازدهم
رمضان نهصد و هفتاد و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی
یعنی سال فروردین که سال اول است که از دوره دوم شد امید که هزاران دور و قرن
بعدل و خوبی صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آنحضرت بدولت و اقبال
بعد از اتمام لوازم طواف و انصرام جشن نوروزی روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی
موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطه اجمیر مستقر اورنگ سلطنت
ارتفاع دادند و از راه بیوتات سوی حضرت شاهنشاهی بشکار آن سرزمین بجنبش درآمد
شیر شکار را توجه فرمودند چون نیستان رسید ناگاه شیری مهیب بیرون دوید مقربان بساط
عزت عنان اختیار از دست داده بجنگ جانستانی بر مین دوختند حضرت شاهنشاهی
تیز دستی را نپسندیدند حکم فرمودند که دیگر هر ذره که از بیشه در آید بی حکم مقدس کسی گرد او نگردد
و حضرت درین حرف بودند که شیری دیگر به هراسه همگی شیر نخستین برآمده رو بروی حضرت
خرامنده گشت و ملتزمان رکاب دولت را از مشاهده این حال موی بر تن علم شد
اما بموجب حکم مقدس هیچ کس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت سواره بچشم شیر
نگریسته تیری بر و زدند و شیر از فرط تهور زخم شده همچنان بصلابت خرامان بر بلندی
برآمده خشمگین نشست آنحضرت از اسب فرود آمده ایستادند و دلاوران شیر
افکن بر دور او دایره کشیدند و حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج
دهان خورده از گوش او پوست مال رفت درین وقت شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت
توجه میفرمودند شیر همانجانب نگاه میکرد و قابل چنانچه باید دست نمیداد از زبان مقدس
شاهنشاهی شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند عادت ایزدی
چنان رفته جمعی که بشکار شیر برآمده اند هر کس که تقدیر بر آن رفته است که از دست او شکار

شیر شود بوسته نگاه شیر بجانب او می بوده می فرمودند که چندین مرتبه بالنفس مقدس منفعه شکار
شنیدیم اما یعنی مشاهده شد و بتجربه پیوست القصه چون قابو بدست نمی افتاد رستم خان فرمودند که شیر
تا بگناه کردن تو قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که معاتب شده بود دانست که
همانا حکم بپیش رفتن ملازمان رکاب معلی شده از عصا و هم تیر و کمان در دست روان شد
شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک درآمد عادل درآمده و بمقتضای سرنوشت خطا کرد
شیر آمده دو پنجه خود را بر او انداخت آن زبردست توانا حمله کرده بشیر درآویخت دست
چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد چون تقدیر در امری دیگر رفته بود خنجر بند
نیام مستحکم شد تا کشیدن بند شیر دست عادل فرو خایید بعد از آن خنجر کشیده دو زخم بدهان شیر
انداخت با درد و دم دست راز او را بدهن گرفت درین اثنا دلاوران بساط حضور از هر جانب
شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم زخم شمشیری رسید و آن بهادر
شیر دل مدت چهار ماه بر بستر بیخودی افتاده در جان کندن بود عاقبت بهمان زخمهای
عنیف و سرایت سمیت های رسته در دار الخلافه اگره درگذشت و همانا این مکافات
بی ادبیست که با پدر خود کرده و از جمله این سرگذشت آنکه آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر کار
داشت و آن عصمت منش دل بمرگ نهاده تن بآن نمیداد و پدر با وی را ازین کار ناشایسته باز میداشت
روزی آن بی اعتدال از نصیحت پدر بشورش درآمده شمشیری با وحواله کرد فی الواقع در بازپرس
آلهی و در انصاف گاه ایزدی عادل بهمین سزا از وبال آن کردار برآید سود برداشته باشند
آنجهان جریمه عظیمه را که جزای امثال این امور باد درپیش تواند شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار
اردوی معلی را که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال
از راه نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و از آنجا شکارکنان روان شده
پنجم اردیبهشت ماه آلهی موافق چهارشنبه پانزدهم شوال ظلال اجلال بر دار الخلافه اگره انداختند
و جهانیان بنشاط ابد و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده
قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین شریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه
بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل پادشاه صورت
و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح انتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعه رنتهنبور که
در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور تواند بود و بموجب حکم مقدس از پیشانه راه عنان تاب شدند

و بدفع

305

و بدفع فتنه میرزایان رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه
چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود بر ضمیر مقدس شاهنشاهی
بالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از سران و سرداران که در یورش چیتور بسعادت
خدمت دولت پذیر بوده اند تا دیر رسیده تسخیر قلعه رنتهنبور که سنگ راه موکب امن بوده
نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صایب صادق خان و باباخان قاقشال و سبانجی خان و بهادر
خان و دوست خان بهادر و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان باین خدمت دولت
پیرای رخصت فرمودند عساکر اقبال فوری راه طی کرده بیش و پیش میرفت منهیان جهان نورد
خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و جمعی کثیر از اوباشان پراکنده را فراهم آورده
از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده و حصار اجین را که معظم امصار آن ولایت است
در محاصره دارند و این همه غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد سر برکرده و سرگذشت این شقی
شرارت آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواح قلعه کار کردن شهاب
الدین احمد خان با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بسر میرزایان فرستاده
میرزایان نهیب کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره از حوصله
طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند و چنگیز خان غلام سلطان محمود
گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر سورت و بهروچ تسلط و استقلال میورزید
پیوستند و او دران وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتماد خان میخواست لشکر کشد
آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم کرده اعتماد
خان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد و چون از میرزایان درین پیکارها کارهای نمایان
سر برزد چنگیز خان تفقد نموده در حوالی بروچ ایشان را بجاگیرهای مناسب ممتاز ساخت
و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود اینجا نیز دست تطاول دراز کردند و از خود سری
بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بی اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیز خان
بدفع اینها لشکران فرستادند در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقاومت
بچنگیز خان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند و از انجام بساط امنیت
نوردیده بقصد مالوه برآمده در نواحی اجین نطع فتنه گستردند و مراد خان حاکم اجین و میرزا
عزیز الله دیوان سرکار مالوه پیشتر از آن بدو روز بر مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر ناکس

قلعه چین اهتمام تمام نموده پای ثبات محکم کرده چون خبر فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای
شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت افواج قاهره که تسخیر
قلعه رنتهنبور پیش شتافته اند رفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند افواج کاربند
حکم پادشاه شده بصوب مالوه عنان شتاب کشیدند و در عین اشتداد باران عرصه پیمای همت
شدند و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی مثل قلیج خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که
به بخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین
فرمودند چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بوده شایسته با مرا پیوست
و در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت قاهره
پای تمکین از دست داده دست از پای نشناخته بروز روزگار سیاه از عقب و رو به فرار نمودند و مراد خان
و میر عزیز الله دیوان و سایر امرای عظام عنان همت بتعاقب مصروف داشتند میرزایان
از صیت قدوم لشکر منصور از مندو بر آمده و خود را بآب نربده زدند و جمعی کثیر از همراهان آن
گروه ادبار مند رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند در آن نواحی خبر قتل چنگیز خان بود از جهار خان
حبشی و تفرقه گجرات شنیده امر عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند امرای
نصرت پیوند تعاقب نموده بساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو وقت دیگر
بود بی حکم مقدس زیاده برین اقدام ننموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر خود ماندند
و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیج خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی همعنان نصرت
و اقبال متوجه آستانبوس مقدس شدند و در دار الخلافه آگره بزمین بوس معلی سربلندی یافتند بواسطه
آنکه بمسامع علیه رسیده بود که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل نموده اند
روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع
اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی و میرزایان رانده و مانده جوقی از پاس بگجرات رسیدند
و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل گرفتند و ابراهیم حسین میرزا
بقلعه بهروج رسید و رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته
متحصن شد و اهل فتنه محاصره کرده تا دو سال برکنار نشستند و رستم خان همواره در قلعه
بر آمده می تاخت و کارنامهای رستمی بجای آورد و چون بی سر بود و از امداد و اعانت نا امید در صلح زده
قلعه داد و بعد از تمکن ارباب شرارت جانش نیز از حصار بدن بر آمد و ماجرای میرزایان عاقبت

کار

کار این هرزه درایان در بن نگرف نامهٔ اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از
سوانح آنست که امرای اتکه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده دار الامان دیپالپور بحسین قلی خان
که از نیکو خدمتی بخان جهان ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر صفا پرور دیده وران دوربین مختفی
نماند که نخلبندان معانی پادشاهی بباغبانی نسبت داده اند چنانچه باغبان آرایش باغ را
به پیرایش درخت و بر داشتن آن از جای و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب
داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و اغصان نادرست
و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعض و تمتع گرفتن بمیوه های گوناگون و گلهای
رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آنکه در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد
هم آنچنان پادشاهان دوربین دادگر بتهذیب و تادیب سیاست و مراعات احوال ملازمان فرموده
چراغ حکمت می افروزند و لوای هدایت می افرازند هرگاه جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت
هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولا بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانیا بجهت رفاهیت
عموم سکنه ملک آن اجتماع را متفرق سازند هر چند امری ناملایم از آن کثرت معلوم و مظنون
نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از آشوب باده مرد افکن دنیا و بدمستی تنگ شرابان
این خمخانه هوش ربا این شوائب نشئت خصوصا وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران
فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز و بنابرین تمهید طراز مملکت آرای شاهنشاهی
اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص منش اتکه خیل که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش
آن حدود بودند تغییر محال نموده و بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب
سازند هر چند در سوابق ایام چه در آن وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه در آن زمان که میرزا
حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده سخنان غریب درباره این عقیده مندان مذکور ساختند
در پیشگاه خاطر مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی و آیینه هیکل آن سخنان بفروغ صدق و درستی
پذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که واجب دین سلطنت است قرار یافت که امرای پنجاب
و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دار الولایت را بعهده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب
تفویض فرمایند در آن هنگام که موکب مقدس فتح قلعه چیتور کرده بمستقر خلافت اورنگ سلطنت
رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت بتارک ادب
شتافته در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافه آگره بسعادت

زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر محمد خان اختصاص گرفت
و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار قنوج بشریف خان مخصوص گشت
و جمیع فرزندان رفعت پیوند و منتسبان این قبیلهٔ جلیله را بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند
و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال خود گذاشتند
و آن ولایت را بحکومت حسین قلی خان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند و دران هنگام که
موکب جهانگشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتهبور داعیهٔ نهضت داشت از گرد راه رسیده غبار
آستان عالی را سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت و درین یورش دولت افزای بدوام خدمت همعنان
سعادت بود و چون مواکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر خلافت ورود
اقبال فرمود او با بهادرش اسمعیل قلیخان با انتظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال
برای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسید دولت زمین بوس دریافت
و رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که چون مظفرخان را اشتغال مهمات ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار
بیرونست بخالصات شریفه چنان چه باید نمیتواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان
رعیت پرور دیانت مند را مخصوص این خدمت عالی گردانند که همگی همت را مصروف این کار
ساخته انتظام شایسته نماید بنابرین اندیشهٔ دولت افزا شهاب الدین احمد خان را که از صفات
مذکور بهرهٔ عظیم داشت بخدمت خالصه نامزد فرمودند و او بسعی شایسته این خدمت دلخواه انتظام
داد و چون خالصات بسیار و دیانت کیشان اعیان گرفته اند تصرف کم پیدا می شود او خط
رساله را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود برطرف ساخته نسقی تازه داد
و بجهد و لعد رسیده مشغلها را از پای انداخت نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
بتسخیر قلعهٔ رنتهبور و مالش گردنکشان عصیان سرشت که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده
و دماغ شوریده کجی در سر داشتند چون تربیت فرمانبرداران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده
قامت کرم افتاده اند بر ذمت اقتدار سلاطین والا شکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند
گزیده ترین عبادات نشاه تعلقت و المنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی
این آیین ستوده را همواره پیش نهاد همت جهانگشای دارد چنانچه بیامن اقبال روز افزون
آنحضرت زمان زمان عرصهٔ دلکشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان نمود بسته صافتر
جلوه مینماید چون قلعهٔ رفعت اساس جیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان

فتنه سرشت

فتنه سرشت فیلمان عبرت اقبال گشتند توجه همت بر تسخیر قلعهٔ رنتهبور که عدیل او دست بدنو
انداخت و چون مکرر امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه امری که سبب
توقف این کار شگرف باشد پیش آمد و همانا که مسببان کارگاه تقدیر عطیهٔ فتح آنرا بنهضت
موکب مقدس شاهنشاهی باز بسته بودند لاجرم بالهام دولت نیز این مطلب را چند درین هنگام
سعادت بیوند از مطلع توجه آنحضرت سر بر زد و روز آذر نهم دینماه آلهی موافق دوشنبه
رجب نهضت رایات عالی بتسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد و بجهة استمداد همت
از بواطن خلوتیان حظایر قدس مرد از دار الملک دهلی پردی بود دران امکنهٔ مشرف شده معتکفان
حواشی آن مکان معلی را تفقدات خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه
بجزایل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان امید تهی نشینان شهر را بعطایای جزیله
گرانبار ساختند و در حوالی قصبهٔ پالم که در نواحی شهر واقعست طرح شکار قمرغه فرموده
بصید عشرت پرداختند و دران عرصهٔ نشاط مورد انواع انبساط گشته داد شکار صوری
و معنوی دادند و از آنجا شکار کنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و در
شهر الور اظلال معدلت گسترده شد معدلت بیشتر جولان دادند و از قضایای
عبرت بخش آنکه در حدود قصبهٔ لالسوت فیل منکه که از فیلان نامی حلقهٔ خاص بوده بر فیل
شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید و آن فیل را بدو دندان خود چنان برداشت که موجب
تعجب نظارگیان شد و اثر روز بسینهٔ آن فیل نامی رسید و بعد از دو روز رخت هستی
بربست ماده فیل او تا سه روز از روی گرداب و دانه علف نگشت هرچند سعی
بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه جدایی مصاحب خود جان
داد و رابطه را هرگاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور
نیاید اما کسی این سلسله قیاس با دم صورتان بمعنی نکشند که این گروه را پایه از جمادات فروتر
است و بالجمله ارباب معنی را از دریچ این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان
مکتب خانهٔ اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از
طی منازل و قطع مراحل روز نیران سیوم بهمنماه آلهی موافق شنبه بیست و یکم شعبان ساحت
ظاهر قلعهٔ رنتهبور را مخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان

واقع شده و باین تعریب میگویند که همه قلعه برهنه اند و این جوشن پوش و نام اصل این رنتهنبور ست
و رن نام کوهچه ایست بلند سرکوب آن و تهنبور این بدین ترکیب نام در زبان شهرت گشته و این
قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگر ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم بدیوار
تقاعد او کارگر نیفتاده • بیت • یکی کوه دیدند سر بر سماک • نه از دست رنج کسی آب و خاک •
بر او بر حصاری که از روزگار • نکرده بر او مرغ فکرت گذار • نه پا بر و پایهٔ اولین •
ندیده یکی نیز حصاری چنین • و در آن ایام مهادا بر آن قلعه دست تسلط داشت و بانواع وجوه
و جهات استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و از تیره رایی آماده جنگ شده مدار
نخوت خود را بر آن سنگپاره نهاده بود حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از برون
تنگی که مضرب خیام اقبال بود برآمده با معدودی از محرمان بساط اقدس بتماشای کوهستان
توجه فرمودند و بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بنظر دوربین نظاره میکردند و صورت فتح
آنرا در آیینه خیال در آورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند • بیت • چنین گفت خاقان روشن روان
که این نامور یادگار جهان • بتوفیق یزدان جان آفرین • در اندازم این حصن را بر زمین •
و بموجب حکم گیتی کشای بخشیان کارآگاه دور میده کوه را که قلعه بر قله آن اساس یافته مورچل
بمورچل عساکر تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد کرده موج خیزی و سیلان
انگیزی نمودند و راه درآمد و برآمد بر اهل قلعه بحدی بسته شد که باد را در آن تنگنا مجال گذر نبود و متحصنان
سرگرم توپ اندازی شدند هنگام آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان
اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره مهدی قاسم خان است بدرگاه معلی از سفر حجاز و او را از شورش
دماغی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی از ولایت کندهار که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرده
و خجلت زده از راه عراق بقندهار آمد و از آنجا بحوالی رنتهنبور بدولت بساطبوسی استسعاد یافت
اسپان عراقی و دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس در آورد و از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی
آنست که در برابر گناهکاران خود ترکیبی می‌باشند آثار مروت و فتوت بظهور آورده تقصیرات
گناهی خلعت اغماض بخشیدند و سرکار لکهنو و آنچه دو جاگیر او مقرر ساخته باز مرتبهٔ امارت باو
مفوض داشتند آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال
اردیبهشت از دور دوم در این هنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعه

رنتهنبور کوکبه لشکر بهار بلند شد و عطر نوروز عالم افروز گرفت دهن غنچه باز شد
و آتش گل شعله فشان گشت • بیت • نو بهاری چو طبع برنایان تازه تر از دماغ دانایان
آتش افشان ز گل حصار چمن • تازه جولان سپاه سرو و سمن • سنبلستان ز هر طرف انبوه •
طرب انگیز تر ز سایهٔ کوه • لاله در دشت چون بدست لوا • رعد ابر چون بکوه صدا •
باد لب ریز فیض صبح جهان • عطر پیچیده در دماغ جهان • و از میامن شاهنشاهی
ملک ظاهر طراوت تازه و نزاهت عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت
ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و ششم
بشعشعهٔ شگفتگی بشرفگاه انداخت و سال چهاردهم که سال اردیبهشت الهی است
از دور دوم بخرمی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتن گل اشارت بنوید
فتح عالمیان در داد مرغان چمن بمرغوله نشاط فتحنامه اقبال بر خواندند چون بعد از
تعمق و امعان نظر تعیین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسل
ساباط که سرکوب کنگر آن باشد امکان پذیر نیست باندیشه اقبال اساس قاسم خان
میر بحر بتاسیس مبانی آن عمارت مامور شدند و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت
نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر محکوم حکم معلی گشت کاربردازان کارگاه دولت ساباطی
رفیع نزدیک دروازه بنیاد نهادند بنایان چابک دست و خارا تراشان
سخت بازو و حدادان و نجاران و سایر عمله و فعله عمارت کمر همت در این کار
بستند و اندک فرصتی بدستیاری همت این دو اخلاص پیشه سعادت گزین
کار بسیار پیش رفت و در فتحش بحصار دست و گریبان شد و ضربزنهای
بزرگ که هر یکی را بر زمین مسطح بدویست جفت گاو و هزار جرثقیل کشیدن
مشکل بود و هر کدام سنگ شصت منی و غلوله هفت جو سی منی میخورد و در چنین
کوهستان پر نشیب و فراز با این راهها تا نیخ که پیچ و تاب تغییر پذیر نبود بهمت حضرت
شاهنشاهی که عقده گشای صوری و معنوی است کهاران آهنین بازو و حمالان سنگین
دوش برده بر بالای کوهچه رن که مورچل پادشاهی بود و محاذی قلعه نگاه داشتند و بموجب
حکم معلی آغاز انداختن کردن و عزیمت بنا بر انداختن نمودند در هر انداختنی صد

در کوه بپیچیده صخرهٔ صمّا را گوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می‌افتاد و خانها بگرد
میرفت سورجن را از صورت این حال دود وحیرت از دماغ برخاست و گرد ادبار او
سر زد آبروی غرور او ریخته شد و آتش بیداد او فرونشست در سلخ ماه رمضان که
غرهٔ فتح بود بزبان مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه زمین بوس بنیاد کنند فردا که عید است
فتوح ما قلعه خواهد بود سورجن از عظمت دل باخته و توسل بشفاعت مقربان بساط
قدس جسته پسران خود دوده و بهودج را بدرگاه معلّی فرستاد و اینها بوساطت بعضی
از اعیان بارگاه بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبههٔ ضراعت بر آستان صدق
گذاشتند و استدعای عفو جرایم پدر کرده التماس درگاه نمودند از آنجا که محیط بخشش شاهنشاهی
همواره در جوشش است امیدانشان بجواهر مکارم گران بار و خلعت عفو پوشیده
کامیاب آمال پیش پدر شتافتند و از غرایب امور که در آن روز بظهور آمد آنست که چون
پسران سورجن را بخلعت پوشانیدن از پرده سرای پادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان
خون گرفته که همراه آنها بود خیال بست صحیفهٔ سوداهای ذاتی او شده باندیشهٔ باطل چنان
دریافت که ملک پسران سرجن را حکم گرفتن نفاذ یافته است از هواخواهی بشورش در آمده
در مقام کشیدن شمشیر شد بیا که اینک اول او گرفته بکهوت داس نزدیک بود در مقام
منع نصیحت شد آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد آن سره مرد از جای رفت و بموعظت
در آمد که کار ما بمهلت آشنای یکدیگر از شورش بگذر که غلط دانسته و کج رفته آن
عربده کار در این مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتخانهٔ پادشاهی دوید و بوندل سپهر گلدسته
را شمشیر رساند و یک دو کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی که
در آن حوالی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم کرد در این اثنا یکی از نوکران
مظفرخان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی را از سنوح این قضیه موجب
تعجب شد پسران سرجن اگرچه تقصیری نداشتند معاتب شدند اما لختی در بار گران
خجالت فرو رفتند و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده مبتهج و مسرور پیش پدر
شتافتند و به بشارت اقبال گوش هوش را آگاه داده قوافل سرور ساختند سورجن
حوصلهٔ خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزت گردد معروض داشت که اگر یکی از

خاصان

خاصان بساط دست اطمینان بر ترق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستانبوس
سربلند سازند و کلاه گوشهٔ مرا از حضیض مذلت باوج عزت رساند موجب
افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را
بموقف قبول بخشیدند و حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند چون حسین
قلیخان نزدیک قلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و بآیین آداب
بخانهٔ خود برده لوازم اکرام بجا آورده و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته
روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سه‌شنبه سوم شوال از قلعه برآمده
ناصیهٔ نیاز باستان معلّی آورد و پیشکش گران با کلیدهای قلعه که از زر و سیم ساخته
بود نثار درگاه معلی ساخت و مشمول جلایل الطاف شاهنشاهی شده در حصار
امن و امان درآمد و بوسیلهٔ خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده
بنه و بار خود برآورد انگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق
تا در گذشته امید بدار الخلافه گذارد و در این مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدس باشند
آنحضرت بنده نوازی فرموده ارادهٔ او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات
دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند و حکم معلی برخاستن عساکر
نصرت انجام نافذ شد و سرجن لبریز دعا و ثنا بقلعه درآمده تا سه روز اموال
و اعمال منتسبان خود را بیرون کشیده با بنارها و جمیع آلات و ادوات قلعه داری
بموجب حکم معلی بمهتر خان که از خاصان عتبهٔ عبودیت و در سلک امرای عظام انتظام
دارد سپرد و تسخیر قلعهٔ سپهر ارتفاع که فرمانروایان والا شکوه را بامتداد ایام و شهور
میسر نشده بود و سلطان علاء الدین یکسال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف
بر آن یافت حضرت شاهنشاهی را بتایید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر
آنحضرت سوار دولت بر آن قلعه تصاعد فرموده بحر اقبال سایه گستر شدند
و غلغل الله اکبر در آن کوه فلک شکوه بپیچید و نوای مبارکبادی از مقدسان عالم علوی
بلند شد بیت در هر طرف که چشم گشایی نشان فتح ۰ در هر طرف که گوش نهی مژدهٔ ظفر
چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم و رایات ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات
قلعهٔ رنتهنبور و آنحدود بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع

الاعتصام

خواجه جهان و مظفرخان با اردوی بزرگ از راه راست روانه مستقر خلافت شدند
و حضرت شاهنشاهی خود بدولت اقبال با خاصان رکاب قدس اثر روی توجه بخطهٔ اجمیر
و زیارت روضهٔ منوره فیض بخش معینیه آوردند و هر روز بنشاط شکار بر و جمعه
نهضت مسیر می‌نمودند تا آنکه عرصهٔ دلکشای آن شهر متبرک بمیامن نزول اجلال مورد و فور
برکات شد و آنحضرت با داب انکسار زیارت مرقد مقدس نموده استفاضهٔ انوار
فرمودند و نقود کرامی در امثال احتیاج مجاوران بقعهٔ شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته که
موکب معلی دران کرامه بود بزیارت و استمداد همت توجه می‌نمودند و در فتح ابواب
غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش
عنان مراجعت بسمت دار الخلافه اکره یافتند چون عرصهٔ قصبهٔ انبیر مهبط انوار جلال
راجه بکهونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت
پرداخت و بجلایل پیشکش سربلند سعادت گشت و موکب معلی از آن منزل کوچ بکوچ بنهضت
اقبال فرمود که در اثنای آن راه خبر بدرود کردن در باز خان جهان که از ازمان مع اجلال
رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافه گرفته بود دلبر نوشت
آسمانی دران معمر اقبال در گذشت و از آنجا که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمیت
و نظرات اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول از ین سانحه بنهایت اندوهگین شدند
و بر خاطر مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال این امور ساکنه سیت
همچنین ناشکیبائی و بی آرامی در عالم تعلق نسندیده و آنکاه از چنین پادشاه بسیار
مخلص هر آینه اینمعنی زنگ زدای جواهر عقیدت شد و آن مخلص وفاکیش نزدیک بپایهٔ تخت
پادشاهی که سابقا کنبدی بر سر آن بنا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان
او مشمول عواطف پادشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست
بقرون و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او مگذارد
بیت خدایا تا مرادست آستان را • ملک زین پادشه خالی جهان را • فلک چون خاتمش زیر نگین باد •
کلید عالمش در آستین باد • و بالجمله بعد از قطع منازل و طی مراحل روز سی و یکم اردیبهشت
ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی قعده بدار الخلافه اکره ظلال جلال گستردند
و در مرکز ارکستهر در بنگالی محل که مجدد اساسش بمعیاری همت بلند ساخته سر بفلک کشیده

وارکانش

وارکانش بمهندسی حکم معلی منصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند و ارباب دولت
و مکرمت بر عالمیان کشوده بهجت آرای گشتند تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاری
اولیای دولت قاهره بشنایم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گرفت گلهای بساتین
مراد در تبسم آید و اغصان فتح با ثمار افضال گرانبار شود و از ذوات عشرت کامیاب گردد
و از چهار رکن دولت منادی کنند و از شش جهت اقبال نوید شادی رسانند
و مصداق اینمعنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و نهم صفر نهصد
و هفتاد و هفت منهیان اقبال نوید فتح قلعهٔ کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن
قلعه ایست که بر کوه اساس یافته در رفعت متانت با نیلی حصار سپهر همسنگ بیت
راه جوید اجابت از بی آن • بر فرازش اگر کنند دعا • با بلاز رفعتش ببنید • همه عروش از بن فرداء
و این قلعه را راجه را والی ولایت پته متصرف بود و در ایام ادبار افغانان از بجلی خان
پسر خوانده بهادر خان بنقدی گرامند بدست آورده در تحت تملک و تسلط خود داشت
در بنولا که افواج ظفر لوا بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور نهضت میفرمود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون
خان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر امرا که بسمت شرق جاگیر داشتند رفعت نفاذ
یافت که باستظهار اقبال جهانگشای شاهنشاهی بهمت عالی و خاطر خرسند بتسخیر قلعه
کالنجر نمایند امرای دولت ابدپیوند امتثال منشور مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را محاصره
کردند و کار متحصنان تنگ گرفتند چنانکه هیچ کس بغیر از قلعه برون نمیتوانست کرد
چون طنطنهٔ فتح قلعهٔ چتور و رنتهنبور در گوش گردنکشان آفاق پیچیده بود هر کرا
نور بینش بتوتیای هوش قدری بینائی داشت بعد از آن که سر استکبار بر زمین اطاعت
نهند گزیر نبود بتوتیای هوش قدری بینائی داشت بعد از آنکه سر استکبار بر زمین اطاعت
راجه رامچند که پرتوی از جوهر شعور داشت خبر وصول موکب مقدس بمستقر خلافت شنید
امان طلبید و قلعه را بملازمان عتبهٔ اقبال سپرد و مقالید قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب
وکلای معتمد باستان معلی ارسال داشته آداب مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی
مکمن غیب روی نموده بود بتقدیم رسانیدند و این دوراندیشی پیش بینی او بموقع استحسان
پیوست و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند و حکومت و حراست آن قلعه بمجنون خان
قاقشال مقرر شد و بمیامن اقبال شاهنشاهی قلعه که عقاب اندیشه فرمانروایان بیش هرگز

بر فراز کنگرهٔ علو او نشسته بی منت برد و بیکار مسخر اولیای دولت شد و از سوانح آنکه رسول راجه
کجلی که در فضای هندوستان نزدیک ولایت میبار است بزمین بوس درگاه والا سربلند شد
و انواع اخلاصمندی آنرا بموقف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه بمال و ملک در میان
زمینداران آن ناحیت علم تفرد افراشته و بواسطه آنکه در وقتی از تجرد نژادان عالم
انفراد یکی از فرقه جوکیان بسعادت یافته است در سالی یکبار بلباس آن گروه در آمده در احترام
این طبقه اهتمام میکنند این راجه در عالم مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را
مشاهده نموده در سلک مخصوصان و معتقدان آن درآمده پیوسته از مسافران احوال گرامی
پرسیدند همواره در مقام آن بودی که نفایس اسباب آن دیار و خلاصهٔ اموال خویش را بدرگاه
معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه مسافت و توسط جزایر و جبال سنگلاخ و راه
شدن مدعیان و اعدا او را این جمعیت دست ندادی و کسی از مردم او این سفر دور را که در میان
دشمنان بر راه آزار رود اختیار نکردی درین ولا وزیرزاده او از دست بینی و بی تعلقی
و بهستی خود سوم خویش این خدمت را متکفل شد که اگرچه سامان و سرانجام اسباب و اموال
لطف این را بالفعل صورت نمی یابد اما مجرد اینست درین کار چیکارم و بتگاپوی هرچه تمامتر
خود را بآن درگاه میرسانم هم حق خدمت صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود را
بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون
وزیرزاده پیش او در و پدر عزیز بود در رخصت غربت بعیدا دند او گفت که خواهی نخواهی آن سعادتمند
بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگرچه بهترین متاع عالم که اخلاص حقیقی است
بدان درگاه میرسانی لیکن ادای حق این حکم ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال همراه بدان ارمغان نماید
وجه قدر داشته باشد خصوصا آنچه تودیع صورت تحفه تواند بود نیست و از مهالک و اخطار
طریق محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کار دست ساخته حکمای پیشین این دیار که
بطلسمات و نیرنجات کار پرداز بوده آنرا بانجام رسانیده اند اگرچه بحسب ظاهر نمودی
و مالیتی ندارد اما خاصیت او آنست که هرگاه که او را برآماس مار بگذارند رفع شوند و این نادره
دولت را بتو می سپارم که در حقیقت عصا بخشی کرده همراه میبری تا بوسیله یاد کرد مس شود آن ایلچی حق گذار
بآن راه آمد و چند نهاد در لباس غربت می بود دو راه عرض نیست تا آنکه بوسیله راجه بیربر حقیقت
بعرض اقدس رسید و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلب داشته کام روا ساخت و از بعد آن

زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس در آورد و محفوف عاطفت
گشت و بعد از آن رخصت گرفته متوجه موطن شد و آن کار امروز در خزینهٔ عامره موجود است
و بارها از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدیم که میفرمودند از دویست کس هیجده زندگی
کار شان بمردن افتاده بود بسبب مساس این کار صحت یافتند و مبدع جهان آرا چنین
قدرت کاملهٔ خویش را باو دفعه ظهور بخشید کسی که بنیت والا و همت عالی باشد ایزد جهانبخش
جهان آفرین آرزوی که در باطن فیض آثار او زسر می بنت کسی در کنار او نهد چه جای دولتی که خواهان
آن باشند دانا که چه گونه آن مراد را آراسته باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانچه
جود سعادت افزای فرزند گرامیست که سپهر بار گیتی را همواره بنعمت نیازمندی از درگاه الهی
در یوزه مینمود درین سال از فرخنده اینت بظهور آمد و خدیو جهان کامیاب خرمی و شادکامی شد
ولادت سعادت افروز دولت و اقبال گوهر سحاب درج عظمت و جلال شاهزاده
عالمیان سلطان سلیم خدیو جهان نگارندهٔ صورت برازندهٔ معنی چون شاه ظاهر و باطن دار
کامروا گشت برای شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق ازین گزیر باشند جویای خطاب دیگر
از بنی نوع شد هرچند بیشتر جست و جوی نمود کمتر یافت مبشران عالم باطن و مخبران جهان
ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص آگه گردانیدند اینچنین تحفه که همتای آن خلاصه
مکنونات سر واز خود پدید باید آورد و تگاپوی همت از ایزد جهانبخش جهان آرا فرزندی
التماس کرد تا هم رموزدان بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را
درخور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار ادوار ترتیب یافته انتظار قدسیهٔ الهی
رسیده است سرور مکنون ننهند و این سال افضال چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره
روان باشد و طبقات انام در خور استعداد خود از موائد فوائد صوری و معنوی بهره مند
گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند پادشاه خدا پرست که از ایزد جز او
مسالت ننمودی در مقام خواهش این عطیه والا شد و درار بزرگ که ناخواسته ملک صورت
و معنی کرامت فرموده و آنچه در حوصله روزگار نگنجد باین یکتا بنده خود بخشیده است دانای ضمیر
داند که اینچنین یگانه جهان گرانمایه دار مهربان خود طلبد چگونه گوهری والا گرامت خواهد
فرمود و در اندک زمانی دلایل حصول این مقصد بلند بظهور آمد و از آنجا که ستیزه گری آیین آن
حقایق پناه آنست که با وجود گنجوری خزاین لی حسنهای معرفت ایزدی از در

تجرد گزینان و خداشناسان که دست از همه باز داشته عمده مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود
دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند استمدادی میفرمایند و لوازم نیازمندی که جز زبان
گوهرسیت گرامی بجای آورده همواره گرد و غبار آلود صحرای طلب گشته هنگامه افاضه و استفاضه را
گرم دارنده درین ولا چون ادوار خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کیشی و حقیقت ورزی
شیخ سلیم در قصبه سیکری از قرا معظم شاهنشاهی دار الخلافه گشته مسمی بفتحپور است می یافت
شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت که راه سخن داشته بمسامع اقبال
رسیده رای جهان آرای بران قرار گرفت که مطلع نیر اقبال را با بعضی از مستورات سرادقات
عفت در فتحپور برده در قرب جوار شیخ آرامش دهند و در آن فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی
یابد تا شیخ بزرگوار نیز همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبدئ فیاض شود و برکات
قرب جوار او در ظهور این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه
پیشتر ازین شهریار دادگر را فرزندی چند عنایت کرده برای هزاران حکمت که یکی از آن قلعه دانی
و انزوای شوق در تحصیل آن گوهر بیبها باشد برگرفته بود و عوام تهمت آنرا بر مکان انداخته حرف [illegible]
و هرزه درای میکردند آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که تغیر مقام و تبدیل مکان مهر خاطر
بزرگ خواهان هنگامه علوم نهاده آید بنابرین اندیشه نظام بخش حق اساس چنانچه بخاطر اقدس راه یافته
بود بتحقیق پیوست و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای
آن گوهر یکتای خلافت می بردند تا آنکه در دار الخلافه فتحپور بطالع بیست و چهار درجه میزان بعد از
گذشتن هفت گری از روز شش هجدهم شهریور ماه الهی ازین سال فرخنده موافق غره ماه آبان سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد رومی مطابق یازدهم بهمنماه سال نهصد و سی و هشت قدیمی یزدجردی مصادف
روز دین بیست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی موافق سال نهصد
و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غره غرای دولت و اقبال بود بساعتی سعادت اندوز
یکتای خلافت از نهانخانه صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود
شعر باغ مجد و معالی گل نشاط شگفت • نهال دولت و دین را بری پدید آمد • مهنیان اقبال
و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا در دار الخلافه آگره بمسامع عز و اجلال رسانیدند و روزگار صلای نشاط عام
در داد و نغمه انبساط در مغز زمانه بپیچید بیت و از انبساط مجلس آراستی ساقی نشست و شیشه بر کف
بزمی بنای عمر خوشتر • ساقی ز عیش جرعه کش تر • بستند بروزگار آیین • شد انجمن بهار آذین

کل سر زد

گل سر زد و بوستان برافروخت • شمع آمد و دودمان برافروخت • شد بخت چو مغز عقل هشیار
برخاست جهان بخت بیدار • جمشید صبا بگلفشانی • برخاست زمین بآسمانی
شاه آمد و دوستکام بنشست • در بزم بنقل و جام بنشست • هم تاج بر آسمان بیفکند
هم ناصیه گرد بر زمین بند • در داد صلای کامرانی • برخواند جهان بمیهمانی
ساقی سر آبگینه بگشاد • گنجور سر خزینه بگشاد • از بس که فشاند بر جهان زر
شد دامن و جیب آسمان پر • از جمله مراسم شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بظهور
آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل جرایم محبس ابدی مسجون قلاع بودند برات
اطلاق از سلاسل قیود یافتند عشرت را روز بازار دیگر پدید آمد اقبال را چشم و چراغ تازه
برافروخت و دانش بزرگ آنست که با طبقات انام و طوایف عالم در خور فهم و دریافت
هر کس سلوک واقع شود تا عالم بنظام آید و بلاغت که رعایت حال مخاطب ظهور گیرد و هر که
بر آمستان نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث بشورش جهان آن بوده است که
فرمانروایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل و دوربینی
خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عامه از نتایج عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته اند
والحق آن بدایع را کمتر دریابد و ازین جهت در نکال و وبال بدگرفتاری گردد و لله المنة که حضرت
شاهنشاهی بمحض تایید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر پرست بوده ببدرقه توفیق ازلی
بر مقتضای دانش خداداد خود رفته با هر طایفه با هر فردی در خور دریافت رود داد سخن داده
نشاط می آرایند چنانچه برتبه فهمان طبقه اشتباه میشود چون کریم بلکه تعیین آن کرده میگردد که
خسرو جهان را خزاین دریافتی و معرفتی هست و لهذا درین ولا که ایزد متعال چنین عطیه والا کرامت فرمود
بایستی بسرعت هرچه تمامتر رفت با نوار دیدار فیض بخش آن مولود مسعود بندیگی نور انبیت فطری که
ودیعت نهاده دست غیب است کرامیدندی لیکن چون عموم خلایق این دیار را رسمیت قدیم که
هرگاه ایزد جانبخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید او را در نظر
بنظر کرامی پدر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازه دریافت عامه را منظور داشته در توجه بفتحپور
توقف فرمودند و آن نوباوه چمن اقبال در آن مولد شریف داشته بزرگان با عقل و حوصله را
بسر انجامی مهمات آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات معنوی و صوری این والای بحر سعادت
را سلطان سلیم نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی

در رضامندی حضرت جهان خشنودی الهی دست کامیاب باشند و برکات انفاس قدسیه
شاهنشاهی آبرو صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند
و بموجب اشارت عالی اختر شناسان حکمت گزین و دانایان صناعت تنجیم قوای آبای علوی و مواد
امهات سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زایچهٔ طالع همایون بموقف عرض مقدس رسانیده و چون در میان
منجمان یونان و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقع بهر دو روش
زایچهٔ سعادت امتزاج را رقم زدهٔ کلک سخن آرا می خواست اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد
و خاطر همچنان گرم نشاه تعلق باشد بفرمان مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت خود را از سر نو
استخراج زایچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی احکام این دیباچهٔ سعادت را سال بسال
مرقوم سازد تا دستور العمل زایچه نویسان روزگار شود و اکنون که بغرض وقت و واجب فطرت
که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانروزی اوقات خود مصروف آن دارد چنانچه دل می خواهد
نمی تواند پرداخت کجا فرصت آنست که بشغل دیگر پردازد و چون زایچه که مولانا چاند منجم موافق
قوانین یونانی استخراج نموده است اعتماد را شایسته تر بود و او را بیشتر ایراد نمود

زایچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان

عقرب که / قوس که	زحل [illegible] / میزان که ه	ثور / شمس [illegible] / عطارد [illegible] / اسد سنبله
مشتری [illegible] / جدی که		مریخ [illegible] / سرطان
دلو [illegible] / حوت [illegible] / جوزا [illegible]	حمل که ه	م السعاده [illegible] / [illegible] / قمر [illegible]

زایچهٔ طالع مسعود بروش اهل هند

عقرب [illegible] / قوس [illegible]	میزان دکو	زحل [illegible] / عطارد [illegible] / شمس [illegible] / اسد
جدی دلو		زهره [illegible] مریخ [illegible] / سرطان دلو
دلو [illegible] / [illegible] / ذنب [illegible]	حمل دکو / قمر [illegible]	جوزا [illegible] / ثور [illegible]

در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش منشان
در شهر ار الجهٔ اکبر تاریخ این ولادت میمنت ارقام یافت و شخصی از فضلا دری برج شهنشاهی را
موافق این لالجهٔ بهجت بخش اندیشید و عزیزی گوهر درج اکبرشاهی را مطابق این عطیهٔ دولت بخش
گرداینده و خواجه حسین هروی قصیده بنظر اقدس در آورد که مصراع اول هر بیت گرامی
انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی ست و مصراع آخر تاریخ ولادت گوهر درج سعادت و با وجود
التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود بیتی چند از آن نوشته آمد شعر

حمدلله از پی جاه و جلال شهریار ۰ گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرو ۰ کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه ننموده برد و رحمن ۰ لاله زین گونه نگشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد ۰ باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج فر و جود و جاه آمد برون ۰ وان نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا ۰ شمع جمع سیدان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران ۰ پادشاه نامدار و کامجوی کامکار

کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر ∗ عادلی اعلای عاقل بی عدیل روزگار
سایهٔ لطف اله آن الیق تاج و نگین ∗ بادشاه دین پناه آن عالم عالم مدار
مجلس وی را سمای چار مین وان عود سوز ∗ موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار
نیر برج وجودی گوهری دریای جود ∗ از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار
بادشاها لولو نغزی آورده ام ∗ هدیه از جان گرامی بار جوی گوش دار
کس نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی ∗ هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
مصرع اول زوی سال جلوس بادشاه ∗ از دوم مولود نور دیدهٔ عالم بیار
تا بود باقی حساب ماههای روز و سال ∗ وان حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار
شاه ما باینده بادو باقی آن شهزاده هم ∗ روزهای بی حساب و سالهای بیشمار

و از سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف و مشارب متنوع اگرچه بظاهر مسرت پیرای خاطر اقدس خود میباشند لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میفرمایند همعیار جوهر مردم گرفته می شود و هم خبایای ملک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را بوسیله چندین شناسایی ساخته بعبادت حقیقی اشتغال میفرمایند از آنجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد بجهت صید کردن آهو دو بهار ترتیب یافت و روش چنان بود که خبر افتادن چیته در اردوی میرسید در ساعت بر گلگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق میرسیدند و بآیین مناسب چیته را از آن مغاک برآورده بماهران این فن میسپردند در سنه لابنساط نشاط خبر رسانیدند ادهمی که در حدود که در حدود گوالیار است چیته زبردست در آن افتاده روز آذر مز دعزه آذرماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز کشیدند و بسر چاه رودی رفته خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم درین ولا خبر رسید که در حرم سرای مقدس دختری والاگهر خجسته اختر روز امرداد ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کون بنزهت سرای ظهور آمد نام آن خجسته ... نهاده مسرتها و شادیها فرمودند امید است که سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روز که انبساط شکار فرموده نشاط برای خواص شدند و رایت معاودت بمستقر خلافت افراشتند چون موکب مقدس بحوالی دار الخلافه

اگره رسید و بعرض اقدس رسانیدند یوسف سلطان پسر دربار خان که چون مودود فتنه انگیزی انگشتهای بوجه و همواره مورد شرارت و فساد گشته و بنصیحت و تدبیر صلاح پذیر نمیشد و در حدود دفتر پدر خود که ممر رایات عالی بود مسلح و متحمل در کمین نشسته اندیشه تباه در سر داشت بموجب حکم جهان مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بچنگال بنوار سپردند و در محبس بعد می خراشتافت و عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود دار الخلافه اگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ آرای جهان صوری و معنوی بداد و دهش اشتغال نموده در لوازم جهانبانی اهتمام فرمودند توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافه اگره باجمیر و کامیاب شدن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطلب صوری و معنوی چون شعار اقدس پادشاهی استمداد همت از بزرگانست و در آن هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد خود رفته بود که چون امنیت این بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافه اگره پیاده بزیارت مشهد که خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم طاعت ایزدی بتقدیم رسانند مقرر بود در رجب که ماه عرس گرامی ایشانست این نیت بمکامن وقت بفعل آید و چون آنچنان گوهر شاهوار درج خلافت امید آمد ایفای نذر از شرایط حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاسداری شناخته در روز آبان و هم بهمن ماه الهی موافق دوازدهم ماه شعبان در دار الخلافه اگره پیاده قدوم در وادی مرحله پیمایی نوردی نهاد و باده شوق را روزی دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند تفصیل منازل قدسیهٔ شاهنشاهی بآیین تنسیق و ترتیب بود از دار الخلافه اگره که کوچ رایات اقبال شده در ساعت موضع مندا کره نزول اجلال فرمودند از آنجا بفتحپور اتفاق منزل افتاد و از آنجا بقصبه بسا ورود موکب جلال روی نمود بمنزل توده نزول آمدند و از آنجا موضع کلاولی محل اردوی معلا گشت و از آنجا کهار ندی اتفاق نزول افتاد و از آنجا بدیسه آمدند و از آنجا از همین محل گذشته نزدیک سونه نزول دولت شد و از آنجا بموضع جهاک نزدیک ... آباد عساکر فیروزی ماثر آسایش گزیده و از آنجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از آنجا موضع کجل ورود اقبال گشت و از آنجا ببقعهٔ قدسیهٔ خواجه که در اجمیر واقعست توجه فرموده هم از گرد راه بمرقد منور رسیدند و چنین اخلاص بدین سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی چند در آن مقام کرامت شرایف اوقات را بعبادات و مبرات معمور داشته تفقیص

وانتباه مقرون بودند و زمرهٔ عاکفان مرقد مطهر را بصلات و ادرارات بهره‌مند میگردانیدند
و چون همواره در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند
و عهدهٔ تولیت بایشان مفوض بود و ریاست این طایفه شیخ حسن داشت تمام از آن
نذرا متصرف می‌گشتند میان او و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن
شد که مشایخ ندار را که متصدی تولیت روضه و اوقات بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند
و این گفت و شنید مدتی در میان بود و آنحضرت خاطر اشرف را بتحقیق حق نموده بعرض اشرف
رسانند بعد از بررسی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنابرآن تولیت آن محل
اقدس شیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند
و در تنسیق مناظم بقعهٔ متبرکه و ترویج مآثر مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرمودند و عمارت عالی
بنا از مسجد و خانقاه و در آن حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر
از مسموعات بندوقتم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت
نهضت افراختند و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ
ماه الهی موافق رمضان این سال ظاهر دهلی بخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز در آن
خطهٔ دلکشا بزیارت اولیا داد و دهش شغل فرموده مسرت پیرای دیدگان شدند

آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور دوم

درین هنگام ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصهٔ دهلی استفاضهٔ انوار غیبی
و استفاضهٔ فیض سماوی حاصل نمود بهارخان بمور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره
برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید و قوت نامیه نورسیدگان عالم نبات را
ببالش درآورد باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران هدایت بکرمکنای دلها صید ابر بهاری چون سینه
دریادلان والاگهر ترشح فیض علوی عیار ساخت فیض جانها فروشاند بیت

کدام گل بشکفت و چه مرغ ناله کشید — که جان بجسم دوید و نظر بگوش آمد
اسیر تشنه مرغم که در نظارهٔ گل — دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد
معاشران چمن را چه جای بیغماست — که با هزار زبان وقت در خروش آمد

و با نوا سعادت بعد از انقضای دو ساعت بیست و سه دقیقه از روز سه شنبه سیوم
شوال نهصد و هفتم سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل برج حمل انداخت سال پانزدهم

الهی از ابتدای جلوس شاهنشاهی که سال خرداد است از دور دوم آغاز شد و اقبال روزبازار دیگر
تبازگی نمودار گشت و درین فصل بهار بجنبه تقدیم حق گزاری و لوای سپاسداری
بجهت تفرج و نظارهٔ منازل و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهاده و معماران ایام اندر نسبت
توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشینان اطلال زرافشانی کردند و از آنجا
بزیارت مرقد مطهر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله‌گاه اولیا و اشباح بلکا بیت
عنان توجه تافته استفاضهٔ انوار ملک و ملکوت نمودند و از آنجا متوجه قدسی عزیمت
دار الخلافه اگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند و ساحت قرابات و قصبات
آن روی آب جولانگاه همایون شد و چندین مرتبه زان راه بنشاط بیرای در مهتاب شکار آهو
فرمودند و هزاران شوق و انبساط قطع منازل میشد تا آنکه روز بیست و ششم ذی قعده
دار الخلافه اگره مورد سریر اقبال گشت و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند
و در مفتتح این سال فرخنده آثار میرزا عزیز کوکه که از اعاظم امرای سلطنت بقرب اختصاص داشت
و بوسایل دولت انگیخته داعیهٔ ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبگار آیین بزرگی شده
پایهٔ اعتبار خود افزوده و چون این التماس او بمسامع اجلال رسید از آنجا که بنده‌نوازی و کام‌بخشی
شیمهٔ علیهٔ شاهنشاهیست قبول مسئول فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح اقبال
ساختند و او سجدات اخلاص بتقدیم رسانیده در آداب انجمن آرایی نهایت اهتمام نمود و از
فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد و آنحضرت یکشب و یکروز در آن مجلس بهار آیین
بعیش و عشرت صوری و معنوی کام‌ستان بودند بخشش و نوازش پرداختند

ولادت سعادت افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ سلک اقبال

شاهزاده شاه مراد از آنجا که آبای علوی و امهات سفلی در درکار مروالی حضرت
شاهنشاهی اند در هر بهاری گلی تازه از چمن اقبال میشکفد و در هر دوری اختر سعادت
گستر از افق خلافت طلوع میکند چون شاهنشاه مفضل که ابو الآبای دولت و اقبال
است خواهش رفعت فرزندی ابد پیوند داشت ایزد بیچون درین عطیه را گشوده در آن
خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی این نعمت روز افزون که اعظم عطیات آسمانست
بهجت برای باطن اقدس شد و تازه بتازه اعتضادی قوی و استظهاری عالی که همین سلطنت
و ظهیر خلافت تواند بود منظر قدس ارتفاع فرمود و بر چهار رکن عالم و شش جهت اشعهٔ آیینهٔ نعمت که

ایزد بیچون شاهنشاهی ممالک نجیب را بجمیع سعادت و صنوف عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی آنرا از کل سلاطین را در خواص و اوضاع در حقایق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبه مشارکت و حد مشابهت نیست از آنجمله درین سال خجسته بود از گذشتن پنجاه و دو ویل از شب آسمان بیست و هفتم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خرداد ماه سال چهارصد و نود جلالی ملکی مصادف هفدهم ابانماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مرابط هشتم خزیران سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور دانایان هند فرزندی فرخنده اختر نورگستر که انوار بخت بلندی از لوح پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال ورود جواد گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت شکفت و در ساعت سعادت برتر نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد بر صحیفه دولت ثبت شد و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آیینه خیال روزگار صورت تمثل انطباع نیابد ترتیب یافت و بنشاط عالم صلای عام در دادند و بنقد مراد دامن ایام گرانبار ساختند بیت از بس عشرت که دوران از سر شد ٭ طرب را روز بازاری دیگر شد

بهار آمد بعشرت پای کوبان ٭ ز باد صبحگاهی جای روبان ٭ بنغمه و آسمان از سور بر سور ٭ جهان زد سکه نو زد علی نور ٭ صبا بهر حبار کبادی بر خاست ٭ که از جیب کس تمنا در برخاست ٭ بهار شادمانی آب رو یافت ٭ امل از هفت دریا آب میخورد ٭ که قفل گنج گوهر تاب میخورد ٭ زعطرافشان که هوش از دست میشد ٭ طرب مست و عشرت مست میشد ٭

سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند و زایچه سعادت ارقام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی ثبت پذیر میگردد

زایچه طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان

م الغیب [illegible] برکه مشتری / ذنب [illegible] حوت [illegible]	جدی [illegible]	م السعادة [illegible] / دلو [illegible] عقرب [illegible]
حمل [illegible]		زحل [illegible] / میزان [illegible]
ثور [illegible] جوزا [illegible] / شمس [illegible]	سرطان [illegible] / عطارد [illegible] / زهره [illegible]	مریخ [illegible] / راس [illegible] / اسد [illegible] / قمر [illegible]

زایچه طالع بطور اهل هند

مشتری [illegible] / ذنب [illegible]	قوس [illegible]	عقرب [illegible]
حوت [illegible]		زحل [illegible] / سنبله [illegible]
ثور [illegible]	جوزا [illegible] / شمس [illegible] / عطارد [illegible] / زهره [illegible]	مریخ [illegible] / راس [illegible] / قمر [illegible]

وبجهة تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانخانان از جونپور بطریق ایلغار دولت آستانبوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال مآثر

چون در اواخر ایام بهار که هنوز روایح ریاحین در گریبان روزگار پیچیده بود و نسایم ربیع از دامان سپهر آبگینه گلبن نواز سرابستان سلطنت شکفت و سروبنی از بهارستان خلافت بردمید و بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه خواجه معین الدین قدس سره مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد و روز آبان دهم مهرماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود و موضع مندانکر مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خدیو معلی از آن منزل تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط خصوصا عشرت بیرای شکار ربوده منزل بمنزل وادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند چون عرصه اجمیر بنزول چتر اقبال شاهنشاهی نورپذیر رسید روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن حوالی و منتسبان آن دیار بجلایل ادرار و انعام توانگر ساختند و صلای افضال جهان عام شد که هیچ فردی ازین سماط احسان محروم نماند و درچنین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود در آوردند و در ساعت مسعود که ثبات کار را نشایسته

باشد آن عمارت والا را از سنگ چوبه و بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام
شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی
گشتند و بجانب شرقی شهر دولت خانهای فلک اساس ابداع یافت و بفرخی و فیروزی
در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی صورت اتمام یافت و در سال آینده که
درین شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند بورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار
قدسی شد و همچنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملتزمان
رکاب نصرت بقدر اندازه بود دستگاه منازل و بساتین ساختند و از میامن قدوم اشرف
در فرصتی قلیل چنان شهری عظیم صورت وجود پیدا کرد که در آیینه خیال مهندسان جاده کار
تمثال آن صورت نتوانست بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح اساس این عمارت شگرف
بجهت مصلحت ملک و نیت معدلت دریافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان
و برآوردن مستعدان و معموری عالم که خلاصه عبادت نشاه تعلقست سیر و شکار را پرده
این کار ساخته روز دوم بیست یکم ابانماه آلهی موافق جمعه چهارم جمادی الآخر بدولت و اقبال بنهضت
والا از موده متوجه صوب ناگور گشتند و روز اردیبهشت سیوم آذر ماه آلهی موافق چهارشنبه
شانزدهم جمادی الاخری عرصه ناگور را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را
سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش فرموده منزل او را
بورود مقدس سربلندی دادند و گنجینه مباهات دایمی در دامن آرزوی او نهادند و دران روز نظر
دریا گستر آنحضرت بر کولی آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت استقبال در آمده بودند بتوفیق یافته
بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر بکول آب بازبسته است یکی گیدانی نام دارد و دیگری
شمس تلاو و این گول تلاو مشهور ست و چون بمرور اکثری بخاک انباشته شده در هنگام کمی آب از
اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میروند بنا بر عموم شفقت حکم مقدس بحفر کوکر تلاو که در اصل
وسعت تمام داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق کاردانان دولت پیوند
مساحت آن نموده باجرا و سایر ملازمان درگاه قسمت نمودند و دانشوران جداور باهتمام
این کار تعیین شدند و بنده و توجه خاطر دریا مقاطر آن چشمه سراب دریاچه باشد که دریای عظیم را
سیرابی تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند وجه تسمیه او آنست که گوگر بزبان هندی
سنگ است و این حوض را باو نسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنای

معیشت آن سنگ را که بیک هوش بود پیش یکی از دولتمندان گذاشته قدم بغربت نهاد تا بتکاپوی
جهت اسباب بهروزی آماده ابواب روزی گشاده کرد و فرصتی دراز بر آن گذشت روزی
آن سنگ از مردی که داشت بر سر او رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته
بدان سرزمین رسیده بود آن سنگ آگاهی یافته لابه کنان در قدم صاحب خود و از غایت شوق
جان فشانی نمود و بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت منشی دران زمین
حوضی اساس نهاده منسوب گردانید و چون موکب معلای شاهنشاهی نظام بخش و معدلت آرای
این نواحی گشت بزرگان زمین داران این حدود بعز ادب شتافته بسجده درگاه مقدس سربلندی
یافتند از آنجمله چندرسین پسر مالدیو که از اعاظم زمین داران هندوستانست و باین دولت والا
رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای سنگ نیز از سعادتمندی
که داشت ادراک این عطیه کبری نمود و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت و از بختوری
بوسیله پایه یافتهای خود معروض داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش
آرزو آنست که صبیه برادر من کهاره داخل پرستاران عصمت سرای بادشاهی گردد خدیو سلطنت
برای انبساط خاطر او و گروهی اطمینان انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوستند و آن هودج نشین
عفت را آن بزرگان بسرادقات عصمت درآوردند و از سوانح مسرت برای آنکه باز بهادر
تبارک اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و بتوجهات شاهنشاهی
از گرد راه آلودگی ادبار بر آمده پرتو سعادت یافت تکیه او را ولادت تازه رو نموده از آن باز که
از مالوه برآمد چون روی از اقبال برتافته بود آب روی او ریخته آمد و عمری در بدر شد اول پیش
بهرجیو زمین دار بگلانه رفت و از آنجا پیش چنگیز خان شد بعد از آن پیش شیرخان فولادی توسل
جست و از پیش او بنظام الملک دکنی رو آورد و از همه جا حسرت زده برانا پناه برد و چندی
سرگردانی و خاکساری این خمار آلوده دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بر آن داشت که
یکی از ملتزمان عتبه حضور را فرستاده او را طلب فرمایند بنا بر آن حسن خان خزانچی باین خدمت
مامور شد و بنوید عاطفت بادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه مقدس آورد و محفوف انواع
مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از بار یافتهای محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که
اول بهرای جیسلمیر غایبانه نطاق ارادت میان جان بسته و خواهش آن دارد که دختر او که در پرده نشین
عفتست در سلک خدمت گزینان مشکوی اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطه موانع

حضور را اجرا نمیتوانند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن می خواهد که یکی از منظوران بارگاه معلی
رخصت یابد تا آن دیار رسیده او را بتوجه و التفات کامروایی دولت گردانند و آن
خلوت گزین عصمت و آیین بزرگی بدولتسرای تقدیس آورد فرهنگ افزای او دیگر نشین را
از آنجا که کامروایی حاجتمندان و گرهگشایی بسته کاران خوی و عادت است این ملتمس بدرجهٔ
قبول رسید و راجه بکهونت داس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عاطفت خسروانی
اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از پنجاب راجه این کار را
بانجام رسانده ناصیه سای عتبهٔ دولت گشت و آن قدسیه نیک اختر در حرمسرای عزت
افتخار دایمی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت آیین حدود نواهم آمد از فرط
ایزدشناسی و حقگزاری جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضهٔ فیض بخش
شیخ فرید شکرگنج که در پتن پنجابست مصمم شد صادق خان و بیک نورین خان و جمعی
کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن ایشان نموده بآن صوب رخصت فرمودند
شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد
فرخ شاه کابلیست که او را شاه کابل گفتندی در زمان خان بزرگ و فات آن والا
چنگیز خان یکی از اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمد و در قصبهٔ قصور اقامت کرد
و سلطان تلین مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ بملتان شتافته بعلوم
متعارفه دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین روشنی خلیفه خواجه معین الدین را
از کتابت بمکتوب و از نقش نقاشی روی آورده بود گذر بر او افتاد و بنصایح ارجمند در
نکوهش علوم رسمی و نمایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند شعلهٔ طلب افروخته گشت
دست از همه باز داشته دل بملازمت خواجه داشت از پیامن اخلاص و دوام خدمت
مظهر شرایف کرامات و مورد خوارق عادات شد و خدیو شناسان بظاهر آن اشتکار
درکو و بباطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند در اثنای راه در حدود تلوندی رای
علاء الدین نزدیک دریای ستلج که آنرا دران سرزمین هرهای نامند سانحهٔ عشرت بخش
روی داد و مجمل ازان قضیه آنست که قراولان خبر گله گورخر آوردند شهریار شیر شکار
با سه چهاری از شکاریان خاص متوجه صید افکنی شد چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده
شده توجه فرمود و بی خطا در اول بار یک گورخر از دوازده صید صیت بند وقتی آن گله رمیده

بدور

بدور دست شتافت آن جهان پهلوان آگهی بندوق در دست همان سه چهار قراول
در صحرای بغیدی ریگین گرم رفتن شد و با قوام همت در اندک فرصتی آن اندوخته
ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانید و یک یک را به بندوق از هم میگذرانیدند
و در پی آن می شتافتند چنانچه سیزده گورخر آنروز شکار فرمودند و در هر مرتبه که
یکی شکار میشد دیگران دورتر میشدند درین هنگام عطش بمزاج مقدس غالب آمده
آب از نشان پدید نبود چون پیاده عزیمت نخجیر داشتند نزدیکان شکار حضرت را
قریب خیال کرده از ملاحظهٔ صیدگاه قدم از جایگاه خود برنداشته بودند و خدیو
جهان چندین کروه راه آمده باریافتهای حضور هر چند تکاپوی نمودند نه آب داران
خاصهٔ شهنشاهی خبر می یافتند و نه از آب نشان عزیب حالتی پدید آمد و ضعف
تشنگی بجایی رسید ذات مقدس را یارای گفتار نماند و در چنین هنگام که زهرهٔ مخلصان
آب می شد راه نمایان بارگاه تقدیس آب داران خاصه را پی سپر رهنمونی کردند
و سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط آمد و همانا که پیغام الهی بزبان حال خاطر دانا
خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدس گشته با سپاس خویش بهتر ازین
نماید که آن در معنی نگاهبانی عموم خلایق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الهی است
بیت نخستین فطرت پسین شمار ٭ تویی خویشتن را ببازی مدار   و از سوانح
آنکه قبول خان جلال زمین بنهار روی بد طینتی از هم گذرانید او بفروغ شمشیر مسمی آن
ناحیت را ایل ساخته بود و این زمین را از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه
وانموده آن ترک ساده لوح بی آنکه نگاهی ژرف در معاملهٔ او نماید و تفرس در از خطوط
پیشانی کند بمجرد حرفهای زراندود و بیگانه نهاد آشنا رو از راه رفت و بصلاح دین
زمین داران سپاه همان او بجای دور شتافتند و یادگار حسین سپرا و بحدود
لوشهر رفت و هر چند دوربینان راست بین گفتند که همه مردم را از خود جدا نباید کرد
چون امر مقدر بود سود نکرد بیامد بسپر او را از راه گذرانید شهر اشنگهای بر و می نفاق
سر نشکی گرفته بسیاری از مردم را عرصهٔ تلف گردانید و یادگار را همین زخمی در حصار
مرد افتاده زمین داری مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان که
این مردم درین بلیه گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبول خان آمد و او از شجاعتی که داشت

وتدبیری نبود و کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته روز رام بیست و یکم بهمن ماه الهی
موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد و مردانه فرو شد و چون این معنی بموقف
عرض مقدس رسید بخان جهان منشور والاعز اصدار یافت که همت در استیصال بدنهادان
گماشته فوج از بهادران کاروان بزرگ دوست تعیین نماید بموجب حکم معلی بیکار گزینان
چابکدست بآن ناحیت شتافته در خرابی آن مکوده نهادان نخوت منزلان کوشش نمودند
و آن گل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس
اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم درین خجسته وقت اقبال پیرای کوکبه بهار در رسید
و نوید بالش بطبایع امزجه ورود فیوض علوی و بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه
شکفتن گرفت طبیعت روزگار باعتدال گرایید سحاب افضال چون دیده مشتاقان باریدن
درآمد بنای بیع جهان چون دل عارفان جوشیدن گرفت سبزه ببساط ضمیر الهی گستر دجمیع بالطیبات
ریحانی جلوه نمود غنچهای زمردین رنگ گلهای بوی قام بیرون دادند بیت ابر با برق جهان تاب رسید تا بکمر آب رسید
گل باغ آتش گو کرد افروخت آب نغرزه چو سیماب رسید سرو بالایت کاوس بود
لالا افسر دارا رسید وبعد از سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز
یکشنبه چهاردهم شوال نهصد و هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نورافزای زمین و زمان
بر تو محاذات برج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزین شاهنشاه طراوت بخشید
و چو فلک چون اخلاق طیبه گیتی خدیو عطرآگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس
ابد پیوند یعنی سال تیر از دور دوم شد و در اوایل این سال بهجت افزای ظاهر بتن خجسته بر ذات
اقبال گشت و خدیو خدا پرست بآیین بزرگان بروضه اقدس شیخ فرید در رود و سعادت فرخوده
استمداد همت نمودند و بنوابان آنجا از نقد اداره و ساکنان آن حوالی فنون افضال
و احسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضه ظاهری
و باطنی در ساحت این قصبه فیض بخش معدلت آرای بودند و از امور که درین ولا موجب انبساط
خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی است که ماهی گیران آگه بود و از تیز دستی با آب فرو شدی
و بدهن گرفتی و از آهن چینی ترتیب داده بودند که آنرا بی خطا بماهی زدی و از آب برآوردی
و از سوانح رخصت گرفتن محب علیخان میرخلیفه بتسخیر ته است بسعی ناهید بیگم و شرح
این برسم اختصار آنست که بیشتر از این عفت قباب ناهید بیگم که در حباله عقد

محب علی

محب علی خان بود رخصت گرفته بدیدن والده خود حاجی بیگم شتافت بیشتر از وصول او میرزا
عیسی رخت هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام داده آن دیار از غفلت فطری
که قدرشناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم را سلوک ناملایم کرد بیگم شد
و بدگوهران آن دیار که عمده آنها جان بابا و مسکین توخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن
محمد باقی شدند او ازین آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدست افتادند
جان بابا را بلکو بیتی فرستادند و حاجی بیگم محبوس شد تا درگذشت و ناهید بیگم بدلاوری تدبیر
از آنجا برآمده بکر شتافت و سلطان محمود بکری سخنان یکجهتی در میان آورد و گفت که
محب علی خان و مجاهد خان پسر او با اندک کسی باین حدود آیند من همراه میشوم و ته مسخر اولیای
دولت میشود بیگم سخنان مدارای دفع الوقت دارا ستانگاشته بدرگاه والا آمد و التماس
رخصت این نام برده نمود چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه ته شدند ناهید بیگم
دختر قاسم بیگم که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شد همانا که در محاربه
عبدالله خان که در زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود نظاهر رای عجی بزرگ آمده
زمان مساعدت نموده حضرت فردوس مکانی بدست غنیم می در آمدند این مردانه حقیقت
پیش آمده میگویند که پادشاه منم این نوکر را بچه تقریب گرفته آمدید و با من نزدیک
و فادار شاه را ازین خطرگاه جان خلاص می سازد و چون ناسپاسان او را از پیشگاه رانیدند
آنحضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند و حاجی بیگم که دختر محیم میرزا پسر
ذوالنون است بمیرزا حسن بنوشت و بعد ازان بمیرزا عیسی و دختر او را لطف
بزرگانه تربیت فرمودند و بمحب علیخان میرخلیفه که مخلصانه آداب خدمت بجای آوردی
عقد یگانگی بستند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود
بر زبان رفته درین کار همراه نمیتوانم گردید و دست نمایند واگر بگویند که پیشتر روند از راه
جیسلمیر متوجه شوند محب علیخان بر احال دگرگون شد نه روی برگشتن بود و نه روای پیش شدن
چون سعادت در نهاد نشان بود و اعتضاد چنین بزرگ فتح بخش همت در تسخیر بکر و دل
در محاربه سلطان محمود بستند و در حدود قلعه تیله هر دو لشکر محب علی خان و مجاهد خان زیاده
از دویست کس نداشتند و تا دو هزار کس سرانجام نموده فرستاده بود ستایید ایزدی کامل کهان
منسوبان این دولت ابد پیوند ست این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه پیکار رفت

یافتند و آن شکست یافتها رفته بقلعهٔ مذکور متحصن شد و این بهادران فیروزمند بمحاصرهٔ آن
پرداختند و درونیان از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون این
قلعه بشجاعت ایزدی بهادران اخلاصمند بدست آمد و اسباب جمعیت منتظم گشت
خیل سلطان محمود که مدار معاملهٔ او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را آمده دید و باعث
و باعث صوری آن بود که بدنژادان آن دیار یک اغلی پسر او را یکی از خلوتیان حرمسرای سلطان
محمود متهم گردانیدند و آن ساده لوح بی تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد و اورا
اخلاص درست نبود از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست و محب علی خان بالطبع مال و منال
او را از هم گذرانید و مردم او را که مکمن الالتیام بود قتلی نموده بمحاصرهٔ دیگر پرداخت و بمحض
انتساب این دولت روزافزون آن قلعه مفتوح گشت چنانچه در جای خود مجملی نگاشته آید
و چون فتوری مزاج مقدس شاهزاده از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن
شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون بیامن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد
در روز خرداد ششم اردیبهشت ماه الٰهی موافق بیستم ذی قعده کوس مراجعت بلند آوازه کردند
هر روز طرزی خاص شکار میشد و بروش مخصوص در نقاب مسرت آیین عبادت بجای
می‌آمد روزی در اثنای راه قراولان خبر چیته چند آوردند خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی
متوجه شکار اینها باشد و هر شش چیته را آنروز بطریق شکار کشیده در دام قید آوردند از
جمله مدرکی بود که چیتههای شاهنشاهی گشت و چون رایات اقبال بحدود بتالپور نزول اقبال
فرمود خان معظم میرزا کوکه که این محال بجاگیر او مقرر بود التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان
آگاهی ملتمس آن پروردهٔ جویبار عقیدت را بموقف قبول داشته منزل او را حضور نور و محط
سرور گردانیدند و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود
و از آنجا که درستی نسبت طراز عقیدت او بود میدانست که ضیافت بندهای معاملهدان عبارت
از آنست که اندکی اندر داده او را ابیش آوردند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت مصراع
مهمانان عزیز بنده شهزاده و از آنجا متوجه پیش شدند و شکارکنان معدلت آرایان
روز خرداد ماه الٰهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه ظاهر دار السلطنه لاهور مستقر
رایات اقبال گشت حسین قلی خان لوازم بندگی و لوازم اخلاص بتقدیم رسانید و بموجب
التماس آنحضرت بمنزل او که بتازگی ساخته بود قدوم گرامی ارزانی داشتند و سرمایه افتخار

جاودانی

جاودانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پردهٔ سیر و شکار بآیینی شایسته
سرانجام یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهی خواست که از حصار عزیمت فرماید تا بذریعه
ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود و هم درین سیر
حقیقت مناط طواف روضهٔ معنبره بتقدیم رسد بنابرین داعیهٔ حق اساس اواخر خرداد
ماه الٰهی موافق اوایل محرم نهصد و هفتاد و نه هلالی متوجه آنصوب شدند روز دی از
دهم تیر ماه الٰهی یکشنبه غرهٔ حصار فیروزی مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح آنکه معدلت
شاهنشاهی سیاست لشکرخان فرمود و با وجود منصب میربخشی و میرعرضی و دیگر مناصب
شهریار عدالت پژوه را محض حقانیت ازان باز نداشت و مجمل ازین سانحهٔ هدایت
بخش آنست که لشکرخان از مستی دنیا از منهج اعتدال پا زبرد و مصدر اعمال ناخوش گشت
و از بیخبری در روز روشن مست بدرگاه عالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است
آمده عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال بمسامع قدسی رسید خاقان عدالت پژوه
بدراه هدایت رود انتباه دیگران او را بدم اسب بسته گردانیدند و بچندین نکوهش
بزندان فرستادند و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکرخان را با او مکرمت
فرمودند و از آنجا که مدارج تربیت شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن مسجون اعمال خویش
در دار الخلافه فتحپور بوسیلهٔ شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو عالم با
آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم بهشت مآثر کوچ فرمودند و شکارکنان
بصوب اجمیر میشتافتند روز خور یازدهم امرداد ماه الٰهی موافق سه شنبه غرهٔ ربیع الاول
بآن خطهٔ دلکشای نزول اقبال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشی بطواف
روضهٔ معنبره توجه فرموده استمداد نمودند و ایزد خویش را پرستش خاص کرده
نیاز مندی را با سر بلندی همقرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختری را
خواهند که دولت صوری و معنوی او را روزافزون گردانند نظر دوربین او را
مراتب بندگی باز داشته و تشنگی رضامندی الٰهی افزون پدید آمد و از فراخی حوصله و از
فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانموده جویای سرچشمهٔ مقصود رسانند
و بدین طریق طرحی بسته از فیض بی منتهای مبدء فیاض هر زمان او را تابنده تازه شد
چنانچه این حالت والا طراز حال خدیو زمانست و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش کام روائی

این روضهٔ روح افزا بصوب دار الخلافه توجه فرمودند و بهرکامی دولت و همعنان اقبال روز آسمان
بیست و هفتم امرداد ماه پنجشنبه هفدهم ربیع الاخر ظاهر فتحپور مهبط انوار ظل الهی گشت
و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند و طبقات انام که ستم رسیده
انتظار دریافت آستانبوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست که
سیکری را که از مضافات بیانه بود مصرع جامع ساختند خدیو جهان که عمار عالم صورت و معنی است
چنانچه بپیوستند ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشد
و مستعدان زمان را کامیاب دولت میگرداند همچنان در افزونی و رونق زمین کوشیده
و هر جا را باندازهٔ حال آن ترتیب فرموده هر مین و زمان را افزایش میفرماید از آن باز که فرزندان
رفعت در سیکری سعادت ولادت یافتند و نفس عارف ربانی شیخ سلیم گیرا شد
خاطر اقدس میخواست که این سر زمین را که میمنت معنوی دارد و عزت صوری بخشد درینولا که
رایات جهانگشا درین مقام گرامی رسید همان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا و حکم مقدس
بنفاذ پیوست که پردازان سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصه حضرت شاهنشاهی
اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوایف انام برای خود نشیمنهای منزلها ترتیب دهند
و حصاری آسمان ارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک کشند و در اندک فرصتی شهری بزرگ شد
و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزای اساس یافت و بقاع خیر از خانهای و مدرسه و حمام
انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظر فریب در اطراف شهر صورت
ابداع پذیرفت و سواد اعظم در هم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت آنحضرت نام آن را فتح آباد خیال
فرموده بودند که بر زبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد
و از سوانح آنکه مظفر خان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در آن
نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای تشکل بینندگان بود ورود دولت فرموده میمنت بخشند و او را
باین عاطفت والا مباهات مؤبد کرامت فرمایند چون داعیه دولت افزا بوقف عرض مقدس
رسید از آنجا که کامبخشی و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهیست ملتمس او رفعت قبول گرفت
و روز دی بادین بیست و سیوم دیماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافه اگره شدند منازل او بمیامن
قدوم شاهنشاهی نور افزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد افزایش
انبساط شد و نشاط دریافت آمد و از آنجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت روانه شدند

مستعدان

و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بی سفارش احدی کامیاب صوری و معنوی شدند
گرفتند لله الحمد که دوربینی و ژرف نگاهی و اکمال آگاهی خدیو معلی باز بدگوهران طمع اندوز را
در کساد دارد و هم آن گروه بدنهاد نکوی اعتباری فرو میشوند و هم طایفه که بحرب زبانی
راه بسخن پیدا می کنند نوبت بسخن آنها نمی رسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت را که محض
از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد می کنند فرط توجه شاهنشاهی در بیکار
دارد و از فروغ نور جهان افروز خاطر مقدس گیتی خدیو دکانچهٔ ریا و بازارچهٔ تزویر کساد
یافته چراکوی گران کرده بچنین مشعل هدایت بحقیقت بدکرداری خود آگاهی یافته در سلک
سعادت منشان آمده اند و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایهٔ حالت خویش
رسیده و بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند و شهر خرد بزرگ بفرخی حوصله
و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازهٔ هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی
همراه ساخته اند شعر همچو خرد با گهر همچو خرد کام بخش • همچو قضا کامران همچو قدر کامکار •
آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم درین وقت
سعادت پرتو که زمان افزایش معنی داشت بالش صورت نیرو بود کوکبهٔ موکب بهار
زنگ زدای آیینهٔ زمان و زمین شد و نوروز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز
گشت فیض رفیع در رگ و ریشهٔ حیات سرایت کرد نسیم صبح با ارواح نباتی
هم آغوشی نمود سایبان ابر مدرار بطناب باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد
لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار انفصال ابروی یافت هوای گلستان
کیفیت بادهٔ طبایع انگیخت زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را از زحمهٔ ابر شبنم زبان از او ساخت
بیت باد سحر مست و رندی گرفت • غنچه لب صبح مکیدن گرفت • دایره بستند صبوحی کنان
شیشه کش و رند شکر آن کشان • نکهت گل فتنهٔ گلزار شد • بلبل ازین رایحه بیدار شد •
جنبش سنبل شکن اندر شکن • جلوهٔ نسرین چمن اندر چمن • بوی گل صد چمن انگیخته
میکده در کام قدح ریخته • میکده در میکده مستان عشق • دایره در دایره دستان عشق •
زنگ زدای آسمان و زمین و روشنی افزای فلک شب فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه
دقیقه از شب سه شنبه بیست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نهم ظل نور بر برج حمل انداخت
و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد

امید که بیامن عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوندد یاد از سوانح که در آغاز سال
بظهور آمد آوردن منعم خان خانانست سکندر خان را بدرگاه والا بموجب التماس و تقصیر اورا
بخشیدن در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بی سعادتی ذاتی که طالع واژگونه
خوانند ازین دولت خداداد روی گردانید و با علیقلی خان بدنهاد همداستان شد سر شورش
برداشت چون علیقلی را آن پیش آمد که نگاشته شد و آن شورش فرو نشست سکندر خان از تیره رائی
و بدسرشتی پیش سلیمان افغان رفت و چندگاه در آن حدود بسر میبرد افغانان کوته حوصله بودن اورا
در میان خویش مناسب نداشته در کمین او شدند او از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانان
التجا آورد که ازین بنیاد انتکی شد آنچه شد از آن خجلت زده ام افغان نادرست پیمان سلیمان
اوزبک را از هم گذرانیدند اکنون در خیال هستند اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا
نمایند هم حیات این جهان و هم زندگانی بدست می افتد منعم خان نوشته او را با عرضداشت خویش
بپایهٔ سریر اعلا ارسال داشته استدعا نمود خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور احسان فرستاده
اورا امیدوار گردانیدند خان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین رافت
عالی سجود شکر بظهور آورد و سکندر خان را پیش خود طلب داشت سکندر خان ازین نوید
سعادت یوسف سلیمان اوزبک را همراه گرفته بحیله افغانان بالغار از میانهٔ ایشان
برآمد خان خانان لوازم اعزاز و احترام بجای آورد و برای تسلی خاطر این ساده یافتها را همراه
گرفته عزیمت درگاه مقدس نمود در اوایل تیرماه الهی بسجدهٔ عبودیت نورافزای ناصیهٔ سعادت شدند
و بذریعهٔ شفاعت او جرایم ارباب زلت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند
و در اندک زمانی خان خانان را بقبول عدالت محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند
و سکندر خان را سرکار لکهنو مکرمت فرموده همراه او کردند و از سوانح این ایام که بهار اقبال
دولت آنکه فرمانروای توران عبدالله خان اوزبک از صیت و سطوت شکوه
این سلطنت عظمی حاجی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاده و او با نامهٔ ضراعت و محبت
مشوفات آن دیار سعادت باریافت و ملخص مضمون آن مفاوضه آنکه رابطهٔ خویشی باستانی را
بیاد داده دوستی جدید پیرایهٔ آن گرداند بعد از استظهار چنین فرزندی با سلاطین توران دوستی
روی دهد و تا بنیاد از صدمات افواج گیتی کشا بر بام عافیت خواب گوارا تواند کرد و برای
مزید احتیاط و اهتمام تحفهٔ منعم خان خانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز

ارسال داشته بود تا این منظور درگاه خسروانی در تاسیس مبانی مودت و ترخیص آن توجه گمارند
شهریار هشیار حاجی را دوربین فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت
و از نفایس هندوستان برسم ارمغانی همراه گردانیدند و از سوانح از نظر افتادن مظفر خانست
در هر زمانی با وجود طلوع نیر رایت شاهنشاهی بمقتضای سرشت گریه برده یکانی بر جمال
جهان آرای خویش فروغ هلند درین ایام نشاط چوگان بازی را نقاب حسن معنوی گردانیده معرکهٔ
نشاط را گرم ساخته بودند و آیینهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن هست رحت
انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند و جشنهای
عالی و بزمهای دلکش ترتیب می یافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد
و خدیو دانش در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میشدند روزی
مظفر خان از بدمستی دنیا و تنک حوصلگی درین معرکه بازی که معیار حوصلگی بود از بسیاری
بازی دادن و دوام حضور کرامات روستانیانه شد انحضرت او را از پایهٔ اعتبار انداخته
رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خمار بی اعتباری و غربت حال فساد یافته او را باصلاح انجامد
نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهی بتسخیر دیار گجرات گیتی خدیو خدا پرست
پیوسته نظام نشأهٔ ظاهر را پیرایهٔ ملک معنی دانسته بی غبار اعراض بشری آسایش خود را
در آسودگی جهانیان میدانند و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن برگزیدگیهای روزگار
توجه والا می گمارد و در تسخیر بلدان و بفتح ممالک اندیشه نخستین غنودگی ازین ستم رسیدگی روزگار
میفرماید و لهذا در هر ناحیتی که فرمانروایان آنجا خود بهنیاد دلی و رعیت پروری همت گماشته اند
با وجود حصول اسباب تسخیر آن دل در آن نمی بندد و هر چند بر بینشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت
پیداست که هر قدر وسعت در ملک افزاید هر آیینه کثرات جهان روی در وحدت فرمان یکی
از والا نژادان داگی در آرد عبادت کبری این شاه بمنصهٔ اعلان شتابد لیکن جهت همت
حقیقت اساس چون بنیاد حال عموم برایا و شمول خصوص خلایق است که ودایع بدایع ایزدی اند باین
عبارت توجه نمیفرماید اما چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت است
مرتبه مرتبه ولایت را از فرمانروایان عدالت دوست خالی میگرداند تا شهریار حقیقت
پژوه بآن صوب توجه پادشاهانه گمارد و آنجا و در انبوه بفروغ معدلت خویش روشنی بخشد
تا هم ستمدیدگان بادیهٔ حوادث در ظل عاطفت در آیند و هم وحدت فقری که توام وحدت

آزادیت دلخواه صورت بند و هم در ظاهر بنیان کرعالم ازان بر با شد مشعلهٔ اخلاص افروخته
گردد چه در استعدادات طبقه طبقات انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت ایزدیست
جل جلاله طایفه از دیدن فروغ خردمندی و طرز نشئت و خاست از بخشش و بخشایش و اغماض
نظر از زلات مردم و آگاه دلی بی بزرگی خدیو جهان برده او را یگانه درگاه آلهی می شمارند و خدمتش را عبادت
ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص می فرمایند و گروهی را که نظر برین کردار نمی افتد از افزونی و سطوت صوری
و افزایش ملک ظاهری به بزرگی معنوی او گردیده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمرهٔ
مخلصان جانسپار می گردانند و لهذا درین هنگام که ملک دهلی از غبار مکس طبیعتان شور انگیز
پاک شده و کوردلان فتنه اندوزان در کوربختی و ناکامی فرو شدند همت جهانگشای شاهنشاهی در تسخیر
ملک گجرات و اصلاح فتراک آنحدود مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای آن دیار بکمال رسیده بود
ازان باز که سلطان محمود از بی پروایی دشمنان جوب زمان هنگامه آرای راندوستی برگرفت و از بدرودنی
تیره رای که سود خود را در زیان صاحب و منعم می دانند رخت هستی بربست چنانچه مجملی ازان در حال
صوبهٔ گجرات نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آن دیار خصوصاً سید مبارک و اعتماد خان
و عماد الملک در خودکامی شدند و برای آنکه منع حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان محمود
پیدا کرده اسم نسری بر او اطلاق کردند و چون او بسن رشد رسید از هم گذرانیدند و سونام سبرگی
بنجو هرکه از اراذل زادهای آن دیار بود برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند
و خطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند احمدآباد که دار الملک
گجرات است و کفایت و بسیاری از ولایات بتصرف اعتماد خان درآمد و سرکار پتن سجان
و شیرخان فولادی قرار گرفت و سورت و بروج و بروده و چانپانیر بجنگیزخان پسر عماد الملک
مقرر شدند و دوقه و دولقه و غیر آن بسید مبارک رسید و جونه گره و ولایت صورت با ترخ غوری
معین گشت و اعتماد خان بکرزت ان سفله خود سال را بیش خود داشته روزی میگذرانید
و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با کید یکر این سران بی سر منازعت کردند
در بیولا که جنگیزخان او در گذشت با غوای شیرخان فولادی نیز احمدآباد لشکر کشید و اعتماد
خان در احمدآباد متحصن شده بمیرزایان التجا آورد و هنگامهٔ شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد
رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته انتظام اسباب این یورش
توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان و قتو و راجه و جمعی کثیر را به نخبت داند که کمک حسین قلیخان

بوده

بوده آماده کار باشند که مبادا حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدس را دور دانسته
از اندیشهٔ شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ
یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بیربند زمین دار انجا از بندهای
و بندهٔ حقیقت عقیدتست و اگر مردم از متانت قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند با لشکر
عساکر اقبال که دران ناحیت تعیین اند محاصره نموده بر در گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند ان
اخلاص گزین جدا جدا تعیین فرموده روز بهرام بیستم تیر ماه آلهی موافق سه شنبه بیستم صفر از دار الملک
فتحپور تسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند حوالی دابر مخیم سرادقات نصرت گشت و از سوانح دولت
که درین روز ظهور یافت تنبیه فرمودن بابا خان قاقشال است و مجمل این عدالت آن که
شهباز خان که امیر توزک در ترتیب یساول اهتمام میکرد آن ترک معامله نخوتمند با او در افتاده
بدرشتی پیش آمد چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح
سایر بی راهه روان سیاست عظیم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی لشکر بزرگ بجنبش
صاحب اهتمام کارگذاری رو تا زگیست بسته بدشواری بدید آید باسانی تحقیق گرفت و از سوانح
عشرت افزای غرابت بخش آنکه درین هنگام که قصبهٔ سانگانیر مضرب لوای ظفر قرین شد
بدستور معتاد بنشاط شکار توجه فرمودند و دران هنگام چون شکار چیتهٔ عشرت افزای
بودند بهرگروهی را چیتها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار
روان شدند و اتفاقاً در شکارگاه چتر نجن نام چیتهٔ خاصه را با آهو سر دادند ناگهان در پیش جهری
پیدا شد که پهنای آن بیست و پنج گز بود آهو مقدار یک و نیم نیزه بهوا انداخته خود را ازان جهر پهنا
درگذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان و تیره بجستی و چالاکی ازان خندق گذشته
آهو را در ربود از نظارهٔ این حالت شگرف غریو از ناظران بارگاه حضور برآمد و باعث
تعجب عبرت و انبساط بلیغ گشت و خدیو عشرت دوست بایثار آن چیته را افزوده سردار چیتها
گردانیدند و حکم مقدس که برای عبرت گزینی و عشرت مردم در پیش او نقاره می نواخته باشند و در روز کوس
چهاردهم امرداد ماه آلهی موافق سه شنبه یازدهم ربیع الاول بآیین هر از یک منزلی اجمیر پیاده
و متوجه طواف روضهٔ متبرکه شدند در اثنای راه قراولان عرصهٔ شکار خبر آوردند که درین نزدیکی
شیر پست قوی هیکل که همواره در کمین رهگذر آن راه بودند قصد مینماید ازانجا که
استیصال آزار رسانان لازم آیین سلطنتست شهریار شیر شکار فرموده متوجه قتل آن شدند

و بروسی دل گزین آن درندهٔ قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطهٔ دلکشا شدند و از
برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت آداب نیاز مندی در رسوم زیارت
بتقدیم رسید و دریای افضال بجوش آمد و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهرهٔ وافر گرفتند
و روز دیگر بتماشای قلعهٔ اجمیر که بقلهٔ کوهی واقعست متوجه شدند و دران عالی مقام
بزیارت سید حسین جنگ سوار که در زبان عوام اولاد امام زین العابدین است علیه السلام
پرداخته تبرک جستند و تحقیق آنست رسید از ملازمان شهاب الدین غوری است
هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و او آنجا نقد حیات
سپرده بود و ایا و بهجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد
و حضرت شاهنشاهی که پیوسته درد طلب پیرامون خاطر مقدس می گردد نظر بشهرت
ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند و روز امرداد ماه الهی موافق سه شنبه ربیع الثانی
خان کلان را با بسیاری از امرا چون شریفخان و شاه قلیخان محرم و شاه بداغخان و سید محمود خان
و قلیچ خان و صادقخان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و تتلق
قدم خان و محمد قلیخان توقبای و خرم خان و بیگ نورین خان و محمد قلیخان داماد خان کلان
و مهر علیخان سلدوز و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان برسم منقلای
بصوب گجرات رخصت فرمودند روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه
بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خطهٔ فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند
تا هم ابنساط شکار بتقدیم رسد و هم امرای پیش در کار طلبی جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند
و هم گجرات بزودترین اوقات در حیطهٔ تصرف اولیای دولت در آید بهترین وجهی تدارک
احوال ستم رسیدهای آن دیار صورت بندد مواکب نصرت ورود منزل ناگور رسیده بود که نوید
ولادت فرزند والا رسید و نوید فتح و فیروزی رساند ولادت سعادت افزای گلدستهٔ
بهار اقبال شاهزاده سلطان دانیال بر ضمایر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام
بارنگ بنیان روابط اصحاب ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسلهٔ علوی و سفلی
چون گیتی خدیوی را باقبال روز افزون و دولت ابد پیوند اختصاص بخشند کامیاب
مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانند هر صبح تازه
گلی همیشه بهار از حدایق امید او بشکفانند و هر شام خجسته اختری عالم افروز از صنایع
ازروی

از روی طالع سازند از آنجا که تأیید یزدانی در بارهٔ شاهنشاه عالم افروز از اندازهٔ دریافت
بشریت جداست ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلی بود فراهم آورده در کنار
اقبال قدسی اعتصام او نهاده است ناخواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس او ساخته
خواستها را چه گنجایش آنکه پرده نشین جلباب توقف گردد و لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان
رضامند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی اشراع و دولت بی انقطاع را که ایجاد
مثل عبارت از آنست بموجب دلخواه مکرمت فرمود و هر مرتبه گوهر بی بها از محیط بطون بساحل
ظهور جلوه گر میکند دران هنگام که موکب معلی از اجمیر نهضت میفرمود یکی از پردگیان سرادق عصمت
زمانی دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود و نقل حرکات فراخ آن
عفت سرشت بدنمی تافت تبرک و تیمن را بخجسته خانهٔ اشرف منتسبان روضهٔ منیفه و اعز
معتکفان بقعهٔ قدسیه دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیهٔ حال او می تافت خالی ساخته
در آنجا گذاشته بودند موکب اقبال بپویند در حوالی موضع بهلودار مضافات رنی از سرکار
ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید بهجت بخش
مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بیست و هفتم شهریور ماه
الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحسب رویت و شب سیوم بحسب اوساط
بطالع حمل بمحاسبهٔ حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطهٔ فیض
انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بیست و شش درجه است
دادار جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت فرمود و بطلوع این کوکب نورانی
نسبت آفاق و انفس نهاد کیهان خدیو از استماع این نوید سرور پیشانی صبح پرتو را زمین
سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور این امر را
مبشر فتوحات بی اندازه دانسته و جشنهای عالی ترتیب داده انجمن آرای عشرت شدند
خلایق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال در دامن آمال عالمی ریخته آمد بیت
گلی بشکفت جان پرور درین باغ ٭ که بوید گلستان را کند داغ ٭ ازین شمشاد بن گازاد برخاست
خدیو از سر طلب را بال و پر داد ٭ صلای جی بهفت اقلیم در داد ٭ انبساط آویخت از تار و ترانه ٭
نوا پیچید در مغز زمانه ٭ کرم گرمی والا نظر داشت ٭ تمنا را حجاب از پیش برداشت ٭
مولد گرامی را که خانهٔ شیخ دانیال بود منظور داشته و استمداد تایید از حضرت دانیال اکبر

در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال بر لوح خاطر دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپسند در رشته نظم کشیدند و تاریخهای نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کاتبان صلات گشتند و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان قدس یکماهه شود مهد دولت بقصبه امبیر برده بحضانت منش دانی کوچ راجه بهار مل در آرند امید که این سرو چمن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابد پیوند باشد اکنون که توفیق ازلی بدرقه راه سخن پیرایان نرخ هستی گشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا از قلم بمقدار ترقی داده و صورت زایچه سعادت این مولود مسعود را بحساب یونانی و هندی زینت دیباچه اقبال نگاشته خامه تحقیق کرده استخراج احکام آن را بر دیده وران دقایق اختر شناسی میگذارد

زایچه طالع اقبال رقم بطرز حکمای یونان فارس

زایچه طالع سعادت افزای بحساب خرد پژوهان هندوستان

و بالجمله بعد از فراغ مراسم سپاس گذاری این عطیه کبری روز اسفندارمذ ماه الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد و روز رحیل بقصبه ناگور مضرب خیام همایون گشت و از سوانح که در آن هنگام بظهور آمد آن بود که سلیمان کرانی که در اودیسه و بنگاله و بهار دم استقلال میزد رخت هستی بربست اصفیای تجرد اولیای تعلق نظر بر آسایش جهانیان وابسته بیک حکم و بیک حاکم و بیک رای و یک جهتی و یک اندیشه انداخته ظهور این معنی در چنین وقت از تاییدات اقبال دانسته و معامله نافهمان که هجوم افغان سیه بخت شرقی را دست آویز خود ساخته از یورش گجرات مانع آمدی از سوانح این سانحه در کوتاهی فرو شدند و طبقه که رفتن گجرات و تسخیر آن ملک در تنگنای حوصله اینها نمیگنجید و با فسون و فسانه حرف سرا گشتی این سانحه را وسیله بازخانی (?) خود ساخته ترغیب نهضت دیار شرق معروض داشتند خدیو خدا پرست چون نظر بر آن افتاده بود که ستم رسیده‌های گجرات را در مهد عافیت در آرند گوش بر ترهات مردم نمی انداختند و بر زبان اقدس گذشت که خوب شد که خبر درگذشتن سلیمان در راه گجرات رسید اگر در دار الخلافه رسیدی ماهر سینه مراعات احوال بیشتر از ملازمان درگاه فرموده یورش ممالک شرقیه پیش نهاد همت والا می ساختیم و چه لایق بود که توجه جهانگشای شاهنشاهی بالنصوب بعد از گذشتن او صورت بستی اکنون فتح آن نواحی بتدبیر و سعی عقیدت اولیای دولت روی خواهد داد و منشور منعم خان خانان در تسخیر بهار و بنگاله و اودیسه شرف ارتفاع گرفت که باتفاق امرای آن صوب این خدمت با نظام رساند و از سوانح زخمی شدن خان کلان است و شرح این سانحه آنکه خان کلان و دیگر امرای عظام که برسم منقلای تعیین شده بودند در قصبه بهاد و آچین که نزدیک سروهی است رسیده روزگار میگذرانیدند رای مانسنگ دیوره که کلانتر سروهی بود در مقام گریز در آمد چندی از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده دم اطاعت زد چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگام وداع خان برسم هندوستان هر یکی را طلب داشته پان میداد و رخصت میکرد یکی از آن مهوران (?) خنجر مابین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت از پشت سر بیرون کرد بهادر خان ترین از نوکران آن دو دیده را چوب را بر زمین زد صادق خان و محمد خان نیز دستی نموده او را از هم گذرانیدند و دیگران نیز بتوهمی آن بی اعتدال بجنگ و خون ریز شدند و چون حقیقت حال بمسامع اقبال رسید برخلاف توهمهای ناقص زمانیان و کنگاشهای کوته حوصله‌های روز بتسخیر گجرات گرم گشتند

و روز تیر سیزدهم آبان ماه الهی در جائی که امرای پیش بودند نزول رایات اقبال شد و امیران بزرگ
و سایر ملازمان عتبهٔ دولت لوازم استقبال بجای آورده بسجدهٔ درگاه روشن پیشانی
شدند و چون از مردم سروهی چنین غدری بظهور آمده بود حکم معلی از مکمن سیاست و معدلت
صادر شد که افواج گیتی کشای بسروهی رفته سرکشان آن ناحیت را خاک هلاکت اندازند و خود
بتایید اقبال عزیمت آن صوب فرمودند روز سروش هفدهم آبان ماه الهی حدود سروهی مخیم رایات
فیروزمندی گشت گردنکشان آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند و بمقتضی رسمی که در
متهوران راجپوت معمول است که جمعی در گرد منازل صاحب خویش و طایفه در حوالی بتخانها جان را
فشرده جان نثاری میکنند گروهی انبوه در نزدیک معبد مهادیو که یک کروهی سروهی بود جمع آمده
بودند خدیو عالم بهادران تیزدست را از جنگ این اسافل باز داشته بشمشیر باران و تیراندازان
پیاده رو اشارت عالی شد که کار این دلیران خون گرفته بانجام رسانیدند و از ملازمان عتبهٔ
اقبال دوست محمد پسر تاتارخان درین روز غافل از کوه در راه رسیده شربت واپسین در کشید
و از سوانح آنکه یادگار علی بیک ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد خدابنده پسر بزرگ
فرمانروای ایران شاه طهماسب که از جانب پدر ایالت خراسان داشت با نفایس متعددان دیار
برسم رسالت آمد و محفوف عواطف ظل الهی گشت و درین منزل راجه رای سنگ و جمعی کثیر از ملازمان
عتبهٔ اقبال را حکم مقدس شد که در حدود جودهپور و سروهی بوده باین احوال باشند که اگر گروهی از
یاغیان بونهاد صیت سطوت شاهنشاهی شنیده خواهند که از گجرات بر آمده بممالک
محروسه تفرقه اندازند نتوانند و چون خاطر مقدس شاهنشاهی از مهمات اینحدود فراغ یافت بیشتر
نهضت فرمودند و از حدود پتن از راه حزم اندیشی شاه فخرالدین را با [illegible] عظمت بخش
اعتمادخان که پیوسته عرضداشت فرستادی و استدعای موکب معلی نمودی رخصت فرمودند که
بنصایح هوش افزا رهنمونی مسالک سعادت شود و چون در حوالی قصبهٔ دیسه نزول اجلال اتفاق
افتاد خبرگذاران بعرض مقدس رسانیدند که از صیت توجه افواج جهانگشا شیرخان فولادی که
احمدآباد را در قبل داشت فرار گزیده بولایت سورته و حدود جونه گره شتافت و محمدخان
و بدرخان پسران خود را پیش فرستاده که اهل و عیال و اسباب او را از آنجا بر آورده بمحلها
رسانند و الحال پسران او بنه و بار بر آورده بجانب پدر میروند و ابراهیم حسین میرزا که
بکمک اعتمادخان آمده بود برگشته بمحل خود رفته و اعتمادخان عزیمت ملازمت دارد

حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگ و جمعی را فرستادند که فرزندان شیرخان را بدست
آورند آن جماعه گریخته خود را بتنگنا کشیدند و فرستادها با اسباب و اشیای ایشان رسیده
دستگیر نمودند و روز اشتاد بهشت و ششم آبان ماه الهی موافق شنبه غرهٔ رجب عرصهٔ دلگشای
شهر پتن که در سابق بنهرواله شهرت داشت مخیم سرادقات اقبال گشت و طبقات
انام از اشراف تا محترفه جوق جوق اعتماد بر معدلت و رافت شاهنشاهی نموده بدولت
زمین سعادت پذیر گشتند و میرزا خان توجه عالی فرموده از شهادت بیرام‌خان برسیدند و از دوای
عاطفت بر زبان مقدس گذشت که پتن را باو مرحمت فرمودیم و بالفعل چون او سامان
نگاه داشت ندارد و سید احمد خان بحراست اینجا مقرر باشد و ازین مقام دلگشا حکیم عین الملک را
نیز متعین فرمودند که اعتمادخان را و میر ابوتراب را بدرگاه والا آورد و میرزا مقیم که نبیرهٔ اشرف
الدین حسین خویشی داشت از پیش قدمان راه سعادت گشته شرف آستانبوس دریافت و هم
درینجا بادیکو خدمتی مظفرخان فرمودند چون پیران قدردانی هنر بر عیسا و جیره دستی نموده منشور
مقدس شرف صدور یافت که عزیمت سفر حجاز را برطرف کرده رو بقبلهٔ درگاه آرد روز اردیبهشت
سیوم آذر ماه الهی هفتم رجب بصوب احمدآباد نهضت معلی فرمودند و چون موضع جوبانه مورد
اعلام ظفر قرین شدند بتحقیق پیوست که مظفر گجراتی که دستاویز تسلط گجراتیان بود از شیرخان
فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد و میرزا خان یساول و فرید قراول را فرستادند
و از عقب ایشان ابوالقاسم تمکین و کرم علی را رخصت فرمودند که تفحص نموده آن سرگردان
بادیهٔ حیرانی را بدرگاه والا آورند میرخان چون قدری راه آمد حیرانی ادبار او بدست افتاد و میر ابوالقاسم
و کرم علی که از عقب رسیده بودند گرفته بیشتر روان شدند آخر میرخان او را که در قلبهٔ زاری
پنهان شده بود بدست آورده بحضور اقدس آورد آنحضرت ترحم فرموده او را بکرم علی سپردند
و در عقب همین روز رسید حامد بخاری و الغ خان حبشی با لشکر خود آمده سجدهٔ عبودیت
بتقدیم رسانیدند و محفوف عنایات خسروانی شدند و زمان از آن نگذاشته بود که
شاه فخرالدین و عین الملک میر ابوتراب را که عمدهٔ اصحاب مشورت گجرات بودند بدرگاه
مقدس آورده بعرض اقدس رسانیدند که اعتمادخان متوجه ملازمت است و بیشتر از آن که
شاه فخرالدین برسد میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهدخان را روانهٔ درگاه ساخته بود که
تا بازگی خاطر او مطمئن ساخته معاودت نمایند چون شاه فخرالدین با این بشارت آمد ایشان

رسید تسلی این جماعه نموده پیش اعتماد خان رفت و حکیم عین الملک سید میر ابو تراب را برگردانیده
باحمدآباد برد و بعد از درازی سخن جمیع امرای گجرات و اعاظم آن ممالک دل در دولتخواهی بسته وجوه دراهم
رؤس منابر را بنام نامی شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده متوجه درگاه معلی شدند از قصبهٔ
کبری اعتماد خان فرستادهای بادشاهی را با میر ابوتراب پیشتر رخصت داد و چون این خبر
بموقف عالی رسید خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را باستقبال فرستاده میر را بعزت
و احترام آوردند و روز دیگر که از جونانه رایات جهانگشا پیشتر نهضت فرمود اعتماد
خان و جمعی نزدیک رسید خواجه جهان و میر ابوتراب و جمعی را حکم شد که پیشتر شتافته او را
بزمین بوس والا سربلندی بخشند شهریار جهانگیر با این عظمت و جلال بر فیل سوار بودند فرستادها
اعتماد خان را آورده بسجدهٔ عبودیت ناصیهٔ بخت او را روشنی بخشیدند بعد از آن اختیار
الملک و ملک شرق و جهجهار خان حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسعادت بساطبوس
فایز گشتند و هر کدام در خور حالت خود نوازش یافت و اعتماد خان و چندی از اعیان گجرات
را حکم مقدس شد که سوار شده نزدیک بگردند و آنحضرت تمام راه بسخن کرده بهمزبانی خود بشت
امید این طبقه قوی ساخته در قصبهٔ کری نزول دولت فرمودند و سیف الملک حبشی و چندی دیگر
در محمودآباد بودند صادق خان و برخی از ملازمان رکاب نصرت اعتصام را فرستادند تا آنکه دیگر
کنندگان احراز سعادت ناصیهٔ شاهی را بسجده گاه مقدس آوردند و درین منزل از دوی
حزم و احتیاط کلید رشتهٔ سلطنت باز بسته بآنکه امرای گجرات را طلب نموده فرمودند که
این ملک با اعتماد خان مرحمت میفرماییم و او این امرا هر که را خواهد خواهیم گذاشت لابد دولت
آنست که هر کدام ضامن بدهد تا در مراسم خدمت و دولت اندیشی فتوری نرفته باشد و لوازم فتوت بجای آید
ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود و اعتماد خان اغیر از طبقهٔ حبشیان
داخل بندگان بادشاهی خواهند بود بملاحظهٔ بعضی امور که پاس سلطنت مقتضی آن بود آنها را
با مرای عظام سپردند روز دیگر رایات اقبال در موضع سانج نزول سعادت فرمود و از سوانح
عبرت بخش آنکه چون از زندان و اوباش آن ملک هزاران از آن طایفهٔ بی اعتدال باشند
آواز انداختند که حکم معلی نفاذ یافته که خلایق انبوه لشکر اقبال گجراتیان را غارت نمایند
و اوباش دست تعدی دراز کرده آغاز تاراج نمودند و فتنهٔ عظیم قایم شد چون بمسامع جلال
منزلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندها را به سیاست

رسانند

رسانند و اموال تاراج رفته را گرد کنند و خود بدولت بار عام داده فیلان مست را
حاضر ساختند جداوران دیانت مند غارتگران را بحضور اقدس آوردند و با مایل فیلان مست
میکشتند و اموال بصاحبان میدادند در اندک فرصتی فتنه و آشوب فرو نشست
و نوای امن و امان برخاست و از فروغ این معدلت ولایت نو بدست در آمده مورد آرامش
و آسایش گشت و روز آبان دهم آذر ماه الهی چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقر رایات
اقبال شد و بمحض توجه شاهنشاهی چنین کاری که جمهور انام دشوار میشمردند باسانی
بر آمده و طوایف انام از شریف و وضیع روی بندگی بجای آورده منظور نظر والا شد
و احمدآباد که مصرع جامع اذان نشانه است با سیصد و هشتاد پوره که محلات آن شهر
بزرگست و هر پوره بمثابهٔ شهرست از فروغ مقدم شاهنشاهی و مآثر عدالت و جلالت
ظل الهی مهبط فیوض آسمانی شد و آنحضرت مکرر از طلوع ورود بر آن بلده کوچ انداختند و از زبانی
چندین ساله جهانیان بر آمد مظلومان نوازش یافتند و ظالمان در گدازش فرو شدند و صاحب
استعداد از خلوتکدهٔ قوت بمجلسهای فعل خرامیدند و درین روز بهجت افزا جشن وزن
شاهنشاهی و شادی در شادی و خرمی در خرمی روی نمود آرزومندان را کام برآمد و نیازمندان را
دعا مستجاب گشت و درین ایام که احمدآباد محفوف سرادقات اقبال بود ایلچیان امین خان غوری
با پیشکشهای لایق بدرگاه معلی شتافته دولت بزمین بوس شدند و ابراهیم حسین میرزا
از راه تزویر عرضه داشتی با پیشکش فرستاد چون از صدق صفایی نداشت بموقف قبول نرسید

توجه موکب شاهنشاهی از احمدآباد به بندر کنبایت بتماشای دریای شور

چون بمیامن قدوم شاهنشاهی عرصهٔ دلگشای گجرات مورد امن و امان گشت حکومت
و ایالت احمدآباد و این طرف مهندری بخان اعظم میرزا کوکه مرحمت فرمودند و اطراف دیگر از برودہ
و چانپانیر و سورت آن حوالی و حوالی که میرزایان بر آن تسلط و متصرف بودند با امرای گجرات که
بتازگی اطواق عبودیت بسته با ستانبوس اطاعت استعداد یافته در سلک اولیای دولت
انتظام داشتند عنایت کردند و اعتماد خان گجراتی را سرکردهٔ آن گروه ساختند و امرای
قدیم و جدید بعهد انتظام مهمات این مملکت دلگشای نمودند و استیصال میرزایان را بر ذمت کاردانی
خود گرفتند آنگاه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده کوس
مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه گردانند بنابرین اندیشه در یکی روز آسمان بهیت مرقم

آذر ماه الهی موافق دوشنبه دوم شعبان بسر بندر کنبایت که سی کروهی احمدآباد است موکب مقدس
شاهنشاهی نهضت فرمود امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقف
نمودند و بجهت ایتلاف و استیناس و خشیان بنای خودرایی حکیم عین الملک را که روابط با ایشان
داشت گذاشتند در اثنای راه بمسامع اقبال رسید که اختیار الملک از بدنهادی خویش گریخت
اعتماد خان و دیگر امرای گجرات نیز در مقام بیراهه رفتن اند لاجرم از پیشگاه اقبال شهباز خان
مامور امر عالی شد که بسرعت روانه گشته خود را بآن طایفه خاین خایف برساند که
ادبار نکردند و غره دی ماه الهی بندر کنبایت مخیم سرادقات اجلال گشت و آن عرصه دلپذیر
مجمع بحرین صورت و معنی شد و تجار روم و شام و ایران و توران مقدم شاهنشاهی را موهبت
کبرای ایزدی دانسته آداب استظلال بجای آوردند و آنحضرت با خاصان بساط اقدس
بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند و خواطر ارباب اخلاص را عشرتی تازه بخشیدند و شنبه بود
چهارم دی ماه الهی شهباز خان و اعتماد خان و بعضی دیگر از امرای گجرات را بدرگاه والا آورد
چون این تیره رایان گریز اساس پیمان بندگی شکستند حضرت شاهنشاهی بتازگی در انتظام
این ملک توجه فرموده هر کدام ازین جماعه را بهر یکی از مخلصان خدمتگذار سپردند و مجمل از حال
گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستی و تیرگی از راستی و سادگی در فرومایه معجون
ساخته گجراتی نام کرده اند و از آن میان اعتماد خان را سرآمد آن گروه گردانیده و چون صیت
اقبال پیوند موکب معلی شاهنشاهی در دیار گجرات ارتفاع یافت امرای این دیار را سررشته
تدبیر از دست رفته آخر الامر حیله اندوز از سعادت زمین بوس دریافتند و همگی اندیشه تا درستی
آنکه این گروه ایالت این دیار بدستور سابق بدین فریب نهادان قرار یابد و حضرت شاهنشاهی
از آنجا که دریای مروت اند از ظلمت آباد درون این گروه اغماض فرموده بمقتضای حق سرایی اخلاص
و عقیدت محفوف عنان عواطف گردانیدند و هر چند دوربینان بزم اقبال بدینسان
این گروه بد درون فدوی با برده در گرفتن این طایفه باشارت و تصریح در اوقات فرصت
بموقف عرض مقدس رسانیدند بقبول نرسید بلکه برخلاف آن پایه اعتبار ایشان را افزودند
و درینولا که رایات جلال بتماشای دریا توجه فرمود از رخصت گرفتن ماندن این گروه حرامی
باطن ظاهر بود که خیال تباه در سر دارند و هر کدام الم سفر کشیده بودند که درین انبیه پابستی بستند
لیکن گیتی خدیو از فرط آزرم و مروت و بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را ترجیح داده اند

واین

و این مدبران چون شکوه عدالت و فر اقبال روزافزون بادشاهی دریافتند دانستند
اکنون که عرصه وسیع بفروغ چنین دولت روشنی دارد محالست که بدستور سابق ما را در این دیار
گذر خواهند داد همان بهتر که خود را برکناره کشیده سر بشورش برداریم شب و دو روز دیگر از
نهضت عالی اختیار الملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت و اعتماد خان
و جمعی که با او پیمان یکجهتی داشتند در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب و حکیم عین الملک
خود را رسانیدند و بحرف و حکایات گرفته در گذرانیدن روزگار شدند و نزدیک
رسیده بود اینها را نیز مقید ساخته همراه برند و کار این دو کس را بانجام رساننده هلاک
ادبار پیش گیرند درین اثنا شهباز خان رسید و اندیشه تباه اینها را قوت بفعل
نیامد شهباز خان بخود اندیشیده که اگر بگرفتن اختیار الملک می‌شتابم این گروه
از دست میروند پرده از روی کار ایشان برداشته متوجه عتبه اقبال شد و چون
ذات اقدس شاهنشاهی عیار جمیع طوایف است بمقتضای بینش والا جوهر ناسرگی این مردم
بزودی از بطان بظاهر آمد از افواه خود رسیدند هم خیراندیشی و بزرگ منشی گیتی خدیو عالمیان
ظهور کرد و هم روابط جهانداری انتظام یافت و هم دوربینان تازه اقبال وقت گشتند
و هم عموم خلایق را در گرفتاری این گروه حجت صحیح بدست افتاد و شاهنشاه زمان رقم
نیکنامی خود بر صفایح ضمایر خواص و عوام نگاه داشت اگر افسر آرای اقبال بمقتضای دریافت
معنوی خویش بموجب التماس مانع نظر آن عمده دولت این بدگوهران را پیشتر ازین در بند کردی
حقیقت حال بر عامه خلایق که فرمانروایان را بیشتر با این ظاهر بینان کار دل کار است چگونه
ظهور کردی و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهم بادرستان دوروی وا پرداخت
استیصال میرزایان فتنه جوی پیش نهاد همت والا گشت چه ازان باز که این گروه حق ناشناس
از مالوه بناکامی باین دیار آمدند بروده و آن حدود بدست تغلب ابراهیم حسین میرزا در آمده بود
و سورت و آن نواحی را محمد حسین میرزا متصرف گشت و جانپانیر با مضافات بشاه
میرزا تعلق داشت شهریار جهان آرای حکومت و انتظام بندر کنبایت را بحسن خان خزانچی
تفویض فرموده روز امرداد ماه الهی عنان جهانگیری بصوب بروده انعطاف فرمودند و از
نزدیکی بروده شهباز خان و قاسم و باربها در و طایفه از تیر دستان عرصه جلادت را
بصوب جانپانیر فرستادند که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند و خان اعظم

میرزا کوکه را بایالت احمدآباد و حراست آنحدود و حراست آنحدود رخصت فرمودند و ب
از امهات لوازم رعیت پروری از فراخی حوصله و دستیاری معدلت و دوام آگاهی و حفظ مراتب
طبقات مردم و صیانت عرض و ناموس عموم خلایق و عاطفت عام و صلح کل خاطرنشین
آن سعادت پژوه ساختند فرموده که جوهر کاردانی خود را که مظنون خاطر دوربین ماست
بپایه یقین رسانیده شاه فخرالدین و رستم خان و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری
و جمعی کثیر از بهادران اخلاص منش بکومک خان مذکور نامزد شدند و هر یکی ازین دولتمندان
زیاده از حالت و رتبت محفوف نوازش گردانیده رخصت ارزانی داشتند و همگی نیت
والا در فرستادن این گروه حقیقت کیش آن بود که اگر میرزایان بآن حدود دشوار افزای گردند سزای
شایسته در کنار این آشوب گران نهاده اید روز آذر بهمن ماه مذکور عرصه قصبه برودره مخیم
سرادقات اقبال شد و روز دیگر بموقف عرض مقدس رسید که میرزایان وارون بخت
قلعه سورت را استحکام داده در حدود چانپانیر فراهم آمده اند خان عالم و سید محمود خان
بارهه و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مان سنگه و خواجه غیاث الدین علی آصف
خان و گروهی دیگر از مخلصان کارطلب را بعواطف خسروانی مخصوص فرموده برای آگاه ساختن
آن غنوده بختان بیخبر روانه ساختند و نیمی از شب گذشته بود که یکی از مخلصان حقیقت گذار بمسامع
اقبال رسانید که چون آواز موکب شاهنشاهی بابراهیم حسین میرزا در قلعه بروچ رسید رستم خان رومی را که
عزیمت دولتخواهی نتیجه کردن همت خود ساخته میخواست که آستان بوس سعادت یابد از هم گذرانیدند
اگرچه از شکوه رایات جهانگشا در آن قلعه بودند بخود نتوانستند قرار داد اما از باده پنداری که
در سر بیمغز خود دارد از شکست گروهی معسکر اقبال میگذرد که بناچیزی رفته سر بشورش برآورد
چون گروهی از ملازمان اخلاص منش را بیشتر ازین بر سر این گمراهان تعیین فرموده بودند سپهر پایه
گیتی آرا که همواره از فزونی شجاعت میخواهد که در معارک بر دلان نفس مقدس خود شمشیر زند
خورش وقت شده قرار داد که خود بذات اقدس ایلغار فرموده آن بدنهاد را تادیب فرمایند

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم حسین میرزا و معرکه نبرد آراستن

و شکست یافتن مخالف چون سرآرای اقبال تادیب نخوت منشان سرکش را سرآمد
امور سلطنت و عنوان منشور خلافت میداند شهباز خان میربخشی را بسرعت روانه
ساخت که امرای اخلاص اندیش را که پیشتر بدفع میرزایان شتافته بودند برگردانیده بموقف

مقدس

مقدس شاهنشاهی ملحق گردانند میر محمد خان خان کلان خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان
بخدمت شاهزادهای اقبال مند در اردوی معلی گذاشته پای عزیمت در رکاب نصرت نهادند
خواجه عبدالله و جلال خان قورچی و رای سال درباری و آصف خان و جمیل و بهادر خان
قوردار و مقبل خان و وفا و شیخ بخشی و مهتاداس بکل و ادم باج بند را نام برده همراه
گرفتند و دلاور خان را حکم شد که در حدود اردو بوده مگذارد که کسی دیگر از عقب ما شتابد
و از مردم این همراه که از چهار زیاده از دویست کس را انجوی آمدن نشد که مبادا از هجوم غازیان خبر شوند
ابراهیم حسین میرزا از میان بدر رود و هر چند مخلصان حقیقت گزین که بار سخن داشتند
تضرع و زاری نمودند سودمند نیامد و فرمودند که وثوق بعنایت الهی چنانست که
دفع آن تیره بخت را احتیاج بسیاری لشکر نباشد و از دور و نزدیک که اساس
ملک گیری و جهانبانیست حکم مقدس نفاذ یافت که لشکر پیشتر ملحق گردد و در همانشب که
خبر آن شوره بخت بعرض مقدس رسید قریب دو ساعت از شب مانده برباد پای جهان نورد
سوار دولت شده جولان اجلال فرمودند و ملک شرقی گجراتی را که از آن سرزمین آگاهی
داشت ضمیمه بدرقه اقبال ساختند و در آن تیز رفتاری بمقتضای حکمت الهی راهبر را
غلط افتاد و آخر روشنایی شمع اقبال راه یافته پیشتر شتافتند و از مبشرات غیبی
عظمی که سرمایه ابتهاج همراهان رکاب نصرت شد آن بود که چون صبح دمید و نور جهان افروز
نیر اعظم زمین و زمان را گرفته آهویی نمودار شد در خاطر مقدس شاهنشاهی گذشت که
اگر این آهو را شکار کنیم هر آینه نشان فتح و فیروزمندیست و باین نیت قلاده چیته را
سر دادند سر دادن همان بود و صید کردن همان و چون حقیقت حال بر سعادتمندان
بارگاه حضور منکشف شد یکدل هزار دل گشته سخن در راه گفتند هر چند راه رفته
میشد گردی از غنیم پدید نمی آید هماما از فوج نصرت قرین پادشاهی آگاهی یافته
تیز رانده بود و راه گم کردن مجاهدان اقبال نیز اسباب دیر رسیدن شد و چون از روز
ده ساعت ماند برهمنی از پیش پیدا شد حقیقت غنیم ازو پرسیدند گفت از دریای مهی
گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است و مسافت راه چهار کروه خواهد بود
خدیو آگاهی با ملازمان رکاب نصرت در هنگام کنکاش شد جلال خان بموقف عرض رسانید که
لشکر ما هنوز نرسیده است و غنیم با جمعیت شایسته میدهند با این جمع معدود که

در رکاب سعادت رسیده اند در روز بجنگ شدن صرفه ندارد و مناسب دولت
آن می نماید که لختی توقف فرموده شبخون آوریم آن معدلت آرستی و دلاوری شبخون را که صورت
تلبیس و تزویر برداشت نپسندید و برای تیزی همراهان و گرمی هنگامه فرمودند همت با رکیست
و لیسا بیدلان از شرم روی کار دلیران نا مو رمیلفتند همان بهتر که کار روز راست نپسند آخته
بهمین جستی و چالاکی کی میرویم رزم آرای شویم و در دلهای سخنان همت بخش مذکور ساختند که
یاران قوی دلی اوشته هر یکی از جایگی از مخالفان را گرفته در هم آورد خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانیده که
بخاطر مقدس باشد که بارها بر زبان مقدس میگذشت که خوب آنست که بیکی اکتفا نکرده برانداختن
و مالش دادن بسیاری همت گمارد و آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردی و بنا بید
آسمانی جنگ روز قرار داده تیزتر روانه شدند تا آنکه قصبه سرنال بر سر تل بود نمایان شد
خدیو آفاق قدری راه رفته در کنار آب مهندری بانتظام فوج پرداخته و سروع در جبه پوشیدن
فرمود و دران هنگام که آن شیر الهی آماده پیکار میشد و زیاده از چهل کس رسیده بود خبر
مخلصان عقیدت گزین آمدن آن جهان پهلوان ایزدی بواسطهٔ دیر رسیدن این طایفهٔ خدمت گذار
خشمگین شده چندی از همراهان فرمودند نگذارید که اینجا عدد در جنگ با ما مشارکت جویند
و چون بوضوح پیوند که باعث دیر رسیدن این گروه فدوی آن بود که بر نقیض او بطلب شتافته
بودند شهباز خان که بطلب ایشان رفته بود دیر رسیده است سروت غضب پادشاهی
فرو نشست و چندی از پیشروان عرصهٔ جلادت که رسیده بودند سعادت یار یافتند
خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه بکهونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگ
و باقی آن قاقشال و بهبوت و سلیم خان کاکر بهوج و حاجی یوسف خان و برخی دیگر از نام
دیگر جوانان سر مجالت در پیش افکنده همراه موکب مقدس شدند چنانچه سپاهی لشکر منصور نوبت
بنوبت کس شدند و در وقت عبور رایات جهانکشای از آب باین لشکر التماس بهر اول نمودند آنحضرت
فرمودند که هر کدام لشکریست که تقسیم افواج باید کرد امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید او معروض
داشت که قدمی چند پیشتر رفته جان نثاری و جان ستانی کردن فرض نسبت عقیدت شهریار
داد کن او را کامروای آرزو گردانیده با چندی از بهادران آزموده کار رخصت پیش فرمودند
و خود بهمعنانی تایید ایزدی گلگون جهان نورد را بر دریای زرخیز زدند و یمنیت و کرامت
ذات قدسی نهاد دریا پایاب گشت و جمیع مخلصان سعادتمند از شناوری عبره کردند ابرهیم

حسین

حسین میرزا پیشتر از آن بزمانی در قصبه سرنال فرود آمدند چون گرد جنود اقبال دید و گذشتن
سواران با دنباد از آب مشاهده کرد فوارزدی دریافته با همراهان خود گفت همانا پادشاه هند
با این گرمی و شکوه می آیند و از بخت برگشتگی و کوته بینی در ساعت با مادگی پیکار از شهر برآمده
بر بلندی ایستادند و چون جهانگیر جهان آرا برهنمونی اقبال از آب عبور فرموده کنار دریا کنگرهای
غریب اوشت مبارز خان جان نثار از طلبکاری که داشتند فراک تدبیر از دست داده
هر کدام راهی شد و طایفه از بهادران بشکستگیها در آمده جویای فیروزمندی گشتند خدیو
جهان با معدودی از خاص بساط قرب نزدیک دروازه سرنال که بجانب دریا بود رسیده آمد
چندی از تیره بختان در مقام مدافعه شدند مقبلخان غلام قلماق شاهنشاهی با بعضی از بهادران
در پیش شتافته آن خاک بیزان کور باطن را بخاک و خون یکسان کرد و چون درون شهر در آمدند
کوچهای شهر بیرون از تنال بود معلوم شد که ابرهیم حسین میرزا با سایر مخالفان تیره بخت از راه دیگر برآمده
هنگامه آرای نبرد دست گیتی خدیو با طایفه از یکجهتان بسعی فراوان از تنگناهای شهر برآمده
بیرون آمده در دلهای دوستان و دلستانی دشمنان همت والا گماشتند با خان قاقشال
و طبقه از دلیران که اوقچی بودند مخالفان زور آورده برداشتند و دیگر از بهادران جان
ناموس ده پای ثبات افشرده داد دلاوری و مردانگی دادند و بسیاری از نبرد آزمایان خلاص
گردیدند که در تنگناها متفرق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جانستانی کارنامها بظهور آوردند
از آنجمله بکهونت داس با بسیاری غنیم روبرو شده بفنون مردانگی جان نثار شد بیت
بهر گوشه آویزش سخت شد * سر و کار با گردش بخت شد * چو لشکر بود اندک و پای بخت *
به از بیکران لشکر و کار سخت * که در جنگ فیروزی از دولت است * نه از گنج و بسیاری لشکر است *
و چون زمینهای قلب بود خارستها ز دوام داشت در سوار پهلوی هم عبور نتوانستندی
کرد دان شیر بیشهٔ دلاوری تماشای فنون قدرت الهی نموده دران تنگناها آهسته آهسته
میرفت راجه بهگونت سعادت قرب داشت و در سیوقت که هر طرف هنگامه جانفشانی
و جانستان گرم بود سه دلیر از زمره از گروه مخالف بصوب شهریار شیر دل تاختند یکی
از آن بدنهادان بتیز دستی کرده متوجه راجه بکهونت داس شده نیزه حواله کرد راجه پیشتر از آن
با در رکاب محکم کرده ایستاده می شد که بر وجه او را بادر سانده نیزه او خالی افتاد و راجه برجه
خود را انچنان بران مدبر زد که حال دگرگون شده برگشت و مقارن این حال دو بداختر دیگر

دربرابر آنحضرت حمله آور شدند خاربست زقوم درمیانه حایل بود خان عالم و شاد قلی خان محرم وچندی
دیگر که در آن نزدیکی بودند از کم بختی توفیق تاختن نیافتند آن شیر شکار جهان پهلوان چون دید که آن دو
بدگوهر نزدیک رسیده می آیند حلکون باو شیر زشیر ساخته روبروی آن دو بدکیش از آن زقوم را جهانیدند
از شکوه و تأیید ایزدی آن دو مقهور دل از دست داده و بگریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا که در آن عرصه
ادبار دست و پای میزد مقهور اقبال پادشاهی گشت بیت ندانی که چون او شود رزم کوش
زمانه زنهار گیرد خروش * کدامین دلاور گه کینه خواه * به پیش آیدش گرد یارد نگاه * چنان خواست
رزمگه بالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست * بهر حمله سگالم جستی نجای * بهر زخم فیلی نکندی ز پای
گریزان سپاهی گروهی گروه * نهادند سر سوی دریا و کوه * ویکبارگی با هزاران اسیر کلی دست از پا
نشناخته فرار نمود بیت چنین رزمها در جهان کس ندید * نه از کاردانان گیتی شنید
شرح این کارنامه والا از کالبد کفف بیرونست و مثل این سانحه عبرت بخش در وقایع باستانی
کمتر نشان می دهند که چنین پادشاهی بزرگ که در وقعه هزاران لشکر گرداگرد فراهم آید و از
بلندی فطرت و علو همت توقف ننموده با معدودی خود را بر چنین معرکه دلیران چندین مسافت
دور و دراز نوردیده رسانند و بتأیید ایزدی لوای نصرت را ارتفاع بخشیده آن معدودان
مقهور را چنین از پیش بردارد و هر آینه قوت بشری متکفل این کار شگرف نمی تواند شد که انشای
این معامله نیست همانا که عنایت خاص ایزدی کافل این کارنامه اقبالست وخاطر جهانبانی
جهانیان میخواست که تا او را دستگیر بکنند از تعاقب دست باز ندارند لیکن پیمانه هستی ابراهیم
حسین میرزا پر شده بود ظلمت شب پرده از او شد لاجرم شاهنشاه دوربین معاودت
نموده بقصبه سرنال نزول اجلال فرمودند و مراسم سپاس ایزدی بر داخته در نوازش خدمت گذاران
همت والا گماشتند و وقتی آمد که متضمن فنون تأییدات غیبی بود فصیح سرخ بدخشی باردوی معلی
روانه ساختند و صباح آن بفرخی و فیروزی بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند و شب دوازدهم
ماه الهی موافق چهارشنبه بجدهم شعبان باردوی معلی ظل ورود گستردند و ابواب شادمانی و سپاس
گذاری بتازگی مفتوح گشت و از سوانحی که درین ولا بظهور آمد آنست که شاه قلیخان محرم وصادقخان
و برخی از بهادران خدمت گزین را تعیین فرموده بودند که رفته در حدود قلعه سورت باشند تا کسی از
متحصنان بیرون نتوانند شد چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران آن قلعه رسید گلرخ بیگم فرزند
میرزا کامران که زوجه ابراهیم حسین میرزا بود پسر خود را با چندی از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن

روانه

روانه شدند وامرا هرچند از پی این رفتهها شتافتند سودمند نیامد و آن زن دانش سرشت
از وفور آگاهی مردانه از پیش اینها بدر رفت و از سوانح تادیب نمودن شهباز خان بخشی
بیگ است و هدایت نمودن جمهور ارکان دولت و سلطنت و باعث برین هدایت
آنکه محمود بیگ اسکندر افغان را باو سپرده بودند و او از غفلت نگاهبان فرار نموده بجانب
دکن شتافت آنحضرت او را ادب بلیغ فرمودند والحق لطفی بود بصورت قهر تا ملازمان
عتبه خلافت در مهمات سلطنت که در معنی عبادت الهیست تهاون و تساهل
ننمایند و شرط حزم و احتیاط از دست ندهند عزیمت نمودن شهریار جهانگیر
بکشودن قلعه سورت چون بتحقیق پیوست که این رخنه گران فتنه سرشت قلعه
سورت را که در اقصای ولایت گجرات بر ساحل نیتی قریب بدریای شور است پناه خود
اندیشیده در استحکام آن کوشیده اند آنرا بهزبان نام که بیشتر در سلک قورچیان
انتظام داشت و از سیه بختی خویش داخل باغیان است سپرده همت والای او رنگ
اقبال در تسخیر آن توجه فرمود و راجه تودرمل را که بدوربینی و آگاهدلی امتیاز داشت
بر نوا بشارت عالی تافت تا رفته مخارج و مداخل آن حصن حصین را نیک ملاحظه
کرده بموقف عرض مقدس رساند که تسخیر آن بآسانترین وجوه صورت پذیرست
قرار یافت که کشایش این عقده بذات مقدس شود راجه نظر بشکوه اقبال شاهنشاهی
انداخته این کار دشوار آسان نمود اگر مزاج زمانه ملاحظه کردی هر آینه در عرض مطلب
چنین جرأت ننمودی چه درین وقت که چنین ملکی وسیع نو بدست افتاده و جهانداد
دادگر از دارالملک دور آمده و چندماهه داه بی سپر عساکر اقبال شد و شورافزایان
واقعه طلب بهر گوشه سر برداشته اند چه فتنه اند و زان این دیار وچه بدگوهران
دیار شرح چه لایق که چنین خدیو بزرگ در تسخیر قلعه خود بنفس نفیس توجه فرماید
گیتی خدیو از دوربینی ملاحظه فرمود که هرچند معامله چنین است اما اگر انصرام این مهم
بامرا تفویض یابد مبادا کار بتطویل انجامد و اگر توجه بتسخیر مصروف نگردد مهیج این
بی سعادتان که سرمایه فتنه اند در زمین فتنه مآل خود پای افشرده اند بنابرین اندیشه
ملک گیر رای جهان آرای بر آن قرار یافت که بتأیید اقبال بنفس مقدس همت گماشتند
و این کار دشوار آسان گردانند و یرلیغ مطاع نافذ شد که شاهم خان جلایر با فوجی

از بهادران اخلاص گزین روانهٔ قلعه جانپانیر شود و قاسم خان میر بحر که در انجاست
متوجه درگاه معلی گردد که در ساختن ساباط و نقب زدن شاگرد یکتای ماست
و منشور مقدس بانیم خان اعظم شرف نفاذ یافت که تسخیر سورت وجههٔ همت والا شده عنقریب
بتایید الهی این کار بانجام خواهد رسید باید که این اعتقاد دولت قاهره با جمیع امرا که
در گجرات گذاشته ایم آگاه باشد که میرزایان ادبار مند بآن حدود آید باعتصام دولت
ابد قرین شاهنشاهی ادبی لاابالی در گذارشان نهد و از انجا که آداب احتیاط اساس ملک
و جهانداریست شریک تواجر را با فرمان مطاع بصوب مالوه فرستادیم که قطب الدین
محمد خان و امرای مالوه را که بحکم معلی متوجه دیار گجرات اند زود تر باین حدود رسانند تا اگر
احتیاج افتد جمیع امرای سعادت منش بصلاح دید او عمل نموده آن عرصه را از خس و خاشاک
ارباب فتنه و فساد پاک گردانند و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات
احمدآباد و این ناحیت واپرداخت روز بهرام بیستم دیماه الهی موافق چهارشنبه بیست
و پنجم شعبان از ظاهر قصبهٔ بروده بصوب بندر سورت نهضت روی نمود و صید کنان
و داد خواهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمود تا انکه بدولت و اقبال روز ارد
سیوم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه هفتم رمضان حوالهٔ آن قلعهٔ آهنین بنیاد و حصن
خیام فیروزمندی گشت چند بار صفر بر نهاد و توپها حوالی محل مقدس آمد و از صیانت ایزدی
آسیبی نرسید و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت
مخیم سرادقات عزت در نواحی کولی تلاو شد اگرچه این مکان نیز تیرهای توپ بحدود منازل
مقدسه میرسید صیانت غیبی کار خود میکرد گیتی خدیو جهانگشای آن قلعه را
بجنود نصرت فرو گرفت و هر جانبی از مخلصان آزموده کار و خدمتگزاران
کار طلب سپرد و متحصنان قلعه از سیدی درونی و لبنت برگشتگی خود از تیر اقبال رو تافته
بوسیلهٔ مستحکمی جای و فراوانی آزوق و فزونی توپ و اسباب آن و شور افزای
میرزایان تیره بخت تیره رای در که غفلت فرو رفته بودند و پیوسته بعضی از بد
اختران مقهور از قلعه بر آمده در مرحلهای شورش نمودی و پهلوانان خان ناموس دوده
در سزای آن بدنهادان اهتمام کردی از انجمله روزی که از بالا بارش تیر و تفنگ و توپ بود
و از بالای جندی از فتنه اندوزان دو دیده بودند و در نقب زنان مرحلها دست

بکار

بکار رسانیده سیف خان کوکه تاختی نمایان بر دو کارنامهٔ جلادت و شجاعت
بظهور آورد و در اثنای برگشتن بندوقی باو رسید اگرچه تا یکماه صاحب فراش بود
اما عاقبت بخیر انجامید یکی از مشار الیه پرسیده باشد که بندگان حضرت راضی نیستند
و بارها صرفه اقبال شما مردم چه که بسیار که بپایهٔ شما رسیده باشند مینمایند برای چه
خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته بودند آن مبارز اخلاص گزین در جواب
گفته ام در جنگ سرنال راه غلط کردم و خود را در ان هنگامه مردانهای نتوانستم
رسانید اگر شرمندگی و خجالت روی آرزو زندگی بر من گرانست میخواهم که سبکبار گردم
و از سوانح که در ان ایام محاصره سعادت بظهور آمده بدست آمدن چند زنجیر فیل
و اسباب میرزایانست و مجمل این قضیه آنکه این گردان بی سعادت بعضی از فیلان
و اموال خود را نزد نارام دیو زمیندار آنحدود سپرده بودند درین ولا که موکب معلی
در ینجا نزول اجلال فرمود عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته بودند آن فیلان
با اسباب همه بدست در آمدند و آنرا غارت کنندگان تفال دانسته بنظر اقدس
در آوردند مشمول عواطف خسروانی گشتند و از سوانح که درینولا پرتو ظهور داد تعیین
کردن بعضی امراست بصوب دار الخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا که از
جنگ سرنال خاک مذلت بر سر تیرگی ادبار بر دل تیره گردان و حسرت زده خود را
بآن دو مدبر دیگر در حدود ایدر رسانیده خاصیت دولت ابد پیوند مستم که
در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن کار از هر دو لشکرهای
بظهور نیاید و از تیره رای سود را در زیان خود می اندیشید چنانچه این اقبالنامه شرح ابرا
برسم اجمال متعهد است و آنچه مجدداً بعالم ظهور آمد آنست که در میان این برادران بی سعادت
که برگشتگی که برابر ابراهیم حسین میرزا در سرنال روی داد گفت و گوی شد و از نکته گیری
بدرشتی کشید و از درشتی برنجش انجامید ابراهیم حسین میرزا که در شمشیر علم بود و در بی عقل
ممتاز از برادران رنجیده جدا شد و باندیشهٔ نادرست عازم دار الخلافه گشت و آن
برادران مغرور دوی چنین برادری را از بخت برگشتگی تجویز در دلهای ادبار کوش شدند
چون این معنی بمسامع اقبال رسید سید محمود خان باره و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت
داس را بصوب دار الخلافه تعیین فرمودند که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند و فرمان

مطاع باسم شاهم خان نیز شرف نفاذ یافت که از محاصره جانبا بر خاسته بکالپی که
در جاگیر اوست شتابد که زبان زد عوام چنان بود که آن مدبر بصوب کالپی شتافته است
امرای کبار چون نصرت ایزدی بدار الخلافه رسیدند بیشتر از آن فتنه ابرهیم حسین تسکین یافته
شورش افغانان شرقیه بر آورده و منعم خان خانخانان کمک میخواست راجه بارهمل که
منتظم مهام دار الخلافه بود لشکر نصرت قرین را بشرف روانه ساخت و تا او تا این نوع ظفر
قرین رسیده بود که لودی از داود گشت و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتاد لاجرم
معاودت نموده بدار الخلافه شتافتند و چون سخن باینجا کشید ناگزیر منصب سخن پیرای
آنست که مجمل از احوال ممالک شرقیه گذارش یابد و شرح این داستان دراز برسم اجمال آنست که
سلیمان کرانی که از امرای سلیم خان بود و چون راه دیسه و بنگاله و بهار استیلا یافت
از آنجا که عمل منافقانه داشت سررشته بندگی ظاهر را می گسیخت و همواره بارسال عرایض
و پیشکش خود را مذکور محفل مقدس گردانیدی بواسطه این حسابی پرده نفاق او دریده نگشت
درین هنگام که پیمانه هستی او پر شد مکافات مکنون خاطر نفاق آلود پیش فرزندان او
آمد بهر که او را بسته فتراک دولت چنین صاحب اقبال نسازد و هر آینه زمانه خاک مذلت
بر فرق او و منسوبان او افشاند خصوصا تیره رایی که دم مخالفت بازرگ کرده خدا زند لاجرم
در اندک فرصتی درین دیر مکافات بجزای اعمال رسیده اثری از دولت او نماند و تبازگی
مصداق این کلمة الحق ماجرای سلیمانست چون او درگذشت افغانان بایزید پسر کلان
او بجای او برداشتند زیاده سری و ضمیمه بیخردی او گشت باتفاق اوباش آن دیار خطبه
بنام خود خواند و از غرور که در سر داشت مدارای پدر را که سرکشان نخوتمند را رام ساخته بود
از دست داده بخود رایی در مقام تنگ گیری و کینه کشی شد و بر انداختن اعیان پدر خویش پیشه
ساخت هانسو پسر عماد عم زاده او که نسبت دامادی او داشت و یکجهتی دوستی ضمیمه او بود
از بدسلوکی او رنجید و فتنه جویان آنجو دو او را خام طمع ملک گردانیده بر آن داشتند که او را
از هم گذرانند و آن شقاوتمند چندین فنون نسبت را بر طاق نسیان نهاده مرتکب این عمل
شد و کاری که اولیای دولت بهزاران تکاپو نتوانستند کرد از آن بدرگاه مخالف بظهور آمد
بودی که نعمت باطقه آن ملک بود باتفاق اعیان آن دیار پسر خورد سلیمان داود نام را بسر
برداشت و هانسوی مذکور را بید اگرده بقتل رسانید کوجر کرانی که سخن ملک بود در صوبه
بهار

بهار پسر بایزید را کلان برداشته خلاف رای گشت لودی با لشکر فراوان از بنگاله بقصد
بهار روانه شد و از بی توجهی منعم خان خانخانان و فسون و فسانه لودی کوجر ایل خود
ساخت و تفصیل این اجمال آنست که چون خبر درگذشتن شهرت گرفت منعم خان
خانخانان از قلعه جناده متوجه صوبه بهار شد و در همین سکندر اوزبک نیز در
گذشت و او راه دیگر اتراباد و فتا و خانخانان تنگی کا قلی و فرخ برغلیبی و بایزید محمد بیگ کش
و جمعی را بسر حاجی پور فرستاده طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را بسر پتنه روان ساخت
کوجر تاب مقاومت آن گروه نبود نخست هدایا فرستاده دم یکجهتی زد و قرار داد که
من داخل ملازمان عتبه اقبال میشوم و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد
ملتمس من آنست که مرا امروز در سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی در آورده کور کبور را
برای اهل و عیال من بدهید و صوبه بهار را با امرای پادشاهی جاگیر کنید با انکه سرکار حاجی پور
و بهار امسال بمن گذارید که حاصل آن را نقد بسرکار عالی جواب گویم و سال دیگر جاگیر من در
بنگاله باشد و منعم خان ملتمس او را قبول نموده در مقام آن شد که کور کبور را باو دهند درین اثنا
لودی که دمنه آن بلاد و حیله اندوز آن دیار بود از حقیقت کار آگاهی یافت باتفاق [illegible]
خان که دایم از بیخردی و دو رنگی داشتی این مهم را بر هم زد کوجر چون از خانخانان نا امید شد بند
ناگزیر بلودی ساخت منعم خان پیشکش لایق از لودی گرفته معاودت نمود درین هنگام خبر
رسید که یوسف محمد کور کبور گرفته در مقام شورانگیزیست و شرح این سرگذشت آنکه یوسف
محمد پسر سلیمان اوزبک را منعم خان بدرگاه معلی همراه برده بیدولتی او را بمسامع مقدس رسیده بود
حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت پذیری و اخلاص مندی او معتقد فرموده بودند
درین وقت که رایات جهانگشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود آن بیسعادت
از بندخانه دار الخلافه گریخت و بابدولتی رفته کور کبور را از مردم بابنده محمد بیگ بخشی و تنگری
قلی را برای دفع او فرستاد و خود نیز از قصبه محمد آباد با محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قاقشال
و امرای دیگر روانه شد در اثنای راه گجرات مجنون خان با سایر قاقشالان توهم بخود
راه داده از لشکر منعم خان جدا شد و باعث برین خودسری آنکه جمعی از زانا خانان که دروغ
ساز او در خوف انداخته بودند که بابا خان و جباری و میرزا محمد و شاه محمد و دیگر قاقشالان
که در یورش گجرات در رکاب مقدس شاهنشاهی بودند شهباز خان را کشته

بمیرزایان همراه گشته‌اند و درخان گیتی مطاع آمد که مجنون خان را بگیر و خان خانان میر فریدون و محمد
خان اوزبک و ابو سعید را فرستاد که مجنون خان را تسلی داده بیارند این فرستادها هر چند در افترای
آن خبر و بهتان این سخن حرف میزدند سودمند نمی افتاد و درین اثنا نوشتهای با اخبار
مشتمل بر عنایت شاهنشاهی و نیکو خدمتیهای خود از گجرات آمد مجنون خان از کار خود خجل
متوجه لشکر خان خانان شد خان خانان فتح گورکپور کرده معاودت نموده بود که مجنون خان
رسید و انواع مدارا و دلجویی در میان آمد درین هنگام داود را روز ادبار پیش آمد و از بادهٔ
غرور که در سر داشت متوجه جانپور شد و تیمر از خود لودی را با خلاصهٔ لشکر و گزیدهٔ فیلان
روان ساخت داو با استعداد فراوان آمده زمانیه را گرفت و محمد قاسم مهردار از آنجا با ما
برآمد خان خانان نیز یراولان فرستاده امرا را جمع ساخت و محمد قلی خان برلاس و مجنون خان و قیا
خان و راجه گجپتی و جمع کثیر را پیشتر فرستاد و خود نیز برآمده آهسته آهسته میرفت در آن
هنگام بدیوان لسان الغیب تفال جست این بیت برآورد ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو بجان آمد وقتست که باز آیی خان خانان این غزل را در عرضه داشت خود نوشته
بدرگاه والا فرستاد و استمداد از باطن اقدس شاهنشاهی نموده متوجه اطفای این نایره شد
لودی بعد از گرفتن زمانیه سودای نخوت افزود و پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمد
مذکور که از گورکپور فرار نموده با افغانان ملحق شده بود از آب گنگ گذرانید میرزا حسن خان و
راجه گجپتی و نظر بهادر و طالبی و لشکری با جمعی دیگر از ملازمان منعم خان اعتضاد بر دولت
ابد پیوند شاهنشاهی نموده جنگ شایسته کردند فی الفور شکست افتاد جمعی کثیر علف تیغ
سیاست شدند و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند و متعاقب این فتح محمد قلی خان برلاس و دیگر امرا
بجا هم رسیدند لشکری آراسته در غازیپور انتظام یافت و خان خانان نیز با جمعیت لایق
آمده با امرا ملحق شد و لودی میان سیاه آب و آب گنگ قلعه ساخته با لشکری گران نشست
و هر روز در میان بهادران طرفین جنگهای نمایان شدی اگرچه امرای دولت شاهنشاهی
دل بر جنگ نهاده بودند اما غنیم از روی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود چون رایات اقبال بمحاصره
پتنه صورت اشتعال داشت منعم خان طرح صلح می انگیخت لودی از نخوتی که داشت قبول نکرد و امرا را
عزیمت حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن و نه روی برگشتن که ناگاه تباشیر اقبال
شاهنشاهی لمعهٔ ظهور داد و لودی با هزار آرزومندی صلح کرده برگشت و شرح

این سانحهٔ عبرت بخش آنست که چون داود از بنگاله بلنکر رسید در آنجا یوسف سرتاج عمزاده
خود را باندیشهٔ آنکه لودی او را خواهد برداشت از هم گذرانید اگرچه این تخیل او از نتایج اقبال
شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمعی از حسد پیشهای افترا افروز نیز سخنها ساختند و چون
لودی نوکر تاج بود و دختر خود را نیز بان پسر نامزد کرده بودند هر چه بد اندیشان در حق او گفتند
داود از آزار است پنداشت چون این خبر بلودی رسید از داود برگشت و منعم خان خان خانان
با هزار نیازمندی اساس مصالحت را استحکام داد و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاد
داود چون برگشتن لودی و آمدن او را شنید با هزاران سراسیمگی برگشته کوهی مضبوط ساخت
دختر از پدر را بسپاهی دادن گرفت جلال خان سدهوری و کالا پهار که راجو نام او بود از لودی
برگشتند و تفرقه در جمعیت او افتاد ناگزیر لودی که بقصد داود میرفت برگشته بقلعهٔ
رهتاس متحصن شد و از منعم خان استمداد نمود و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام
درین زودی شما را خواهم دید و امید که بوسیلهٔ شما باستان بوس مقدس نیز سربلند گردم منعم خان
کمک فرستاده مستعد آمدن رایات اقبال شد سخن بکجا بود و برای تحصیل سرایان بکجا
کشید و از سوانح دولت افزا که در ایام محاصره صورت بظهور آمد شکست یافتن محمد حسین
میرزا و دیگر مدبرانست فرمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا
و فولادیان و انهزام این گروه خود برو ردیده در دانند که بهر گاه خدیو جهان ازینست گردد
و اندیشهٔ او بر آسودگی عالمیان مصروف باشد ملازمان عتبهٔ اقبال برهنمونی سعادت
اخلاص گزین گردند و از یکدلی و یکجهتی کار پادشاه و مرشد و منعم خود را فرمودهٔ آلهی دانسته
دل نهاد همت شوند و هر آینه کار جهان ترتیب و زینت گراید و شرایف امور ضیا ظهور کرد
هم شهریار عالم کامیاب صورت و معنی گردد و هم مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته
خدمت درگاه سلطنت را از مهین عبادت آلهی دانند و مصدر خدماتی شوند که از سلاطین
پیشین کمتر بظهور آمده باشد چنانچه مصداق این داستان فتح بزرگست و مجمل ازین نایرهٔ ایزدی
آنکه از میامن اقبال شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از گجرات برآمده بصوب دارالخلافه
آگره روان شد محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان که در آن کوهستان سرگشتهٔ
ادبار بودند بپیمان یکجهتی بسته بر سر پتن آمدند سید احمد خان بارهه در حراست قلعه
کمر همت بست چون خبر فراهم آمدن ارباب بغی بخان اعظم رسیده در مقام جنگجویی شد

وازاتفاقات حسنه آنکه سیر بیک تواجی که با دردن اطراف لوه از درگاه مقدس رخصت یافته بود
قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را ملحق ساخت و شیخ
محمد بخاری که در دولقه بود و سامان رفتن ولایت سورته بموجب حکم معلی میکرد خان خانان اعظم
کسان فرستاده او را نزدیک گردانید و چون امرا مجتمع شدند خان اعظم آیینی نمایسته در انتظام
افواج همت بست قول بثبات پای آن دانای اخلاص گزین رونق گرفت و شاه بداغ خان
و معین الدین احمد خان فرنخودی و معصوم خان پسرش و مطلب خان جمعی کثیر درین جای قرار یافتند
و قطب الدین محمد و میر جمال الدین حسین انجو میانی برانغار را استحکام دادند و در تولقمه برانغار مردم
او مقرر شد و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و حاجی خان افغان حرم خان فوج جوانغار را زینت بخشیدند
و شاه فخر الدین و مظفر مغول و پاینده ارلات در تولقمه جوانغار نامزد گشتند و رستم خان
و نورنگ خان و محمد علی توقبای و مهر علی سلدوز در پیش قرمان هراول جای گرفتند و جمعی دیگر در التمش
ایستادند و خان اعظم بعد از ترتیب و تنسیق افواج بفرخ اندیش متوجه نبرد آنانکه به بیتن
شهرت یافته شد روز کوتش چهاردهم بهمن ماه الهی موافق جمعه بیستم رمضان حدود بیتن مورد
لشکر منصور گشت مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر لشکر منصور آمدند شیر خان پولادی
و جنید کرانی قول شدند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین
میرزا دست راست ایستادند محمد خان پسر کلان شیر خان و سادات خان دست چپ
مقرر گشتند بدر خان پسر خرد شیر خان پولادی هراول شد ارباب خلاف دارای بود که امروز
جنگ شود پسر جهار خان و بعضی از متمردان ادبار نهاد باین بدگوهران شور افزانه پیوسته بودند
شیر خان پولادی از راه گریزت و حیله سازی کسان پیش شیخ محمد بخاری فرستاده
حرف مصالحت در میان آورد اکثر بزرگان که سلامت جوی وادی عافیت بودند عوزی در صلح
ناکرده دل بر صلح نهادند شاه بداغ خان بخان اعظم و باهستگی گفت زنهار بصلح راضی نشوید
مقصود این گروه کج نهاد وقت گذرانیدن است خان اعظم جواب داد که رای من همین است که
بخاطر شما رسیده است چون امرا را دل بر صلح بود معامله بتمهید رند و وکلای شیر خان سخنان
عام فریب صلح نما در میان داشتند خان اعظم گفت اگر فی الواقع در حرف صلح راستند از جای خود
عقب رفته فرود آیند تا بجای شما آمده فرود آییم که در گشتن در آمیخ تماشا بسته بنیت
چون سخن آن گروه حیله اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکرد و اولیای دولت آبیتی

حتی اساس

حتی اساس متوجه عرصه نبرد شدند و چون زبان زد عام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور
خواهند آمد میرزا مقیم و چرکس خان و طایفه از دلاوران نامور را عقب قول داشته کار طلب
گشتند و چون فوجهای هر دو طرف نزدیک رسید اول جنغار غنیم پیش دستی نموده برسر انغار
سپاه اقبال تاخت و اکثر مردم قطب الدین خانرا برداشته بود و خان با معدودی پای جلادت
افشرده داد و تمشیر برد و دندان فیل غنیم رسانیده جرئت افزا شد و هراول آن بخت برگشتگان
بر هراول لشکر نصرت قرین تاخت فیل نورنگ خان که عنفوان مستی او بود در عین شورش
و غوغا متوجه یکی از سواران فوج خود شده او را در بهم مالید و مقارن این حال دلاوران حتی لیف
هراول لشکر فیروزمند را برداشته التمش نیز تاب نیاورد و ولی همتی نمود داین قرار نمودند
بعضی بدست راست و لختی بدست چپ عنان تماسک از دست دادند و افغانان بیشتری
بصوب کوچها شتافتند و قریب پانصد سوار روی بر روی خان اعظم آمدند و در اندک
فرصتی درهم نوردیده گشتند و آن طایفه دیگر که هراول و التمش را برداشته بودند خود را بجنغار
لشکر منصور رسانیدند بیشتر از مردم جانغار را آهسته یا وری نکرد و مراد خان خود یکسو شده
تماشایی گشت و شاه محمد خانرا نوکران او زخمی برداشته باحمدآباد روان شدند شیخ محمد
بخاری با بعضی از خویشان چون برسید بهاء الدین و سید جعفر برادر شیخ فریدون و جمعی دیگر
داد مردانگی داده جان نثار گشت و این گروه مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند
میرزایان خود بمیر فخر الدین و انجا عد رسیدند و میر لقدر تردد نموده پای ثبات نتوانست
افشرد و قطب الدین محمد خانرا با معدودی مانده روی جلادت بغنیم آورد درین هنگام که
آن گروه فوج قطب الدین محمد خانرا برداشته خود را بر تال رسانیده مشغول تاراج بودند
قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای شد و تایید الهی بود از انکه مغلوب
مطلوح شده بودی لب علی الاطلاق گشت و خان اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان
تیره رای را از هم گذرانیده بقتل غنیم که متوجه قطب الدین محمد خان بود روی آورد چون اکثر
مردم غنیم بتاراج شتافته بودند بدیدن این فوج دل پای داده برگشتند و بمحض اعانت
غیبی و تایید سماوی چنین فتحی شگرف روی داد خان اعظم با جمعی برپشته ایستاده
از صیت انبیه و مبارکبادی سامعه افروز بود درین اثنا شورش میرزایان پدید آمد و این
خود از قلعه تولقمه جانغار را بعد از جنگ بسیار برداشته انبوه تاگرده شتافته بودند

و این موهبتی بود اکبری اگر متوجه قول لشکر منصور میشدند کار دشوار بود و چون مسافتی طی کردند
و مردم ایشان بتاراج جدا شدند خبر شکست شیرخان شنوده باقبال روزافزون شاهنشاهی
مراجعت نموده متوجه عرصهٔ نبرد شدند فی الواقع هم چنانکه اگر رانده باحمدآباد میرفتند کار آن
مدبران صورت نیک می یافت لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه میدان وغا شدند خان اعظم
با اکثری از مبارزان عقیدتمند فوجی آراسته آمادهٔ بیکار بود که فوج میرزایان نزدیک رسید
شاه بداغ خان گفت که وقت تاختنست خان اعظم در صدد تاختن بود که یا محمد جلو خان را
گرفته چندین امرا ایستاده اند چه جای تاختن میرزاست میرزایان چون نزدیک رسیدند
حقیقت انبوهی فوج بادشاهی که از لشکر غیب آراسته بود دیده مصلحت در جنگ ندانستند
از آنجا که بخت برگشتگی سرنوشت ایشان بود جلوه گردانیده راه ادبار پیش گرفتند و بمیامن
امدادات غیبی بدر میبردند و همانا که احتیاط بیشهای تجربه کار مصلحت وقت ندیدند یا واقعه
طلبان بداندیش را صحیح قبول افتاد و بالجمله بیشتری از امرا استیفاء این لطیفهٔ غیبی داعی چند
از اخلاص در گردن دل عقیدتمند خود گذاشته در یکجهتی افزودند و از غرایب اموری که
دران روز اقبال بظهور آمد آنست که فیلی چند از فوج غنیم فیلبانش تیر خورده راه عدم گرفته
بود و خودسر میگشت هر جا که آوازهٔ نقاره می شنید خود را بانجا رسانیده آن فوج را برهم
میزد نقارهٔ شادی که در هر فوج می نواختند ساعتی موقوف شورش او نشست و بدست
کسان شاه بداغ خان گرفتار آمد ضمیمهٔ بیکشی او شد و چون چنین شکست برین سیه بختان
بدسرشت افتاد و شیرخان فولادی بصوب جونه گره شتافت و میرزایان راه دکن پیش
گرفتند خان اعظم با امرا بتعاقب این گروه روان شد و چون مژدهٔ این عاطفت ربانی بمسامع
اقبال رسید بعد از اداء سپاسگزاری ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان مقدس شرف
نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهر علی سلدوز
و طایفهٔ دیگر از ملازمان عتبهٔ اقبال را بتعاقب آن گروه بدسرانجام تعیین کند و خود بقدم سرعت
شرف ملازمت دریابد پیشانی اخلاص خود را بسجدهٔ حضور نورانی سازد و رستم خان
و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد و خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که
رضوی خان فرمان مقدس آورد و او را اقبال منشور بادشاهی سرنوشت سعادت دانسته تبارک
ادب شتافته و روز دیمر یازدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه بیستم شوال بآستانبوس

مقرر شند

مقرر شند و محفوف فنون عواطف شاهنشاهی گشت و از سوانح ایام محاصره صورت
مظفرخانست بعتبهٔ اقبال پیشتر گزارش یافت که عاطفت شاهنشاهی نامور بها او را
بخشیده طلب فرمود و چون باحمدآباد رسید خان اعظم متوجه دفع فتنهٔ میرزایان شده
بودند هرچند گفته فرستاد که امروز درین خدمت بپای گردن لایق می نماید او را توفیق بر اقدام
این کار نشد و چنین قابوی خدمت را از دست داده پیشتر روان شد بپرده رسیده بود که
فرمان قضا مثال رسید خلاصهٔ مضمون آنکه از هر جا که رسیده باشد برگشته بکمک خان اعظم
شتابد و سعادت این خدمت را بدولت حضور راجح دانسته توقف ننماید ناگزیر
امتثال فرمان مقدس نموده معاودت کرد چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی
بخت نصرت یافته اند و خان اعظم بحکم مقدس عازم آستانبوس است مظفرخان بسرعت
روانهٔ درگاه معلی شد پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار یافت و مشمول عاطفت
خسروانی گشت و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی کثیر از نصاری از بندر گوده و آن ناحیه بپای
سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند همانا که آمدن این گروه بتدعاهای
متحصنان بهره رای بود تا حلقه را بآنها سپرده خود را بساحل سلامت کشند چون شکوه
سطوت سلطنت بنظر آن کرده درآمد در فزونی شکر و فراوانی استعداد و کورنش دریافتند
و اقسام نفایس دیار خود بنظر مقدس درآوردند و خدیو قدردان هر کدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته
از عجایب و غرایب پرتگال و اوضاع فرنگ استکشاف فرمودند و همانا که از رقم استعلام
معلوم هست چه دل مقدس گیتی خدیو مورد فنون صوری و معنویست لیکن خاطر عبدیت برای میخواست
این استفسار را سرمایهٔ استیناس این گروه وحشی گرداند فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت
والای شاهنشاهی آگاه دلان دیده ور و دوربینان ژرف نگاه را چرا گویم ظاهر بینان
معامله فهم نیکو شناسند که هرگاه منتسبان این دولت ابدقرین بمحض انتساب چه
گشایشها که گشایندهٔ مشکلات در پیش همت طلبکار ایشان نمی آرد خصوصا بان ارتباط
عقیدتمندی پیرایهٔ سعادت ایشان نمود خاصه این گروه بختمند که مراتب اخلاص این خدیو
آفاق سربلند باشند چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کامروا میگردند پس در هر کاری که این
بزرگ ساختهٔ الهی بنفس نفیس همت بندد هرآینه حصول آن مقصد بی نقاب جلوهٔ ظهور دهد
و روزی چند که صورت تاخیر و تسویف راه می یابد همانا حکمت بالغهٔ ایزدی چنان

اقتضا میکند که کتابهٔ مدارج اخلاص و مخلصان مراتب خدمت گذاری هر کدام بر پیش طاق
عیار نگارش یابد و زنگ زدای جوهر استعداد شده سبب ترتیب خدیو جهان مردم پرور عالمیان
پدید آمد و مسهای زر اندود در بوتهٔ گدازش در آید نقد سلطنت خالص گردد و عیار آن افزون
قدر شود و بالجمله بعنایت ربانی تسخیر این حصن حصین که بسالها در مرآت اندیشه بالغ نظران
در نیامد بتوجه حضرت شاهنشاهی در مدت یکماه و هفده روز بر وجه دلخواه صورت
بست هم نقب کنان ما و نیز از راه دور خندقها کرده خود را بدیوار قلعه رسانیدند و در کندن
آن آغاز کردند و هم تیر دستان خدمت گذار در حوالی و اطراف آن تلها ساختند که مشرف
شده ساکنان آن قلعه را تیر دوز گردانند و هم توپ اندازان کار پرداز نیها نمایان بظهور آوردند
چون قلعه نشینان نخوت مند بر حقیقت کار آگاهی یافتند و از خواب گران بیخبری بیدار شده
در تضرع و زاری زدند همزبان ما را که نظام الدین لاری که پدرزنش بود بدرگاه معلی فرستاد
و او در طرز دانی و آگاه دلی بوسیلهٔ باریافتهای بساط قدس فنون سرسیمگی متحصنان را
بموقف عرض مقدس رسانیده و الحاح و تضرع این گروه تبه کار را بطوری که موثر افتد آن زبا
دان کاردان در پیش آن مرزبان عجز دوست عاجز پرور معروض داشت خدیو آفاق را دل برو
بخشود و دریای بیکران عاطفتش بجوش آمد با آن که این زاری از راه اضطرار بود و تو نیشان را
بزرگ راه سخن داشتند هر چند در عدم ظهور عاطفت افزود و هر یکی از مقربان بساط عز
بر خانی خاص تسلی بخشیدند انکه خلاکی بود بنقد سیات الهی سر خویش گردانیدند و گروه هکی نژاد را
بمقالات گونی با رام جای بردند و بمقتضای ملتمس او تاسم علیخان و دولت کلانتر اکه
از مقربان بزم و رزم بود فرستادند که همزبان و سایر متحصنان قلعه را دلاسا نموده
بسجدهٔ درگاه آوردند روز شش هجدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم
شوال گردنکشان قلعه بهزاران نیازمندی سجدهٔ خجالت بجای آوردند و عاطفت حضرت
شاهنشاهی جمع شرمساران بدکرداری را از مال و جان و ناموس در خود حمایت خویش گرفت
و همزبان را که پیوسته بد زبانی را زخاییدی زبان بریده و چندی دیگر را که مصلحت بینی
مقتضی آن بود که چندگاه در بندخانه باشند بزندان فرستادند روز دیگر خدیو مقدس
بسیران قلعه تشریف برده عبرت گرفتند و چند دیگ بزرگ را که سلیمان گفتندی
از آنجا بدار الخلافه حکم انتقال بسیران قلعه تشریف برده عبرت گرفتند همانا این دیگها از
سلطان سلیمان

سلطان سلیمان فرمانروای روم بوده است او در زمان خود خواست که بنا در فرنگ
در حدود هندوستان بتصرف در آورد و دیگهای بزرگ با لشکر فراوان فرستاد
و از بدمهری حکام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهزام یافته مراجعت نمود و آن
توپهای سترگ را نتوانستند همراه برد و از سوانحی که بعد از فتح صورت روی داد آمدن بهر
جیو حاکم ولایت بگلانه که از زمین داران معتبر آنجا دست بدرگاه والا آوردن شرف الدین
حسین میرزا است زنجیر در گردن بعتبهٔ مقدس داد و رادکرد از عنفوان دولت روز افزون در پیدایی کار
سریر آرای سلطنت است تا مستعدان سعادت شناسان در فرمان برداری او بمعارج نیکبختی
توانند بر آمد و سعادتمندان اخلاص گزین را سرمایهٔ عقیدت افزایی بدست افتاد و از میمنتهای
والا که باین خدیو خداشناسان عطا فرموده آنست که هر که از اطاعت این سلطنت آرای
صورت و معنی سر باز کشید او را آورده درشت ادبار ساخته محتاج این عتبهٔ آسمان پایه میگرداند
یا در همان گرداب فنا فرو برده تبه کرداری او را بنتیجه رسانند چنانچه تبه کاری حال این خواجه زاده مراتب
مقصود گردند و شرح این بطرز اختصار آنست که این تنک شراب بدمست از آن هنگام که
قدر تربیت شاهنشاهی ندانسته باندیشهٔ ناصواب سروری راه بتحقیقی پیش گرفت ادبار در بدر
هر کس و ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلت ریخت چرا گویم بدگوهری خود را ظاهر گردانید اول
جالور را که بپشت گرمی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود بفولادیان داده خود را بآن
فرومایگان بست و چندگاه در پتن بسر برد و از آنجا بچنگیز خان الغ آورد و چون پیمانهٔ هستی او
لبریز شد بمیرزایان پیوست و در آن وقت که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمد و کاری
نساخته بقدم هزیمت مراجعت نموده همراهی او گزیده و از آنجا بحال تباه برگشته بمحمد حسین میرزا
همراه شد و درین هنگام که رایات جهانگشا بتسخیر گجرات نهضت نمود و سنگ تفرقه
در هنگام متمردان این ناحیت افتاد و بایستی که این خواجه زاده سجدهٔ درگاه بجای آوردی
و تدارک تقصیرات خود نمودی لیکن چون بد نهاد و بدگوهر بود بصوب دکن شتافت
و او را در حدود ولایت زمین دار مذکور عبور اتفاق افتاد و چه بواسطهٔ غربت دو دلخواهی و چه
بجهة فواید خویش میرزا را مقید ساخت و همگی اسباب او بغارت برد و درین ولا که زن و زاد ابرهیم
حسین میرزا با محمود رخت در گرفتاری آنها نیز همت بست لیکن دست او رسید اما دختر او
نرسید اما دختر او سالهٔ ابرهیم حسین میرزا بدست او در آمد چون این معنی مسامع علیه رسید میر خان

یساول را فرستادند که رفته زمین دار مذکور را با کرفتاران روانهٔ درگاه سازد و چون معلوم
شده بود که حاکم خاندیس برادر خورد راجه علی خان بدرگاه والا فرستاده است و او در حدود
بدربار آمده بمقتضای کوته اندیشهای زمین دار از توقف دارد بمیرخان مذکور حکم شد که
او را نیز مستمال ساخته همراه آورد و بعد ازان جونکراوجهی و تواجی بانتی و بلیدهر بهت را فرستادند
که زمین دار مذکور را خارستان نزدد و توقف برآورده کلچینی بوستان خدمت دماغ سعادت
او را معطر کردانند و این فرستادها کاربند حکم عالی شده او را با اسیران بدرگاه والا آوردند و حرم
معصومه را در ظل عاطفت خود کرفته بمهربان حرمسرای مقدس سپردند و خواجه زاده ایلغلی که آدمی
کش نبود برسانیدند از آنجا که شهریار معدلت پژوه را فنونی یافت و فراوانی عاطفت تقبل
مجرمان نمی پرداختند او را بند بر خانه سپردند که در انهدام بنای ایزدی احسان نظر و نکاه ژرف
و عفو عظیم ناکزیر است بدیده نماند که بکلانه ولایتست طول آن صد کروه و عرض آن سی کروه و بیست و
دو هزار سوار و ده هزار پیاده درومی باشد و جمع آن شصت و پنج تنکه در داخت و دران ملک
هر که حاکم باشد بهرجی نامند سالیر و مولیر دو قلعهٔ سنکین بر قلعهٔ کوه واقعند و دو شهر عظیم دارد
سنایور و چیتابور ما بین ملک کجرات بتصرف اولیای دولت در آمد و از سطوت شکوه
شاهنشاهی خدمتی شایسته بتقدیم رسانید و بسجدهٔ درگاه مقدس روسفید جهان شد و از سوانح
آنست که آسیبی بدست سرآرای دولت در رسید و بعافیت کذشت مجمل ازین سانحهٔ عبرت بخش
آنکه بدیسته او رنک نشین خلافت در پردهٔ خاص درآمده نقاب آرایی مینمایند و کارفرمایان
قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرک کرده الهی اند
از آنجمله شبی نشان خاص خاص داشتند و مردانکیهای شجاعان هندوستان مذکور مجلس مقدس
میشد که بیش این کروه جان دوستی اندازد چنانچه بعضی راجپوتان بر چه که دو ستنی دارد حمله میکنند
و دو مرد آنانکه همسر یکدیکر ندارد و در محاذی این دو سنین می دوند چنانچه سینهها از پشت هر دو
کذاره میکند آن جوان پهلوان الهی جبهه بر دهٔ ارای خویش بلعبیا در کرفتن یا ملولی از کامیابی شاه
ظاهر شمشیر خاصه را دسته بدیواری سر کردند و طرف دیکر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که
اکر راجپوتان دران اطوار شجاعت خود را میفروشند ما بهمین شمشیر حمله میکنیم عجیب حالتی
بر استادکان بزم مقدس رفت نه کسی را قدرت حرف زدن و نه رخصت قدم برآوردن دریچ
هنکام مانسنک بپای اخلاص دوید و سبکدستی نمود و چنان دست زد که ان شمشیر

جدا شده

338

جدا شده افتاد و اندکی میان انکشت نر و سبابه که شست خود بریده باشد حاضران بارکاه معلی
شمشیر را دور بردند آنحضرت خشمکین شده مانسنک را بر زمین زده مالش میدادند
سید مظفر الدین از بیخردی خواست که آن را از پنجهٔ آن شیر الهی جدا کرداند از بنه رایی انکشت
بریده آنحضرت را داده او را خلاص کردانید و آن زخم خیلی افزود و بعنایات سبحانی
که همیشه نکاهبان ذات مقدس است در اندک فرصتی بصحت کرایید و چون خاطر انبساط بخش
عالمیان از مهمات اینحدود فراغ یافت حراست و حکومت این قلعهٔ عالی اساس بقلیج خان تفویض
فرموده کوشش هوش او را بنصایح فرهنک افزا کرانبار کردانیدند و روز مار اسفند بیست و نهم
اسفندارماه الهی موافق دوشنبه چهاردهم ذی قعده بصوب احمدآباد توجه فرمودند و هم در منزلا
راجه علیخان باستانبوس عزت یافتند المنة لله هفتم اردیبهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه
بیست و هفتم شعبان هزار و چهار شکرف کاری قوی از دولت ابدی اعتصام و برخی برکنسادی
اقبال سی ساله کشور خدای بیت شمع شش طاق و شاه نه خرکاه • پادشاه زمانه اکبرشاه •
کو زخش روز بخت روشن باد • در بهارش زمانه کلشن باد • بنیروی اندیشه سخن سنج نکاربوی
خامهٔ آسمان خرام حسن انجام پذیرفت بسا فرمان روایان والا شکوه بطفیل آن یکتای آفرینش
یاد آورده بستایش داستانسرای را شاداب کردانید آسودکان نشاد خواب نیستی را
زندکانی جاوید چهرهٔ نشاط افروخت بیت صد شکر که این نکارخانه • بکرفت نکار جاودانه •
آنرا که سری نبکسته دانیست • داند که چه زیر نش معاینست • اکر نبکاه بینش شمع ریده بخوبی تن افتادی
خود را نشایان این کار بزرک دانسته و کفتار را نا پذیرفته از سرانجام شغل شکر دل برکرفتی بیت
چو طبعی نداری چو آب روان • مبر دست زین نامهٔ خسروان • دلان کر بماند ز خوردن تهی •
ازان به که سازد خوانی تهی • لیکن فرمایش شاهنشاهی و نیرنکی والا اخلاص نظر قطرات ابر منظر
اقبال کشودند و بجره دستی مرا ازین بر کرفتند آغاز الهی تباذکی زبان خوی کرفت ز خان پارسی
کمتر سرابندی کلکشت بهار معنی و تماشای سرابستان حکمت نظری و عملی از همه بر داخته دل کرد انید
خاصه از شنودن دیواعف بنهای کهن به کناره رسیتی و نقد جان سپاهی فرموده وادی زیان
سترک اندیشیدی دران فروغ شناسای کاخستان نقل خواب در نظر آمد و فراختای
تاریخ سزاوار جولانکاه فارسان حقیقت چه که شایسته نکار سعادت کزینان عالم صورت و معنی
نمی بود ناکزیر مردم زاد آنست که جوهر کرانمایه انفاس رایکان از دست ندهد و هیچ برکی زندکانی

بحرف رزهای ناسزا فرو شد آزمندان تباه سرشت و هرزه لایان شوریده سر بکام روایی خود
نادرست گفتارها آوردند و شرم از روشنان ابداع برگرفته بدان سنگی حق را باطل آمیز گردانیدند
و بی رستگان ناآزمودن و چاره گزینان بی سرانجام در بندرای نیکویی و بی پرهیز از تباه کاری داستانها
بیم و امید بر ساختند تلخ داروی نا راستی مداوای نقش بوقلمون و مالیخولیای آشفتگی انگاشته در فرو خفای
غم در آمدند و بس کنف گرفتاران خیال پرست اندیشه‌های تباه و ارادت آسمانی بیدا آشنا یافته
درای آمدند و از تاراج آگاهی و شورش دراز نفسی تخیلات با زرم بگفتار دلاویز حقیقت بر آمیختند
و فراوان راستی بینندگان سعادت آمود و ساده لوحان خیر اندیش سخن سرا بر زلف درم کردانیده
از کوتاه بینی و ناشناسایی یاوه سرایی نمودند و بتکاپوی سلیم دلان بشناس حکایتهای آرمیده
در میان آمد و از سپری شدن دورها و کهن گشتن نامها و بیغوله گزینی خرد و هنگام آرایی طبیعت
طوفانهای فتنه برخاست و سیلابهای آشوب برخور رسید کردها کرده مردم گوناگون آدمی از بر خواندن
فرسودگیهای باطل آمیز نگارهای سترا ذخفتند و در زبان زندگی جاوید افتادند و از غنودگی بخت
و خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسایی که شورشگاه صورت و معنی از و آرام پذیرد و نیز گنجهای
ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فرا گیرد آمیزه تباه برگزیدند و بجس بویی و خاک افشانی آن نیز بوز افزوده
غبار راندود ساختند مصر سعادت خواب کردایند و شگفت تر آنکه دران تقلیدها دست
بی تمیزی بنیاه بی آرامشی بدیدار نیست بخواهش سخت سموم جان فرسای او را سرمایه نهاد خواب میسازند
و در ظلمتگاه غفلت فرو شده بنیاد شادی و غم بر خوابهای پریشان می‌نهند. بیت
هیهات چگونه سر کند کس ه ره، دم و تیغ بپای خار و خس ه هم بافنده رشته هم کف آماس ه چون پای نهم برشته الماس ه
در این تیرگی دل و گشایش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید و بیاوری فطرت گوش هوش گشوده آمد
طرز آسمان لطمه بر نفس کج گرای زد و زبان بی ذرفانی اندر سرای نوازش نهاد و بور هسار کند اکنون دراز دستی
نیک اندیشی گزین فنری داده اند در سراچه او فتاد و چشم آهو بین چرا باز باشد تا چند خورده گیری و نشانی
کوی و گوهر نیکویی خاکبوش ناشناسایی گرداند که در صنعت گری دستی بهشت عامه دار هر چند بدانند
نگین توزی برخیزد و زبان و دل نکوهش برآلاینده راه بی دانشی می سپردی و زرف نگهی بکار
نمیرود اگر فروغ حکایت و بر تو نقل نبودی چندین چراغ دانشی کی افروخته شدی و تو سیاسان
عقلی خرد در نوامان با آستان باکی رسیدی سخن کوتاه عشقیت بهوا و بادیست گره زده کوتاه عمری بیابود
و اگر فیض سابق و فلاح بیوند نیافتی کارشناسان دور بین از مشغله نبایستی این جوی و الا بجستی

بر آن

بر آن عیوب نگاهی بیفکنند تا بگفت و شنود چه رسد بیت کمال النقص محبت به بین زحمد ق
که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند ه و چراغ بینشگاه خاطر که چشمه سار فیض ایزدیست
سر منحیکی معقول یا منقول پوشیده ماند و هشیوار دل ملال برگرفته زبان بیغاره برگشاده آگاه نه که
همت بلند و فطرت عالی بپیوسته بل حکم باب حکم نایاب دارد اگر در اساطیر پیشینیان هیکلی در ره
دست حقایق نگاشته آمدی میان روان دشت دریافت و واپس ماندگان بادیه جویایی
که جهان هستی مالال این گروهست چاشنی لذت بر نگرفتی و باستانی نوشتها در نهانخانه خمول
فرسوده گشتی همانا نادره پرداز انجا و چنین شگرف آمیزشی بر روی کار آورد و هر یک از قدرت
بر تخته ابداع چنان نیرنگ دلفریب نقش بست تا هم حال عین الکمال چو اثر ادان معنوی باشد
و هم واسطه روایی بر دگیان عینی تواند شد مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر
و انواع بیم و بها در شناخت آدمی و طرق معموری ملک و راحت سینه‌ها دانایان و اغلوطهای
دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم دلهای بزرگان و حلقه اقبال ناممکن جنبانیدن
و بهیچ خرسند بودن بسیاری از دو دمان عقل و شهادت و سایر فکرهای جهان بوالعجب
و فراوان آزمودن بگذارش روح افزا و روشنی دلنشین تاریخ نامها باز گوید اگر دیده وری بکار رود
و نگاهی بسزا کرده آید عمر دوم که دانش پیر دهان گرداند و دست دراز روی آن فرو شده اند
بدست او فتد و سرمایه جاوید زندگانی فراهم آید و نیز شاهد عرفان اگرچه بی فروغ بر منصه شهود ای
ننشیند و بر دگی شبستان معنی بی پرتوان گوهر شبتاب رخ بر نگشاید لیکن این کار پرداز
حقیقت سرمایه روشنی از راه حواس بر گیرد خاصه از دریچه چشم و روزنه گوش پذیرای فراوان
نور گرد و از دید و شنود انار پیشینیان افروزش یابد و بپیرایه حسن روز افزون اندوزد و نیز در عطار
خانه روایت گویان درمان ملال و دارو غم بدست افتد و چنین معجون دلگشا ناگزیر شاه
تعلق همانا سرتا پی همت از آن بود که بوالعجب خاطر همواره جوش و از سلکی و رزیده دست تهی
و دل خالی برد و هشتیابد و بدین هنگامه داستان طرازی که بهای دستاویز تعلقات است بجا
فرود آید و چگونه حسن مطلوح را در مظاهر علایق نظاره کی شود امروز که از آویزش درونی
باز داشته نزهتگاه کل میبرند و از شیلاخ تقیید بر فرازگاه اطلاق میخوانند اگر نه دید شناسایی
بگوش سعادت در آید چه دور باشد و دل از آن رمیدگی باز ایستد چه شگفت حقیقت کار آن است
هرچه بدل نوبان گذارد و خامه بکاغذ سپرد همه زادگان ابو الآبای عقلند و نیز نگاهی این بیرنگی

بدایع نگارند لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسر نوشت آسمانی از همنشینی خشم و از دهم آموزی غفلت که
فرزند رسید این دو غول راه سعادت زنگهای ابری منشور تو بر تو نشست و می نشستند و این
نکوهیده آمیزش جا نگرا گونا گون ناهمها بر آورده جهت امای رسو دلها کشت و میکود و آن تیرگی گاه از دید
حق باز دارد و دو گاه نیز دریافت را پرده باف نتوانند شد لیکن کار کردن کردار را از با افگنده انجه
زاده عقل زدوده زنگ و سترد گی در آن پایه که بدگیان شبستان تقدیس دریابد و از صفای گوهر
و فروغ دیدگان دل بنیای سراسر بر آید آن نتایج عقل را مکشوف تر دانند و اگر زنگ زدای آن منابه کم
نیز نکی را آبای علوی و امهات سفلی بگفت و گوی دلپذیر کرنش مجلس بر خواند و چون و چرا در پاسبانی
آن بت پیشگی بر گذارد بر و زبان کار را معقول نامند و ثمرات زنگین خود را منقول نام نهاده
از بینشگاه اعتبار بیرون افگنده هیهات خاک زده امکان را که دست تصرف بگشاید
و عقل بندگی پژوه را انجا بار که از خلوتسرای سلطانی باز گوید شگرفانیزدی بیهمال و زنگ آمیزی چهره گشای
تقدیر ست و هشیوار و دشناسد و شر و خیر برابر و غالب سربستان نیز خالص در خلوتکده محال باشند
نیز هستی که خیر محض و نور بحت است جز بر خیر غالب نشاید خاطری سودا گر گری از آن اندیشه بر آمد
د زمان هرزه لای را بشگرف پای بندی باز داشت بس از درازدستان و کوته سخن خاطر
از گونا گون آویزش فرسوده آرمیده تنگی حوصله را چاره گر آمد و از آن نصرت بر کنار شده به بیکی دم
روی آورد و صنعت مثل صورت و معنی پای همت افشرده و ستردن نقش ناگزیر وقت
اندیشید عزیمت چنان بود که در آیین دانش آموزی نمطی چند بر داخته آید تا شناسایی فرو شان
و الهی طلبان هنگامه گفت و شنود در ایران بر آرایند و ریاضت کیشان زنجیر جوی نفس مجرد را
نخست گزین اسباب آهنگری سرانجام و سبک آن سلسله چندانکه با دبیمایی توانند شد خواهم آید و خداجویان
محال پژوه را از گذارش روز افزون بر کنار مانده نیروی پیرایه نقش نیرنگ را دست دهد خدایا
بان بهیچ خرسند از اندیشه ناروا باز آمده نیارسایی گرایند و شناسا گردند که آستانه کبریای ایزدی
بالاتر از آنست که طایران بلند پرواز اوج امکان باهنگ آن بال گشایند و معامله ابد و ازل
چهار سوی دنیا سود و زیان بازار آن آسایش نهاده از سلسله جنبانی همگی جبر دین بر آینده و پا از گلیم حیله
بیرون ننهاده هرزه کار و یافه درا نشوند لیکن از هنجار خراج و زمانه سازی که ناگزیر سعادت
پژوهان بیدار بخت باشد دمیسر آید هفت هزار سال سپری شد که شورش بی تمیزی بلند
گرایست و آشوب ناشناسایی که وجه را سرگردان دارد و امروز که آغاز دوره دیگرست

بزم آرای

بزم آرای بدایع برسم پیش نقاب بانی کرد آکرده میکند با پرده براهی برداشتند رهنمای
نو هنگاه حقیقت میکرد و از فراخ آسمان و زمین استشمام خواهش می نمود و از کجا به روزگار
نقش گاهی هم جست ناگاه حظ ناامیدی از ناصیه زمانه بر خواند و در بینشگاه بینش جبان
نمودند که شعبده را دوری چند دیگرست و از کج گرایی اهل در کمین آن وقت نشست ناگاه
نیر سعادت برتو انداخت و خاطر از هرزه سگالی باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر
نکشته در ابر نشک خود دگرد اینده اندکه یهان طبیعت گفت چون خموشی تهی میان و هشیاری جنون آسا
حلقه های در حکمت هوش که کلید کاروانی خطاب را دست قفل دولتخانه می نبرد و سعادت هر گروه
در گرو اندیشه درست و نیت خیر سگالی خاطر از آن سنج بر گرفته در خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید
و زمانه فرصت دهد بر فراخ زمانیان نامه بر طرازد و در رموز حقیقت بزبان گوهر کمک بر نگر آید بود که
آویزه گوش صاحبدلی گردد و توتیای چشمی سرانجام یابد بیت بود در اندیشه من دیر باز ،
که دل دانند اندیشه نیازه حکمت بوشیده بصحرا نهم ، رخصت گرانمایه بسودا نهم ،
بنجر از دهم آگهی ، تازه کنم شرط نکوخواهی ، درین هنگام که فرمانروای اعظم شاهنشاه
عالم احوال دولت جاوید طراز اشاره فرموده دل را بال و زبان را نیز دید آمد و بطرز دلخواه
مکنون ضمیر از دریای خاطر بساحل افتاد کاغذ آداب فرمانپذیری بکابی آمد و لختی سپاس
نعمت رسیدگی گذارش یافت بیت گرچه هنجاست سخن کام خویش ، لیک گر د بود بهنگام خویش ،
همین که رسیدن نفس جان نواز ، کان نفس از جان شود جلوه ساز ، بیشتر بی حرف گذاران
باستان و بسیاری زبانیان خامه پرداز زبان یکتایی دارند و سخن سرایی نیک آیین نهاده
طرز دست فرمود روزگار و اتهلند همگی بسنج بر آرایش الفاظ باشند و معنی را پیرو لفظ دانسته
بوارون روی نگاه پر رود و سجع گویی و فاصله آرایی سرمایه فصاحت اندیشند و همان یادگار
شعر را پیرایه نیز شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و روشن
تجنیس مدار باشند باختیار اقتباس و براعت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه
و گذارش اطراگاهی انفاس بگذرد محسنات بدیعی را دستمایه بلند پایگی سخن افکارند و جز اداهای
بلاغت و جلایای معانی نظر نیفگند برخی قدم فراترک نهاده در جولانگاه معنی جای گزین تر تنقیحات
خیالی و تخیلات واهی بگزیدن عرصه بنداراند و بیچیدگی عبارت و دوری استعارت که
نشان نکوهیدگی شناسندگان صلو بلنداندیشی خود دارد بپیرایه کلام اندیشند و دشوار فهمی

تازه طرح که اکسیر دانایی از آن برسازند از نخستین مشکل‌شناسی باز ندانند گروهاگروه عامه
غیر از سخنان دست زده زود و فهم نشنوده شنیدند و بر هر دو طرز دیرآشنا با آن بیغاره کشایند
بفرمایش دل و شومندی بخت بیدار درین همایون نامه سخن‌سرایی را کاخ دیگر برافراخت و گذارش را
خرامش تازه بیش گرفت و با مورکاری خرد و رهنمونی روشنان ابداع گزین روشنی دست یافت
فطرت آمد که گوهر خود را بصیرجنبان دیده دررسانید و تفته‌دلان بادیه‌جویایی را قطره‌ای ترادش
نمود بیت طلسم خویش را درهم شکستم • بهر حرفی طلسمی برشکستم • بدان تا هرکه دارد دیده‌ای دوست
نه بیند مغز جانم را درین پوست • اگر من جان مجسم تن اینست • وگر یوسف شدم پیراهن اینست •
ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد و آفرین و نفرین را روزبازار دیگر بدید آمد اما آنکه او زده پندار
و غارت‌کرده تقلید نبودند و چشم بنا گشوده در جست‌وجوی سخن دلپذیر خاک بتری (?) نمودی
و از کشش روزگار درازی زمانه در تکاپوی افسردگی راه نداده دست مزد خود گرفته هنگامهای شادی
برافروختند و آفرین‌نمودی غرقه خوی شرمندگی گردانیدند در اندکان خارزار از طبیعت ازنار (?) ستانی
فطری و همت‌تنی گروهی که نقد خویش بگرد کالای دکابچه (?) ماه لوت داده اند سر بشورش برداشتند
و کالاشناسان ناتوان‌بین شکنجه چند در خوابگاهی و دل‌گرانی بستند و زبان طنز گشودند
عنبار (?) آگاهی ساده‌دلها گشتند بیت من خاک ره گهرشناسانم • کامروز برغم ناسپاسان •
این گنج گهر چو برگشودند • انصاف گزین نظرگشادند • دیده‌وری را با من خبراندیشی بوده بچشم
دوستی نگریستی با بدرزگویی درآمد و از روی مهربانی برگفت چندین زحمت چه می‌بری سخن بدین نکویی
چرا بینکاری از هزاران یکی بدید آید که این شگرف نامه درست برخواند و بتیزنگاهی زه غط (?) آگهی
پذیرد تا بنیروی حقیقت‌شناسی از آنکه امید داشته آید و کی دانایی بلندپایگی پرده از روی برگیرد دارد
همان بهتر که این نوآیین بساط در نوردیده بزبان روزگار سرآید و مایده افضال برای عموم مردم بسر انجام
دهد از بن کارشناسی نفس برآسود و از آن مهرگزینی جوش نشاط برزد فرخی ذات او مرا
بپاسخ آورد درج حقیقت را برکت دم رابته خوران عوام را روزی فراوانست و رتبه آن برای
یگانه وقت آماده میکرد و مرا بهنگامه چه کار کالای آسمانی را رعنائی یکتای ملک آگاهی آرایش
می‌باید گروهاگروه عامه چه پیوند بیت علیواز را با کبوتر چه کار • نبار ملک درخورست این شکار •
و عزیمت راست گشومندی حی بخشد مردم را از جبار کوته نگذرد و بختان عنادگزین طلعت
امود که داگونه را آمیخته شنوایی نگرداند و از دریچه گوش بصفوتکده دل برد اگر راه باید پذیرای

آن نکردد

آن نکردد و اگر بپذیرد و بکار کرد نیا می‌برد دوم آن تیره‌سرشت بدگهر که بی‌دانشی خود را دانایی انگارد
و در بخوری دشوار دو عشرت تندرستی نماید سوم آن روشنی‌جوی سعادت‌منش که از دیوبند
ناتوان‌بینی و سیه‌چال نادانی وارسته بدر رود جویای شومندی دارد لیکن از نارونی بخت
و نیل کاری اختر ادراک معانی بلند نتواند و بدرکیان شبستان خرید و کمتر روی نماید چهارم
آن فرخ‌همیده مرد فرخنده‌طالع که باز جنس شناسایی فطرت بالادست و همت عالی دارد
و بر زمانی دریافت بینشا بیش میرود دانایی روزگار با این سرکش خبر جمونی تکرینید و درج گوهر
خبر بدین جوهری حقیقت‌پژوه نکشاید تا چراغ دانش فروخته گردد و فروغ آگهی همگنان را
درگیرد پور خرد چه از رمی‌خوانی و هرزه‌چرامی درایی از سیکه سخن را بدست باقی تازه درآوردی و دیگر
عیار زمانیان سرایندی این همه زبان فروتنی چیست و سر سنگبار برافراشتن چرا هرچند
راستی گذارش می‌باید و بسنج خودستایی نه همان بهتر بیکر غرور را از صفحه هستی بزدوده آید و باطن صافی
با این ناسزا گفت دامن آلوده نگردد بیت مشو غرق آب هنرهای خویش • نگهدار بر جایگه پای خویش •
درین ورطه کشتی فروشد هزار • که پیدا نشد تخته بر کنار • حقیقت‌سرایان گوهرسنج
درست‌عیاری سخن و والاپایگی او وران دانند که درین بارگاه شگرف بنج خبرگزاران آز
فراهم آید نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بردل صافی پرتو انداخته نزول سعودی فرماید دوم
گزیده پیوند اختیجی بودگیان صفوت‌سرای ضمیر را به بنیان حرف درآورد و آن روحانی‌نژاد
با این عنصری پیکر طرازی برآمیزد که بسان خان و تن بوالعجب معجونی آغشته کرده سیوم تازه
منطقی دلپذیر عروس دا الکوتن را برافروزد و جا را بیالاند چهارم تخلبندی و مرتبه ادای معنی را بگزیده
جای باز دارد و لفظ پهلوی جو پا فروگذارد و آسمانرا بپایه ستگاه آورد و بارانش صورت
و معنی نشاید سخن را پیرایه بندد و بسنج لفظ‌پیرایی عبارت را از دیرفهم و نکوهیده نگاه دارد
و خنک روزگاران بیکر وران انجمن براه نیاید هم چنانکه دست‌فرسود روزگار نباشد بکرم
خوبی و آشناروی کلگونه آراید و این هنگامه نیکویی زمانی انتظام گیرد و سخنی را رفیقی و لا با آنکه
دست دهد که عزم درست و یکتایی اندیشه و جست‌وجوی بخت و جویایی بخت و یاوری
شومندان خرد یکجا فراهم آیند و نیاز حندی (?) بر دوام و عنایت دادار بی‌همال دوست دانش باشد
و هرکدام شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی نامه برتر بید و گذارش آن
تنگنای فرصت نگنجد لیکن رسانید دستیاد ناگذاران وقت از فروغ آگهی بنظر دشمنی برد

هش عیب نماید واز راه دوستی بچاره سگالی همت گمارد و همانا صحبت چنین فرو هیده مرد اکسیر
دانایی ویکتا سازان ستش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که دل پراگنده و خاطر که هزار جا گذارنده
بطرز فارسی کم آشنا ورهنمای حقیقت نایاب چگونه آرزوی دل بانجام رسد وکجا امید شایستگی
داشته آید خاصه درین هنگام معانی آموز سخن طراز دانش قسطاس حقایق مهین برادر شیخ
ابوالفیض فیضی که پایه پدری داشت ازین آشوبگاه عنصری بادامگاه قدسی جالش فرموده وطوره
سخنوری بسوگواری نشست مرا حالی سراسیمه تر شد ودل سلسله هوشمند گسیخت واز
پیام ایزدی بیداری روی نمود ودر پشیمانی در افتاد بیت وای برین دانش اندیشه هیچ
سینه پر از علم زمعلوم هیچ • هیچم واندیشه من هیچتر • بیت زمن گرچه سخن هیچتر • دیده
آهو شناس بدست آمد وسر تجیب شرکینی فرو برد ودر سر آغاز جریده اقبال سنج خاطران بود
وچون داستان نگاشته آید به پیرایش آن پیشوای سخن سرایان غازه حسن انجام برگیرد
ناگاه مصیبت جانگداز روی آورد وهر آن پیش آمد که کس ا روزی مشنوا وچنانچه از بیمایگی
وکم حوصلگی صغیری بیهشانه زده بر خامه کاری خود آگاهی داد بیت سخن بنا بجای سخن خشک •
که سوخته دلم از مرگ قدوة الحکما • شکسته دلتر از آن ساغر بلور بینم • که در میانه خاک گیتی زد ودر ما •
تا سال دهم نگاهی نگاشته هیچ مردان محفل دانایی فرموده بودند لیکن نه چنانچه دل آسمان پیوند
ایشان فسلی داشت واین حیران دستان هوشمندان خرسند که زمانه چنین نیرنگی نمود
وبرور جانگاهی نشاند مرا زندگی دشوار دل از رنگینی اسباب افسرده ترگشت افسون مهربانی
خدیو آگهی طلسم دانایی قافله سالار صورت ومعنی از آن رمیدگی باز گرفته از سعه بای تعلق
گردانید و با شورش ضمیر وبرهم زدگی باطن بنگاشتن گوهر نامه همت برگماشت لیکن از دشوار
کاری وملحکامی زمان تازه بر یتان دل شوریده را پراگنده تر ساختی ونو بنو سر آسیمگی
شهرستان اندیشه بویرانی آورد چرا اگر دل تفرقه برخیزد وعزیمت را پای بلغزد که در حراست الهی
نسبت ندهی داشته باشند نقاب کوینی گاشکی در قحط الرجال دستیاری بودی که زمان افسرده که
خاطر وشوق الیه که صفحه توانست نگاشت که اگر این مایه دانشی شود شناسنده ناگزیر که در نوشته‌های
دل پراگنده ناخنی نبد گند بستردن نقشی وآوردن لفظی وپیدا ساختن معنی توانا باشند واگر
زمانه با این هم رفتی کند چنین کسی ناگذران که از فروغ آگهی ونیرد دلیری آهو شناس گرداند هر گاه
در هنگام ضمیر آهنگ وارستگی روز افزون گونا گون مشاغل با هم آمیخته هنگامه الهی

صورت

صورت وساز مهر بود برده نشیم آنچه دل بدست سپارد واو بقلم باز نویسد چه مایه
ارج داشته باشد از آنجا که اندیشه صافی بود وسپاس ایزدی در افزایش وارادت وبست
وهمت شاهنشاهی دستگیر در آن تیرگی کش تیر اقبال پرتو انداخت ونیروی کرم روی گرا آورد فرمود
بیت آنکه مراهست بخاطر درون • نقد معانی زنهایت برون • نی زخود از ملک ابد یافتم • گر نظر منعم خود یافتم •
غره اونز ماه سال چهلم الهی که دو زنگه خویش را دراز کرده بران سود در نگاشتن گرامی نامه غیر وا پرداخته بود
ودرون سویه نیایش وادار بیهال دل ظلمت آموز راچراغی دریوزه میکرد ناوک نیاز بر عقبه کبریای
الهی نهاده توفیق سرانجام خواهش میطلبید ناگاه صبح دولت چهره افروخت ولمعه نور در آن کاخ
بی روزن روشنی افزود وچون تامل بکار رفت وچهره رخت بربست شکاف قلم مشرق صبا
ومطلع نور هدایت نشاط سترگ در گرفت وبینش شگرف روی آورده که دریهم کن پیش
پذیرفت تن مهرگان سوخته قبای بهار در پوشیده وقلاوز مقصود بدیدار آمد دل با هنگ
گارافزای برخاست وخامه لب دست وپای نیرنگی زد وسور سرای بیاز الکار پرداز ان عبرت
بدست افشانی ستاع برانگیختند درکمتر فرصتی گنجور گنجینه سرا چی کرد آینده منشور بلند نامی گرامیت
فرمودند وخطاب نادر الکامی شمه بین طاق کریای گشت لختی سخنان ولادوزید نشیم دوسی
نگاشته باشد وشکر نعمت رسیدگی پیرایه بخشی یافت از معانی سخن شناسان حق پژوه
گوهرین دفتر انتظام پذیرفت ودولتی سترگ چهره افروز سعادت آمد بیت
بخت دویده دررو کشاده • بیشتر از خواهش من هدیه داده • بلبل گل از گل طبعم برید •
پرده عیب از سر کلکم درید • فوج فوجم زمعانی حشر • خوانده وناخوانده در آمده وزدر •
بیش دویدند بتان ضمیر • خواسته درون خواند بلجن صریر • جای آنست که ترانه نشاط بر سازد
وز مزمزه‌ات دمانی در گیرد لیکن از آنکه همت در نگارش فراوان فزون آویخته باشد بنگاشتن حال
یکی چگونه تا مارشکی تواند کرد وبکدام دستمایه در دل بخرسندی نهاده طرب سرای گردد خاصه خرد نوبنشست درکشیز
آسمانی تازه شورشی در سر افتاده وخاطر اسیمه رابسنج دیگر بوید آمده شوقی وجان جهانی اندیشه
سفر وابسته علاقه گسل نارسایی برادران روزگار در زبان بندی ودل خوشی وشیفتگی
باطن در گذارش اقبال نامه روز افزون بیت درد اگر غم کوه بنگاه افتاد • دروش عشق پادشاه افتاد •
این واقعه طرفه راه افتادست • معشوق دل مور چه چاه افتادست • هلی تکاپوی اندیشه آنست که
چون نیرنگی قرنی چند نگاشته قلم سوانح نگار آید وحق گذاری بآیین خاطر سر وجاوید بخشد بستیادی

کردار سعادت بر توجیها نجه از پرستاران دینی قدم فرازتر نهاده در پرستش ایزدی گرم روی دارد
از گریوهٔ اضافات و نسبت بیرون شده بپای والا آگاهی آرامش گزینند و از گشت گش این دیولاخ
جانگداز آمده بجلوتگاه تقدس جاودانی عشرت اندوزند بیت رخت بردار ازین سرای که هست
بار سوراخ و ابر طوفان بار * کلبهٔ کاندرو نخواهی ماند * سال عمرت چه ده چه صد چه هزار *
پرده بردار تا فرود آرند * هودج کبریا بصفهٔ بار * لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پرواز ان
عرصهٔ شناسایی را بال همت فرساید تا بهوش گزینان خویشتن دوست چه رسد از خارستان
راه خطرناک گویدیا از رهزنان بادیهٔ پرآشوب اندوه نایافت نماید کان مراحل مرادنگارد
یا در دشتر دلی همراهان خودبین در نگارین سرای اسباب غرور کمنج غول و طبیعت بر فرازگاه ظهور
رنگامیزی جهان صورت و لنگ و انفس پرتشنگ پرده گزینم و جانگدازی بدگوهران دو روی
لجنتی بجیب زبانی و برخی بجامتی نکوهیدگی را بنیکی فروخته در لباس رهنمونی و رهبری کنند
و بیشتری از فریب خوردگی فکر اندوزی بکار ریگ یکی بردند و آرزوی آدمیان تا بدیگر جانوران چه رسد
سرمایهٔ افتخار رانند دلهای عشوه این جاف جاف دانا دبای تهمتن مال رالجی شماره شعبده گی
و فسون سازی کارشناسان زیان اندوز که اندازه تواند گرفت مهین ایشان لیست فطرتی
که بکردگاری مهر این دوست کش دشمن نوازیای بدست در اقبال موجه سیمای سراب کاغروای
خرسندی و عفت امور شادمانی است در او بار این گندم نمای جوفروش پامال اندوه و دست فرسود
غم نباشد از بنجهت روا فروهیدگان فرهنگ افروز در رموز ستان شناسایی بدران لعب باز
رو در زوال خوانند دوم آن بیهانه دانشی که بشد آمد این فرتوت گسیخته ریشهٔ لمتیز و انصاف
حیرت زده شادی و اندوه هست از بیادی لذات این بودادی بود حوصله نشاط او بر
و نقش آرزوی او در نشیمن آرام و نه از کی این بنیت هست نامده ماتم او بر دبای خواهش للنک
این را در حماد حی حقیقت به پسری آن بوقلمون جو بد گذارش وهد سیوم آن کم بین فرومایه که باثیرگیها
بنشین در گردآوری خواستهای این جهانی که در رهگذر رشد با دافتاده از شاه راه راستی
برکناره میشود و در چاره سگالی ناملایم روزگار تزویر از مو دست بدامان مکر و حیله میزند
و بوستان سرای خود را بساحل رستگاری میرساند او را بزرگان در اشارات خویش بنده آن نز
نک رهرا رفتنه گویند چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در فراهم آوردن کامها و سیر و زیها
حوادث ستاده گزین کج راست بزبان حق سرایان لقمه گوار زدیگیرانی عربده آرای بیوفا

ایارو

ایمارو و بر صدر نشینان محفل انصاف پیداست که حال جویای ارمیدگی در شورشگاهی که خوی
گزیدها و چنین بود چگونه باشد اگر در نمایش این گفتار آگهی از گروهاگروه باستانی و گوناگون زمانیان
نوید کار آب رخته فراهم آید و قلم رهگرای راه در اولین منزل پای تکاپو فرسوده گردد اکنون از
داستان من لختی برگیرد در چار گزینی خود پای همت بشکند بیت حدیث خویش اگر گویم ز آغاز *
زدوم چندان که نتوان آمدن باز * پدر بزرگوار بگوشهٔ اندواخرسندی داشت و از آشوبگاه
دنیی برکناره خزیت و بامن نظر عاطفت افزونتر از انجاوران کردی و بنیروی دانش و کردار از
سر آغاز نشو و نما بکج گرایان دامن آلوده راه ندادی همواره بصفای باطن و نظافت ظاهر و زبان
فصیح و بیان دلکش مانند زرهای حقیقت نباح داد گوئی از ابتدا سرمایه و بانگ نیاز بد چو طفل
ع از آنکه هم مایه رقیبم بود هم بابای من وچنانکه علومی ملبتی نقاب جمال معنوی داشت
از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواستی و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود و بدان گفت
و شنود هیچ گونه خاطر فرو نیامدی همانا که رهبری آن رهبر منزل طلبان کمال اشمه بنشاط نطاق
فطرت بوده باشد و خطرهای سترگ بادیه سرور کم که مردان مرد را از پای در آرد بصفو نکده
جاگیر چون سال می افزود و شعور می بارید نفرت و الکدا افزایش می یافت و زمان زمان آویزش
بی آشتی گرمتر میشد و از همه وا برداخته بدمسازی جنون راه نشاط می سپرد و بخیال فرو شدن
دم آسایش بر میگرفت گشتن درونی قافله سالار حقیقت آشفته بی سرو دلوابای بند آنگاه
رسمی گرداند و در پانزده سالگی که همگنان را گران خواب غفلت وا در عرصهٔ بهنای حکمت
و فراخنای قوار داد و چندین گروه بیهوده آمد مدارج شناسای رعونت افزود و هستی
آگهی شورش افزای گشت با چندین رهنمای هوشمند و دیدهٔ بالی به دوام نفس نفس گرفتی نفس اماره
افزونی گرفت بطرزهای گوناگون چهره آرای هنگامهٔ خودبینی شد بیامش سرچشمه نظر و تالم
بسیاری اسرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدایع سخنهای مشائین اندوخت
هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن نیز نکبار بوقلمون روی در کمی
نهد بر همان آیین خویشتن نمایی و خودپرستی افزودی و با جهانیان پیوند اندیشی گسیخته
داشتی و لذ ناروای دکان بچه دینی ناخواسته بسنج بجز دگر نهان دل گرفتی و اندیشهٔ
عرست گرامی بشورش تازه رهنمون گشتی سراسیمگی جنون بنود که از فرمان خور و سر تابیده
بی راهه شتابد آشفتگی بی مروتی نداشت که راه از ارخدایان مجازی سپرد در نشیب آباد

اندوه و شادمانی دل بزمان و خاطر در نم بسر میبرد و بخیل آزادی لختی باسایش می آورده از
بست فطرتی که در من بود و کم همتی که در نهاد خود داشتم باکمال دل گرفتگی از مدینه و خط بیابان
دوستی بینه بابلی نگارخانه سلیمان آشوب درون آمدی و از نیرنگی کش باطنی در شگفت
زار افتادی مار رضامندی برنور آگین بدان راکنده حواسها بس نزدیک و باز ماندن شوریده
از آن سکالشها با هم لختیج بسیار دور و لفش نقش فرمایند هر آن یکتای ملک آگهی
در افزونی و زمان زمان کشفهای گوناگون از ابروی می نگریست بختی که نه با دست بر آمیزم من
صبری نه که از عشق بپرهیزم من • دستی که نه با قضا در آویزم من • پایی نه که از زمانه بگریزم من •
تا آنکه آسمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا برخواند و ستاره بخت بیداری
از افق اقبال بدرخشید و چاوشان دولت پیاپی رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت
انداخت از نیرنگی نقش ابو البدایع النقش اعتبار سرهای زبش طاق ضمیر سترده شده و سنج نخود
چیره دستی نموده نزدیک آمد سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد و در دیوار بند امیزش در هم
شکستند راه آزادی پیش گرفت آن روحانی طبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار یزدان
پرستان میدانست و از سرنوشت چهره کشایان تقدیر فی آگهی داشت بیچاره گری از روی
آورد و بدرس آموزی تعلق درج گهر برگشود و سحر طرازی جادو لفسی رهنمای طریقت بوالسنا
دولت شتافت و بسجود آستان اورنگ نشین فرهنگ آرای ناصیه بختمندی جلا افزوده
بی آنکه دل او حرص اندوزی دامن الای همت شود و از فرخنای آرستان قدم جبیت و جوی فرساید
و بیشتر از آنکه شرمسار انتظار آید وابرو ما بر در ما ریخته گردد پی میانجی سفارش آن و این
و منت پذیری فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی عز افزود گرفت و از نیستگاه گمنامی برنواز
بلند پایگی بر آورد و کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و در افروغ تازه
پدید آورد و از آن بیماری و سودا که پدر با آن سترگی پزشکی چاره نتواند کرد لختی
رهایی یافت از نیروی آگهی بنظم یکجهتی و یکسان بنشستی گستردن برخی بد بدست افتاد در سنجیز
دشمنی بد و سندداری برخاست و اختلاف گروها گروه مردم دل را از شغل شگرف بانبوه اشتغال
داشت و در نزهتگاه باطن گرد فتوری نیارست انگیخت چندی در همان محفل گشود خدای
هنگامه دانایی گرمی پذیرفت تنقیح مقاصد و تشخیص دلایل را روز بازار شد از شناسایی مراتب
حکمت و تهی دستی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که تیزدویستگی و چرب زبانی در پای کالای

جای

جای داشتند کار دشوار گشت گاه بخاموشی زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می انداختند
و گاه شعبه گویی و هرزه درایی با سخن می آراستند و از نیروی تاییدات آسمانی چنان کار بند
شدن که آن طلسم بد گوهری در هم شکستی ناگزیر دست از آن باز داشتند بیانه گذاری بیش
آمدند معقولات را مخالف دین شمرده برخی ساده لوحان ترک آن را در راه زدند
و از پایوری آن ناشناسان بیخرد بجره دستی برسر آوردند بدستیاری روشن ستارگی
گشاده پیشانی از آن پایه والا فروتر شده در مراتب منقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد
و بآیین آن گروه در قرار دادهای بریتان داد نقدهای نا سره ناخن زدن گرفت گفته
و کوی مذهب و ملت دراز شدی برسر آشتیایات را امکان من معتقدات بند داشته
نمکین توزی نشستند چندین تلبیس عنبیت بد نفسی میکردد که هم آشنایان و دیرین
دوستان دامن اختلاط برچیدند و در شهرستان خود گرد آزموده غربت گشت گاه ازین
خلوت در کثرت آراسته نشاط بر کشید و نتیجه خیرتبیجی دانسته در ستایش ایزدی افزودی
و کار را از کوتهی امکان و تنگی حوصله با خود مسلسل ایدی که این چه بوالعجبیست با جهانیان بساط
نیک اندیشی و خیرسگالی گسترده دارد و با خود خلیفه نقش شتشدر می انداز دعا لمیان
در کمین دشمنی چرا نشسته انداز تاییدات آسمانی و روشن ستارگی با شگرفی روز کار و نارسایی
بخوبهای سفر رشته های آشنا و بیگانه و یا فردور و نزدیک و آویزه بد گوهران کوتاه بین تفرقه در جمعیت
آباد ضمیر بنیاد اختی از بازار گسادی حقیقت تا ده شادی چهره نشاط افروختی بیت
بصدف ماتم و هم دم چو مرا در شکنند • کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن •
چون سپهر گردون چندی برین بگذشت درها دولت گشودند و چهره اعتبار را فروزندگی
دیگر پدید آمد بزبندگان دنی ستیزه حسد را نقص فی بیا بر و خته باندیشه تباه فرو رفتند
و از تنگ چشمی و ناتوان بینی بیکار ایزد توانا برخاسته خسران جاوید اندوختند بیت
این دو سه بد کن مهد خویش • هم شکنندم هم چون مهد خویش • من لطفم چون مه گردون شوم • آن
شکنم از بشکنم افزون شوم • از آنجا که عزیمت درست بود و عقیدت پایدار حیله اندوزان
نا فرجام زبانزده چهار سوی صورت و معنی گشتند و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته در خوی
شرمندگی فرو شدند آخر و گر شناسای نشیب و فراز عالم صحبت این طایفه میخواست
راه نفرت می سپردند اکنون آن گروه غنوده خود بد بدجویی چند آرمیده از روی خدمت

درسر داوند و در بار استنکاف درین تیرگی چشم نیر سعادت بدرخشید و از دم گرمای کیهان
خدیو نیر هشکاه صلح کل در آمد نفس شوریده در صفت جای آرامش نشیمن ساخت و برین ترانه حقیقت
دامن نشاط برگرفت اگر جهانیان را نکوهیده و بیغوله دشمنی جگر بینند با نوازه دانش راه عبادت میبردند
تو چرا فهمیدگی میخروشی و اگر نیک دانستن آن هنجار بینش میکردند همانا بیمار حسد نداز رنجور کار
نبندرستی چه میجویی از نقصان بشری و کوتهی امکان از سراپای خاطر زمزمه خواهش سراییدی و جوشش
این آرزو از درون سر بر زدی چه بود که دشمن نارسا دریافتی که چه مایه آسوده ام و دل از باده
افزوده چگونه وا پرداخته تا تن چاپلوس و زبان لابه که بعذر خواهی نفس ستادی و برون هر رنگ
درون ساخته از تکاپوی دو دینی باز رستی کاش چند اندیشی که در حق بدخواه دارم هانده بیستیم
مرا مداهنه ننهد و دوست طفل مشرب حقیقت مدان من بدانندی تا انقدار دوستی رنج بیهودی
بیت آتش بزد و دست خویش در خرمن خویش ** چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش **
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش ** ای وای من و دست من و دامن خویش **
در حال ستایش کنندگان و بدگویان خویش از دوم منزل گذشته بسیوم گذاره میکنند امید که
دیگر باز نگردد و بقلاوزی بخت بیدار بنزهتگاه چهارم شرف اختصاص یابد و دوم آسایش
برگیرد از دلی همال گیتوی شود بیشتری ناخشنود کرده دوستی ورزنده و با سینیان بر خلاف
آن گرایند طایفه صورت را در ظهور این دو روش نشادی و اندوه نیالایند نشناگری در درون ما
نشاط آموز گردانند و نکوهش آرزوی را ورزش دهند و رخ تایید یافتگان سما و برانیزنگی ابداع
در نظر آید آن هر دو را یکسان انگاشته پذیرای دگرگونگی نشوند و بسا باشد که نفس بوقلمون شکلی
در میان آورد و چنان وانماید که ناسزاگویی تو گمراهی می سپری ناخشنودی ایزدی با خود دارد
ناچار و رنج خورده بکین پناه سرایان برخیزد و از شاه راه سعادت برکناره افتد
وجود آماده نوتیسی روزگار خویش کند بر بند آید که بسا باطل اندوزان بوکارتر را آویزش بدارد همانا
لعبت آرای آن خود ستادی خویشتن بین است و رنه و الا آن نفس محبت کوی را که سرمایه
رعونت انتظام میدهد تا بر دشمنان بیش آید و نکوهیده عیب ها اندوستی بردارد و که برتری
طرز آگهی برقرار مقصود جای گردد آواز کنند دشمن دانای خانگی رستگاری یابد بدستیاری
فطرت و پای افتادن در دل بکمتر زمانی از آن نفرت باز آمده با خود در او بحث و جنگ
بی آشتی درمیان آورده کار از سر گرفت بیت دست و گریبان بخودم چون کنم **

سر

سر ز گریبان که برون کنم ** چاک زدم پرده سامان خویش ** بوکه زدم دست بدامان خویش **
و همواره لطمه نکوهش بر گوش بر خویشتن میزنند و بسیه زبانی نفرین خود میسر آید هر گاه
یکتای شاهد وجود که با ستایان نیروی شهودی دریافته اند ترا از سعادت منشی
بیداربختی بچراغ دل روشن چگونه و چرا تنگدلی از که گریخته کنج خمول عیطلبی و کرامانده بکجا دست
خواهش میگشایی گرفتم از آن آگهی نصیب نداری با نیر شناسایی فروغ کرداری بخشید از ننگ
اخترشناسی و شومندی آن حق پژوهی و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرایی
و فصل خصومات دوست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دارند ما خشنودی
عالمی و رضامندی جهان دران عرصت غبار نتوانند انگیخت و دستگان در با آرزوم حولی
کام بر تر اند گرفت تا بر دیگران چه رسید لمک تنهایی شتافتن چیست و از کم پایی چه می اندیشد وز
و چه گوید و چه نویسد بیت دکم دامن آمیختن بلا را ** چو وامق سر زلف عذرا گرفته **
ز آمیزش عالم و اهل عالم ** همان نوبت طبع عنقا گرفته ** حقیقت کار آنست که تکاپوی سودمند
نباید تا نگاشته بینشکاف سرنوشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته باشند بنیرنگی
آمیزه اجرام اجرام علوی و اجسام سفلی علاج نتوان اندیشید تیر اندازی آسمان نا سپر نتوان دوخت
بیت ز انسوی چو شست گشاده خدنگ چرخ ** خود را بهرزه از چه بجوشن در آورم **
اکنون هزار فتنه مو که مصارعت آراسته دارد و هوا خواهان یکدیگر پای حمایت افشرده اند که
زمان زمان شعبده بازی تازه بکار میبرد و دوافت خنجر شگرف چهره عبرت ها فرو دبیند انده
انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید و ازین سه تن از دشناس باکه جاوید
بنشودی دست دهد و شاد خواب و واپسین بکدام افسانه قرار گیرد حوصله گره برابر دکه گوناگون سپهر
در عالم در محنت کده او را بتابد ز جای گشاده بیت فراخی انبساط غمگساری جهانیان از دوش
همت برگیرد آن تیز رو هشیار خرام از گلخن بیم و بستانچه امید و تا بشگاه بستگی تر هستی بی
گشادگی فرا از رگت شده پای بند شادی و غم شود هر لحظه منشور اقامت بمنزلی میرسد و هنوز جای
گرم نکرده از نامه از در دیگر میخوانند مصراع من بوقلمون سوز کار خویشم ** با چنین آویزش
درونی بحکم ارادت ملتزم نگاشتن گرامی نامه دست و محصلان بزم عقیدت بکار دیگر نمیگذارند و چرا نیاز
چگونه شگفت نماید از پرستاری یکتای ملک آگهی زخارف دنیی در خیال همت وزنی ندارد و در نیرنگ
آمیزی عالم صورت را در بینشگاه بینش قدری نه گر برسپاس موهبت گری کلک سرایی کرده جوشش محبت

میشوند و دلرا الحق بگزارش داستان حقیقت جلای تازه می‌بخشید زانکه هوشمند از آب بروزن
می‌بیاید و باد بهار در میکوید پنهان بهتر که سرپوش خاطر بو العجب برنگرفته راز درون برملا ننماید از
وآنچه گوش زمانیان برنتابد و بچشم عادتیان درنگنجد واگویه نزد بیت

گر نگویم زانکه از اندیشه در جان منست ● یا چو من حیران بمانی یا نداری باورم ●

ابو الفضل مبارک دانش پژوه از زمزمهٔ پنهانی و گفتار خاموشی چرا سیر آمده حال خویش
بارگاه ظهور می‌آرایی و در خلوتگاه دل راه بیگانه میدهی چشمهٔ بینش از صفوتکدهٔ باطن تراوش
میکند سراب را سرانجام دادن آیین کدام هشیارست بر همان قطع بندگی پای همت افشرده
نیایش ایزدی درستایش پادشاهی بجای آورد و از کوی اقدس بد استان سرای تعلق برگذار بیام حقیقت
دلرا از هرزه گرای باز آورد و عزیمت را نیرومندی کار افزود و گوهر فطرت را فروغ دیگر بخشید
لله المنة کتاب که از پیش‌طاق سرنوشت من روزگار برخواند و رهی را همین منت گردانند
آنست که در ابستهٔ فتراک دولت ابدی اعتصام ساخته سوانح نگار بدایع طراز دارد و از جنس طالع
این کوکب افقی سعادت و اختر آسمان معانی آنچه بر زبان قلم می‌آید بر صفحهٔ بیان رقم می‌پذیرد و روز بروز
بسمع همایون میرسد و دستاویز آفرین روزافزون و نوازش گوناگون میگردد
و سعادتمند بنده که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و نشان قبول از درگاه یابد بیت

● بحمدالله این داستان نخست ● بطرز خوشینده کردم درست ● درین دم که دوران سخن خواند بود
● سخن از من و همت از شاه بود ● کرم همت امیدواری دهد ● فلک فرصت و بخت یاری دهد
● باین جنبش کلک گردون خرام ● بپایان برم این سامی کرام

درآینجا بسرعت تمامی بود
بعون الکریم الرحیم الودود
در غرهٔ محرم سنهٔ ۱۰۷
اللهم اختم و بارک
یا جواد